





# START



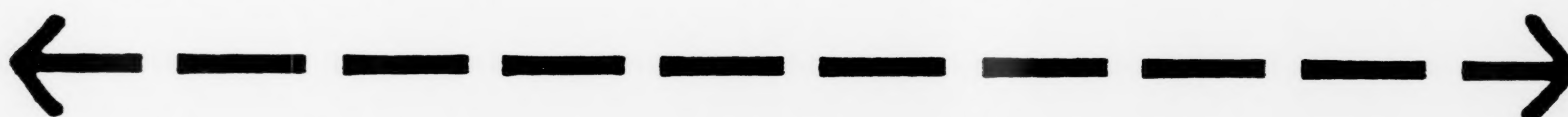


# REEL 23



**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio** **14:1**



**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

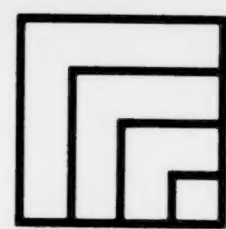
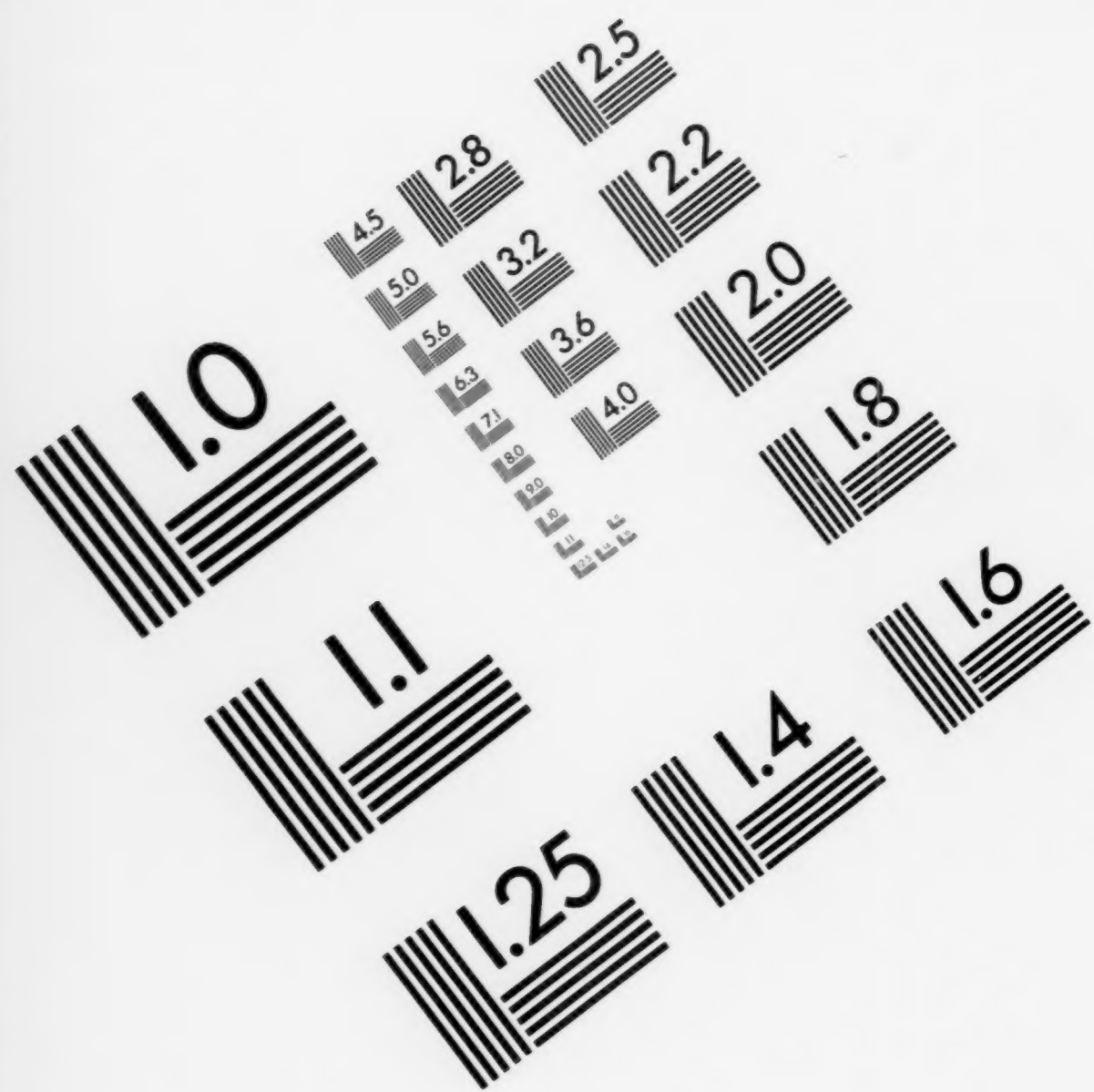
**October 1989 - September 1990**

**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may illegible due to:**

**Aged paper  
Foxed, stained, or insect  
damaged paper  
Water damaged paper  
Glossy paper  
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**



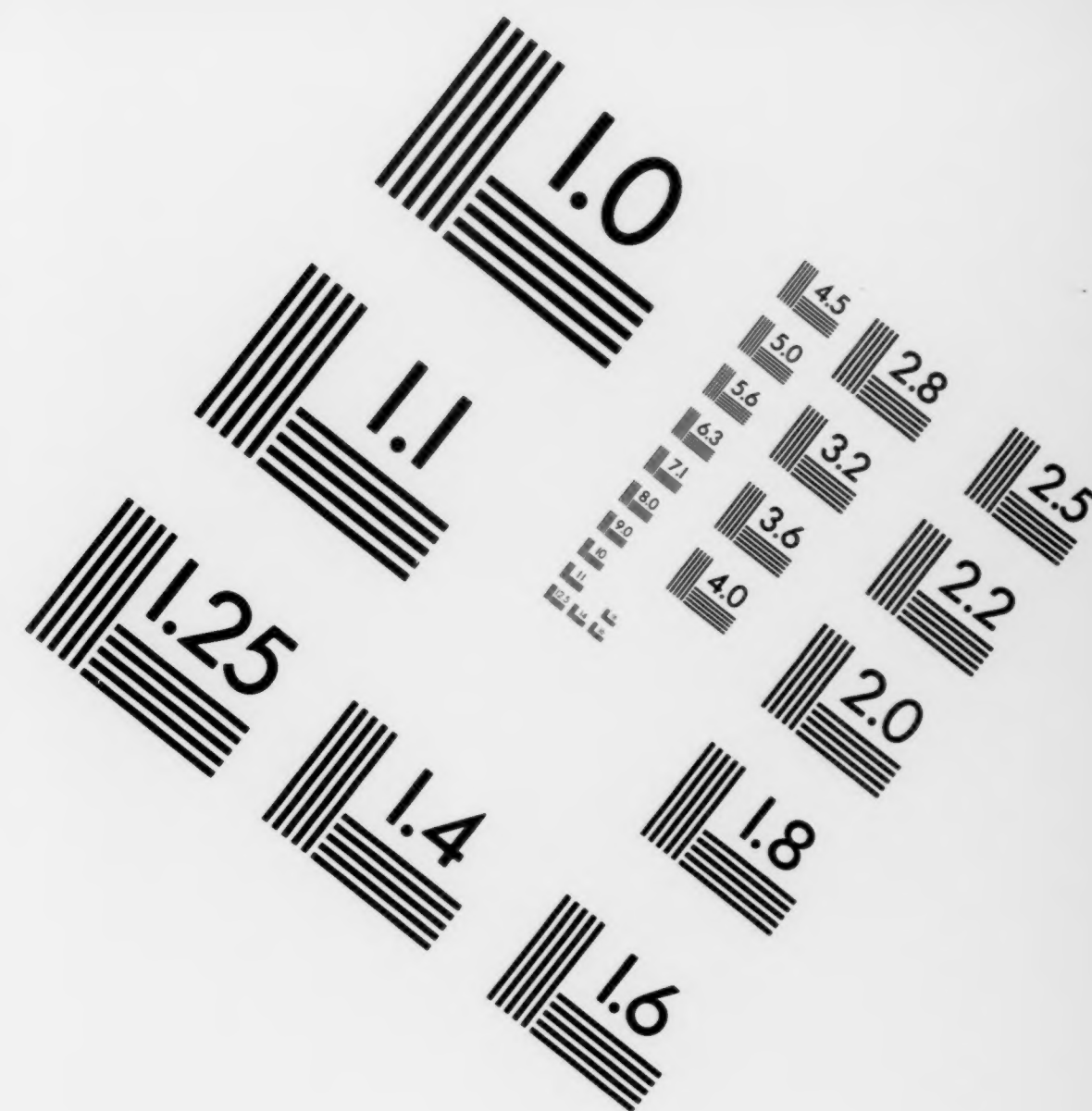


**AIM**

**Association for Information and Image Management**

1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

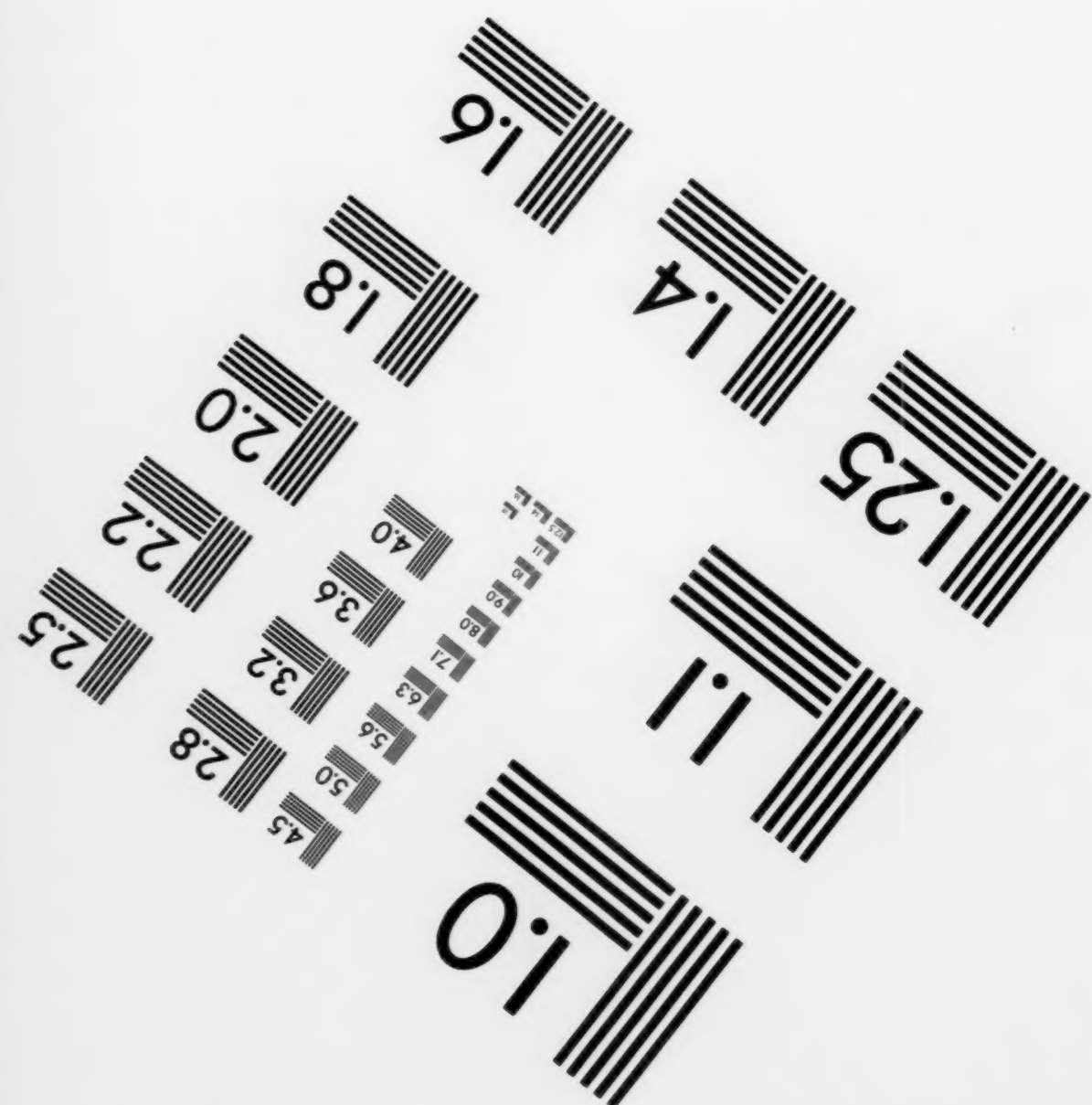
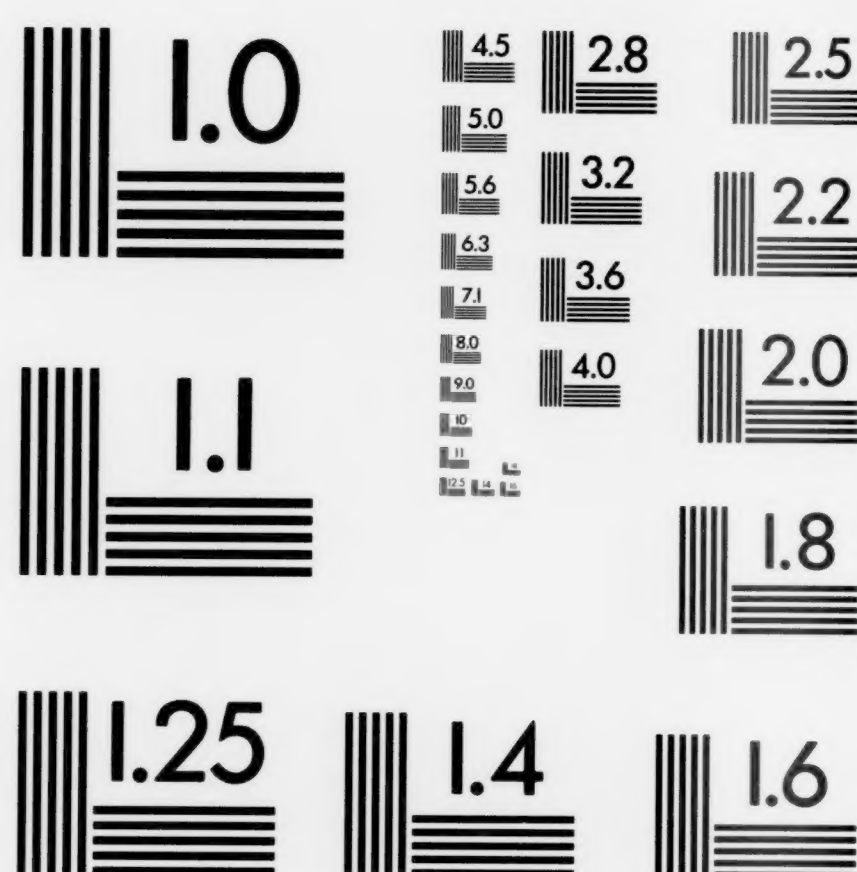


**MS303-1980**

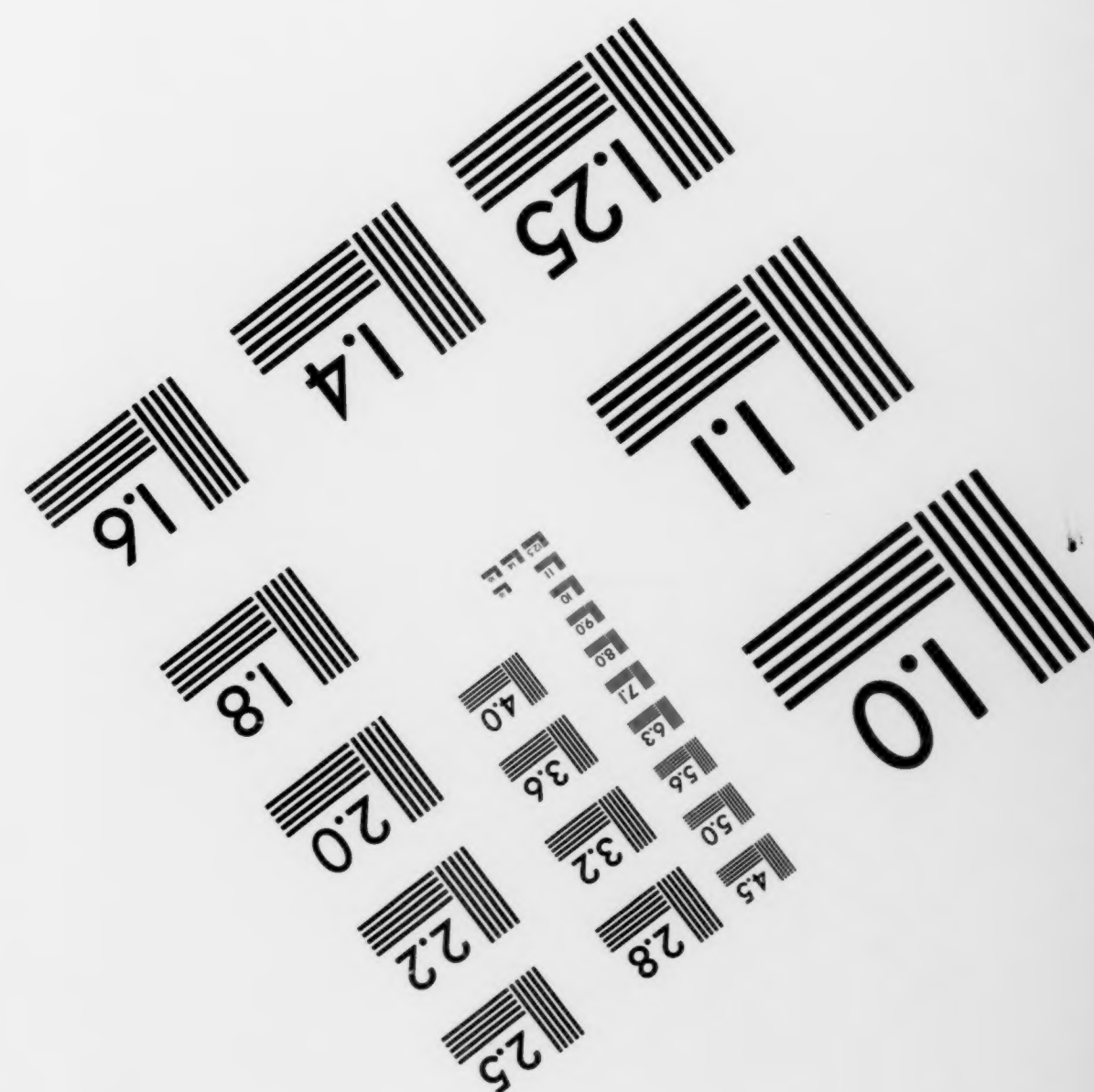
**Centimeter**



**Inches**



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS  
BY APPLIED IMAGE, INC.





**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**





\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.  
1100-ca. 1900.  
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.

Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.  
1100-ca. 1900. (Card 2)  
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Lutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme



# **Persian Medical Manuscript Collection**

**Ms. 23**

**(Richter-Bernburg No. 46)**

**Author:**        **Shāh Bahā' o d-dowlā**  
                     **b. Shāh Qāsem**  
                     **b. Moḥammad Nūrbakhshī**

**Title:**            **Kholāṣato t-tajāreb**

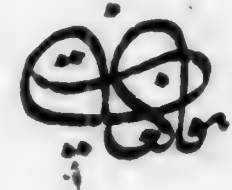
**336 fols., 304 x 187 mm**



**Loose material filmed at end of  
manuscript**

Handwritten text in Persian script, including a signature and date.

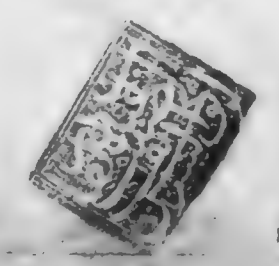
۱۵۵



Large, ornate handwritten title in Persian script.



Handwritten text in Persian script at the bottom of the page.



coll. 1114  
ms 23



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES







باب اول

طبیعت

نوع

ثبت نمودند که اختلاف بانی این رساله موسوم به خلاصه التجارب در اوان پند و وسوسه و شکر و غیره  
 من اعمال قری از اتفاق فدا و شکر است و شکر است باب بیون الملک الیه باب اول  
 در آنچه پیش از آن موقوف علیه حفظ صحت و رفع مرض است بر وجه کلی چون طبیعت و مزاج و علامات ظاهره  
 طبیعت حاصله و غیره و تبدل المزاج و اخلاط اربعه و اعضای مفردة و بعضی از مرکبات اوله این مفردات  
 و احوال و قوی و افعال به پدید آید و باب حدوث کیفیات در بدن مطلقا و دلالت حالات بعضی و نفث و  
 قاروره و برزخ و عروق و حالات بدیهه مطلقا اما طبیعت بدانکه طبیعت آن چیز است که بالذات اوله  
 و حرکت و سکون آن چیز است که این طبیعت در دو حاصل بود یعنی اجسام طبیعت از سبب علی و غرضی  
 مرکبات است و اطلاق وی بر کیفیت در عناصر طبیعت و بر مزاج و مرکبات اگر چه تجویزی باشد و عرف  
 غیرمستقیم و اتم و اتمیت طبیعت ظاهر است و در اکثر طریقی طبیعت مستقیم و چون جسم آدمی در خورشید  
 حاصل است جمله امور بر آن برآمده و او را در بدن مزاج را مثل ارکان و اخلاط و احوال و اعضا و غیره  
 تواند بود و در آن جسم را مثل مزاج و قوی و افعال و مبداء مذکور منسوب سازند یعنی طبیعت گویند و بعضی  
 انسانی را قوت مذکور بدن گویند جهت مبداء است مذکور و اسپم طبیعت را بعضی برپس و این شکم اطلاق نمایند  
 باستعاره و بعضی طبیعت انسانی را گویند قوتیت که از نشان وی باشد خطا کالات چنانچه نیست مبداء بدن و بعضی  
 اما مزاج بدانکه مزاج کیفیت است که حاصل آن باشد کیفیات عناصر بود که آن آتش و هوا و آب و خاک است و در آن  
 متصفه و قوام است یعنی لایق و معنی و انفعالی رسیان آن اجسام و احوال و نشانه باشد چنانکه کیفیات مایل بود  
 تأثیر کننده و سبب کیفیات منقول بود یعنی تأثیر پذیرند و کیفیات چهار است حرارت و برودت و رطوبت و خشکی  
 بل که اگر حاصل است در رطوبت و خشکی و کیفیت که بر آن چهار است گرم و خشک و سرد و تر و گرم و تر و سرد و تر  
 و مزاج معتدل چنانچه که در وجود خاصه کمیت است که بر آن چهار است که فاده باشد و جهت درمان برستی آن که در طبیعت  
 مذکور است لیکن بسبب اعتبار آن قیاسی بود و مزاج مذکور که مقادیر بخلاف برکی بود از آن معلوم که در مزاج  
 طبیعت و فاعله و احوالی که در طبیعت بود و بعضی فرار پسیده باشد که بر آن از عناصر کمیت و کیفیت که  
 لایق حال بود و مزاج آن موجود باشد و شکر است اعتباری که با اعتبار نوع قیاس با مزاج چنانچه مزاج انسانی که نسبت به  
 فردی القوت است از دیگر انواع مزاج و دریم اعتبار نوع قیاس با مزاج چنانچه مزاج انسانی که در فردی القوت است  
 به از سایر مزاج افراد بسیم اعتبار صفت قیاس با مزاج چنانچه مزاج هندی نسبت به فردی از اهل هند است  
 از مزاج سایر اصناف انسانی چنانچه اعتبار صفت قیاس با مزاج چنانچه مزاج هندی نسبت به فردی از اهل هند است  
 فردی از هند و اتم است القوت است به از مزاج سایر افراد اهل هند چنانچه اعتبار صفت قیاس با مزاج  
 نفسی چنانکه مزاج شخص در نفسی احوال اولی است به از مزاج سایر اوقات و بعضی اعتبار  
 عضوی قیاس چنانچه مزاج عضوین لایق به و القوت است به از مزاج سایر اعضا ششم اعتبار عضو

قیاس احوال

مزاج چنانچه مزاج هندی نسبت به فردی از اهل هند است  
 از مزاج سایر افراد بسیم اعتبار صفت قیاس با مزاج چنانچه مزاج هندی نسبت به فردی از اهل هند است  
 سیم اعتبار صفت قیاس با مزاج چنانچه مزاج هندی نسبت به فردی از اهل هند است

قیاس احوال غرضی در اوقات چنانچه فهم شود و اقرب مزاج معتدل حقیقیه مزاج است  
 بواسطه تعلق نفس با طبع که اثرش و اکملت به و و اعتدال اصناف انسان ساکن در آن  
 خط است و از بواسطه تساوی سبل و نهار و حر و برود و آنجا بعد از آن ساکنان اقلیم معتدل  
 بواسطه اعتدال فصول آنجا و در انسان اعتدال اعضا و پوست سر را کشت بسیار بود پس پوست  
 سرد که کشتان پس پوست باقی اطراف کشت پس پوست راحه پس پوست کف پس پوست  
 باقی دست پس پوست باقی تن و باقی اعضا مفردة و مرکب بعد از آن بعضی یک کیفیت بود  
 و بعضی به و کیفیت غالبه بدانکه دلائل طبایع و مزاج بسیار است آنکه طبیعتی و غیره و شکر است که  
 چنانچه اکثر تقریر مبین کرده لیکن آنچه دلالت آن بر مزاج طبیعت است و معتدله است لونیست و بعضی  
 و طبع موی و بعضی ملات نعسانی و اصحاب تجارت چنان یافته اند که در سرخی لون تن کم  
 پهی گرمی طبع بسیار موی با بسیاری و کثافت و بذل و نوره و کثرت غشبه از گرمی مزاج  
 بود و سفیدی لون و بسیاری به و شکر و در طبع طبع کمی و باریکی و پدید زردی موی و باد  
 و وقار آن بسیار مزاج بود و بسیاری لون و عدم به و شکر و کثافت و بعضی کثرت  
 طبع جمع و در گرم کشت موی و ثبات ثبات و تحفظ و تساوت آن خشکی مزاج بود و در  
 سفیدی لون و غلبگی کشت و در آن نری طبع میگوئی موی و سرعت زوال صور و در  
 و الفت از نری مزاج بود و در سرخی لون با تری و خشکی اندک و زیادتی کشت بر به و در فربهی و نری  
 و گرمی طبع و میگوئی و موی و شجاعت و مروت از گرمی و نری مزاج بود و در سرخی لون  
 لون و کم کشتی و بی پهی و گرمی و در شستی طبع میگوئی موی با اندکی و جوده و بخل و قهقهه  
 حسد و کزبری از گرمی خشکی مزاج بود و کثرت کونی لون و بسیاری به و سردی و نری طبع اندکی  
 نری و سردی موی و جود و کما بی از سردی و نری مزاج بود و بسیاری و زردی  
 و اندکی و تری آن و بعضی و اعتدال معتدل کشت و سردی و در شستی طبع و در گرم کشتی  
 غلظت موی و چش و سوسوی طبع و نفرت از سردی خشکی مزاج بود و بعضی نماند که هرگاه که این  
 متفق واقع شود کیفیات مذکور غالبه کما می تحقیق خواهد بود و الا حکم بر قرب اعتدال در کیفیات  
 مذکور غالبه باید کرد و حکم الوان تن و موی چون باختلاف هوای مکه آن مختلف میگردد و در آن  
 ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمات این دلائل تقریر معلوم کرد و انشاء الله تعالی و بعد از آن  
 بهرین مزاج مفردة انسانی که مست که در سایر کیفیات معتدل باشد و زیرا که اگر در مزاج

شکر



کرمی و خشکی بر روی کف لیکن بر روی دیر به پدید آید و در آن پس نرفد و ضعیف نشود و بدین  
 امر به انسانی شکست که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در بالیدن ضعیف افتد و در جوانی  
 غلبه خشکی به حال شود و از افزاینده حرکت انسانی بهترین کرم و تر بود زیرا که بر طبع روح و حیوان بود  
 برین جهت قوت و محبت و شیشه باشد و پیری وی دیر و سبک پدید آید و بدترین آن خشک  
 بود زیرا که بر طبع موت و قوای او مکناس بود و پیری برود و پدید آید و اما تغییر و تبدل المزاج  
 مرخص صحیح را مزاجی بود به درجه فراختر حال و حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و  
 و همچنین بر عضوی را خواهم مفرد و خواه مرکب مزاجی حاصل بود به درجه لایق حال و بود برین  
 اقتضای مصالح به نیزه چنانکه در عملش مبین گردد و انشاء الله تعالی پس هرگاه که مزاج شخصی لایق بود  
 و یا مزاج عضوی لایق بوی از آن درجه مقرر بطرف افراط یا تقرب میسر گشته و او به کیفیت  
 به و کیفیت آن مقدار که تغییری در احوال طبیعی وی پدید نیاید آنرا تغییر المزاج گویند و اگر این تغییر  
 بتدیری واقع شود آنرا تبدل المزاج گویند و اگر این تغییر بتغییر در افعال طبیعی شود آنرا سوا المزاج  
 خوانند و سبب این که کیفیت رویه اخلاط بود آنرا مادی گویند و اگر آن نباشد آنرا سافج نامند  
 و اگر تغییر این تبدل پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغییر المزاج و تبدل المزاج عبارتست از  
 از ممت بر بدن نباشد و اقسام هر یک از سوا المزاج همچنین بود و لیکن آنچه یک کیفیت است  
 مفرد نامند و آنچه به و کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب سوا المزاج درین باب متفق خوانند  
 و آنچه از اسباب خارج مختلف باشد و هر سوا المزاجی را علامتی چند خاص بود و چنانچه تقریب معلوم  
 کرد و انشاء الله تعالی و بعضی هر مزاجی را که از اعتدال حقیقی انحرافی دارد و اگر چه طبیعی  
 آنرا از سوا المزاج سازج شده اند و لیکن ثبات تخصیص کرده اند و بعضی غیر پس و  
 نسبت بدان هم آن سوا المزاج سافج ثابت مکرده اند و کیفیت تولد اخلاط و اما اخلاط از بعد از  
 هر غذای یعنی هر ماکولی و مشربی که مقدم بر بدن را لایق باشد چون وارد شود و بر بدن تا آن  
 که جز نام بدن کرده و در چهار استیالات و نفع در چهار محل آن بدن واقع شود که آنرا هر یکی  
 تغییر کند اول در معده و دوم در کبد و سیم در عروق و چهارم در تمام اعضا و این چنان بود که خوردنی  
 چون معده در آید حرارت معده بمعون حرارت اعضایی که در کرد و وی اندر آمده اند چون  
 از جانب ریه است و نیز این که اندر سینه است از جانب جبه و عضلهای شکم از پیشین و جانبی  
 دل مجاوره کم میشود از طرف بالا اندر آن ماکول اثر کند و اکثر آنرا چون کشکابی غلیظ سازد

کیفیت تولد اخلاط

الکلیس

کیلو کوبند و گواردین و هضم معده این بود و در بعضی مضغ و من نیز نموده و مبداء این هضم باشد  
 بعد ازین آنچه ازین کیلو کوبیده شود لطیفتر بود و چنانکه از آن گذشت از راه رکبای باریک که از وی  
 بقعر معده رود و وی بالایی متصل است و آن عروق را ماساژ میگویند و این کیلو کوبیدن  
 بعضی که آنرا باب الکبد گویند اندر آید و از شاخهای باب در جمل اجزاء جگر پراکنده شود و سبک نمایی جز است  
 خود اندران اثر کند و طبع و هضم منبک میاید و اندرین طبع سر به سر شود و بهره از آن محکم گشتی شود  
 بر بالای استاده و آن صفرا بود و بهره از آن مجروری است که در آن سودا بود و بهره از  
 تمام تر صافی و بالوده باشد و آن خون باشد و اگر در طبع جگر تقیری فتنه خیزی از آن خام مانده  
 آنرا بلغم گویند و آن کم باشد و تولد بلغم بیشتر اندر معده بود و اندر ریه های بالایی و با در ریه  
 و یکراختن چنانچه تولد صفرا بیشتر اندر جگر باشد و با در معده و در رکبای افتد و تولد دم اندر ریه  
 نباشد و بعد ازین هضم خون لطیف دیگر اخلاط از جگر بر کی که بر کبد با طالع است و از آنجا در شاخ  
 آورده که از آن سبب منقسم شود و یکدا اول آورده آید و در ریه ها از آنجا به عروق جد اول زدود  
 از آنجا بر دافع سوای در ریه و از آنجا عروق لطیفه تغذیه که نهایت عروق وقت منتشر در جلد و اعضا  
 در ریه و در جمل این عروق طبعی و هضمی دیگر با به و تشابه و مناسبت مزاجی با هر عضوی درین  
 آنرا حاصل گردد و بعد ازین از افواه این عروق با اعضا مترشح گردد و غذا دهد و از آنجا هضمی  
 و بعضی دیگر با به و مکان قابلیت قبول صورت هضمی درین هضم از و اصل الصدور بران  
 شود و بعد از کیلو کوبیت تا این غایت آنرا کیلو کوبش و خلط خوانند و در هر هضمی از غذا جز  
 ناکار آید به همانکه آنرا فضل گویند اما فضل هضم اول که در معده واقع است نقل بود که با متعلق  
 کرد و بر از آنست و فضل هضم دوم که اندر جگر و باب واقع است بیشتر مای بود که با غذا آمیخته  
 و بر ریه آن می بوده بگرد و نشاء منجذب گردد و بول است و طبعی دیگر بعضی از صفرا بود و آن  
 منجذب شود و بعضی از سواد بود و آن سبب منجذب گردد و فضل هضم سیم که در رکبای واقع است  
 و فضل هضم چهارم که در اعضا حاصلست بعضی تجلیس رود و بطریق بخار و بعضی بعرق و چکر از آن  
 مسامین بر آید مای بود که از خون جدا گشته بر جوع فقری بعرق حسی که باز آید و از آنجا منجذب  
 کرده و بنشاند رود و بول شود و بعضی از منغذ که خشک و بعضی چکر که مخاطه بالاید و بعضی غذای  
 ناخن و موی گردد و بعضی مادی که در بقیه طبعی بکوبد و با وی آن منجذب گردد و بعضی شیر شود  
 و بر آید پستان بالاید و بعضی خون حیض شود و از راه رحم مندفع گردد و بعضی در اعضا محسوس شود

اورده







و در طبیعت او اندر جگر معتدل باشد و نوی از صفرای طبیعتی بود که اطلاق آنرا گویند و نیز سرفی لون وی بود و این صفرا  
 با خون آمیخته و بطبع و طعم از خالص تر و تر باشد و بدون تیره تر و بقوام دورتر و بیشتر و مقتوی آنست که خون را  
 رفیق سازد و در جاری سنگ اندر برده و باقی خون غذای اعضای شود که مر جوش خفیه آن باشد چون  
 شش و زهره و حتی از خالص وی با معارده و آنرا را از نقل و بلغم نزع بشود و خلط است مقدر را بر کینه کما  
 بر خیزد و بکبری مقادیرت یاب و خابری نماید و اما صفرای نامطبیعی آنچنانست که تغییر شده باشد یا متغیر بود یا  
 مخزن و این سوختگی صفرا چون بسیار باشد آنرا اگرانی گویند چنانچه مشابیهت در لون کبریات تازه  
 چون غلیظت باشد آنرا اگرانی گویند چنانچه مشابیهت در لون نجار و این صنف از غایات حدت و بلغم  
 و از آن کیفیت مثل سموم بود و تولد این نوع بیشتر اندر معده و روده های گرم باشد و اطهر آن بود که  
 می سوخته که در کراتی سوخته تر گردد و در تجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم سوخته که در و لطیف آن  
 شود و سوخته و کثیف آن سودای بود و سوخته و آنچنان لطیف و کثیف تر شده باشد اگر آن غلط بلغم قوی  
 آنرا صفرا گویند و لون آن زرد و روشن بود اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفرای قوی نامند چنانچه  
 و لون و قوام بر روده تخم مرغ و تولد این دو صنف بیشتر اندر جگر بود و اگر آن غلط سودای خست و یا  
 لثی از صفرای سوخته بود آنرا صفرای مخمره و لون مایل کبودت بود و وجه اوصاف صفرا در حرارت  
 و حرارت و رطوبت و قوام شکر باشد و اگرچه در لون مختلف باشد لیکن هر یکی را در این عرض یکسان  
 بر ریه لایق حال و حاصل و در چنانچه تحقیق آن برابر کیا معنی خواهد بود و اما سودای طبیعتی بود  
 و بدون سیاه و بطعم شیرین و خالی از عفتی نبود و بوزن که آنرا از جگر اخلاط طبیعتی بود و بقوام غلیظ  
 و منقعت آنست که خون را شامخی و غلیظی بدید آورد و در صین رسیدن آن با عصاره قبول صورت  
 عسوی و انعقاد را شایسته تر باشد و از تأثیر محلل و در روده و نهاد اعضا نیز بدان مبادری و او را  
 باید و فعل آن شبیه فعل الفه بود و در شیره و نیز در لثی از آن با خون غذای اعضای گردد که در حین  
 مناسب آن بود چون اسپنج آن و نیز قدری از آن بغم معده آید و آنرا تقویت نماید و قد گفته  
 و اشتباهی طعم کینا بد و تولد سودا و فضل پانزده و اندیه سپه و خشک و کثیف و اندر کینا  
 از عصب قهبا ی عرق وین بیشتر باشد و اما سودای نامطبیعی بیشتر از احتراق اخلاط را بود و بدین جهت  
 را در گویند و گاه بود که از دوی خون نامطبیعی حاصل گردد و گاه باشد که از بلغمی سرد و سخت تر و پخته  
 بواسطه بر دی از خارج بدن مانده اخل و تولد این صنف بیشتر اندر جگر بود و اما آنکه از احتراق  
 حاصل شود و شور بود و باید که شیرینی گراید و آنکه از احتراق صفرا حاصل گردد و در غایت تلخی بود

و آنکه از

و آنکه از احتراق سودای رفیق حاصل گردد و بغایت نیر و ترش باشد و چون زمین آید چون سرکه  
 بر جوش و کثیف سیج بر آن نشیند و بر مجاری که بگذرد آنرا بسوزاند و بخراشد و آنکه از احتراق  
 سودای غلیظ حاصل گردد و بدان رذالت و حدت نباشد و ترشی آن بی عفتی نباشد و طعم آن  
 دو قسم یکی غرض و مایل بکجاست یا ملوحت و اردار و آنکه این اوصاف آن بود که از احتراق  
 صفرا یا از احتراق سودای رفیق حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج و تحلیف عاصی تر از جگر است  
 و نامی این سودا در لون و قوام قریب بکدیگر باشند لیکن در کیفیات مختلف باشند به آن مقدار  
 که مناسب داده هر یک بود و نیز آن بعد از آن و قوف بر مسایل سابقه را از یک مفعی نخواهد بود و در  
 به اکثر بر دت بلغم طبیعتی زیاده بود از برودت سودای طبیعتی و در طوبت بلغم طبیعتی زیاده بود از  
 رطوبت خون طبیعتی و پوست سودا و طبیعتی زیاده بود از پوست صفرا و طبیعتی زیاده بود از حرارت خون  
 طبیعتی و حکما صفرا را سودا گویند و بلغم را از رطوبات مایه بر رقه غذا و مقدمات دم و با سنج  
 و خون را ماده روح و حیوة و قوام بدن و منتهی باد را از فضلات و اینست یعنی از اقسام خلط تا  
 و بنابرین در استسرافات و تحلیلات از تقطیل دم منع نمایند و اندر عظم و اما اعضا میفرموده که تجمل  
 اینها اساس مقوم بدن اند و با کثرت آدی جز نیست ترکیب یافته از استخوان و عروق و در طوبت  
 و در تروفت و کثرت و پدید آمدن و در رید و شریان و پوست و این جلد در اصل خلقت از زمین پدید  
 در رحم متولد شوند بدان نوع که برودت طبیعتی آنها را عقد کند اما استخوان بطبع سرد و خشک بود  
 و بی زردی کلیه آنست که چون اساسی و قوامی بود بدن را و عمارت و اعضای فردی حرکت را  
 که با اتاقی که استخوان ندارند مثل کرم در حرکات بغایت ضعیف اند و از غایت صلب مخلوق شده  
 پاره پاره بودن آن جلد سهولت حرکات و استقامت افعال که از عظام منافع به نیست و همچنین  
 محجوف بودن استخوانهای قوی جهت بکوب یافتن غذا و خفت امری واضح است و نیز اگر جلد یک و دو  
 چون آفتی بعضی از آن سپیدی عمدتاً از آن مضرت یافتی و این استخوانها بعضی نیز پیر و عاقل  
 و غلافه مر بعضی اجسام عزیز زردی را چون قحف مغز را و مهره پشت و ریه را و استخوانهای کتف  
 و پهلوی و جگر را و دل و غیره آنرا از احتشاء بعضی نیز از ختم اند چون استخوانهای دندان و اطراف  
 مضغ غذا و بعضی نیز از سلاح جهت دفع مودی چون سپاس که از دو طرف مهره پشت برآمده و بعضی  
 نیز از متعلق اند و هر چه ای که بخواهد محتاج اند چون عظم لامی و عضلات خنجره و زبان و او بعضی  
 نایه و پشون اند که غیره بدان برای دارند چون استخوان ران و بازو و انگشت و مهره پشت

و در اسرار طهر

در اعضا میفرموده



و کردن و مجموع استخوانهای تن سوی نظم لای و عظام مسما به که دندانهاست بر سر بعضی استخوانهاست  
 یکی عضه و ربط و دو است و چهل و شش پاره است متصل یکدیگر شده و بعضی منفصل و بهم مربوط  
 نیز جمله بر زها و مفصلها بود ازین جمله است پاره استخوانهای سر است و دو پاره از آن استخوان  
 و از چهار در زکلی و لای و سهی قشری هر یک چهار صد پاره است و چهار پاره از آن دیوارهای  
 که یکی استخوان پیشانی است و دو استخوان ناکوش یکی استخوان پس سر و یک پاره از آن  
 وندی است که حال سر و قاعده و باغ است و دو استخوانهای سر و دو پاره است و چهار پاره از مجموع  
 استخوانهای صد غن است از هر صدی دو پاره و چهارده پاره از مجموع استخوانهای فک بالا است  
 و دو پاره از آنها اصل بینی است و دو پاره از مجموع استخوانهای فک پایین است و دو پاره از مجموع  
 استخوانهای دندانهاست که بر سر و فک نهاده است و هفت پاره از مجموع استخوانهای مردمای کردن است  
 و دو از ده دیگر هر یک است و پنج دیگر مردمای که کاهست و سه دیگر مردمای که نیست که شست مردم  
 بر است و از آن حصص که سینه و جلدی مسره بود و است و چهار پاره مجموع از استخوانهای پهلوی است  
 جلا آنها مردمای است باز بسته است و هفت از آن از جانب راست و هفت از جانب چپ است  
 سینه هم بسته است و دو پاره از آن مجموع استخوانهای سینه است و دو پاره از مجموع استخوانهای سینه است  
 و دو پاره از مجموع استخوان شانه است و هفت و دو پاره از مجموع استخوان سرای که گفت که از آن  
 خوانند و دیگر حیوانات را بنام شد و هفت پاره از مجموع استخوانهای سینه است هر یک سی پاره چنانچه  
 یکبار و ساعد و پاره و خرده دست است پاره و استخوانهای دست است که از آن مشط که نه چهار  
 و استخوانهای هر انگشتی سه پاره و اهام بخورده متصل بود و چهار دیگر مشط و دو پاره از مجموع استخوان  
 تنگ است و هفت پاره از مجموع استخوان پایاست بر هر پای سی پاره چنانچه از آن یکبار استخوان که  
 بر کف است و از آن زردی که نیکبار استخوان مسمی بودی که بر جانب صحنی قدم نهاده است یکبار  
 خورده اگر زردی را داخل وی دارند سه پاره اگر خارج از وی دارند استخوانهای است پای که از  
 مشط که نیکبار استخوانهای انگشتان چهارده پاره انگشتی سوی اهام سه پاره اهام دو پاره  
 و جلا آن مشط مربوط گشته اند و تقصیل نهاده است و بیات هر یک را از کتاب شرح باید طلبیدن و اما غرض  
 که بعضی جایها از آن فرجه که نیکبار آن نرم تر از استخوانها و تحت ترا باقی اعضا بود و در استخوانها  
 روید و خام گوش بینی و مجره و غضبه شش و یک چشم به است بطبع هم سر و خشک بود و  
 از روی کلیه است که در وسط باشد میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و عصبه را برین

و در هر یک از اینها

باصطلاح

باصطلاح تدبیر و نیکو آید و نیز در اعضای متحرک سر استخوانها را نرم دارد و تا از صلابت آنها  
 در حرکت گوشت و پرده و پوست که طاقی آیند نند و آزرده شود چون عصب و فی که بر سر است  
 و عضلات و عصب و عصبین مناسبت را حفظ کنند تا در حرکت یکدیگر سوده و کوفته نشوند و نیز  
 قنادی باشد مراد از عضلاتی که یکدیگر بر استخوانی ندارند چون عضلات فک و عضلات آزار و نیز  
 و قاید بود مرعفی اعضا را چون عضلات تحری مرمعه را در سینه و اعصاب ضروری به بی کوشش  
 و استخوانی سر و بعضی صلب نرم چون عضلات گوش بوقت خواب و سر مهره است کاه و بین  
 لیکن و اما رابط که شست است بعضی در سببی و نرمی گشته اند و صلابت در انفصال و لیکن  
 ندارد و از سر استخوانها بسته است از آن استخوان دیگر یا با عضله ربط کرده بطبع هم سر و خشک بود  
 منفعت آن از روی کلیه است که لیکن بعضی اعضای صلب به بعضی به آن پیوسته و نیکو آید و نیز مشقوق  
 و نه انهای آن با مشقوق دندانهای عصبی پیوسته و نیکو آید و آن هم بجهت عضله تری به پدید آید  
 و نیز آنها هم آمیخته شود و فرج و شش آن از گوشت الکنه کرده و بغشایی پوشیده شود و از آن  
 پدید آید و نیز لیغها از آن جرسید و نیکو آید و با لیغهای عصبی نیز تافته کرده از آن غشایی پدید  
 و اما صلب که از آن پیوسته هم سر و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه است که جسم حرکت ارادی است  
 حصار و متحرک را پیوسته آن بریده آید زیرا که نفوذ روح حامل قوه حسی روح حامل قوت حرکت از دماغ  
 اجزا عصب مسونی بودن نهایی که اعضای که عصب در جرم آن در اصل نیست و حسن اراده و حرکت باراد  
 چون مگر و سپهر ز امثال آنها و نیز گوشت را با خلط عصب قوی در جرم پدید آید و نیز آن یافته شدن لیغهای  
 آن در یکدیگر چنانچه با باطنها ممکن گردد و با نهایت شایانای بار یک آورده پوست تن ممکن شود  
 و منفعت تولد عضله از آن در رابط معلوم شد و جمیع اعصاب حس حرکت از دماغ و از نخاع بسته اند  
 در بدن پریشان گشته و در پوست نهایت رسیده اند و نهاد رستن آنها چنان بود که یک شایان عصب  
 جانب راست و دماغ نخاع سپردن آمده بود و یکی از جانب چپ در مقابل آن با یکدیگر جهت جهت گشته  
 یک عصب فرود که فرود نهایت هم است و مجموع سی و هفت جهت و یک فرود و هفت جهت آن از نفس دماغ  
 و اکثر آن از منافذ استخوانهای سر بطرف چشم و گوش و صحن و روی و حلق و بینی و غیره بود  
 آمده و از این اعضا و اندر قصبه شش و حلق و دل و معده و شش و حجاب بر الکنه شده اند  
 و هفت جهت از او ایل نخاع بسته است و از هر پای کردن سپردن آمده و از او جهت از او ایل  
 نخاع بسته است و از هر پای است سپردن آمده و سه جهت از او از نخاع بسته است و از هر



میزد و دوازده عضله باسط پسینه و آلات شش که حجاب را از آنهاست و هشت عضله قاصد پسینه  
 و آلات شش و هشت عضله میان استخوانهای پهلو از درون دیواره و درون طرفین حجاب  
 تو واقع شده اند و هشت عضله پشت و هشت عضله شکم و چهار عضله قاصد و چهار عضله غایب  
 اما از آنرا و عضله بود و چهار عضله مقعد و یک عضله شانه و هشت و عضله حرکت راها ازین  
 از هر سه بی یازده عضله پسینه و عضله حرکت ساق از آنرا و هر ساقی را نه عضله است و هشت عضله  
 قدمها از هر قدمی چهارده و پنجاه و دو عضله خورده و انگشتان بای هر پای را بیست و شش  
 تقریباً این عضلات را بطی غلیظ است و در الحقیق آن در کتب شرح اوستی بسیار آمده و اما در  
 کتب و طبعت و منفعت آن از تقریرات سابقه فهم شده و اما غشا که از آنرا برده گویند  
 و بر سطوح ظاهر اعضا و در جاش بسته ده بود و کمون طبیعت آن از تقریرات سابقه معلوم  
 و منفعت آن از روی کلیه آنست که نه غشایی را که بدان پوشیده شده بر حال و شش که از  
 و منع آن سطوح از آفات فی الجمله کند و وصل بعضی اعضا را که آن عضوی دیگر و یکجمله شده و  
 کرده حکم دارد و نیز اعضایی که حسن نه از بسبب غشای مصاحب در آن موزی کند و نیز و اسطوره  
 میان جسم نرم و صلب تا نرم از صلب متغیر گردد و چون پرده های دماغ و نیز جده که بعضی اعضا  
 از بعضی تا در الاله شریک نباشند چون غشای مضط و دماغ و نخاع و سینه و حصول تجارت  
 که بعضی از اعضا شریک نیستند چون حجاب عاج که میان شش و آلت غذا و انقباض و منقبض  
 اعضا از ملاقات قاصد غرای آن نیستند چون غشای شکمی و تحقیق غشای تقریب میان اعضایی  
 و معالجات واقع شود و شش و آلت غذا و آنکه غرض غرضی است بطبع گرم و تر و منفعت  
 از روی کلیه آنست که مثل و حشو اعضا را بر سازد تا بر وضع که لایق آنها باشد محفوظ ماند و نیز  
 بدن را گرم کرد و در وجع حرارت طبعی در باطن حفظ آن از تحلیل و تفرق بکشد و نیز لطیف  
 ضرر سقط و ضربه از اعضا نماید و نیز منع نفوذ حرور و خارجی از باطن بکند و نیز منع ضرر  
 ملاقات صلب بعضی اعضا نماید چون گوشت پشت عروقی را که بر آن بسته اند و نیز کمکی  
 بعضی اعضا را چون گوشت ران و نیز شکل را بگوید و از دماغ غده ای که در پستان و پستان  
 و شیب بان و غیره و انقباض بطبع تر بود و مایل کبری همه ترک آن و اما بهر که آن بر بعضی برده  
 اعضای عصبانی می باشد طبیعت وی سرد و تر بود و منفعت آن از روی کلیه آنست که پسینه  
 خود نرم دارد و بعضی اعضا خشک مزاج را که ملاقی آنند که جفاف و حرکت مغرور و عقب به آنها نماند

نخاع مروی آمده و در جهت دیگر از نهایت او از نخاع با آن بسته است و از هر یک عضله مروی آن  
 از نخاع رسته است اما آنکه عصبانند و بطبع قریب با غده ال باشند و بدین سبب هم آنها  
 مملو است صحت بود و این عصبان چون حاکم افاده اند یکم نرم و لطیف مخلوق گشته اند تا نزد  
 قبول اثر کنند و آنگاه سازند و آنکه عصبان حرکت فقط اند قوی و صلب مخلوق شده اند تا در  
 خویش عاجز نمانند و آنکه حرکت متوسطه اند در صلابت و لین و از مجموع عصبانی که در دماغ  
 جزا عصبی مروی و احتیاج و حرکت نیاند و باقی اعضا حسن حرکت از عصبانی بماند که از  
 نخاع بسته اند و اما عضله که بعضی بزرگ آنرا صلب گوشت خوانند بطبع مایل به سفتی آن  
 و در گرمی و نرمی و منفعت وی از روی کلیه آنست که گرمی و احساس بر کند بعضی اعضا را و نیز حرکت  
 اعضا را حس را ده بعضی را تمام شود و چنانچه هرگاه مردم غرضمند که عضوی را سستی و شل آوردند  
 یعنی بعد از آنکه سازه قوت محرکه که میانی عصب در عضله را آن عضو حلول کرده است جهت  
 آن عضو از عضله منشعب سازد یعنی اجزای آنرا بهم در فشارند و گویا که اند از آنرا و تراکم بر آن  
 موم است کشیده شود و آنرا بکوشش کشد و هرگاه بخلاف این اراده کند آن عضله را نرم کرد  
 تا در آن بجای خود باز رود و عضو رها و خویش باز آید و اگر عضوی باشد که بکوشش حرکت  
 تواند کرد آن از عضلات مختلفه باشد که چون قوت محرکه بر دهنی اراده آنرا بجای حرکت نماید  
 با مقیاض عضله موافق آن حرکت از جانب مخالف عضله آنرا منبسط گرداند و علی بن ابی طالب  
 بود که بعضی آن عضلات بی اراده نیز حرکت عضوی برای مصلحت بدنی نماید چنانچه حجاب عاج که  
 از عضلات پسینه است الابد و دم زدن را در حال نوم و غشی حرکت کند برای نفس و مجموع آن  
 عضلات که جهت این منافع مخلوق گشته اند و بر اعضا صفت یافته با قصد و همت و نه عدو  
 و نیز این ابی صادق با قصد مجده باشد از چنانکه عضله تمام مینشانی بود و عضله خیار  
 از هر یکی روی و چهار عضله خاصه لپها و عضله پسینی و چهار عضله هر دو چشم و یکبارگی  
 آن از هر چشمی و وارده و دوازده عضله کف زیرین و سی و دو عضله سر و گردن و میانه  
 خاصه و چهارده از آن گردن و هشت و عضله نخچه و حلق و عظم لامی شش ازین نخاع  
 عظم و شازده خاصه نخچه و باقی آن خلق نمود و نه عضله ران و دو از عضله کتفها از نخاع  
 شش و هشت و شش عضله حرکت بازو و از هر کتف هر بازوی را پسینه و عضله و هجده عضله  
 ساعدها هر ساعده را نه عضله و هشت و شش عضله خورده و مشط و انگشتان و پستانها از



و نیز اعانت نماید بر جسم بواسطه قبول و حرارت را به جری جسم و حفظ آن بمرز و جهت قوام و اما  
 که آن بر غشاء عضلات می باشد و بر روی گوشت ظاهر است بطبع م سرد و تر بود و منفعت وی  
 از روی کلیه است که اعضای باینه ملاقی را نرم دارد و طراوتی در بدن به آید و از لحاظ حرارت  
 بر دو خارجی و مصداقات فی الجمله صفت زاید و اما درید و عرق که از ارکان گوشت مخصوصا آنچه  
 غیر چیده بود و طبیعت آن گرم و خشک باشد و گرمی آن مکتسب از خوئی بود که اما اندر روی است  
 و الا به روی چون شش است با عضای عصبانی برودت به آن الفت باشد و منفعت آن از روی کلیه  
 توزیع خونسست بر اعضا و اشارت قوتها طبعی در تن و جذب غذا و هم آن فی الجمله جاری بود  
 و فضیلت او و اخلاط را جهت صلاح جسم و جمع آوردن از جگر رسیده اند بعضی از جانب کبد فی  
 و اصل جمله و عرق است و اما آنچه از جانب معده رسیده از آب بکینه و سوختن و زنده شدن  
 پنج شش بود و هر شش از جنای بسیار کرده و پنج درخت در زمین و در اجزای دیگر مشتبه شده و دیگر از  
 شش خبر برده رفته و آنچه از جگر بطرف معده بیرون آمده هشت رک از وی بر خاسته است و لغت در  
 اینها را ما ساریقین گویند و هر یکی از اینها شش خوانده اند بعضی بقعر معده و در دهان و بعضی سینه  
 و شربت هم معده رفته و آنچه از جانب کبد رسیده از اجوف گوشت جهت کشیده شود و در تن  
 آن و پنج آن نیز زنده و درون جگر ششهای باریک بسیار کرده و در ششها و پنج هر دو قسم زنده و درون  
 بهم انقباض یافته اند و هر یک یک گشته اند و آنچه از کبد رسیده بکمر بیرون آمده و دو شش شده و از  
 هر شش از جنای بسیار بر خاسته است و رگهای کیشخ به نیمه و بالا این بدن بر آمده و توسط غشاء باریک  
 و عضلهها و غیر آن و اندر اندامهای اندرونی و بیرونی آن نصف برانگشته شده و رگهای شش  
 بنیمین برین بدن هم توسط اندک و دران و همچنان اندر غشاء اندامهای درونی و بیرونی این نصف  
 شده و رگهای شش و دیگر در حلقه آورده و لیکن مخلوقه الایک شش از اجوف که بطرف بالا بر آمده و در  
 منگنه گشته و در خلاف دل ششها زده و بدل اندر آمده است و این را ورید شش میانی گویند جهت  
 با شریان در دو تو بدن و آسانی قسام ششها بر عروق از اقوی با ضعف تا بعروق بلیغ شش  
 بحث اخلاط مذکور شد و اسامی عروق فصدیه در بحث فصد مذکور شد و انشاء الله تعالی و تفصیل از  
 هر وریدی و عصبی از بحث تشریح باینه جهت و اما شریان که آن رگهای جنبه بطبع م گرم  
 باشد و گرمی آن مکتسب از خون روح بود که اندر وی جاریست و الا بهر آن چون شش است بر آن  
 برودت در او البته باشد و منفعت وی از روی کلیه توزیع روح و حار غریزی بود بر اعضا

انقباض انبساط آن در بنض معلوم شود و انشاء الله تعالی جمله شریان و وریدانست و آن هر دو از  
 تجویف اسپر دل رسته اند و آنچه از دل بر آمده اند منشعب شده اند و در اعضا متفرق گشته اند اما از  
 دو اصل که گویند که است و آن از عروق اجزاء دل بر آمده یک تو و نرم مخلوق گشته و بدو غشاء پوشیده  
 شده است و این رگها شریان و وریدی گویند بنا به سبب یک طبقه بودن وی و این ششها  
 خود از دل شش اندر رفته باشد جهت اشتیاق دل به جسم را بواسطه آنها غذا با خون به شریان  
 بواسطه آنها اما اصل بزرگتر که از وسط آنرا در طین خوانده اند و آنچه از دل بر آمده و منشعب شده است و از  
 هر شعبه ششهای بسیار بر خاسته است رگهای کیشخ بنیمه بالا این بدن بر آمده است و در آن  
 متفرق گشته و رگهای کیشخ و دیگر بنیمه زیرین تن فرو داده اند و آن اعضا متفرق شده است  
 و شش از این هر دو اندر اجزاء دل برانگشته شده است و این جمله و طبقه مخلوق شده اند تا روح  
 حیوانی و حار غریزی که قوام حیوانه است در نظری مستحکم باشند تا محفوظ مانده از تحلیل محلی و تفصیل  
 هر شریانی بهر عضوی از کتب تشریح باینه حسن و اما پوست بطبع قریب معتدل بود جهت تعادل گرمی عروق  
 و خون با سردی عصب ششها اعتدال آن است که از او را که کیفیات معتدل متاثر نمیکند و چنانچه  
 بود که خون معتدل در گرمی از عضو بر پوست فرو داده و از آن آگاه نشود چنانکه کلسی سردی  
 در آن اثر کند و بنا بر اینست که حکم لمس بخصوص بکشتن سبابه معتدله داشته اند و منفعت وی در حفظ  
 صیانت اعضای ظاهری و سطح ظاهری و در اکامو رگس امری واضح است و به آنچه که در شریان  
 گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن ورید پس از آن حلقه کف و سرد ترین  
 اعضا عظم بود پس از آن عروق پس از آن رباط پس از آن و تر پس از آن غشاء پس از آن  
 پس از آن پس از آن گوشت شش پس از آن جلد و تر ترین این اعضا شش بود پس از آن  
 پس از آن گوشت پس از آن عضله پس از آن جلد و خشک ترین این اعضا عظم بود پس از آن عروق  
 پس از آن رباط پس از آن و تر پس از آن غشاء پس از آن شریان پس از آن عروق پس از آن  
 حرکت پس از آن عصب پس از آن جلد مطلقا و الله اعلم اما روح بدو روح جسمانی است  
 که از لطافت اخلاط تخصیص غن طبعی ممکن کرد و چنانچه اعضا از کثافت آنها ممکن میشود و روح  
 سر قسم بود یکی طبعی و محلی آن جسم بود و دوم حیوانی و محلی آن دل بود و سیم نفسانی و محلی آن قلوب  
 و منشأ و مولد روح مطلقا دل باشد و این چنان بود که نفسی از خون طبعی نشیج از جسم کبریا آید  
 و آنرا روح طبعی گویند و آن با خون از طریق عروق با اعضا رسیده و متقی از آن کوف دل اندر آید



قوت

طبیعی و نفسی و دیگر حاصل کننده و از روح حیوانی گویند و باز از اجزای شریانیات با قوتی خون عینا  
 منتهی کرده و پس بدین برآید و از روح نفسانی گویند و این از طریق اعصاب با بعضی سبب دیگر  
 ازین اصناف ارواح حاصل نوعی بود از انواع قوی بدنی چنانچه تفصیل این کیفیات که قوتها  
 حالت اندر بدن محال می باشد در انتقال از مبادی مقاصد و الله اعلم اما قوی بدنی که قوت غذا را می پزد  
 و جسم حیوانی که با آن افعال حیوان بالذات صادر گردد و جمیع قوتها بدنی بنا بر سبب ارواحی که  
 حاصل آنهاست سه قسم است طبیعی و حیوانی و نفسانی اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعی است و در  
 یک قوت متفرقه در غذا باشد از جهت بقای کمال شخص این تصرف که از برای غذا دادن بدن بود  
 جوهری قابل از غذای بالقوه تحصیل نماید که آنرا کیموس خلط گویند و آنرا با اعضا کیموسا و با خورای بدن  
 کرده اند بدین اعتبارش قوت غذا نیز نامند و اگر تصرف برای از دادن بدن بود در طول و عرض و عمق  
 نسبتی که مقتضای فرست بدین اعتبارش قوت نامیده خوانند و دیگری قوت متفرقه در غذا باشد که در  
 رطوبات ثانیه بود از جهت بقا نوع و این تصرف اگر بر وجه تولید بخور و چنانچه جدا کند از اشتیاق  
 بدن جوهری را بدین اعتبارش مولد مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل کردن این از جهت متفرقه در غذا  
 در مری چنانچه در هر جزوی از آن مزاجی که لایق عضو از اعضا بوده و چنین به آوردن در مری  
 هم مولد و پخته و لیکن اگر متفرقه و ولی اشش گویند و اگر تصرف بر وجه شکل اجزا و مفصل باشد چنانچه در  
 منی مستقر در رحم تخلیط اعضا و تکلیف و تلاطم و خشونت و مقادیر و امثال اینها با ذن طبعی  
 اشیا تعین و تقابل به آوردن بدین اعتبارش قوت مصوره خوانند و شش ابلی می گویند که نوعی از قوت  
 طبیعی است که غایت فعل آن حفظ نوع است و آن متفرقه در آلات تناسل چنانچه فاضل سبزو از اشتیاق  
 جوهری را و بعد تصور یکدیگر از باذن خالق تبارک و تعالی و پس پس این نوع و مصد افعال آن  
 اینست و بدان که فعل این قوت مصوره با استخدام قوت غذا و نامیه تمام میگردد و فعل نامیه  
 با استخدام قوت غذا نیز تمام میشود و فعل قوت غذا نیز با استخدام چهار قوت دیگر میشود که آن قوتها  
 باسع و باسک با ملق و با صفر یا میکان و با انفع با بفضل و بغیر است و فعل این چهار قوت با استخدام  
 کیفیات اربعه مفروضه بدین تمام میشود خواه غریزی و خواه غیر غریزی و این قوی را بعد از  
 کیفیات در هر جزوی از اجزای بدن حاصل اند و استخدام هر کیفیتی از کیفیات هر عضوی در  
 لایق جسم بقضای طبیعت میباشد اما قوت حیوانی که محل آن روح حیوانیست قوتیست که اماره  
 اعضا را از برای قبول قوی نفسانی و در پسین و قوت بی قوت نمود و در وقت انقطاع حیض قوت

در سواد المزاج

و در سواد المزاج صعب که در عضوی افتد چنانچه قبول غذا میکند بی قوت غذا و اما قوت نفسانی  
 که محل آن روح نفسانیست بر دو قسم بود یکی قوت محرک آلات بدنی و آنرا محرک گویند و دیگری  
 ادراک معقولات و محسوسات ظاهری و آنرا مدرک گویند و قوت محرک را در مرتبه است یکی  
 بودن بر محرک آلات را چنانچه منتهی گردد اند عضلات را در جذب مبداء و از غار نماید و در حلق  
 چنانچه در میان عضلات گفته شد و دیگر فاعل بودن بر محرک در صحن مجلی تا نوم مرهولی با مرغونی و بدین  
 اعتبارش سو قوت غذا نیز نامند و باز سو قوت را نسبت به رغوب و مطلوب شهویه گویند و نسبت  
 به رغوب مکرده غلبه خوانند و قوت مدرک را هم در مرتبه است یکی ادراک امور ظاهری و آن  
 درکات خارجیه پنج قسم شود اول مدرک الوان و اشکال و اخلاص و از قوت بصیرت و در مرتبه  
 در بدن و عصب و حنجرت بود که از الین و اسپریم و مغز رسته بطرف چشم آمده اند و بهم مختلط  
 در قریبین و باز متفرق گشته و این چشم رسته و این چشم چنانچه آمده و ادراک آن با صر  
 وجه است که شش مری واقع میشود و بر روی دوم مدرک اصوات و از قوت سمع گویند و در  
 آن عصبیست که بر نهایت صفا که آنرا سوراخ گوش گویند گسترده شده و ادراک آن با تخان  
 که هوای متکثف از مزاج و یکم این زایه بین رسد چهارم مدرک طعوم و از قوت ذوق گویند و در  
 آن عصبیست بر حرم مسان مغز و شش شده و ادراک آنچنان بود که رطوبتی لطیفی که از غده می زبان  
 باغرای ذی طعم مختلط بدان عصب رسد و تا متکثف نشود بی اختلاط رسد پنجم مدرک حر و سرد و رطوبت و خشک  
 و حشو ملاسسه و صلابه و لین بهایست و موضع آن پوست یا گوشتی که در تحت آنست و دیگر  
 ادراک امور باطنی و این شش قسم بود اول مدرک و جامع صور جزیه محسوسات و آنرا حس مشترک  
 گویند و محل در بدن مقدم اول بطن بود از دماغ دوم حافظ آن صور مرتبه در حس مشترک آنرا خا  
 گویند و مقصود نیز که بدین جهت استحضار بعضی صور بعد از غایب شدن و آن بمنزله خزانه است  
 در حس مشترک را محل آن موخر بطن اول بود از دماغ سیوم مدرک معانی جزیه که قائم اند بهمان صده که  
 و آنرا دوم و سوم بعضی تخمین کنند و محل آن دوه است که در مقدم بطن او سده چهارم حافظ  
 معانی جزیه مدرک و هم آنرا حافظ گویند و بعضی مذکره گویند جهت با آوردن بعضی صور در  
 بطن موخر دماغ است پنجم ترکیب کننده بعضی صور با بعضی دیگر یا بعضی معانی با بعضی صور یا بعضی  
 با تفصیل کننده آنها و آنرا متفرقه گویند و بعضی آنرا نظر متصرف و در معانی با استخدام نفس  
 مفکره خوانند و نظر متصرف در صور و معانی با استخدام هم متخیله خوانند و محل آن موخر بطن



افعال

اوسط است از دماغ و اطباء از قوی غریبه اصل تعیین کنند چنانچه شکر و خیال را یک قوه دانند  
و متصرف را یک قوه دانند و محل هر قوه را با خیال آن قوه از اختلال همان شناخته اند و مراد درین  
کتاب این قوی خیال الهام رسیده که در این قوی مذکور قوی دیگر در جبهه است که بدن  
قوه طبعیه لطیفه و فراغت میطلبد در امور بدیهه تخصیص شایسته و اعتبار و قوه این قوه معطله  
مناسب بود و عین قوت نفس حیوانی را که چون غلبه کند بر قوی غطیل کل و ترک تدبیر بی الهام  
لازم می آید و مرکب حاصل میگردد و اندک علم با صواب اما افعال با افعال طبعیه بعضی افعال اند  
یک قوه تمام میشود و یا بیشتر از قوه چون قوه طبعیه که در معده است و یا قوه ادرار و  
در اصل از در است و چون تعدیه بقوه محصله غذا هر بدن را و بقوه ملصقه غذا بدن و بقوه  
مشبه غذا بدن و اندک علم اما اسباب حدوث کیفیات در بدن مطلقا یعنی طبعی و غیر طبعی  
سببها که در مردم را گرم کند و از زده نوعی که در بدن و معده و بکری مایل به غذا و چنانچه  
دو آدمی هر یک معتدل و قریب به حدی که در ریاضات و صناعات غیر شایسته و مایل به شکت سبب مایلین  
خارج بکار و شستن و بجز نماندن بی اثر شدن بچرخ کره معتدل و بکری مایل شستن و معتدل و بکری مایل  
معتدل و آب و سید اری معتدل شستن غلبه باها که پوست را محکم کند و حرارت زنده و در تن ماندن و سید  
که مسام را بدهد و حرارت را ملتی حق کند و بعضی اعراض نفسانی معتدل چون غضب غیر معتدل و غلبه  
بازدم دم گرفتن و از دم عفوشت و یا سبب حیوانی که گرم کرد و دارد لکن کرانی عفوشت و سبب طبعی  
حی که از اخلاط جلا این اسباب مذکور اند و اما اسباب کون را سرد کند یا گرم کند و سبب کون  
تعبیه جهت تحلیس حرارت غریزی را اگر چه در اول حال ملتی انقباض آن میکند و دم بعضی از اعراض  
چون جبین و دم غیر معتدل سبب کون مغرط جهت فرو میرانیدن حرارت غریزی و احداث رطوبات  
فضلی و خالی اخلاط جارم خوردن و بهار سردی خوردن باخراط جهت کون نیک بعضی نشود و حرارت را  
و قهقه شستن یا یافتن غذا از جهت اگر که حرارت و عار غریزی شسته شود و تحلیس با بنده معتدل و حکم  
جهت بسیاری تعلیلات و کم شدن ماده عار غریزی و یا خرج شدن مواد گرم از تمام شستن سبب  
فکر و بهر و آبهای گرم در بین سبب سبب بسیار یافتن سر جهت فرو میرانیدن حرارت های طبعی و دم  
ضادات و اطلیه و او به سرد از خارج بازدم شده از جهت بسته شدن راه های گرم کننده و در  
سردی طبعی بود که در یک عضو اختلاجی من مفاصل که از اخلاط معضی زبان سبب مذکور و در از دم  
استغراغات جهت اخلاط تحلیس سبب دم خای اخلاط جارم دم غلبه اخلاط سرد رطوبات فضلیه بازدم

حیوانی که زهر او سپرد و او این سردی هم باطبعی بود و اما سببها که سردی فرا به بازده غریزی  
دعت و سبب کون باخراط جهت عدم تحلیس رطوبات و جمع شدن آنها و دم سبب رختن بر بری معده  
جهت بین سبب سبب قله استغراغات و تعلیلات چهارم استغراغ صفرانچ استغرای اغذیه  
لذیه غیر به جهت حصول رطوبات ششم خوردن ترهائی نو که باخراط معتدل به بدن با دمان معتدل  
جهت حفظ رطوبات و تقویت اعضا و ترطیب ششم کره به معتدل بعد از طعام تر جهت جذب طبا  
بجمله و عدم آن حکم هم هوای معتدل در سردی و گرمی و سبب ضادات و اطلیه سرد جهت منع رطوبات  
از تحلیس و حبس بخار بازدم شادی معتدل ممتد اما سببها که خشکی فرا به بازده نوعی که در بدن  
آبها و غذای شور و دم خوردن و دواها و غذای قافض و خشک باخراط سبب کم خوردن ترهائی  
بسیار هر کتای معتدل غلبه استغراغات ششم خوردن باخراط جهت تحلیس بافتن رطوبات و دم  
معتدل کم یافتن غذا جهت قلت جل ششم اخراط غم ممتد سبب استعمال کادات و ادویه خشک و دروغها  
غلبه از خارج دم اعتدال آبهای قافض بازدم سردی مغرط که یکبار بعضی سبب جهت منع از  
غذا و از دم سرد و این هر دو خشکی باطبعی بود و اسباب حدوث شکرکات این کیفیات مرطبات  
این اسباب بود و بودن اکثر این اسباب حدوث کیفیات اربعه بلکه شاید موجب حدوث ضادات  
اخلاط اربعه امری واضح است و حاجت تصریح آن نباشد و اما دلالت حالات نفس  
حالات بدن مطلقا یعنی صحیح و مرضی بدان که نفس حرکت و ضیاع و عید روح را که نیک که آن شر این  
جهت تعدیل روح بتم و اخراج ضلالت آن و تفصیل این معنی در بیان احوال امراض کلمه کرده شود  
و این حرکت که صورت نفس است موقوف بود از انقباض که آن حرکتی مستقیم تر باشد از انقباض  
و از انقباض که آن یکس آن انقباض است و از دم سبب کون که در میان این دو حرکت و  
و اطلاق هم نفس عمل آن که شربانست و عرف اطباء شایع بود و شناختن حالات بدن از حالات  
نفس از آن وجه بود که چون نفس نفس قوت حیاة بود و ماده آن روح حیوانیت و فوئی که  
حامل آن روح و عار غریزیست و منبع این جمله دلست و حامل نفس و عار روح و عار غریزی  
اند که از دل بسته اند پس بلا شبهه نفس خبر دهنده بود از حالات روح و حرارت غریزی و دل  
و منبع آنها بالذات چون حامل جمیع قوی بدن روح است و قوام حیاة و تن بکون و حرارت  
غریزیست پس شکت حالات اینها خبر دهنده بود از احوال قوتها و زندگی و از آن احوال  
تولداخلاط و کمیت و فساد و صلاح آنها ثواب دانست و از آنها کیفیت مزاج تن و اعضا را

دلالت حالات نفس



منه تفصیل اول فصل این معانی است تفصیل مایه و حالات که در بعضی از آنجا پس از آنکه گویند بهر آنجا  
 بود و در حرکت هر یک از این انواع بود اما حالت اول مقدار جنبه از شریان بعضی بود و بر ساعد  
 تحت این جنبه نوع بسیار بود و کج هر قطری سر نوع چون طویل و قصیر و معتدل پس بهر کج ط  
 و عرض ضیق و معتدل پس بهر کج عرض که و شایع و منقبض و معتدل پس بهر کج که از آنجا  
 عقی گویند و مقیاس معتدل در معرفت این انواع و غیره اگر چه مقدار بعضی معتدل نوعی با ضیق بعضی بود  
 لیکن چون و خط ادراک پوست کشتان دست است از جهت در تحریف ملاحظه آن نسبت است  
 مقدار بر اصابع نیز کشند چنانکه طویل آنرا گویند که اندر در درانی رنگ هر چهار انگشت را از دست معتدل  
 و در کوبی و بزرگی از آن صنف نگاه سازد و قصیر آنرا گویند که هر یک انگشت را پیش کا و سازد  
 معتدل پس آنرا گویند که از هر یک انگشت بیشتر و از چهار انگشت کمتر آنگاه سازد و عرض آنرا گویند  
 که در پهنای عرض کشتان ضیق فرا گیرد و ضیق آنرا گویند که از عرض کشتان انگی فرا گیرد و آنرا  
 دقیق نیز نامند و معتدل پس بهر طاهر است و شایع یعنی عقی آنرا گویند که در میان چنان کشتان  
 برای که گویند با عرض اندک و آنرا شرف نیز نامند و مستحق آنرا گویند که در میان کشتان  
 اندک نماید و معتدل پس بهر طاهر است و چون این انواع است و باید که بر یک یا بی یک کج هر قطری آن  
 عالی احوال مذکور خالی نخواهد بود و مجموع آن است و هفت قسم مرکب ثلثی از ضرب سه در سه حال است  
 وجه یکی طویل عرض شایع و این را در عرق اطباء عظم گویند و دوم قصیر دقیق منقبض و این را مغیر گویند و سیم  
 عرض شایع و قصیر و این را غلیظ گویند چهارم شرف عرض معتدل در طول و فقر و این را نازک گویند و پنجم  
 طویل منقبض و این را دقیق گویند ششم منقبض ضیق معتدل در طول و این را هم دقیق گویند  
 هفتم طویل عرض منقبض ششم طویل ضیق عقی هم طویل عرض معتدل در عقی و هم طویل ضیق معتدل در عقی  
 یازدهم طویل معتدل در عرض عقی و دوازدهم طویل شایع معتدل در عرض سیم و هم طویل منقبض معتدل در  
 چهاردهم قصیر عرض منقبض و نوزدهم قصیر عرض معتدل در عقی و بیست و یکم قصیر ضیق عقی و بیست و یکم  
 در عقی و بیست و یکم شایع معتدل در عرض نوزدهم قصیر منقبض معتدل در عرض سیم و بیست و یکم قصیر معتدل در عرض  
 و عقی بیست و یکم ضیق عقی معتدل در طول و عقی بیست و یکم عرض منقبض معتدل در طول و بیست و یکم  
 ضیق معتدل در طول و عرض بیست و یکم شایع معتدل در طول و در عرض بیست و یکم ششم منقبض معتدل  
 در طول و عرض بیست و یکم هفتم معتدل در اقطار کشنده و اما حالت ثانی کیفیت کوفتن شریان بود  
 اینها سر کشتان را و این بر قسم بود قوی و ضعیف و متوسط اما قوی آن بود که کوفتن

بقوت باشد اگر انگشت بر پوستی فشارند حرکت او باطل نشود بلکه چنان نماید که در می آید و گوشت  
 سر انگشت و آنرا از خود دفع میکند که با ضعف مقابل این بود و متوسط طاهر است و فضل اول  
 منقبض در هر جنبه صاعد ال طبیعی بود الا در جنبه پس که انقباض قوی است دلالت بر قوت  
 اصلی که مطلوب کلی است و لازم نیست که هر جنبه قوی عظیم بود و عکس بر آن بسیار بود که قوت غلبه  
 باشد و لیکن آیه از جهت صلابت یکم مطاوعت اینها طاعت کند و آنجا منقبض قوی بود و عظیم نباشد  
 بسیار بود که در کمر بود و سستی که آنرا فرو گیرد نباشد و باید که قوی اینها طاعت تمام کند لیکن چون  
 انگشت از لطفی فرو کشد که کوفتن آن قوی نباشد با وجود عظم و اما حالت ثانی زمان حرکت بود  
 این نیز قسم باشد سریع و بطی و متوسط پس بهر آنکه زمان او قریب بود زمان حرکت معتدل بود و آنکه  
 در حساب حرکت انقباضی جهت صعوبت در آن اختلاط کرده اند و در اکثر احوال این در آن  
 ممکن نباشد لیکن آنجا که پوست تن نرم و گوشت آن موضع که باشد و بعضی قوی صلب بطی است  
 بود ظاهر باشد نزدیکی الحس و پیش آن پس چون حرکتی است از یکی از این قسم است که بیرون  
 نخواهد بود و بمقایسه اینها طاعتی معین کرد و لازم نیست که در این حالات موافق بود با حالت  
 اینها طاعت از آن حالات هر دو را هر یک یکم نموده ملاحظه کنیم نه قسم حاصل کرده و اما حالت ثانی  
 شریان بود و این نیز قسم باشد صلب و نرم و متوسط پس بهر آنکه صلب آن بود که چون حرکت در  
 حال اینها طاعتی بر وقت از فرمان برود و فرو نشیند و نرم آنکه فرمان برود و متوسط طاهر است و قوی  
 صلب قوی آن بود که بان که کشیدن شریان در حال اینها طاعت کشتان اندر صلب بعضی با قوه  
 حرکت باشد و انگشت را از خود دفع کند و در یک کون هر صلابتی اندر که باقی بود و اندر بعضی قوی  
 این باشد و احوال این پس را در جنبه منقبض است که حال منقبض سبب آن شریان است و آن  
 خاصه زمان پس که بود میان حرکت اینها طاعت انقباضی محسوس خواهد بود در احوال این قسم معین  
 که میان هر دو حرکت متفاوت است از یک کون و آنجا بعد از اینها طاعت از یک کون مرکز و آن  
 گویند جهت قریب مرکز و محو شریان و آنجا که حرکت انقباضی محسوس نباشد و معبر زمان پس که بود  
 دو اینها طاعت این است و این حالت نیز بر سه قسم متفاوت و متوسط اینها طاعت  
 آن بود که زمانی که پس که کشتن در او احساس حرکت شریان نمیشود و گویا نزدیک آن زمان  
 منقبض طبیعی و این را متدارک نیز گویند و متفاوت آنکه آن زمان طولی بود از زمان  
 منقبض طبیعی و این را متدانی و متکثف و متخلف گویند و متوسط آنکه قریب پس که بود طبیعی بود و



این کوه بن لازم صورت بعضی از میان سبب این چنین در جنس بعضی اهل کشته و فرق میان بعضی  
 متواتر و سبب است که در متواتر زمان سکون تحت کوه باشد و خواه که زمان حرکت کوه باشد  
 و خواه که در سبب یکسبب اما حالت ساده و سبب این قاضی بود و این نیز بر سبب مستوفی  
 و بار و معتدل اما بعضی حار آن بود که سبب او که سبب و قیاس سبب بعضی طبیعی کاهی که سبب  
 خارج و غیره نباشد و اکثر حالات این ملاحظه را حسنی است و بار و اکثر اندکی از آن قیاس فراتر  
 و معتدل آنکه در گرمی از جانب اول و قریب قیاس بود و او حال آن جنس را جابجاس بعضی کتب است  
 حرارت آنکه در ظاهر است و درین تاویل جای تاویل است و اگر بعضی را قیاس کند آنرا اعتراض  
 بود اما حالت ساده مقدار رطوبتی بود که در عرق ناچسب است و این نیز بر سبب بود و ممکن بود خالی و  
 منتهای ممکن آنکه رطوبت جوف آن زیاده از مقدار طبیعی معاد محسوس کرد و خالی و مقابل آن  
 باشد و متوسط ظاهر است و چون اختلاف حالات بعضی سبب این حال بسیار و قسمت این جنس  
 اجناس بعضی اهل کشته است اما حالت ساده است و اختلاف بود در حال ازین اجناس که  
 که آن ماسوی سبب مقدار رطوبت داخل عرفت و این دو قسم بود مستوفی و مختلف و در تحت هر یک  
 بود اما مستوفی آنرا که کوه قتیلهای آن را کشان را یکدیگر مانند باشد و در احوال غیر معلومست مختلف  
 مقابل این بود پس اگر در جمیع این احوال یکدیگر مانند نباشد آنرا مستوفی مطلق گویند و بهترین مقابل  
 باشد جهت لالت بر کثرت سبب طبیعی اگر در بعضی متشابه باشد و در بعضی غیر متشابه آنرا نسبت  
 متشابه مستوفی در آن حال گویند و نسبت با غیر متشابه مختلف در آن حال مانند و هر یک ازین است  
 خلاف کاه بود که در دو سه امتداد و تقاضی سکنت آنها واقع باشد و کاه بود که در یک بعضی  
 باشد این قسم اخیر کاه بود که در جمیع اجزای تیران که در شیب کشان است واقع باشد چنانکه در  
 هر یک از کشان موافق حساب یکدیگر باشد و یا که هر یک بوجهی دیگر احساب کنند و کاه بود که  
 جزء از آن شریان واقع باشد چنانکه اول امتداد و آخر و وسط آن در شیب یک کشان  
 کرد و یا اگر بوجه مختلف محسوس شود و یا بجهت اختلاف بعضی منقسم بود و منقسم و غیر منقسم  
 آن بود که در میان اختلافات آن ترتیبی واقع باشد چنانکه اختلافات با اختلاف تقریبی در  
 حال از احوال خسته که بر یک واقع باشد و وسط مشعل شود و با این سبب دفعات و این را  
 منقسم است اگر قریبه بر یک باشد در تحت و روی احدی معتد و محفوظ بود و مثل آنکه بعضی سبب بود  
 یک بعضی سبب همین ترتیب بود و میباید و یا اگر بعد بطور و بعضی دیگر سبب بود و یکی بطی و باز با اول و

بر این منقسم

و در این منقسم کوه بر سبب و برین قیاس کن باقی حالات را و همچنین قلت و کثرت او را و غیره  
 و غیر منقسم آن بود که این ترتیب معلوم در نباشد و کاه بود که در بعضی حالات اختلاف منقسم  
 و در بعضی غیر منقسم و یا که منقسم و غیر منقسم بالنسبه به یکدیگر چنانچه در مستوفی مختلف است و چون این  
 اشطام و عدم آنرا در جمیع اجزای تیران و در بعضی از آن باحوال خسته ملاحظه کرده شود و شیب بسیار  
 در تحت اختلاف بود و از بعضیهای مختلف بعضی را اطباء سببی غیر کرده اند مناسبت وضع وی و از  
 محلی که ذنب الفار است و این چون در بعضی متعده افتد چنان بود که تحت بعضی قوی سبب یک  
 یا غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا بطی یا صغیر و غیره شود چنانکه کوهی مخروطی است و یا یکسبب  
 از نقصان و زیادهای برقی نماید و این قسم اول از سه حال بدون نباشد یا در منزل یکدیگر که آنرا  
 توان یافت و این را ذنب منقسمی گویند و یا یکدیگر رسد که میتوان یافت و از آنجا بتدریج باز کرد  
 و کمال ندارد و در این را ذنب مترایع و عاید گویند و این از سه حال بدون نباشد یا تمام حال  
 باز آید و این را تمام الرجوع گویند و یا زیاده بر حال اول شود و این را زیاده الرجوع گویند و یا کمال  
 نرسد و این را ناقص الرجوع گویند و یا در منزل یکدیگر رسد از صغیر یا ضعف و یا بطور و منقسم  
 بران حد سبب شود آنرا فاسی ثابت گویند و آنجا بعد از منزل دفعه ترقی نماید کمال اول و یا بعد ترقی منزل  
 کند کمال اول آنرا فاسی گویند مطلقا و ذنب الفار چون در بعضی واحده افتد که در تمام محسوس بعضی باشد  
 بود که آنکشت اول امتداد آنرا عظم یا قوی یا سبب یا ضعیف یا آن در یابد و دوم کمتر و سوم کمتر از آن تمام  
 که از آن و یا یکسبب و اگر در یکدیگر بعضی باشد چنان بود که امتداد آن خسته و در شیب یک کشان  
 زیاده یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر امتداد ناقص از آنکه در دو دیکری مستوفی است و این شقی ثانی بود و آنرا  
 الفار که از بعد ترقی متناقص شود بتدریج یا نقصان متناقص و از تحت او را شیب کرده اند و  
 ذنب الفار که از طرف زیاده سبب منقسم شده و در حد اتصال و بعضی متساوی او را لازم بود و دیگر  
 منقطع است و این در اجزای بعضی واحده افتد چنانکه ابتدا امتداد مثلا آنکشت اول در یابد و دیگر  
 آنکشت منقطع کرد و باقی کشان آنرا در یابد و دیگر منقسم است و این نیز اندر یک بعضی باشد چنانکه  
 در آنکشت از آنکه به و هنوز از آن تمام باز نیامده و دیگر کوه شیب بعضی منقسم است که بر سبب آن است  
 لیکن آنکه حرکت دوم در وی کمتر از اول بود بدین سبب مخصوص نباشد و آنکه حرکت دوم مثل اولی باشد  
 آنرا دو لغتین گویند و آنکه حرکت دوم در وی زیاده از اول باشد آنرا اغزالی گویند و حرکت  
 بلکه آهوی و دیگر منقسم است و این دو وجه باشد یکی آنجا که حرکتی متوقف باشد بسکونی کمالی

و این را در بعضی حالات  
 و این را در بعضی حالات



و این را واقع فی الواسطه گویند و فرق میان این و مطرقة بعد تمامی حرکت اول بود در مطرقة و تمام آن  
 در واقع فی الواسطه و محلی در مصاب ظاهر گردد و دیگر متعین است و این چنان بود که شریان با هر کتبی  
 میگذرد که یا بر خودی یکدیگر کشیده باشد و دیگر مویصلست و این بعضی بود و نرم و پهن و متواتر و حرکت  
 آنرا از اند بطول شش بر بروج و چنانچه بعضی اجزاء آن بر بعضی تقسیم جویند در یک حرکت و بعضی شخص و بعضی  
 نمایند و دیگر متعین است و این بعضی بود و سریع و متواتر و صلب و در شرف و غور و تقدم و تاخر و لین و صفا  
 و چنانچه نماید که یا چون دندانهای اره ناموار پیدا دارد و دیگر دو دلت و این بعضی بود و شش بر بروج  
 در حالات مذکوره و لیکن از جهت صفرا و او شش بر بود و حرکت کم بسیار رایج چنان نماید که یا شش بر  
 و نباشد و دیگر غلیظ است و این بعضی بود و شش بر بود و در حالات مذکوره لیکن از غایت صغری و او  
 و ضعف حرکت متواتر و اما حالت نامسو وزن بعضی بود که آن عبارتست از اعتدال شش بر و متعین  
 بعضی با بعضی و این بر دو قسم باشد حسن الوزن و در الوزن اما حسن الوزن آن بود که در زمان  
 حرکات و سکنت آن با یکدیگر متناسب افتد تناسب طبیعی بلام و این مستقیم الوزن گویند و در الوزن  
 آن بود که در زمان حرکات و سکنت آن با یکدیگر متناسب نباشد اما غیر طبیعی و متناظر بود و فی الجمله تحقیق این  
 معنی آنست که حرکات و سکنت شریانی شش برانه زخمات او تار که موله نغمات اند و سکنت آن  
 زخمات و نغمات اند هرگاه تا لیف نغمات که آن مبدای او تارند در امر تبخیری و تبخیری که از آنجا  
 و نقل گویند متعین واقع شود و همچنین او در و متعین نغمات آنها که همان حرکت و سکون او است  
 طبع از آن متعین گردد و آن بلام و موزون گویند و هرگاه آن نسبت تا لیفی و ایقاعی غلبه متعین  
 طبع از آن متعین گردد و او از آن متعین موزون گویند و بعضی قوت و ضعف و مقدار متعین است  
 بلندی بستی نغمه و موزون و متواتر و نغمات متعین است که ایقاعه آن پس هرگاه بستی نغمه و  
 و طول و عرض و عمق بعضی و همچنین نسب زمان حرکت است و اما در انقباض و بسکون محلی و مرکزی بر بروج  
 چنانچه لایق سن و فصل و صفت و نحوه و بله و نغمات است واقع باشند و زن آن میگوید درست  
 طبیعی بود و اگر غیر این باشد و زن آن بدو نادرست و نامطبیع بود و آنچه در بعضی مواضع و لایق  
 و در بعضی مخالف باشد مبالغه یا زحوا اند و بعضی بعضی موزون سکون بود و یکی آنکه وزن و  
 مشابه وزن سببی باشد که نزدیک بود بصاحب آن چنانچه که در امثله وزن بعضی لایق حال  
 حاصل بود و در بعضی این متغیر الوزن و متجانن الوزن گویند جهت گردیدن بعضی از آنچنان  
 کمالی بوده و برین قیاس بود و تجا و وزن بعضی لایق فصل وزن لایق فصل وزن تجا و وزن

خطه و وزن و نسبت و این  
 کر که با هر کتبی میگذرد

لایق مرد

لایق مرد و وزن لایق زن و تجا و وزن لایق زن و مرد و وزن لایق زن و مرد و تجا و وزن  
 اهل بلد و وزن بعضی لایق اهل بلد اقرب و دوم آنکه وزن بعضی مشابه وزن بعضی سببی فصلی  
 یا بلندی ابعدا بطبع تا سنجیده که در امثله وزن بعضی لایق حال سبب که مردان باشد و سبب  
 و برین قیاس بود و در متجانن در صفت و نحوه و بله و نغمات است و این میان الوزن خوانند سبب که وزن  
 هیچ وزن طبیعی انسان شش بر نباشد و این را خارج الوزن گویند و لیکن موزون مطلق گویند جهت آنکه  
 هیچ بعضی خالی از وزنی نباشد و سبب علم طبایع و برین اقسام رد الوزن این قسم بود و کسی که اصل  
 درست موزون و از علم او را برضایتش بماند و این است احوال بعضی مرد انسان بود و بعضی نادره که این  
 شش بر را با یکدیگر ترکیب نموده ملاحظه کن اصفاف بسیار و بعضی دیده آید اکنون چون سبب بعضی  
 بر سبب بداند که سبب اصل بعضی سبب بود و یکی دل و شریان و آنچه در شریان ساریست و اینها است  
 گویند و دوم قوت حیوانی و آنرا فاعلی گویند سبب جذب هو از راه مسام جهت ترویج روح و برودن  
 بخار و خانی بدو آن جهت تعدیل روح چنانچه متعین معلوم گردد و آنرا حاجت گویند و این مورد که در  
 و تقویم بعضی سبب با سبب نامند و نیز بعضی از حد اعتدال نوعی یا صنفی یا شخصی حاصل نشود و الا  
 سببی زمین اسباب با سبب از حد اعتدال لایق اسباب تغییرات آنها را اگر چه بسیار اند لیکن مجموع آن  
 سه نوع باز کرد و نوع اول اسبابی بود چون سالهای غرضها و فصلها و نحوه و بله و اینها اسباب  
 لازم طبیعی گویند نوع دوم اسبابی بود که لازم که از خارج بدیده آید چون بارها و اسباب آنها  
 اینها اسباب غیر طبیعی و خارج از طبع گویند نوع سیم اسباب بود که در میان طبیعی و غیر طبیعی  
 بدان معنی که هرگاه آنها را جدا کرد باید و در آن وقت که باید چنانچه باید بکار و دارند و در حالت طبیعی  
 کردند که بعضی سبب است و هرگاه در خلاف آن وجه بکار و دارند و در حالت طبیعی کردند  
 که در بعضی سبب است عبارت از آنست چون غرضیات است که در حفظ الصحة که در کردند و اینها اسباب  
 متوسط و سبب غرضی گویند و بالجملة سبب فراط حاجت یا غلبه حرارت بود و خواه غریزی و خواه غیر غریزی  
 و یا نقصان جوهر روح و یا کثرت بخار و خان بواسطه حصول سببی ازین اسباب لازم و یا غلبه  
 و یا متوسط و سبب تعویض حاجت یا غلبه حرارت بود بواسطه سببی ازین اسباب مذکوره و یا غلبه  
 و خان یا الفتن روح یا بخار و خان بعبادت حسن نفس و سبب صلابت الت یا بر روی مجرای  
 عروق کما فی چنانچه در اوقات بکار آنها واقع میشود و یا غلبه طوبت غریزی و غریب بواسطه  
 سببی ازین اسباب مذکوره و سبب غرضی حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریزی



چون روح بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره و بسبب ضعف قوه حیوانی فلو حرارت غریزی بود  
و یا غلبه حرارت غریبه و نقصان یا فتن روح بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره و بسبب غلبه حرارت  
حاصل روح در شش آئین و سبب قله آن از امتداد آب طبع بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره و بسبب  
و سخت و نقصان حلا این معانی بتقریب معلوم کرد و ان شاء الله تعالی و بعد تحقیق این مسائل باید دانست که  
طول نفس کثرت احتیاج و قوه رتبه و مطاوعه آنکه به تخصیص آنجا که کثرت و طبعی پوست مانع باشد  
از عرض شش و بسبب غلبه سبب این به تخصیص آنجا که کثرت و طبعی پوست مانع از تنفس و احتیاج  
و سبب عرض غلبه عرق بود و چنانچه طبقه بالا این شش را بر طبقه در وین نشیند و یا بسیار از قوه سبب  
ضیق امتداد بود و یا شده و صلابت آنکه و سبب شش شده حاجت و مطاوعه آنکه و سبب احتیاج عرض غلبه  
و صیان آنکه و سبب نای بر کبات این صفاست و غیره چون غلبه و صغیر و غلیظ و دقیق و غیره از اسباب  
کرد و حد اعتدال چون از با تغییرات نیست و ظاهر است که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود و  
تبعیج آن نباشد و مخفی نامه که هر نفسی که چون حلا اسباب آن حاصل باشد بکمال خواهد ظاهر کرد  
و چون بعضی اسباب آن حاصل بود بمقدار آن ظاهر را باید و اما سبب قوه حیوانی بود و بسبب  
ضعف نفس ضعف قوه حیوانی بود و سبب سرعت نفس شده حاجت است زیاد و یا آنچه موجب غلبه باشد طبع  
تزویدی که بغیر ثوابه حاصل کردن سبب خواهد که حاصل کند سرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت  
اسراع بود و سبب قوت و قوت جذب نیم باشد و چون حرکت انقباض اسراع بود و سبب قوت و حاجت اسراع  
و خان و یا عرق نباشد و چون دو حرکت اسراع بود و سبب قوت و حاجت اسراع بود و سبب قوت و روح باشد  
سبب بلوغ قله حاجت بود و ضعف قوه و یا کثرت قوت که بغیر کمی مستغنی کرد و از سرعت و سبب صلابت  
این مانست که معلوم شد قبل ازین و سبب قوت و از شده حاجت بود و زیاد و یا آنچه موجب غلبه است و چه  
تزویدی که سرعت حاصل نیاید تا اثر حاصل کرد و دو دیگر ضعف قوه از احداث سرعت و غلبه سبب اسراع  
مضطرب بود و قوت حاجت و قوه غالبی که بغیر مستغنی کرد و از سرعت و قوت اسراع و سبب حرارت و برودت و  
و خلل و اعتدال بسیار پوشیده بود بعد از معرفت و دلیل مذکوره و سبب استواری در هر حالی بود و سبب  
آن حالت قریب به اعتدال طبیعی و سبب اختلاف بر خلاف این و ظاهر است که این کواکب از روی کلیه است و اما  
از روی جزئی سبب اختلاف با غلبه ضعف قوه بود و در حین کوشش طبع با مرض تیره و حی که خواهد  
در وقتی که خواهد که نتواند کردن و او اشش ناموار شد و اما قوه و احتیاج یا اشتغال به  
بش قهاری یا شری یا سیمی یا اعراض نفسانی و یا خلطی غالب است و امتدادات و گفته اند چون خلط به در معده

مکن

مکن کند اختلاف لازم بود و باشد که نقصان به به آیه و بعضی نقصانی شود و بسبب ضعف قوه  
باشد لیکن آنچه زاید الرجوع باشد و ال بود بر قوه ضعف و اشتغال طبع و حدوث قوه و آنچه تمام الرجوع بود  
دال باشد بر قوه ضعف و اشتغال طبع بلا حدوث قوه و آنچه غایبی مطلق و مشتمل متصل بود و مورد حسن  
الوزن و آنچه ناقص الرجوع بود و ان باشد بر ضعف و حدوث از دید آن و آنچه منقصی بود و سبب آن کمال  
ضعف باشد و ال بود بر سقوط قوه بالتمام و آن در قرب ملک افتد غایبی ثابت متوسط بود و در ضعف میان  
منقصی ناقص الرجوع و در سبب قوت و وجه آن بود که در ذنب الغار به از ضعف بسیار میکند و چون قوه  
بر بر بدید که آتشین مطلبه لیکن احتیاج و در ذنب کثرت است و با برین هر یکی را بر دیگری فضلی بود و آن  
و سبب و العرقین و غزالی بسیار حاجت و توانایی قوه و صلابت آنکه باشد چه مقدار است که قوه بر میان  
کثرت میکند آنکه تران نمی برد تا یک ضرب الی انقباض بود و قوت تمام میکند لیکن در غزالی حاجت بیشتر باشد  
سبب و العرقین و صلابت آنکه و استراحت طبع آن بود و در انشای حرکت و کاه بود که در غزالی  
و طبع و یکبار مشغول کند به آیه و قوتی در حرکت افتد و سبب افتد فی الی واسطه شده احتیاج بود و سبب  
مرتفع و قوت قوه و سبب صلابت آنکه و شده حاجت بود و زیاد و یا آنچه در ذی العرقین و غزالی است و  
طبع با غلبه مله بار قوت و سبب مله کیست لیکن در مله کیست لیکن در مله کیست لیکن در مله کیست لیکن در مله کیست  
آمدن و برخود و سبب موی ضعف قوه بود که تمام رک یکبار را بنیاطه اند کردن جزو جزو را حرکت  
انگشتان می جنباند و کاه بود که قوت تحت منقبض نباشد لیکن اجزای شش را سبب غایت زانگی  
اندک بر یکدیگر مقدم کند و در حرکت و شش و سبب شش را می اختلاف اجزای عرق بود و در صلابت و دلیل آن  
اجزاء رطوبتی که در عرق است بعفونت و نضج چنانچه اجزاء عرق و کثرت بلبل نرم نماید و غلبه عرق و قوت  
نماید و در می باشد در اجزاء اعصاب که لیف عصبانی که بر عرق پوشیده است سبب آن غزالی است  
و اجزاء آن مختلف نماید بلبل سبب و دی غلیظ غایب ضعف قوه باشد که هر جزوی موضع صلب و سبب رطوبتی  
وزن آنجا که نقصان در زمان سبب کون باشد زیادتی حاجت بود و آنجا که نقصان در زمان حرکت و سبب  
لایق حیوان سبب متواتر و معتدل و غلبه و لیکن جهت کثرت حاجت ایشان سبب غلبه غزالی  
که از پوست سبب غلبه غزالی متواتر و معتدل و لیکن جهت کثرت حاجت ایشان سبب غلبه غزالی  
جرانان غلبه قوتی بود و معتدل و لیکن و صلابت و سرعت و بطور و یا بل تفاوت جهت و قوت و کثرت  
در رسیدگی اندامها و اعتدال رطوبات و بعضی لایق کمال متفاوت بود و یا بل بعضی بطور و سبب غزالی  
جهت غایت ضعف و سبب قوت حاجت بلبل شکر فی الحلو و قله حاجت بواسطه بر لازم و بعضی لایق بران



بطبی و جهت غایت ضعف ذاتی و قوت حاجت و باشد که بسبب غلبه رطوبات غریبه لیس نباشد و آن  
 حکم بی اختلافی نیز نباشد و بنف لایق مردان بغایت قوی و عظیم بود و بطبی و متفاوت جهت  
 قوت حاجت نسبت گرمی مزاج و بی شک تمام عظم و قوت کامل را در یک میگوید و بنف لایق زنان در  
 جمله این احوال اندک بود و جهت تری ایشان در جمله اسباب نسبت با مردان و بی شک مبرور و تری  
 و از آنکه معظم کند و بنف لایق معنی مشکل متوسط بود میان بنف مردان و زنان و از آنکه اختلاف باشد  
 که ناشی نباشد و بنف لایق هیچ کس در مزاج قوی بود و جهت و قوت حاجت در کما مطاوعت آن باشد  
 نیز که و بنف لایق هیچ کس در مزاج ضعیف بود و بطبی و متفاوت جهت و قوت حاجت و بنف لایق  
 هیچ کس در مزاج عریض بود و با موی جهت غایت لیس آن و ضعف قوت فی الجمله و بنف لایق خشک مزاج قوی بود  
 و صلب جهت قوت و سبب آن و قوت رطوبت و بنف لایق باقی از مزاج صحت بعد از معرفت معومات  
 بود و بنف لایق و جهت که مزاج یک نصف تن او سرد از هر شقی مناسب مزاج آن بود و اختلاف  
 بود و بنف لایق مردم لاغر عظم بود و بطبی جهت عدم مانع طول و عرض و شوق و جهت تمیم عظم و بنف لایق  
 مردم فربه مایل بصغر بود و جهت وجود موانع عظم لیکن قوت بنف مردم لاغر گرم مزاج بیشتر از قوت بنف مردم  
 فربه کوشش بود و قوت بنف فربه کوشش بیشتر از قوت بنف فربه بسیار بود و نیز که مزاج مردم  
 بسیار کوشش گرمی مایل بود و مزاج گرم بطبیعت از فرباز مزاج سرد بود و بنف لایق فصل ریح بود  
 و معتدل در باقی حالات جهت اعتدال اسباب فی الجمله از جهت اعتدال هوا و بنف لایق فصل  
 سرج و متواتر با صغر ضعف بود و جهت کثرت حاجت و ضعف قوت تحلیل مغز از حرارت خارجی  
 و بنف لایق فصل خریف فی الجمله ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت اسباب مزاج غرضی و بر مختلف  
 متوالی جهت مخالفت طبع این فصل با طبع حیاء بقدر حرارت و غلبه پوست و بنف لایق فصل شتا  
 و بطبی و صغیر باشد جهت قوت احتیاج بواسطه سردی هوا را به هم درشتن کوشش و پوست و کاه باشد  
 که گرم مزاج را حرارتها جهت برده و در درون محقق شود و جمع آید و بیرون را از غلظت مانع آید  
 قوت زیاد شود و بنف قوی کرد و حکم بنف در امراض حاجت حکم بنف لایق اوایل فصل به فصل متواتر  
 باشد و حکم بنف در با معتدل و بهر حکم لایق ریح بود و در بلاد حاره صیف حکم بنف لایق صیف  
 در بلاد بارده بسیار شود و حکم بنف لایق شتا و در بلاد باره خریف حکم بنف لایق خریف و بنف لایق  
 صاحب تدابیر کرای قرار سردی و قرار خشکی قرار تری قرار جلد برین قیاس معلوم کرد و نیست فی الجمله بنف  
 طبیعی که مو این بنفهای غیر طبیعی تواند بودند و چون از پیش معلوم شد که اعدال مزاج نوع است

انجا

از اینجا اعتدال لایق بنف نوعی مفهوم کرد و و نیز آن و فی سبب کمالی آن بود و بهر آنکه اختیار جستن احوال  
 بنف از عرق ساعد کجاست آن کرده اند که این عرق محاذی دل واقع است و نسبت با بسیاری از بنف  
 ظاهره بدل از دیگر است و از تجارات جهان معلوم است که ششها صانع و گردن بواسطه بودن آنها  
 بر اعدای قلب و غلبه صعود بخار کجاست نهاد در کوشش نیز بسیار پوشیده نیست چنانکه دیگر ششها  
 و نیز در کشف آن بنفی و استیسی زیاده که موجب تغییر بنف باشد واقع نیست چون عرق صدر  
 بجز بنف ششها از احوال صاف یافته اند و اندک است و اما دلالت حالات نفس بر حالات بدن که  
 سبب اصل دم زدن نیز سر جز است قوت حیوانی فاعل و حاجت ادخال هوا و اخراج و طحال و کبد  
 که قصبه خلق و جنبه و شش و حجاب و عضلهای پسینه است و هرگاه حال یکی از اینها از مجری طبعی بود حال  
 دم زدن نیز از مجری طبیعی بود و هرگاه ازین جمله بر وضع طبیعی باشد نفس نیز بر وضع طبیعی بود  
 تغییرات دم زدن بکاراده خسراننده بود از تغییرات اسباب بواسطه تغییرات لازمه و غیره  
 چنانچه بنف که در ششها و بهر جهت اکثر احوال بدنی چنانچه از بنف شناخته میشود از دم زدن نیز شناخته  
 چون میان حرکت آلات تنفس حرکت شریانی تنبج و توافق و ای نیست پس میان تغییرات بنف  
 نفس لازم که نباشد بلکه آنکه توافق شود اتفاق بود و معنادان بهم گرفتن را تغییرات دران اثنا  
 در بنف بسیار بدیده آید و در بنف تغییر نشود و بهر سبب بود که در بعضی سوراخ مزاج بنف تغییر  
 و نفس طبیعی باشد و تغییر حال دم زدن تغییر حال اسباب بخار جان بود که هرگاه از غلبه ضعف  
 اگر باقی برقرار طبیعی باشد دم زدن صغیر باشد زیرا که با ضعف حاجت فاعل و آلت هر چند قوی  
 تحریک بخار قوت غیر کرد و با ضعف آلت قوت و حاجت هر چند قوی باشد تحریک بخار اندازد تا ملته  
 میسر کرد و هرگاه حاجت بسیار بود و قوت و افراد الی مطاوع دم زدن عظیم بود و هرگاه حاجت  
 کرده دم با و فور باقی دم زدن سریع شود و چون احتیاج تحت غلبه کرد و متواتر نشود و باشد که  
 قوت و قله مطاوعت آن باشد حاجت در تواتر فزاید و صغیر بود و باشد که بدان حد رسید  
 سریع و صغیر بود و هرگاه حاجت اندک و قوت ضعیف باشد دم زدن بطبی و صغیر بود و باشد که بدان  
 حد رسید قوت غلبه کند و بطبی عظیم شود و باشد که متفاوت بود و بان جمله نفس در اکثر احوال  
 و بنف از حرکات پسینه و پوست شکم و منفذ بینی و در آمدن و بر آمدن هوای پسین و بود  
 نفوذ عدم آن تمامی کیفیات تنفس را توان شناختن و سبب دم زدن فی الجمله و نا طبیعی و لا  
 آنها بنف سبب مبین کرده اند و نشانده نشاء و اما دلالت حالات بول بر حالات بدن که اکثر بول از







آمدن آن بول سنجید شود و علت ذی طبعش هر آن بود و اما رنگهای مرکب ظاهره است  
 و سبب آن اصراف صغرا بود که انشیت و سبب آن زیادتی اشتراق صغراست  
 و سبب آن شده اشتراق صغراست و افراف حرارت جلد را خود لازم است آسمان و زمین  
 و انجا خلط بود و یا خوردن زهری نیلنجی است و سبب آن با خوردن زهری بود  
 که شعله بول رود غنی نیست و یا سبب بقوام آن یا مجموع بود و خالی از حرارت نباشد و سبب آن که شستن  
 عصبی از کثرت حرارت و یا استغراق ماده غریبه بود و سبب آن که از کثرت جمع در آب جری چیده آید  
 مغم از غایت و سبب آن اشتراق حرارت صغرا و سبب آن که شستن کرمیت که مشابیه بول و قوام شارب که  
 بود و سبب آن آب سبب اشتراک جلی باشد که شستن کرمیت که بول و قوام شارب که سبب آن که  
 همین است که نه کور شد و هم غالی است که شستن کرمیت که سبب آن که شارب معلوم شد و برادیا  
 مخفی ماند که حکم برین سبب آب که صیغ آید که بول و سبب صابغی از دوات خارج نباشد  
 مثلاً خوردن زعفران و صبر و خیارشور و راوند و زردچوبه و شارب سرخ که بول را زرد کند  
 و خوردن زرد آب را سبز کند و خوردن آب که آب را سبزه کند و نیزه و پست خا برست  
 آب را سبز کند و حیض و نفاس غلیظ آب را سبز کند و عین خوردن و ریاس شارب در اکثر حال  
 بول خود را میل سازد و بسیار خوردن آب و ترها بول را که یک و سفید کند و افعال صغرا که  
 اجناس بول لون آنرا زردی و سپیدی بایل سازد قوام بول بود و این بر شستن است  
 رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب قوام عدم نفخ بود چه در صحت و چه در مرض و موقع سده باشد  
 که حسن اخلاقی غلیظ کند و بسیار خوردن آب و ترها چه در صحت و چه در مرض و یا ضعف و مجاری بول  
 که جذب کند که رقیق را و یا سردی و خشکی مزاج و یا بول مواد بجا غیر مجاری و یا استغراق و یا  
 رقیق و اما سبب غلیظ با عدم نفخ باشد و تقدم بول غلیظ باشد آن بود و یا غلیظ اخلا و خلط بود و یا خوردن  
 غلیظ و رعایت غلیظ و دفع طبیعت آنرا بود و عدم تقدم بول غلیظ باشد آن بود و یا ضعف و بطلان حرارت  
 باشد قوام نفخ داده باشد چه در صحت و چه در مرض و اما حالت ثانیة صغرا که در وقت  
 و توسط در آن بود اما سبب صغرا نفخ ماه بود و تا می بود آنرا اعتدال است و ای توای توای که  
 و زرب خلط و اما سبب که در وقت عدم نفخ بود و بی شک ماه و بی آن بود که اجزای از صغرا  
 غلیظ آنست که از کرمیت کرمیت کرده و تره و ارد آنرا و کاه باشد که سبب که در وقت سده بود  
 بخت موت حرارت غریزی و کاه بود که سبب آن وری بود باطنی و کاه بود که سبب آن وری بود

و کاه بود که سبب بی صفت باشد که سبب که از یکدیگر اجزاء یکدیگر سنجیده و فرق میان غلیظ و کاه  
 بود که غلیظ است و القوام باشد و که مختلف القوام و کاه بود که غلیظ منع نفخ و صغرا که بی صفت  
 و محاط که منع نفخ و تعریف وی بود و به بعضی مصنف ثوابه شدن و سبب توسط کاه  
 قدام سبب آن و البته انضج باشد و اما حالت با بول بود و این مشت قوام بود و بی صفت  
 و سبب آن یا بر مزاج و خامی اخلاط بود و عدم تقدم من بخای حرارت شاه آن بود و بی صفت  
 بود و سبب آن استیلای حرارت غریبه بود و بر خلط بارد و یا قوت حرارت غریزی و بی صفت  
 بود و کاه بود که توسط غلیظ بود و اما سبب و لون شاه آن بود چهارم شستن بولیت بود و بی صفت  
 خون بود و بی صفت و سبب آن گرمی خشکی مزاج و غلیظ صغرا بود و شستن مایه بولیت یعنی بولیت  
 خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلای حرارت غریبه بر رطوبت لاج باشد و مقدم بر بولیت  
 سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود و شستن معتدل بولیت که بول آن پیوسته بول اصحاب بود و بی صفت  
 و سبب آن نفخ است و عدم سبب غیر طبیعی و این حکام نیز که صیغ آید که از خارج حسنی که  
 مغیر بول باشد و ارد لثه باشد و یا خنجر خوردن خردل مثلاً بول بول است بسیار و از آنکه بول  
 دارد چون زعفران و جوز و او و عصا و برگ شقالو و اسپناه آن بول را سبزه بوی خود  
 و اما حالت خامه کنگ بود که بر تراب می پیستد و سبب حدوث وی غلیظ باشد یا رطوبت  
 و استیلای بران از چند وجه بود یکی از لول و بی سبب زردی و سبب مایه غلیظ صغرا و سبب  
 و سبب بود و بول بران و سبب بود و بی رنگ کنگ شستن در بول زرد که در مرض شش بود و بی صفت  
 دیگر و اصح باشد و دوم از بسیاری وی اما سبب آن غلیظ نفخ و خامی غلیظ باشد سیم از بزرگی  
 چهارم از دیر ماندن وی و سبب این هر دو لزجت و غلیظ مواد و قله نوی کجای این وجه ال  
 بر نفخ باشد و اما حالت ساد و مقدار بول بود و این سه قسم باشد قلیل و کثیر و معتدل  
 مقدار اما سبب قدام بسیار تحلیلی طریبات بود از نفی سابق و یا از حرارتی حاصل و یا از خوردن  
 خنجر خشک و کم خوردن آبها و ترها و با کثرت اجابت سک و با سبب که مانع خروج غلیظ باشد  
 و تدوم وضع سده شاه آن بود و اما میل مواد مایه بجا غلیظ خنجر در استغراق و یا ضعف قوام  
 و نفخ و رفع و اما سبب کثرت یا بسیاری خوردن آب و ترها و مدرات بود و اما استغراق نفخ  
 و بجران نفخ و حصول صحت و رحمت متعاقب آن شاه آن بود و یا از کثرت اخلاط  
 و حرارت محرقة شاه آن بود و سبب طبع غایب است و اما حالت ساد و سبب بود و استیلای بران







باشند و کما باشد که حرارت قوی اندر آن کثیف اثر کرده و احراق لطیف آن نموده باشد و اگر از  
 رزق بر آید و در وجه تصعید و خور و غیره و کما بود که با وجود قوه اسباب مادی بسیار باشد که آنرا  
 بر سر آید و پس ازین دلائل واضح شود که بدترین اقسام از رسوب در رسوب بود و بعد متعلق  
 بعد عام که اینها پنج قوی با حرارت تصعید نموده باشد بهیچین عام بود که از غیر رسوب  
 بعد متعلق که از رسوب بود و از رسوب بهیچین رسوب بود و پس متعلق که در وسط قارور بود  
 بر عام و بهیچین از زمان تر شدن و هم در آن رسوب بود و اما عجیب و در تر شدن و هم  
 رسوب قوه طبیعت بود و یکی نفع و لطافت خلط بود و سبب در هم آمدن و در تر شدن و هم  
 این باشد و لیکن باید که بر مایه خرد و طی بود و بهیچین از مایه اختلاط رسوب است اما اگر نفع  
 باشد و هیچ نمیکند و سبب در یکدیگر و اعضا بالاین باشد و آنچه بغایت تمیز کرد و سبب در  
 انضای آن قریب بدان باشد و آنچه متوسط بود و در غیره عدم سبب آن در او متوسط بدان  
 چنانچه در سایر احوال بدان اشیاء نمایند است فی الجمله باین اسباب حالات بول و طریق است  
 احوال از اشیاء تحقیق اسباب مرکبات اجناس اینها تقریب معلوم کرد و انشاء الله تعالی  
 بول لایق المقال سبب دیگر که بود مناسب خوش مزاج ایشان و بول لایق حال کوه  
 غلیظه باشد و با محاب مضطرب بر آید و باشد که تیره بود و جمله بواسطه ضعف قوه مزاج  
 باشد در وجه اگر رسوب ز آب و غلیظه فضلات خام در بدن ایشان از جهت بر خوردن  
 حرکات بی ترتیب از نجاست که گفته اند که چون کوه کاز در حکام اعتمادی نیست و غلیظه بود  
 صفرا ضایع و بد بوی کننده در بدن طفل و کوه که واضح است و بول لایق حال جوانان مقدور  
 بود و نار بود بول لایق حال جوانان پسیدی و رتق بود و باشد که بواسطه بسیاری فضلات  
 ایشان غلیظه کرد و فی الجمله غلبه آید و بول لایق حال پیران پسید رقیق بود و سبب رسوب  
 مزاج ایشان و ضعیفی مانند اندر بیشتر و قهتا با وجود پسیدی از شایه بسیاری خالی باشد  
 و هر که بول تر سخت غلیظه شود علامه تولد پسید که بول لایق زمان در جمع احوال غلیظه و کم  
 و بی رونق تر از بول مردان بود و مراد از بی رونق کم صفایی و کم در شبانی است و جمله بواسطه آنست که  
 هضم ایشان صغیر و فضلات ایشان بیشتر است و منافذ دفع فضول گشاده تر بود و فضول  
 ایشان از منفذ بول بیشتر است و فرق میان بول مرد و زن آن بود که بول مرد را هرگاه  
 بچنانند تیره شود و تیرگی آن میل بسوی بالا کند و بول زنان از جنابیند تیره نشود و تیرگی

نفل بول

نفل بول ایشان با آب بیکد آئینه بود و اگر اندک شود تیرگی آن میل بسوی کندی و در ششها  
 بر سر بول زمان کثیفی باشد و بسیار بود که چون مرد جماع کرده باشد اندر بول و بی نفع بود  
 چون رستند درم شده و این فرا از رسوب سحری بود و طریق گرفتن بول جهت ملاحظه  
 چنان بود که نفل شش سید مارک صافی بر شکل مثانه نزرک چنانکه نام بول اندر آن کجاست  
 آورند و آن شیشه را قارور میگردانند و از پسش را شیش خواب تمام و هضم شروع طعام  
 در آن بول کنند و مدت یکساعت بخوابند تا اقرار کرد و خسته و شر آن تحقیق و ضعیف  
 باید بهیچین بر طبع غریزه و حرارت آتش حفظ کنند تا سبب تاثیر آنها در دلیل تغییرات به  
 نیاید و بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت بر آب افتاد باشد و متغیر نشود و بعضی تا قریب شش ساعت  
 بخوابند و آنوقت که بعد دو ساعت آب متغیر میگردد و احوال آن معتد بود و ما در این  
 هنوز فرار نیافته باشد و احوال آنهم معتد بود و مخفی مانده که در این جمله احکام مشروط است بعدم  
 خارجی و داخلی مثل صوانغ و اعراض نفسانی و غلبه و جماع و تحلیلات مفراط با سرفاغات  
 و کثرت و احسان اشیاء اینها مایل است بهیچین است و بهیچین بهیچین بر آید  
 فصل هفتم معده است و کذا و برامع واقع است و در آن موضع کثی سرد دارد پسین است  
 خردمند بود از حالت معده و معاد و همچنین از حال بعضی اخلاط که در آن اعضا با آن نخل گشته  
 بواسطه این احوال از کثافات بدن خسته و در چنانچه تقریب موصلا معلوم کرد و انشاء الله تعالی  
 کلید بر آنکه آنرا اجناس را که اندک است اما حالات اولی و لونی بر آن بود و از جمله الوا  
 دلی طبعی را حی جیف الناریه باشد زیرا که چون از معده با معارف اول کرد مدتی آنجا بکشد نماید  
 حسب اقتضا طبیعت تا بقایای لطیفی که در وی باشد از ماسارینا بکشد و بر سبب طبعی  
 نری که بر سطوح معالایه شده است تا مضرت افعال را از او معالایه دارد و در او  
 مانع آید از ادراک اشیاء و بعضی افعال که بکشد حاصل شده فلذا لطیفی صفرا از زهره برود و با آن  
 با افعال مخلوط گشته اعمار را بلیغ اکانه تا دفع نفل کند چنانچه در بول معلوم شد و از مخالطه  
 کیلو پسید معیند که زبا آن صفرا این لونی پدید می آید پس از افعال بر آن در این لونی  
 بواسطه حرارت و غلبه صفرا و تغلیظ و پخت آن بواسطه مزاج و قصور هضم و با غلبه معده  
 در جاری انصاف صفرا بود و آنچه بدیده و مع مانده سبب آن بدیده باشد در معاد و کما بدیده  
 کم ریاضی نفل شش برده و قهت بود و آن مانع بود و دفع نفل کند و با جلد آنکه اسباب غیرت

دلائل حالات بر آن



براز بسیار تغییرات لون نول بود و تعیین هر یکی بشواید توان نمودن و جمله مشروط بود  
 و در دو صواب خارجیه و اما حالت ثانیه بوی بر از بود و این تبین بیشتر بود از زمین بر از طبیعی  
 سبب آن یا ذوبانی عضوی باشد یا کثرت اخلاط عفن یا جوی مضطرب یا غلبه حرارت و یا غلبه  
 شتات و یا غلبه بود از زمین طبیعی و سبب آن سرعت خروج بود بواسطه رطوبتی در امعاء و استرس  
 این بود و سبب آن غلبه بلغم ترشش باشد و اما حالت ثالثه مقدار بر از بود و این بیشتر بود از  
 طبیعی و سبب آن کثرت فصول غذایه و غلبه قوت دافعه باشد و یا کثرت بود و سبب آن غلبه  
 جاذبه جگر باشد و یا ضعف قوت دافعه امعاء یا غلبه احتباسی آن در روده و یا خروج درون کران  
 و اما حالت رابعه قوام بر از بود و این بار تغییر بود و از اقوام طبیعی مسلی و یا رمود و سبب آن  
 یا ضعف یا ضربه بود و یا ضعف جاذبه جگر سبب سد و یا سار بقا و غیره و یا فرو آمدن نزلات از ریه  
 و فاسد ساختن غذا و فرو نغز آمدن شش از مضطرب و معضل ساریقا و باز در بدن آمدن غذا  
 بیسی و کرم میل تناول نزلات و یا حکم بود و سبب آن تحلیلات باشد بواسطه تعامد و یا حرارتی که  
 رطوبات کند تخصیص در کبد و یا کم خوردن آب و ترهیا و یا خوردن غذا نامحکم بسیار  
 مانع نقل در امعاء و جشکی مزاج و یا از القوام باشد و سبب آن بالزوجه غذا باشد و یا خلط  
 و یا کم اختن عضوی اصلی و غلبه قوت سد و یا قوت شایه این بود یا مختلف القوام بود و مختلف از ریه  
 و کثیف و سبب آن کشودن اشغال تا بسبب مجرب بود بواسطه مفتحی و حدوث اسباب ترقیق بعض  
 لغت و لغز آمدن اشغال حکم را و اما حالت خامه بر از بود و بسته لال از اسباب آن گنند بسیار  
 تغنی که شش بود بر بل کای در بوجی و خفت اجزا و سبب آن غلبه بادها باشد از جهت قله حرارت  
 نفخ کثرت و اما حالت سادس و وقت خروج بر از بود و این یا زود و در واقع باشد از زمان خروج  
 بر از طبیعی یا زودت مقدار و سبب آن کای که نقل خشک باشد یا بر امعاء و ضعف یا ضربه باشد و یا ضعف  
 و اما حالت سابعه کثرت بر از بود و سبب آن شده حرارت باشد که موجب غلبان آن شده باشد و هم  
 قواقراین را لازم بود و یا کثرت خلطه ریح و قواقراین را لازم بود و اما حالت ثانیه بر از  
 و سبب آن کای که حرارت بسیار نخورده باشد و عمل کرده که در شش اندامهای اصلی بود و اما حالت  
 او از باد بود که با بر از براید و این معاین باشد و سبب این اخلاط باد می بسیار بود و بار طوبی  
 که با بر از است و قواقراین را لازم بود و موجب حدوث ریح مجمل خود همین خواهد شد و لال این  
 حال بر قوت حرارت معده تمام بود و از قوی کثرت و سبب این خلط ریح و تمامی قوت دافعه بود و غلبه

که کم بود

که کم بود بران احوال کای صحیح آید که مغیرات خارجیه و ممدات وارد نشده باشد و یا خنجر در ل  
 و غیره این قید مبین گشته و تحقیق احوال مرکبه این بساط و اسباب سابقه و لاحق و لال اینها  
 تبصیر از نجات محال است و غیره معلوم کرد و انشاء الله تعالی و باید دانست که لازم نیست که بر از  
 که کماله بود در حالی بر از طبیعی مفهوم از بیانات اجتناب موجب حال طبیعی باشد زیرا که هر شخصی  
 بر از نیست که غالبه ال صحت بران کیفیت و کمیات باشد و این حکم بر از طبیعی حقیقی نیست کمال  
 و مزاج او را طبیعی بود پس اگر اعتقاد غالب صحیح بودی و از نده معتد تر بود و آنچه بقراط گفته است  
 که من کان بطنه فی شفاء ان فانه اذا شاع فیس بطنه و من کان فی شفاء یابس البطن فطاه بالان  
 لطفه بمان همین اشتکافات طبیعی بکند و فح لغات اهل کرمیرات و اهل سرد سیرات به اگر عرق جوی  
 فضا مضطرب و عرق است که از راه مسام دفع میشود و مسام منقبض می نمک را گویند و در حدی  
 که موی از بعضی از آنها پس من می آید و مرکب است از فضلات مرکبات یابی و خلطی پس بالذات  
 خبر دهنده بود و از حال مضطرب و فضلات اخلاط بواسطه آنها از بسیاری احوال دیگر خبر دهنده باشد  
 و یا خنجر تبصیر این تقریب معلوم کرده و حالات کلیم عرق که آنرا اجتناب است و لال او از نده  
 و اما حالت اول بعد از عرقست و سبب بسیاری آن غلبه قوت و در و معرفت است و دفع طبیعت  
 خنجر در جگر آنها و خفت متعاقب آن شایه دین بود و یا ضعف ماسکه و یا کثرت ماسم و یا کثرت ریح  
 و ضعف مضطرب و یا رقت فضلات و ضعف شایه آن آنها بود و سبب آن کای یا ضعف قوت دافعه بود  
 تمامی قوت ماسکه یا خنجر خلطه یا غلبه قوت فضا و یا کم ماسم و یا قله رطوبات و سبب بودن آن  
 طله بود یعنی بسته شدن مسام بسبب بی از خارج و یا عدم قوت طبیعت بر دفع و یا قله رطوبات  
 بغایت و یا توجع طبیعت بشعلی افعلی و یا خنجر خلطه و کثرت آنها و اما حالت ثانیه لال ریح  
 و این یا زود بود و یا سبب دیگر کثرت و یا خوابه مانند اسبب ریدی غلبه صفر بود و سبب غلبه  
 غلبه بلغم و رطوبات بود و سبب جگر غلبه نمودار بود و سبب بودن آن بلون خون نامی و ضعف قوت  
 ماسکه و کما باشد و گاه بود که خون تحت غلبه و فاسد شود و غذا تیره را شایه و اندامها  
 قبول کند و طبیعت دفع آن طلب عرق بخون شود و اما حالت ثالثه بوی عرقست و این یا ترشش بود  
 سبب آن ترشی بلغم باشد و یا ترش بود و یا غلبه سبب بلغم و غلبه وحدت صفر باشد و یا سبب  
 باشد و سبب این غلبه اخلاط باشد و یا کم بوی بود و سبب آن خنجر خلطه و یا ضعف قوت دافعه  
 و یا خنجر سبب بود و سبب آن کای بدن باشد و اما حالت رابعه طعم عرق است و اسباب بسیار

و مالک عرق



این سبب بویها باشد و اما حالت خامه کیفیت عرق است و این با سرد بود و سبب این سبب  
 عاده عجز طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع و نفع خلط و غلبه عدم و غلبه قوت عادت لایق  
 طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریزی و اندر تنهای سبب خای خلط و غلبه قوت عادت لایق  
 طبع و تحلیل آن و در غریزی ضعف حرارت بنی بواسطه ورود سردات در چین کش و کی سبب و بکرم  
 بود و سبب آن در جمله اول قوه طبعیه و گرمی مزاج و اختلاط باشد و اما حالت ساد و سرد قوام  
 چون از وقت مواد بود و مثل غلبه و سبب آن رفیقی مواد بود و یا یکی بسبب کثرت  
 از روی از و ای و اما حالت ساد و قوه و ضعف پروان آمدن عرق است و سبب آن  
 قوت و اخیره و سبب ضعف آن قوه ساد بود و سبب ترکب این اول هم غنی بود  
 بود و ن و زیادتی و ضعیف تقریب حاصل شود و تاثیر علی و شرط صحت و استقامت این دلائل هم  
 که از دیگر انواع گفته شد و الله اعلم

باب دوم  
 طبیعت است که از صحت عبارت است از میانه بینی که بواسطه آن افعال بنی بسطام باشد یعنی وضع  
 طبیعت صادر توان شدن و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارت است از عدم و زدن بر  
 و مزاج صحیح را بنده ای حکمی است و ان میانه مذکوره اما حالت طبیعتی باله را قبول کند بسبب و  
 احتیاج این باب هرگاه معلما نفعی فواید کلمات و اشارات ابوی سامی حلدت برکات به باشد  
 قول الله العالی قال الرسول ص المده بیت کل دار و الحیر رئیس کل دار بدان اسعدک الله  
 فی الدارین که مده خانه علما به ان سبب است که طعناهای مختلف و آنها مختلف در وی مضبوط  
 و طبع مختلف و کیفیات متضاده در وی جمع می آید و مضبوط مختلفات و جمع متضادات بر وی شود  
 میگرد و بدان سبب اکثر مردم را مده ضعیف و طلیل باشد که کربانی را که خوردنی کثرت باشد  
 و آنچه خورده باشند بگو مضبوط باشد و مضبوط پسندیده عادت کرده باشند و اما هر چه  
 مده را عادت شود و شوار باشد پس در معالجه جمع مضا عادات را بقیم باید کردن و چیزی که کثرت  
 درستی عادت مضبوط آن کرده باشد در چهار می مضبوط کند و حذر باید از معالجه بدان و اثر عادت  
 بر تنه است که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او فاد زهر شود و انواع مضبوط از وی  
 عادت زهر خوردن دفع کرد و که غیر زهر هیچ دویای دفع شود ان کردن و بدانکه هر غذای  
 بود و هر دوی تغیر رنده عادت کند از آنکه در از زهر و مرض کثرت بود زیرا که از قبول انانیت  
 و تغیر تبدیل بعید تر باشد و غذا و شراب لطیف اگر چه زود مضبوط مده را ضعیف کند مثل شکر کی

که با کوب

که با کوب کانی کشتی گرفتن کم زود رشوند و خوب بازی که با کوبه باز باز دکنه باز شود و بخت کانی  
 که با کانی نرم تر از نرم کشش شود و هر که چه غذای محو و نفس محو حاصل میشود و لیکن زود  
 و متغیر شود و موجب مرض میشود و طبیان و صحرانشینان از اثر آن که اعراب اگر در بزرگوار  
 می بیند که قوه بسیار و در بار دارند و اکثر اوقات تن درست می باشند و درست خوان  
 و کشتی را که بخدا را لطیف معناد می پسند که ضعیف القوی اند که با مرض کانی که با کوبه  
 و از غلط فاشش و هیچ متغیر نمیشوند با وجود که در کتب مسطور است که هر چه لطیف تر و در شتر  
 غیر میشود و همین سبب را دلیل میانه اند که کیفیت دیر به مضبوط میشود و آنچه چنین باشد  
 و مده خلط به علت کرد و حال اکثر این سبب نسبت با غیر معناد است اما چون عادت شود  
 زود مضبوط که در هر چه چنین باشد مده خلط یک و مده صحت شود و سبب کثرت و در شتر کرد و در  
 تحلیل پذیرد و موجب سبب در از شود و انرا الله تعالی مسکن هر غذای که فزایش محو بود بهتر بود و اما  
 عادت نباشد به مضبوط شود و زبان دارد و مضبوط هرگاه عادت شود یک مضبوط کرد و سود دارد  
 عادت ابویین هم حسن تمام دارد زیرا که اجزای صلیه بدن و روح از غذا به پروما در دست و عادت  
 مرض نیز داخل دارد و عادت را تاثر بسیار است مثلاً کسی که سبب مشقتی و ریاضتی کشیده باشد  
 او را اندک حرکتی تحلیل مواد بسیار کند و ممکن که مرض انجامد و کسی که مشقت بسیار کشیده باشد  
 ترک حرکت و ریاضت کند چاره شود و کسی که خوردنی کثرت یافته باشد هرگاه که نفع بسیار باشد و  
 طریقی که در کلمات طب گفته اند حفظ صحت کند با انواع مضبوط باشد که اطباء از علاج آن عاجز  
 و این سبب اگر کسی نظر عادات آن مریض کرده علاج کنند زود صحت یابد و ایشان چنان  
 مانند و نه اند که سبب مرض چه بود و بچ صحت یافته شود فلند انقال رسول الله ص العاده طبیعت  
 بدانکه هیچ معالجات تجربه است پس حفظ نیز منع و تجربه بسته و معتمد زود از باقی است و لا  
 و هرگاه از احوال مردم با خبر می شویم اصحاب ریاضات را می باید معناد از آنکه بجهت ریاضت  
 عادت اند که مشقتی بر نفس خود حمل کرده باشند و جمعی که از تحقیق این سبب خبر از اندگان  
 که کربس کشیدن ریاضت است و این باطل است چه ریاضت عادت را کوبید و اگر کسی  
 نشستی کشیدن عادت کرده باشد متاضع باشد و چون دیدیم که اکثر متاضعان صحیح می باشند  
 و انستیم که ریاضت حافظه صحت است و غذای اصحا غذای متاضعان بود و اکثر غذای ایشان غذای  
 غلیظ و قویه بود و کشتی کریان و زور کران این سبب را بگو می دانند و چون در تن متاضعان

نخ



نیز امراض واقع شود و پاره شود و در مخاطرات او فتنه زیرا که تعب مضطرب کردن از عادت است  
این طایفه غذا و جرب و قلبه سب و بریان و کوشتهای فربه و نانها فطیر و پولانی و کبابیم  
خام و کاجا و قاقها است و قروط بود و شیرینیا کم خورند که حرارت را فرو راند و چرب باشد  
و شیرینی خود اکثر مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ شود آن کردن که اگر کما بسا لایق است  
کنند و پاره باشند اگر جان سلامت برند و صحت شوند چون عادت شده باشد و صحت  
و اکثر غذای صحتی که غیر زور کرند نانهای فطیر بود و جویا کند و کادرسب و کای غیر فطیر و بادوغ و  
و یا زرد آشتهای زرد و روغن و بزرگ قاق کرده و یا بدوغ و یا قروط و آشپا آن فاقم و  
و است جمیع اصحاب موافق بود و معتقد اند و بدوغ و است و سرکه و سایر ترشها را منع میکنند و اکثر  
مربضی میباشند و کسی که حفظ صحت بطریق ایشان شد رست باشد و این غذا که حد کردیم و بکسب  
اکثر مردم را حقیقت اینها معلوم است جمله غذای غلیظ است و این شکم اگر کسی کسب این بجز  
این مع کوی که حفظ صحت غذا را غلیظ میباید کرد و صحت بود و لیکن قبل از تمیید این مقدمات این  
نخن سبب بنمایه فاقم و اسه و میوه خواران کم تند رست باشند و اکثر جاک میوه بسیار بود  
بباری بسیار باشد اما اگر کسی بکمیوه یاد و میوه عادت کند و بر سبب ربا صحت خود و بکسب  
صحت کرد و مثل اکثر که در بعضی مواضع سال بسال میانه و خربزه و آنا تخم صفت خربزه و کباب  
دارد و خواص بکوی سبب است اما میوه که در سال کم شود و عادت رست باشد اما علاج  
شاید حفظ صحت را و میوه خشک را چون در سال نگاه میتوان داشتن اگر عادت کند زیان ندارد  
و اما مشاهد است میوه خوار و شیرین خوار صحت طویل العمر کم است و غرض از شیرینی خوار و میوه  
نه است که کای خورند و این اکثر مردم را میسر است و اصل غذای صحت نان بود و آتش آرد و نه خورند  
و صحت بر پنج خواران که از صحت میخیزد خوار و کند خوار بود و بر بعضی و اما عادت کردن چون  
زرنج و بلاد و امثال آنها حافظ صحت جایز است بلکه در انا چار است از و ای که در و تخمیری  
یا مساک قوی باشد بشک و غیر آن چه تحلیل بسیار است و چنانکه غذا بدل سیانه تحلیل قوی  
نیاید پس سبب صحتی که حفظ قوتها کند بدین نوع مذکور تواند بود و افضل و سوم است پس خوراک  
مربی پس جز بود اما استنها لیکن بزرگ و اختصار اولی باشد بر سبب عادت و غذا  
که حافظ صحت خور و باید که استنها منزه زلفی باقی باشد که پس کند و ماد آینه کریمه کلا و اثر بود  
نشر فوایدین معنی شاه است و کم خواران بسیار بغیر از ایدام شد رست باشند و عام

صحت را مضطرب است و خواب روزیسی زیان دارد و شب هم بسیار زخمت زیان دارد و خواب  
و بیداری هم بر سبب عادت و ریاضت باید و جماع هم زیان دارد و بی خلاف سبب است که  
که در زیست طعام گرم بالفعل باید و در تابستان سرد بالفعل حتی آنست که طعام سرد کرده  
خورند در اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند الوان اطعمه جمع کردن طبعیت را بخیل مساده  
رست اما آنچه گفته اند که دفع غذای صحت با مض و حامض بکوی و تفریح با و با مض و حامض  
مان جمع الوان اطعمه است و مضرب و آنچه گفته اند که بر سبب و صحت و بر سبب است در مرض  
یعنی معاد در مرض که ترک بعضی عادت کرده باشد باز بر سبب کار خود رود و در صحت و بر سبب  
که در مرض فرموده بودند ملائم کنند نه آنکه هر چه خواهد خورد و کند و آنچه گفته اند که غذای صحت  
مردم مطب بود و هر خطی را غذای مخالف فرموده اند چون دسپتی که صحت را بعتا حفظ صحت باید  
التفات بدین سخنهای جبر این سبب که دفع مرض مناسب بود و در حفظ صحت زیرا که مردم بر سبب  
کرم فراج و هندیان اکثر او و به چاره میخورند و اما حفظ صحت بدان میکنند و باقی میسر است  
امثال آن موالبت بنمایند و این فرموده است و مردم کوستان و ترکستان و سایر  
سیرات اگر بدوغ و است و سبب که و امثال آنها مشغولند و حفظ صحت بدینا میکنند و به بر سبب  
چنانکه آب در وقت تشنگی خورند و بی ضرورت نخورند و بعد از هر کتهای عیف چون جماع و  
بجزند و اگر سبب شود آن آبهایی که مردم از موهه باشند که بهتر است خورند و اگر باقی مقای  
باشند بهتر آن باشد و هوای قوی را لازم کنند بر سبب عادت و از هوای است و غرق  
با و طوایع بر سبب و جهت اند اللهم و غنا لهذا شراب مسکدر حفظ صحت بسیار نفع دارد  
زیرا که از خارش و ریس خیزد و چگونه مرض حافظ صحت تواند بود و غوغا باید مرا بطلان  
اکثر که سکون و حرکت و خستمال اند که تعب و مشقت در حفظ صحت مدوی بزرگست و درین  
هم اقتدی مردم معاد باید کردن مثل سواری معتدل و پاده رفتن و کمان کشیدن و غیره  
بر سبب و عقب الطعام زیان دارد و چنانکه بر سبب سبب که از عادت غافل نباید بود و در  
عادت چنان بود که سبب خیزد و سوار شوند و بسیار رتازند و همیشه صحت بر حصو را باشند و  
از طعام جماع مضرب و معاد غنی معاد را لیکن بخوارند و اکثر ضرر کند و بر سبب سبب که در  
و اکثر را جماع کردن ضرر کند هم بایست شود بلکه ترک جماع مطلقا او را مضرب بود و اکثر را جماع  
اکثر با شش و در هیچ طرف مبالغه نکنی و بعضی را خفته است که مفید است معاد را لیکن خط



مثل چوکان رزون و استناختن و کشتی گرفتن و بر موانع رفیع چون زبان و وقت رفتن  
و از ریه های معلق با خود زدن و ساحت در عرق آنها کردن و بر روی کج و بدین و از  
جمیدن و امثال آنها و بهر حال ترک این جمله اولی بود و انجا که بالضروره واقع شود احتیاط  
بسیار باید کرد و در کمال حفظ صحت مددی بزرگست و بسلام ای سعادت مند چون طلب صحت  
مسائل که حضرت مظهر العالی افاده نموده اند بگوئیم تا ملایم و بر طبق حکمت عملی و مقصود  
کرده و از طول عرض ندا بر اهل قاریغ شود و خیر الکلام مافیل و دان اگر مزید برین بسطی فرمایند  
حفظ صحت میسر نشود و الا بقوت مزاج صحیح و کمال این حاصل نشود و الا بعد از فرمودن  
و حفظ قوی از تحلیل مفرط و اخلاط اربعه فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود بقول  
از انچه گفته الطیب بن آدم الطیب است چه مادام که این ملک طبع را حاصل نشود و با وی مستحضر کرد  
از انکه آن بر وی متعجب بود چون این ملک طبع میگویند و اینست که انچه الطیب بن آدم  
که میگویند با متفرقات و رعایت مزاج با فزاید و کثرت مزاج و تبدیل طبیعت بعد از آن  
فرمودن طبیعت بعجز و ضعف بلکه تولید و تحریک اخلاط بر وجه طبیعی چه مخصوص است که در کمال  
در ارتکاب با موثر باشد مثل کمان تحت کشیدن و با جضم بر قوت کشتی رفتن و حمل اشیاء نمودن  
انها هر که بخود می خورد اشتغال نماید چون عادت شود بسبب که صادر کرده و از آن سبب کلفتی  
و جوشی نماید چون بهر دگر می باشد شها شوند مرکب شدن و اگر شوند تعب و جوشت یا به  
و بخین چون بسبب تر شدن و چرک از تن دور کردن عادت کردند هرگاه از موعده اندکی گذشت  
خشتها چون صداع و خارش و غده و پدید می آید و اگر به عادت نشد باشد زیاده و جوشی  
بس برین قیاس پس کن عادت ضد و جاست و قوی و اسهال و غلبه و تنادول اعذب و اثر  
متضاده و در دیر مغیره مزاج را مخفی نماید که بر شخصی را مزاجی این حال دی و افحست و تبدیل  
شخص این دی جهت حفظ صحت موجود و بی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل ارکان  
سبب باشد موجود نیست و نمی تواند بود و انچه از عدل و رستمت مشتق بود در شخصی است  
خود حاصل است خواه صفا دی بود خواه دمی و خواه یعنی خواه سوداوی و خواه بخی  
اول معلوم شد و تبدیل این مزاج از صاحب اگر چه جسم باشد نسبت با معتدل حقیقی روح  
حاصل لایق دی بود و نه مانع از آنکه مزاج مبدل دایما رجوع باصل مطلبه و حفظ دی ممکن باشد  
میرین پسند را تحقیقی تقریبی باشد ان شاء الله تعالی اما اگر طبیعت بر انچه معلوم شد قادر کرد

مرضی را زود بخورد راه نهد بلکه اگر بسبب قوی از خارج انحرافی پدید آید بر وی دفع آن  
نمودن چنانچه بعضی مردم قوی مزاج مقدار القوی باشد که زهر را بقوه مزاج بی ترستی دفع کند  
و در عموماً در می آید و مغزرت می یابند پس انچه الطیب بن آدم افاده نموده اند در دفع مرض دفع  
حالت با طبیعی از فرونی غلط و غلبه بکار شود و در حفظ صحت و انچه قبل ازین از حکام  
مظهر العالی فهم شد از حفظ صحت با و دیه مقویه مسکونه و با بخور آن عادت فرمودن  
طبیعت بعجز و ضعف و غیره چه آنهاست و حافظ قوی اند و دفع مرض و معر مزاج بکفایت  
و بدانکه درین تقویت اعتبار مذکور رعایت صحت ضروری است و اول هوای خوب که احتیاج  
به داشته است زیرا که روح چون جوهر لطیف و سهل التحلیل است اگر یکبار با شش  
هوای لایق تبدیل نیاید و بخارات و غایت که در حین طبع روح در دل متولد شده آن هوا  
غالب با روح از راه مسام آنها را جدا سازد و بر نفس برینا و ردی مسک مزاج روح پاک  
کرد و دخل در قوی و حومه پدید آید بلکه از حدت و حرارت و حمزه روح بسوزد و با تحلیل رود  
و جسم و حرکت و حیوة باطل شود و چنانچه از حال مخلوس مباحات و علامت خوبی هوای قوت مزاج  
و طول عمر ساکنان آن موضع و قله و قوع امراض و عفونت روی بود چون هوای قسطنطنیه  
و فارس و جبال رسیده و بعضی از جبال و هوای کرستان و کرمانستان و با غیره  
و نفس هرات و بعضی از خراسان و مارا اله و امثال این مواضع و چون مشاهد و سبب  
اکثر جاهایی که هوای بقدر خشک و غلیظ داشته باشد آن علامات مذکوره در روی بستر یا  
شود چه ظاهر است که روح را تعدیلی و رحتی که از هوای حک میشود از هوای گرم میشود  
نیز مردم را قوتی که در حین خلطی هوای باشد در حین گرمی نمی باشد و فرونی قوت و طول  
اهل خیال در اکثر مواضع نیز معلوم است و هوای لطیف چه غذای لطیف رود از کیفیات مزاج  
میشود و تقریبی پذیرد و با شش مزاجی که نشود و تا پرورش روی باید همین حال اردا اگر  
اتفاق افتد که علامات مذکور با هوای لطیف جمع شود طارقه انهم میگویند و رعایت هوای  
باید چنان باید که در حین اشتداد حر و بر دقت رعایت گرمی و سردی و وی تن را از ان حفظ  
نماید تا بواسطه افراط حر و خن در رکها بکوشد و مدد گرمی از نفس سپه روح را گرم سازد  
گرمی با طبیعی و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و با بواسطه افراط بر خن در رکها فاسد  
نشود و اینک بحال حرکت روح نماند و از ان حالات با طبیعی پدید آید چنانچه تحقیق آن در



کرده شود انشا الله تعالی و افراط و تفریط خود در جمیع احوال از حکمت و درست و مصراحت  
 غیر معتاد است و باطل حفظ باید کرد که توارد امور مختلفه البته منجر سازنده طبع و مزاج است  
 و حافظ صحیح را چون اعتقاد تدبیری است پس حد را چنین حالات و حسب بود فلهذا از موضع  
 چون حمام و غنیه و یکبار به هوای بغایت خشک نقل کنند و بر عکس شش درین حالت هوای غایب  
 کرد و ز بغایت گرمی و شرب سرد و با وجود آنکه لعل از حالتین او دفعی نیست اما چون روزی  
 جهت حرارت هوا کثرت ده بود و اگر علیل میرفته سرما شرب چوب تن رسیده مساوات و  
 جلد واقع شود اگر محقق کرده و ازان حالت نامطبیعی به پدید آید چنانچه تقریب معلوم کرد  
 انشا الله تعالی و بجهت این اختلاف اکثر عاقلان امراض درین فصل بیشتر از دیگر فصول افتد  
 حفظ و پختن و پخت و اسافل از سبب ما شب فاسد و آب بود و لعل از هوای بلاق  
 بقتلانی یکبار را احرار عکس پس درین صورت روح متوخش و مشغوب بود و در عکس  
 و مملو و سرمای هابری در عرق حلق را مضیق بود و امراض نیز ازین فصل کثرت یافته و حدیث  
 برداریم فایده یفعل ما به اکمل یفعل ما مضایک مصرح این معنی است و جمعی که بخوردن مقویات  
 کرم عادت میکنند ایشانرا حالتی عجیب بپای پدید می آید که اگر سبب ما هر چند عظیم بود و در جهت یا نه و از  
 هر چند اندک بود مضرت یا نه و آنهاکه بقویات خشک معتادند بر عکس از سبب ما و از سبب ما اختلاف  
 بر او افراط کیفیات آن در امر غنیه معتاد و تقویت نیافته و افع بیشتر است و در سبب ما  
 تخفی را دیدیم که در ریه پستان در میان آنها ریح شستی و تخیل ریح را سوراخ کرده در گردن  
 و چون در ریه سبب کردی در صباها و قتی که ریح بستی آهسته کی لنگی زده مرده در ریه و در  
 بر آب در دیگر دست داشتی و آن آب بر سر ریختی و بر وجه خود را با دزدی و از مویها و ریش  
 ریح بسته آویخته بود و مع ذلک اظهار گرمی هوا کردی و چون کرم شدی بفصل دیگر چند جاده و  
 پوشیدی و متصل خود را با تشنگی کرم کردی و چنان نمودی که میگرد و سالها بود که برین هیچ  
 و شدت و خوشحال بودی و اما عادت به هوای متعفن و مختلفه با خود و او خرد و به عادت  
 بهوم است و اگر بگفت میسر کرد ازان مضرت نیانند و اولی حذر بود ازین جمله و همچنین از  
 هوای سخت کرم که مضوع دل است و اگر چه بعد العاده بسیار ضرر نکند و السلام و دوم آنرا  
 خوشش که بعد از اکثر احتیاج به و واقع است و چون بر قوی عدا ما معرونی و دفعه کثرت  
 و طبع آن در معده غنیه و نمک واقع شود و افساد و سوخته شدن محفوظ ماند و ترقی



فضول تن جهت دفع شدن بسهولت و تسکین سبب حرارت و ترطب بدن و اگر چه  
 که ازینکی و خوش طبعی آب بهضم و ذوق توان در یافتن اما آنچه آزموده و پسندیده بود  
 معتد باشد چه آب سبب موجود نیست و مرکب است از اختلاف تراکب با اجزا و اجزای  
 خواص مختلفست و خیر و شر آن بر حسب سبب و افع نیست و غایت خوبی آب هم سبب قوی مزاج  
 و طول عمر شادمانی آن و عدم تولید امراض منسوب بآب بود چون رسته و غیره خواص  
 و خواه آب بکارد و خواه آب بنزد و خواه آب بشنید و خواه آب باران و برف و خواه  
 الصطخر و حوض و بالجلد آب که از دور آید و بر روی و در سبب ریزد و کثرت و غلظت  
 کنایه آن باشد اکثر یک خاصیت بود و در رعایت آن حمال باید که از این طعام کرم آب سرد  
 و اگر صبر شود اندک در جهت گرمی معده و بکارد آهسته و اندک اندک تخرج کنند بلکه هر وقت که  
 آب باشد چنین باید خوردن و اعتنا بدین است که بود و همچنین در اثنا طعام کرم آب سرد  
 زیرا که معده رسیده و میسازد و با ضعیف میکند و غذا را خام میگرداند و درم میبرد  
 لیکن مردم کرم معده و حاکم را که بر ششکی طاقت ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند  
 کنند بلکه منفعت رسانند جهت مقاومت با حرارت معده و حاکم و دل و ترک ضرر بود و بعضی  
 که قبل از طعام مدام که آب سرد بخورند اشتها طعام پیدا کنند این از غایت گرمی حاکم معده  
 سبب اخفی یا خارجی و غنیه همچنین که از جهت سرد شدن معده مضرب باشد و غذا ضرر  
 تخرج بر وجه مذکور جلد و ریح قصور نندارد و بکف و دانه و اعصاب هم است اولی بود و بعد  
 مرکبها و عینف چون جاع و غیره و بر باشد و بر سر میوه تر و بعد حمام کرم و بعد مسهل قوی و درین  
 خواب کردن و در او اسطخواب و بر عطش کاذب و بغیر ششکی آب تجفیف سرد نباید خورد  
 زیرا که بعد از جمیع خون اعضا کرم شده و ششانی برده گشته و سبب است فراغ رطوبت  
 اعضاء رطوبات را بسته و قوی تر گشته و منافذ گشاده تر شده آب را بجز زود و شش  
 نیافته و اطفا حرارت غریزی از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از هر گهتای عینف مطلقا و بعد  
 حمام نیز لیکن بر مرکبها عینف اضرب باشد جهت تخلیل قوی و ضعیف حرارت غریزی بغایت  
 بعد از مسهل قوی چون افاده عروق گشاده و جذب بیشتر است و ضعف حرارت غریزی تخلیل  
 مضرت آب تعدیل نیافته با عصاره ریشه زود و تر رسیده و بیشتر بود و دم حلا و فله را که مسهل خرد  
 خون افراط اسهال باشد و با مسهل بخورن آوردن می انجامد آب سرد و دغ سرد کادی بخورد



و حال استغفار از ان بصلاح می آید و هیچ مضرتی نی یافت جهت غلبه حرارت و دانی و اما بر شتاب  
 جهت آنکه نفوذ و با عصاره رسته بصره اسرع بود و در معده و جسم زدن اختلاطی که معده بعد  
 از آنکه منقبض شده واقع شود و از ان حشمتا به آید تخفیف در قان بود بعد سال قریب شده و اگر آنجا  
 شد رست و باقیه بود و فراچی گرم داشت و آب و آن بود که هر شب چند عدد و جاشی شسته  
 و نیم کوبیده بر آب کفندی و در هوای برون نهادن میسر و شدی و علی الصبح بر ناسته صاف  
 آنرا در ششوی و نفع عظیم یافتی و نه بر کلی او در حفظ الصبحین بود و اما بر سر میوه جهت اجتناب  
 رطوبات و صعود بخارات تر منصفه باغ زیاده از مقدار حاجت مکردنی که حسنی گری باکی  
 فزاینده خورده باشد و بغایت بسته شده که آن هنگام صبر میفرمود و اما عطش که از جهت آنکه  
 آب خورده معطش شود که کرد و از آبها دارد و زیاده مان نفع حشمتا مذکور به آید و اما  
 تشنگی جهت آنکه چون اعضا ششاق آب منصفه جذب کنند و مکت این در معده رطوبات را  
 و معده را بسبب کندی و فساد مضم و سستی مزاج پییده آید و بسیار باشد که همیشه بخور که جهت یان  
 اختلاط را در معده و جسم زدن و احسان معده و آنرا که بکمت ضرورتی بدینها عادت شده باشد  
 کفری معده و جسم زدن غالب و از خورون آب سرد در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد و در همه این  
 دیم که ملاک زود نام او بود که او نهال بود و مغظم مضم او ان بود که به عوی آب غلبه خور دی بهر علی کفر تو  
 خنیا که اولی به انجا رسانیده بود که قریب یک خنیک سفای آب در کشیدی و اگر گاهی بر شامیدی بعضی را  
 و کردی و مای با در دمع ششی در شهار طعام بسیار داشت و مضم او را تصور نمی و از ان  
 مضرتی نی یافت و حکما و نه ارسال رطوبات بر بدن بتخصیص آنچه مبر بالفضل و غیره منصفی و یا تبیل  
 باشد بغایت میکراند و در حفظ الصبح عادت تبیل استعمال آنها را رکنی بزرگ میدارند زیرا که پس معده  
 ثبات و بغایت طوبات قابل عفونت و فساد و بریده مطلق حرارت ملاک و غریزی و سستی که مرده  
 که فی الجمله سودایی و مایه لایانی به کرده و با وجود مسی نا طبعی در مزاج ایشان پییده آمده اکثر در  
 می باشند و از انی طعامها خشک شده و غلبه آب سرد خورون مغربا باشد بلکه غذای غلیظ را زود  
 مضم کند مخصوصا آنچه معطش باشد چون نیر و کنگ و امتالان و از انی شسته منها اگر عطش غالب میشود  
 اولی بود زیرا که شیرینی رطوبات را ملطیف میکند و ترقیق و قایم مقام آب میگرداند و هرگاه آن  
 از جهت غلبه ششاق طبع و محبوبیت شیرینی و رقت ممکن بود که بعضی احوال آن با آب مضم نماید و توفی  
 منجرب شود و از ان فسادات نه که کند و درین فصل مضرب بسیار واقع شود و آنجا که بر شتابان اگر آنکه

باغ لک دارنه

باغ لک دارنه مناسب بود و بهر در ششام سگین عطش جایز باشد و اگر به نهایت گرسنه نشود  
 اندک اندک آب خنک کشند و در چنین حکمی موام از سر بآب و اما عادت بغایت سرد کرد و حساب  
 نماید تا به وسط جمع به و خارجی و داخلی حرارت غریزی و اعضا از سر قنوسی نشود و عطش صاف  
 صبر کردن و جگر را مضرب بود و افتار رطوبات ناعده واقع شود و لیکن مردمی که ششای عظیم کشیده  
 نشاید که آب سرد بیکار در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان بغایت ضعیف گشته بود مردمی  
 که کلت بسیار خورده باشند و بیم بود که بقیه حرارت به ان فعل بیکار فانی گردد و ایشان را اول مضرب  
 غریزه بسیار باید کرد و اندک اندک تخم نموند و باطله ابرادات و اما عادت سرد بیکار بود  
 برین با جمیع مضرب و اصحار را اکثر مرضی هم و وقوع حالات مذکوره باشد خواه معادله  
 و خواه غیر معادله و اما استعمال آب سرد از بدن در کربا بغایت مفید بود و جهت منع از تحلیل معده  
 و تعدیل حرارت دل از اله من و کت و رات طاسرا با سطلی که بسیار سرد باشد چنانچه از ان  
 نفرت بود و مکت در ان بسیار واقع نشود که سد مسام کند بچو هوای سیر و از آب گرم با  
 سرد و بر عکس نقل کردن بیکار همان حکم دارد که در هوا نه که رشتد و در رستبان استعمال  
 گرم مناسب بود و در دیر بشه طین مذکورین و در حمام هم گرم زیرا که از آب گرم بعد مسام حله  
 کلیل آنکه مختص میشد و بدن را از ان راحتی میرسد و کثرت آن سبب تحلیل معده بود و در فایده  
 استعمال آب فایز گاهی مناسب باشد لیکن در بهار بایل سیردی و در فایز بایل گرمی و در مجلی  
 و دیر و بر خلاف تابستان که در وی زود رود استعمال آب مناسب بود و طبع جوانی خود مقتضی  
 اینست چنانچه در اکثر حیوانات این حال مشاهد است و اما استعمال آب معادن سیکو و اما که  
 او دیر قویه یا بعد در ان جوشیده باشد از خارج بدن در اکثر اوقات حافظان صحت را بقا  
 مفید بود جهت دفع عفونات و تقویت اعضا ظاهر و در سفر در بحث معالجات تحریب معلوم کرد  
 انشاء الله تعالی سیم غذای پرتوه که بدل تحلیل شود و غذا چهار قسم دمی آنکه اکثر او در بدن با غلبه  
 باشد و اما حاصل شود از خلطی که قبول صورت عضوی تو اندک در ان چون نان و گوشت پخته و شال  
 ان و ان را غذای مطلق گویند و دیم آنکه از ان با ده و کیفیت هر دو بود و آنرا غذای دو ابی گو  
 چون کاهو که کیفیت تریه میکند سیم آنکه از ان با ده و صورت نوخیز بود و آنرا غذای دو ما صمد  
 چون تفاح که بخا صینی که لازم صورت نوعی دست تفرج میکند چهارم آنکه او بکله بود و او را غذای  
 خامیه و ابی گویند چون حرکه با ده بدل میشود و بخا صیت تفرج و دفع عفونات میکند و کثرت



کرم میسازد و آنچه مراد از غذا مطلق است نه غذای مطلق و مراد از بر قوه کشنده غذا است  
 بکثر اجزای خود تجزیه می شود و ضعیف در مقابل این بود و اندکی قوی بعضی از صددرب  
 معلوم شد و بعضی دیگر تقریب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و رعایت غذا جان باشد  
 که چون اختلاف احوال قوی بدنی در ضعف و قوت و تفاوت استعدادات آلات قاعده بدن  
 حرکت و حالت قوتها از مضموم دفع و جذب است که در غده کبد انسان غریزی و طفولیت تا آخر  
 شجاعت باشد و مقرر است پس بر اتصال غذا با یکدیگر مقدار خود مضموم بود و الا از غذا مضموم  
 ابون و مضموم و احرار از آنکه مقدار و معادله اصحابی آن موضع باشد بخاک در عادات زیاد  
 کردن و از دیار افعال و ریاضات بدرج و اقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدنی  
 قوت از مضموم حاصل شده باشد و غذای قوی غلیظ را بیکه مضموم نماید و در مضموم اندکی و اگر ناگه  
 بیشتر واقع شود عارض نکند و طبع متعین سازد و مراد از غذای غلیظ آن بود که از آن  
 صالح غلیظ متولد کرد و که قبول صورت عضوی و تحلیلی کند و بعد از این چون برابر کولس بنا  
 ضعف طبع شود و در برنج لطیف و تعلیل غذا بنا به تاخیر نغایت هر یک غذا و قوت و قوتها  
 اطفال شده باشد بسیار مردم در از غده میهند که اکثر اوقات شدرست بوده اند و غذا  
 ایشان را از غده آخر راز رنده و کاهی بکینه زمان و دومی و یا ماسی و یا سرکه مقرر بوده و مراد  
 حال غذا ابعالی نگه میگرداند و آنکه کشف و لطیف و این نوع خود اکثر خلق را واقع است و طریق عام  
 و محبت و باید که غذا برشتهای صادق خورد تا طبع آنرا بیکه طبع نماید و مکرر در و بر بالای طعام تمام  
 مضموم یافته و بی اشتها بهوس طعام بخورند که چون طبع از مضموم سابق باز نبرد اخته است از مضموم  
 آید و فاسد کرده و فساد کند و حدیث من اکل طعاما بغیر سهو حرم الله تعالی علیه قلیبش بدین حکایت  
 در برشتهای صادق صبر نماید کردن که اخلاط به بدل غذا مبعده مخدب میگرد و از جهت سهولت قبول  
 الجذاب در صین نوران حرارت معده کجی تخصیص در کرمی بر او قوی دهان و تنوع و زوال آنها  
 بران کواهی ده کرده می که کربسکی کشیدن معاد باشد که بهینک حرارت عادت مضرت رسان  
 و بر اشتها که از طعام خوردن حکمی اشتها بی دارد و نگاه از معاد معین معاد هر بر سبیل  
 به برخی توان که از آن مضرات کلیه به آید چه معده چون بهضم آن و طبعیت مقبول آن معاد  
 بیکه مضموم نشود و بدین آرا بیکه قبول کنند و طبعیت آنرا ملایمی نماید و بهیم کیدای را که در مضموم  
 قوتبخش گرفت در بر و غرضانی را دیدم که برنج خورده و در روز قوتبخش گرفت و شخصی دیدم

کرمی

که کم شیری خورده بود و در بران و مضموم او نیز به این عادت نهاده شده هر کاه شیری  
 خورده می مرضی چون صداع و تب و خارش پیدا کردی و امثال این حال بسیار است و درین  
 و غذا قبول و غایط هم خیری نباید خوردن تا طبعیت میانه و در حال مصداق مکرر و مضموم  
 به نشود و مدت طعام خوردن را بسیار روز را نباید کردن که حکم او حال طعام بطعام مضموم  
 گیرد و طعام کشیف را نا جائیه و خوردن عاجز کند و مضموم مری بود و بسیار خای  
 عادت فرمودن معده بود و بهضم خیری نرم و ضعیف و مصطط و حسیه طعام خوردن مضموم  
 افتد و مضرب و خوردن اطعمه مختلفه چون مرادی مرادی و زمان طویل واقع شود طبع را  
 سازد و مضموم به افتد تخصیص با خلاف طعم و قوام آنها بسیار بود و باید که از جمیع اطعمه که آن  
 خاصیت یافته باشند که از جمیع آنها مرضی در بدن حاصل نمیشود و چنانکه از جمیع مایه ها و شکر  
 و خدام و از جمیع عسل و خربزه و شیرین و خربزه و میوه و جمع ریزه این شیر در و معادل است  
 و جمع ماست و تخم مرغ برص و سب و کلف و جمع هر سه و انار فساد معده و جمع سوبق و شیرین  
 قوتبخش و از جمیع دغ با دغوره با در و مفاسل و لکها سسل و از جمیع شیر و پنیر که میاید از جمیع  
 و با قلی تر در شکم و از جمیع شیر و سراب عرس صدر و جبب اند و بسیار دیدم که مردم از جمیع  
 حذر میکردند و چون معاد شده بود و بهیم مضموم غنی یافته و بسیار دیدم که غیر معاد میان اینها  
 جمع کرده مضرت یافت و اعتبار جمیع این مذکورات بر سبیل حکمت تدبیری و فیما حکم اعتبار جمیع  
 دارد و بیکه بود و گاه باشد که با بصورت اتفاق افتد و چون عادت به مضرت مکنه و از جمیع  
 اینها را این حالت نباشد حکم طعمی داشته باشد که از اجزای مختلفه چیده باشند بلکه در اکثر خورده  
 جمیع مختلفات غیر مضرت واقع است و در دیک معده هم حله خطی و قری می یابند و یک وسیع میاید  
 میکند و معده تصرف در مجموع میکند و هر یکی علی حد و سبب آنچو الطفت اول مخدب میشود و  
 از پنجهت در جمیع و کیفیت فردا تقویم لطیف لازم داشته و مضموم درین وجه هموار افتد  
 و باید که در جمیع اغذیه معاد با سبب معاد الا عند الله بهر پافرنه زیرا که طبع از سبب خیر  
 متولد گردد و در آن معاد و فلهذا از مایه می کنند و از غیر معاد چون مضموم و لیک ملایمی نشود و مضموم  
 مختلف آید و مضموم کند و باید که قطع طعام باشند تا شود نه قطع اشتها بطعام یا بهضم  
 بود و معده بر قوت و این رعایت بی یک با سبک زمان صحت و مردم کربسکی کشیده را باقی  
 که طعام غلیظ یکبار بعد از آن است خوردن زیرا که حرارت غریزی و قوتها بی اشتها ضعیف شده



تا بآن بار نیاورند و از آن بزم هلاک بود و بد آنکه غذای خشک کرده در کرمی هو اجمعت آنکه معدله  
 فاصله قلب کبد و معده است محبوب مرغوب طبع بود و همچنین غذای فی الجمله گرم و سبزی هوا  
 جهت تقادیم تعارض با بر نفس خارج و هر که طبع از محبوب مرغوب مضرة نیا به بجا نیا از معنی  
 و این رنگی بزرگست در حفظ صحت و رفع مرض و خلافت این کردن مضرات کلیه آورده و متباین  
 بود که حافظ صحت صبح از خواب جرسیده و بخورون و دوا بی علی الرین معاد نباشد سه لغزان  
 خشک و یا سفوفی که بجای آن بود بخور و بعد از آن بهیات دیگر مشغول شود و حکما راندن را درین  
 باب بهالغایست زیرا که معده غرضش بود و در جوشیدن بود و اخلاط به میل کرده اند و صبا  
 که از خواب برخاسته و حرکه آغاز کرده نباشد که آتش دیک را تیر کند و سبب بکار بردن  
 آنکه از میان مرتفع گشته دماغ را مشوش کند و چون جبری اندک و خشک معده رسد صحت  
 فاسد میکند و اخلاط به آن منوجه میشوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخارات سبکین می  
 خنجره لطیفی آب و امثال آن بر دیک مطبوع ترند و چون اندکست و حتی از آن متولد نمی شود  
 و امی دارد که حرکت رطوبات و تشویش معده کند و مع ذلک این تفسیر نافع است ازین  
 صفرا و غیره معده در حرکت کردن نباشد اگر چه معاد از آن اتفاق می کند لیکن این عادت  
 نیکو بود و این تدبیر در معالجات نیز بسیار بکار آید و مخفی نماند که چون تفسیر کیفیات فضول  
 میزات و صفات طبع است جهت اختلافات و تبدلات متضاده و تولید و تحریک خلط و غیره  
 طبعی طبیعت برین سبب طالب اندیشه و اشتباه مضاد صند و مخالف خود است پس در فضیلت  
 بکار باید داشت که مناسبت معاد طبع و مضاد مفاسد هوا بود و چنانچه در بهار که محل حرکت خلط  
 و از یاد خوشست بجهت گرمی و تری هوا غذای سبک و رقیق و قلیل المقدار خوردن مثل دغ  
 گوشت بره و نان است و مشرب با سرخ و اشتباه آنها و بعضی میوه ها بهای چون ریزه ایس  
 مسمر و خیار و امثال اینها هم سبک بود و مشطی که اندکی خوردند و در وقتی لایق یعنی وقتی که بر معده  
 نیاید و کراتی با بواسطه بری از طعام و شراب بود یا بواسطه معده و حرکات خلطی فاسد  
 آن و در صیف که محل که اضم و منبط شدن خلط و فزونی صفراست جهت گرمی و خشکی هوا  
 غذای خشک و تر و سبک و کرده برنج و برغ و غیره لایق جهت خوردن چون نان و دغ  
 برنج و امثال آن سرد کرده و حار آکنده و آشنای قاتیق دارد و بعضی میوه ها بهایستانی چون  
 بادامک و هندوانه و شفا لود و انار و غیره و سبب آوردن آنکه در وقت لایق مناسب

و اندرین فصل چون مضمض ضعیف است بسبب قله حراره درون و ضعف وی و قوی بجهت برآوردن  
 غذا گرم خوردن و بهفعات اولی بود و بعضی مردم که سبزی برنج برشته که درین دین  
 کرای روز و مشقت در دله و امثال آن حریت ایشان چنان خفایا باشد و اکثر  
 باقوت و شدت می باشند و معمر تر میشوند ازین که سر غافل نشاید بود و لیکن اعتبار  
 بطریق مذکور اولیست و در حریت که محل تپش از یاد سود است بجهت سردی و خشکی هوا  
 نرم و جرب و جاشنی کرده و نیم خشک باید خوردن چون قلیه بغذا و ماهی و قلیه که و باد بخان  
 که محبوب طبیعت است و امثال اینها بعضی میوه ها چون خربزه و انکور ششیرین و انجیر و امرو  
 سیب ششیرین و انار و امثال اینها اندک در محل منیکو بود و در زمستان که محل بنده مسام  
 و تولد بلغم و مرار وجود مواد است جهت سردی و تری هوا غذا غلیظ و گرم کرده و دیکری با بل خورند  
 چون برنج و کشبا و چکنال و قلیه سرخ زعفرانی و امثال آن و قوه مضمض چون سبب کثرت  
 درون نیکو بود و از مضمض اینها عاجز نیاید تخصیص بعد العاده و اگر چه مقدار در آن فضول مضمض  
 تواند لیکن درین فصل هست و انفع بود و دشمنیها فی الجمله درین فصل جهت برقی طعم محذره  
 در معده مناسب است و حق آنست که در جمله فضول از آنکه مفسد هوا ای آن فصل بود و اگر چه  
 باشند به آن اندکی خدر کنند چنان رعایت بمنزل علایج بود و مران مفاسد هوا را و بد آنکه خنجره  
 غذا مراعات فضول لازم است مراعات اوقات شبانه روز لازم بود و چنانکه در طرف صبح که محل  
 صفراست مکان صفرا و سیرج الهضم خورند و در جانب ششین که محل حرکت دم است مقویات  
 دم خورند و در طرف آخر روز و اول شب که محل حرکت بلغم و سود است مقطعات و ملطعات و معده  
 بلغم و سود خورند و السلام چهارم دوا ای مقوی بالاصیاع ام از آنکه کیفیت نیز موثر باشد باقی  
 اخبار اصلیه بدن و حفظ جمیع قوتها و منع حرارت و رطوبات غریزی از تحلیل مضطرب و متعاقبات  
 مغیره طبیعت از واردات خارجی و داخلی نماید و شرح ادویه مقویه و بعضی از طرق استعمال  
 باب ترکیب عموم خواهد آمد آنست که در شفا و بالجلد رعایت دوا ای مقوی به اومت مرتب ریختن  
 عدم استعمال ضد آن قبل العاده الماء و استعمال در وقت مناسب عدم افراط و تفریط و عدم  
 عفر مغیره طبع و عدم استعمال حرکات عمده و عدم استعمال در یکی تحلیلات مغر و اشتباه آنها با  
 نیم خواب و پیدای که لایق است جهت آسایش تن و دماغ و قوی و تدبیر مهمات بدنی و تعدیل  
 بتعطیل و تحلیل و رعایت انجمن باید که هرگاه خواب طبعی قلیه کند بنسبه با نیکو مضمض غذا و نفع چون



و با رحت باشند و خواب سردی را دفع کنند تا کوفته و مانده نشوند و خواب شب بیداری  
 عادت کند زیرا که شکر تاریکی بسکون خلق و اسیر شده تری و خواب سوزناخته  
 رخت شده و نیز شکر ترست خلی نفس امارتی که در خواب با بزر و من میل میکند و  
 نماید و نیز با سبب و ضایع سادی در حری عادت طبیعی بسکون و اسیر اخلاط در طرف  
 باشد و در موضع که در لیل و نهار در از گذر آنجا بخارند و حاکم احتیاج طبیعی است و مدت خواب  
 کمتر از بیداری باید زیرا که در خواب حرارت بدن بیشتر بایل کرده و بشهادت طلب ثواب این حالت  
 کمین مضاعف بکار آید و زیاده بر آن سبب حرارت ناطع و اخلاط کرده و رطوبات که بعد  
 حال الملوحه شده به باغ صعود کند و مضرت رساند و مع ذلک فناء رطوبات اصلیه فی الجمله و تحلیلی  
 نیز واقع شود و از اینجا واضح گردد که برخلو بدن و احتیاج بخواب نشاندن و در خواب  
 ریاضات را خواسته بستر فایده دهد و بکار از بیداری زیرا که خواب اعضایی که ماندگی یافته  
 باید و تن را تعطیل بود از زیاده تن تحلیلی و تن بکار از خوردن و جهت قله تحلیلی و از بیداری  
 خون تحلیلی بیشتر بود و طبع را با اعتدال آورد و از اینجا واضح گردد که از سر مضطرب تحلیلی روح صغیر  
 بغایت حادث شود و مضرت آن عظیم بود و از بی طعام کرم و خشک و غلیظ چون کبابی بر اثر و بکار  
 خشک و غلیظ چون شیر شور و کشنده آنقدر که طبع بصدر محتاج آن بود خواب نباید کرد و بکار  
 طعام با حرارت غالب درونی جهت خواب مدت شده افکار رطوبات بدن زیاده از حد و هر  
 طعام در معده و پس حرکت دهد و ادام که طعام از معده فرو نشود نباید بخت تا هضم مختلف گردد  
 و اگر ماضی این باشد و خواب غلبه کند قدم حرکت آنجا بخشد و گفته اند که جهت تحلیلی هضم قبل  
 آنکه از طعام باصل معده و اندکی بر جانب است باید خفت تا غذا آنکه بقدر معده قرار یابد جهت میل  
 فقر معده بر جانب این و بعد از آن بر جانب چپ یا بخت تا غلظت حرارت که سبب سبب سبب است و در  
 هیاه با حرارت معده منقبض شود و طبع غذا را در معده بکوت تمام کند آنکه در بر جانب است  
 تا میل کلیون بکار آمد بود و هضم اسرع گردد و بر شکم خفتن را هم معین هضم داشته اند جهت خفتن  
 غریزی و من حرارت بیشتر بکار معده و این جلالت با کسی نیکو باشد که در هضم معنی محتاج باشد  
 نه جهت اعتدال و بر پشت خفتن را به داشته اند جهت میل فصول بطرف معاد صیق بخاری پس  
 فیه از جانب پیش ازین جهت هم و مع کابوس و سکه و فایز و ول نزلات و غیره بود و در  
 از جهت ضعف عصب یا بفرورده بر اصلا با تمام میکند آنست که حق و اعتبار بر خلاف این هیاه

باید کرد که اگر مردم که چنین جنبه تخصیص که بالین است بود و خواب چنان بیدارند که تحلیلی  
 کله بی ایشان کردند و با میکرو و با رسته او خفته بخوابد که او را خفته کند و با بغایت که امکان  
 و او بخوابد که بخن کوبید و یا حرکتی کند و دفع از خود نماید و عارضه مانده و امثال این  
 و این سبب حق الحظه رود و در محاری و باغی به اسط این هیاه و در کابوس پس از این نوع حالتی  
 مشابه میگرد و در هضم نفس را که درین حالت واقع شود و اما بر هیاه دیگر اگر یک وضع عادت  
 کرده باشد تغییر آن جمله منع هضم احتیاج نباشد مگر آنجا که بسبب کثرت میل مواد یک جانب بعضی  
 اعضا در آن طرف بزرگتر گردد و هیاه حلف متغیر شود و چنانچه در اطفال مشاهد است بلکه گاه بود که  
 اعضا در جهت از آن جانب چون جگر و سپر و معده بسبب میل مواد و آنچه فویر گردد و در  
 جانب مخالف صغیر است که تغییر آن عادت واجب بود و قطع نظر از اینها عادت بکار این  
 الب بود تا بعد و بعد بدن را رحت رسد و عین با انتهایی بلند و دست سرماند که برود و در  
 و غایط خراب کند تا خواب بکوبد و در چنین مضرت رساند ششم حرکات و سکنت بدنی و نفسانی  
 رعایت حرکات و سکنت بدنی که لایق جهت تیرمهاست مزاج و دفع فضلات اندکی بعد از  
 طبع تحلیلی آن با غلبه حرارت غریزی و تحریک اعضا جهت آسایش طبع معلیس تحلیلی  
 مضرت و حال یافتن برای نفوذ در مطلوب و تیرام چنان باید که ریاضت حرکت بعد از هضم  
 قبل از خلوت تمام واقع شود تا هضم و تحلیلی معتدل افتد و بر هر دو حال محالست مذکور بسکون  
 و هر حرکت متعبد بود که مشغول گردد و مادام که طبع از آن نشاط میکند و رنگ روی او خسته  
 میشود و کوفتی و ماندگی و کپالتی از آن درنیاید و از آمدن عرق رحت و همت می باید  
 بکوبد و چون طبع از آن میخندد با وجود عادت بکلف در آن شروع میکند و عرق و  
 زیاده میشود و در عضوی و ماندگی در می باید بسکون واجب بود و حرارت غریزی که  
 از حرکت برافروزد و تا بفرود تمام میکند و فضلات را بوق و غیره دفع میبازد اما در اول  
 آن رطوبات بدن و روح و حرارت غریزی تحلیلی مغرط می باشد و از اینجا واضح گردد که  
 کرمی بود و عادت آسایش و سبب سلامه تری و در حرکت و ریاضت و در صحت احتیاج  
 باضاج بول و غایط و امثال این حرکت متعبد مثل دیدن و زور عظیم زدن و استراحت  
 نشاید کرد که هم حسن فضلات و تصور عضو باشد بلا شد و باید که بعد از شاول طعام  
 اودیه مقویه مادام که اعتقاد نام حاصل نشده باشد حرکات متعبد کند تا به اسط کثرت حرارت



و تحلیلات و غفلت طبع از بار کوشیدن با قوه و دای فساد ی کلی در فزاج بدید نیاید و بعد  
 مسلمات و در حین ضعف قوی و اعضا سکون از تعب لازم بود زیرا که از تعب بود که در  
 یک تحلیل بدید و یا تصور می افق شود و اگر چه مقدار بوده باشد و در کما اعضا اگر چه  
 ریاضت است که رافع کوفت بعضی تعبهات تحلیل مواد مانده گشته و معنده و معنوی است  
 جهت جذب مواد صراط بعضی جنبه مشاهد است زمره دی که ملازمه و کما می کنند که فریه میشوند از  
 آن هم مضرة بود بجهت بنیادی تحلیل مقصد و با آنکه هر عضوی را که ریاضت قوی می باشد قوه  
 او در افعال زیاد کرد و تخصیص در آن مقدار خارج مقدار فعلی که از آن بصورت صادر شود  
 شدن سهولت حاصل کرد و همچنین قوت های بدنی نیز بکثرت ریاضت قوت می باشد چون قوت  
 از کثرت حفظ و مکره از کثرت فکر و تحلیله از کثرت تحلیل و امثال و سبب بکثرت توجه روح و کار  
 بدان عضو و محل آن قوت بسبب ام ریاضت جنبه مقتضای استقام طبیعت و هر عضوی را  
 مخصوص بود جنبه که پسینه و حجه را خوانند کی چشم را دیدن و کوش را کشیدن و در انظار  
 و شام را بوسید و علی بن القیاس اعتبار در جمل ریاضات بر سبب تری تری می باشد که از آن  
 بکثره از ضعف با قوی باشد تا سبب قوه و حفظ صحت گردد و مضرة آن خلقت و اخلاط و جو  
 نرم جنبه بجز تقرب معلوم کرد و انشاء الله تعالی  
 قوی نفسانی  
 که موقوف علیها اند در حرکات و سکنت بدنی را جان باید که بدفع افراط و تفریط و بلکه حدت اعتدال  
 که خلق بگو عبارت از است نفس را معتاد و مرضاض سازند تا بسبب اعتدالی آنها نظام حرکات  
 بدنی و اعتدال مزاج محل گردد چه هرگاه در قوی نفسانی که صورت و کیفیات ارواح اند از اصنام  
 نافع و افراط و یا ضاره منافعه واقع میشود و نفس بر طبیعت آن ادراکات و انفعالات که  
 عارض میگردد که آنرا اعراض نفسانی خوانند چون غم و شادی و عصب و دفع و ملالت و لذت  
 و غیره جنبه و حکمت متین است و نفس توجه و تحریک قوی در هر حال بر وجهی میکند چنانکه در غم و  
 که از ادراک مناف حاصل میگردد توجه قوت حیوانی بجانب رزون و املاق بدن میفرماید  
 بر اعز و در عصب شادی که از ادراک مافرد اول ملام در دوم حاصل میگردد توجه قوت حیوانی  
 بجانب ضایع و ظاهر اعضا میفرماید مقارنه مواد ملامت و در غل در معنی استقام و از ادراک  
 هر دو حال مذکور حاصل میگردد توجه قوه سریعاً بجانب جنب میفرماید هر دو مو اصله و کما  
 هر دو جای رفع حیوانی که حامل قویست با آن متوجه میشود و چون روح جوهر لطیف سهل تحلیل است

و تحلیله و تحریک او بجانب بر سر سر نیست دم صافی لطیف که مناسب جوهر روح و حامل حرارت است  
 و در دل مصاحبا است و بدل تحلیل او میگردد و هر آنکه با او متوجه شود و چون درین دو حالت  
 واقع شود هلاکت مجاره یا حالتی طبیعی است و هر آنکه در حالت اول افواه قدس بر سر  
 طبع از مساح و حفظ روح از آن هم کشیده شود و روح با آنکه مذکور شد در درون محض گردند و آن  
 حقیق و دفعی واقع باشد موجب اشغالی روح گردد و چون غلظت حرارت حاصل تحلیل و تحلیف  
 کند و چون دفعی حقیق واقع باشد حرارت زائده تحلیل روح نکند اما که بود که روح گرم  
 سازد و کرنی طبیعی از آن می تولد کند و اما در حالت بینه بسبب غلبه روح از ملامت و سبب آن  
 و امقراض منافعه و توجه بدفع آن افواه دی کشد و هرگز در جهت اعراض روح و روح با آنکه مذکور شد  
 بظا هر تن میل کرد و این میل چون دفعی قوی واقع باشد قلی که در اعصار رسیده بود جهت  
 و برای حفظ مغل شود و این میل چون دفعی قوی واقع باشد می شود و چون مدتی با ضعف گردد  
 باطن را گرم خوانند داشتن و باطن سرد شود و آنکه بظا هر تن بود و جهت مدنی فنی تحلیل روح و فضا  
 واقع شود و چون دفع و ضعف واقع باشد تحلیل تمام شود و لیکن ظاهر و باطن و ضعف و  
 و قلب به آید و معنی افند و باید بدین حرکت گرم شود و قوی بوم مد آید و اضطراب دل در حین  
 اهرال و امواق مشوش است و در سایر کیفیات نفسانی نیز چنین از افراط تغیرات مزاج و افعال  
 ظهور می یابد و اگر چه معلوم است و اما افراط سکون قوی که تقریب اعراض است چون موجب غلظت روح  
 بجهت قوت حرکت بدنی و کثرت اندیشه و همچنین مع حرارت و حرارت معطال افعال قوی بود و لیکن اگر چه  
 بجهت غلظت حرکت و اسساق مواد تزویج برده لایق شود و کرنی طبیعی مد آید و قوی بر آید  
 و هرگاه این حرکات و سکنت بر وجه اعتدال بود از جمیع این آفات محفوظ بود و این حال ملک  
 فاضله که تمهید اخلاق است میسر گردد و شرح در کتب اخلاق مستوفی است مقسم دفع و دفع  
 فضلات داخل و خارج و حسن اینها مثل غایط و بول و منی و عرق و مخاط و من الطام و  
 مروج کردن و رعایت آن چنانچه باید که هرگاه تقاضای غایط و بول بگو شود دفع کند و از نگاه  
 داشتن اینها هم قوتی و حبس بول و اخت جاسی آنها باشد چنانکه تقریب معلوم گردد و باید که  
 تقاضا بر نباید و است تا در حین دفع طبیعت بگو یاری دهد و ناقص نشود و چون دفع و غلظت  
 مثل اخراج بعضی نماید کردن تا طبع را دفعه کا ذب عادت کند و نیز مبادا که مواد بی ضرر و  
 بدان لالت میل کند و از آن حشمتی چون درم و غیره تولد کند و بر دفعه کا ذب باید کرد و در

که حسن حرکت جنس  
 و غنی افند و کما بود که



مشغول است تن طبع از او را می کشد آن با ده مدخل که در کجیل می رود و اگر درین حال ریه می کشد  
 کند تا زود تر بخساید و شود اولی بود و باید که اجزای بول و غایط افقدا که طبع تقاضا میکند و از برای  
 میباشد و کند و در کار باز نه ایستد و بهای را جیبش کند که آنجا میضرت بجای سید و از جهت ماندن غایط  
 و غیره می شود از کدرای و غایط و دافعه را نیز مضرت بود و در حین اجزای بول و غایط بران اعضا  
 کند و میل بعد از شغف طبع مانده بول و رسوب آنها کند که مباد بعضی از جنه ای می کشد که نای و می کشد  
 با ساقی رسیده و بر سر ضای خداوند علت بود سید و غایط می کشد چون مردم دارند و در مردم می کشد  
 و صاحب میل و در دست نای و شباهه آنها نشیند که به ان علت مبتلا کردند و به انکه اکثر مردمی را که در  
 ایشان شسته اوقات می کشد و بی جوشی طبعی تن درست و در آنجا باشند جهت موه معدود و معا  
 و کثرت مض و اگر چه شادان غلبه و ادویه قافیه باشند و در غده جماع صبر او می بود و تا ممکن باشد بول  
 و حفظ می عادت باید کرد و نبراکر که نه می از خنیت که میباشد جهت تعدیه اعصاب رسیده که  
 و باغ و جگرست و غیره تعلیل غذای آنها سبب ضعف آنها کرده و فساد آن بقوی دیگر اعضا رسیده و این  
 جهت است که از اجزای بسیار خون افقدا رضعف کنند که از اجزای اندک می کشد و از آنکه شش می کشد  
 بود و با فراطه کجی از اجزای او عین می طلب باشند و طبیعت با احتلام دفع اکامی طبعه اجزای لازم  
 و انتقاع از ان مباشرت با مرد غریب کنند تا آنچه صرف میشود و طبیعت بجهت رغبت لذت توله میکند و سبب  
 فرج تعویض قوی اعصابش را بر غریزی نماید و مع ذلک هیچ وجه مبالغه نشاید کرد که تعجب آن  
 حرارت روح و پس ضعف تن آورد و آنکه معتاد بوده باشد به مباشرت چون در منع آن افرا  
 کنند املا و کراتی تن او به آید و یکن که منی در او عید و جاری می کشد و و سبب کند و یا خف می کشد  
 بخارات به از ان بدل و باغ و ارواح رسیده و در اعصاب و صفقان و وسوسیس و مالو یکسان  
 ح این تب و غشی و صداع و دوار و امثال آنها به آید و غیره معاد را بدین حد مضرب باشد و از جمیع  
 و حایض و زنانی که معتاد به مباشرت بوده باشند و بروقت از ان دور مانده و از جمیع علل آنها حد  
 تا از تعفن محل بالاتر مضرب رسیده و باشد که مادی بر رویه با جلیل می کشد و سبب و کجی و کجی  
 کرده و سرایت امراض ازین صورت بیشتر و در و زائده و جمعی کشیده را بدین که از قوا ضعیف می کشد  
 و با ایشان هیچ شده بودی آنکه فوجش واقع باشد مرض تشنگ بد کرده با وجود که این مرض  
 سریع الریه نیست و برضای بدن و امثال معده و عروق جماع مضرب و جهت حدوث مرض ضعف اجزای  
 غریزی و سقوط قوه در اول اسباب مواد بر اعضا و حدوث سده و ضعف مض و در نای کشیدن

در غلبه بیشتر

در غلبه بیشتر بود و در حین اجزای منی حبس بعضی نشاید کردن و باید که استنشاق آنچو طبع استنشاق  
 و مصلوبه بکند تا از ماندن بقایای آن در مجاری احکام فساد می نشود و در حین تقاضای بول  
 غایط استنشاق منی مضرب و بجاری قوی به وسط مذای لذت و دغدغه و اجزای منی آن معتاد  
 که تن از ان رجعت برسد و سبب و صفحا پس میل استراحت بعد از ان واقع میشود و بسیار  
 کند و چون بخلاف این بود تحت مضرب باشد و معصل سکال نام و ضارب می معیت در مطولات و  
 و قوه مزاج و تن و غریب نشسته که خدایان امری واضح و مجربست و که خدایان مژده است در از عمر  
 هم بسیار هم واقع اند و اجزای عرق بریاضات و حرارت فضل حسن حفظ صحت است و بعد  
 اجزای و آنچو بجام و ادویه و تعین بود و بعدا واقع شود و عصبی بود و در خل علاج و اعتدال آن  
 که مبد و مطلوب است با عده ال حرکات معتبر معقده بود و مخاط آنچو در سینه جمع شود و اجزای آن  
 باید کردن که آسایش بود و راه نفس کشیده کرده و اگر دیگر فضا در باغ بود و محال است فراع ان  
 پیدا آید و آنچو برافه نفس کشیده از دهن بر آید و رنه منفذ منی را بیکو پاک سازد و اگر آنچو بکام  
 بود که خروج آن از راه دهن آسان باشد و در حین دیدن عینیه و عینیه باید کرد که آن  
 عرق الصالح در منفذ و حوالی باغ واقع شود و در حین فرو بردن طعام و آب و غیره نشاید  
 دیدن که ممکن بود که اینها حسری منفذ منی جهت و حشمت کند و مخاط را فرو نباید بردن که چون  
 باغ است مضم آن مضرب بود و اگر چه اکثره ان معتادند و تن بغل را زود زود دفع باید کرد و این  
 شوی و امثال آن چشم را بوی به او هم بر نیاید و در باغ نفرت نشود و تدریج از ان  
 با صلاح عضه نشاید کرد و نیز که بغل مضرب است مردل را پس رفع فضلات از ان نافع بود  
 منع آن مطلقا مضرب باشد و از ان موی نیز در محلی باید کرد که هوای آن بقدر گرم باشد زیرا که  
 موی بچو بچستی است عضه را چون هوای سرد بود و مسام آن عضه که موی از او در کرده اند  
 بسته شود و مزاج از ان طبیعی سار جهت حقن انجیره و غیره زود زود و نباید سپردن که باغ را  
 باشد و از موعده معتاد و در نباید که رسیدن تا از صداع و خارش و حشمت نباید و اگر با  
 تاخیری افتد با یکم اندکی مخ موی را تر باید ساختن و مالیدن با انگشت باید و اگر اعتدال بکام رسیدن  
 موی شده باشد سبک تر بود جهت حفظ صحت و باغ فاما استنشاق آن بهر منی جهت دفع حر  
 و حیوان لازم بود و چنانچه است و از ان حرکت تن جهت دفع مسام بدن مناسب بود و با و این  
 در استعمال آب بعد از اینست فی الجمله طریق حفظ صحت در انکلی مخفی مانده که این تدریج



صحت اینهاست برورش که اگر بعد از این است مو از تربیت شتری و از تربیت نه  
 و غذا از تربیت آفتاب و دای منوم از تربیت مرغ و خواب و بیداری از تربیت قطار و حرکت  
 سکون از تربیت قمر و دفع و حب فضلات از تربیت زحل ای سوادند نظر حکما و یونان و اجماع  
 بر ساینده مزاج شخص است مبنای اصل که از آن طبعی خوانند و آن تا صد و بیست سال بود که  
 حفظ کنند هر سنی را از طفولیت و شباب و کهنیت و شیخوئی را باین سه استبداد بسیار  
 مذکور و زیرا که کمون جو از آن تخصیص آدمی از طبیعت یافته اند که مقدار آن در یک سنی که تغییر و تدبیر  
 فضلات و کند و بند و یک تخم آن بر سینه نه و تخم آن را از آن رطوبت حرارت است  
 یعنی اصل و زادی که قوام اصل حیوة به آنهاست و آنرا از رطوبات غریبه بل یا محال بدین می بود  
 قوام مقام آن رطوبت نیست و زیرا که آن رطوبت اصل قبل از طبع در بدن در اوج غذا و منی و دم  
 دارد و بر طبع یافته و طبع این رطوبات هم بدین بدل بود و فقط پس از آن رطوبت غریبه و رطوبت طبیعت  
 بدست می آید و کور تخم بدیده و آن حرارت غریزی که بهت روح جو نیست منطقی کرد و چنانچه در این از غرض  
 روغن و موت طبعی اجتناب و این بر عید عدم ضعف مزاج اصلی و مقتضیات خارجی بود و کسب  
 درین زمان و این مالک مزاج کسب سانی را با وجود عدم و در وجه اسباب منفه خارجی بود و کسب  
 یافته اند هر چند مراعات نکرده اند چون اعتقاد بطول حیوة و خواجه نصیر کلام  
 شاه آنت که قوت روح و نجس است ابقا و دم رفته و غلبه ذات البین و ذات الشمال و کلمه بطلان  
 بالوصیه بلکه با فوق این نیز حاصل است و تقویت مزاج تدبیر حکمی و مجموع علیه است نظر را بقا و اثبات  
 قوت سانی است که آن مدت جو نیست فوق البلوغ تدبیر حکمی که هر چه تدبیر فیزیه است بود مزاج  
 و ثابت باشد و اعظم تدبیر است که راضی است و در اینجا تدبیر فیزیکی که در آن جوان روح  
 محتاج است بعد از سوخت و اخراج فضلات و خاصه بکشتن و آشامیدن و نفس و ازین جهت  
 مضطرب است به واسطه این عادت روح را قوتی در قبول حرارت و در محال احسن عاده و عدم تفرق  
 و صحت اطلاق احتیاج و کمالی اصطلاحی بدیده و دیگر آنکه چون روح را لطیف و لطیف است و در حین  
 اعضا بیشتر تخم می رود پس بدین اعتقاد چون آلات مشرب و الی اعضا اکثر سکن از تخم گرفته اند و دیگر  
 بصورت از این بعد با پیشانی و دیگر کثرت طبع رطوبات فاضله و باغی بسبب از یاد حرارت قوت  
 و صحو و بجز حاره از آن بدین دیگر تقویت قوی و اعضا مضطرب است که از کثرت توجه روح بقوی اعضا  
 قوت متوجه الیه زیاد می شود و بدین فعل روح را البته توجه تمام مداخل میشود و از توجه محارح جهت تولید

و هر یک از مضرت که مصاحب این خفته قلبی است و از برای در احوال و امثال اینها باز پرسیده است  
 که تا دم گیرند و در حین در کردن و اتمام افعال شده بدین فعل روح را متوجه بدین عضو و آن  
 سازند و میسر کردند و این سازد بدین باب ادا همگی می باشد و تدبیر دیگر منع افراط و تفریط و خلط  
 و چون و اوج و حرارت و رطوبت غریزی بود و تخم خلط خارج و احوالی چون احوال  
 و حسابات و افعال سال و اخراج منی و استغیاضات اخلاط جهت ثبوت قوی و اوج و اوج  
 اخلاط و تدبیر که اعتبار بود و در او معنوی که در آن تحت تدریج و یا سگری با وجود تقویت قوی  
 و اوج و احوال باشد تا در تخم بجز حفظ کند و تدبیر دیگر تغلیظ غذا و بعد از جهت قوت حسی با بدین  
 تخمیل بود اسطفاً تخمیل و تدبیر دیگر استعمال غذا معنوی باشد که هر هر آن از نقص و فساد و  
 بود و باطنه تقویت مزاج کند خواه چنانی بود چون ریح مر باد و بدین حرم با تدبیر و امثال اینها  
 خواه حیوانی بود چون مار و غراب و طوم با قوت و بعضی نباتات و ادمان جمله مر باد و بدین قوت  
 ازینها در بدین طریق بدین کشته و تدبیر دیگر تقویت و دباغت معده و اوج و احوال و امثال  
 و اغذیه حرم اللان از غلبه آن چنانچه در تربیت جلد و قریب بدین حال شاه است تا رطوبات محارح معده  
 و دوزخه از خارج تضعیف و احوال آن کسبند چه هرگاه معده قوی بود اکثر احوال مزاج برقرار باشد  
 و تدبیر دیگر استعمال ادریه معویه جلد و اعضا ظاهری و مانع اخلاط از قبول فساد بود و احوال  
 از طبیعتات و میاه و معادن و عصریات و معونات و ادمان تدبیر و کجرات غریبه  
 تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود از تغیرات هوا و ابروی در امو اصنعی که هر بدین معتدل بود و  
 الیه لایق فی الجمله و تدبیر دیگر تخمیل خواب بود بعد از تدبیر که غلبه آن مبطل فواید حسی بدین  
 و کمالی که اندک خواب بود که در تخمیل خواب رفته تا مواد بدین باغ بسیار میل کند و خواب که آن  
 و بلا شک چون تکلیفات بحسب تقطیع مذکور اندکی واقع است بدین سبب سایش تن و دماغ و  
 بتعطیل خواب که محتاج کردند و تدبیر دیگر توجیه نمودن قوی و روح تقویت مزاج منع مضرت  
 بود و شرط آن عدم تکلم و حساب و عمل هر چه بود در حین حسی نفس تدبیر دیگر تربیت طهارت و تمایل مناه  
 می بود و در اوقات لایق بدین و تا شرافسون و مندان در دفع محروم و در دها صحت و در  
 و قصد و کمال و تا شرافسون و مندان در دفع محروم و در دها صحت و در  
 خویش استیاضا شایسته است و دیگر چیزی که طبع را بر دفع تن در دهم ماری و انداد و تقویت طبیعت  
 شایسته بود و باطل حد از جمیع محلات روح و قوی و عوارضه اخلاط صراط با خرافه و از استغیاضات اخلاط



و این چنین بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد و سن رسیده بود و مزاج او همچنان گرم و تر باشد اما سستی که از مرتبه باشد و حرارت مشغول شده و این تا حین برآوردن موی او بود و گاهی آن تا هفت سالست و چون ازین مرتبه تجاوز نکند و گشت سن خردی بود تا قریب چهل سال و عاقل شود تا سی سال ازین تا چهل و پس وقوف گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم خشک باشد زیرا که حرارت غریزی اشغال عام طبعی مایه چنانچه چراغ از اعتدال روغن و بر بار طوبت برایش شده و درین مرتبه کلی تمام می باید بجهت کمال قوه حرارت غریزی و بازپرداختن غریزین از نشو و نموی و چون ازین مرتبه تجاوز نکند پس کجاست بود و نقصان رطوبت غریزی درین اوقات واقع میشود و نقصان حرارت غریزی میسر شود و بتدریج چنانچه نقصان روغن بعد از اشتغال مزاج کمال با سال بر روی خشکی پدید آید و ازین تا شصت سالگی باشد و بعضی ابداء که کجاست از سی و پنج گزند و این چهار مرتبه حسی است و بعد ازین پس سیری بود که آنرا ششوی گویند و درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت بود و تری از مایه می باید و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف میشوند و اگر طبعی ازین برتری نقصان باید که حفظ آن حرارت شود و اگر درین و این موت طبعی بود چنانچه از پیش ازین شده و غایت آن تا صد و بیست سال بود و مزاج مشایخ بسبب این نقصان مذکور در غایت برود و پس از لیکن بجهت حصول لطابت غریزی با سستی هم درین ایشان ضعیف گردد و مزاج نایه ایشان و تر باشد نسبت به مقتضای طبعی و حال دامن از جهت محبت مرض برودن بود و جهت ضعیف حال آنها و مقتضیات حرارت غریزی نیز از حرارت غریزی از برد و ت و مجملات و غایب چون این مایل بود و چون محقق گردد و کمال تمام حکما در حفظ محبت و تقویت مزاج و بر جمع ایشان عمر بر حفظ رطوبت و حرارت غریزیست از نقصان لطافت و تحلیل ریه و جمود بلا سنگ در رعایت اطفال و مشایخ و نایفین که ضعیف الله و اعضا از تمام مشربتر باید و تا در این اوقات باید که چون طفل متولد شود و تن او را خشکی بود حفظ کنند بلباس و غیره آنگاه رود و ناف او را که بگفتند او را که از اسهال گویند مصلحت است که شست و دوش دهند آنرا آهسته گرفته بالند از طرف شکم بر طرف جفت تا چیزی که روی که از خلط و نیز بالا رود و پس از این زمان تا نیمه تا نیمه و بر روغن جرب کرده به بند و از دوقل که نزدیک ناف و یکی بجز شربتی و در نزدیکی ناف به سبب محکم نه نه تا مایه بطل رسد پس از این برودن پسین دوم بعد از عرض و در شصت آنرا منع برینند و مایه صید چنان یافته اند که خون بران مایه نهاده آنرا قطع طفل از دی که کند و بعضی این روده ناف را بکتر از شربتی قطع کنند و الا یک باشد زیرا که بجز چنان

باب سیم

و هوای به مغز و استغاثات به احوال و قبل از آنکه اعضایی از بیست حرکت و متوض شود و آنرا سن طفولت گویند و مزاج او گرم و تر و جهت حرارت و رطوبت غریزی است لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است حرارت غریزی طبعی اجزاء بدن کمال میشود و ازین جهت حواس و اعضای اطفال رسیده است و جهت همین و قوه رطوبت اصلیه می شود و بعد ازین درین شصت و حال ایشان نه از حسن و نه از جهل و نه از مرض چون درین مرتبه کما در کس که دکی و مزاج او همچنان گرم و تر باشد اما سستی که از مرتبه اولی بود بواسطه زیادتی تحلیل و این بعد از برخواستن و حرکت باراده بود یا برآوردن و نه این معوق بعد و محکم شدن اعضا و غایت آن تا شصت سال باشد و حال که در کمال و کمال و چون ازین مرتبه گشت سن شروع بود و مزاج او همچنان گرم و تر باشد اما سستی که از مرتبه ثانیه ظاهر است

و این

و این تا حین بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد و سن رسیده بود و مزاج او همچنان گرم و تر باشد اما سستی که از مرتبه باشد و حرارت مشغول شده و این تا حین برآوردن موی او بود و گاهی آن تا هفت سالست و چون ازین مرتبه تجاوز نکند و گشت سن خردی بود تا قریب چهل سال و عاقل شود تا سی سال ازین تا چهل و پس وقوف گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم خشک باشد زیرا که حرارت غریزی اشغال عام طبعی مایه چنانچه چراغ از اعتدال روغن و بر بار طوبت برایش شده و درین مرتبه کلی تمام می باید بجهت کمال قوه حرارت غریزی و بازپرداختن غریزین از نشو و نموی و چون ازین مرتبه تجاوز نکند پس کجاست بود و نقصان رطوبت غریزی درین اوقات واقع میشود و نقصان حرارت غریزی میسر شود و بتدریج چنانچه نقصان روغن بعد از اشتغال مزاج کمال با سال بر روی خشکی پدید آید و ازین تا شصت سالگی باشد و بعضی ابداء که کجاست از سی و پنج گزند و این چهار مرتبه حسی است و بعد ازین پس سیری بود که آنرا ششوی گویند و درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت بود و تری از مایه می باید و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف میشوند و اگر طبعی ازین برتری نقصان باید که حفظ آن حرارت شود و اگر درین و این موت طبعی بود چنانچه از پیش ازین شده و غایت آن تا صد و بیست سال بود و مزاج مشایخ بسبب این نقصان مذکور در غایت برود و پس از لیکن بجهت حصول لطابت غریزی با سستی هم درین ایشان ضعیف گردد و مزاج نایه ایشان و تر باشد نسبت به مقتضای طبعی و حال دامن از جهت محبت مرض برودن بود و جهت ضعیف حال آنها و مقتضیات حرارت غریزی نیز از حرارت غریزی از برد و ت و مجملات و غایب چون این مایل بود و چون محقق گردد و کمال تمام حکما در حفظ محبت و تقویت مزاج و بر جمع ایشان عمر بر حفظ رطوبت و حرارت غریزیست از نقصان لطافت و تحلیل ریه و جمود بلا سنگ در رعایت اطفال و مشایخ و نایفین که ضعیف الله و اعضا از تمام مشربتر باید و تا در این اوقات باید که چون طفل متولد شود و تن او را خشکی بود حفظ کنند بلباس و غیره آنگاه رود و ناف او را که بگفتند او را که از اسهال گویند مصلحت است که شست و دوش دهند آنرا آهسته گرفته بالند از طرف شکم بر طرف جفت تا چیزی که روی که از خلط و نیز بالا رود و پس از این زمان تا نیمه تا نیمه و بر روغن جرب کرده به بند و از دوقل که نزدیک ناف و یکی بجز شربتی و در نزدیکی ناف به سبب محکم نه نه تا مایه بطل رسد پس از این برودن پسین دوم بعد از عرض و در شصت آنرا منع برینند و مایه صید چنان یافته اند که خون بران مایه نهاده آنرا قطع طفل از دی که کند و بعضی این روده ناف را بکتر از شربتی قطع کنند و الا یک باشد زیرا که بجز چنان

تدابیر اطفال



بافتن آن که از شیر بی زیاد قطع کند آن طفل را قوه ماکه شانه شتر باشد و کمتر رعد و کمر کند و چون  
از شیر کتر قطع کند بسیار رنج و گنه تا تک بزرگ نشود ترک آن نکند و نیز تجربه چنان باشد  
که روده ناف را حوله لایک از باد و خلط پاک کنند و بکند و بزند در تنصیه و زهر طفل را بداند  
و از شانه و یارم و با معده علت پیدا کند و بعد ازین باید که کف سوده تمام تن طفل را بپاشند و خط  
بکند و او را بجده در آن حال بدارند تا تن وی تکمیل شود و عفو نام کتر قبول کند بعد در  
کشت و باب نیم گرم پاک بشویند و در اول غسل نجی او را در میان این آب سور را بکشد تا از  
آب سور بدرون کوشک چشم و بینی او برسد بعد از آن آب پاک بشویند و بر آرد و خشک کند  
و تن او را در خرقه های نرم بپنجه و گرمی برتن او قریب بکمری رحم نگاه میدارند چنانکه آب کتبی  
پرون معده کرده و بعضی بپنجه که پاک سوده بر تن او رقیق بپاشند چنان بسته و در  
پنجه یک شانه زرد یا شیره و بعد از آن بشویند و تجربه چنان یافته اند که اعضا کتر خوش کند  
کتر عفو نیست ببرد و اگر در اول بکشد آب پاک بشویند هم شاید و بعضی طفل از بعد کتبی با هم میشویند که  
اندک ساقی و قسط و شاد و حله و امثال آن جو شیده باشد و این نوع تدبیر در پروردن شیر  
ازین وقت باز نیک منافع کلیه دهد و در حفظ الصبر بر این عملی مخصوص که آن اودیه را خون  
در تقویت اعضا و قوی و عفا و حکمی واقع شود و باید که در چین بستن خرقه که آنرا صدق گویند بعضی  
او را که در وقت ولادت ضرب یافته و ناعملار شده و از وضع مقرر تخیر یافته است کار می آید که  
بوضع که باید تخصیص سپرد چنانی او را و باها و دستهای او را بران شکل که باید درست کند آنگاه  
بزند و بسیار حکم بزند که آفت و الم آن بن طفل رود و میرسد و هرگاه که باز می کنند و می بندند  
دست و پای او را کشیده و عوار باید بستن و مادام که اعضای ایشان بغایت نرم و سرد و عیالان  
سست و قوی ضعیف است و در خوابانیدن بر پشت باید خوابانید تا یک طرف قوی تر نشود و گوشت  
یابد و از وقتی که ولادت واقع شده باشد ماهان وقت از شیر باز و زنیایه و دادن  
مانعی نباشد و با طفل حرکت و گریه کند و خود طلب صاوق نماید و معده و حلق او بکشد و گشت کی  
یابد و تجربه چنان نیست که اگر اول چون شیر شکام بوقت قرار مردم و بدنه طفل فراوان  
آزار بود و چون در وقت مرصع و خلعت دهند کم حرص بود و در اول شیر که میدهند که کام  
طفل را در آن بچنان بود که گشت شهادت را بشیر می آید و کهنه و بکام او نیکو باشد آنگاه  
و تجربه چنان یافته اند که کام طفل را بهتر چربی که بردارند در مدت طرازان هر یک مضر است یا به چربی

دیم که کام ایشان را بعقرب سوده نبات برداشته بودند و چون عقرب ایشان را که نیمی از شیر  
و باید که شیر از آنجا اندک اندک بوی دهند و بتدریج زیاد میکنند تا بشیر خوردن در آید و بعضی  
نیکو ازین زمان باز عادت کنند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند و اگر آن  
و قبل از شیر خوردن اندک گریه او را بپنجه و در فرنگ بعضی و انایان بپنجه که بعضی اعضای طفل  
خود را که میدهند قابل علتی بدست مخصوص بدان عضو داعی بر محل آن می نهند و از آن علت این  
میشود چنانچه بر پیشانی و پسر جبهه صرع و حیون و بر صدقین جبهه امراض عین و امثال آنها  
و دست که اگر بعضی عروق و شریان را که مرا خلط و انجیره فاسده با عضای سرود و بپنجه  
در معالجات امر بقطع و داغ آنها میکنند بکشت آنرا داغی و با قطعی و سنی گشت جبهه امراض آن  
بکند و باید که طفل را در موضعی دارند که سخت گرم و سخت سرد و سخت روشن نباشد و باز یافتن هوا  
خف تن او را بتدریج معده سازند و هر دو نوبت یا سه نوبت و کمینت طفل از فتنه آن  
باز کنند و بکسانند و نوبت او را خشک سازند تا مباد که اعصاب پشت او کوشت بپاید و با  
حدث بدل بسوزد و در چین بستن و گشتن قبل از افتادن روده و ناف احتیاط باید کرد  
تا آنرا کوشتی رسد و اگر کوشتی حرج برابر بر بالای او نهند با آن محل وصل هر یک بکشد مردم بر جبهه  
بکند و تا هفته را کم و بیش آن روده بپنجه بزنند او اندک سرد و با سفید اب با موز خشک یا شکر  
یا خاک کتر که بپاشند یا رطوبات آنرا جذب کنند و آن محل خشک و سست گردد و در آن چین  
از آن محل دور دارند و در فصل که با هر روز تمام تن او را با آب تازه بشویند و مکرر در میان و در سر  
روزی پنج روز و لیکن در محل گرم و بعد از آن خشک سازند و بروغن حرج بپنجه و در صدق  
بند و در چین غسل احتیاط کنند تا آب در گوش او نرود و این غسل روزه و تا چهل روز و سبب  
و اگر آبهای باشد که در آن ملغمهای نافع جو شیده باشد مثل سکنجبین و حله و خار تر کین و امثال آنها  
بپنجه باشد و بعد از جلد هر هفته کمینت غسل استجمام معتدل به همین که مناسب بود و چنان  
تدبیر شود و روزی تا چهار ماه مناسب بود بروغن کاه و یا کو سفید ماره و ماد بنه تازه و یا بنه  
و ماد سر را ماد و بروغن معده با دام و امثال آن و بعد از آن نیز بر این هفته هفته و اگر او  
واقع شود که تجربه یافته باشد که نفعی مناسب ایشان داشته باشد او حافظ صحت بود و او  
باشد بعد سه روز از ولادت در عهد بستن اولی باشد جبهه خط از حضرت الالبش و باید  
بعد از غسل اندک کرد اگر کم کردن و در پس گوشها و گوش آنها و بغلها طفل بر کم موره سایه با کف



ضم کرده باشند تا خراب نشود و در سائل شکافی بود و در حین روغن مالیدن باید که عضلات  
عضله‌های او را که بر دوطرف مهر است پشت تا کردن او چرب کرده با کشت نرم نرم مالند تا  
و مانند کی و کشی که بجهت ریاضت غلبه احتمال حاصل شده باشد بر طرف شود و بسیار اطفال را این  
کار بر می‌کنند چنانکه نزدیک بود که بهوش شوند و شیر می‌کشند و بسجوه خاموش می‌شوند و  
این تدبیر کردند شیر کشند و خاموش شدند و نجواب فتنه و عوام این حال را که پشت کوید  
حال شکم ایشان را شانی فرو آوردن بغایت نافع بود و باید که در حین جنبانیدن مهر پشت  
آمدن طفل صفت بکنند که فکلی نماید چه این حرکت ریاضتی تمام است ایشان را و باید که چنان خوش  
بگویند معتدل زیرا که طبع ایشان بغایت لطیف است و از او اگر صدت ملایم لذت تمام می‌آید  
و از غلام نفرت نمایند و بهترین طفل که شیری خورد شیر مادر است بشرط صحت و جوانی و بهر آن  
بود که مادر معده باشد با و به مقویه و حافظ صحت به پستانه که تا مزاج طفل ازین زمان  
با کمال قوت مطلوب حاصل شود و این اصل عظیم بود و اگر مرضه چنین بود و مادر به حسن باشد این  
مرضه او بی‌بمشک و شیر بکشد و صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر ضعیف مزاج بود و حکما بعضی در وضع  
مکی حلاق را نیز شرط کرده اند و این بغایت تدبیر نیکوست و در محفوظ ماندن شخص از مضرات فراط  
امراض فتنانی و شیرجوان پسند از شیر کحل بود و شیر مرضه و اینست طفل را بغایت مضرب باشد  
در او ایلاد چون مادر را یعنی عظم رسا و سراد اعلا تا هفت ماه است شیر تر است و بی‌بمشک  
و او در شیر پیری جهت دختر و شیر و خری جهت پسر پستانه بود و بعضی گویند که کشت باید  
طفل شیر فله در خورد تا اجزای صلبه و اعضای و به آن به بند و بچ می‌شیر را و بهتر فرستادن  
یک فکر است و مادر باید که تا هفت شیر خود را می‌دهد و بر زمین می‌ریزد و اگر ازین بیاکمهفته  
آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین اعمال باید کرد و بعد از آن چون شیر نیکو برکت  
و معتدل بقوام آید چنانچه معروف باشد ایشانست طفل را شیر دهند و مرضه مطلقا باید که در وقت شیر  
و او در تحت سر پستانه را می‌مالد و شیر اندکی بیرون کند آنگاه در دهن طفل نهد و بدست کند  
پستانه را فشار دهد تا او را در مزین مددی باشد و کام و زبان و حلق او کوکوت نماید اگر  
روان غلبه باشد اندک اندک پستان در دهن او می‌گذارد و بیرون می‌آورد تا شیر در حلق  
طفل نماند و در منفذ پستانی او بکشد که ازین فعل تعب عظیم بود و باید که یکسال یا بیشتر طفل را  
از جانب است او شیر دهند و یک هفته از جانب چپ او ناه وضع جانبین او متساوی باشد و بکشد

طفل

طفل شیر خوردن از گریه خاموش نشود و یا شیر نگذرد بی‌گشاد و االی باشد یا جشنی در مزاج  
نزدی ندارد که باید کردن یا از زور گریه و وحشت بیشتر نشود و علاج مشکله کرد و و دهم  
اطفال را از غلبه گریه غشی حادث شده و بعضی من و بعضی نوسر و پد اگر دند و بسیار گریه طفل  
اندک بسبی با تمام جلد و لادت بود و گویند عورات که جلد می‌دهند و بعد از جلد مسبی می‌کنند  
کنند چون جمع و کوفت اعصاب ایشان و بعضی تا چهار ماه گریه بسیار کنند و باید که بسبی  
سبک گریه جلد اش ضعیف بود و جهت عجز و ضعفش و قوی و مقصور مرععات و دور و گریه  
ایشان را بکشد و از وی شیر اطفال منع نباید کرد مادام که از افراط آن مضرتی عظیم نرسد و اگر  
ایشان بدان پاک می‌شود و زود فریب می‌شوند و خوب می‌نهند و دیدم چندی را که افراط میکرد و  
سر پستانه را حوالی آن بچرخد برتن و جام می‌پاشند آلوده می‌گردند و طفل از آن می‌کشد یا سیر  
بوی آن می‌شنید و نمی‌کشد و بسیاری نکردن ایشان و نفع تا چهار ماه بود و بعد از آن  
علاج افراط لازم بود و باید که منفذ پستانی طفل را با نواریه بر فرق پاک کنند و اگر محاط است با شیر  
بر آن دو شند و نرم کنند آنگاه دفع نمایند و همچنین گوش چشم او را از شوش پاک کنند و اگر یک  
هم چسبیده باشد بیشتر و شنیدن نرم سازد و پاک کنند و هر روز سر کشیدن او را بجهت  
چشم و قوه با صبر مفید بود و بعد چهل روز زنده نوبت طفل است و پاک شده باید و اشتن  
بست و پاک کنند و قوی در دست و پای و شای در دل برید می‌آید و بر حرارتها و قوتها طبعی  
چند و هضم بهر منتهی شود و تعلیق تعویذات و عقیق بر ایشان جهت منع مضرت چشم و بچ  
سوخن سپند و یک بر انگشت افروخته بیت ایشان و دفع مضرت و خاهاهای کینه پوشانیدن  
لازم آید و این را یکی بزرگ دارند و در ترتیب ایشان و بغایت مجرب است و مدت شیر دادن  
با طفل تا دو سال بود و از یک سال نیم کمتر و از دو سال بیشتر بود و زیرا که قبل از یکسال نیم هضم  
ایشان قوت هضم بیشتر از آن نباشد و اصل اعضای ایشان هنوز پرورده نشده باشد و غام  
بود و بعد دو سال غذا بیشتر خواهند و با صمه قویتر بود و هضم شیر عادت بصعفه هضم کنند  
مناسب آن بود که کوکی را قبل از آنکه از شیر باز خواهند کرد اندک اندک از اغذیه بچشان  
بچشانند تا در حین باز گرفتن شیرغذای دیگر عادت کرده باشد و همچنین در غذا بچشان  
و شیر دادن تدریج کم کنند تا از بزرگ مقدار یکبار مضرت نیانند و هیچ غذا ای غلیظ و سنگین نشاند  
که هضم بکنند و توله سده و سنگ در ایشان رود و واقع شود و ممکن بود که بوعطسه و سرخ زدن



از آن در پستی ایشان جبهه و عامه و چون اطفال را منحنی و مواجی عظیم با سر و پستان واقع است  
 درین اثنا مریضان پیش ایشان مواره باید کردن و کاهن پستان را میانه گشته تا از آن  
 غایب گردد و گاهی بگری می غیر مضاعف که با لایند انضمام بدان نغز عظیم نماید و از فرقی  
 آن بسیار شام کم گردد و اعراض نفسانی مضرت کننده و بجز مرغب و اور مشغول دارند  
 چون روزی که شیر خوردن کرد از تقویت شها که در خواب باشد اندکی او را با کاه گشته و  
 و روز طعام چند آنکه از شیر بکشد مستغنی گردد آنکه تمام بکشد و اگر بدان عادت شها  
 شود چیزی مناسب نموده و آنقدر او را بیدار دارند که طعام حتی از معده او بگذرد آنکه اگر  
 خواب خواهد کند و چنانچه شود در شب آب دهند و اگر انار شیرین بجای آب خورد بهتر بود  
 طفل بی معرق و چنان نوبت به خواب طلب کند و اگر از شغل لعب بدان ببرد از طعام شها  
 باید نمود و بایل ساختن گاهی که دانند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان و از غیر  
 و مواره ایشان را بلعهای مناسب و الحان خوش و ترغیبات ملائم مشغول دارند تا بگری  
 نباید ببرد از نه و بهترین موی جهت شیر باز گرفتن بهار و فایز است و اگر ضرورتی بود در آخر  
 زمستان نیز توان اما در هر دو جبهه صیفی و شتوی مضرب بود چه در تابستان اسهال عظیم پیدا کند  
 در زمستان بخت استیلا تشنگی و شرب آب سرد بر معده بکشد و بر هضم و غیره بداند و مضرت تابستان  
 بیشتر بود و اگر جهت ضرورتی تابستان از شیر باز گیرند باید که شیر را با کمی مسکن عطف نمایند  
 یا بعضی خشک کرده و بر ساعت به دهند چون دود آب شیرین و آب تخم خیار با درنگ نارسیده  
 شیر خورده و بورانی خورده است و بلا و خشک است و نان است غذای مناسب بود ایشان را  
 از نه است و دود قاقی کرده و مرغ و آن کباب با بلا و خشک است و دود مرغ زرد شک با نان و آن  
 بهتر بود ایشان را و آن با گوشت تازه و مرغ و آنکه نفع کم میکند و در آن جبهه شیرینی و لطافت  
 حذر کلی و مابعد باید که بر محل نرمی سپرد و خاندن هر یک روز در میان و نشا پسته و سرکه و کلک  
 بر آن محل ملاک کردن جهت تشنگی طفلان نافع آید و شها دست و پای او را خاندن و در میان ای و  
 در میان دود کاه سرد نشاندن و دود او را به ان شستن نافع آید و اگر در زمستان از شیر باز گیرند  
 باید که عدد را گرم کرده و لذیذ و کم قاق دهند و از جناب خور و دلی سرد کرده و آب سرد خورند  
 شیر مرغ غذای بسیار بود ایشان را و چنان بر سر و گوشت معنی و نان نمیده و اشها آنها و از نوک  
 کاهند و از آن بچرخش و خورند و شغلا و بهی و سبب آمد و مناسب آید و هرگاه در طبع طفل نرمی دیا

مویه و غذا را قاضی نموده و کاه ترا عادت ضرورت میان پستان اطفال و جبهه  
 باید کردن و در تهیه سبب خلق ایشان که ششیدن تا از آفات اعراض محفوظ ماند و با حفظ  
 ملائمت باید کردن و رضای او به آنچه لایق باشد ممکن کرد و حسن تخصیص را بخند او را مشغول دارند  
 او را بفرح و لعبه فرحان باید داشتن تا بیک ساله و از دو بدن او را منع نباید کرد و قوی که از  
 در عرق و تحلیل شود و از جسد و زور کردی و لعبه منع باید نمود تا از آفات تقویت عضو و سبب حرارت  
 محفوظ باشد اما از جهت تقویت بکراهه و امر و دشمن و جهت تقویت معده و سبب جهت تقویت  
 دل و تنی ماس و دود و قرصا و مثال آن جهت مسکن حرارت لبعهای ایشان خیار و با درنگ و  
 و کاه بود اما مثال آن جهت ترطیب مزاج ایشان فی الجمله کاه مناسب جزا گرم و خشک و مطلقا مضرب  
 دهند و از نه و خورند جهت پاک داشتن کرده و مثلاً ایشان ملائم بود و ششم خیارین با اندکی بادان  
 و شکر که فته کاه بی ایشان خوراندن جهت همین معنی بغایت نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال که  
 از هر چه بر طبع ایشان عطف و تکلیف شود حذر و جبب انداخته علی الخصوص تا بر قویه زیرا که مزاج ایشان  
 غایب از ناک است بواسطه قریب به آوارایی ناملایم مضرت بسیار باند و شیر خور را ملاحظه حال  
 بیشتر کند که بسیاری از امراض ایشان بعلاج در معده در عادت ترطیب بر طرف میشود و کلی طفل بعلاج  
 مرصعه از مسلمات و محرمات طبابت و فی الجمله آنچه بجز به پسته در علاج امراض ایشان برین نوع بود  
 ان صرع جمعی بود که شش که اکثر طفلان و بعضی کودکان خرد را افتد و بیشتر مرطوبان ایشان باید آید  
 و اکثر آنجا صفر افتد و از هر چه ششیدن بلیغ اندر دماغ و بعضی آنرا بعد از آرام الصبیان گویند و اکثر  
 که این مرض در طفولیت داشته باشد و به شده و در پشته اوقات عوارض این باشد و گویند کسی را که این  
 مرض در طفولیت نشده باشد در اوقات دیگر پیدا شود و اگر اوقات دیگر نشد در حین صحت بر آن  
 علاج بگیرند معر و چند پسته و زیره برابر و نیکو با هم می کنند و مقدار سه حبه از آن در آب پسته  
 بخوراند و باید که مرصه از ترشیداد اغذیه با دانه و تری خرا و در باشد و اکثر آن بود که از کما  
 تا سه بار در گذرد و آنچه ازین در گذرد علاج به تمام تر باید کردن تا مرض ممکن نگردد و بسیار  
 که صفر اوی واقع شود بهنگام مسکنات صغیر و مفتحات مناسب آن باید و آنچه با صافی نافع بود  
 جمله مفید آید و دیدم که چند طفل ازین مرض از سه نوبت و بیشتر تجاوز کرد و مده و حجاب را با شش  
 بزرگ یک میان دو ابروی از پیشانی دماغ نهاده و در حین مرض و بهوشش آن بهوشش آید و دیگر  
 نشد و بعضی به پیش که سفید و سبب آنهم دماغ کند مفید آید و چند پسته بر درون گوش و منفذ بینی

اطفال  
معالجات امراض

صح



و بر کفها و پستی و پای او مالیدن بغایت مفید است و پس باید که بر کفها مالیده اندکی در آب حل  
 کرده و او را در آن باطنی نافع آید و طریق آن در اسهال گفته شود و در سبب بار ماه این مرض احوال و  
 بیشتر است و ازین جهت طفلی را که این مرض گرفته باشد و هنوز رفع آن معلوم نباشد  
 طفل را بماند و در راه ابله و خنده و یا سدن بلکه بر مده و لباس پس و تعلیق نمودن و اندکی هم حرارت  
 مناسب بود و بسیار باشد که در سرمای ماه که به جهت دبدبوی خنده و اندکی غفلت در ایشان به پدید  
 و در بعضی اندکی به بطریق آنکه در گرمی باشد چنانچه مقرر شده اند و در قرب این علامات ایشان را صریح  
 و رعایت در وقت ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج طفل را از ملاحظه روشنایی بسیار  
 خیره کننده و چیزهای او را روکشیدن و کار و شستن آن آوازهای بلند و بر آوردن بر مقامها بلند که مانع  
 بود و اعراض نفسانی و سوزن و باخراط نگاه دارند و او را بعد از خواب بپوشانند مشغول دارند و آن  
 او را در این اوقات بیشتر ماله و مریض را از کشتن و کاه و آب و کربسات و چیزهای  
 آنکه بر سینه فرماید و اگر مریض هر یک روز در میان حالش غش و یا حافظه صغیر و مناسب بود  
 هر چه شیر او را غلیظ با آنکه کرده اند و یا فاسد سازد و غذای لازم بود و از جمیع چیزها دور باید بود و علاج  
 ام الصبیان بتجلیل و تعلیل صفرا و تعدیل مزاج و بر سینه از مریضها و کرم و صفرا آنکه باید کردن و اگر طفل  
 باشد بعد مزاج مریض باید کرد و غذا را معدل صفرا و او را و قادر بر حیوانی و در شیر با دغ نافع آید هر دو  
 و دغ پیشانی طفل مفید بود و همچنین بستن اطراف و بجز بر ساقها نهادن و خنده مالیدن و مریض را بپوشانند  
 او مالیدن و مع ذلک آن را بر ساق مریض داشتن و اگر از جهت ورم بود در نواحی و  
 علاج برید و دغ طلاها بر سینه و مریض بجا بیاورد و غشای مناسب چون آب که دوی تازه و آب که  
 غشای غلب و آب که کشیده تر و دغ غشیه و کدو آبیجه باید کردن و اگر از جهت ورم نباشد و در  
 مسحق و بوی را با شوره در بپوشانند و دغ نافع آید و کونیدانی که از کدو که مسحق در جبین که با کدو  
 و پنبی او بکم گرم چنانچه نایب و ده که دکی را عطسه متواتر می رسد و زوز و نزدیک هلاکت شده  
 هر چند علاجها اطباء میگردانند مفید نبود و شخصی فرمود که قدسی قند و زعفران را با هم کوفته که گشتند و بوی  
 دارند چنین کردند پس بکین بایفت لکمی آن در دست کرم که در پاره مغز سبب به آید و علامه آن بود که  
 جایگاه مغز از محل نری بر سبب فرو نشسته بود و در زخم چشم و حلق فرو می آید و چنانچه اکثر آن را زخم  
 و هر چند آب خور و میرنشد و از بخت بطنش موسوم بود و علاج بر تریه و ترطیب دغ کند چنانکه که  
 تر را بر آشفته و با آب بر کف غلب و آب که خورده آب کشیده تر و دغ غشیه و آب که بر کف زنده و

ی نموده بر سر

ی نموده بر سر بران محل نرمی و سفیده خای مرغ بار دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 با قیل سر که در دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 بطن اندک طباشیر با تخم خرفه بر یکم کرده و ساید و خوراندن سبب بود و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 با دغ کاه و تازه یا آب خنده و شستن مناسب بود و خا بر کف دست و پا بهای او بپوشانند و دست  
 در آب سرد داشتن و شبها خا بپوشانند و غذای طفل و مریض مریض در دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 مرغ بکند و اسفنج و کشت جو و امثال آن و مریض را جهت پس کین دغ طفل اندکی حبه اش با قند  
 الصحو در ظرف شب بر بالای طعام باید خوردن و کاه بود که ایشان را در می گرم در دغ غشیه و آب که  
 علاج آن هم بهین نوع باید کردن و بعضی را آنچه در امراض دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 آنچه از پیشین و چنانچه از غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 که در دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 هوای دیکری و تری بل باشد او را بر آید و مریض را بر کرم و تر میخورد و اگر طفل خور  
 باشد و هم بخورد تا آنکه تب استغراق بپوشد و باید که اگر خشکی طبع و بویابی و کربسات  
 تشنه افتد و علاج آن ششای خشک و خاموش کردن بکمال و محذ خوردن مریض و خواب آوردن  
 طفل چنانچه بعد ازین واضح کرده باید کرد و آنچه از رطوبت افتد علاج بختک ساختن مزاج طفل و صغیر  
 کردن و ششای بزرگ کرم مکرر بجا باید داشتن و غذای مریض را با عسل مناسب باشد و با تخم  
 پرا از زردی با عسل آب و طفل را در غشای کرم و خشک مالیدن مفید آید و ششای که از تب  
 باشد مملک بود و آنچه از بجه عصب بود از اصطراب طفل و آنچه از صغیر مریض و از درد بود و دغ  
 و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 مریض را با عسل و یا حلقه الصحت هر روز بر بالای طعام درین جهت مفید آید و بویابی و بویابی  
 چون بسبب بلای و واضح باشد علاج آنست که او چند پسته بپوشانند و اگر اندکی بخورد تا آنکه بخورد  
 و بلعها و لهما مناسب نموده و حرن او را مشغول دارند و اندکی تر سایدن او را بسیار مفید  
 و اگر احتیاج زیادتی به پراختن شکم او را با ساقی نرم باید زدند و دغ غشیه و آب که خورده و دغ غشیه و آب که  
 مضاجری خاطر آویخته به آنچه ممکن باشد و آنچه بدان بپوشانند و شسته باشد حاضر سازند و حلقه اش را  
 و حافظه الصحو مریض بجا دارد و بعد شیر به و اگر احتیاج زیاد بود بطنش را با تخم زردی و تخم  
 کرده و تخم خفاش کهنه و شاه دارند و تخم کاه و بریان کرده و در کینه کنند و بوی آن بطنش را

ی نموده بر سر



ترسید در خواب

وزد بالین او نهاده و عواره مناسبتی در میان سر و سینه او و دوطرف مهره پشت او را بر وزن تخم  
 حش یا حشاش چرب کردن خواب آرد و همچنین شیره تخم خشخاش در طعام خوردن و اگر  
 افتاده و غیره تعویذات نیز سعی نماید نافع بود بسیار بود که به خوابی و اگر عیش از جهت کوفت  
 تابی خواب بود و علاج آن بالیدن نرم و زمین و خواب آوردن کند ترسید  
 که در پیدایش از چیزی ترسیده و آنرا خواب می بیند آن خوف را بخیل آورد و برون بزند گاهی بود و اگر  
 جهت امتلا بود که گنجرات غلیظ و داغ او را بر سر دارد و صورتها میسببی می کند اندک علاج آنست که  
 غذا را لطیف خورد و حافظه الهی کار می دارد و طفل را بعد غذا نکند و اگر خواب بود و اگر میسر باشد  
 و یا خواب مطلوب باشد مده او را محکم بچسباند تا طبعی مد مضم و تحلیل شود و مصطکی نماید و آنکه  
 بماند خشک کوفته خوردن نافع آید و تعویذات را درین باب ماسری کلی باشد و گفته اند که بگوید  
 و پوست پیشانی خرا را بطفل تعلیق کنند ترسیدن در خواب و بیداری را کم کند بایا صید اگر برشته  
 هر روز یک انگشت انگبین بطفل بخوراند مفید بود و آنرا که قریب بکعبه پس حالتی می باشد وقت خواب  
 چند پیسته به باید بویانیدن و علاجها که در صرع گفته شد لطیف بکار داشتن و گاهی قبل از خواب  
 صابون شکم او را بپا و زنه ترسید از چیزی در پیداری علاج آنست که اگر او را ممکن باشد بر آب  
 باشد و اگر ساند و با آن اسکاگردانیدن و در اول حال بگوید که اگر اشمن و آن آب را در آن  
 بود و سوسنة استخوان خرد بکبابات و خرفه بریان سوده نافع آید و تعویذات بیست و نه که میگوید  
 و مشغول داشتن او را چند آنکه فراموش کند آنرا لازم بود و آنرا که حتی از خوف بیدار آید علاج  
 حی خونی بکار دارند و **بیماری** یعنی از رتی آنچه غیره مودنی بود علاج آنست که در مدت طفل  
 در مغز چند نوبت مسک و زعفران برابر با هم بکوبند و بحق نمایند و میل چشم او کنند و اگر ترسید  
 نرم کنند و بکشند هم شاد و از موم شفاف که یک ساخته و در آن مسوق مسک و زعفران گذاشته  
 در مغز و نوبت استعمال کنند و بعد از جدا کردن زایل شده باشد که از آنکه بجا بیست کی خود زایل شود  
 و بسیار بود که کبودی کم دارد و چون بزرگ شود و بجز زایل میشود و بسیار بود که علاج نکند و  
 باند را اولاد من این جلا بجز بر پوست و اگر علاج احوی حسبیان افتد و ما خود در جلد علاج یافته  
 باشد فندق مسوزانند و باروغ غریب می کرده بر محل نرمی که کدک بالند و مکر بسیار نافع بود  
 و عصاره غلب الخلف و عصاره پوست انار شیرین اندر کشیدن نافع آید بشرط دهان دست  
 و همچنین مداومت سر و کلاب و بار زعفران و مسک می کرده که اگر میسبب بخل تر فرو برند و آن

در بیداری ترسیدن از چیزی

بیماری

چند نوبت

بیماری

چند نوبت نافع آید **بیماری** بکوبند سر و صفای می سر درم زعفران و عودا رید غیره شوق  
 یکدرم مسک کاغذ از هر یکی دانی دو و در جراح زیت و درم جلا را می کرده کل بکوبند و هر وقت  
 کشته و مسیدی که بر حده افتد این هر دو علت بیشتر از غلبه که افتد علاج هر دو  
 آنست که آب غلبه شعله میکشند و در شانزده روزی چند نوبت از کربسب لای مکان کجا میدارند و آن  
 سبب آن که بر نباشد و بعلل اقوی محتاج باشد سر صبح به بول گرم خوش بشویند و کلی صفای  
 کشیده و برگردا که چشم او از برون تو نباشد مسوق خشک مالند و از کدو بوی فصل و بوی  
 تر و بوی خربزه و شامه حفا کنند و اگر بدو چوب کباب از چشم او آورند مفید بود و اگر چشم او  
 رمد کند علاج آنست که تا سه روز تمام هیچ دار و بکوب چشم کردانند و غذای مرصود و طفل خورنده از  
 ترید مکر و باید و آنچه خوب باشد سازند و اگر بسیار چشم هم سببه باشد شیر مرصود و غیره بایزاید بکوبند  
 و چشمها ملا کنند و شیر دختری بهتر از شیر پیری بود و چند گفته دو و کدو که کم بر پشت چشمها بچسبند  
 در و صعب و هم بکباب غایت مفید بود و بول گرم شستن عظیم نافع بود و بعد از سر روز  
 و مغز او را برام بکوبی کرده باب و من برکت دست کرده آنرا بسیار برشته و پی می سازند  
 و بر روی می کشند و شیر بران و دوشیده بر پشت چشم او بندند و شبها در روزها در و درم و درم  
 چسبند که را عظیم مفید بود و تجفیف در سر و درم ریخی و بسیار را دیدم که بدین تدریج  
 و اگر مزید برین احتیاج افتد ذره الیه بستوری که در رمد مذکور است بکار دارند و همیشه بر  
 نوع نمایند و تا ممکن باشد هیچ و دانی قوی بکوب چشم اطفال و کدو که حوز و باید کردانیدن چشم  
 ایشان بجای نازکست و پی منفرتهای بزرگ باشد **بیماری** بی دردی و بی افتاد  
 چیزی در روی چون حسی سبب این رفیق آب در کوشش بود و وقت غسل و غیره و از یک چشم  
 آمدن بران شاد بود و علاج آنست که پسته از غلبه خشک در کوشش او نهند از آنجا که او را  
 بران کوشش چسباند تا آبها منجرب گردد و باز کدو و اگر به پشت یا رسته و منفذ کوشش بر  
 و منقبض کنند تا آبها بیرون آید بکوبد و **بیماری** علاج آنست که حقیض می باشد  
 سایه و در پنبه کرده بر پشت چشم او طلی کنند و بطنج با بوز سر چشم او را می شویند و همچنین آب  
 بعد طلی و کل عوام بکلاب در کشیدن مفید بود و طفل مرصود فی الجمله از مقویات معده بکام  
 و از خوردنهای رفیع و بطن فرا پرست می کنند و اگر اوقات چشم را بسته میدارند  
 این وقت غذا خوردن واقع شود که مبرذ یا عطسه غیره چیزی بر او بچسبند و بماند طفل شود

دی شوند و بعد از آن  
 سطحی بر طرف شود و هر دو  
 با چهار برابر سه و نه نجات اندک نشد  
 بکوبند چون از عود و خواب و  
 و کدو که بود مقدم رمد علاج آنست

بیماری

بیماری

طفل

بیماری



















بر آن رنجیده و محنتی باشد برنجی که باشد و آنرا بوی داده باشند و شیر خشک که در دست  
 بهیچیکه باده اندکی مصطکی در آب فایز یا کلاب آنرا که از ضعف حده باشد عظیم آید و برنج بوی  
 داده و بنای باز رنگ بماند و آن که آنرا سینه بران کرده باشند بخت و اندک نفع آید و بخت  
 معنی بود خصوصاً آنرا که بقی در امعاء باشد و اسهال که با آن تب و سرخ بود آید شربت مور و بزر  
 دو نوبت صبح و وقت خواب بدو خوردند هر نوبت دو سرگشتی نفع آید و بوی بود بار آنرا  
 و امر و خشک و بر خشک و سبب خشک و غیره که آنرا سینه کوبید خوردن که در آنرا عظیم نفع بود و خورد  
 شربین کرم بر نشتا غلغله خوردن صاحب اسهال کند موی را عظیم نفع آید و بسیار مجرب است اگر  
 مریض هنوز بطعام معتاد نباشد آنرا مرصع بکار دارد از آنکه بگویند و آنجا که اسهال است  
 کبد افشاده باشد و این حال که در آنرا بخت روزدن و درم در خوردن خربای غلیظه و شربین  
 بسیار حد باید که قوا بعض خشک قوی و در آنکه در رسیده و درم زیاد کند بلکه علاج او بزرگ است  
 آن و یا نار دان و آتش آن بشرب آب و آب کاشی و آتش سماق و بر شرب آب که اسهال است  
 طفل که از نیم از آن سلطان حسین باقی در راه در فضل بستان اسهال پیدا کرد و آخر آنجا  
 و اطباء هر چند علاج میکردند معنی نمی آمد آخر الام حضرت فرمودند آب برگ فروخته غلغله و طبعی  
 و او را بعد از فراغ از اتفاقاً در آن می نشاندند بهین صحت یافت و آب برگ کاروی که در آنجا  
 میوه و شرب لبان الطل لیکن از آن باریک تر است و بهینای کار است هم قریب بآن نافع آید و تخم انیسون  
 در نفع قریب به آن بود که آنرا مار سگ کوبید و دیدم که یکی را که اسهال خون داشت یکی فسیله که شای  
 بود بریان کرده و خوراندند صحت یافت و چند جای دیگر تجربه بودست جلدیکه با نم و نم را در درسی فصل با بزر  
 اسهال پیدا شد و در شبها زونی است مجلس رستی و در هفته چنان شد که کسی مجلس سپید و در  
 بیشتر از شب بود بعد از آن خوردن بیشتر شد و تشنگی عظیم داشت و احاطه گاهی خون بود و گاهی غلغله  
 و گاهی صفرا و بلغم با فضل اندکی خون و گاهی بجز خون آلوده و گاهی خون بود و گاهی که آنرا  
 آید شستن و فراغ در شکم بود و لکن عجزش کم بود و از غذا شتر عظیم داشت و شربین که در  
 که ترک کرده بود و میکرد و از جوارض که در آنجا کوبید می خورد و می خورد نفع ظاهر می شد  
 احوال لغسانی چندانی که در مرض افزوده و مرض نه هفته در گذشت و ضعیف شد یکی فرمود که  
 بود نه نری گرفتند و قدری آرد کنند به آن و آنرا که بخت کرد و نه و ما بهیچ در آن بخت و قاتی  
 از گشت و مغز و زربان کرده ساختند و بخیل بدو خوراندند تا مدت سرور و این غذا خوردند

قبض شد

قبض شد و انتاب بهر اگر در روز دیگر شبها صابون شکم آوردند و شب عرق کرد و صحت یافت  
 بسیار طفل که در یک بدین نوع علاج شد که یکی دیگر را بجران شب غیر خالص بهمان شده بود و بعد  
 رفع تب معده و احتیاجی ضعیف شده غالباً سده و در سبک او هم پیدا شد بواسطه تغلیطه آب  
 و ضعف قوی واقع شده بود و هر چه خوردی شربت منضم به اسهال می رسید و سبب آن بود که در شربت  
 لکن جرات مریضات و مبروات چون الوعی شربت حساسه و متعالیه و منده و آنرا شربت  
 بسیار بد داده بودند مدت ده روز در آن اسهال بود و شربت کت نزدیکی قوی و قوا  
 نایه نمیکرد و آخر بلا در غرض میل کرد و خورد و صحت یافت و بسیار طفل که در یک بدین نوع  
 یافتند و آنجا اسهال بجرانی و غیر بجرانی داشتند و گفته شده بود در ساه و دوم در سبک  
 و استعانه و فصل بستان در هوا اندک تعفی پیدا شد و مولد شربت اسهال غیر موی شربت  
 در اطفال که در کان و بسیار بی بدین مرض فتنه و هیچ علاج موافق نمی آمد حتی زیاده و زیاده  
 و صید داشتیم یکبار و نیم این مرض پیدا کرد و علاج غلیظ یافت و چنان ضعیف شد و فتنه را که او  
 پهلوی بدید که پهلوی شربین کردید و موقوف الطبع شد چند آنکه علاج سبب بعض و زیاده و زیاده  
 میکرد و او را همچنان بهوش وضع بر روی بالین خوابانیده بر بالان پش کمر مضبوط ساخت  
 متوجه مردان که هر آن خشک تر از ساه است و دخی در هوا آنجا نمود گشتم چون از هوا ساه  
 فرسخی دور شدیم بر لب و دهانه لظنه زول کردم و هوا خشک و دهانه لظنه برین طفل که چشم باز کرد  
 نان طلوع قدری دادند خورد و آب طلب کرد و خورد و حرکت و تکلم آغاز کرد و دیگر کوچ کردم و در فرسخ  
 رفتم چنانکه بر بالی خوش هوا فرو دادم ماست و نان طلب کرد و دادند خورد و قوت یافت چنانکه  
 خواست و میل بازی کردن نمود و شربت اسهال هر دو گشته بود و بار دیگر بین الصلحین تا خنجر چای  
 فرسخ دیگر رفتیم و بموضع خوش هوا چربیده و الکی شربت خواب کردم و درین شب اندک آن بخت شد  
 خورد و شربت طلوع خوش بود علی الصباح آن نیز بر طرف شد و اندکی عرق و برخواست و میدید و باز  
 تا عصر آنجا بودیم و نوبت گشت آمدیم اسهال با اندکی خون آلوده عصر از آنجا بردگان فرسخ مجرود طفل  
 هوا و حرکت تمام صحت یافت و از اطباء پرسیدیم نامت و لیکن میوه هیچ نمیدادیم و بیشتر قد آنان و است  
 بلا و در بختنه با است میدادیم در مقامت و میگویند در سبب چون از سبب سبب بر ساه و بر اسهال علاج  
 که گادرس با کشته که با کشته که کوفته در نا و کرم کند و در لخته کند و او را عوار بران می  
 و آخر نوافته و لخته در آن آلوده همین نفع بخشید لیکن چند آنکه میگویند که اگر کسی آن در لاسپستی پیدا شود

نصیب



و شفاف و نه سیر مفید بود و همچنین شفاف مارچه و شفاف فندق سوخته و شفاف مغز شقایق  
 و از آب سرد و هوای سرد و خدر فرمایند و غذا شیر مرغ و یا شویهای مرغ بی قاقق مناسب بود  
 بسبب کبر بود این معالجات مفید نیاید از تیر برانی که در باب زیر مذکور بود آنچه بسیار قوی است  
 دارند از منفع و شفاف و غیره و مرصع غذای ابل ضرر بکار دارد و مرصع غذا را در آب گرم  
 دهند و رشته بشیر آمیز تاب کرده که در کمر و کمر بجان در آن باشد و رشته که همین باب در زردی  
 مرغ گفته باشند بسیار نافع آید و مرصع و مرصع را گفته آفتابی خوردن در خیرای لعاب از آن  
 آید و همچنین کلاب و تخم حنک در آب مادی کرده هم گرم و سبب تخصیص آنجا که سوا هم و مفید است  
 با آن بوده باشد و یا در ده طفل را جلا نافع بود و بسیار بهین معالجات صحت یافته و زردی هم  
 مرغ برودن کل زده نیم گرم مرصع را بران نشاندن چند آنکه منفذ آنرا بکشد و درم و کوفت  
 نافع آید و کوه کان را در آب بشیرین و شربت آن نافع بود و در سیر مرغ را شکم کفایت گرم و معده  
 بران نمند که در درم و تخم کوفت زردی را نافع بود و سبب خوردن هم مفید آید و آتش نار در آن  
 نود و نمانی که سرخ آنرا بوده باشد و کم ترشی بود هم نافع بود و گوشت مرغ که به نار در آن  
 کباب کرده باشند مفید بود و صفراوی را در ده که آنرا معض که نید و جوی بی اسهال باشد علاج  
 که ناخواه را ساید با سفید خایه مرغ رشته بر شکم او طلا کنند و نمید بر کین کا و تازه نیم گرم  
 نافع آید و سفوف بادیان و اگر ترکی محق در شیر و همچنین بادیان روی با مصطکی ساید و  
 مرصع مفید آید و شفاف بارجه نیکو بود و همچنین شفاف صابون و شفاف سرکین موش فقط و شفاف  
 سقر نم کرده و زهره کا و آلائید و شفاف مرغ زهره کا و آلائید و شفاف صغیر عریضه  
 تخم مرغ و اگر یک شته اینون در روغن کل حس کنند و منفذ را به آن هر کسند عظیم نافع باشد و در شکم  
 بران و آید و خاما نیدن و آهسته چنان نیدن و اعصاب پشت او را مالیدن سیکو بود و درم  
 که مرصع بزرگان شکم طفل را ناف تا سر محد سونوب می پسندند و آب من دور می انداخته  
 طوطی پسین می یافت و بعضی پسند که ادرم موری دارند درین باب و ایشانرا گویند  
 آدون دارند چون دست بر شکم قوی و معضی مالند و آن دعا خوانند تا آب برایشان افتد  
 مرصع صحت یابد و جهت کوه کان و طفلان که از ادرم شرع پسند و به اعراض نقصانی  
 و تبدیل هوا مناسب بود و همچنین چون بی زهره اسهال بود علاج آنست که آب گرم و در روغن  
 و یک مرغ کرده در قمار کا کنند و بزناف او می نهند و چون سیر شد و دیگر بار گرم

دور کرده

چند

دعا

و خایه سرد آب ساید بران مالند بخت نافع آید و پسک کوه سفید ساید و گرم کرده و در  
 کمند نماند مفید بود و اندک سفوف بادیان در شیر مرصع خوراند اطفال را پسک بود و همچنین  
 اندک همین سیرخ یا اگر محق در شیر مرصع استعمال شفاف صغیر و روغن اینون که در روغن  
 روده گفته شد این جام معلوم مفید باشد و اگر استعمال پسک گرم کرده کمند کردن حثیت  
 است را باب سرد کرده طلی کنند و باج در لته می نهند مفید آید و همچنین این رشته از زردی  
 کبر بود علاج آنست که در درم و اسفنج با یک بشیر تر باشد و طلا کنند و همچنین مرکی و جگر  
 سوده با عجب الثعلب اگر احتیاج افتد کسیر بعد از ناف و بر بادیان محق کرده بعد طلا با کلاب  
 ناف بر نهند و لته نرم بر بالای آن محکم بندند و احتیاط کنند تا پشت و پهلوهای و کوفت نشود و از بند ویم  
 طفلی را که بجز عین کسیرین صحت یافت و خاموش و اشتن ایشان تا ممکن بود علاجی لایست  
 آنچه می و معقوی بود اکثر از زردی که بر بود طفلان را و اما کوه کا را از سببهای قوی چون زردی کردن  
 جستن و سیر را با ناک خوردن و امثال اینها افتد علاج بادی آنست که مرصع و طفل کوه کا را  
 بادیان که در کف و همچنین از زردی لیز و مطلق و آنچه با شکم باشد خوردن در طعام و سیر چون  
 و بادیان و کوه کا و مصطکی و اگر طفل را بادی که خاموش دارند و حرکت کم که از ناک کند و کوه کا را  
 هر چه زود را در خدر ساید و چون باد در خضر بود بر کشش ران او از زردی مصطکی و باز  
 و بر کشش کشش و خدر و ت و ناخواه ساید و آب اک برشته و به لته را با ناک بخورم  
 همچنین باز و کله را و کله و خایه قد زرد و مویابی و بر کشش برابر در آب زاک رشته و می بندند  
 چون خشک میشود و دیگر ترکی کنند و می بندند تخصیص در شبها که ارمیده اند بهر آید و اولی بود  
 بر پسین و طریق او آنست که کسیر سه کوشه به و زردی نماند که با زردی ملکی کشش آن از زردی را  
 و آنرا از زردی کوفته و بادیان کوفته پر کنند و نیک پراکنند تا محکم شود و آنکه بر کوشه آن بر بندیم  
 به و زردی بعد از آنرا بر کشش آن او که با در دهند و د و بند آنرا از روی رانهای او بگذراند  
 و در پس که گاه او بکشد بر نهند و یکی دیگر از میان رانها او از پهلوهای فسیه او بگذراند  
 کشش آن او که با در دهند و بر روی پسین او برارند و تنگ کشید و بران بند باندند  
 کسیر در دست بر کشش آن او که زردی نماند و آنرا از کوه کا و در صین پسین مرصع را پشت  
 خوانند و آهسته دست با خضیه او را بغشا رند با نظرف شکم باز و د آنگاه با کشش که  
 آنرا کوفته آن کسیر را بر نهند و به بند چنانچه گفته شد و بالای ضاده یا طلیانی بسته بود و دریم

بسیار

تغ

علیه



بچ ماه را که باد و خضیه بد شده بود و سرکین موشن در شیره ساسیده بر زهار و خضیه او طلا  
 بین مداومت صحت یافت و بسیار جا آزمودیم و چون باد در پشت زهار و غیر آن باشد علاج  
 سبق و از ضما و طلاهای مذکور بر نهاده و پس از فرمودن مرصع و مریض از خضیه بهر آب  
 کند و بسیار باشد که عین قدر علاج کافی بود و اندک مشک و چند در روغن زیتون حل کرده در صورت  
 قضیه فحی ریخته که اندک کرانافع آید و معرقات خرا بر آن طلا کند مفید بود بشرط مکرر خوردن  
 مریض و آنچه مقوی بود یعنی شرب برده و خضیه و غیره فرو داده باشد علاج آن هم بپسین باشد  
 مذکور کند بپسین را اما کسب صلبه باید بپسین هم محکم باشد و چندان مداومت نماید که منفذی شود  
 شده و با محلی که بپسین گشته بکشد و بهم آید و بر بالای قاضیات رود یا بنده زود در ترفع و در  
 که در اویم که بکلم بپسین صلبه باشد که بکشد و در آن صفت خوش میشد و زود وی بکشد  
 و بعضی را بدیده شده خوش میشد و بپسین مطوبان خورد و بر کوشش و بندها برایشان از غایت  
 نرا که بپسین زود قبول باره شدن میکند زود قبول درست شدن هم میکند و فقی قضا باشد که  
 افتد و اگر اجان واقع شود علاجش از محلول بپسین است که بپسین یعنی سوشن بول بود  
 آمدن این در گرمی هوا و از گرمی و سردی خوردن مرصع و باطل و کولی بسیار رافعه علاج است  
 آب بنده اند را بقند جاشنی کرده دهند و شیره تخم خرما بقند جاشنی کرده هم نافع آید و در آب بنده  
 نشان هم مفید آید و مرصع و مریض باید که از خوردن کره و کرماندگسند که کولی بسیار بودیم  
 در صیف سورشش بول شد چنانچه گاهی که بول می کرد و اضطراب کردی مذکور خود را به دست بکشد  
 عنب الغلب سیده را نرم کرده بر زهار و زکری خضیه و طلا کرده دهند و اندک روغن کاه صحت یافت  
 مجربست بول کردن و در زمانه خود سبب آن سردی مزاج و سببش شانه بود و علاج بار درخت آن  
 آنرا زبان کحلک خوانند جهت مشابهت بدان که مغز آنرا نرم نرم بسیار و بعضی میگویند  
 هر شب مقدار جو نری سید دهند و بکینه بار درخت او رسد که بعضی آنرا رجه گویند بکینه نرم و در میان  
 حلو کنند و هر شب مقدار سی به و بجزر کنند و اگر در وقت خواب بود که بول کردن فرماید و در  
 خواب تکلیف بول کردن کنند و چند نوبت او را در جنبانند و بیدار کنند و گویند بول کنی و گاهی  
 روز بخوبی و لذت کرده باشد این عادت از زود زود دی و از وی تخصیص کشتها چیزی که بدو بول  
 باشد نداده باشند و مجربست و چندین که در چهار ساله بین تدبیر ترک آن خوی گرفته و اگر علت  
 قوی بود شبها و آخر روز او را ملتی کردند و اشتن و نشه داشتن و چنان خواب فرمود

خود را بکشد  
 بر آب کاه

و خری

و خری که گرم کنند و مقوی باشد مثل آنچه ذکر کرده است خرا بنده صبح و شام و این  
 دیگر کردن گویند شخصی را یک دو سیر تخم ساسیم با زوی قلم سوده در عسل آب خرا بنده این  
 بر طرف شده و خواب گرم و حرکت در آن زود بر خری گرم نشستن مکرر نافع آید و از خورده  
 خربای سپردی و تری فرا بریزد واجب بود اگر که در کسبیده باشد و مانده بود و از میان  
 گرم قدری بر بالای طعام به و باید داد و مداومت قدری جو زوی یا خوردن فرمودن و در  
 کم ترشی و کم آن که این چند عادت این فعل از و ممنوع شود و بسیار را دیدیم که تا مانع نشدند  
 کردند و هر علاج که میگردند فایده زیاده داشت و گفته اند که هر کس که در عسل و در عسل و در عسل  
 "اد نافع باشد و همچنین نانی که در خیران اندک زبل کوبیده و فحی کرده باشند و آن فایده تمام شد  
 "و باغ خرگوش کرده و خوک کرده و کره خرگوش سوده با سکه سها و اد نافع آید و اگر تخمهای  
 و باقیه سوده مثل تخم خفاش و تخم کبک و تخم کتان و تخم ریحان و اد نافع و همچنین اگر تخمهای  
 چون فندق و پسته و یا غیر برشته چون بنه و مک و پسته و شاه بلوط و جوز و نارچل باشد که در آن  
 نفع رساند و الله اعلم و آنچه سبب آن سبک در یک شانه بود و باکره علاج  
 که روغن قطرب بر زهار و کرده و ادیمانند و در اصل او میچاند و از غذای مولد سبک مرصع بود  
 حد میفرمایند و حجر الهیود را با آب سوده و فستق کافه به آن جالانید و در سوراخ و یکراه و بنده و بکینه  
 رخ جاشنی و همچنین برگ وی و برگ و پنجه خطی و برگ و پنجه خطی و پنجه خار و خشک و با بوی  
 هم گفته در آب بسیار بپوشانند و مریض در آن بنشانند و باید که ظرف گشاده بود و در آب بسیار  
 بایل و مریض چون در آب بنشیند آب تاناف و کراهه او باشد و در شب باز و زنی و در سوره نشاند  
 چندان که آب سرد شود و دیگر که گرم می کنند و بعد از آن تن او را به نوبت خشک کنند و در تن  
 مذکور بپسین سالی و بنده اند و بنده اند و بنده اند و بنده اند و بنده اند و بنده اند و بنده اند  
 و چنانچه بنده بود و چون وقت بسیار دارد و بیشتر از این شربت آنرا بنده کرد و اگر  
 سوخته بر روی که کحل بر آن سحوق باشد و بر زهار و کرده او طلا کنند نافع بود و دیگر از این  
 بر زنده و اگر چند عک با کلاله پسته زنده بسیار بپوشانند مریض را در آن آب نشاند نافع آید  
 این جرب مناسب است و غیره و را در در ناردان فاقن کرده با کنگاب بکوشش و در سبب اگر  
 گوشت کلاف و مک در آن بنده نافع آید و شیر خواره بر شیر مرصع که این غذا خورد و اختصار کند  
 مزید بر آن احتیاج افتد از محلول باید دید و آنچه که سبب بول سبب بول سبب بول سبب بول سبب بول

شیر را بکشد



بوجی که مناسب بود کرم آنچه در غیر رو ده بستیم منو له شود از اطوال و تنبیه علاج آن بسته شد  
 لایق ایشان باشد اگر خلش استخراچ کند و آنچه در رو ده بستیم منو له کرد و از کرمها خورده  
 معقد است ترا میوزد و دندخ میکند علاج آنست که شنبلیلی از موم و حار با هم شسته می کنند و بعد  
 سوراخ معقد طفل را برابر چراغ میدارند و آهسته بر کشت کنار بار آزار میخیزند و اندکی کش ده میدارند  
 تا کرم برین جیل میل ببرد و چون اندکی ظاهر میشود آزار میگیرند و اگر حوالی معقد را اندکی خورده  
 شنبلیلی مغز سوخته شفا و شکر سرخ هم شسته می کنند و یا موم را به آن آلا می ده می کنند و اگر از کرم  
 شفا و سوخته مغز سوخته آن هم کوفته شنبلیلی سازند و بنفشه سیاه یا موم روغن آبر با لایه و نهنگ  
 بکشد و خوردن شکر و نارچیل و طعمای کرم یا کول آهسته باشد و در نه ترکی با فو که کوفته حله کول  
 درین معضله نافع آید و موم روغن کل و موم روغن لفظ برون و درون معقد را چرب داشتن منو فر  
 کرم و خاریدن آن محل کند و درین معقد بوقت روز قضا حاجت باشد علاج آنست که کرم غراب  
 بر روی آنش نهند تا سوخته گردد و آزار میخیزد و بر آن محل پاشند و فرمایند تا کرم از کشته و کرم  
 عمل نماید و عظیم مفید آید و محل باز کشته را بر کز رود و در غروب و پوست کرم که در پشت هر نوبت نافع آید  
 و اگر موم را در کله شنب و در آب جوشانند و او را در آن بنشانند چند نوبت نافع آید و مسوق و منو فر  
 بر آن پاشند م مفید آید و عین سوخته شنب که کوی را شعله درین محالک و در کوه و اگر  
 کوبیده علاج آنست که کرم کین خشک آبی را بر کشت افزوده و کز کند و قولا را بسیار برود و آن دارند  
 و کرم کشته برین نند بر کشته گردد و با مپسکی بریزد و پاک شود و اگر نافع نباشد تا لیل تا تکمیل بخانه شود  
 برگ آخیر بر آن نهند و با شیره نموده و استباه آن نافع آید و اگر شرباب فاروقی حاد بر آن  
 برود و دفع آن کند و طلا چون موس که نافع آید و در حوض جان بفرام که در سر چهارشنبه  
 افزوده چون برابر سه نوبت قولا را بجا رود بی از طرفین بخارج بماند و کوبیده ای با عینا که نافع  
 این را بکاهان و هر سه نوبت بکوبند و بعد هر سه نوبت سر کت جاروب را بر زمین نهند آن  
 تا لیل هر چند غلبه به باشد با مپسکی بریزد و دفع شود باذن الله تعالی شرباب و شرباب  
 بسیار آزار دهنده علاج نماید کردن که هر طفل که کدک بر تن او جوشش پیدا می آید بخصیص بر  
 از امراض مافی و لبی مرصها با این دفع میسر گردد جهت آنکه طبعیت قوت گرفته و هوا فاسد بکشد  
 دفع ساختن آنچه از ریش غلظت آن مضرت یابند و زیاده و عام میشود و علاج آنست که بعد از آن غذا  
 و شراب مناسب بر کرم موره و کل سرخ و برگ کز در آب جوشانند و آزار به آن آب می نوشند و شیره قولا

باز کردن معقد

نولوله

شنبلیلی

بعد از معده مضربه برات کنند و در طبع اسهال و غلظت ادرن و بدان شستن نافع آید و بعد  
 باید که خشک سازند و روغن کل یا موره یا کز چرب کنند و قوتیاد و در اسهال و مغاللات خورده  
 سخت نمودن بار و روغن کل یا موره یا کرم المیدن مفید باشد و مرم اسفندیاچ و مرم کوز و قلع  
 مرم آرد و پودر مرم زرد چوبه بر ریشها را بصلاح آورد و بر جوششهای تر ازین اچا رده کوز  
 با آبجی کرده مالیدن نافع بود و نصف رطوبات آنها که طفلی داشت چهار ماهه او را در فصل  
 جوشش بر تن میشد از قیسم ضعیف رنگ آن غالب بزرگی مایل و خارش میکرد و بعد  
 چون میخاریدند بسوزش می آید و در سر و روی ترکید و زردی ازان می آید و ریش میشد و هر  
 بوی آب آن میرسد همچنان پدید میشد می گذارم که علاج کنه تا جان شد که سبز و شست و در  
 دره میا و بنا کوش و تمام ریش شد و از در و خارش آن خواب غلبه نشت کردن آنکه علاج  
 مشغول شده اند از جمعها و اذان و درهما هر جوی مالیدن نفعی تمام نمیکرد و چیزها سوزانند  
 شراب روغن چوب کل و امثال آنها را طاقت نداشت یکی منو مود کعب را در روغن کاه و سوز  
 و با قوتی شسته مسوق طلا کنند و ازان با لید چنین کردند هر جا که ریش نشد بود چون میالید  
 جوشش در ریش شدن باز میبشت و بصلاح می آورد و آنچه ریش شده بود چون میالید ریش  
 بقدر بصلاح می آورد اما از همان محسوس بار دیگر بقیه ماده جوشش میکرد و ریش میشد و کز مود و کز  
 سر کین خربالند و بعد پودر استخام فرمایند چنین کردند هر آنچه ریش شده بود بصلاح می آورد و آنچه  
 دانه بود خشک ساخت و بعد استخام و در کین خشک ریشه آنها را بکوبد و اندک اما را بنامه ای شسته و کز  
 کفر را با آب کاسنی برشته و بر آن آثار صیدیه نهند هر روز و اگر غلبه شود بار دیگر روغن زنبی  
 همین نوع عمل میکردند تا محبت یافت و طریق گرفتن روغن بیل اطوار آنست که در کینه ای خشک و  
 بر آن کشت افزوده و زنده کودی که یک و صبی کاشی داده و بهین بر بالای آن کوبد و فروخته و اندک  
 مسغه دود بخار در شنبلیلیای طرف بگذارد چند آنکه عرق زرد چوبه و عرق غلیظ ازان برود و محل شنبلیلی  
 بکوبند و بکار دارند ریش شش آن و جمل بن کوش و چسبهای کردن که از کرمها و حرمک بول و روغن  
 علاج آنست که برگ موره و صاید و صاید و کل سرخ صاید و هر یکی شنبلیلی شسته و کز  
 و نرم چوبه بر آن پاشند و بعد استخام اولی بود و مکرر بصلاح آورد و در روغن و آنچه بسیار خراب باشد  
 کل ششوی فقط پاشیدن کافی بود و اگر کرم استخام افند مرم آرد و پودر مرم زرد چوبه کافی بود و در روغن  
 را آنها از بول بزمه زده یکی بعد ازان که پاک کخته باشند بهین بخانه بکوبد و دست چنان مالند که

شنبلیلی



کرم

که یک موار شود آنگاه بر آن محسبانه و قبل از سوخته شدن مالدن منع می کند  
 یعنی که مدت آن از چهارده ساعت اندر گذرد آنجا که سبب از اسباب جمعی بودی ظاهر باشد  
 برنج سبب تعدیل مزاج باید که کشیدن و تفصیل آن در علاج جمعی واقع است و آنجا که سبب تعدیل مزاج  
 کرم شدن خون باشد و مرطوبی طفل و سرخی چشم و تحمّل بول و امتلا رکها و با توله هوا می شود  
 چون حصه و آب و مطلقه و اقتضای فصل و تدریجات بالای موضع بر آن گواهی دهد علاج آنست  
 اگر که چک باشد موضع قوی سیکل و باد موی مزاج بود و موضع را فصد کنند و غذای خشک که از آن  
 لطیف حاصل آید دهند چون شکاب که غایب چند اندک کشیده در آن بچند باشند و با شکر  
 و کشیده زرد با عسل و سرخ یا اسفنج و اگر طفل ارشسته متجاوز باشد و مرطوب بعد از روز دوم  
 عصر به چهارم سر را و گوشها را با جسد و لطفی خون کم کنند و بسیار آید که همین علاج در شب سیم  
 تا پنجم عرق کرده و صحت یافته و بعضی که دوازدهم که مسحی است فرغانه بود و دیر شده بود و  
 شده بودند و ایام بحران محقق نبود پس برای کوشش در بچند نه خون نیک گرفته و بوشش آید و خرد  
 عرق کرده و صحت یافت چه رتبه داشت روز گذشته بود و بوشش ضعیف است بود و صحت  
 سر را کوشش و را بچند نه موی خون هیچ وجه پرونی آمد مردم از قطع طبع کردند و او را نشانند و باز  
 و کردن و ده و ششای بسیار مالدن خون آمدن گرفت و اندک اندک زیاد شده و غلبه آید و با بوی  
 بچند نه بوشش آزاد و بوشش آید و غذا طلب کرد از همان نوع که غذا در دم و چند روز دیگر را ششم  
 شده اندکی جبهه عرق گاهی بی می آید و ازین او جزا بردن آمد مثل خشک شدن و نه و مرطوب و ریزه  
 و هفتده روز صحت یافت و غذا خوار را همان غذا مقرر بود و اگر بکوشش احتیاج بود و حوض  
 در آنکه خوراندن و آب غایب شده و صاف و خشک کرده در حصه مفید آید و موضع  
 خشکها چون آب بخار و شیره تخم خرفه و هندوانه و شفا لودج باید داد آنجا که بفرقی طفل  
 محتاج شوند در هر جایی که باشد فی ترا بگویند و عصاره آنرا بر میان سپرد و سر را بای او طایفه  
 و او را بچند کرم دارند و اعتدال که مطلوب بود عرق آید و اگر صدای سینه باشد و به الجند  
 بر طرف نشود و یا مانی بود باشد الجند را بکیرند و یک پد و خطی و خنده روم کو بکشند  
 قدری بخارج و جرم سپرد که در آن بکوشند و در خون دهند و آنرا نرم کرده در آن انداخته  
 و نیم کرم یا پهای او را بر او به آن بسیار بشویند و پوست فرو مالند تا اندک عرق آید و صدای  
 باید طای صندل در کلاب سوده یا در سرکه آب کشیده تر بر پیشانی نافع آید صداع را و بچند نه

طایفه

47

طایفه و کشیدن شکم بشا فمائی شکم عظیم نافع بود و آنجا که سبب تعدیل صفرا بود و زردی بول شود  
 زبان و حرقت بول و سبقت حرکات و مولد است صفرا از هوا و غیره بر آن گواهی دهد علاج آنست  
 موضع معده که بجا زشت است شباه آن و غذا از غوره با و کما و زرشک و یا امثال آن سازد و بوی  
 و بویان جواب و شور را برنج یا کشیده سبزم بکشد و در ششتر بویان و نه قاتلهای نه کور چشم زرد  
 و در او اخراج و جرد پس مناسب بود و دوع کا و برنج و خیار خشک که سبب بود و الوی ترکیه در عین  
 روز غلبه خوردن و بکچین ساد و در صباها مفید آید و اگر طفل مریض خورنده بود و با مریض که دل باشد  
 این اشتر بر و اندر باید داد و معده بجا زشت کردن اگر احتیاج افتد و خاشاکها بر بهت و یا  
 ایشان نهادن نافع باشد و کچتر از آن بر میان سپردند در حرارت عظیم و قبض ایشان را شش  
 سکر و نفیست با هم برشته و شایف باب ممشش نکرده کشودن بر ششها لکھا میگویند و عرق هم آوردن  
 بطریق سابق بکشد آید و پسین صداع بود که گویا باید دهند و الوی کچتر مفید بود و در از طعام  
 شیر و خرفه کشیدن آب سرد و نصف از امشش الوی و کما و دوع کا و با بچ و با قدری آن شکم عظیم آید و در خرها  
 ایشان و آنجا که سبب تعدیل مزاج بود و بوی غریب بول و بوشش و بول ضعیف و بوشش و زیاد شدن بوشش خور  
 آب سرد و مضعفات معده و حصه و کچتر سابق و زینق امعاء و سبقت اکل و مریجات و میردات و مرطبات  
 و قدرتی که اختلاف سردی و گرمی و بوی هوای فصل و مقام بدان گواهی دهد علاج آنست که موضع  
 و شش برنج و امج و رسته و عدس و امثال آنها خورده و با مرغی قاتی و در صبا جبهه لغز آن باغیض و او  
 که بخورد و بر بالای طعام سفوف مقوی بکارد و اگر طفل مریض خورنده باشد و با مریض که دل بود  
 او را نیز از آن غذا و شربت دهند و جلا زرشکها و سردیها و مریجات خرد کنند و آب سرد کم خورند  
 تشنگی نکر کنند و سبب آب آب غایب گاهی آب کشیده و آنجا که سبب تعدیل مزاج بود و الوی کچتر  
 و اگر مریض باشد جای بکشد و اگر در علاج تب بانی گفته میشود بکارد و بکارد و شکم لکھا  
 بیشتر از زاع جالعه و نایب یعنی افتد و غلبه ششتر از ربع افتد و در فصل ضعیف از فصل  
 بیشتر تب آید اما آنجا که علامت صفرا شسته ظاهر بود علاج بستر لازم صفرا بی باید کردن  
 تا چهارده روز و اگر از آن تجاوز کند و مریض خورنده و مریض خورنده ای کم قاتی خورنده مرغ جود  
 جزا و مرطبات نافع نفع است و کشته و موضع قبل از وقت نوبت بجا رساعت شفا زرد که بخورند  
 مریض بر روز نوبت نفع شرف کچتر بکچین اصول بکارد و در آن و طبع خورنده و کودک خورنده  
 صباهای نوبت دهند و اگر هر روز از نوبت بجا رساعت موضع شفا خورده و مریض نفع

کرم







افزاید ماکن احسان باید و اگر با کمال جری معاد بوده باشد از اغذیه غلبه اندر بر ج و عادت  
 باز بسته و بداند از امتداد آن قسم معناد بوده و دست آنرا مقرر دارد و چنانچه چنانچه که در  
 و رطوبت غریزی را تحریک کند و تری کند و تری و گرمی فرایه از اعراض نفسانی و از اغذیه و ادویه  
 آنها لازم آید با نفع ریزه نقصانی میشود و مرعات امویه و سپاه به ستوری که تا فایده نموده باشد  
 و به و یکساده بود و باید کردن لیکن از مضغفات افرا صلیه چون جماع و استغناغات و تعبها و اگر  
 به آنها معناد بنوده باشد به تدریج و عادت از آن باز آمدن و بالجهل بران را اسایش و استراحت  
 موافق آید و استعمال او به آن مرطوبتی از خارج جهت تین عصاب و تقویت جلد و اعصاب و  
 و تقویت و ترطیب مانع جت بکوی خواب و قوه ادراک ایشان هم به است و همچنین تقویت دل و  
 و عطاردی معتدل الطراره و جزایر طایفه و تقویت کبد بفتی و دباغت و تقویت معده و معا  
 بهلیجات و بسوم و اتجار مرطوب از جنس حشرات و غیره و حکما به معتقد است که سبب پیری شدن  
 سطوح باطن است از عروق و شرائین و امعاء و معده و غیره بجهت مرور رطوبات بر آنها چنانچه از  
 مشاهد می شود و بدین سبب مضغ و دفع و اساک و جذب آنها تصور کرده و بدن در احوال خود  
 و ضعیف گشته و بدل با تجمل میطلبند و چنانچه می باید به غیره و بنا برین معنی بعد از این  
 رعایت کنند و اغذیه دهند که رطوبت و لزوجت کم داشته باشد و با کلاله آید و بعد از آن  
 ادویه دهند که در اعقاق جگر و در اصلاح سطوح آن نوعی که مضغی نرم باشد و کینه بر آید  
 و تخفیف و تکلیل و نفع و دباغت و تقویت و از خارج نیز همان و آبها و مقوی از عصاب و طبعهای  
 بکار دارند و تا قوتها باز جگر آید و ضعف به نیاید و بی شک چون این رعایات موافق افتد و  
 بر صفت شود و اعراض پیری و بر تر بطور رسیده اگر پیران را چنین رعایت کنند و بطلانی در حده  
 باشند و الا بغایت معذب باشند و علاج امراضی که ایشان را بسیار افتد از سو و کله و آلات عیس و در  
 اعصاب و مغاص و رلی الامعاء و سو و مضغ و نا طبعی و پیری معده و پنجابی و اعباد و تشنج و قورچ و  
 استباه آن و همچنین علاج امراضی که گاهی علی العود افتد جگر را از علش چنانچه مناسب ایشان بود و به  
 باید کردن و لیکن در علاج ایشان و چنانچه در جوانان طبع توان کردن از سرعت بر امراض  
 باید آمدن قوی با تمام و ساه نباید کردن و ارفع و تکلیف دور باید بودن و در حق مالدون  
 و دود و قوی جهت ضعف قوه ایشان دور باید داشتن و الله الموفق السعان و اما بهر حال  
 بدانکه کسی بود که از مرض که درست خلاص شده باشد و هنوز کمال صحتی که قبل از آن داشت نمانده بود

تدریس نهان

اگر از آن

و اگر از آن بسته مرض دیگر فاش شده باشد و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود  
 او را نافع حقیقی شود آن گفت بلکه مرض بود و برض دیگر انتقالی بحسب انتقالی این قسم غیر را  
 نافع بسته توان گفت و اما نافع حقیقی باید که هم می توان برین معنی که در بیماری کرده  
 و بدان صحت یافته و اگر کسی را افلاک به نفع آمدت بحران بزرگ بر وی بگذرد و اگر غریبه قوی  
 غذا احتیاج افتد از لحوم مناسب از ک و مرغوب و معناد و اضافت کند و تا بهر هیچ عادی از دوا  
 غذا و ریاضت و فعالیت که در حال صحت است که به تدریج باز نشاید رفیق و بر غذا و شراب و دوا  
 ضد مرض هم بسیار مبالغه نشاید که در آن که مبادا مزاج بگردد و پهای صند پاری اول به به آید  
 کرانی زبان و لغوه و خال و قوی و صریح و شقیقه و سکنه و حکمت و صداع لازم و اشتباه  
 از مبالغه تدریج بعد در ادوا اعراض در لغات بسیار واقع است و لهذا اولی آن بود  
 که از معناد و چیزی که مناسب باشد اندک اندک اختیار نمایند و اگر به دایمی مسک قوه مثل حب الشفا  
 یافته باشد بهمان اوقات و دستور اندکی استعمال کنند و باید که در طعام و آب خندان باشند  
 که سخت گریزند یا نشسته شود و بهیچ حال خود را از طعام و آب تمام سپر سازد و آنرا که اشتیاق  
 کرده و غذا پیشته خواهد بود آن بود که به دفعات خورده و بیشتر کس از امتلا و بهیضم می افتد  
 و سخت ناله از زبان دارد و نیز که احتیاج از زبان دارد و ضعیف کند تخصیص کسی را که پیر در آن  
 اسکنم شده و قوتها تصور یافته و هم باشد که تشنج کشد و بسیار دیده اند که تا آب تحت سر بکار  
 در کشیده و در ساعت هلاک شده جهت طفا و افتای حرارت ضعیف و باید که در تقویت مقویات کم  
 مبالغه کنند که سبب گشت شود و بجهت معتدل و کم خوردن غذا و آب بصلاح آوردن معده  
 بود زیرا که اشتها بر عکس آن پس هرگاه از سها و فوایض مبدوده بکار دارد و تحریک داده و  
 آید و باید که پیشه با سایش مشغول باشد و از اندیشه چیزی که غم آورد و در باشد بلکه جمله  
 معطر او را زبان دارد و لیکن به تدریج او را نافع بود و همچنین آنچه خون را بفرزاید از عه استغنا  
 محلات معطر پرسید و اجتناب از تخصیص از جماع که درین جنس صنف مضغفات معناد است و  
 روز اکثر آنها را مضرب باشد جهت آنکه سستی تن آورد و بسیار خفقن حرارت غریزی را  
 و تلهارد و جمله ابر لطیف کننده اخلاط زبان دارد و باید که از خوردن ترشها و کفین  
 و کلفند و کشت کرد و امثال اینها حذر کند که بسیار باشد که ترشها و کفین سحر آورنده مقویات  
 مذکور است و آورد و موستره و زود زود و استر و بسیار بر سر اندن زبان دارد







نظمهای معقودافع عفونت چون سپهر که کلاب و سرکه باز و سرکه سیر و بیدن ترنج و نارنج و آ  
 انما و حفظ نظار از خط حرکت سفینه و تقویت خم معده بزمین این محلات در ششهای مذکور  
 و نیز چون زرشک و بزرش و زعفران و زعفران کوهی و دوله و نار و ان و سماق و امرو  
 و سبب ترش و ریواس و آلو و اسبابه و انما و هر ساعت چشیدن ریشنه و زرشک و ریواس  
 نفع بسیار که در شراب بود و شراب آبی و در شراب که بغایت مفید آید و غذای او با امثال  
 این جو صحت و اثر به باشد و نان و در شراب و در اقله و نفع تر منقنی کند و در سوزن را  
 و آتش میدن بزرگ ترش با سببش منع غشیا ن کند و کوبیده درون پس با سبب سبب با آید  
 مضرات بخارات از دماغ قوی باز دارد و اگر او را بحضری قوی نخدیرد و غذای ترش می باشد از  
 و ششها که باید و آنرا که قوی افتد یا با خراط و رقی نبوده باز نشاید داشتن و معده یک بدن را  
 شود و ششها و در آن سبب ترش شدن و قوی بسیار افتد و اصلاح حال ایشان بعد از آن  
 و آتش فرمودن هم به سبب ترش کردن که باید کرد و کاه بود که از ترش ریاضت کاهنی در عصا  
 آید و تا آنکه آن به سبب تمام و آب گرم و روغن مالیدن باید کرد و با سببش باید کرد و باید که  
 کوبیده باشد که از ترش بماند که باید به خارج از معده مقرر به آید و کاه بود که از ترش ترش به آید  
 دعت و ناکو در بدن و شراب سیده و جمع آمدن فضلات و بادها و جبر را اطباء اعیان کوبیده و جگر  
 معالج باشد و آن چهار نوع بود و در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع  
 عصوه و در حرکت کند با وجود مانعی که دارد و الی باید که از ظاهر صدهای کاه از باطن صده  
 خاک از مس حر دریا بند و کاه بود که جان دریا به که خارجی کوبیده و بعضی بخند و بخار که حرکت کند  
 و سبب فروری با فضل حاد و سببایی بود که گوشت که اخته از حرارت برنی و باید که اخته از حرارت  
 بدنی که در نواحی پوست ریخته و منشر و مجتسک شده و هرگاه با غلبه فضل سیر با پشت بری کز  
 و تبیه به آید اما سبب آن بود که صاحب بیدارد که اندامهای او با وجود مانعی کشیده و کوفته  
 و در نه کاهها امتلا و حرارتی درمی آید و بخار که میج حرکت کند تا غائی که خود را و اکشدن که  
 غلیظی که نیکو کرده دارد و سبب تدوی با فضل بود و غیر کزنده که اندامها مانده و در یافتن که انی تن  
 بدین شایه بود و باید بود و در فضلات مجتسک شده و قله که انی تن بدین شایه بود و بسیار  
 که تدوی سیر می از غنائی خواب تمام افتد و بخار که بر طرف شود و بقاء آن بعد از خواب  
 می به باشد و کاه و در آن باشد که از دست بردن بدن و حرکت فرمودن با وجود مانعی که در آن

فروغ

نوع

در

و چنانکه

و چنانچه از آن سبب بماند و تن کرم ترا از قاعده مقرر بود و عضلهها منقبی باشد و محل مرض اندکی  
 برآمد و نماند و سبب قریب سبب تدوی است و این نوع اکثر که آید و نوع سابق بود و شش که از شش  
 و تشنه کزنده اند آن بود که با وجود مانعی که شش در اندامها درمی آید چنانچه در عضله که از کل با  
 باکی کوبیده باشند و خشک ساخته و سبب آن تحلیل مغزی بود از معنی چون ریختن عرق بسیار از  
 رخی که شش که با خراط در کرمی هوا یا سفری در و است و آن علاج آنجا که سبب اضی بود و باید  
 سخت تر که ریاضت باید کرد و آسایش خواب بر بستر نرم و آسایش و در جستن و شستن  
 ریاضت انداختن آنجا که تحلیل فضلات که در حوالی صده است و عضلات مجتسک شده و باید با نمون  
 با امثال با سببای محل چون طبع با بون و خطی و غباری و جعفر و سیراها نرم و آب خاکستر و آب  
 با سبب تمام متواز بعد ظهور را از نفع و بدنه همین با و آن محله چون روغن با بون و روغن شست  
 آشفته و روغن پسند و زیره و روغن خرقه المار و روغن سبب خطی و روغن سبب خنده و روغن  
 ضامدی در حین نهم و غیره و در اوایل روغن کل که غلبه قلب را ن جل کرده باشند با سبب  
 عظیم نافع آید و روغن زیره با غلبه القلب نجی و زیره و معتر و در چینی اندکی در طعام کردن و  
 ریزه و مصطکی خوردن مطلق با در آن کشد و در سبب مطلق اگر قوت و محنه و مس و مص و فو  
 بود و در آب گرم نشستن و خود را بعد از آن در آب سرد انداختن و فی الحال بر آمدن  
 علاج سبب و لیکن کث در کرباب و آبرن آن مقدار که عرق آید او را شست و بچین کث  
 در آب سرد و اگر به سبب غلیظ بود و رخت می باید و علی که از جوع و عطش در حرقا داده باشند  
 هر چه نرم و آب سرد و فو معالجات بود و روغنهای نرم چون نفع با دایم و سبب مطلق  
 نفعی که باید داشتن و از محققات صذر کردن دیدم که اعطای مددی ریاضت که با فضل  
 را با مالیدن روغن کل و طلای مصری غلبه طلای آب سرد در اوایل حال علاج میکرد و با وجود  
 استعمال آب سرد در فریضتی نقرموده اند و کاه باشد که تدوی ریاضتی عودان که ریاضت بر  
 شود و که سبب کشیدن معتدل در غیره سبب غلیظ نافع بود و تعدیل امتلا ریاضتی بدین نوع آید  
 و در استفراغ و در درمی و صبی و ششهای غلبه خشک سبب آید و غذای حله این انواع باید  
 مرغ کبک با مرغ کبک بعوز و شاه آن و یا ساده و قلیه مرغ جوان با کدو و اسفنج و  
 معتر و مای نجی و مای نازک چشمه سار یا نری و غیره کزنده و بر تاده بریان کرده و نان با دونه کاه  
 کرده و بخار مرغ که در آن مجاز و در چینی و اندک زیره در آن ریخته باشند و شراب باکی در آن



که در آن مرغ و گریخته باشند و با شلغم و کز و باز و نان با شربت لبن و شور با زعفران و کبریا  
 بروغن بادام و شکر هر یکی از اینها مناسب مزاج او بود باید داد و لیکن اندک اندک و در او اسهال و  
 نفخ حاجت آید ششنی نباید داد و صبر فرمودن آنکه اندک اندک دادن و در جلد ریه  
 از خوردن چنین چیزی فزونی ترقیق خلط کند و در آن روز هر چه بخورد و در روز دیگر  
 و آنجا که کوب با عیانی بسیار یافت بود و در بر و تر باید کرد و در آن خلط فصلی غلبه باشد و ممکن  
 که متعفن گردد و سبب تب شود و بسیار باشد که آن رطوبت هنوز تعفن پذیرفته باشد و لیکن  
 منتهی شود و اعصاب جناس به و انداخته و از سخت چه آید و اما در جرح و سخت باید دیدن که  
 عروق خلط به دست و ناخوشی بوی بول و عرق به آن گواهی دهد و هیچ ریاخت کند و خواست  
 چه بد و غذا باز کسب و در شش اندامها بروغن از روغنهای مذکور می آید که مناسب بود و بعد  
 صباها غذای سبک کم ازخت خورد و از مذکورات اگر بر شکم ساد و قناعت تواند کرد و بگوید  
 و از غذای قاقق در در او ایل مرض بکار دارد و تا خلط را از حرکت منع کند و در او اغری قاقق  
 و کای که چکن علی موافق آید و اگر خلط خام بود و سکنین بزوری و اصولی مناسب بود و اگر غلبه  
 از نفخ احتیاج باشد و در بعضی و زنجبیل را افکند و اگر خلط غالب بود و بعد نفخ استفرغ کند و تعین  
 و حبس الاستفرغ بشماره بروغن و عرق و حال نوم و محرم و تدریج برات توان کردن و پاک ساختن  
 با در آن بخوردن در آن معتدل تقریب معلوم گردد و تجلیل شراب بر زنجبیل و را و نیت متا  
 و با این تدریج برات اگر خواب باشد بد و تدریج آوردن خواب واجب تر باشد و استجمام و آن  
 در اثنای این تدریج بعد از که شستن طعام از معده مناسب بود بشرطی که در کباب سر به پشت او نهاده  
 که آن پس غلبه و حرکت خلط بود و استجمام نشاید و اگر عروق پاک بود و خلطی اندک اندامهای صغیری  
 و سخت خام باشد سکنین و معینا که حرکت بطا هرن رساند چون کوفی و ملاهی صبا بکار دارد و  
 ساعت سکون اختیار کند و آنکه جهت نفخ و تحلیس با استجمام و تهیل مذکورات و دلیلهای فزیم  
 مشغول گردد و اگر قوت ضعیف بود و اشتها طبعی باشد غذا خوردن را با استجمام مقدم دارند و در  
 مذکور موافق آید و اگر خلط در عروق دم در خارج عروق بود این تدریج برات از سرست و غذا  
 غیره جود مرکباید کردن و آنجا غالب بود تمام بدفع آن بیشتر کردن و در کئی معضم کوشیدن و در  
 رعایت غذا و دلیله معتدل و تهیل ملایم باید نمودن و چون علامت نفخ تمام به آید فی الحالی  
 سنانین لیکن در جلد استفرغات حرکات جانبی و اجب بود و چون یکی استفرغ دفع شود



دیگری

دیگری بداند که در آن ایمان بود و غذا از همان انواع آنچه سبب کباب باشد اختیار باید کرد  
 و در تعین غذا و تحلیلات به دستور کافی بود و بسیار باشد که دفع اسهال فصلی  
 کردن و نافع آید و بسیار بود که می مغیذ آید خصوصاً که غذا و معده از امتلا سابقا بوده باشد و  
 در رمی سخت فصد باید کردن از کئی که ام مانگی اندران عضو شش بود و اگر تفاوت نباشد  
 اکمل کند و کاه بود و در دوم یا سیم دیگر احتیاج افتد و نافع بود و در او اخر زرد و اگر زرد اول  
 حرارتی باشد بر شکم استنشج اختصار باید کردن و در دوم همان خورد و تهیل بروغن بادام  
 و دروغن غلبه مناسب بود و در سیم فرغید و حاصره و جاسید و حصرم و امثال آن بگوید آید و اگر  
 تواند صبر کند و اگر ضرورت آید جلاب با شراب رقیق مزوج باب باید داد و در جود به امور  
 اشتن و آب از فرو بردن درین جلاب نافع آید و غیر از صبی و باطله سپر خوردن طعام و آب  
 در غیر شش عظیم مضرباید شش خن و تعین غذا و آب سرد را نافع و هیچ وقت روغن بر معده نباید  
 مالیدن و در جلد از تدریج قوی و حسی که طبع را زود متغیر سازد و در باید بودن که از اغری  
 در چنین که خوانند که حرارت غریزی را بجای میل سازند تا مضرت خلط را از آنجا نیاید دارند و اگر  
 یکم عضو افتد در همان یک عضو باید کردن و آنچه عام است تدریج عام باید کرد و در ساعتی و در  
 در جلد مرغی باید داشتن و دای مخداری که تقویت مزاج و اساک قوی و نفخ شود و تحلیس کند  
 حبالشفا و حافظ الصلح البه در مطلق اعصاب بکار باید داشتن و تا اصلاح از خارج ممکن بود استجمام  
 او به تدریج از حسن حرارت نباید کردن و آنجا که طبع سفت کند و بقی و یا اسهال یا در او غلبه  
 دفع منباید نباید کافق و حرمت تقویت مزاج و اعانت طبعیت نباید پرداختن و در حین استفرغ  
 مخدرباید بکار داشتن و اما کسلانی و باز کشیدن سینه که از اغلی و بار کشیدن دهن که از انشاید  
 و خواب بار دوزند حافی از غریب مانگی و سبب آن نیز فضلات بود که طبعیت فضلات دفع کرد  
 که نایا از فضلات دفع کند و مادب ر سبب از فضلهای حکم باشد و بیشتر بعد از خواب به آید آن  
 بگوید و از این خواب تمام بیشتر باشد و از بر و کثافت و خلط کثیر سینه افتد و کای که فضلات  
 زیاد بود و سر به پشت بر آید و باشد که بچایانید و تدریج این کسب و دلیله معتدل باید کردن و آنجا  
 حرارت بود علاج اعیار قوی باید کردن و آنجا که حرارت نباشد شراب باب مزوج منباعت نافع آید و  
 جلد حب الشفا و حافظ الصلح کافی و شافی باشند و اما در علم اما به و اعراض ششانی مغر و صحت  
 اعراض نفسانی و مضرت از طم تمام آنجا در باب دوم مذکور شد و آنچه بدان مرتبه در اخر

در جلد



باشد هر یکی منفعتی و مضری در بدن واقع بود اما غضب ناشی از دلالت و امید و آری و غضب ناشی  
 مهات عین مردم را گرم کند و تری خوانند جهت آنکه حرارت غریزی را برافروزد و خون اندک  
 بکشد و قوه روح و حرارت را بظاہر برتن رساند و بدین سبب است که در جلد زردی و روئی غریزی  
 و در مردم شاد اثر برتری و پدید آید و گرم کردن عصب تن را بیشتر از دیگر با بود تا غایتی که گاه باشد  
 خلط صفرا را بکشد و رنگ را زرد سازد و گرمی را با عصاره بکشد و در غشیه پدید آید و در جالت مفرط  
 بظاہر تن کشته اند لیکن آن بعضی از رطوبتها را تحلیل کند و بجزئی فرو برد و در جلد آنها مردم گرم مزاج و لاغری  
 زبان دارد و مردم سپر مزاج و آنرا که حرارت ضعیف گشته باشد و تن پر خورده شده و خشکی  
 رنگ و طراوت از وی رفته و قوتها را قاطع شده بغایت نافع باشد و از لذت و شادی متواند  
 قوت بدن و اشتها و کوارش طعام بیشتر شود و بدین سبب غریز و تن اکادان و باطراوت گردد اما  
 و غم و دین و امید و غنوت و هراس عین را سپرد کند و خشکی افزاید جهت آنکه خون و حرارت را  
 بازگرداند و قوت روح و حرارت را الحاق از ظاهر بازدارد و ازین سبب است که در جلد زردی و روئی  
 و مردم ملین ارمری و دود پدید آید و در گرم کردن ریس بیشتر از دیگر با بود تا غایتی که گاه بود  
 بکشد و در رنگ را سفید سازد و از زردی ببرد و از قوام و خوف اکثر مردم قوی ضعیف شود و ضعیف  
 به پدید آید و کد ارشش که از ترش نبرد و پدید آید از غم به آن زردی پدید آید و جمیع اینها مردم مزاج  
 و ضعیف القوی و کمسازا و کانی را که اخلاط غلیظ بسیار دارند و کانی که کمی مزاج باشد و کانی  
 که حرارت غریزی ایشان ضعیف شده باشد زبان دارد و مردم گرم مزاج شخشی مزاج ملوکاتی  
 که رزقی اخلاط شده باشد و هر سوی حرکت مینماید و مرطبان مفرط و دودی مزاج و کانی که رزق  
 غریزی را فروخته باشد سود دارد و پس چون خواهند که اخلاطی ازینها باز دارند ایراد صد آن  
 باید کرد و چنانچه در غم مفرط او را بجزئی شاد سازند و برعکس در غضب مفرط او را بجزئی ترسانند و در  
 و برین قیاس را مانی و بسیار بود که اندیشه مهات و ملاحظاتی به طریقی و سمع لطیف و غایت  
 از امری غم و اندوه را سبب مشغول ساختن طبع و غفلت از آن کند و بچنین شادی و امید و آری و غم  
 مفرطی و غم و یا شنیدن لطیف عصب و بچنین امید و آری و یا اندیشه میسر  
 باطله بصلطه مسرتان دانا اهل سکوه و ملاقات اجبار و غم و حسم و وقوع غوغا و صداهای  
 در جبهه نافع آید و استماع نغمه و سلیک و عشاق و امثالها برک و استعمال غذا و شربتهای خنک و در جبهه  
 اولی و استماع نغمات حبیبی و نور و زود استعمال غذا و شربتهای گرمی فزا در مرآت غری طبع را

آورد

آورد و استعمال مفرحات معتدل و عطریات در جبهه سیکه آید و آنرا که غیرت و عصبانیت باشد  
 یا دلش افزون عقل کامل و تجارب و زکا بسیار داشت باشد و هر نوع واقعات به تغییر هرگز  
 از خود تو اندنود و در آب سرد نشستن یکبار در مرتب و لی و در آب گرم در مرتب آخری غریزی  
 نافع بود و آنجا که سیکه سیکه است استعمال محذری یا سکی لازم بود الام حار مره در بعضی مضایقه  
 اما در آبهای سرد که آب شور چون بسیار خورند تن را لاغر کند و اسهال خشکی طبع و بنمای  
 خون و خارش پدید آید و آب قوی شود و آب بحر اسهال و مسهای خون و سوسن و مانع پدید آید  
 و آب سرد مولد و مسد و سیکه کرده و آب باران پسینه و قهقهه شش داشت و او را زبان  
 میخواب برف و نج و مکرر لیکن اینها با عصاره معاصر بیشتر مضرت رساند و آب معدن هر خضی را  
 بطبع طبیعت آب گرم بود و بدترین آب معدن زرنج بود که مفسد مزاج است و آب معدن زاک موکد  
 و قوی لنج بود و آب معدن که در حرارت آورده و آبی که مرمر است و هیچ وجه نشاید خوردن و  
 آب معدن فلزات بسیار مضرت رساند و آب گرم کرده و سوراخ ضعیف معده و حشا آورد و آب  
 بخور گرم شده از قاف بسیار تولید استسقا و دق کند جهت ضعیف ساختن جسم و دق  
 و در ظرف مسین یا قاف گرم شده باشد و در آن بسیار ماده استعمال آن زردون و جردون و  
 برص بود و آب گاریز و چاه بخت غلظت مولد نفع باشد تخصیص آنکه کم بر شیده و بیک جاسی  
 آنچه در زیر زمین بسیار زردی و بدترین و بخت غلیظی و بلم فاسد آنکه در اصل طبیعت او دود و  
 که از زمین می آید اندک اندک و آنرا تریه گویند بسیار ضعیف معده و حشا بود و در شای و حشا  
 مرص و عفونت اخلاط پدید آید و بعضی این را اثر اماد داشته اند و آب بسیار استسقا و در  
 و در حشا و غلظت زار و سلیک زار بسیار بزرگ کند و ضعف جگر و حشا آورد و ساقی  
 و بای و کردن باریک کند بسیار استسقا و تب ربع و محرقه ذوات البریه و آب سیر و زلق الی  
 دوا می کرد و خایه کو که از زردی کند و زنا در علت رجا آکنده و بیتی که در تن پدید آید و در بیک  
 تب لرز و بغایت یان دارد و آنچه عفونت آنکه ترش بود و بوی آبی آورد و آبی که کفک کفک بود  
 آنچه اوصاف نیکه او مضرت رساند و آنچه گرم و در حشا باشد و آنچه حقی برک و در حشا و در او بسیار  
 جمله مضرت رساند و مودیشهای و خداد اعضا و دوق و جمع آب سرد و آب پخته نفع و در اکثر شکم  
 و در معده ثقیل بود و اصل آب بچند نوع یکی که بسیار از آب لایه بحر قنای سنت بود و توانا  
 اجزا را رطبه فاسده آن گسترش و صاف و کم غش کرد و دیگری آنکه از سفال نوار مرص می کشند

بسیار آب است

صالح



دیگری آنکه فتنه جان کنند بباره ندی پاک یا بشی یا نه پاک چنانچه دستور است دیگری بطریق  
 کلاب عرق گرفتن نقطه کند خواه بد یک و سر پوشش خواه بکوزه و سرقچ و خواه مرقع و بقیق  
 دیگری آنکه ماری بنده پاک یا بشی پاک در آب بکند و بکوشد بسیار و آنرا بفتانند و سرد کرده خورند  
 و اگر آنکه آنرا با خاک بکشد هم بزنند بسیار بطریق مسکون کردن پس نشان کنند میالاند و دیگری آنکه  
 با خاک بکشد بسیار بکوشد آنکه آنرا نشان کرده صاف نماید و اگر خاک مملکت خود بود  
 باشد و آب غلط بکوشد ن بقطر اصلاح یا به آب زریق در اندر ظرف مسین بسیار بکوشد  
 کافی بود و تریاق و آبهای مختلف چنانست و آنچه بسیار که برورده باشند بهتر بود و غرض  
 و بیکر و ماست و دغ در طعام بخشد و حکما رهند سرخام را عظیم معتقدند و دواست آنرا در حفظ  
 به عظیم میدانند و جهت تریاقیت او مرسموم حیوان و پیش بعضی ادویه مضره و اغذیه و میاه و آه  
 متغیره و فتنه و خستاده را و جهت حفظ او خراج جوانی و قوی بدن را و آب شور با سرکه بکشد  
 کم مضرت کند و اگر قاضیات چون دانه مورد و زعفران و هیل و خرطوط و پاره های برشمال  
 آنها بر آب شور بکشد مضرت آنرا باز دارد و چنانکه طبع را نرم دارند از اغذیه و اثری که  
 و جو بات جمله مضرت آب ناک را منع کند و جزای چرب و شیرین مضرت آب تنج باز دارد و میوه  
 تر و خشک چون سیب و بادام و آج و ۱۰ مثال آن و همچنین بقول سرد تخصیص که مضرت آب است  
 و کلسن را کم کند بشرطی که از آنها غلبه خورد و تا آب استاده غذا خوردن قبل از تیر آن مضرت باشد  
 میوه های نه کثرت آید و اگر این میوه ها یا نه ربانی و شاموت و عوز و دانه داران و انان  
 و زرنک و قراصا و شراب میوه و جوناغ آید و این آنها آب نمک مضرت که کند و با آب بخور  
 کمتر از آن و اندک است که به آب میوه ای مضرت آنکه هوای گرم بکشد کثرت تحلیل مواد و تحریک صفرا  
 و ترقیق و احراق اخلاط و تغیر قلیه فی دل را ضعیف کند و تن را لاغر و رنگ بشه را از سازه  
 و دماغ را معس و حواس را کم کند و خشکی آورد و اشتهای طعام ببرد و اندر رطوبت ها عفوشت  
 و بسیار به که سبب بشنا و سقر و س و صیداع و خارش و عاف و اسهال و افراط حیض و تب و صرع و  
 کرده و هوای سرد جهت تبرید و سد مسام و تخنن الحرقه و فیسرد و ماسخن اخلاط و ادرا بول  
 خشکی نقل و درشتی مجاری نفس و بشه بدید آورد و بسیار بود که سبب ناله و زکام و درده و تشنه  
 باشد و پشت پای و دست و معده و درد رحم و حبس بول و قله حیض و نفاس و نظیر البول و سیر  
 قوی که کرد و هوای تر بکشد ترطیب از جا کشت را مرسل سازد و کمی پس بقی در تن جمع آورد

نیمه هوا میوه

بسیار کرد

و اعضاست گردانده و بسیار بود که سبب ایسکان و باطبیعی وضع و فایده و کما بوسه و کاست و  
 و لغوه کرده و هوای خشک برخلاف این گوشت و اعضا سخت کند و خشونت و سواد جلد و مس و با  
 آورد و تحریک سود نماید و بسیار بود که سبب خون و مالچ و لیا و سوا پس کرده و مراد  
 کیفیات کثرت است که از اسباب خارج چون تأثیر شعاع آفتاب کثرت مرور بر ارضی حاره و یا  
 و بر میاه و اراضی معلوله و اختلاط با بخور و ادخ طبع عضوی مبدل شده باشد و هوای نازک  
 بت و غلظت اعصاب است سازد و تولید جنم کند و در اسهال و دغ را ضعیف و پوست کوه  
 نرم و بکشد گردانده و اخلاط را بکشد قبول عفونت سازد و بسیار بود که سبب ص و وضع و کثرت  
 آید و بکشد و کما بوسه و آنچه در تری هوای کثرت شده کرده و مضرت هوای ده دناک و غبار نازک و  
 از طول سخن و ملاقات بقول رده و الحرقه معادن چشمه و امثال آنها بقریب بحث عمل متولد  
 آنها بجلگی معلوم کرده و انتشار دهنده و هوایی که لغوی داشته باشد از ملاکی حیث و آنچه در آنها متغیر  
 به بوی و بی راهای آب از در برانگیزا و بکشد رد و جمله معسر روح بود و مملک و با سبب  
 قلب قوی آید و هوای مرسموم ملاقات عموم مقصد هر روح بود و مملک باشد اسرع از مملک  
 رعت و قبول و بقلب برادر از راه نفوس هوای دانی مقصد خراج روح و معض اخلاط بود و  
 منجر بکلی هلاک شود و باد و سخت بقوه مشوش مکرر و پس از مضره دغ و بواسطه منع تحلیل  
 امراض فتنه تخصیص آنچه از بخار بود اما نه پس هوای گرم بکشد بسکون بود و در محلی که گرمی بدان  
 یا به جهت بعد از حر و کثافت بشرطی که نفاک باشد چون هوای توی که در حوالی آن خانه های بسیار  
 باشد و منافذش کثرت بود و همچنین سپرداها و شیت مینا خشک و به سبب چه در حین حرارت  
 زمین سرد و در برودت بر مکن بکشد حرارت آنجوه از بر و خارج و اگر با کبرای خشک باشد  
 که کثرت باد مشوش سازد هم نیکو بود و خانه ها که مر بادان خارج اسری گرفته باشد و آب سرد  
 و مواضعی که برف بسیار در آن حاضر ساخته باشند پس بکشد و دیگر تجدیل اکل و شرب  
 چنانچه در بحث غذا و ات معلوم شد و طریق بکشد ماسخن مسکن و دیگر هم بقرب کور کرده و در  
 تخت بلبس لباسهای موی و پنبه دار و سکون در مقامهای گرم چون شیت مینا و شور و دانه ها  
 آتش بود و دیگر بخور و ن اطعمه گرم و ادویه گرم کننده معتاده و تدریجی بکشد بسکون بود و در  
 خشک و پس از خشکی فرا از پشمینا و دیگر تعلیل استعمال و مرطبات و ریاضیت و صذر از مواضع  
 نفاک و خوردن غذا به خشک معتاده و ادویه خشک کننده معتاده و تدریجی بکشد بسکون بود







غذا مخلوطه مغیره آنرا طبعی باز دارد و چون غلط آب و عادت تن را نگاه میدارد و از غذا  
معتاد در کوزه که بغیر عادت در هوای آن مختلف بیشتر عذر کند و غذای جرب غلیظ بخورند که آنرا  
عادت هوای معتاد و غیر معتاد را مضرب بود و در ایامات معتاده عموماً به دست حرکت بکار آورند  
سرمه باز بسبب که و غیر آن و اگر بر ششها چون آنرا زور شک و دوع و قوط و آبکاه و غیر معتاد  
بوده باشد فی آن غذا بخورند که در موضعی که هوای آن بغایت نازک باشد که آنجا معتدرا جینا کنند  
با چاشنی خورند و از پر خوردن و درم خوردن حدز غلیظ که معتدرا تیان در آب گردش و هوا  
بترسد و غذای سبک خود آب و غذای بکانه و آب مسکن خود آب و غذای بکانه و همچنین در  
بک بکانه و آب غذای بکانه از سبک که خورند که از غذا و آب بکانه در ملک بکانه جهت برضعت  
درین حال مطلقاً و اگر از غذا معتاد نیابند بدو اندک اندک خورند و اگر در آب گردش و هوا  
معتاد باشند حراش کنند و اگر معتدرا شوند با مصلح اندکی خورند مستور نمایند که دوی معوی که غلط  
الصحران موایطت مساعد در اکثر احوال مصلح این جمله شود و بسیار بود که قوت مزاج بی تدبیر  
با این جمله مقاومت نایند و اصل کاف و در حفظ صحت و دفع مرض قوت اصلی مزاج و ترکیب برناک  
اساسینند معتد و معتد و اندک علم و انما به دست فراموشی با کمال هیچ صبح المزاجی حافظ هیچ مزاج  
استغرافی قوی نشاید کردن و هیچ ضعیفی را که ضعف بر دست بی شده باشد و حرارت غریزی  
پذیرفته هم هیچ استغرافی قوی نشاید کردن و بقیه با استغرافی کثیر لازم شود که غلطی در بدن نوبت  
از معتددر لاین شده باشد و مجال تعلیل آن و تدبیر دیگر نشاید چه از مصلحت آن حد و شصت  
بود که زیاده آن غلطی نیست و یا کسی که غلط در بدن او حسا دی کند و یا بعضی پذیرفته باشد  
بایست تعلیل و اصلاح آن تدبیر دیگر طبیعت از مقاومت با فساد آن عاجز امید با تحقیق این هر دو  
داخل مرضی اند و واجب السعیم با استغرافی لیکن مباشرت هر استغرافی را علی البیقین لابد باشد  
از وجود موجب آن و مانع مایه آن و مانع تبدیل آن و دیگری و عدم حد و شصت کلی از آن  
و زیاده بودن محض از مضرتش و انواع استغرافیات هفت است که فی کردن که آن بر آورد  
غلط با طاعت از راه دهن بدو و او معاد و تحریک بدست و غیره و دویم خون برودن کردن این  
برشش و بدو بعضه و حیات و انکندن عقل بشرط اذن و با درار طشت و نفاس بر رعایت  
سکرامدن و این برنج و بدو خوردن داروی مسهل و ملین و شفاف نهادن و با خاک  
و نه خلاصی بر شکم مالیدن و بکرفتن چیزی در دست چهارم را ندن بول که آنرا در او که نیند و یا

تدبیر استغرافی

بر چهارم بود خوردن چیزی در دهان و بطلای حسیری بر جوی الی و استعمال چیزی را  
نیم با خوردن غرق بکند و آن سینه چهارم بود خوردن چیزی و بداشتن تن بر بخاری و در  
عیضی گرم کردن تن و یا در هوای خار خراش گرفتن و این مزاج استغرافی قوی بود و ششم  
مخاط و این بدو بدو بود با استعمال و بی از راه هضم آوردن لعاب من با استعمال  
در دهن و در نبر هر یک از این استغرافیات رعایت چند چیز واجب باشد اما در قی باید که قی  
در دماغ ضعیفی و در سبب و چشم مایه و در سبب و حلقی الی و در سبب نباشد و کردن او در آب  
و سرد و مکه از گوشت بر من و حنجره او پر و ن آمده نباشد و بسیار فریه و نیک مزاج بود و در  
حاد مبتلا نباشد و عملی بیشتر باشد و عسر الاجاب نبوده و اگر بی از جمل یافت شود ترک اولی بود و در  
قی اسپر و دماغ مایل میسازد و بسیار بی آن ضعیف میکند و مجاری و انقرا الی عظیم و سینه  
را کوفته میسازد و محل از جای میپایند و تحریک حرارت میکند و طبع را بقض ع آورد و درگاه کوفتی  
خواهند کردن آن غلطی را که دفع آن مطلوب بود از بطن و صفرا و سودا چیزی نخورد که حرکت و جاب  
آن غلط بود با استغرافی غلطی دیگر نبوده و یا که از فته و از هر چه غلط را بجا بیاورد و یا که  
باشد و همچنین از خوردن قوای بعض و مقویات معده قبل از قی قوای بعضی را در شوار سازند و  
که معده قوی باشد قی بی بدید و بسیار بود که اسهال کند و تحضیص که عادت قی نشاید باشد طبع  
نرم بود پس اگر مطلوب به صفرا بود و کفین عسلی یا قندی در آب فانی آب تر با طبعی خورند  
یا آب خنده و آب نارسین با اندک شیر خشک نباشد یا بدو خوردن و اگر مطلوب به ملنی بود  
سکفین عسلی در طبعی شربت با طبعی خورند و اندک مکن با طبعی خورند و نامحتره تیره با اندک عسل آب  
گرم بر سر سبی و او از خور و زیاده خورد و اگر مطلوب به سودا بود و گاه فساد غلبه سودا بر قی  
در یافته باشد و کفین عسلی یا قندی و پوره نان در طبعی شربت امثال آن بعد غذا را لای  
مناسب آن چون حب که کباب و لوبای کخته و اششاه آنها باید خوردن و بعد معی طاعت  
بر روی زبان نازد یک حلق باید مالیدن با بر مرغی یا طبعی بکلی فرستاده کشیدن با بدین فعل  
نیکو باید آنجا که حال بود و نخبست غلط مستغرق را بجهتی فی الجمله باید دادن تا جمت وضع آنرا بد  
و به سوله بر آید و یا در مسلمات مقرر است و جهت خراج طعام فاسد خوردن آب غلط و در  
بدست و پر کانی بود چنان قییات اخوی از شراب فاروقی و غیره بقریب معالجات و سموم خواهند  
لیکن خور و قی کل باعث نشود و هیچ دوی حاد چون جلق و جلا مکن و ششم قی از روی



قی نباید کردن زیرا که مضرت آنها در اکثر حالات بیشتر از منفعت قی به آنها بود و اگر جهت آن بود  
 که در معده بود نقطه چرخش را در معده داخل سازند پس بری سبکی بود چنانچه حرکت خلط که در معده  
 بعد از خوردن و همچنین اعانت خلطی که بعد از ریخته است بر خروج وادویه که باقی صیدیه سها آرد  
 و هم قی آنرا جهت تحریک مصلوب استعمال شود اگر چه بلکه مقید تمام مردم مزاج در معده را لایق بود و  
 در بطلان کینه کرده و بر است نشسته قی نباید کرد بلکه به زانو باید نشستن و سر فرو داشتن چنانکه بعد  
 از زمین میل بعد و من باشد و اگر اندک تفاوت بعد و بسط داشته باشد هم جایز است و بسیار  
 فرو و آویخته نباید داشتن که بر روی دود و بعضی گفته اند که ایستاده و سر فرو داشته قی کردن  
 در فقر معده بهتر است و بسیار کس این هیأت آسانتر می آید و در چنین قی کردن اگر چه نسبت  
 چنانچه در بعضی بنده اولی بود و بعد قی راست باین نشستن چشم و روی بآب سر نشستن و آب  
 گرم مضطر و غرغره و آب ششاق و اگر کسی قی معاند نباشد و تا تغییر قی تواند کرد و البته اگر  
 اولی بود باید که بعد از خوردن معی چندی چند به و بجز آنکه او را اگر از خلط کردن و مثله آن بعضی  
 نشان میشود و همچنین حدیث آن سردا و گرسنه و برابر آورند و بهایی که از آن نفرت میدارند  
 نجاسات بویانند چون بوی مای خام و بوی سریش و امثال آن را در قی آمدن مددی باشد و جز  
 داشتن خلط و کردن قی از قی و همچنین اندر که مابین لطف و باد از خلط بر آوردن که بعضی خلط  
 و غیر القی را که بجا بود استیانت که سر و سرشته از قی بر صبح اندر که برود و شود با هر چه از شراب  
 با سفناج و خبازی و بر که بعد از آن میخورد و در رانی بعد طعام خلط لطیف که است  
 تقریباً باید کردن در اسهال و مبرور و قبل از طعام و بعد حرکت با کرا به معتدل و بر جوع و عطش  
 و حرکت لطیف و خلطی نشاید کردن چنانچه مانع قی اند و بسیار بود که کرسنه و آردی قی را با  
 دفع کنند خصوصاً طبع او مجیب بوده باشد و در جای که هوای آن سخت سرد باشد قی نباید کرد  
 و از پس مضطرب استغراق تا سر و زخمه قی نباید کرد و اگر خود آید باز نباید داشتن و بیست مد و جای  
 بود و در ریشتمان اگر حاجت بقی افتد در موضع گرم قی کند و بهر حال بود و از پس حال طبع  
 و شراب نباید خوردن و آسانیش باید کرد بدین چند نکته طبع رحمت یابد و استنها نیکو باید آید و مضطر  
 که در معده مانده باشد تعلیل پذیرد و آنکه از لطایف معده و مخالف خلط مستفیع بکار برد و  
 دیگر بخار بود و اگر بعد قی در الحال بقدر محتاج شود از لطایف معده چیزی که کلیل خلط مستفیع کند و قی  
 طعم بود اندکی خورد و همچنین شربتی اگر تشنگی نباشد و اگر بعد از قی و قبل از غذا بقوت معده چنانچه

فصل کردن

یک مثقال مصطکی رومی سوده با اندکی سکر و شراب آبی با آب سبب خوردن نیکو باشد و موط  
 و کسی را که قی برش کرده باشند کلفتند و کل کمین مناسب باشد و آنرا که بعد از قی سوزشی در معده  
 پدید آید بخوردن شور بای کم چرب فائق خصوصاً شور با مرغ فربه آنرا زایل سازد و آنرا که قی  
 پدید آید شانه کا و را بر آب گرم کرد و بر سبب معده مضطرب و عطش است و در علاج باقی  
 که بر سبب قی پدید آید هر یک بقدر معلوم کرد و ان شاء الله تعالی اما مصلحت باید که مقصود بسیار است  
 نباشد که از قی بیش از حد و عروق جسم کند و یا از اعراض نفسانی در خطر افتد چنانچه بسیار است که  
 دیگر بر این سبب که خون از دمر و ضعف و بهوشی برایشان نیست میگرد و غلای ترک و دم  
 که در افسد کردن مطلقاً خون از دنیا و بهوش نشد و مندان خود درین باب بسیار زیاده  
 اند و کسی که بعد غشی باید و آن بسیار می افتد فصد کند که گاه بود که طبع است و ضعیف باشد و از  
 باز نیاید و کسی که سال از چهارده و پنجاه و زبانش فصد کند که ضعیف کرد و بران مانده و اگر سبب  
 در فصل که فصد کند جهت حدودت ضعیف غلظت و قله فضل و خون و کسی را که معده جسم ضعیف  
 باشد و طعام دشوار شود و فصد کند کم جهت نیکو و کسی که در شکم بسیار بود و یا گشت  
 منزل بود او را فصد کند که سبب یاقی بر مزاج او کرده و کسی که لرزید و فصد کند جهت  
 گرفتن ماده لرزید باید که بعد از قی مفرط و اسهال و عرق مفرط و او را از عقب یا ضات و جوع و  
 در غلظت معده و جماع و خواب و یخانی مفرط و کج و هیضه و در صحن استعمال حرارت تن و در  
 بحران و در در صعب که از زنده و استلای موی باشد فصد را تا آخر کند لیکن در جوع و عطش و یخانی  
 آن و در بری معده تا معن آن و در حرارت متعین فصد را و در روز بحران با انقباض  
 در صعب است پس آن فی الجمله در باقی احوال مذکوره تا ده روز یا سه روز باید که قی فصد  
 خوردن خیر و خام با دکنیست و مغلط دم بریزد کند و اگر مجالی باشد روز این مراعات  
 بود و اگر چیزی که گشته باد و مناسب مزاج لطیف بود خوردن نیکو باشد و مردم اسهال و  
 الدم را اولی آن بود که پیش از فصد اندکی حرکتی کنند و الحظ در محل گرم در روند و با متدا  
 بیرون آید و ایشانرا فصدی باشد تا خون متحرک شود و با سانی بر آید و با نیکو خون معده از ضرورت  
 بیرون کنند خواه یک دفعه خواه به تفرات و جوی که رای طبع و فقی صلاح حال از قوه تن و دل  
 و غلظت آن و سایر لایق فصد نماید که افراط فصد و فصد ناقصی هر دو مضرب بود و در هر دو  
 که هوای آن معتدل بود فصد کنند باید که بعد از فصد ساعتی بقیابا چربند و آسانیش طلبند



تا چند ساعت خواب کند که کسالتی آورد و ضعف داشته که احتلام افتد و ضعف غالب که در خواب باید که بیدار  
 گردد و لطیفه خورد و بکند صفراوی اولی بود و کاهی که سودایی مزاج را فصد کرده باشند معدلات  
 سودا باید دادن قناده و روز از حرکت عقیق و جماع و گرمی و استغفار غایت قوی و استعمال دوی  
 ماده و حریره و جوهر و شیرینهای تحت شیرین و گرم و گرمها دور باشد و اگر که بعد از فصد  
 در جگر پدید آید بخورن قندی آب کرم آنرا از ایل کند و کسب را که خواسته از غشی که بعد از فصد افتد  
 باز دارند پیش از فصد قی فرمایند نافع بود و چون در حال آمدن خون غشی که می افتد بلا قطع  
 بخت و غیره ضعف و قوه او را در آن محل مرغی انداختن از تغیر و ضعف پدید آید فی الحال خون را  
 و بهترین و جوی در منع غشی است که پیش از فصد زمانی محروم را اندکی شراب ناز و با شراب شیرین  
 یا شراب برتر شش و شش آن دهند و میرود را اندکی شراب بودند و ششها آن و مقصود را از شراب  
 خوابانیده فصد کنند و خون بمقدار ضرورت یا اندکی که برون کنند و مقصود را چون غشی افتد  
 قی بخورند کسب غشی بر طرف شود و اگر خود نیاید بر مرغ و ششها آن حرکت باید داد و در  
 خوشتری مثل کاه کل کنند بکلاب تر کرده باشند و کباب معطر و مشک کلاب عرق پیرایی  
 باید داشتند و کلاب آب سرد بر روی و سینه او پاشیدند و او را رست باز نشاندند و اگر  
 کف پها و میان انگشتان نر و شهادت او را سخت بالیدن و بوی غشی در روز از کدبان  
 دارد و بوی دیگر کله و بر بوی نافع بود و اگر اندکی در کلاب حس کرده بکلی او انداخته  
 مفید بود لیکن محروم را نشاید و شراب مندل و سیت و انگی و گرمها که فصد آنها را در معالجات  
 بزرگ و اشتها و عظیم نافع یافته بر بستها فعال است و با سلیق و اکمل عرق اسپم که از  
 ابله گویند و حب الذرار و اسپم و بر باها عاقل است و صاف و عرق النساء اما قیال بغت بود  
 کرانه حسنها را گویند این رک چون بر کرانه دراع نهاده است بدان موسوم است و محل ظهور  
 جبه فصد نزد عرق است میان اهل ساعد و طرف انسی او که طرف روی بپشت و قاض بغت  
 حفره زانو بود و بتعمیم بر حفره عرق نیز طلاق کنند و در نزدیکی و عصبه و تر و عضله و عشا و عشا  
 و در فصد از کدشتن بریش و پدید بکرانه آنها خط عظیم بود چه در آن کرانه تحت پدید آید  
 این حال چون از رسیدن پیش عضله افتد خلاصی از آن بریدن میان کله عضله از پها و غم خون  
 یافتن لیکن حرکت است بدین معنی ماکل کرده و بدین سبب احتیاط است که موی را از پها نشین  
 ربوده یعنی معلق و اما با سلیق بغت یونان پادشاه بزرگ گویند و این رک را چون بپشتی

رک

رک که سلطان بنده مثل دل و جگر و دماغ واقع است بدان موسوم گشته و محل ظهور او جهت فصد  
 عرق است یا ل زوط طرف انسی ساعد بطرف شیب و در شب با سلیق باد جو عشا و عصبه و عضله و  
 نیز است و بعضی از هر دو سوی آن شیرین بود و در فصد آن خطر رسیدن بریش پها بود  
 از جهت آنرا یک سوی باید بردن از انگشت و ر ب و زدن و چون موی را از پها نشین  
 کمتر کرد و آنچه از هر دو طرف آن سیرمان بود نشاید زدن و بسیار بود که با سلیق را بر بند  
 که پها پدید آید چون عرق نخود و باشد که آن از شیرین بود که در شیب لغت آنرا با کشت  
 و دست مالیدن تا عوار شود و باز بپشت و اگر دیگر بران بچنان پدید می آید دست از فصد آن  
 باز باید داشتند و هر رکی که چنین بود فصد نشاید کردن که آن کرانه بپشتی کرده و باشد که  
 بر جای جایی پدید آید اما اکمل را از کله و س کشته اند و کله و سبب لغت یونان جزا و آنچه را پدید  
 خون آن از سق قیال با سلیق مرکب شده بدان موسوم گشته و محل ظهور او جهت فصد میان این  
 مرد و بود و در زیر او عصبه باشد و این قسم را فصد نشاید کردن و در باقی احتیاط عظیم باید  
 تا بر کشن عشا و عصبه و بطول در بوده باید زدن و در فصد این بر سر رک نه بار و چهار  
 بالا تر باید بپشت و دست را نکون باید داشتند و محل رک را مالیدن تا پها شود جهت غلبه میل خون  
 محل و اما با سلیق است و آنرا بدان اسم گویند که در زیر او ششمان نیست و محل ظهور او  
 فصد نزدیک عضله بود و از باز و و از جهت فصد او به بر بزرگ بر بغل باید انگشتان و در رک مالیدن  
 و اگر آب گرم بران نریزد بگوید و بغل را چنان کشاده باید داشتند که را به بغل قلاب باشد و رک  
 چون پها شود با بهام فرو باید گرفتن در دل موی بطل هر که ام که خواهند و اما حیل الدواع  
 از انسی ساعد کشیده تا اعلای آن ظاهر بپشت نماید و محسن بر دخی ساعد نیز کشیده میاید بهجت  
 بر همان شپه یافته و بدان موسوم گشته و او مرکب با سلیق و اکمل و گویند در بعضی خیال با سلیق  
 و او را از هر جا که خطر بود باید زدن و چهار انگشت بالا تر از آن بپشت اما اسپم یعنی با سلیق که نزد  
 کسی را در خیال سلم داشته است قریط است و نزد کسی که آنرا در خیال با سلیق میدارد و فصد آن  
 سلامت ترک است از آنجا که بدان موسوم شده و محل ظهور او جهت فصد پشت میان خضر و خضر بود و کله  
 بر طول موی بر آن زدن و بر آن ساعد باید بپشت و بعد فصد دست را اندر آب گرم باید نهادن  
 تا چند آنکه خون برسد و پس باز در اند و اما بعضی خون نزدیک و عصبه است و از زیر  
 و آنها را با بغل گویند جهت وقوع در با بعضی از آن موسوم گشته و محل فصد وی پها بود



فصدان بران و ساق پای هر دو باید بستن و احتیاط همانست که معلوم شد و اما صاف یعنی  
بر اصل وی آفت و چون آن از باطنی آمده و در جوی او شش بانی نیست بدان صفت  
گشته و محل ظهور او جهت فصد بر روی کتف است لکن از طرف انشی ساق بود و از او دو شاخ جدا شده که  
نویز و اندر میان است باید زدن مورب و بستن آن بر بالای ساق باید و بعد از آن خنجر  
حرکت باید فرمودن آنکه چشم پای او بر کتف نهاده و زدن بران یا بستن  
زدن و اما عرق النسا یعنی رگی که نام او ناست بفتح نون از زیر کشیده بر جانب حشی ران  
و کعبه تار پای و محل ظهور او جهت فصد بر پشت پای میان خضر و خضر بود و باید در جوی کعبه علقه  
آفت که کرده و نام او بر روی بستن آن جهت فصد چنان باید که نواری در از را کبیر بر میان  
مقصود بزند و باقی بران و ساق او را بچند از بالا و فرو دی او را نزدیک کعبه باید که بزند با چوب  
بستن فرو نشیند و بر خیزد آنکه همان پای چسبیده ای تمام کرده باید بستن و چون بر دوطرفان  
واقع است میان خضر و خضر فصد او را بستن باشد و در فصد عروق پای اندک حرکت و یا استیقام  
فصد او را زیر که موافق غلیظ ازین عروق برشته آید اکنون که خون مقداری درون مطلوب گرفته باشد بنوع  
پاکشاید و رفا و خورد و عوار بر سر رک نهاده و معتدل بنوع نهد و گذارند تا رفا ده بد آن خنجر شود  
و بعضو مقصود چندان حرکت نباید کردن که سر رک محکم شود و باید که باره نبرد و خون روان نشود و اول که  
خون را می بندند محل فصد را بچند باید داشتن که وقتی که رک با دیگر که در آن محکم رفا ده بکلا به  
اندکی که ترک کرده بران نهادن بستن اولی بود و آنجا که مطلوب بر روی کردن خون بد و فصد بود  
بیکر و زنده چوب کرده بر سر رک با و نهادن و بستن تا درین رک بهم نیاید و پیش را نیز چوب کرده فصد  
کرده مورب یا از پنهان زنده اگر یک باشد و کرت دوم چون کتف بر روی باید کردن و بین الفصین  
خواب نشاید کردن و در جهت باید بستن و شش مقوی نگار داشتن و اگر در زدن دیگر خون بر  
خواهد کردن چوب کبرگون مناسب است که از سبب بر بالا تر زنده اگر انشی نباشد و محل سابق دوم  
درشته باشد و اگر فصد دوم از جانب مخالف فصد خواهد کردن اولی آن بود که بین الفصین  
احلا فصد سازند تا میل داده بجانب دیگر شود و تدارک خطای فصد چنان باید کرد که چون پیش  
بعثای عصب سپرد آن محل را پس گیرد و باشد که از رافه مقصود و عرق خورشید بر روی نشیند  
با دام چوب میسازد بر آماش بر ز قلعو نا با بکشید و رفا می کنند و اگر صندل سرخ و سفید و شنبلیله  
ما میسازد آن را بکند بهر سه بود و لعاب بلبل پنج درخت کسکال عظیم بود طاک کردن اگر آفت

نی نشیند

نی نشیند و سرخ و صلب می شود علامت سهل بود و درین حال اگر بر قوت مقصود اتمام  
و نه این چون سپهر سامی می گوید رک صافین چون دست یا از دست دیگر رک مقابل آن باید که یک  
و ملتی خون برداشتن و چون جراحت کم کند و گداز نکند نشانی گشته باشد باید کردن و رفا ده  
متصل تا خون تاریم دفع شود و بعد بکند و چون در اول رک را بکند زده باشد و ملتی خون  
اندک زبردست ریخته باشد موضع آن کعبه شده تا اثر آن زایل نشود و از آن دست سجده  
عینف نباید کردن و هرگاه کعبه کمی می شود و بر زردی میگرداید نشان چسبیده بود و اگر کعبه بر  
تر می شود رک صافین یا از دست فصد باید کردن بشدت قوت و فصد های دیگر متصل بران  
محل نهادن و او دی که نشان زایل کند در بانی نیست مذکور میسازد و استیقام و طلا و اکیم  
و این کعبه را بر زدن و دفع کند و چون خنجرش سر بران رسید در حال سر رک را باید که رفتن و نه  
کشد و در روی که از بالا زدن گویند بران محل نهادن و رفا ده بر بالای آن نهادن و محکم بستن  
دست را بر بالشی نهاده و داشتن تا خون بد و میل کند و باروی دست دیگر را باقی مقابل  
آن است مجروح را به سینه محکم باید بستن تا خون بد و میل کند و از جراحت پاک گردد و چون استیقام  
باید غیر مجروح بر پنج باشد ملطه کشاید و اسایش کند و دیگر به بند و اگر نموت غیر مجروح را  
اصول و دیان نشود و قی بکند و م الا خون که از خون سپا دشان گویند و از روت  
و غلظت را و کلا را و اما قی و صبر و کند و گدازد از هر یک جزوی و صمغ عربی و دوزخ و جلد رنجه بکند  
و نرم نموده سپید میسازد و آنرا به ششم خرگوش یا خانه عکسیت یا فزرم کرده الایده بر جرات  
و کران نهاده و در رک نشاند و اگر گاهی عصب بستن را استراحتی باید ملطه دست محکم بر سر آن  
ببندد و بند را بکشاید و مار ملطه را منهد و بعد ده روز آن را در روی رداری که خون هنوز سا  
نشده باشد بار لا رون نهند و به بند و هر چند روز ملاحظه می کند با احتیاط تمام تا عرق خنجر  
و محکم گردد و اگر بالای دارد و سر رک چوبی بشکل نصف پوست جو را از زیر یا سر ب ساخته نهند و بند  
آن بندند بیکو بود و بطری خود هر دو سرش را از خون آمدن منع کند و جالبی پس دوی  
بهتر ازین لاروق دارد چنان دو و اگر بکند بکند رصافی و سخن کرده و کل نرم و بسیده و غایب  
رشته بهانه بستور بر جراحت می نهند و درین اوقات طبع مقصود را باید کرد تا نرم شود و بعد  
بهتر باشد و چون باین تدا بر چنان خون آمد بقوت از دست دیگر با سلیق با کلن جلد زدن  
و اگر قوت و فکا کند و مایع دیگر نباشد اگر بدین هم ساکن شود جز آن تدا بر بندد که شش را بر بندد و دفع

باید لاروق

باید سپید



و علامات الكلى جرحا شريانا افتاد است که حرکت جستن خون با نظام بیشتر می حرکت نفس و خون  
اشق و رقیق تر باشد از خون عرق و اگر گوش بحاجت نزدیک دارند از حرکت خون شواشین  
چنانکه گویا بر پیشانی و در حال نبض ضعیف شدن کسید و بسیار بود که بسته شدن خون این جرح است  
بسته شدن پیشانی نباشد بلکه بسته شدن گوش بود بر شریان و آن هنگام از آن بسته  
بر سر کثیره پدید آید نرم و نازک چند انگه جری و بزرگتر و اگر گوش و نزدیک دارند احسان  
خون در میان آن بسته شود و آنرا بسته گویند از بسته انگه بر از خون شریانی بود  
هرگاه دارد و با خالص برده نهند و اما بسته کنند محکم شود و چنانکه او از خون از و نشوند جالینوس  
گوید شخصی را دیدم که با دست بر فک نهاده بر آن سکه از آهن محکم ساخت چنانکه او از حرکت خون از  
بر طرف شد و تفصیل متابع آورده و ثرا این و طریق بریدن و داغ کردن رگها و شش با آنها و در  
کردن جرحا جملی خود و نه که خواستند انتشار الله تعالی و در جرحا باید که در نقصان کسند  
و ادلی شان دوم است تا اخطای که با خون در بری با جلیس کرده و نموز نام با خون به رون  
گشته بسته آن بر آید و در جرحا چاشنگه اولی بود که اگر ضرورت بخلاف این اوقات  
که آن هنگام مختارند و باید که از بسته شدن مایه جرحا که سبب بادی پس میشود و در جلد و اطفال  
را به جرحا جرحا که ضعف عظیم در تن ایشان پدید آید و که از بسته جرحا که تا مایه باشد بعد  
استقام با سایش تمام جرحا که در جرحا خون رقیق می آید و که با خون را ترقیق تری می سازد  
مگر وقتی که رقیق مطلوب بود و مردی را که دلایمده ضعیف باشد و با جگر مرد جرحا که مضرت  
بدین اعضا نه و تره بسته رسد و آما سهای را که خواسته بکشند و سر کردن جرحا که با خون لطیف  
پزاینده کجج سود و ماده خام مفید مانده و طبع خا زیر سیر و مغز رسد و قتی که ضرورت عظیم  
بوده باشد آنجا که محل آسایش سرخ شده باشد و آن محل لایق آن نباشد که ماده آنرا بزدند و  
با جرحا که کشنی و با شرافت عضو امثال اینها ماده آنرا تمام بجای بسته باید کشیدن بشرط که  
که آن ماده بجای بسته می شود و تحقیق آن برای طبیب حاذق متعلق است و باید که جرحا بر وضع  
که در قوه آن و یا عضوی قریب به آن قصور می نماید آن می شود که چنانچه جرحا الی حافظ اسرار  
در قوه حفظ و بر احد عین در قوه عصب بر مظهر نبض از راجحه در قوه معده و بر این کین  
که از قطن گویند جرحا که در قوه و اما و شباهه آنها و همچنین بعضی که شریان و بسته  
و به پوست نزدیک بود جرحا که کم آفات مذکوره بوده و بعد درست شدن شریان در قوه ای جرحا

در جرحا

قصور

در جرحا

قصور واقع شود و باید که جرحا در مقامی کسند که هوای آن بکرمی مایل بود و خام فانی و مسخ  
هم بکرم بود و باقی رعایات جرحا در کلی و شریقت و قریب بعد باید کردن و منافع محض جرحا  
در معالجات تقریب معلوم کرد انتشار الله تعالی که آنرا زور زور و زور  
و در جرحا که باید که از جرحا که گرفته تخت آنرا بکرمی نار به دارند تا آنکه در شکم او باشد قی کند  
انگهی خون مرغ یا که سفند جرحا و شباهه آن در طریقه پیش در زیند تا اندکی بخور پس برادر  
و پاک کنند و بعضی که خواسته بر آن موضع را تخت بالند تا سرخ شود و آنگاه در جرحا  
و اگر در یکدیگر آن موضع را بخون یا بگل سرشوی یا بطلب آلوده کنند و اگر آنرا در مایه  
و از طرف سر بعضی که دارند بسته فرمان برده و هرگاه خواهند که باز بسته قدری نگه یا بورد  
خاکستر کتان یا پشم سوخته بر روی بسته رز و کمی دهن و محل مزیدن و چون باز بسته اگر  
بود کتان موضع را بچوبه امثال آن بزنند و اگر شوان با کشت بالند و بفشارند و با آب گرم بشویند  
مزید او پاک شود و اگر آن را بلی کرده و اگر خون در باز بسته باز می شود و یا که در معال نو یا  
بانی سوده بر جرحا کسند و منفعت او در عضو معلول آنگاه ظاهر شود که بعد از معده بدین  
مبسه با فصد استمال کند و بهترین دهر آن بود که در آب جانی خوش مایه و آنچه در ابی باشد که  
در آن می باشد و بر روی آب بسته بسته باشد که از آن طریقه جرحا که نیم بکرم بود و در شکم یک  
و شکم سرخ باشد و پیش بینی کرایه و آنچه از آبهای کسیدند و رنگ و محلی بود بسیار  
بر پشت او خطهای لا جرمی باشد و مانند بوقلمون بود و بسته و بعضی از کما پس بدین صفت  
زور از زهر ناک یافته اند و گویند از مزیدن آن عضو را آما سها و ریشا برید و تره فشی و خون  
بافراط و امثال این مضرات تولد کند و احتیاط آنست که تخت او را اندر آب پاک گذارند تا شکل  
لون آن معلوم کرده و بدانند که از کدام صنف است و در شش و یا بعضی از جرحا سرخ  
باید که در بعضی از مایه نرم در کردن کسند و لایق آنرا آب بهند و سرخ و آرد تا خون بکوش  
میل کند بعد سپر که شهای را بیک بالند و هوای موضع را بقدر گرم دارند و آنگاه سرخ  
چون یک سرخ و دیده شد با پسته تیز یا چینه هر دو سپر که شل و بر هر گوش چهار زخم  
زخم با شش زخم مقدار مطلوب در طایق و جفت مختلف باید زدن و از هر ده یکبار زخم  
اولی بود و اگر تقدیم و تاخیر نکنم توان بلا فترت کمی و در بعضی حالات که باقی از جرحا  
و با صلاح مقصد کس بود یک گوش هم توان اجیدن و باید که در آن جرحا پوست سر گوش بسته

در جرحا







وزیر بیا بستانند آخر میانی کردم و کوه سفیدی دیگر باور و مسهل دیگر خورد و حکیم او را بهندازی  
 خستند بعد از چهل روز باز آمد و فرمود قوی و سپید و با قوه شده و غذای آن  
 شخص اکثر برنج بود و قوی گاه بود و شورش با جریب قانق در آشنای مسهلات و بعد از آن از آن  
 کرد آن خوردند و باید که اندر یک روز دو مسهل بخورند که خطر عظیم دارد چه اول اگر عمل کرد  
 عظیم آورد و ممکن غشی آورد و هلاک کند و اگر اول عمل نکند باشد خفای و سرد و خرد و سبب  
 و امثال آن و اما سهای بد اند و ممکن که هلاک کنند و در روز از بی یکدیگر خوردند که خطر بود و این  
 قوی نیز همین حکم دارد و اما غلیظت ضعیف را چون آب آلود و امثال آن مختارند و اولی آن  
 بود که مقدار این از آن مسهل و زکری نشود و حیات کرد از نوادر است از استوار ثواب  
 و اندر هوای و بای مسهل قوی خوردند زیرا که خون دل قوی و ضعیف کشته مسهل سبب از دای  
 ضعیف و بی هلاک باشد و کسی که قوت مزاج بر قوت دوا غلبه آید و اگر آن میکنند بهر چه استغفار  
 مسهل کنند خواه که قوت طبع اصلی باشد خواه کسی بود که بد است دوی قوی یا اعتیاد خورد  
 و مضاعف مسهلات حاصل کرده بود و چنانچه جمعی که بخنطل خوردن عادت کرده اند باید که کسی که نقص  
 هر دو احتیاج باشد فصد را بر مسهل مقدم نمایند چه از قدیم مسهل هم غلبان دم و حرارت بود و در  
 بر خنطلی خیزی دفع میشود و اما در بعضی اوقات که با سبب غنی قبل از فصد احتیاج نیست به سبب  
 و گفته اند که اگر با خون اخلاط گرم حاصل بود قدیم فصد کنند و اگر اخلاط سرد فاصل بود قدیم مسهل  
 کنند و باید که خون در خلط قوی باشند و قوه ضعیف بود و محال وار و با سبب از دوی قوی  
 دور دارند و غلیظت سبب دفعات استغفار کنند و در آشنای اینها تقویت مزاج بخورند و به شرب  
 مناسب میکنند و اگر قوت قوی بود بد است قوی مختص اند لیکن دفعات بعید تا هفت نیکو شود و اگر  
 قوت قوی در خلط اندک شود به تدریج غلیظت زایل نمیشود و داری قوی یک دفعه مناسب است  
 مشطی که در دوا و خوار گاهی فی الجمله در دوی خورده باشد و الا کسی که سبب در دوا عادت نباشد و در  
 او آشنای فصد باشند و دوی قوی بد و نشاید و آن و آنجا که قوه ضعیف و خلط اندک بود چون  
 سبب و تدریج لطیف و رقیق فصد نباشد و باید که در ترتیب مسهلات مراعات تقویت دل و فم معده  
 بکنند با دخال مفتحات و مقویات و آنچه غایت قوی بود و آنچه ضرری بدین اعضا و غیره باشد  
 معالجت آن با آن ضم کرد و طبیعتی قوت از آن باشد و استعمال مسهل در دوی قوی باید که طعام مضاعف شده  
 باشد و عطش اشتهای طعام دیگر نباشد باشد یا قوت دوا سبب نشود و طبع بلکی بتدریج دوا

مشغول گردد و مردم ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را چون مسهل حساسیافتند  
 قبل از مسهل غذای لطیف خنک شک صفا باید خورد و چون کشاکش با بنابر امثال آن تا قوت  
 اسهال داشته باشد و باید که قبل از مسهل بخند روز و همچنین بعد از مسهل طعام نیکم خورند و چون  
 مسهل خورده باشند باید که بعد از مسهل بخورند و شکم را گرم دارند و زنجبیلی را با مسهل و طبع از آن  
 باز با سبب هیچ طعام و شراب نخورند که با جود سبب شدن فعل دوی مغریز باشد و اگر آنجا  
 که معده گرم باشد و عمل نیاید و آن مسهل غذای لطیف میسک عطش زهر قوی مناسب و این  
 و یا شیرینی لایق بدانان اندک جائز بود لیکن قبل از اثر دوا هیچ باید خوردن کم و قوی گاه  
 شوند از عمل و سبب بیاید آید و اشتها می آید و در آخر عمل کم ضرر بود و قطع عمل بخورند و اگر  
 مطلوب بود و مختارند و بر همین صبر بر غذا اولی بود و با تمام عمل و آب سرد اندکی خوردن و اگر  
 عمل گاهی بود که قوت دوا را تقویت کند چنانچه بعد ظهور اثر شربت کل کرد چون اندک کتفا  
 آب سرد کنند هر نوبتی بر مجلس فصد و گاه بود که کند لیکن آنجا که احتیاج میسکین معطر بود و چنان  
 نباشد احتیاط باید خورد و ترجیح کم مسهل با یاری دوا و شربتی تمام قوت دارد و بشکند و خوا  
 قبل از فعل مسهل او را یاری دهد و بعد از آن فعل را بشکند و طبع را از کار باز دارد و در  
 اندک بعد از خوردن مسهل ساعتی مسهل را در اثر یاری دهد و حرکت منع بخورد و قبل از خوردن  
 و بعد از تمامی عمل و بعضی اثر و سپکون برداری قوی استغفار فاضل سازد و در دوی ضعیف  
 کند و باید که چون از عمل دوا و فاضل شوند هیچ فعلی که در آن فنی بود تا استغفار غنی کنند چنانچه طبع  
 بقوت اصلی باز آید مگر آنکه داری کار تمام کرده باشد که آن مسهل بعد از روز مسهل اثر  
 باشد و چهار روز بپوشد اندر کار باید بر رفتن تا معرفت باقی فضلات دفع شود و اگر در کار  
 لذت نیابد و تا سه چید آید علامت عدم بقا بود از آن حذر کند و باید که بعد از حصول بقیه مزاج  
 و شربتی که در آن حدی و حرارتی و طبعی تحت غالب باشد که از شیرینی و ترشی و سوزی و طبعی بخورد  
 و آنچه تحت سرد کرده باشند بخورند و آنچه با طبیعت کم کفنی غالب باشد بخورند و اگر  
 بر غذای مقویه برین الهضم معاد کنند و بر آب سرد فی الجمله چنانکه مزاج را قوی کرده باشد  
 صحت باز آید و اگر مقوی میسک چون حب الشفا و امثال آن معاد بوده باشند روزی یک  
 زنده کی استعمال نمودن لازم دارند و قبل از مسهل مانع اسهال و کاسه قوه مسهل بود و اگر آن  
 روز و جب باشد و اگر بقیه در مرضی حاد و خیره واقع شده باشد بعد العمل از غذای و شربتی که



علاج مرض باشد بکار دارند و همچنین از ادویه غیر معتاده خواه کفایتی و طبعی غالب باشد و خواه  
 باشد احتراز نمایند و باین جهت بخل خود کرد آید انشا الله تعالی و هنگام بازداشتن اسهال آن بود  
 مقدار دفعی که مقرر دارد دست حاصل شده باشد و خواب تشنگی که بوقت نهار افراط اسهال  
 پدید می آید پدید آمده باشد و بسیار بود که در او از موده چون فعل خود تمام کند باز آید  
 حاجت ممکن نباشد و اگر دای فعل مقرر کرده بود و هنوز عمل کند خواب تشنگی پدید آید  
 نباید پرسیدن و منع اسهال نباید کرد آن که آن معصی بود از طبیعت که وقتی که استیلا می نمود  
 شود که اگر مبادرت بر اعانت قوه واجب و وزوای اسهال باز ناید داشت و همچنین چون اسهال  
 خلط مطلوب تمام کرد و با استفراغ غیر مطلوب پرداخت و بسیار بود که خلط مطلوب با استفراغ نکرده اسهال  
 قوی دهند و طبیعت قهر کند خلط دیگر نیز استیلا نماید و در هر آیه بودیم و سلطان حسین میرزا  
 که حاکم آنجا بود تقریبی بود و هرگاه در دانه رنج داشتی و میخواست که بسفری ضرورت دارد و مسهل  
 محتاج بود و حال سبکون و دفعی ماده نداشت یک کوچ بر سر خیابان خوابیده اند انصاف  
 حضرت را طلب کرد و گفت مرا مسهل البته دهم حضرت او را در صبح یک جی مسهل دادند که از حال  
 دانه کی مصلی ترکیبیافته بود و عمل آن ده بازده مجلس مقرر رسید و بعد هفت مجلس خون آمدن کرد  
 و هر یک یک طشت خون آمدی حضرت مضطرب شدند کسی مندی بود او را طلب کردند و با کفایت  
 بخور نهند جد دارد و دفع کاوی سپرد کرده و بلا و جرب نرم بر دهن کاویخته و جرب کردن  
 ای شکم اصلاح کردند و تدارک حشمتی مسهلات و ملیات چنان باید که چون مسهل فرستاد  
 کنند و در دانه و در دسبر و منش کشتن و تاسه و کشیدن معده و پستی پدید آید  
 نیز بجهت شکم خود آورند تا میل دارد یا مسهل شود و عمل کنند و در متقال مصطکی موده آب  
 گرم خوردن هم معده را قوی کند و دارد در عمل ماری دهد و بسیار بود که خری قاضی چون  
 و سبب بزند هم معده را قوه دهد و منش کشتن باز دارد و دارد و با بقدر معده مایل سازد  
 بعل در آورد و جالنیوس که بی شخصی استخوانی دادند شازده ساعت استفراغ نکرد پس اندر  
 معده خویش دریافت که گویا هم می کشند و میفشانند و گویا که او زرد شد فرمودم که تا  
 میوه قاضی نرند اندر حال آن دخت زایل شد و استفراغ نیاد کرد و سبب آن بود که در  
 اندر هم معده مانده بود و خلط را بد آنجا می کشید و میوه قاضی هم معده را تقویت کرد  
 فرو بستاد و هرگاه این تدبیرات نافع آید و تندی پیدا شود و چشمها پر خون خیزد و دارد

سوی لا کند و غشای شود و چسبندگی بر نیاید و با در اعضا کوفتی پدید می آید البته قصد باید کرد  
 و اگر دین اعراض نیز نباشد چون داروی قوی بود و حرکت کند بقیه بقصد لازم بود و اگر بعد  
 سرور باشد زیر اکرم آن بود که اخلاط حرکت کرده باشند و بر عضوی ریزند و نسبت شستن  
 و آماهی شوند و با اعضای ریزه مضرنی رسا شد و در سینه سهل قوی تجدیل مزاج کافی بود و احتیاج  
 و قصد نباشد که اگر مگر موجب می شود که آن هنگام قصد لازم بود و اگر در بی از معده بدین نبرد  
 نرود و میل بر آمدن کند بقی معده را پاک نباید کردن و از تسبیح و جلاب بسیار خوردن اگر  
 مانعی بود آنچه مناسب باشد بکار دارند از مقویات معده است بسیار باشد چون دارو  
 در عمل آید تخصیص نماید و مار الحسل کم خوردن با مک آب بعل در آید و اگر در معامانده باشد هم  
 بهین نوع اعانت میدهد و علامت کشتن دارد از معده آفت که معده هیچ گاه نمی کند و تا  
 دل شور را نماند و آروغ بوی دارد و پدید آید اگر قوی و اسهال سرد و افتد بکدام را منع نباید کرد  
 طبع را بر حال خود که اشتن تا پاک می سازد که اگر از آنجا که از افراط می باشد و اگر بعد اسهال تمام قوی  
 پدید آید اسهول بر دهن کل جرب کرده اند را ب سرد بهند و اطراف و را به نهند و عطسه را  
 و کشتن شستن پدید آید لعل اسهول با لعل آب آبی بار و غن کل بار و غن با دام بار و غن که هم  
 و هر ساعت بصحره اگر خون آمدن سیر و قد اطراف و بخور نهند فاد زهر در دهن کاوی  
 طین مخموم و یا رمنی و آب آبی ترش شستن و همچنین بخور این جد و ار بلا و جرب لعلها که هم  
 بوی دارد و باشد و تجر عصاره خرقه و جرب شستن دست و پای شکم و همچنین بخور این  
 دفع کاوی سپرد کرده هر جا من سب و آبی تدارک کشند و یا بکله روغن کاوی و سبک و لعلات  
 در بازداشتن شکم حضرت حدت دارد و منع عمل عظیم نافع آید هم بخورون دهم ببالیدن شکم  
 دست و پای در رف سوزش و تاسه سرد تشنگی که از مسهل افتد این ریشنا و لعلها هم  
 و کشکاب بر دهن جرب کرده و صحن عربی بر دهن جرب کرده و یا سبب آب آبی آب نار و زرد  
 و سماق و شویبای مرغ فربه و شمع آب سرد و شستن در آن می اندازد که از افراط عمل حدت  
 و دایب آید اسهول و طین ارمنی و صحن عربی بر دهن با دام یا کل جرب کنند و با تراب  
 یا سبب میوردد و اندام بهند و آب سرد هم بخوردد اگر اسهال یا ریمی استند و تدا پدید آورده  
 زیاد و موثر نباشد و شهاب و را ازین معمل یا بهار از را از رانی یا طنابی یا به عین  
 فرو و آوردن تاسه دست و قدم و شکم کردن ترایق فاروق و غلو نیا با ترایق الطین











بروغن شونیز و باروغن نیت و باروغن موره و شقایق و پرسیاوشان و لادن شیرخیز  
 انحرش شده و در روغن شونیز حل کرده قوی بود و محل رستن موی را تیغ زود زود در اندن بود  
 ترک کند و اگر موی ضعیف و کم بود زود زود تراشیدن قوی بسیار کرد اند و روغن زرد  
 تخم مرغ را مالیدن پوسته درین اواب عظیم نافع است و محرق بخین روغن پستک پست و قد ز  
 آب که از تاک انکور بچکد و خاکستر تاک بر روغن تیغ و باروغن کای که ماله بدن و قوطن و کرا  
 تر و جوانی در بار موی را زود و در او روغن و در از سازد و بخین شش مار باقی و لعاب خطی و  
 و اشباه آن و بخین بصله لعلاب و عسل بجان و استیمون و سرخ و موره و در او روغن و  
 ندمیختن روغن شونیز و موره و زیت و کجده نافع بود و نیز آب نرم بر نیت موی مالیدن و  
 بموم روغن فقط و باروغن تخم مرغ و جرب در شستن در مفته چند نوبت بگوید و در سر بر جای رات گرم  
 و در مصلح عام بسیار نشتن و در مفته و نوبت فی کردن بسی مفید آید نه بر روغن کوتاهی موی بود  
 با سبکی آن سبب اینها همان قلت بخار و خانی بود و از شش موی و از مزاج و تدا بر خشکی از شستن  
 و اسباب هر یکی را به لایق توان در یافتن علاج آنچه در موی روی گفته شد جمله مناسب بود لیکن  
 شست و شوی و استحمامات متعاقب و لی و انفع باشد و تدمینات بر روغنهای نرم چون بادام  
 بادام و سپهر مرغان و آب که و خاکستر پوست چنار و پوست درخت انکور و محرق موی بسیار آید  
 یا آب سپیان و موی حیوانات و زانوی موی در روغن موره و غیره از مذکورات گفته ماله بدن مفید  
 و بخین مقترن خوب نیم کوبیده با آله جوشیده و ورق کجده که ماله بدن که دی تر کجده باشند  
 روغن بنفشه و آب بران ریختن و چند آن جوشانیدن که آب فند و روغن ماله باشد مالیدن بسی  
 و اگر ممکن باشد که چند کرت تراشش کنند پس بگذارند و ترتیب کنند اولی بود و جهت تخلص ماس که  
 ازین اذیان و او به استعمال نباید کردن و جهت صیقل ماس که لمعات و ملیات ازین اذیان  
 داده و به لک زدن و در شستن و شنبه مالیدن زهره گاه و باز هر که در شیشه آله و عصاره  
 درخت و بلبل و مسک و بادور روغن کجده که مرکبی در آن که اخته باشد و روغن شستن بسیار نافع  
 نفعیت موی را در از کند و با طراوت و رونق سازد و خون جسم را با دماغ مشارکت بکن  
 زدن با اصلاح مزاج جسم نیز احتیاج افتد و عظیم نافع آید و غذا و شربت در هر جا حدیست ماله بدن  
 تدریج صلیق این علقیت که مردم را از شستن موی برود با استنکی پوست سر سرخ و غمزه اف  
 بود و گاه باشد که اگر از مزاج کفا چنین شود و سبب غالب از خشکی مزاج بود و به جهت بر

تدریج مزاج

تدریج مزاج

بیشتر افتد

بیشتر افتد و در مزاج این مرض ناست الا و فنی که دماغ بسبب از ضعف فروزشیند و موی  
 سبب که غذا نیابد و این سبب را و آنچه از بس مضطرب بود و آنچه بسبب کلی میاید و با صیق ماله بدن  
 و هنوز ابتدا ظهور اما ران بود علاج آن ممکن بود بتعدیل مزاج بدن و عضو و مایل ساعت بود  
 از دماغ با سبکی و تلمینات و شد ساقها باقی بند مضبوط و به تیراب مالیدن بر کف پاها و شنبه  
 آن افعال و سایر علاجه که جهت نیت موی مذکور شد و آنچه جهت حفظ موی از ریختن و شفق مذکور  
 خواشدن جمله درین باب نافع آید و بقراط گفته است که هر گاه مردم اصل را دوالی برید آید موی  
 بر سر ایشان بر آید و در علت و دوالی عکس این گفته پس این حال ال بود و بر آنکه صلیق بواسطه  
 ماده حبست بود و ماله سر که استحصاف و منع موی کند با عصاره ماده آن اگر چه اندک و به تدریج  
 واقع شود و هر گاه آن ماده را با ساقی مذکور استند بعد مصلح با ز آید و موی بر آید و نرود  
 بود بر سر مزاج مضطرب تمام بدن و بد آنکه مردم النغ را صلیق نشود و جهت آنکه دماغ ایشان تر است  
 برین سبب غذای موی ایشان شقیق مکرر و مردم حبست و زکند را نیز صلیق کم افتد جهت آنکه بر سر ایشان  
 صلب است و ساق تنگ و بدن و ساق است که موی ایشان در از نکرده و آنچه باشد حکم بود و  
 رخ دشوار بر آید و ما را سقم افتد جهت رطوبت مزاج و در انقباض و انقباض و انقباض  
 مردم را موی بسیار آید و لبت روی افتد چنانچه مقدار درسی با سبب ریخته شود و چون رو با  
 این حال بسیار می افتد و در او موسوم گشته و گاه بود که محل آن از جلد طواری بود و در شستن  
 بر موی چنانچه زار و بدن سبب به ارالمیه موسوم بود و سبب این هر دو علت ماده ماله بدن بود و اگر  
 یا پوست جمع شده باشد و غذای موی مزاج جهت آنرا فاسد کرده و این ماده از فساد و غلط  
 از اخلاط اربعه می افتد و تحقیق بر غلطی از لون جلد آن موضع توان نمودن گاهی که نرم و کجده  
 آنکه را چون خواستند که اند این مرض سریع البراست یا نه بخرق و درشت آن محل را بخانه اگر زود می  
 موضع سرخ شود و اند که سده است و به تدریج و صلاح می آید بواسطه نفوذ خون به آن موضع  
 به سبب و اگر بر سر می شود و اند که آن سبب تمام است و عصاره علاج بود و لیکن که به تدریج  
 و ماله مصلح آید و محقق و ازین سرخی که کفتم رخصیت که در آن محل حاصل ناست آنرا اگر از  
 سبب بوده باشد و آن موضع سرخ خواهد بود و بدن امتحان شخص نشود لیکن در تشخیص  
 ماله بدن حال کفایت باشد و به تدریج قبول علاج و لالت کند و در الجرح چون فساد جلد شستن  
 هر دو صلیق آن صلیق به و به تدریج ماله بدن و غلبه بیشتر باشد علاج و جمله اول است و فراغ غلط بود

معنی جابجایی مزاج و معنی ماله بدن و موی

تدریج مزاج



اگرچه اصلاح موضع بترابکاری سبب می شود و بدین متعاقب آن با سبب که بر غیره غرضه کردن روز  
 چندین وقت بخردل در سرگرمی و باب سبب که در کوفه آن اندازان باشند و  
 زنجیر و بک چرخ می و رب توت سبب و در بهار و امس مناسب بود و اندک برودن  
 منی مالیدن هر روز نافع آید و علق انگیزدن بر موضع دار التعلک که راسی مفید بود و متعاقب  
 او و بابت موی مالیدن انفع آید و از هر غذا و دو او شربت که مو لفظ سبب است  
 حذر واجب بود و امثال او داخل برین درض غظیم مضرب است و شرفها می شود و درون  
 شیر انچه و ششم و باز روی و امثال آنها بر موضع زدن چند اندک اندک آنگاه از سر و  
 مناسب اصلاح کردن غظیم نافع آید و زهره روبا در اول و خاکستر مار در دوم طلاء کردن  
 نافع بود و سود و ورق مار نیز در دار الحیه نافع بود و همچنین مرق آن نیز طلاء کردن بعد از چنان  
 و دروغن مار و مقرب مالیدن غظیم مفید آید و تریاق فاروق و کمال اشباه آنها خورون مفید آید  
 هر دو و اگر درین طلاء می کنند باید که نخست محل مرض را بشستن بگو با لند و بر کجا سد آنگاه طلا  
 و گوشت طلاء کردن مغسوخه سعا بود مغسوخه زرد الو و زبل موش و بر هر پس مغسوخه فرق  
 و گوگرد و در این و مراد و کاکه متعاقب آن رسد اجده و با ترکیب کرد و بشیر و یو عات خلط کرده و  
 مکرر نیز شسته بوسی نافع آید و انچه آید که انفع بود و در هر بعدی موی سبب است اگرچه  
 آن بکلی منافع بود و ماس و با سختی پوستی که محل انگشت سببی منوال کند و آنگاه سبب کرد  
 خنکی مزاج بود و علاج است که بعد از مزاج کنند بخوردن غذا با سر و سرد مایل با عدال و کما  
 اگر چون سبب و پاچه و کینه پسینه و روغنهای معتدل و با فعال تری خوراد و در کدران  
 و زوجه می باشد باید که پوست بر موی بمالند و بعد از آن میشویند و اگر اول روغن نرم نیم گرم کرده  
 موی بکاشند و با یک گرم بشویند بعد از آن با کما روغن انفع بود و در سبب موی  
 سبب این رطوبت مزاج و در او و علاج تعدیل مزاج است که سبب بخورای خشک آنگاه خربای قایض از  
 موردیات و طبعات بر موی بمالند پوست خربا نرم و در میانند و از هوای ترصد نمایند  
 زرد النج و شربت و مار و مرد اسبک و اشباه آنها با دریا شسته غظیم نافع آید و  
 عود یک و در عصاره ای مالیدن هم بسوی مفید باشد و بر ریش و سبب موی سبب است  
 مزاج و در او و علاج اول رفع سبب است و آنگاه مداومت مالیدن لیمات و طبعات و  
 با بای معتدل نرم و سبب و آب و نه هین کردن بر روغن مغسوخه و خطمی و اشباه آنها و در

نیز بر ریش موی

نیز بر ریش موی

نیز بر ریش موی

نیز بر ریش موی

نیز بر ریش موی

دو و اما و شتر بهای خشکی فرا و در بودن به برین سببی موی و وقت آن سبب است  
 غلظت بخار و شفا بود و اغذیه و اشتر به کوفن را لطیف کند بکار باید و داشتن و سبب  
 بوق مالیدن نافع آید و اگر موی را بکند و بوره و نوشا در بر محل آن بر آنگاه موی را بکند  
 آید و تخم مورچه و هر چه سید و دود بخورد و عین علی کند تخصیص چون مکرر کند به بر روغن  
 بکند آنگاه سبب است که سبب بخورد و زنج ساید و بکند و آب گرم خنک و کما غنیمت است  
 کند و لفظ بکند از موی را بر در زنج و اگر زنج کند هم شاید خنک و در حمام سبب است  
 و اگر شربت بخوردی سبب در آن انفع مصلی بود و جلد و ماس را و اگر بخورد روغن کجده و اشباه آن  
 و هم جزو شفا هم داخل سازند و با هم طبع کنند لفظ و بالند اقوی بود و روغن آن منع سوختن  
 از دست آن کند و روغن سحر و صبر و اصل ساختن هم توان و اگر چنین کنند و اگر زنج و  
 در آب بخورند و در آتش بنشینند تا به نشیند با لاند و دیگر با لاند و زنج و آب که بخورند  
 در آتش بنشیند و مکرر میکند تا جان شود که اگر بر مرغ در آن با لاند و ساعت موی آن  
 پس قدری سبب روغن در آن ریزند و با شستن نرم می شود تا آب برود و روغن با لاند  
 روغن چون طلا کنند موی را بستر و هیچ نسوزاند و اگر بر نوبت سحر هم خود داخل سازند اقوی  
 بود و آنکه موی نازک بود و هم باشد که از نوره بسوزد و نخست بر روغن کل حریب مثال آن  
 سازند آنگاه نوره مالند و نوره را نیز بر تین بسیار بناید که شستن خنک هر ساعت ملاحظه  
 و هرگاه دیدند که موی از بیج جدا شده باقی بماند و اگر نوره را بکشد با بستر باشد  
 جهت قلت حرارت و مضرة وحدت و آنجا که اندک موی خشکی ظاهر شود روغن طلا کنند و  
 گرم کنند ساعتی سبب بکار متعاقب لیمات سببی با کل بر شوی و سبب و آب مالیدن هم بسوی نافع  
 و اگر بوی نوره را خورند و دفع کنند و بشستن نوره و عصاره کما لوباسر که و کلاب بالند لفظ  
 آنگاه بشویند و با رو باقی و کلاب هم شستن بگوید و همچنین عصاره سبب و در سر و بکند  
 فو و در حد و در حد به بر موی چون در آن مضرة نباشد به وسط عصاره او مست کند  
 و طلا کردن عصاره مورچه و نوشا و در عصاره محذرات نافع آید و طلائی عصاره محذرات  
 شفا و با محذرات بکند و کلاب بر شسته بگوید و بعد مکرر آنرا را بکند و در عصاره او  
 طرف شود و طلا کردن طین قویا و اسفند از نوره و صغیر مغزانی خشک کرده و سود  
 و روغن کهنه که با خاکستر از رویون و روغن کشف بحری و خنک و خنک و خنک و خنک و خنک

نیز بر ریش موی







و اکثر کله را هم در تخم ترب مصطکی و کندر و کجستر سوده علاج در سفید آب و مرد اسهال  
 اگر زرد و متقل و کشتل البیض کف دریا و تخم حرم الماده و عصاره رصع صمغ کرمی و تخم خیارین و سفید  
 طبع الحله و الحیل الملک و استخوان بوسیده و تخم کدو و جرم رباب فارسی حله صاحب جلا و اینده  
 خواه معده ملا کند و خواه مرکب و کد که در تهی موزونی مرتفع کرده لیکن بدین تدبیر اندک رو  
 به آید و همچنین که در تهی معصی طبیعت نیز تغییر نماید و ابی کلا کند و کذا در حضرت آقا  
 و سر و کرم و باد از شره باز دارد و مغز نان میده در آب صمغ حسل کرده یا در سینه خایه  
 یا در کشیز ز کرده و سینه و بیض شها و صفاب شها و کثیر شها مایع بود چون با آن مالیده باشد  
 بخور دارد و صندل سوده سفید باب و سفید اب اندران رشته بر تمام روی طلا کند و بخور  
 کذا در عظم نافع بود و با صمغها بهتر که دارد و در رفع ترکیدن و رستی شریان حال از آب  
 رسانیدن بر روی و بعد از آن استقبال با دو آفتاب و موارس و نمودن و بسیار به آید  
 و زنا زار و وقت اوقات حیض در گذشته اوقات حیض از مقرر بسیار به آید جهت  
 فضلات با عالی قبل ازین و از خشکی مزاج نیز نافع علاج آن از باد و اسهال آن بود و  
 و طلا با کجبت این معانی مذکور شد بکار داشتن شها و روز بجا به داشتن و بعد از آن  
 چرب کردن معده آید و طلا کردن نیز نافع که از با قدری کلاب بچرخد باشد و بسته شده باشد  
 و بدست آنرا نرم گرم کرده باشد و در شب و روز پوسته و بعد از آن استقام نمودن بسیار  
 نافع و در جرب اگر از سبب کما فضل حیض بود چون از حیض پاک شوند با سیم و روغن  
 پاک شود و اگر از خشکی مزاج بود بعد از مزاج مبادرت باید نمود و بعد از آن طلبهای مذکور  
 بکار باید داشت و تخم صمغ کرمی این سبب بود و تیره و بدنی که در پوست روی به آید  
 شکر کمال روی کسی او را حذام بنیاد شده باشد و سبب این فونی بود تیره و سوخته که در سبب  
 پوست محقق گشته است که سبب مسام و دوی از مودی هوا کای خباشته ناده بدان سبب که  
 روی را برین سازد علاج کشتن فصد با سلیق کند آنگاه خور از خط محرق مسهلین سبب  
 سازد مثل طبع اقیقون و آب شامه و با سکنجبین و مسهل جسنک سلیمانی و اشباه اینها و بعد  
 علیه جبهه و ار طلا میکند و سفال سوده آب خورده و شراب نرم و صمغ مسام روی به نقطه لکها  
 و امثال این معینه بود و در سرخ لکهای روی لکها که بر روی پی پی به آنچ پایل حرکت  
 و بین و هم بر پوسته آنرا منس که نید و آنچ پایل بسواد بود و بین و درم پوستینی آنرا ش

بین حاد که طلا کند

نیز رفع کینه طلا کند

نیز رفع کینه طلا کند

نیز رفع کینه طلا کند

کوئند

کوئند آنچ نقطه نقطه و بسیار پایل بود آنرا کلف کوئند و عوام که کوئند و در بعضی کشت  
 کلف بر عکس این باشد و سبب جمله دفع طبیعت بود و در بخار قیل الف و راجع باب پوست  
 شدن آن در بحث جلد و مسام آن زنا زار و اوقات حمل برش و کلف بسیار به آید و در  
 نیز بسیار نافع سبب قصور مض و ضعف م معده و صعود بخارات فاسده آن و بعضی اطفال  
 م سبب همین سوز مض و بخار معده فاسده کلف به آید و هر که ازین لکها پیدا شود  
 ضعف معده خالی نماید و در صاحبش را زکین لیس را نفع جهت مس مزاج و حدت خلط  
 مدفع و نانی پوست لکها در باطن آن بخار معده را بقی پاک سازند اگر باقی باشد اعلی  
 و امثال آن و بعد از آن تقویت نمایند با دواست لطیفات و مهارش و مکنی و اشباه  
 و آنجا که ماده قوی بود اول مسهل مناسبت خلیل کند آنگاه بقوت معده و اصلاح خلط  
 واد و به جلا دهنده که در ترزین لون گفته شد مالیدن و دواست نمودن نافع آید و کلف  
 اکثر بوقت وضع حمل بر طرف شود و با سبب کفی و تیره و عیال و کلف بران کفر علاج بجز  
 چکنی جلد و قلت دم مصلح و کلف اطفال منع ادخال و اصلاح و شستن کالهای مذکور  
 بصلاح آید و آنچ درین جناف لکها نفع آن جربت بسیار کشته است و کشت البیض و  
 دریا و عزوت و کشت تراب و کشت نقره و بسیار که از تراب گرفته باشند مفرد و کرب  
 خواه همچنین بالند سخن کرده و خواه بجای رشته طلا کنند شها و روز شوند و نجاسات بسیار  
 تخم خربزه پاک کرده و مغز بادام شیرین با صمغ سفید کرده و سایه میکشند و هر ساعت  
 طلا میفرایند و هفته هفته از روی شستن باز میدارند تا می لکها را نفع میکند و اندر آنجا  
 نشستن و روی بدان شستن نافع بود و در ترزین لون و لکها گفته شد طلا کردن نافع بود لیکن هر طلا  
 لازم بود و تراب لاری نرم جربت و دفع نفوس و اثر ریش و همچنین بسیار دایه  
 و بعضی رشته طلا کردن در حمام گرم شستن در رفع کبودی اثر ضرب و گفته اند که طلا  
 با سر صلا کرده طلا کردن و هفته هفته کذا شستن بر یک آب گرم شستن اکثر آنرا را برود  
 همچنین طلا کردن علیک المصطکی و یک آب شستن بر سرخ خون که در زیر پوست مرده  
 آنچ میر که خسیانید طلا کنند و آنجا که غلبه باشد و بسیار رنگ اول فصد کنند و آنگاه طلا  
 بسیار باشد که خود بصلاح آید و تخصیص در روی که عرق آورد و لکها باشد که فزوده کرده و بو

جبهه از آب جوی  
 و در بعضی کشت  
 و در بعضی کشت  
 و در بعضی کشت  
 و در بعضی کشت

نیز رفع کینه طلا کند

نیز رفع کینه طلا کند



















و فریستد کتبه فالج و خفقان و غشی و ضیق النفس و جمیع مطبوعه و حصبه و فقلونی و امثال اینها  
 و از کسکی و تشنگی و زهره و مضر کرد و کم نمی و کم فرزند باشد و جهت صبیح مجاری و امثال اینها  
 خلاص شود و در عمل در و کتبه و حرارت غریبی او چون بواسطه غلبه رطوبت فصلیه ضعیف است از حرارت  
 مرض و یعنی محلل ضعف کلی در پدید آید و زمان فریب کم می درند و اگر چه آید اکثر از شکم برود و  
 بخواهد تن فریب را بسیار آشفته علاج خوردن حسنه تا تلخ و شور و یک ترش و کم رطوبت و کم غذا و  
 المقدار بود و ریاضت کشیدن بجا نیست آید پس عسل عادت و محذرات خوردن که گاهی مشا  
 آید و حرکات محله با فراط و ادویه محقق بغایت مفید آید و طعن در هوشی قوامی سبب بود و عظیم  
 بسیار فریبان را بغایت لاغر ساختن بی تدریج و کم و بران مانده اند و غم عظمی مضعف بود و در  
 بر یک نرم کم کم خفتن و تشنگی و در میان آن خفتن و بر اعصاب پس خصوصاً که زیره و برگ مور  
 باشد تدریجی قویست و مضه نزدیک نزدیک و مسلمات قوی و متعاقب اینها به حیاط ام صواب بود و تدریج  
 تشنگی فراوان و در آب مقدم معلوم شد و چون آید و مخفی نماند که در محله از خرب کردن و لاغر کردن و  
 توان که جوی بد زد و در برقی و دارا و دما و است علاج جسم و چه حاصل میشود و اگر بخواهد که عظیم  
 لاغر سازد باید که خون را از آن بخشی باز دارند و افزایند و آن در یک و زیره و کم کم می کنند و  
 و قوی بعضی بضمیمه مکیه و مواد را بی نهایت آن کشند و بگویند و فریاد و الله اعلم بالصواب و اینها  
 باب ششم در بیان اقسام و امراض و علامات مندرجه بامراض و علامات و غیره و در بیان اقسام و علامات  
 در امراض دارند و احوال بحران و ایام بحران و اندر و احوال فی الوسط و فی الضیق و منفعت آن و علامات  
 و سبب موت و در مرض اوقات آن و سبب موت مجاری و فی مرض و احوال در طرق مراعات مرضی از  
 روی کتبه و علی حد قیاس با مقتضیات طبایع اما سبب مرض به احوال مرضی است  
 مضاهمت و این یا معرود بود یا مرکب از مفردات و مفردات و در وقت آن اول بعضی معرود یعنی باشد  
 الاخر است از آنچه در باب اول گفته اند که در امراض سواد الیه که اند و اصفاف مانده آن و در  
 اول مبین گشت و اگر در وقت اول یا بعضی مرکب است مطلقاً از امراض ترکیب دانند و اگر در وقت  
 ممکن است اولاً از امراض بفرق الاتصال خوانند و مرض ترکیب با تغییر میان و صورت تحلیله بود و  
 رد با تغییر مقدار بود و یکب عظیم و صغیر بود و در مثل شش گشت یا تغییر وضع و عمل آن و در  
 با عضو مجاری آن مثل عضو از جای بیرون آمده و مرض مرکب از مفردات خوانند و در بعضی  
 اجتماع بین و حاصل آمده باشد که یک اسم بر آن مطلق توان کرد چون مثلاً که یکب است که از

باب پنجم

و حیاتی

امراض مندرجه بامراض

و حیاتی و اگر چنین بود و آنرا امراض مستند دانند و اصفاف انواع این جناس در  
 تفصیل امراض واضح گردانند و البته که در معالجات امراض از اقسام مرضی که در  
 در وضع متغیر شد و تعرض نمیشود و الله اعلم و اما در بیان اقسام و علامات  
 زیاده و در احوال و ارجح را که سبب این با یکب یا بی از یکب بود حفظ و آنرا امثال یکب  
 نامند و یا یکب و اوست کیفیت بود فقطه چنانچه قبول نفع و هضم و بر طبیعت بدین مبنی که در  
 امتلا قوت نامند و یا یکب یا بی و در یکب و در اوست کیفیت هر دو بود و آنرا امثال یکب و  
 نامند و سبب اول مندرجه بامراضی که از غلبه اخلاط افست چنانچه در بخش مبین گردانند و البته که  
 و صاحب آنرا خطر عظیم باشد زیرا حرکت و از ابر و حرکات و مدمات اخلاط و سبب دوم مندر  
 بامراض عفونی و در من غیر ملک چنانچه بخش تقریر افست انشاء الله العزیز و قسم ثالث به ترین جمله  
 مندر باشد بامراض عفونی و غشیونی زود و هلاک کند و برگ مضاجات و خط صاحب این  
 و کم فرصت تدارک دهد و هر یکی از این اقسام که بود که از یکب اخلاط افست و که بود که زیاده از یکب  
 افست و اول امیدوار تر بود و علامات زیاده و بی در خطی در یکب یا در کیفیت یا در هر دو و بعضی در  
 باری که نگور شده و باقی در یکب علامات امراض تفصیل مبین گردانند و البته که و اما علامات  
 مطلق امتلا کرانی اعضا بود و مانندی یافتن بی سببی و بودن اندکی کم و ام و قله اشتها و طعام  
 کلات بصر و در خواب بدین کران با دی و کرانی حرکات و لیکن در قسم اول و سیم اشخاص عروق  
 تمدد و سرفی لون لازم بود و بجز عدم انقباض قسم ثانی و در قسم ثانی و ثالث خوابها شوریه  
 و هون که دنا خوشی بوی در بخش زود و مانندی یافتن از اندکی حرکت بر آمدن بسیار است اند  
 که باید لازم بود و اگر اندر امتلا دوم پس چنانچه بسیار در خواب مندر و در صفرا و التشنج و زردیها  
 در بطن آنها و برف و بارندگی و در سودا بسیارها و تار یکبها و خیالات منشوش و خونها و بدیها  
 هر گاهی سببی از اینها نماید و سبب مثلاً مطلقاً تعین کلیات بود و جسمی استغفات طبعی چون  
 خون به سیر و حیض و طمث و عاف بحران و قطع بزرگ که بود آن در قیام اعضا با زمانه و الله اعلم  
 و علامات مندرجه بامراض و علامات مندرجه بامراض و علامات مندرجه بامراض و علامات مندرجه بامراض  
 اول از احوال چشم چنانچه صافی سپیدی آن و روشنی حدقه و عواری نهاده چشم بستور حاجی است  
 قوامه و بخارید و قوه روحانیت طبیعت و و حرارت غریزی و سبب ممتدی و آلات تغذیه  
 و امیدوار بود و تغییر لون سپیدی با سمان کونی نشان غایب خلط و غلبه بلغم خام و ضعف معده و در

علامت مندرجه

در تغذیه و بلغم



بود و حرکت قانی نشان غلبه خون در کرمی و امتلا و یا انقباض و یا بکلی نشان کرمی خون  
 بر جوشیدن آن بود لیکن آنچه از پستی در کرمی درونی که بطرف پستی است پدید آید آب است  
 عام بود و آنچه در کرمی پستی است پدید آید از مشتبه تا محو او بود و بسیار باشد که نشان حد  
 رده بود و آنچه در کرمی پستی است پدید آید و یا متفرق و یا محو او باشد نشانی بر نشانی بخار و طبیعت  
 بود و بر مظهر بود و حرارت غریزی و اسپینای حرارت غریزی که ای ده و بر زردی حرکت بسیار  
 و کد نشان به حالی روح و دل بود و غلبه سودا و قضا و طاع و غلبه نقص خلط کواهی ده و بکلی بود  
 معنی و تریکی نشان قرب موت بود جهت کواهی دادن آن بر مطلق حرارت چشم و زردی چشم  
 نشان غلبه صفرا و انتشار آن بود و لیکن آنچه عام نباشد اسلم بود و پدید آمدن سیسی چشم  
 طرف شب بای و سیسی بای صدف بطرف روی نشان اضطراب طبیعت بود و بر دشت دماغ کوا  
 ده و باز ماندن کرمی چشم خواب و غلبه بر خلاف عادت ایشان صغیر قوه عضله و یا قوه تن بود  
 باز داشتن چشم کرمی و چنانچه اگر انگشت نزدیک بر بند چشم بر می زند بی انگشتی در دماغ ظاهر بود  
 نشان نزدیک موت بود و کرمی که چشم نشان قوت چشم بود و جبین و اضطراب چشم  
 بر دوام نشان قضا و دماغ بود و از خشکی ده که باشد که سبب آن غش عضله چشم بود و اول راه  
 نباشد و هر دو چشم کرمی بی انگشت زردی و غلبه بود و باشد نشان بخت مواد و چشم بخت  
 حدوث آس و روح الی دماغ و فراخ بایر کردن چشم و حیره حره و سخن بر آنگه گفتن با ضعف نشان  
 قرب موت بود و همچنین بی نور شدن حد و غلبه کواهی چشم کواهی آن و در چشم کواهی  
 چشم در مص شدن و بسیار پدید آمدن مص خشک و ترس ظهور در بی نشان به بی چشم و ضعف  
 قوی چشم بود و احوال شدن بی اختلاط عضل نشان تشنج عضله چشم و سهل باشد و با اختلاط نشان  
 آفت دماغ بود و باشد و گفته اند هرگاه اندر ز چشم پاره اند چند عصبی پدید آید و پستی  
 آرز و کند روز و هم از آن حال بسیار و حکما رند را در تشخیص فایده و زاید و اعراض چشم  
 و سوراخات و غدهای که در حالات چشم بود و جمله را از آن نشانند و بسیار دیدیم که در پستی زرد  
 حد و ایشان بخت بسیار و کم نور نمودی حکم رگوتای عرا و میگردند و آن شخص زود میرفت و اگر در  
 نبودی بعضی را و این سری عجبت دیدم از حال کرمی ماندن و چهره چهره اهی فی الجمله و با تمام نشان  
 قوت روح و مزاج و حرارت غریزی و ضعف حرارت غریز عدم افات دماغ و حوالی آن  
 و امیدوار باشد و تغییر رنگ و روی و بی رونق شدن آن و عبارت از کرمی و غلبه شدن

نشان غلبه از حریص

نشان

کودک و رشاد و کشیده شدن پوست چشانی بر استخوان و کم نمودن کمانت غلبه حرارت غریزی  
 مزاج و قله حرارت غریزی و کم رسیدن روح و حار غریزی با طراف و این بخت بود و اگر پستی  
 و غلبه و خنما نبوده باشد و پستی و پستی لونه تا غلبه زنگی بد تر باشد از زردی و سیسی  
 و بر خواستن رگها و بر پستی و تریکی و پستی رنگ و روی نشان مکرر بود و دماغ و یا حد  
 آس و دماغ و یا حوالی آن و زردی لونه و بر رسیدگی روی و بر تها نشان غلبه حرارت غریز و ضعف  
 و بکرم بود و چشم از حال بی حرارت چشم غلبه پستی نشان قرب موت بود و کرم شدن منی لونه  
 باز شدن نشان تشنج عضله بود و بسیار باشد و باریک شدن پستی و سیسی شدن آن  
 نزدیک موت بود و همچنین چکیدن زرد آب از پستی اندر تهای جاده و قی و در دوم زردن جمله از راه  
 بر بود و یا فتن بوی مشک یا بوی روغن کاه و یا بوی روغن کاه و یا بوی روغن کاه و یا بوی روغن کاه  
 ناله بی انگشت خارج بود و باشد هم به باشد و از احتراق اختلاط خرد و به عطسه ناکه ناکه  
 چنانچه که عطسه می آید و او را در مجت نشان طبل شدن حس قرب موت بود و بیض عدس در مص  
 پستی همچنین بسیار که فتن منی بکشت مصل به حتی خصه کاه را زردین است و عطشی باشد و کرم  
 عطسه را آخر چارسی میگو بود و در اول نشان کاه با خلط تر بود و دماغ چهارم از حال لهما کوا  
 لبانه ریجاری حاده به باشد بخت نشان اوان تشنج عضله لب و همچنین فرو نشستن کوا از لب  
 بر بالای و همچنین طبلیدن لهما و زرد آب زدن بخت نشان و اوان از جیبی حرارت کوا  
 شدن هر دو لب بخت شدن به باشد و سیاه شدن و کرم شدن لب و غیر از لب و سیاه شدن  
 قرب موت بود و بخت نشان ضعف قلب کید باشد چشم از حال دندان سپید شدن دندانها بود  
 و همچنین نشستن رطوبتی لرح در تهای حاده بر دندانها بخت نشان و اوان از فروزی حرارت  
 و غلبه دماغ و در پدید آری حرا نیدن دندانها اندر تهای کرم مغایرت نشان قرب موت  
 از تشنج عضلهای کوا کوشش خرد و پدید آمدن حد و نشان حد و پستی و بر زدن  
 لبان کسی که حسنی خوردیم به باشد چشم از حال دمان و زبان بسیار کرم و پستی  
 نشان غلبه حرارت و غلبه خلط و نابودن خلط به در چشم معده باشد و کثا و دمان  
 اندر تهای حاده به باشد و خشکی زبان و دمان نشان غلبه حرارت بود و همچنین دشتی  
 زردی و تریکی لونه و زبان سیاهی می سودی نشان قرب موت بود و گفته اند هرگاه بر زرد  
 بر زردی و یا خنده چشم کرمی بر آید و یا بر زردی آرز و کند نشان قرب موت بود

نشان غلبه از زهر

نشان غلبه از لهما

نشان غلبه از دماغ

نشان غلبه از حریص و زبان



نشانه خشک از ریه

و خردید از آنکه بر معده و مجاری طعام بشرد و ریهها را بسیار است مفتوح از حال کوشش شد  
 ریه کوشش باز کردید و همچنین هم فراز آمدن صدف کوشش و سرد شدن کوشش با سبب  
 نشان دادن از افراط حرارت غریب تر رسیدن خون و حرارت عربی باطراف و در  
 اندر چهار پای عاده کشنده باشد و اما از جهت انکه حس ایشان قویست و دره از آنکه  
 بود اندر عصبان پران و کوه که از آن حس صغیر است و حال کشیدن در دماغ و در  
 گاه باشد که کشیده و در کوه آید و در دماغ کن کرده و بجای آنکه بود در موضع  
 تمام یا بدست از در دماغ و در عصبان ایم اندر ریههای عاده بود و بسبب چون از علامات آن  
 باشد روزی که ریهها را کشیده و اگر از ریهها کشیده و در عاده کشیده ریهها را کشیده  
 چشم باید داشت تا چشم را کشیده و اگر تا چشم ریهها را کشیده و در عاده کشیده  
 بود که چون ریهها را کشیده و اگر تا چشم ریهها را کشیده و در عاده کشیده  
 و در دماغ و در ریههای عاده در چشم ریهها را کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها  
 اندر ریهها کشیده که از آن قطن کوه کشیده و آن در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 شربت کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 قوت قوی بود و علامت خبر آن بود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 شود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 از دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 بود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 وقوع می کشیده باشد زیرا که این از غلبه اخلاط بود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 و اندر ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 او از آن نشان سوخته شدن که هر دماغ و غلبه خلط سوخته در دماغ باشد و در ریهها کشیده  
 و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 سرسام و صداع و ذات الریه و سینهها را کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 جاده و قن و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده

نشانه خشک از ریه

نشانه خشک از ریه

نشانه خشک از ریه

برون کند

نشانه خشک از ریه

نشانه خشک از ریه

نشانه خشک از ریه

نشانه خشک از ریه

نشانه خشک از ریه

برون کند و در جلد به خشک باشد و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 از ریه کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 و اگر در حال صحت این سودا کم بوده باشد و الا بدنبال باشد و نمودن اشتها و زحمات لازم  
 و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 از ریه کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 دست پای کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 طرفهای کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 نشان دادن از غلبه ضعف و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 بود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 خواب مطلق در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 و یا ضعیفی نفس کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 شود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 خواب بادل روز بیکو بود و همچنین زیاد شدن بوش و سخت بعد از آنکه در دماغ کشیده  
 زود رفتن از جانب پای کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 بودی اندر افشان بد بود از آنکه دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 بهشت از ریه کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 شود که هیچ بر طبق معادله کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 باشد اما چنانچه اگر کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 گرم از ریه کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 روز بیکو از ریه کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده  
 علامات اسهال نشان قرب موت بود و از آنکه اخلاط دم زدن نفس قطع که حرکت کشیده  
 بود و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده  
 عظیم و متفاوت تحت بد باشد و از فرود مردن حرارت غریزی و یا اخلاط عقل کشیده و در دماغ کشیده  
 بر سر متواتر نشان غلبه است و همچنین متواتر عظیم نفس کشیده و در دماغ کشیده و در ریهها کشیده



و تحت بد باشد و برافراشته شدن سپینه بکلی تحت بد بود و دم زدن کشنده نشان غلظت  
 بود اندر اندامها و دم زدن حجاب و عمر و سوس سپینه بکلی طبعی اندک باشد و کم برآید نجات  
 در غلظت و سخت نفس و حرارت بد بود و در قرب موت چنین شود و گوشت عوام که نفس را بالا آورد  
 و طبع قطع کند بحسب تجربه و بکلی دشواری غلبه حرارت بسیار بد باشد و بسبب این اختلافات  
 پیش معلوم شده شازدهم از حال خلق و تجربه و مجامع طعام و آب که در شدن کردن و خیرا طعم  
 فرو بردن بد باشد و از تشنگی خیزد و هرگاه که بار آب فرو نشاندن درون و چربی از گوشش برآید  
 فردی که نیک باشد و بسیار بد که سبب فرار غلظت خیزی طعم و آب ریختن و با آن می بود  
 خلق و تجربه و از آنکه آن ممکن باشد و بدید آمدن غلظت و در غلظت بحران بد بود و در غلظت  
 اگر کف بر دهن نیارد امکان خلاص بود و ظهور کف البته ممکن بود و مضمون از احوال معده فواید  
 امراض ساده بد بود و خصوصاً که از اسهال بدید آید و سوزش حرارت معده اندر حیات بد بود و غلظت  
 بهم در فشار ده شدن معده جهت نشان دادن از بکلی شدن غلظت و بدید معده و یاد معده  
 اگر قوت طبع بسیار بد و تحت بد نباشد مضمون از حال شکم و شرا پسین افشان با در شکم و بد  
 مضمون با اسهال اندر تهی ساده نشان قرب موت بود و با در غلظت عضله شکم و در قهقهه شدن بکلی  
 در شکم بادی بود نشان آب پس بود اندر شکم نوزدهم از حال معده بدون آمدن معده اندر تهی  
 ساده بی زوری و بی قوی بد باشد بیستم از حال قضیب قضیب نرم شدن قضیبها و آب پسیدن اندر تهی  
 ساده بد باشد و بالا پسین قضیبها بزرگ و هم باز نشستن قضیب پسار نشان قرب موت و خمر و غلظت  
 بود و اگر بد در وی صعب باشد و احتلام اندر اول بهاری نشان در رانی بهاری باشد و اندک از  
 یک بود اگر قوی باقی بود و بیست و یکم از حال رحم بدون آمدن رحم و فرج اندر بهار ساده بد باشد  
 بیست و دوم از حال اطراف سرد شدن دست و پای و کوهی و سردی و در تهی لازم بد باشد و نشان  
 غلظت بود اگر ضعف پسین باشد و الا نشان حده ت آمانی عظیم بود در درون و با صده و غلظت  
 و با صده و ترکیب خلط و بعد مرض سرد شدن اطراف در اول تب که در شدن نشان آن بود  
 که در درون آمانیست و خون بدیجایی که در سرد شدن دست و پای و در وی و زان  
 اندر تهی ساده بغایت بد باشد که در وقت بحران برنظم اندک علامات دیگر خیر باشد و غیر درون  
 انگشتان بسیاری و کج دی و سرخی و نفی نشان قرب موت بود و نفی بر تر باشد و بسیاری  
 تحت بد باشد جهت نشان دادن در تهی اخلاط و با وجود سرد شدن اطراف و بکلی درون

نشانه غلظت و غلظت

نشانه از معده

نشانه از شکم

نشانه از معده  
نشانه از قضیب

نشانه از رحم  
نشانه از اطراف

و انگشتان

و انگشتان از علامات نیک و قوت طبع باشد ممکن بود که بحران نشان غلظت را بی نفی  
 واقع شود و گفته اند که اگر غلظت عرق سرد بر پیشانی بدید آید و ناخنها زرد و با سوزنک شود  
 زبان آمانی کند و برتن شرابی غریب بدید آید و هرگاه که از نزدیک باشد و سوزنک و کرمی اطراف ظاهر  
 تن و باطن سرد شدن قرب موت بود و کرمی یا فتن بهاری با ضعف قوت بد باشد و کرا از  
 نه بان با هم اندر تهی گرم نشان قرب موت بود و کرمی بودن طمس بعضی اعضا از بعضی دیگر  
 اندر تهی گرم لازم و نامو اسی و اوقات تب باشد و اگر این کرمی اندامها فکری که بدید شود و نشانه  
 بود بیست و یکم از ریهها و شرا و اما سها تغییر لون ریش کرمی که برتن بهار بود و بسیاری  
 تحت بد بود و زبر که این نشان موت معصوم بود و در قرب موت و اول معصوم موف خیزد و آمان  
 پیغمبر لاهران اندر تهی ساده و تحت بد باشد و باز کشش آمان و بزرگ درون بد باشد و کرم  
 بعد از غلظت باز ظاهر کرد و تحت امید و اربود و بر قوت طبع کوهی و در درون شدن آمان  
 خصوصاً آنچه بر سبب جوالی داغ بود بد باشد و تیره شدن کول هر دو طرف نشسته که کرا از کلام کرمی  
 با نورم و ریش کشش آنها تحت بد بود اندر تهی لازم و چون در تهی ساده برتن کشش اندر تهی  
 آمان بسیار با شرا کرا از خودی یاد و تحت بد آید و راتران غلظت و کرمی تنی باشد و بار زدن  
 چهارم بسید و با این احوال اگر طبع خشک باشد بعلت مسام میرود و گفته اند هرگاه که بر کلهای کرم  
 کرا از درید که نیکو شدیم که وی بر آید یا کرمی سفید بدید آید و بهار شرینی یا خیزی تر طعم آرد و کرمی  
 هم میرود و اگر بر صلیب بهار می سپرخ صلیب بدید آید و خارش صلیب در کردن بدید آید و روز جماع  
 میرود و اگر آمانها و ریههای نرم برتن بدید آید و عقل نایل شود و زود میرود و اگر نایل بر روی بدید آید  
 در کرمی و بر اثر آن بی کجاشن بدید و زود دوم یا بیست و یکم میرود اگر این حال غلظت عوام را بدید آید و غلظت  
 دارد و اگر بهار را بر سبب زانو بزرگ چند دانه انگوری بدید آید و بزرگ سرخ بود و کرد اگر آن بسیار  
 شود و یا بزرگ سیاه و کرد اگر آن سرخ شود زود و میرود و گاه بود که بخار و زهر مملکت بدید و نشان  
 مرکب او آن بود که عرق سرد کند بیست و چهارم از قلعی و شاد و بسیاری آن در بهاری نشان غلظت  
 بود از دفع فضل و غلظت آن و یک نباشد لیکن با آن اگر اندک سپی در احوال بدید آید باشد و  
 بود و طبیعت را بیست از آن و از غلظت و غلظت بر نشان بد باشد و از ضعف و آفت غلظت  
 و ناموشی و بیست و یکم از آن و غلظت و غلظت از آن تحت بد باشد خصوصاً که بهار بسیار کرمی که بدید آید  
 نرم نرم سخن گفتن هم بد باشد و بسیار گفتن و شتاب گفتن و تنی بسیار و صحت کردن خصوصاً که در

نشانه غلظت و غلظت

نشانه از معده











و بعد از طول صداع بود و اما علامت حدوث اسهال پس بولی بود و یا رنگین تر شدن آن بآبی  
 ناز و حوالی آن و قراقرص و طبع در روی در پشت و کشیده شدن سر سبب لطیف سبب گران کردن  
 سبب و اندک برآید شکم و حوالی ناف و قوه و صفه و سرعت نبض با صلابت و رنگین تر شدن  
 و کم رنگ شدن بول ناگاه با صلابت آلات و یا غلبه زدن آب و ترشیدها تخصیص در امراض صفراوی  
 و حاد و با شدت سبقت لبین طبع و عدم دلایل میل داده و بالا و طایرین و اما علامت حدوث غشی  
 و تاریکی چشم است و زرد شدن رنگ روی و خوردن چشم و احتیاج لب برین و بسیار کردن  
 آب در دهان و پید شدن مشک کردن و در دم معده و طبع و دل و الحظاظ و قشر و پید شدن غشی  
 سرعت و تعلل و غشی و نفی و تنگی و کرائی سبب خصوصاً در امراض صفراوی و بسیار بود و اگر این  
 علامات در کوه کان پدید آید و نشان حدوث تشنج باشد و اندر پران نشان پراکنده شدن نا  
 و حدوث امراض مختلف باشد و گاه باشد که در زمان سبب در دم این علامات پدید آید و اما  
 حدوث اورا سرگشته است و سوزش ترشید و غلیظی و غلیظی بول و رنگین تر شدن و طبع و  
 و سبقت بیشتر آمدن بول از معده و غشی طبع و قد عرق و عدم علامات میل داده بسوی دیگر خصوصاً  
 فضل بیشتران به باشد تا اوایل بار و یا او خفیف و اما علامات حدوث عرق سرخی طاهر است و کم  
 شدن و انتفاع است و بر خواسن بخار کم و ترا زدن خصوصاً که دست بر هر یکی بسیار زنده آید  
 زبانی گرمی و غشایی فهم شود و نرمی و موی شدن نبض و تکرار کردن و سبقت قلب بول و غشی طبع و  
 رنگین شدن بول و زرد چهارم و غلیظ شدن در معده و افروخته شدن چهره تخصیص در امراض کرم کما  
 آن رفیق بود و همچنین چون در غراب و قربان این آثار ظاهر شود و چون بار را رازده مت است  
 برانزال تب سخت گرم شود و سایر علامات خیر ظاهر بود و بجران معنی جسم باید داشت و اما علامات گشاد  
 خون و آب سیر در و کرائی مقعده پشت نرم و میل نبض غلیظ و قوت و احتیاج در حوالی مقعده دریا  
 کیم در تن با وجود سبقت عادت با پا و بول و فن اربا سوز و عدم نشان بجرانهای دیگر و غلبه  
 آنها عرق اندکی مانع آن کرده و اما علامت گشاد و خون جگر در و کرائی کما و در دم است با وجود  
 عادت آن و بسیار باشد که در اندامها پدید آید و احتیاج در فرج باید و در حرکت و فروز و  
 در قربت و با گشتن وقت و علامت میل داده بطرف دیگر موی بود و اما علامت اشتغال قوت  
 تمبست و کمی قوه تن فی الجمله و قوت نبض اشتغال آن و نابود شدن استغنافات و پدید آمدن غشی  
 و عدم علامات خطرناک و ابتداء مرض برین سبب و قوی شدن مرض در وقت الحظاظ و با این علامات

در غشی

در غشی دردی پدید آید و بار کما می غشی می کرد و با غشی نسبت با دیگر اعضا بیشتر غشی می کرد  
 غشی می گشت که در با غشی مادی باشد انتقال داده مرض بران غشی و افق شود و سبب آبی  
 و حجاجی عادت کرد و دوالی و دوال فیل پدید آید چون اگر آنها در پای پدید آید و دیگر اشتغال است  
 قیاس معلوم شود و علامت حدوث بعضی اشتلالات در دلائل خیره و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 تقریب بان علامت مرض معلوم کرد و انش و انش و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 مغرط و یا کیم مغرط معده بجران عرق و بار عات واقع شوند و گاهی غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 و کیم بجرانی نام و سبب کیم سبب کیم سبب کیم سبب کیم سبب کیم سبب کیم سبب کیم سبب کیم  
 آنها از حرارتی که در دماغ پدید آید ناگهان از چنین روح و بخارات در درون بوسطه می و با  
 آن و با زهر حرکت آنها که یکبار بخرج چنانکه که در دماغ پدید آید و سبب غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 بخرج بود به فعات متعاقب بوسطه می و با غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 فعل صورت بند و به آنکه بجران یک کمال باید و علامت اول آنکه بعد از نفع تمام کوفت است  
 پدید آید و دوم آنکه در روزی پیوسته از روزی بجرانی افتد پیوسته آنکه روزی که مندر بجران  
 آن روز است جد و اندر کرده باشد چهارم آنکه بجران با سبب غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 محروم و مطبق بطریق رعاف و اندر غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 استغنافات با ندراده و تا نایبی در غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 که اصل کل آنست بر جای باشد و هم آنکه بعضی نیکو بود بلکه دران بعض قوه بیشتر کرد و چون این علامت  
 و استر شد واضح کرد که هرگاه بجران بر خلاف این احوال پدید آید با جمیع بغایت به باشد و بعضی  
 بود و بی شک خبر و از غلبه ماده روبرو و غشوت از معده و استغنافات و استغنافات و استغنافات  
 و اضطراب طبع و با از خامی و غلبه خلط و غشوت از معده و دفع آن بشرط آنکه از خارج سببی  
 این احوال را نباشد و باید و استغنافات که چون باری از خلط محمود افتاده باشد و از اول  
 علامت نفع در بول و غیره پدید آید امید و از تر باید بود که بجران تمام بر و در و در و در و در  
 و بسیار بر سر در اندامها مفعله و علامت مریض در غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع  
 پدید آمده باشد و کان افتد که حال و بیک فرجه شد و آن به باشد جهت آنکه آن حال از ساکنی و غشی طبع  
 بود و موی باید که نفع باید و با شد که قوت بان و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع و غشی طبع



که در وقت موت مریض در خون غنی عظیم دریا به بی تخفیف ماده بواسطه ترک کردن طبیعت کوشش نماید  
از جهت نرمیدی از حوضه و استراحت جستن و سقوط بعضی در آن حین شد آن حال بود و این حالت  
در مجرای بسیار افتاده باشد که علامتها به در روزهای به پیوسته است که قوتی که منتهی شده بود  
بجانب مبداء یکجا رجمت آید و مرض معتدله سازند و بحران یک تمام و با اختلالی واقع شود و با برین  
تقریظ میگوید که هرگاه نشانههای کثیر بطریق واجب بدیده آید این توان بود و هرگاه نشانههای به بطریق  
واجب بدیده آید تا حدی رسید و امیدوار بود و در حدی که درین مثل بحرانهای میگوید که هرگاه آید  
تهای کرم قرار نوبت شریقی بدست تقریباً مریض است و دیگر علامات از روز نخستین تا شایان  
برین منقبت است باشد و روز دوم اندر بول عام بدیده آید امید قویتر کرد و پس از چهار روز و در روز  
چهارم عرق آید که در بعضی و بعضی قیاس پس با آن حال برابر بود و اندر چهارم پس بدیده آید و در روز  
عرق باشد عرق کرم شای بسیار می شود و با یکبار از غلظت خلوص شود و این بحران کمال بود و این است  
و مخفی نماید که هرگز از آن بحران که بروز بدیده آید و آنچو بصبح اول روز بدیده آید بهرست از آن  
باشد که با هر روز بدیده آید و با اول شش جهت موفقت باختران مادت طبیعت بدیده آید که بحران  
مبدل گردد و از محل خود به شتر با پس از آنکه پنج نوع بود و اول کرمی و پیری چارست و چارست کی آن  
ضعف و قوه بدن و عضوی از عضوی مریض جسم به ابر خارجی از بدی و بی تریتی اندیز و اشتراک  
امثال آنها از ضروریات مکتبه و مشغول کشتن طبیعت به آنها چهارم اعراض نفسان کج آید و در قوه  
بسیار و در کمال اشتها بهار و دیگر و زرفه کرد و در او در حکما قوتها نیست که طبیعت را از بعضی قوت  
داند که مریض فی الساعه دفع کند چنانچه مبداء بر الساعه که در میان قوم مشهور است بهار طاعت  
که تجربه بسیار بر مریضه و تغییرات اعراض نفسانی طبیعت را بخوبی و خرد و صحت مریض هم اعراض  
و مجرب است و بسیار باشد که چارچون برسد بحران که خواهد بود و عرق باز کرد و در روز بدیده آید  
بسیار باشد که بار را خون معده و یا دماغ و یا دل و یا جگر ضعیف باشد و یا در عضوی مشغول کرده  
و شش و سبزه و غیره آفتی باشد بحران کجست ضعف و قصورت و اشتغال طبیعت کرده و شش  
یا سینه افتد و ضعیف المعده را البته بحران ناقص بسته افتد و مجرب صاحب اوجاع مریضی را و این  
کلمات محقق کرد که لازم نیست که تغییر بحرانها از محل مقرراته مملک باشد با ناقص بلکه بعضی  
نفسانی و یا دوی قوی متواند که طبیعت با ظهور حالهای ناکه قوی کند و کجست مبدل کرد و نیز لازم  
که حصول بحرانها بوقت مقرر با ظهور علامات غیر سابقه البته کمال افتد چنانچه مقرر است و البته مملک بود

اسباب دیگر از مغیرات طبیعت حال مختلف میگردد و از جمله آن احکام مشروط باشد بعد مغیرات  
و قصور بسیار از مریضات و از چنانچه بدیده آید چنانچه برادگی اخراج آن پوشیده نخواهد بود  
و بداند که بر بحران کمال بود و بداند که در اندام و با طبیعت را سوی مراعات قوت احتیاج نموده  
و اندکجا برین ناقص نماید و از مریضی طبیعت را با تمام آن استغناء بحران کجست چنانچه  
رعاف آب کرم بسیار بزرگترین و پسرین را کرم داشتن و اندکی کلو را بدیده آید و داشتن  
بر روی سبزه فرو آید و در عرقین و بهای چار کرم داشتن و آب کرم مفید قوت  
سبب جامه داشتن تا بحران مسامحت را کشته دارد و دیگری و تری تحلیل خلط و جذب است  
درین قیاس در سبزه و در کجست معالجات تفصیل آن تا بهر معلوم کرد و انتشار اندکجا و با  
اشغال هرگاه و در مرض اشتغال بعضی شریف یا با خطر خواهد کرد و آثار آن بدیده آید و تبع آن  
و اجب که در قوت کردن آن عضو مریضات و جذب و در بحران آن جهت بحران است و کمال  
حوادث مثل تریاق فاروقی و غیره بر محل ظاهر عضو یا با چنانچه مثلاً ماده منجمه دماغ کشته باشد  
بر کفهای است و بای سبب لیدن تا از جذب کند و پس از اطراف با عضو مقابل حکم کجست در جلد  
این تا بهریم و در کجست معالجات مبدل کرد و شش و شش  
به اندک از روز که بهاری بعضی اوقات بود که مادت طبیعت بران جاری شده است که اندک اوقات  
قوت بهر بدن قوه نماید جهت دفع مرض و کوشش بحث کند و حالاتی که سابقاً معلوم شد از کجاست  
و مدمات آنها بدیده آید و آن اوقات را ایام با جوری که بدیده آید و بحران و این روزها مقرر  
مردم شتر از اعظم اطباء که از ششبار و زنی بود و در جمعی تمام ششبار و زنی بود و تحقیق نقیض  
باشد که اندران اوقات علامتی و اثری از دلایل است یا فن طبیعت بر مریض بهر با ظهور بدیده آید  
با فقه فصل حکم مثل علامت نفی عدم آن و ضد آن و ظهور شود و طعام و سقوط آن و تحت حرکت  
آن و صحنی از صداع و کرب و خیالات فاسده و ضیق نفس رعد و عرق غرام و استغناء  
غیر نام و اندک اشتغال و آن اوقات را اندک گویند که سبب ظهور این حالات حسنه و جبر  
از آنکه کلام وقت بحران خواهد بود و در هر چه خواهد بود و نیز کجست کجست بهی بعضی  
ذکره از ضیق نفس و صداع و امثال آنها و مخفی نماید که معارایم بحران و اندک اعتبار مقرر  
نفس و وقت و دلایل اندکجا برین از ایام خود کاهی منحرف میشود بسبب مغیرات معلوم و بعضی  
بود که چون بحران میباید از سبب مغیرات شتر یا بسته افتد و در آن اوقات دفع

و ایام بحران و اندکجا برین















آنچه در صحت بسیار بدان غلب بود و باشد بهر مکن بود و کوشش کند و مرتکب اند و اگر چه غلبه بود  
 و باید که چون علاج به او ای قوی کند تخصیص در مصلحتی کند بهر لطیف و معتدل کند و مریض چون  
 اشتها باشد و بیکار گشته شود و چیزی آرزو نکند و اگر چه آن چیز بسیار سبب باشد و غلبه  
 بدو و مناسب چون گزیده باشد البته در دوا و باید که از طفلان و کودکان غذا بگزیند و اگر چه  
 کوفه اند و چنانچه از جوانان و کلمان از یکدیگر جهت تمامی نفع و امتلا سابق و غیره زیرا که مضمون  
 غالب است و بلطوط حور و معتدل و گوشت ایشان را بزرگ است و از باز کردن غذا و ضعف بدن  
 راه می یابد و همچنین از پیران نیز غذا بزرگ است و کفایت صفت قوت های ایشان و باید که در صفت  
 و ضعیف معده را غذا بیک دفعه نداده که طبع ایشان حساس است و بدفعات و در عملی که اشتها را صاف  
 دهد و آنچه که اشتها نباشد سبب نفعی و چار را غذا خرد و به چیزی سبک و لطیف و مناسب بکشد و بگوید  
 آنچه بود با ضعف بسته که کرده و این حال چون بسیار را در دادن و غلبه و منع مرغوب است و اگر چه  
 و مشتهیات چیز را بر او عرض کند و بدان بکشد اشتها و نماید و قدسی از آن بگذارد و باید که  
 صین صفت قوه و در سبب های سخت و گراختن و بهر چیزی قوی کند از استغنائات و اگر چه آن  
 شود و جز بهر یک و دفعات کند و آن نیز البته در غیره و بزرگان کند و در سبب مردم را غلبه است و غلبه  
 نماید و در تعدیل گوشت و اگر چه دانی باید که کم استغنائات کند و مبدل مزاج بصلح آرد و بگوید و آن  
 نماید و اگر چه باید که باین حالها تقوی در بدن و یا در معضوی میکند آنرا بجز اجتناب نماید و غلبه  
 و باید که تا مکن بود علاج به او ای کند که خود آرموده باشد و اگر آنرا از تجربه عوام یافته باشد و یا  
 استاد دیده باشد که او بر چه و چه آنرا استعمال کرده و باید که در امراض کهن علاج جز بهر یک و دفعات  
 و مران کند یا قوه بر جای نماند و طبیعت آسانی میکند و از نفس قوت علاج را قابل تر بشود و در این  
 چون ممتازه اقی باشد طبیعت با دوا خور کند و از آن بهر ظاهر شود و با دوا و این باید که در  
 روز در دار و بدی میکند با طبیعت با یک چیز خور کند و باید که امراض مورو فی و خلقی را طبع بر و باید که  
 که غایت مراعات قوت در جمیع احوال بسته کند که بی قوت بهر چیزی موثر نباشد و ازین جهت کاه  
 که مریض با دوا و که علاج بعد مقرر است چیزی باید داد که طبع موافق مرض نباشد و لیکن تقوی  
 بالغی تواند کرد چنانچه در محرقلای کسی افتد ملاحظه نماید کردن و معقوی مثل نان در شراب و  
 و یا قوه و زهر جوانی در دوا و سببیده باید داد تا قوت باز آید و همچنین در قوت سرد و هرگاه در  
 شود و قوت را تحلیس تمام میکند و در وی حذر کننده باید داد تا از در و بخت بر شود و قوت بر جای

چند آنکه حال

چند آنکه حال بیکرته و پیرید و باید که در تیر غذای مریض بیکار از قلیل بگذرد و اگر چه سبب و مصلحت  
 بغیر معده و از غلبه بطیف و بر عکس نقل کند که طبیعت از آن بغایت رنجیده شود و ضعیف  
 و اگر از معده جسمی مناسب باشد از آن در گذرد که تقویت آن عظیم بود و باید که چون مریض که  
 و یا از اهل شمع باشد و قوت او ضعف شده باشد و چیزی آرزو نکند اگر چه ظاهر آن بیمار را هیچ  
 نماید متابعت آرزوی او اندک اندک بکند تا طبع او از و نشا طبعی قوی یابد و بسیار دیدم که در  
 چیزی بسیار آرزو میکردند و بدیشان نمیدادند و زایلند و خورند و صحت یافند و بی آنچه مریض را  
 از و نفرت عظیم باشد معطر و معتدل بود و آنچه مرغوب بود بر عکس در اغلیات و باید که چون  
 حرارت را در و قوی بغایت غالب یابد و در آن چیزی که تعدیل مزاج مشغول گردد و مبررات بالغی  
 معتدلان اند و همچنین بهر دم ضعیف الاشتهار کم قوت و تحیف ندهد و باید که در سبب پیران ما  
 موانع بصر ندهد و در وقت پیری معده اش به ندهد که سخت به کوار و مضرت عظیم کند و باید که چون  
 که طبیعت قویست و بجز دی ممتد اند که بر مرض غالب آید و آنرا نفع دهد و یا تحلیس کند تخصیص در امراض  
 در وقت اشتها هیچ حال بعد از ثبوت مضمون کردن طبیعت را مشغول سازد و چنانچه اگر آنرا فعل طبیعت دم  
 ضعف چه بدیده و یا اشتها سخت غالب شده غذا و شربت بهر و باید که چون مواد رفیع و سبب  
 باشد چیزی لطیف و رفیق و گرم ندهد که مکن باشد که بدان خلط پسجی گردد و در وقت شود و این خلط  
 بسیار نفع دارد و باید که اندر چهار بهای مزمن تیر لطیف کند که ضعیف پستی کرد و در او هر چه  
 بتدریج لطیف ساختن لابد باشد و باید که در علاج هر مرض بعد ملاحظه مناسب حال آن مرض کند و با  
 مقدار افراط نکند که مانع بصر شود و ماده را خام کند و یا ماده را سخت بجز که آورد و مجال نفع  
 و تحلیس شود اند کردن و بعلی بریزد و بر مرض دیگر اشتغال کند و باید که در هر وقت از اوقات اربعه  
 تیر پیری لایق آن وقت کند چنانچه در اول مرض که نفع محتاج باشد تیر نفع کند و اگر ماده رفیق و شکر  
 و مجال نفع ندهد و با عین و یا غلبه باشد و یا نفع مساوی کند و یا غلبه دم بود که خلط نفع است اصناف نفع  
 تیر استغنائات آن کند و بعد از نفع دیگر تیر نفع کند و در الخطا که مراعات قوه نکند و در تیر  
 تسکین تعیین کند آنچه تواند و طریق تحقیق نمودن آن اوقات چنان بود که چند روز بهر سبب  
 کند اگر مریض بیک حال است بدانکه مرض با شهادت رسیده و اگر در روزی بهر تیر از و زکات است و  
 یا در تیر مرض نه و تیر بهر تیر می آید بدانکه مرض در تیر است و اگر بهتر از و زکات است و تیر  
 در تیر که مریض آید بدانکه مرض در الخطا است و در جمیع نوم ساعات را ملاحظه باید کرد و باید که هر



















علاج

و از سر و زرد گردد و باشد که می چکاند نوبت یا موقت نوبت آید و می بوم باشد آنرا بعد از نوبت  
 شناسند و یک شدن بوی آروغ علامت رفع تب و اطلاق طبیعت نشان موقت برده باشد و اگر  
 این می چکاند و بر آن سبب را بهشت واقع شود علاج آنجا که طبیعت دفع امتلا و طعام فاسد  
 معده بطریق اجاره و یا بطریق فی میکند و هیچ نه پری جز اعانت طبیعت بر آن فعل نباید کردن و طریقی  
 آنست که جود جود آب گرم میوز اند تا آنچه دفع شد نیست دفع شود و معده و روده ها شست و شوی بند  
 و اگر حرکات میفر ظاهر شود و ضعفه بهوش می آید و اخلاط مختلفه مندرج میگردد بعد از آنکه از اخلاط  
 آن مضمض مفرغ عظیم بود علاج میفر بهشت و بعضی از صنف علاج اسهال و اگر بر جوی باشد و خلط  
 می آید و ضعفه می آید و باید که اشتن تا و روز بقای یک حاصل شود و منع آن سبب چه نباید کرد  
 اثبات اگر بعد احتیاج از جهت حفاظت غذا ای سبب کرم با فعل از سر و زردی معده و کرم چه باید کرد  
 و چون تشنگی غالب باشد آب یا کلاب یا صنف آینه خورده و بعد تقاضا کلابه بر بالای طعام میزند اگر صنف  
 مزاج و صفه ای معده نباشد و الا قبل از طعام تقویت معده میل مس و یکسپین بفرج می کند و طعام را  
 منع کرد و بعضی کور شد خورده و از آنکه وری اخلاطی باشد نان و نعل سبب خوردن مناسب باشد و چون  
 خشک و نعل سبب کوی با خورده و کباب مرغ نم نکو آید و کانی با یکسپین بفرج می آید و منع افرا  
 فی تشنگی ملین مناسب بود و منع اخلاط ملین با خوردن فی با یک کرم و جهت منع تشنگی جگر بر صفا  
 و طبعی قاعض میزند از آنچه در میفر و اسهال نه کور می شود و در وقت انحطاط تشنگی سبب فاسد است  
 معتدل و نعل با نعل مناسب بود و اسهال است و غذا بهر اگر این اوقات مناسب بود و خشک و تشنگی  
 و بوییدن ریاحین مفید آید و آنجا که سبب فاسد از طبیعت نباشد و نفعی بر حرکت میکند و از معده  
 فاسد باقی بود و نعل پاک با ریاحین و بعد از آن طبع را فرود آوردن به آنچه مناسب باشد از معده  
 شایف و آب میوه و بعضی در ماهین یا شیشه شست کرم فرا جاز از تجویض کرم از طعامهای کرم که افشا  
 باشد و اگر که را مانعی باشد و طبع معده دارد البته طعام را باید که از لیدن ترک غذا و خوردن کمونی  
 اگر یک سببی و حافظه الصبر و جفا فایده و امثال آن و ملاحظه نباید کردن و اگر مزاج مختل کرم باشد  
 کجیفی و رسمی مناسب آید و اگر مزاج مختل کرم بود و کرم خوردن و شش بهای خشک معده و مزاج معده  
 باید خوردن و طبع را نرم و اشتن بسیار نفع دهد و اگر در معده طعامی نباشد و همین نوع تبدیل کاف  
 چند که غذای فاسد دفع شود و اشتها پیدا آید و اگر بعد مفارقت تب اشتها نباشد کورشی که معده  
 قوه و دله را دارند و تشنگی را باب و کلاب آینه تشنگی دادن اولی باشد و اگر طعام فاسد در معده

دفع نشد

30

دفع نشد باشد و اشتها باشد و باطبع حساسال جمع کنند از غذا های لطیف معتدل مناسبانی دهند  
 و اولی مناسب بر بالای طعام خورند چنانچه گفته شد می بوم سبب سبب ورم ظاهر مثل ورم دله و  
 و سقطها و جراثیم کش را ن و بعضی سبب کورش ملازه و حمزه و شاده اینها می را کرم ساقین چون  
 و بخار بهشت که گذر آنها بر انداخته است و مودی شدن آنها بدل و بقراط این می وری را می خست می کند  
 و اگر معده نباشد علامت آن سبقت آما سهای نه کور بهشت بشرط مقاربت در دانه وضع فی الجمله و سرخی  
 و سرعت و تواتر و عظم نعل باشد که از جهت ورم بصلابت کرایه و بول سفید و مایه بود و در او اخلاط  
 عرق ظاهر شود و علاج آن بهادرت بود و بعضه از سبب که مران موضع و مران سبب باشد و بعد از  
 نرم با خن و نعل آس با سهال پاک ساختن و کرسپکی بر مقدار می که ممکن بود صبر کردن و غذا های  
 خوردن و اما سبب سبب سبب علاج کردن و دل و فم معده را بهشت بهای خشک معده تقویت کردن  
 با در صین نعل تحلیس اما سبب بخار آن بدل کرسپ و آسایش لازم بود و همچنین ترک حیوانی و هر چه  
 آورد و یا خوراک باشد و چون این می عرض ورم است علاج ورم اولی بود می بوم سبب سبب  
 لعنف جلد یعنی خشکی و درشتی پوست تن می تحلیس یا فتن بخارات دشت شراهن است از راه  
 مسام و جدو ث این تقف را بهشت بسیار بهشت مثل که حمام معده و غلبه جگر و تشنگی کور بهشت  
 و ملاقات قوا بعضی مثل که و آله و نعل با بهار قاعض مثل آب معده نازک و مضطرب آنها و آب باز  
 و نار پوست و اشتها و آنها و سخته شدن پوست از کرمی هوا و کثرت در اعرق و از تجاسد و ام  
 جلد اخته غیر قاعض و صحره و دیه کند و این نعل جلد نوعی از سبب صفا بود و چه استحقاق  
 شدن پوست و بهشت شدن آنرا کونیه علامت آن تقدم سبب ازین سبب بهشت و از مس و در  
 پوست متوحش بود و سرعت و صغر بعضی سفیدی بول بغایت و غلبه آن و ظهور زیادتی حرارت  
 از کثرت دست بر طبع اسطرگت بخار تن با دادر می کف دست علاج آن رفع سبب جلد  
 به طیف و استخام کور بوقت انحطاط و شست و شوی تن به سبب کثرت و باز وجود امثال  
 چنانچه در سدی کور شد کور قی که سبب بهای قاعض باشد که آنرا کثرت غذا را محل باید دادن و ام  
 بعضی امان محل ملین و دفع کور اعیان و کور شد و مناسب شد و شراب مزوج به سبب نافع آید و  
 آوردن بلا علف واجب بود و میوه را رز و خشک مفید آید می بوم استحقاقی با کرم صلابت و کثرت  
 سد مسای که از سببیدن هوا می رود و آب سرد بکار بدن واقع شود موسوم با سبب صفا بود و اگر  
 استحقاق از غیر اینها نیز واقع شود چنانچه معلوم شد به سبب آن می چکاند که در شش معلوم



علامت آن سرعت و قوه مضی است و باشد که از جهت بکاربردن بصلابت کرایه و اصلاح عین و صفت  
 بول سبب اجماع بجا باشد که طبیعت بجهت منع مسام دفع از طریق بول طلبد و بول بسیار باشد پس  
 صاحبین بول سبب غشی خشک بود و هر چند دست بران دارند و حرارت بیشتر ظاهر شود و هر چه  
 کرده و غشی و شاد و درین جای بسیار باشد و حرارت فاعل و تیز شود و کای چنان نماید که اندک  
 مدیدی آید دست و پای سپردن شود و علاج آن اول آوردن عرقست به نیکو پوشیدن تن و پوش  
 و تا محلی گرم خواب نمودن و در انحطاط استخام متادای اغسال آب گرم و نه جین و نخل بعد از آن  
 و دوغهای که در اعصابی نه گور شده و خوردن اغذیه لطیفه بعد از آنش از نه ابره کوره بویید  
 تنج مرز پخش و جرس زنبقی و امثال آنها مناسب بود و بجای آنکه دانه و انار شیرین ادویه  
 و حرکت اندک تحت نافع بود و تخصیص به اری و تماش و انجار و غن کاری مرض قلبی باشد و در غده  
 تا وقت انحطاط نام لازم باشد و در او اخراش بار با مفید بود و مقل بقاصی خشک و شیشه آن  
 نافع باشد و همچنین باریخش و ناردان و فراصای نرو زقال و امثال آن و دکل معتدل متاد  
 مفید آید و اگر اوقات حتی بوم خست بهت بسیار کمت در حرارت اشیاء که در درخت  
 آتش و محلی گرم کرده ظاهر است و تا بر حرارت کش بیشتر در روح نفس باشد که تحت دماغ را گرم کند  
 آن سبب یکی ازین اسباب است و در جسم کسی در سرد زبانی گرفتن و سرخی چشم لازم و نفس  
 عمو ارباسته و اگر بدن از اخلاط و فضلات پاک نباشد کانی و امتلائی کههای بسیار شود و بزر  
 گتر از درون بود و دلیل آن قله تشکی و اضطراب بود و در جسم دیکر نفس و نفس عظم بود  
 غالب و عالی و اضطرابی و تلو بهر باشد علاج آن تریه دماغ و دالت او لاجب بول لطیف سازند و اگر  
 باد و چند آن کلاب و قدری روغن کل ایخته و آنرا سپرد کرده بی داخلی و غرضهای گمان به آن  
 و بر میان سپرد و سینه او از طرف دل به نهند و بزرده آنرا لطیف خشک میدارند و عواره از آن می بویانند  
 و اگر اندک صندلی و کافور اندرین لطیف باشد بهتر بود و بومیدن ریاحین و کله که بسیار کم شد  
 کل سبب کل یکی و کل بادم و کل بنفشه و امثال آنها است و احت در مواضع خشک پوشیده تن و کت  
 و دست و پا به پسته مناسب بود و خوردن آب سرد و فو که سرد و تر به پسته چند اگر غش افند نیکو  
 و شراب بنفشه و یلو فز و شرابهای ترش سرد کرده حمله مفید بود و با اندک روغن کل چشم کرده تشکی و در  
 لیکن دهد و از اغذیه کشکاب و دوغ آب سرد کرده و اطعمه ترش جاشنی کرده که چیده و افش و ملا  
 خشک و مرغ چوب که نافع آید و بی مرغ نم توان اگر صغیف نشود و در هر چه سرد و غوطه خوردن گرم

نافع به تخصیص

نافع بود و تخصیص ریحین گرم بود و وقت در غش انحطاط استخام باب فاعل در حمام نیکو آید  
 اگر ضرر نکام و نزل با آن باشد و آب سرد بر سر ریحین در غش مفید آید و آنجا که صداع و  
 نباشد بعد غسل در بر دهن کل یا نیکو یا بنفشه چرب کنند با فراط نیکو بود و در جلد با شوره کردن به طبع کریم  
 و سبب پس درم سرکه و مند و اندیم گرم عظیم نافع باشد و اگر از بی ازین سازند و غشی و بنفشه و غسل  
 کنند بسی مفید آید و درین حی بر دهن بسیار حاجت باشد حتی بوم عدای جبهه سرد غذای گرم با کله نخل  
 گرم کردن طبیعت بکرامت و کمت روح طبعی گرم شود و علامت آن زیادتی حرارت یا فتن است و اندک  
 بکر چشمکی این و سرخی چشم خشار و سوختن کههای است و پای باشد که صداعی با آن بود علاج آن  
 او را است بجزای نیک و نیک و بنفشه نیم خیارین با شره نیم خرفه و آب مند و اند و با شره غریب  
 با اینها و امثال آن و خوردن غذا خشک از قریات و رمانیات و اشتراد و دوغها و اشتراد  
 و نرم کردن طبیعت بیشتر در آب آلوده یا تر با کشته سس و کت کردن بکر بطلای نیکو در حروری و  
 آن به پستور نه که و بعد انحطاط استخام معتدی باب فاعل و غشیل در آب یل سردی مناسب آید  
 آسایش چشم در موضع خشک و یا مفید بود و چنانچه دایم تر شد حتی بوم شراب جبهه سردی که  
 و حکم دماغ است و انجمن بخارات گرم داشتعال دادن حرارت غریزی فوق الحد و این حی در متاد  
 بیشتر افند علامت آن مقار جبر و تپه آثار است و از شمار و صداع خسته و افزونگی رنگ بر آمدن  
 و سرخی چشم دامنه عروق سرد و نفس علاج آن خوردن ترشیهایی متوی خشک معده بود و چون  
 میوشن ناردان و زرد شک و شراب غوره و ربو اچ خشک کرده و دکل بسیار بر دستها و با اینها  
 آب بش کردن و حذر از حر و گرمها و اگر در سپری و یا امتلائی باشد طبع را آب میوای گرم کردن  
 و مای کردن و فصد در امتلائی عظیم نافع بود و صداع و حرارت مردم مرطوب سازد و دفع کند و غش  
 مرغ و در اچ و طبعی ترشیهایی که نیکو خوردن داب سرد و میوای خشک آنچه خوانند مفید آید  
 فرق میان حی بوم مطلقا و دیگرها است که از اعراض قوی آن بها مثل ناقص غش و غش و غش  
 و لی تقای بغض سوزش شب بدی نفس و بول و ضعف تن و ناتوانی حرکات و تری حوائج  
 و در دعام و امثال اینها اندر حی بوم هیچ نباشد و در تحت اندر بول اثر نفع باشد از اعتدال فوم  
 و در سوب لون مناسب و اسباب آن جمله و اصل و لاحق بود و سابق نباشد و بسیار بدل آن  
 برق خوشبوی پاکیزه و با نازده و یکبار بود و دفعات و ابتدا نرم و آهسته بود و در در و  
 ترادیش بیشتر از دو ساعت نباشد و اندر که با هیچ سراب پشت بر نیاید و نشان بگردیدن و شعل

مجموع غش

معل

فرق جمادات  
باسایر جمادات

علامت انتقال



سبب انفصال

مخفی

آن به سبب دیگر است که اندر وقت اشتها با در وقت انقطاع آن علامتی از علامات دیگر تباه می آید  
 قبل از آن علامات که رسیدن و حراجه الی آن مختلف گردد و از تغییر سیران بول یک تو این نشان  
 که اشتغال یکدام سبب خواهد بود و در جهت آنکه اندر حقی بول از حال صحت کم تغییر کرده و سبب انفصال آن  
 در تداوم بود و با تقصیر در دفع اسباب آن و خطا در تداوم و تقصیر چنان بود که غذا را در  
 غیر صاحب اشتها سبب اعتدالی باز گیرند تا بعد از آن سبب حرارت بر گردد و پس از صاحبان لاغر و  
 اندام بود و بول باز گردد و اگر صغری بود و سبب یا محرقه باز گردد و اگر دومی بود و عطش و عطشی باز  
 و کسی که در اندام آب فراوان باشد و اگر در منور اول شب باشد او را نه از چندین باز گیرند  
 سرد یا اندر جبهه خنک زود که او را بیدار و آن و کسی را که از ریاضتی و تعبی بر خیزد و باشد حرکت می  
 و کسی که سده و آب چشما بود و باشد به تفتیح سده و نرم کردن پوست مبادرت کرده بعد از آن  
 و کسی که اشتها بود و باشد بر روی استفرغ فرمایند و کسی را که بستر فراغ حاجت نباشد چنانچه صاحب  
 بول غیر اعتدالی و سببی و یکی و دیگری را استفرغ فرمایند و با صاحب جی بول غیر می خورند و او را با گرم  
 و با غذا و غیر زیاد از مقدار لایق دهند و یا از گتایف و مغلفات روح بکار دارند و با غذا  
 فی را حری می رسانند و یا صاحب جی را بشارتی دهند و یا غذا از عضوی است که نیم برند و برین  
 و در سایر اعراض یا غذا و شراب را در غیر صاحب فراتر و جوی قبل از وقت اشتها و انقطاع فرمایند و یا از  
 و استقامت را قبل از انقطاع بگویند و تفتیح در دفع اسباب ظاهر بود و در جملات  
 طبیعت را تغییر عظیم دست دهد و جهت را استعالی بدید آید و در اخلاط با اعضا که بر دوسوی  
 غیر طبیعی و با بعضی و یا در آنجا که چنانچه منبسط شده و اسهال و اما حقی و با اعتبار تحلیل و افتاد  
 رطوبات به منقسم گردد و به تقسیم در قسمی را می بود و عیبه و اگر چه جلد با هم عام موسوم شوند و تحقیق برین  
 پان است که رطوبات از اخلاط ثانی در بدن به بی بی آید و نوع بود یکی عضلی چون منی و مخاط و  
 و امثال آنها چنانچه قبل ازین منبسط شده و دوم غیر عضلی و این منبسط چهار مرتبه باشد یکی رطوبتی بود  
 خلق صورت غلیظ کرده و منور قبول صورت عضوی کرده است و در اطراف عروق و سر و سایر اعضا  
 و معنی به بن این رطوبت با استقامت و دیگر و سبب امراض بسیار میشود و قبول عفونت و فساد  
 و غلبان و دوم رطوبتی است که به سبب امراض اجزاء اعضا مشابه اجزاء اول خلقت به نیست و مقدار آن  
 از لطافت است پس هرگاه که اعضای صلیب شستل کرده و تفتیح لایق را مرضی بدید آید زیرا که جهت  
 حرارت جگر و شش و معده هم ببول می کشند لیکن تا آن حرارت بل که معدن حرارت بدست آید

این مرض

92

علامت دق

این مرض محقق می گردد و بعد حدوث این حال تا دام که حرارت تب تحلیل و افیضت می  
 و تا آنکه که مریدان را بنظر او و غنی اند که در چراغ گفته حصه صاکی و روحانی دل بود و می کشد از آب سبب  
 که دق است موسوم کرده اند و این درجه نخستین بود از دق و علاج این آسان بود و سبب نخستین  
 تفتیح کردن جهت اشتها بهی بقی لازم بدان سبب که منور بول ظاهر نباشد و هرگاه تحلیل  
 و افتاد این رطوبات منبسط واقع شده و حرارت شروع کرده و تحلیل و افتاد رطوبت ثالثه که مریدان را بنظر او  
 که فیک اندر خورده است از آب سبب ببول موسوم کرده اند و این درجه دوم از دق و تفتیح این  
 مرتبه آسان بود و در عرض این درجه را ابتدای بود که آن قابل علاج بود و سببی تمام و وسطی بود که ممکن بود  
 بسی و جد و خلق کاملی و انتهایی بود که ممکن علاج نباشد اما شایسته و هرگاه تحلیل و افتاد این رطوبات  
 ثالثه واقع شده و حرارت شروع کرده از تحلیل و افتاد رطوبت رابعه که مریدان را بشا به رطوبت که صاحب  
 اجزاء فیک بدست آید از آب سبب معقوت و تفتیح موسوم کرده اند و این درجه سیم بود از دق و  
 دق و سببی با این مرتبه نباشد و چون این سایل بوضوح پوست بداند و وقوع حقی دق پیدا  
 ممکن نباشد که سببی غلیظ از مثل موسوم و غرض و غلبه قوع آن بعد حیات لوی و درمی و معنوی بود  
 علامت آن دق و صلابت و توان از ضعف بود و عوارض رگ سبب دق آن که بعد طعام که تفتیح  
 و اندکی تفتیح گراید و بعد خضم کمال اول رو دو بدید آمدن حرارت اندر بول و هرگاه که بول  
 حرارت ظاهر شود و رسوبی چون صنایع سبب سبب آید و آهسته بود و تب چنانچه تحلیل و  
 از تب خورشید آگاه نباشد از جهت خوی گرفتن با آن و چون تب بر طبع او نهند حرارت بسیار شود  
 و هر چند دست بران می دارند حرارت پیشتر منبسط و کمتر بودن سرگما و شراین و برافروخته شدن  
 حرارت طبعی بعد خوردن حد و اوج علامات نیست و چون بول بدید آید که در رگ ششها  
 اندر رو دق می گویند و رطوبات ظاهر شود و بر آب استخوانها و عروقها از جهت کم شدن تو  
 بر آید و صدها اندر تشنید و پوست روی و پشانی کشیده شود و رونق و تازگی از زمانه است  
 و بدان ماند که غلبه سبب بر شش است و اگر با بکری بر دار و دمیات ششها پنجم خوابا کو  
 و سببی تیر شود و موی تیر نماید و شش بسیار اندر وی بدید آید و گفتار بر فرار و در حرکات و  
 غلبه میشود و صلابت صغریض می آید و شکم بهشت باز کشیده شود و پوست سبب سبب  
 کشش با بد و هرگاه که بول بدید بر آخر سده معنوی زیر بدن گیرند و ناخاکه ز شود و اسهال و با بی آید  
 و پیش ازین همت نباشد تا علامت دیگر ظاهر گردد و سبب بار باشد که دق با تب عفونی مرکب گردد











[illegible]

و چنان بود که لباس او ز تنش و میگو بود و در مرپستان هوای پکن او را معتدل باشد تن او را گرمی نماند و از سردی آن بکمی ضعف تن سرخ نباشد و در تابستان در محل خلج غیر معتض او را ساکن باید ساختن بهترین پکنی در تابستان آن بود که با شمال آب دردی که زد و اما خانه را که آب در آن که در پیشگاه شمال ران باقی باشد باید که طهارت بسیار در آن بر آب کرده کردی نهند و اگر میشد که خلج و آب بسیار در هوای اطراف وی نهند بهتر بود و زمین ورودی و در خانه را با آب کلاب و سرکه تر داغ و شانه‌های بسیار تر میکنند و برگ پدرب بسیار بر روی پستر او برانکند و کنند و در هر چند تازه سارند و با دانه‌ها را با آب و کلاب و یا عرق مشک پخته نکرده و عواره بچینانند و فی که از آن که عرق کنند و نام درون خانه را اگر بکلی خوشبوی که پنهان در آن باشد تازه تازه اندوده میکنند بسیار میگو بود و او شیب نهینا که نو کنند باشند و هوای آن گشاده و منهدم بر بسیار بود و بر پستر او شک عطر کردن مناسب بود و نقل زهرای گرم هوای بلاق عظیم نافع بود و تخصیص بسیار آب و بلاق معتدل و دمای که بر هوای فراشی ریاجین و عطر از خوش معتدل و میوه تازه خوشبوی و کلاب و ریاجین بسیار نهند از پنج بوی آن او را خوش آمد و زکام ازان میونند چنانچه از بوی گل سرخ بعضی دمی افتد و نزد او فیا و لایم و سازها خوش صدایه امکنای طایم تری فراوان رست بچکار و عراق و کایز و قهرج خاطر او به آنچه ممکن باشد میکنند تفریح و طرب معتدل کنند و از هر چه محل خوشی فزای باشد از کاف و خوشرشد و اعراض در بول پستر ازان احتساب فرمایند که در او این و بچکار بر خوار خواب کنند و مراعات این حال کنند که اگر شبهای دراز باشد و در نصف شب طعام نیکو گواریده بود و خواب بر قاعده کرده و بعد از حاج شده و غذای مناسب در آن صین است که بخورد و بعد ساعتی باز خوبیند و آنرا که در خواب که من قصوری باشد اهتمام عظیم در خواب آوردن او کنند که تحلیس و خف و حضرت و پنجابی عظیم است و تدریجاً متعرب مذکور خواهد شد انشا الله تعالی و فنی نامه که در علاج قول تفریح اصلی و دیر و خیرا جستن اولی بود و تجربه کامل شاه این معنی کرد و دکار دهند را در علاج این مرض و سایر امراض فرستد طریق همین است و دیم غلام هندی نوایع را که تب دق به بول آب درط و همدست ایشان حضرت فرمودند که آنرا بخوراد و آب خالص میخوشانید نه غلبه آنرا بجای آید و میکند شسته تا صاف باشد و بر ناستیک شربت از آن در میکشید و غذایی که مطلوب بود از شور با لمع بی فائق میجود بقدر اشتها روزی دو نوبت و ساکن میبود چون چند روز خنیا کرد و صحت یافت و همدیان در گذشتهای لازم فرستد این شسته به بکار در آنرا نافع بود و جانی را دیدیم



در دوار المرز همین تب بود و بدین دلیل انجا می نمود که هر صبح بقدر یک شربت و از آن  
 جود گرم گرم که بدون آید بر آتش می گشتند و مدت کرد بهر شد و مدتی چنین میکرد تا تمام صحت یافت  
 صبیح چهارده ساله را دیدم در قم که تب داشت و بدین بول غریبه و هر چند خنکها مثل شیشه خورده  
 خزنه و آشپزی و انداخته ظاهر می شد و بدان سبب در خنکها مبالغه نموده شخصی بخیر می نمود  
 که در تری جز با بعد طعام در دهن می گرفت و با پستکی از میخ زده چند روز چنین کرد و صحت یافت  
 فایده این چند سبب است که واضح کرده که در علاج بعضی کاه باشد که مبالغه نموده باشد و بقوی  
 و دوا بی دوا صبیح کای مقصود بهر حاصل کرده و اگر چه کیفیت موافق مرض باشد و نیز معلوم کرد  
 که تقویت معده و بخاری غذا را درین مرض نفی بسیار است و نیز تحقیق کرده که گاهی رسنه است سبب  
 و خواص بسیار که کسی است تمام نموده و باید داشت که هرگاه حی و قی مصاحبه و بی باطنی افتد و عکاس  
 با صلاح و رسم شسته باید کرد و بهترین تدریجی و در نهانی نرم منجم محل معتدل است و همچنین طبیب  
 منادی محل معتدل و غذا و شسته بهای محوی و منجم معتدل و اگر دوا بی باشد که کثیر است (اصلاح)  
 با طایفه در استعمال خنکها چنانچه در استر نه جرات نشاید کردن که گرم مضرب بود و انجا اعتدال  
 بگویم می باید داشت و بعد علم اما حی غلط بود و قسم است که آنست که حرارت غیر غلط را  
 از معده از طبیعت کند و بر جود حاصل تبین و این موصوم می بخونی و علیا می بود و بقراط این را سوسپوس  
 یعنی تبلا زده و دوا این نسبت با حی بود و جهت اشتراک در اکثر علامات سوی مدت مرض و این غلبان  
 در غیر غلط غلبه که دم است نمی باشد و لغزش بسیار پوشیده نیست و دیگری آنست که حرارت غیر غلط را  
 سنا زده و تبین کند که با سوسپوس که اگر کینه که صلاحیت مضم از آن منقطع شده باشد و لیکن با  
 نفی و تحلیل بود و این موصوم می بخونی باشد و در بحث این قسم انواع و اقسام بسیار بود  
 معده و بعضی مرکب مغز و از غصوی آن باشد که از غفونات مختلفه غیره نیفا ده باشد و اگر چه با د آن  
 از کینوع نباشد و آنرا بسط نیز گویند و مرکب کینوع این باشد و اگر چه با د آن از کینوع بود و  
 چون چهار است لازم می آید که حیات که منسوب به بین اخلاط از روی کینوع باشد و از حیات  
 غفون نیز فرق غلط منسوب بالیه دی در اندرون که با شد آنرا از آن گویند یعنی غفون و غفون  
 ندارد زیرا که غلطی که حسن عرق متعفن شده و مشرکت با اسطخفاف جرم رک و تحلیل می پذیرد و  
 چند آن کث می باید که گویند از جنس دی مری می رسد متعفن می گردد و بدین سبب حرارت که از آن پدید آید  
 به دوا آن و این می باشد چند اگر امر غفون متعفی کرده و اگر غفون نیز فرق غلط منسوب بالیه دی

حی غلط سوسپوس

پروان کی



پروان که با شد آنرا از آن پدید می آید یعنی میگردارد و دیگر میگردارد زیرا که غلطی که  
 تعفن آن در خارج عروق است در موضعی مقرر واقع است و چون جرمی کثیف عرقی عاقل آن نیست  
 حرارت تب طو بات زیاد آنرا که با رسیده و موجب تب میشود و بقوت حرارت غریزی  
 تحلیل میکند و بر آن تمام اخراج نماید و بدان جهت فترت و فترتی در مراری که توجیه آنست طبی می بود  
 مدتی می باید که دیگر باز چنین غلط را فوضع جمع شود و بسبب بقدر حرارت که از آن تعفن باقی  
 متعفی مانده بود در انوضع در بقدر آن غلط متعفن که بزرگتر می باشد تعفن را تعفن پذیرد و  
 آنکه اولاده را متعفن ساخته بود تعفن پذیرد و بخار تعفن آن اخلاط و اعضا را بوسیدار و کثیر  
 میدارد و همچنین در میکند چند آنکه مانع پدید آید و با طبیعت قوه گیرد و در آن ده مغوی که زنده  
 آنرا یکی مرتفع کرده اند اسباب عفونت است یکی خوردنیهاست و این خوردنی با بعضی آنست که  
 جوهر آن زبونت آنکه از آن مولد میشود و بدان سبب تعفن میطلبه چون مای تازه و امثال این  
 آنست که جوهر آن بغایت لطیف است آنکه از آن متولد میشود و بدان سبب زود قبول تعفن  
 چون شیره اشباه آن و بعضی آنست که بجهت غلبه رطوبت قوام خوراک قوی می سازد و میا میکند و  
 غلظان و قبل فساد چون میو با شیرین آنرا که بعضی آنست که مذکور است و آنکه از آن متولد  
 رطوبتهای خام است و حرارت غریزی از طبع آن عاجز می آید و عرا غریبه آن راه می باید و آنرا تا می کند  
 چون خیار و اشباه آن و بعضی آنست که بسبب قصور رطوبت و ترکیب مختلف به کوار می شود و با  
 بی ترتیب شدن و حرکات مضم میگویند که پس از آن متولد میگرد و تعفن میطلبه و دوم سده است که  
 در بخاری حق کند و راه دم زدن موده و روح نامده و بدان سبب آن موده متعفن شود و اسباب  
 مطلقا در بحث حی بود معلوم شد هم امور خارجیه است مثل مای و بانی و مغز از اخلاط با با است  
 که از راه مسامت و تعفن اخلاط و ارواح رسیده و متعفن سازند مواد را و حد و است عفونت چنان بود  
 که حرارت غریب قلیل اندر رطوبتی کثیر و خام آلوده و آنرا تا می کنند و تا می تحلیل کردن و بدان سبب  
 فاسد شود و بواسطه آنست که آنکه تعفن می باید البته با طبیعت نیز طبع باشد بلکه رطوبت سمیت کافیت  
 این معنی از کتب باید کرد اما حی است و نوع است یکی علت است و آن مذکور شد و دوم غفون است  
 و آنرا مطبقه گویند و چون غلط دم داخل عروق می باشد بلا سکه ها می عفونت پذیرد و بدین سبب  
 لازم می رسد و خوس کاه باشد که چون بعضی میل کند و چند آن جمع شود که آنس می باید آید و تعفن پذیرد  
 و بسبب جن نبات گرم غفن از آنجا بدل رسد و میا می خون شریانی و روح و شریان مجع اخلاط

اسب حیات عفونت

تعفی حیات عفونی







سرخس

علامت

علامت

هر یک دمی که تجارت بدان رسیده است کرده شود و بالبد التوفیق اما سی سوس حدوت  
 آن بیشتر از سده استابی باشد که محل دم زدن خلط کرده و بدان سبب گرم شود با طبعی  
 بر جوده باشد که مردم آسوده و یکبار حرکتی قوی کنند و خون در بدن ایشان یکبار بکشد و جای  
 دم زدن ایشان نشود و اگر مکرر کرده و از اکثر اسبابی قوی بود این تب پدید آید و بیشتر حد  
 تبهای دموی و فصل بهار افتد و اندر بلاد گرم و تر که دکان مرطوب را خصوصاً از شهر دواز  
 تا چهارده بسیار باشد و همچنین مردم لطیف و فراج رک را و همچنین مردم امدان کوشش خورده  
 شراخواره را و ممکن بود که اندر سوزن پس این حرارت تعفن پدید آید و بطبقه اشغال کند و بیشتر  
 خون گرم صغری شود و به باغ برود و به سبب سوزن متعلق شود و علامات این تب است که از اول  
 آهسته و عوار بود بی سبب مایه و لرزی و کمتری پدید آید همچو بوم از زم باشد و برتری زیاد و کم  
 در یک روی چشم سوز و رگها رتن متعلق و بر جاشیه بود خصوصاً بر جده و محل جاشیه  
 که است بود و به باغ و مینی بسیار خورده و آب از چشم ریزد و حرارت تب هر چند زیاد تر از جمعی بود  
 خیلی کمتر از حرارت محرقة و غلبه باشد و چون گفت دست گرم بران نه نشد لطیف یک بجاری که بر این نمیکند  
 بود و در غرض وقت بکران هیچ عرق نکند و باشد که خواب کم آید و باشد که خلق و لهات و لوزین  
 کند و از جهت غلبه خون و حرارت بیشتر اوقات دم زدن در نیمه دم زدن حد و نه ضعیف  
 ماند و بعضی این جمعی را بدین سبب جمعی را بود و اندک یعنی که دم زدن در دو سوار است و سبب این  
 خون بود اندر حوالی دل و جگر که جمع شدن تجارت گرم از ان اندر فضای پسینه و بعضی غلبه و قوی  
 و بر عت و دوا که آید و اختلاش کمتر از ان بود که در عتب محرقة و بول از کلکوی مسجی که آید و بی  
 نباشد و اما در عقوبت خالی بود و مخفی ماند که اشتغال با بطور علامت مسفل الیه توان شناسختن  
 بعد مظهر بحرانی که است مرض مسفل است و لم این علامات اکثر و اصح است و ارمانی که در سار جاشیه  
 خواهد شدن مزید و صیجی حاصل کرد و انتشار الله تعالی علاج ان مبارکست و فصد کامل از اکل مایه  
 و هیچ حال فصد را از زاول و دوم و سیم باز پس نشاید افکندن و خون چندان نباید داشتن  
 که کج فتنی رسیده و آنجا که قوه و فصل و سال مساعد بود و چندان خون بیرون باید کردن که فتنی افتد زیرا  
 ده بفضله مرتفع شود و حرارت بعضی سبب گنسی مزاج قوی را حکم میسازد و خون در غرض خلط  
 است جهت بعضی تنبلیج نباشد و گاه باشد که از بعد صبی می افتد و با سهال صغری و با عرق کند و محبت  
 و آنجا که از فصد کامل به قوه مانعی باشد استغراق دم به دو سه دفعه در دو روز باید کردن و آنجا که فصد

باز نشاید

95

باید باشد بجا است شرط اول از مزمومه فایده داشتن و درین بین ملین بر فتنی می موافق بود و مساک  
 و تعیل غذا و بعد رفع مانع سرعت در تعیل دم واجب باشد شناختن سبب آنکه چون این مرض  
 است اما دم است و خون خلطی عام و غالب است از ناخیز استغراق آن جم باشد که بجاری رفتی بیشتر  
 و بهار بجا برید و یا عرض دیگر مسفل شود که بسته باشد و قوت بر جای بود استغراق دم باید کردن  
 حق آنست که در استغراغات الا در روز بجران و اگر قوه ضعیف باشد در اول نیز نشاید هیچ استغراق  
 کردن و تعیل مزاج و تقویت نه ارک نمودن که بسیار کس را دیده اند که در ضعف قوه و ادوات  
 بجران و کمکی مرض فصد کرده اند و بلاک شده اند جالبینس که به آنجا که فصد و حجامت مانعی باشد اگر اند  
 است رغبی نباشد و کج نباشد علاج آن بآب سرد کنیم و آن چنان بود که چندان آب سرد کرده و خورا  
 که در بعضی بزرگ و رنگ او بر سنی مایل کرده و حرارت زایل شود و اگر در حش آنخی باشد و لیکن بغیر تب  
 از ان بود و یا جم باشد که ببول متعلق شود و دم علاج بآب سرد کنیم و بعد از ان اگر قوت قوی باشد  
 بکم کردن مثلا بند ریج و کتان سه مشغول شویم و اندر تعیل استلا و بفتح سپه و دوا می خشک بجا  
 داریم و محمد و کرا که به بسیار باشد که اندر تبهای حاده آب سرد مضط و منه و تب در حال ساکن شود لیکن  
 بعد از ان آب پیسته باز آید و باشد که تا چهل روز بیشتر دارد و تا رعات و معرق پدید نیاید زایل نشود  
 آن باشد که بجران از پس افکنده و ماده را غلیظ و فزده سازد و بلعی سپه شود و عفونی در ان آید و زود  
 است که چون از حرارت هم محضت کمالی باشد لیکن آن و جسد بود که از دراری بجاری خطر که از ان اندک  
 کمری و حدت و آنجا که در حش آتای بود و استغراق توان و از آب سرد دوان که برین نباشد و همچنین  
 کم ترشی و یا جلا سپه و دوان ناماد بسیار غلیظ و اما صلب نشود و خیلی بیشتر و ده و آنجا که فصد کامل  
 کرده شود و هنوز حرارت لطیف باقی باشد غذا و شربتهای ترش و خشک کرده باید دوان و کوشش و هر چه  
 قزای دور باید داشتن که قوی که قوه ضعیف بود که آنجا که کوشش جو به مرغ یا خرو پس حفت باشد و طبیعت  
 نرم باید داشتن مثل معصود رانارین یا شیشه خشت و تنها و یا بقرمندی و اندک شکر و امثال آنها و از هر  
 خورا برشته از شیشه یا تخم صیص بر بخن در جمل حیات دموی حذر باید کردن و اطفال که دکان خورده  
 شایه های خشک کافی بود و هر گاه بعد فصد آثار حرکت و غلبه صغری ظاهر کرد استغراق صغری انفعالات شود  
 یا خورده معصود رانارین باید کردن و اگر کجبت تریه و تقویت بغوا که حجاج افیه الی سینه  
 دمرود و سبب شیرین و اندر ملین میوشش و قرا حیا و به و مغز در یک اندک جایز بود و اسلام  
 بیشتر تعفن خون از بسیار خوردن میوه و تر باشد که آنرا رقیق و آنجا که سازد و به ان سبب غلبه

سرخس



پذیرد و گرم شود و بر جوشد و بخیرد و اگر در وقت غریزی از آن  
 که اندین و حرارت غریب اندران اثر کند و خون را جاده کند چنانچه در سبب تعفن مطلق آشاید  
 بدین معنی بقوت یافت و بسیار باشد که اندر منطقه خونی که در عروق و الی الی جگر است عفونت شده  
 پذیرد و از آن صفرا بی عفون بدین بر شود و بسیار گرم مشعل شود و باشد که حرارت خود را تحت سر  
 و طبع آنرا بجا بپوست میل سازد و بکسب یا آب مشعل گردد و باشد که از جهت کثرت ماله و علاح  
 جهت تعفن حرارت بر این مشعل شود و جالیو سبب مطبق را میگذارد و بران رفته است که چون  
 در خون اثر کرد لطیف او مستحیل بصفرای میگرد و عفون و تبی که لازم است مست لازم صفرا بی لیکن چون  
 صفرای موی حاصل شده در لوازم از قبیل لازم صفرا بی خود تراست و از جهت غلبه و اسارت  
 عمد و طبع نرم و علاج آن قریب بعلاج می و مویست و اگر چه این کلام خالی از وجه نیست لیکن بجا  
 مذنب بقول خانی که مان کرده ایم ترجیح یافته است علامه این سبب است که حرارت آن از اول باشد  
 قریب حرارت تب لازم و یا کمتر و مانده و درانی سپردن پدید آید جهت ملاء دم و عفونت  
 بلکه عبارت از آنکه گرمی خلاف عادت و کلاهی صدای هم بران محمدم بود و هیچ سرا و در  
 جهت محفوظیت خلط در عروق و غریب لازم و اسس فاعله ظاهر بود و تشنگی و صداع و اختلاقی  
 تغییر طعم و تب و تغییر لون ظاهر زبان در آخر بدین شی و بسیاری اینچنین از آن بود که در موی  
 جهت تعفن خلط و سرخی چشم و روی امتلا رکهای قریب بدان بود که اندر سورجس و بول  
 تره و سرخی بلع ناخوشی باشد و هیچ عرق نموده و در وقت بحران جهت محفوظیت خلط و غلط آن باشد  
 که در وقت اشتداد حرارت اولاد که پوست ظاهر شود و جهت تحلیف فتن اندک رطوبتی از حدت حرارت  
 و در مشاقص نقصان مرض و علامت نفع بزرگی ظاهر گردد و اگر چه اول صعبا مشاهده باشد پس  
 بود که در چهارم بحران سبب که جهت قوه طبع و حکمی خلط و مزاج اکثر آن بود که بحران بهنیم که در  
 جهت حدت موده و غلبه تعفن و غلبه بسیار و افتد که باعث رو زبریک حال باشد و بحر اشرفی  
 و بیشتر آن بود که این تب چون بحران کند بشما حاصل گردد و اندک حرارت باقی بویسکن بر روی  
 پذیرد و در هر روزی از روزهای بحران این تب زبید آید نشانی سپاسی و زایل شدن آن  
 مرض بود و با تمام و کشته اند که هرگاه در سبب سبب پدید آید و تشنگی و شکم و کبر و چنانکه اگر تب رنند  
 طبل کند و چارها آرام باشد و بر سبب مکرر و از اجابت طبع آسایش نیاید و برتن او جگر رنند  
 و بهین پدید آید نشانی قریب مرگ باشد علاج تعفین دم است بفضله با حجامت و یا شرط اذن و سبب فضا

علامت مظهر

ملح

حد غشی

تا حد غشی کفاف بود و در کذا تا قریب سرشماره و اگر تو آید نبایت نافع بود و الا قلی از آن  
 میدهند و تطبیق حرارت و تبین صفرا بدین سوری که در موی ناحیه که در سبب یکتخصیص بعد از شش  
 ترش و تبین بلبل زرد و در آب با ترش شیرین و تا سه چهار روز ترش متغی بسنا و بشا تمای  
 نرم چون کشته زرد و الویج و امثال آن و انجابات سرد و حرارت خشک کرده آن نفع حاصل نشود  
 سورنوش از جهت آنکه خلطی عفون چون سرد شود منفرده گردد و در نفع نیاید و اگر کفنی با آن هم کشته  
 پذیرد نفع صعب گردد و طبیعت از نفع عاجز آید بلکه انجاف یک شش نفع موده یافته از استغفار  
 باید کرد و اگر خلط موده رقیق باشد از آب سرد و امثال آن غلیظه ساختن مصلحت بود  
 اگر غلیظ بود آب سرد نشاید داد بلکه ترشها نیز که باید داد و بعد از ترشهای معتدل  
 رقیق تطبیف آن باید کرد و اگر خلط را سببی که مانع مهلت اندک باشد از مولدات عفونت هم  
 چون قصور موی و اختصار آن مراض عفونی را موی جو نباشد بعد یک ششماره و زکند اولی بود  
 خلط خون عفون است نفع میطلبد اما چون خلوت نفع بسیار محتاج نیست و مهلت بیشتر از این  
 میطلبد و لیکن آنجا که موی بود باشد تاخیر رفع آن واجب بود و بعد فصد در استغفار صفرا بی  
 یک شش از خون قلا مهلت باید داد تا قوه باز آید و اثر نفع بهتر ظاهر گردد و آن استغفار  
 و مهلت اندک و مضاعف و نفع بیشتر از آن مهلت ثوان و آنجا که صغنی باشد از کوشش و جرم و داون  
 نباشد و آنجا که حرارت غالب بود که شب باید داد و آنش جو مقرر که غلبه در آن جوشیده بود  
 و اندک کشته بزرگ اسفنج هم در آن سبب بود و تجربه بپوست است که آبی که غلبه در آن  
 باشد و صاف کرده و خشک ساخته بجای آب گاهی دادن در حیات موی عظیم نافع بود و عطش ضعیف  
 کم سازد و غذا را شسته بهر خشک و کافور است که در غلبه که میشود و جدم مفید آید و آنجا که اعراض ضعیف  
 مثل صداع و سالت و خفقان و سر و عاف معطوف افت و در و اشتا و افراط عرق و فی و اسهال  
 و غثیان و غشی و تشنج و تبی نفس و عطشه معطوف و اشتبا و نهاده اگر چه بحرانی باشد علاج هر یک از  
 که در مجلس مذکور شد آنچه لایق وقت بود باید کرد و در بحث محرقه هم بعضی مبین میگردد  
 جمله اوقات حرارت ممکن را در هوا را خشک باید داشتند و در وقت بحران عرق که اسکام بود  
 معتدل باید داشتند و تن را پوشیده تا عرق را باز ندارد و این رعایت در جمله حیات که در حیات  
 عرق بکافرا زبیده باشد و کشته اند که در مطبق بعد معینه و در وقت انحطاط اگر مریض در حمام  
 طوطک کند و بعد از آن در مسج چند آن سبب که عرق یک کند عظیم نافع بود و بدین تدبیر بسیار

طیف



این مرض بزودی بسته اند و در سه متوجه هرات بود و ده روز از نور و زسلطانی گذشته  
 اسفرا این رسیده و در آنکه تعقیب بسته شده و مولد مطبوعه و حبه کشته و خلق بسیار  
 نشان بدن اراضی بسته بود و بعد یکساز و زک انجا ساکن شدیم هفت شش نفر از آنجا  
 که همراه بودند وقت جاستگاه کرانی در سرون و صدای پیداشد و بعد طریقت آمد بغایت گرم  
 وقت عصر جل را فصد کردم و خون تا حد غشی که غشی پدید آمد و بعد از آن وقت غشی هر یکی  
 یک حب الشفا یزر که خورایندم چنانچه گرفت ایشان را و زبان کفین آغاز کرد و بعد از آن  
 ساختیم که بگذارند که ایشان بسیار حرکت کنند و خود را از جای بکنند و قصوری شود و هر صبح که بود  
 تسکین ایشان کردم تا خواب کردند علی الصباح جمله بهوش آمدند و سخت یافتند فی الحال فصل بود اگر و ایام بود  
 پاد چهار فرسخ آمدند و هیچ نشی دیگر نشده در تنهای امتحانی غشی فی این طریق بسیار بکار داشتیم  
 و انفع ازین نایتم تخصیص جهت مردم غیر مستم و غرض فضل ماغب لازم شده و آن بود غیب  
 بسبب آنست که چون ماه آن در عروق محفوظ است در نوایب غب از صحنه و دیگره و می باید و آن  
 که تحلیل یافتند عوض میکرد و حرارت اعصاب بیشتر ظاهر میگردد و اکثر انقباضی آن در وقت زود بود  
 علامت این مرتبه سبب بود میان علامت مطبوعه و محرقه و جالینوس مطبوعه را از جهت کثرت متاب  
 و متابیت بغیر لازم از جمله آن مکرده است و فرق میان این جمعی و مطبوعه آنست که درین تبسج را  
 تن نباشد جهت خفت نادر و صداع و تلخی دهن و کرب و سهر و تواتر و قلت اشتها و چای بیشتر بود و تب  
 صفرا و غلبه حرکت کاران و بول اکثر صحرانی بود و بکن که اندک عرق کای پدید آید از جهت وقت پاد بود  
 عجمان باقی باشد و علامت متاب بسیار پدید نباشد و در زبانه طاقی بسته ادوی ظاهر شود و  
 کای طاری کرد و فرق میان این تب محرقه در میان علامت محرقه مبین کرد و علاج آنست که تحت تبسج  
 حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل پیکچین در آب بنده و اند و لعاب اسغول و صلب تخم خیارین با  
 اکو و با شراب لیو اگر ضعیفی در معده باشد و همچنین بکتاب و رب سرده و اش نار و زرد سگ و درین معده  
 طبیعت کنند هر روز و در سه مجلس شراب بنفشه در آب آلود با نقره یا با نخل شیرین درین آبها و درین  
 قندی یا در معصورانارین و اگر بدینها مقصود حاصل نشود و شبانه نازم و خلط در کفین شکل  
 و نفثه و معر و سحر و اشتها آن و آوی رسیده غلبه برنج خلط کرده خوردن هم عظیم مفید آید و بعد  
 صبح آنرا روضه بند اگر خون غلیظی دارد فی الحال فصد کنند و خون بقدری که در مطبوعه گفته شد بر نهاده  
 و فصد نافض کنند و بعد فصد حرالت وقت تسکین صفرا کنند تا بهت مجلس یا پنج مناسب بود و اگر

عکس

ملح

کراین

کراین جاد و در مطبوعه مذکور شد و اگر بعد فصد در خون غلبه نباشد و بعد فصد مبین هم معتقد آن  
 نبود فی الحال با سهل صفر امشغول باید شدن و اگر بقی نیز صفر لطیف دفع شود و مفید بود و اگر تبسج  
 تجرع کردن صفرا از فصد و در تسکین حرارت نماید و عرق بکشد و غذا و ششهای خلط کرده هم  
 عظیم مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد معده مثل گوشت جو جو و سر و پس در این اصل باید رختن  
 لعاب آن امارات زده با اندک خشک پاد و افشرد اکوی برنج سر کرده با افشرد و پیکچین سر کرده  
 معقود را عظیم نافع اند و اش آلود با اندک نفع و چقدر درین مرض بسیار بکار بکند و همچنین اشک  
 و اگر بزبانی علاج محتاج شود از تحقیق علاج محرقه نگاه دارند تا محرقه صحرانی اشک و کسل اندر محرقه  
 کم اتفاق افتد و بجران وی بقای باشد یا با سهل یا بر عات یا بعرق و باید و حال ازینها و این تب چون بدین پدید  
 که خلاص این تب از جهت ضعف و بعد از این مرض در کجا از فضلای سبب افتد و تر باشد و در اطال از جهت تری  
 آسازند و در محرقه چون موهایی جهت اشتها ادوی بد سخت بد باشد و بجران بد این تب بیشتر شدیم و در وقت  
 از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و آنچه از ششم بگذرد غالب آن محروم بود و آنچه از چهارم بگذرد و هم بگذرد و از ششم بگذرد  
 و آنچه از هفتم بگذرد اگر خطای رتبه بپوشد و خوف نباشد جهت سر شدن ماهه فی الجمله و مقاومت قوت و تحلیل  
 سبب و لغت و الا آن علامت این تبست که بطن موزانتر از ظاهر باشد جهت غلبه حضرت عذرت بل بسبب کرب  
 سبب تنگی و اضطراب عظیم بود و سهر و کرب و غش کشتن و تواتر و غشی و عو و عین و اختلاط عقل و مشهور  
 طعام انجا بیشتر ازینها باشد و در اشک ظاهر کرد و از اول سبب فراشا و از نباشد و در وقت بجران  
 عرق کند جهت محفوظیت خلط و عروق و وقت بجران بعرق البته فراشا پدید آید و آنجا که کر شود و در وقت  
 و بقا نام حاصل کرد و جهت قوت طبع و تحلیل نیز رفتن ماهه بکبار و اکثر در او از مرض لون زبان از  
 و در ششی بسیار کراید و باشد که سخت سپاه شود و شقوق در لبها پدید آید جهت شدت لیسب صفرا  
 بر راز و فغ میبشود هر روز چند مجلسی اندک و سوزان و تحت بد بوی و کم راحت و کدکان را در محرقه  
 نبات پدید آید تا حالی که بدان مانده جهت کثرت صعود و بخارات زرد و باغ و شیر خاره اندرین تب  
 شیرین خاره و آنچه بفرز در معده او ترشش کرد و جهت قبول تعفن و حرارت از دل و جگر و بقراط گوید  
 کسی را در محرقه رسته پدید آید باشد اگر سخن بهمانه کفین آغاز و اعصاب از صعود و بخارات و تحلیل باقی  
 که سبب رسته شود و از اعصاب مراد دشت رسته درین تب بغایت غریب مینماید مگر دیگر صنعت  
 و آنست باشد از غلبه شدن خلط گرم و آن هنگام از لاله آن از پودشی غیب تر مینماید و چون واقع شود  
 هرگاه اختلاط دهن مقدم باشد رسته بهتر بر طرف شود جهت قبول اعصاب ماهه مرض و هم او گوید که چون

محرقه صحرانی



محرقة سعال بدیهه آتشکی زایل شود و جت میل رطوبات بسش از کشت نرمی که نزد یک دست بود کشت  
 بسوزد و گفته اند که اندر محرقة چون ناکا را جاتی به آید بی آنکه بخوانی ظاهر بود باشد استغراقی و آبها  
 و بی آنکه بشناید خشک و موافق تسکین که باشد یا از هوای لایق بر رفته و بعضی که میگوید  
 آنستند و دقت ضعیف بوده باشد زود میرد و خدر شد اعضا بسیار و طبع دل در محرقة عظیم  
 و مجرب است و اکثر مض صاحب محرقة از اول عظیم بود و ما فرست و بی سرعت و تواتر در غلبه لایق تر است  
 و با سرعت و تواتر علاج هیچ تری لایق تر و نافع تر از تسکین حرارت نیست و طریق آن نیز تسکین  
 و بکار داشتن غذا و شرابهای خشک سرد کرده معوی بر جگر و پسند و سرچا که در دوق و فیه معلوم شود  
 حاجت اظهار نفع تسکین درین ابواب نماید کردن و از دوری مرض به تری بسیار نماید پسند  
 که خطر مصلحت عظیم است و بسیار باشد که جاهلان که بجز تعقیق کنند جهت طلب نفع و از حد حرارت دل  
 معده مریض بریان شود و تشنج خشک در عضلهها و عصبها به آید و نفیس نکند شود و یا لقمه خشک حاد  
 شود و تدارک شوان کردن و در غلبه لایق جهت دوری خلط عفن از هوای الی مبالغه در تریه بدین مرتبه  
 احتیاج نیوفتد و اینجا قبل از ظهور آثار نفع کافوریات باید دادن و اختصار کردن بردادن کچین  
 شربت صندل و لیمو و شربت یونان و انار و الو و غیره و شربت حبه کلاب نیک و لعاب بسمول سرد کرده  
 بعضی با آب منده و اندک با شیره تخم خیارین و با شیره تخم خرفه سرد کرده هر ساعت از هر ساعت از هر ساعت  
 انبای خواب اگر ضرر باشد و همچنین بردادن شکاب و آش جو در جاش که با مقدار ضرورت لازم بود  
 اثر نفع به آید و همچنین که ترکیبان در شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خرفه که آنها را با آب  
 کوفته باشند و از آب آلوده اندک صندل و قند مقدار کفایت باشد عظیم نافع بود و هرگاه اثر نفع به آید  
 حرارت و اعراض فحشان برجا باشد محله قرص کافور با بکچین باید دادن و به وقت طلوع آفتاب شکاب  
 سرد کرده و بعد از آن در کبر شربت های سرد کرده و آب سرد به پستور مطبوخ اگر در جاش بسیار  
 باشد و الا بهرحال سرد کننده نماند و کافور در در اند و همان طریق مقدم عمل کند تریه اعتدال  
 و من بسیار کس را دیدم که حرارت این تر غالب بود و اشتها نداشتند و تشنج عظیم داشتند و شایان  
 سلامت بود و بعد نفع و بعد مضم و دفع آب چ سرد کرده میدادم و معده نیز بودم گاهی بان اندک  
 و گاهی بان و تریه عظیم می شد و بعضی را اندک فراشی به می آید و بعد از آن هر روز بهمان محل  
 بغیر آن محل اندک فراشی باز به می آید و تب بر حال خود می بود و در نهایت ظاهر میسر میسر و از چهار  
 بخیز میگردند و بهند و بهجه جهت می باشد و باطبا سردادن و دفع اولی است جهت منع آن از قبول

علیه

عقوت و بعضی که اندک بعد از کفای معده بود و تشنج که با و با جرم کباب افشرد سرگشته  
 پنج سرد کرده بعد مضم میدادم و اگر سرزد اشتی خور ایندن باب غلب سرد کرده و تسکین عطش  
 او میکردم و افشرد آلود کم تر میفرمودم معده می آید و بعد پسند و بجران صحت بگردند و جالبه  
 اندر محرقة به وقت صبحی جوعت طعام فرموده است جهت آنکه معده طاقت است و این بغایت تریه  
 نفع و از مضموده است و اینجا که برار اشتها طعام نباشد اگر در معده او خلطی باشد معده زخمی  
 مناسب از سبب جلیت و زردگی و ضمایم خشک تقویت کنند و اگر در معده خلطی نباشد طعام  
 خوشنوی که گرمی که شوت طعام بکشد نباشد تریه و بهند چون مرغ بریان بریزد و تشنه و باز در آن  
 کوفته آلوده زمان پاکیزه تازه و امثال اینها اگر اندک از آن مرغ ببرد و درین آب و زرد زرد  
 و امثال آن جسم بکشد و اندک افشرد نیز میسر باشد و هرگاه باشد که مریض یک گاهی از حال خود نباشد  
 باشد و آب طعام بدان سبب طلب کند اینده کام او را باید آگاهانیدن و او از دادن و طبع نزد یک تریه  
 و بر پستی بن کوشش پشانی و کندی است و بای و پستی باید نداد و قف شود پس شربانی مناسب  
 به دور ایندن و جرم جو آب سرد آتش میدن و باشد که جهت آگاهانیدن با استعمال شربانی  
 یا تر احتیاج او فته و مناسب بود و بعضی بعد ظهور نفع فصد فرموده اند و بعد از آن مهمل ضغرا  
 حق آنست که اندک با بعضی جرات چنان شوان کردن که اندر مطبوخ و لب لازم زیرا که بسیار باشد  
 که صغرا بدین فعل حدت زیاده شود و ضعف غالب گردد و مجال نفع و استغراق صغرا نه و به خطا  
 واقع شود پس فصد و قتی واجب گردد که علامت استغالی نیست ظاهر بود و قوت قوی و آنج که عین  
 نباشد استغراق صغرا به کردن بجز شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیاده باید بسیار کمی و اصل باید  
 و سایر طبیعت قوی که گرم نباشد میگوید و دو به سه هم رضعت نباشد و بعضی اندک معده نیا در طبیعت  
 مصلح آن تجویز کرده اند جهت سردی و تریه بالعرضه و اخراج قوی را مناسب بود و بعضی آخر در فیه فرمود  
 آنجا که طبع هر روز به شفت خویش هر روز و سه محاسب اجابت صغرا میکند و این غلط است جهت آنکه  
 فعل دل است بر غلبه طبع است از آن عاجز آید و تدارک بپذیرد و طبیعتی که مریض را شوان اجابت نفع عظیم  
 حاصل شود و طبیبین در باب علامات که خطا کم و قوت افی است و بهما مقدار متعادل میشود و اگر در  
 جایز باشد و استغراق را از سیم و چهارم و پنجم تا خیر نماید کردن که بعد از آن قوت استغراق کمتر باشد و آب  
 از غف کدو و قوت نیکو بود و در ششم استغراق کند و آنچه از شست و کدو و قوت و می کند در ششم استغراق  
 جایز بود و اگر علاج باشد و چون از دم کدو و استغراق حاجت شود و اگر قوت برجا است برجا است



در مرض نونی المله خشک شده و اگر قوت ضعیف است خود استغراق نشاید کردن و در هیچ فرقی  
روز بجران استغراق جایز نباشد و در حیات لازم دارد و در ششم نیز نشاید از جهت وقوع بجران  
اضطرابی بر خطره و بی تخصیص درین مرض از نه بر آن عاجز آید و استغراق اگر موافق بجران باشد  
کنند و اگر مخالف بود طبع را عظیم می شود و از آنجا که طبع گشت و باشد و با فراط دفع مایه می کند و استغراق  
افتد و باز داشتن از جهت ضعف کلی امراض طباشیر محکم باید داد و آن بکچین و غلیظت و در بایست  
و دود آنجا نافع بود و شیر و تخم بزرنجین و شیرین تبار بعضی برادر طبع را نرم کند و لازم بود و غذای  
رزق و ساق و رو باج و امثال آن بجا بسته و به چنانچه این آلوده اشباه آنجا که قبض باشد  
و اگر اسهال بجران آید و دود و غذای زهر جویان بکچین باید داد و بچین بطین را منی و تخم و دود  
خاک سماقیات و آنجا که تشنگی افتاده باشد سینه کردن او را بجم و دود غنی که از ریه  
بادام و یا خطمی ساخته باشند جرب باید کرد و تراش که دوی زرد بر کوزه بار و دود غنی که کوفته بکچین  
او طلا کردن و یا خمد و غذای مسین و مناسب اودن و آنجا که افراطی در قی افند و از تنوع و غلبان  
باشد و هم قوت سقط طبع و شراب با مار که بود و در آن کرده باشند باید داد و آب سبب ترش آب  
آبی ترش که اندک پوست برودن بسته اندران جوشیده باشد مفید آید و ضماری قاضی که صندل  
کلاب آب و برکه مود و آب سبب ترش آب سبب ترش آن ضم کرده باشند بر معده نهادن عظیم نافع  
و بشاید خشک مایه را ششابی ساختن هم میگویند و اگر قی سرد و بار اندامی بر که گشتند و مود  
نهند و اگر تنوع و غلبان باشد و قی نباشد بکچین آب هم گرم قی باید فروزد و آنجا که افراطی در عرق باشد  
و مستوری که در علاج عرق ناکه کور شده مرغی دارند و اگر بزاید از آن حاجت آید روغن برکه مود  
و دیگر قوت بعضی مفصل پشت او باید مالیدن و اطراف او را از برف و برف و غره و جاما و زدن و هوا  
خانه و جادق را خشک داشتن و بطبع فو که قاضی بنا نهاده بعضی سرد کرده شستن و آب سرد غسل کردن  
و آبها تا بعضی برتن مالیدن نافع بود و مسکوف که با جملار و اشباه آن برتن مالیدن و صحن ملکی  
برتن طلا کردن مفید آید و آنجا که در عرق افراطی شود از علاجی که در افراط عرق غیر بجرانی مذکور میشود  
بکار باید داشتن و صاحب فجزه میگوید که یکی را بهیچ حال در فاش زفتیو است و داشت از دست آنجا  
فصد کردم و مقدار بیست دم خون برداشتم در حالیت و بسیار باشد که اندرین تب سبب غلبان  
چیده آید و حاره نباشد از آنکه تیار را بهیچ می کند و با از بلند با و سخن میگویند و اگر مزید تیری است  
افتد آنکی شراب فادوی بر پشانی و کفهای دست و پای و باله و پسین پایهای او را از پنج ران تا بقیه

انگی اودا

انگی او را بر بخانه منید آید و با فراطی سر آید و بشاید نهایی خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و در هر سه روز  
دو کف او ششتر حامت نهادن مناسب بود بی شرط و بسیار باشد که عطسه اودن کرد و با فراط و بد  
سبب مانع عملی شود و قوت ضعیف شود و طریق باز داشتن آن است که چیم و پسینی و پشانی او را با کف  
از دود آوردن کند و کردن خشک او را تحت باله برودن منقش جرب کرده و قطره چند از آن هم گرم  
کوش و حبس کنند و خرقه که گرم کرده و ملکه گرم کرده و پوسته بر پش کردن او کند که کشته از دود و کرد  
و بهیچ عطسه آوردن و امتزاز فرماید و مسج بجرای و طین کجی و مسوقی می بویاید و بسیار باشد که هرگاه  
تیر تر خواهد شد و صفرا بر غم معده چار ریزد و غنی آورد باید که فی الحال آب سرد و کلاب بر روی بسته  
زنده و صندل کلاب کاخ و عرق به مشک بویانند و او را بکند از که بقفا باز افند و شکم و معده او را  
و اطراف او را بنبند و بدین تدریج داده و از دود کشته و کاه باشد که حاجت آید که طله دمن و بی با کچین  
حرارت برودن او باز کرد و دود را بکند از که دود کچین باب گرم در صحن او ریزند و اگر دود و مقصود  
کرد و با مایه از غم معده فروزد و دود طبع اجابت کند و بصلح آید و یا قی باز کرد و غم معده را پاک کنند و اگر  
نیر نباشد مقدار سرد و پستک شراب ریانی با آب سرد اسفند از رحن او ریزند و در حال که بهوش آید  
باز دود ملکه سارده و دود در لوقان اندر شراب ریانی دهند تا قوت دهد و باز آید بعد چندی معطر  
هر دهنده اگر این علامت غشی داشته قبل از تر شدن چند لوقان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب لیمو  
دود و اندر آب ناز ترش اندر آب سبب ترش و امثال آن دهنده نافع بود و در منع آن و کاه باشد که  
شده کجی پدید آید و آن هنگام چاره نباشد از آنکه خلای سازه از تر کچین و روغن بادام و مغز تخم که در تخم  
خیار و بادرنک دهنده و آنجا که چار از صدام برنج باشد علاج صدق صفراوی کند و قهقه نرم و معتدل مفید  
و آنجا که چار از سرخ برنج باشد پوست حبسعال خشک در دهن نگاه دارد و معات خشک جو مفید بود  
آنجا که از بجز ابی بسیار برنج باشد شراب بنفشانه که خشک باید داد و کاه باشد که ترشکی مفرط هر دو  
بود و آنجا که از خشکی دهن و زبان برنج باشد ملحا به پوسته میشود و اگر بر زبان خیار بکار بسیار  
نشته باشد و سخن به توان گفتن اول لجا بهای اصل آب کرده دمی در دهن باید کرفتن و بعد از آن شستن و بعد  
باز که شراب فارغ و چهار برابر آب کرده روی زبان را به آن شستن اگر طرکه باشد متعاقبان  
در دهن کرفتن و الاخره اومت لجا بهای نافع نباشد و سواد روی زبان را نیز بهین طریق رفع بخان  
که شستن که مستقر کرد و بخارات چشده آن بد مانع بر شود که مانع را مشوش سازد و بهیچ فی الحال  
تا به اعراض افراط بخانه و اگر چه اکثر آنها در دیگر امراض عاده واقع میشوند و علاج اکثر تقریب



غلبه کله

نیزه که رخ اید شدن و لیکن چون درین تب ازین حالات بسیار واقع میشود و اینجا طبیعت از علاج بر  
 میان کردن مناسب بود و بسیار دیده ام که کسی را که در او این مرض است فراغ نکند و آنچه  
 و اگر چه علی بود بدین علاج که محتاج گشت و السلام ان شاء الله این تب چون یک یا دو روز  
 دیگر روز دیگر سالم بود از دیگر تبهای صفراوی از منطقه و از تبهای بلغمی مطلقا نیز که اینجا ملاحظه  
 می شد شش ساعت اندر آسایش بود و اندر آن تبها این فرصت نیاید و ماده این تب چون صفرا  
 خالص است و اندر کوشش و این پوست واقع است امید برعت قبول نفع و تحلیل این تب شش ساعت  
 جهت وقوع خطاه و مبادی در بریده و بی نفع و بی استفرغ بسیار باشد که از جهت مذکور که در تب  
 فراخ بود و با سرسام مشغول کرده و بدین علت بافتن اندرین بابت مدت مذکور است که صفرا از جهت کجا  
 خارج عروق بغیر جمع میشود و علامت این تب آنست که اندر آغاز هر نوبی سرمای برآید و جهت اکثر  
 ناری چون تب خفیه بعضی رطوباتی را که صاحب عضلات بگذارد و بچسباند تا عضله برود و آنرا که  
 محاورت در پی یافته و در این سپهر مارا چون زیاده باشد و کول را زاید نرود که در فراس و شوره  
 گویند اندرین حال چنان پدید آید که پوست و عضله ای را بسوزن میرساند و بواسطه حرکت تجارت سرد  
 این اعضا حدت آنها را و مدت این حالها اندک بود و بعد ازین سرماحت قوی که در چنانکه یک مرتبه از تب  
 گذردن ماده مرضی اعضا حساسه را و کوششیدن قوت و دفع عضله با آن و غرض حرارت غریزی باطنی  
 حمایت از دفع ماده و این را ناقص گویند که گویا می اندازد اعضا ماده را از خود و مدت این تب  
 دراز باشد و زود تب به پدید آید و سرما سکن کرد و جهت کرمی لطافت خلط و در نوب اول و دوم و سوم  
 برز و سر قوت تر باشد جهت حدت و خای خلط و بعد از آن ضعیف تر میشود جهت نقصان یافتن حدت و خای  
 نفع بیشتر ظهور نوب آن تب در طرف صبح که محل حرکت صفراست واقع شود و گرمی این تب به نوب  
 گرمی تبهای دیگر باشد چنانچه برین او چون دست نهند تیزی تب است را بر بخاند و بدین طریقت و چون  
 یک دست بران دارند حرارت آن موضع کمتر شود جهت تحلیل یافتن ماده لطیف لطیف که حرارت کف و در صورت  
 و غیره اکثر ظم و من تب بود و جهت صفرا و بول سرخ ناری سقیق بود و اگر قوامی بیهوشی غلیظ نباشد و بسیار  
 باشد که اندر روز اول یا سیم از نفع اندر اول پدید آید و غالب در چهارم یا سیم پدید آید و بعضی از آنرا  
 نوب صفرا و ضعیف و متناوب باشد جهت حرارت غریزی و عدم اشتا حرارت غریب چون تب پدید  
 بعظم و قوت می آید جهت سخت ماده و مختلف باشد جهت تعفن خلط و لیکن اختلاش کمتر از تب دیگر تبهای صفراوی  
 و کربان هر نوب بمرق بود بیشتر از دستور دیگر تبها جهت لطافت و رقت ماده و سبیل آن پوست

که اندرین

علیه

که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه کوبان عرق خورده کردن و در ازین تب  
 غلبه اکثر نوبت ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد و از دو ساعت بسیار نکند  
 جهت سرعت داد و آنچه بخار دود و باز در ساعت اجمد خالص نباشد و او را این تب که غلیظ  
 حبلی نشود از نوبت پیش نباشد و در چهارده روز از آن تمام کند و بسیار باشد که در نوبت  
 در نوبت روز یک روز و گاه باشد که یک نوبت بگذرد و پس بکشد که بلغمی و یا اسهالی تمام نکند و نفع  
 اخذ اند و طبیعت و تریه این مناسب باشد و بخاری و بخاری و خشکی در نوبت و اوقات بسته است  
 قریب بحر که بود و حشم و صحت و طالت و نافرمانی و مانند آن این جابجاست از دیگر تبها باشد و اگر  
 بود و سرسبز گرافی کند و بسیار باشد که صاحب غلیظی در نوبت یک جگه و احساس میکند و بجران تمام  
 این تب بمرق باشد و یا اسهال یا بقی یا با دراز علاج این تب ضعیفی بود و از آنچه در علاج ملاحظه  
 و قریب بود و بعلی غلبه از نوب و در دفع اعراض نیز قریب به آنها باید لیکن چون این جالزنی  
 نوبتی و آسایشی است چنانچه خبر می باید داشتن کجا اگر در نوبت و در آنرا و در نوبت  
 و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت  
 دفع حضم و باز نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت  
 که نفعهای خلط را نیک سازد و اندر آن نظری بریزد که بود و سر چون مضمضه ضعیف است خلط تمام  
 پدید آید و فسادات دیگر از آن پدید آید و بعد از خلط حرارت خصوصاً بوقت اشتها در نوبت  
 بخارند و گرمی اگر در صبح آغاز نوبت که گرمی را بکشد و در آب یا در آب میند و از نوبت  
 تخصیص کجا که قیاسی هم می باشد عظیم نفع آید و بسیار دیدم که درین تب سبب نرود و از نوبت خلاص  
 دیگری اگر چون در نوبت بخار تمام نشود و در ششم یا در دوم یا در دو روز دوم بلغمی لایق اسهالی  
 بقدر خفا سبب کند و بسیار کس از نوبت و در آب کلاب و دادم و هست مجلس که در تبها  
 شد و صحت یافته و بعضی از بعد از نوبت که بر روی و حرارت نیکو است و در نوبت می آید و در  
 غذا کم خوردن تمام صحت یافته و باید که بعد از مسهل خربابی که بلغم فرا باشد کم بخارند و از نوبت  
 نفع حاصل و می بلغمی بود و اینها کلام بکشد و نوبت و اصولی عظیم نفع آید و ساده مضرب و در  
 ذکر که که یک روز و نیم نفع بخار با در نوبت درم سبب جلاب علی باید کرد و در کمال روز و اسهال  
 این مرض اذن و در نوبت که با در نوبت از صفرا پاک کند و نه اگر که معتد به نوبت که در نوبت  
 این مرض باز نیاید و اگر آید ضعیف بود و نوبت مرتفع کرد و در این نوبت اقیام درم سبب نفع



شاید دیگری آنکه در روزها بر آسایش این آب سرد بسیار و سرد بها و در شبها مضطرب و مضطرب  
 که در وقت حرارت ضعیف آوردن آنها بی فایده گردد و نصیحت بدور می شود و بکن که غلطی متوجه  
 و دشت زیاده بود و درین تب چون مجال آسایش است آب سرد و غلبه بر دلت بسیار احتیاج  
 دیگری آنکه درین نزدیکیت تب خود را پوشیده دارد و خود را با بری در وقت ضعیف مشغول  
 و اگر چنانچه نمی تواند کرد و بیست و نوزده که مذکور شد شربتی ملین که تعدیل صفرا کند مثل معصور  
 با اندکی شکر و یا نفحات بخور مفیده آید و در اثر شای حرارت اگر غلبه باشد شربتی خشک با ملایمت  
 آن باید داد و در انحطاط حرارت اگر ای اندک کم مصلط مای دشت حرارت را از سر گرفته  
 و گفته اند که در روزها آسایش با دامن کپین سرد کرده خورد و از پس آن به وساعت کسکاب خورد  
 پس آن بکار وساعت شربتی دیگر پس خورد و از پس آن به وساعت زوره خورد و یا زرباجی  
 و من آسایش انار مای که از برنج و نخود و نعناع و خندرب و پسته ریخته باشند بی کشت عظیم نافع  
 در عصر چهارم و ششم و دیگر روزهای جفت دیگری آنکه در زربسته دم غذا باز گیرند و کسکاب یا انار  
 معصور و قنات کند اگر نفعی نباشد تا نوبت معتم بخران کند و دیگر بگذرد و یا دمن الله شکر دیگری آنکه چون  
 نوبت نه هفت زیاده شود و کج الشفا چنانچه دستور است علاج کنند و در نفع کنند و برینند تا جوامع  
 داده بکدام طریق دفع میطلبد از آن طریق او را ادا کنند و بخلاف طریق میل داده هیچ دفع نکنند اگر عظیم  
 مضطرب باشد و گفته اند که در غلبه لاه بعضی نفع و آب سیراب که را به معتدل در روزها بر آسایش عظیم نافع  
 و الله اعلم اما غیر خالصه چون داده این تب مختلط است نوابه اوقات آن بطریق غلبه  
 مشتم و مضطرب نباشد و تفاوت درجات و نوابه آن مناسب خلط و قابلیت داده باشد  
 صفرا مختلط هرگاه زیاده از طبع بود قابلیت نفع در آن بیشتر باشد و نوابه یکم نزدیک شود  
 حرارت بیشتر باشد و یا شد که نوابه خالصه مذمت آن کمتر باشد و اگر صفرا با لطم مساده ای  
 خلط فزاید تر باشد و نوابه آن بود نافع بود و نوابه اجتماع داده قبل غلبه و شکایت آن  
 و باشد که نوابه این نوابه ربع مایه چنانچه اشتباه عظیم افتد و این تب اشغال بسیار واقع شود  
 علامت این تب آنست که مدت سردا و زگر از آن باشد که در خالصه بسیار باشد که از زمانه  
 آمدن نه های اسک نظام باشد یعنی کای بیشتر و کای بیشتر افتد و مدت سردا و تب آسایش نیز مختلط  
 و از ربع و غلبه برین اختلاف امتیاز نیکو باید و بعد نوابه احدی معلوم نباشد و باطله بیشتر  
 نوبت بود و در شاه بسیار کشته و در ری این تب بسیار بد آید و اگر در فایز افتد و از جبهه

عن علي خالص

دیگر بسیار را دیدم که قریب یکسال این تب اشتند و اغلب شبیه نوبت غلبه می و دکاهی گلیطی از  
نوبت غلبه می و دکاهی که رعایتی کردند و دیرتر آمد می شبیه نوبت ربع و در او آخر چنان گلیطی از  
با آن خوی کرده بود که بسیار از نوبت آن متصرف نشدند می بعد ظهور حرارت بضع و بهمت  
خویش پرده خنثی و گاه باشد که اندر او آخر آن تب میزد بزرگ شود و تبی اندر پوست چشم و رویا میزد  
یعنی برآمد و در آنجا پسیده میاید و تبش باها میامد و باشد که پوست گوشت چانه نرم و او بکوتی که  
و تازیانی این را زایل کند و در حین تب <sup>بسیار</sup> میزد می باشد جهت صعود و یا بصفا غلیظ بدماغ و از آنج  
درین مرض میزد بداید و در او آخر نوبتها عرق کثیر از خالصه جهت ترسوی حرارت این تب  
از خالصه بود جهت خنکی نایده نسبت بدان وجه اندرین تب و د که خنثی نشود و بعضی اندر آغاز نوبت  
صغیر و ضعیف و متفاوت بود و یا خنثی نگذرد و یا در بعضی خالصه و گاهی اندر وقت عظم و قوت  
باشد که اندر خالصه و این تب بسیار باشد که در نوبت تعیین میاید و یا شطر الغلبه فرق میان این دو  
بطور است مرض بعضی اعراض خاصه باشد و میان این تب شطر الغلبه عدم تفاوت مدت نوبت  
از کما می و درازی و عدم اعراض شطر الغلبه بود و اینجا علاج سخت میاید و بدین تفاوت این از تب  
میگذرد و در واقع است بحسب اعراض و از این که بسیار دور بود و دیر و یا در نوبت غلبه میاید و در این  
رعایت جانبی نبیند البته و اگر بسیار دور بود و دیر و یا در نوبت غلبه میاید و در این  
سازد و نفع پس از آنکه و طبع را ضعیف کند و غذای غلیظ یکبار را نشاید که رختن که طبیعت ضعیف کرد  
و قوت بادت نفع و فائز و حرکت عظیم و استقامت را مضرب نماید ششها ضعیف زیرا که خلط صالح بدین  
که خنثی شود و یا غیر صالح بماند و بیشتر گردد و لطایف تمییس میاید و گشایف بماند و مدد علت و طول مرض  
شود و بلاشبه و چون این مرض را مدتش دراز واقع است در رفع آن بزرگی نشاید که کوشش  
بلکه بضع تعدیل مزاج و تغلیص خلط خاصه بر رفتن بعد از نفع مشغول میاید و در مراعات قوت  
بوجهی مودن و طریق تدابیر فی الجمله آنست که میند اگر بول غلیظ و سخت گشاید و علامت متلاطم  
ظاهر بود و قصد کند با عقل بعد ظهور آثار نفع و در غیر روز نوبت و بجز آن قوتی و بعد از آن  
بغذا و شبیه تهی عالی و دیگر مایل نفع خلط میهند مگر گشتاب که اندر آن نخورد و اندک بخورد  
آن اندر آن نخورده باشند و میل کچین هر روز و اصولی و نفع شرف و اشتها و آنها و بعد از آن  
تقلین طایع خلط فاسد یا قوی کنند به پستور و اگر قصد اتفاق نیوفتد و یا نشاید طبع را محب بدین  
بشاه و حقنه ای معتدل و یا شربت های ملین مناسب در اوقات آسایش بحال نفع باشد و غذا و  
مضرت نرساند و غذا معتدل مناسب غلیظ میاید و در آن و آشپهای با قوت کم هر می و یا جو مرغ مناسب

۹  
سلسلہ علی درگاہ وقت غلیظہ  
غلظت و دود و بھیں  
در کین باشد و کم شمع

2



در اوقات حرارت آب سرد با اعتدال دهند و اندک شیرین مناسب بود و اگر مایل بر سردی و نفوس  
 باشد سکین ساده یا شیرین و تخمها چنانچه معلوم شد در خالصه است و آن در اوقات حرارت و  
 وقتها لایق دادن و آنها که قاتق نار دال و قلب نفع و اثر باشد بگوید و صبا که کتاب بگوید  
 غذا یا باید داد و لیکن در این مرض و غیره و زای نوبت و اما بعد مقدم شد بر غذا و نفوس  
 مناسب بود و در بعضی از اوقات غذا و شراب دادن اینها مانع که در خالصه بگردد و در تمام اوقات  
 ازین دست و رجا و زباید کردن و اگر در چند روز طعامی که فی را شاید بگذرد و فی کند بوقت استسکان  
 قبل از نوبت برنج شش ساعت بسیار نافع بود و درین مرضی است فرغ خلط نمودنی بغیر از شیرین  
 اندر منفع مناسب بود و اما در شراب کلی کرد و در کباب گرم کرده بگوید و در حال اندر شراب  
 برنج گرم و بسی مناسب بود و بسیار باشد که خلط عسری یا قابل بود و حاجت آید که بر سر آید  
 های بمل و برنج و ضایعی نمند که گرم کند و خلط را ببرد و استسکان بگوید و مثلاً ضایع دادن  
 امثال آن و ترشیا زوده و لایق در نوبت این مرض است که چون صفر غالب باشد ازین که گرم  
 آید و لیکن لاریت و صراع رنج دارد و بیشتر شبیه نوبت غلبه عین آید پس غذا و شراب بگوید  
 در ظاهر همان تربید دادن و شکم را در اوقات استسکان بسیار نافع و جفای معتدل از نوبت داشتن  
 ترکیبی که بیشتر صفر و کرم را فرود آورد از شرابها و جفای این بعد از نفع بگوید و کاه کاه و کاه و کاه  
 در غذا چاشنی کرده چیزی که منفع باشد و حالی داخل ساختن مثل جانی و اسفنج و زیره و شیرین  
 و مغز بادام و تخم و پاز و اسباب و اینها در کباب بخورد و اندک با دیان کردن و در حلیم و کاه و کاه  
 کردن و قبل از نوبت یک ساعت بی سکین در سبب حل کرده کردن و گوشت خرد و سبب چه در غذا باید  
 ساختن و درین حال چندان را از نمودن که از نموده روز اندر کرده و ماده خشک کرده و طبیعت با  
 خوی کند و جوتهای آن بر وقت مقرر قرار باید یعنی اوقات هر نوبت بیشتر و پخته تر و در نوبت ضایع  
 یا برنج می آید و یا برنج و در وقت معین و این سبب سلام غذا و شرابهای منفع و جانی بگوید و آن  
 و هر چه خلط را خام می کند و بطنی فراخ و در داشتن و بعد نفع نام و بقای قوت ملین مناسبی است و آن  
 بعد از نوبت و قرار مزاج نوبتها را بحسب الشفا و حافظه الصحر و نفع و شرف و سکین بر زردی و اصولی و امثال  
 آنها و مشغول داشتن طبع که در این بدن و اگر بطن و صفر ابرابر باشند حرارت نرم تر بود و آن عوارض  
 معلوم کرد و اگر شبیه نوبت آید این عوارض را در حال غذا و معطل یا قاتق مثل اشش و در نوبت و نوبت  
 و مثلاً برنج و شراب و در بعضی از اوقات و اسفنج و زیره و کشتن خلط باید کردن و تعدیل خلط بگوید  
 کلفند و بر سکین حل کرده و شباه آن در صبا جای روز استسکان نمودن و در روزهای نوبت

غذا که خوردن و فی بدست کردن قبل از نوبت بعد از طعام چهار ساعت اگر میسر باشد  
 نیامده باشد و الا بشنایا می گویند شکم فرود آوردن و چون از چهار در گذرد و غذا را  
 و پزاشنده دادن مثل بخود آب بگوید و وقت استسکان و اندک در صحن و اسفنج و جانی و امثال  
 آن و شربت نفع شرف و شباه آن در صبح با اندکی نان دادن و بعد نفع بگوید و جانی و امثال  
 مزاج باشد کردن و یا با مثالی آن و بعد از قرار گرفتن نوبت بحسب الشفا و غیره نوبت گذرد  
 و آنجا که بفضله احتیاج افتد بعد از تمام لایق فصد کردن و لیکن درین باب احتیاط بسیار  
 نمودن که در نوبت نوبت فصد را مقرر شده از منفع است بحسب آنکه مواد که در خارج عروق  
 متعفن است بفضله پاک نمیشود بلکه اخلاط بار و در امر وکی و یا بر دست و پا و میسر کرد و اخلاط  
 گرم را حدت میفرایند پس دادم گرم آن نباشد که از غلظت ضایعی عظیم شود که در بعضی از  
 نباید کردن و تجویز فصد را در نوبت مخصوص بدین باید شناختن و ملاحظه کنی مرضی است  
 منفعی است برای آنست که چون ماده این مرض خلط است و در اول غلبه است و نوبت فصد بگوید  
 در اول مرض منفعی است و در کربها و ده شود و صفر را بیشتر بگوید و در ماده را که ترش است  
 فساد آن با خلط و حسل عروق است کند و تب لازمی پیدا شود و لیکن چون مرض کهنه شود و ماده  
 سرد گشت و تخفیف یافت و طبیعت با آن خوی گرفت آنکه کربها و منفعی است بگوید و فی کل آن  
 و محال آن فساد است مینماید و ملاحظه فرما در گرفتن نوبت بحسب استعمال حب الشفا و مقرر  
 برای آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شده نوبات و در قرب آن محل طبع را مشغول  
 میسازد و از آنجا فعل مقرر و اخلاط و بخارات در آن حین تسکین میکند چنانکه آن وقت که  
 و حرارت غریزی اخلاط و مجتمعه را تحلیل کند و گذارد که تعفن خرد و هرگاه آن وقت مقرر در نوبت  
 بحسب مقتضای طبع مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات بدین می آید و تا بار دیگر نوبت نوبت  
 انشای آن صورت میکند و چون محلی نوبت غریزی هرگاه کیفیت مقرر بر طرف شده باشد و نوبت  
 آید و فعل خود تمام میکند بحسب مقتضای طبع مرض و تا آخر استعمال مقرر است از نوبت بحسب آنست که  
 چون خلط غلبه باشد تجویز سکین آن مشکل باشد و لیکن که از مقرر غلیظ باید و بفسر و ضایع  
 دیگر از آن بظهور آید و لیکن کسی را که تشنه کرده باشد و مرض کهنه شده بود و تحلیل  
 حاجت تشنه دیگر نباشد و بی کفایت مقرر است و محلات بکار باید داشتن و دستور استعمال  
 الشفا و مقرر است آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقداری دهند که در نوبت



مریض را البته بیکدیگر و گشت از آن بیک بیک و بهینه که اگر مزاج مریض ضعیف است از آب بقیه  
 که محض غذا نباشد و منه مثل شربت سیب انشال آن و اگر زیادتی بخی و تخمیری و تعدیلی محتاج است در  
 سکینات منفعی حل کرده یا در شربت غل یا در عسل شهاب یا در عسل و زنجبیل یا در شراب یا در میوه  
 و اگر مریض بخیزی معده و باده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از آن معده او دهند مقدار  
 که بخواهند اگر بخیزد آن مضرت نداشته باشد بخور افیون که بخیزد آن مضرت بود و الا بکمال الشفا و انشال  
 آن بخیزد اولی باشد و آنجا که مریض مادر است که فرقی جبهه مسک مضر باشد باید که قبل از  
 غذای مناسب اندک دهند آنکه مضر بکار دارند و اگر آنکه تب بعد از ظهر آید صبح غذا باید داد  
 ساعت پیش از نوبت مضر و حاجت بخور داد و اگر در نوبت باشد و در آنجا که تبی شب بخور بخورند  
 و اگر تبی شب انشال آن مضرت میکند و مریض را که مزاج باشد و انشالی که تبی مضر و لرز و حرارت مزاج  
 در آنجا مضر و جبهه از مسکنات سرد و لرز و حرارت جری بکار باید داشت و در آنجا که تبی  
 تدارک مسکنات کردن باید بخور مناسب باشد و در روز نوبت قبل از خوردن بعد از آن تا انشال  
 نوبت سالیان بجهت و دست پای و پشت را گرم داشتن تا ممکن بود از آب ترها و سردیها  
 و ترشیها مضر باید کرد و هرگاه نوبی درین مذهب بخور کند سرد و زرد و بیک نوبت بهین بسوزانند  
 و غذا و غیره باید داد و انگاه چون صحت مزاج قرار یافت بتدریج از پخته بر سران آمدن و اگر  
 بکار دارند و با شربت افندیه علاج کنند آنجا مشغول اشتن طبع بلعها و صنایع مرغوب لازم بود  
 و بسیار باشد که اندک حرکت سوادری عظیم نافع آید و بتخصیص معده و از آب بسیار کس و بدم که در نوبت  
 لرز و در آب بکار در آب سرد انداخته و در غرضستان و لرز بر طرف شده و آنکه حرارت طاهر شده و  
 مریض شده نوبت بیک نوبت بخورند و صحت یافته و جلد و ایمان بودند و با قوه و مرض کنند و بسیار  
 و بسیار را بدم که بوقت ابتداء لرز و اسهال شخصی بسوی پراک را بخور این نافع بود و نوبت  
 ایشان کم بر زمین انداخته و مجرب کرده از جهت آن مریض از جانی بجهت و مرض طبیعت فراوان  
 کرد و حرارت غریبی بکار بر درون متوجه شده و ماده علت تحلیل کرده و بهر مادر و حرارت  
 بدان کشته گشت و صحت یافت و بسیار را بدم که این نوبت ربع می آمد و قبل از نوبت به  
 ساعت ایشان را قبضه می ساید و بعضی شسته و دانه و از آب و ترها و غذا و آب و نوبت  
 گرفت و نوبت کشته شد و بسیار را نفع شرف قبل از نوبت و ساعت بی آب بدم و بعضی که نوبت  
 آنروز از آب غذا قبل از نوبت تا وقت که نشستن نوبت منع کرد و صحت یافته و تب ایشان نوبت

کلی

از سوزش بود که از خجالت بود  
 العلم عند الله

افند

می آمد و بسیار را حافظ العود ادم به سبب رجب الشفا و صحت یافته و بسیار را بدم که این نوبت  
 می آمد یعنی هر روز و کشته شده بود بهین معالجات مذکور و صحت یافته و بسیار را بدم که این نوبت  
 قبل پسند گرفتن و نفس بر آب پسندن چنانچه داشت و چندین جای این عمل مفید آمد و آب سردی است  
 که جهت تنهائی کشته میفرمود که از خجالت بر سر بدم که این نوبت مخمومی گشت چنانچه مغز آن درست باشد و  
 بدون زنده و آزاد دست باین مریض شب بیکم شسته و علی الصباح نزد او می بردند قبل از طلوع و  
 سخن گفته بر یکی می نوشت که بسم الله و بر دیگری می نوشت بسم الله الله و بر سیم می نوشت الله الله  
 و بهین ترتیب هر صبح بر نشانی باریکی از آن بخورد و صحت می یافت باذن الله تعالی بقیه جری بود که هرگاه  
 بی کشته میوه هم معنی می کرد و در صبح چهارشنبه قبل از سخن کردن و بران می نوشت بسم الله عازما  
 الرحمن طارنا الرحیم ارحمنا بسم تفلان بن تفلان را بر و تبی حاجی محمد رسول الله و بقیه علی و الله  
 و بعد از آن رسانی که بکر شسته بود بهین ترتیب تو بر میان هم مرغ می بخورد و در شب کشته گرم می کشت  
 برمی آورد و زرده آنرا بهین روز نداشت بخورد و مریض میداد و پسیده آنرا بسک چهار چشم می آید  
 نیت رفتن تب و و پسته را در آب و آن قوی می انداخت بهمان نیت و در لیسان را بر بازوی  
 مریض می بست بر نیت بسته شدن تب مریض را صحت حاصل شد باذن الله تعالی اما حرقتی نوبت  
 صحت شوی هم صفا و حرقتی است که با آن آینه میگرد و قابل فساد میسازد ازین جهت بعضی این  
 از انواع صفراوی مکرده اند و اکثر احوال علامات این صفا و صفراوی بود و برانرا این مکرر بود  
 و جوانان را آن حرقت و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در حرقت صفراوی همین گشت بسک  
 چون غشی بسته رخت رعایت قوت و حمایت لایق معده بسته باید نمودن و استیفاء مفید آید  
 مراعاة اعتدال در اندیشه و اشبه به بارده بعد استیفاءات لازم بود و طلبهای مناسب بر لایق  
 و بکار این بسته بکار آمد و موارد ملاحظه نفس زدن پاره بیک کردن و منع غشی و رخی نمودن و آب  
 حاجی است به آنکه اکثر تنهائی بلغمی که دکان و مرطوبان و بکاران بر خور و سران و صاحبان  
 و ازین ترشح اصحاب نزل اصلاقی و کبابی را که بر مصلط طعام حارند یا حرکت عنف کشته افند و عین میوه  
 غار از آنکه آبهای سرد یا شور بر بالای میوه خورند و یا شسته تنهائی ترش نکند کرده و باضوفا  
 معده با آن خورند و بر سران حرکتهائی عنیف کنند و مسجک از تنهائی بلغمی اکثر با حرقت باشد یا با سهال  
 این می نشاند که ای از تعفن بلغم شستن می افتد و کبابی از تعفن بلغم ترش و کبابی از تعفن بلغم ترش  
 برین مکت صحت و این طول و قصه و اغراض آن بحسب مراتب سبب می خواهد بود و بحران

کشته







مطلقاً حرارت تب عاده و عوارض است و گفتار کرم بر مصلحتی که از تن او بپزند چنانکه کف بران میبارند  
 بیشتر نم کرد و حسن تر چنان در یابد که کرم چسبندگی کرم از قعر تن او بالا آید و بطایر بر سر اندازند  
 در اعراض صفراوی کم باشد و کرفتن این تب کسب است یعنی غنودن بود جهت ترقی و کثرت خلط  
 و برکن روی اندرین تب سیری کراید و باشد که اندک سرخی کای بدید آید جهت اضطراب طبیعت و حرارت  
 بنقص ضعیف و تصفیه افشاده و متفاوت باشد و باخبر منو از سخت مختلف شود و بول در اکثر احوال سبب  
 رقیق و در او اغریه شود و باشد که سرخی کراید و طعم دهن ناخوش بود و غشوت طعام نباشد از جهت  
 ضعف و امعده که لازم می یابی بود و بدین سبب غشی اندر ابتدا و انتهای مرض بسیار افتد و بسیار باشد  
 که در آخر این مرض سبب بزرگ شود و سر بهلو با مسج کرده و باشد که هیچ و آما سبب از چشم و روی  
 پشت بپاید و آید علاج این تب به علاج تب غیر خالصه بود و لیکن اینجا بشرتهای منفعی عالی است حرارت  
 توان کردن و از ترشیهها بجز سکون ساده و غیره مسج نباید داد و آن تب که کما کثرت و رقیق  
 نقطه بطن و غیره افتد توان داد و برقی قبل از نوبت که توانده است و امت باید نمودن فی الحال بسیار  
 و لیکن فی العبد از مغز از مرض باید بپایاد نهادن تا مبادا که قبل از آن چون معده رنجانده شود آما سبب بدید  
 و غذا پیش از نوبت شش ساعت یا چهار ساعت توان داد و بغذاها و دهان منفعی و کرم اینجا بیشتر  
 روزه و حرارت توان کردن که اندر غلبه خالصه و در جگر نه اسیر اینجا ملاحظه بطن باید کرد و تا اندک کم  
 صنف است و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بطن ترش و زجاجی را در او با قوت و کثرت و لطیف کننده برآید  
 دادن و باطله ریاضت اندک بر کسب کرم و کثرت معتدل نماید و نقل بکمان کرم و حکما بعد از اندرین  
 غنیمت نافع بود و مطلق غذا در او اهل لازم بود چون بوماس و برنج و ماش مقشر و اما در مرق و جوی  
 بعد نفع واجب شود برای خلط قوی و با کوشش مرغ بعد چهارم و نم و آب بکوشش کثرت بعد است و یکم  
 مغز بجای آب العسل و شربت آب طلیح با دیان و امثال آن بسیار مفید باشد و تقویت نم معده  
 بضمادات معوی مناسب است و معوی معوی و کل الکلین و اشباه اینها بر بالای طعام و آب بکوبند  
 و در اکثر و زبر بالای طعام کمی معوی می مایرید عظیم نافع باشد و در باره الاصول که در و امثال آن بسیار  
 بعد نفع بسیار مناسب باشد و رفع قوتها چون حافظ العسل و بریل بسیار مناسب تر از حب الشفا باشد  
 غذایان و سبب مفید آید بخصیص مخرج مذکور و در اوقات سرد مردم و سرد مزاجان غلبه بر آن و  
 مایه حنظل را بر روی زبر اندازد که استغراق قوی کرده باشد و واک نریاق فاروقی یا مایه حنظل  
 و امثال آن بر بسیار نافع آید و آنجا که هیچ در پشت چشم و روی و آما سبب از یابد و آید هر روز برآید

مع

فصل

فصل کل جالینوس در آب و دیان و سبب کثرتی باید داد و اندر او آخرتهای مایه با بر حجام  
 ازین که اندر آن قوت الکلین با بون و اجزه باشد بسیار مناسب بود و گفته اند که کثرتی از زجر  
 کوفته و در عسل سرشته قبل از نوبت خوردن جهت غلبه لرزه طول برد نافع بود و لیکن بویض و  
 سقیمه اما کای که حرارت غلبه می باشد بدین نوع کرمها دادن حرارت بناید کردن و در پسین تب  
 سایرته ابرو پستور بماند که در غلبه خالصه معلوم شد و اکثر او بدید که در آن مرض زمو دیم  
 اینجا نیز نفع آن حرارت و سبب کثرت در مکنی که کرمی خوشکی بایل باشد مناسب بود و بعد علم و حکم  
 غشی خطی آن بود که چار و در هر نوبت پیش از نوبت با قوت و بی طاقت شود و سبب این در تب  
 بسیار می و پراکنده که بطن خام می بود که بر قوت طبعیت تهر کند و ضعف نم معده و ترعانت کند و این  
 بود که از مایه شبنمی یا شبنال و حوالی آن که در معده است بواسطه محاورت میل کند و روی او  
 سرد شود و قوت بدین جهت معهود رکود و بدین معنی نیز در ضعف مد باشد و غشی افتد لیکن چون  
 بعد حرارت معوی نیز و در تخمین و تطهیر آن مایه میکند بسی اندر نماید و بعد ظهور حرارت معوی  
 صفرو بطور دفعه و کای که سبب غشی داشت لطیفی برون آید و برکت کای بخصیص رقیق  
 و در بار این تب میان و در مایه مایه مذکور بود و لون صاحب آن بر یک حال نباشد کای رقیق  
 بود و کای زرد و کای کلبه دی و سپیدی مینماید و کای سپیدی و کای سپیدی کراید و کای که  
 رنگ لاهی و بر یک لب کثرت ماکش و قوت خورده باشد و لون چشمهای او سبزی و کثرت ماکش  
 بود و بوقت همان علت کما کثرت چشم مخوق و سپید و سبب این دارد و نفع نباشد بسیار  
 بود که هیچ اندر چشم و روی بدید و فی ترش اندرین مرض بسیار افتد و علاج این مرض غشی  
 بود زیرا که اگر غذا با زهر بکشد از جهت غلبه خافی خلط با طبیعت اصلاح آن شد قوت بدین فراغ است  
 بغذا تقویت میکند مایه غلبه و خام و نفع غشی و اگر استغراق بسبب میکند مایه غلبه و خام و نفع غشی  
 و حرکت می آید و وحشت بیشتر میکند و مکن بود که منافذ روج و نفعین سبب کند و اگر در مایه قوی رقیق  
 طبیعت کثرت ضعف احتمال میکند و مکن بود که از تحریک چنان خطای عظیم افتد و نفع پس چاره نباشد  
 غیر از آنکه اندک اندک غذای زبانی بپزند و بفتات دهند و آبی که با صیقل قوت و تحلیل مایه و تقویت  
 معده نماید مثل فاون و زهر جوی و در شراب سبب و مایه کمی معوی بر سر حافظه العسل و بریل بخیل  
 کرده و جبهه را اندر مایه حلوی و اشباه اینها بر بالای غذا و قبل از نوبت بخار داند و قبض شکم را  
 کای ششیا فایز و خفیهای کرم کثرت بپایند و امتضا بر عسل آب که اندر آن قوت لطافت باشد

فصل

مع











کوبیده فصد از عروق که سودا را دفع کند انفع آید جهت بودن خلط فاسد در عروق و او را زیر انجا بعد  
نفعی بسنی نفع آید با اصول معتدل و در نهایت چون بم بود که بقصد او را در ترقیق دفع شود و غلظت خارج  
عروق بماند مرض بدتر و دراز تر شود و اندرین مورد و بوقت حاجت حیاط بسیار کردن و الله اعلم و حکم  
الاستیشن مد پس وسیع و تنوع جمله در علامات و دستور علاج قریب باشد برنج و بقراط که کید کسح  
دست دراز تر باشد از سب و سبج را از باقی و بدتری این اصناف محسن جهت الکته بسیار باشد که  
مقدمه سهل باشد و گاه باشد که بر سبج آن پدید آید و پدید آمدن این حکم بعد امراض تحضیل شغال است  
میشناسد و چون مقدار نوبت از زمان و فصل آنها و طول و قصر مرض بواسطه فرمانبرداری خلط و عدم  
مرفیع را با اعتبار اخلاط مقرر پس منع و جود این امراض جالینوس را و جی ندها شده باشد صاحب فیه  
میگوید که اندر خواشیم غلای و شتم و او را تب تسع پیدا شده بود و در اول چنان میسند که در هر شب  
تخلی میسند و مرضی نوحه می شود آخر تفضیل کردم و مزاج او گرم بود او را در روز بعد و در وجوب  
سکین شیره تخم خرفه میداد و بر اثر آن بعد چند ساعت کتب فقط و روزها و یک کشتک و سکین  
داد و غذا بریاج و یا شیره تخم خرفه و شربت و گوشت بر و یا مرغ و در روز پیش از روز نوبت هر روز  
نخ و آب اودی با زیری مریض را میداد و در وقت تب بر سکین باند که آب سبج اودی و آن نیز جبه  
آب شها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز اما که فرمودی و از اخلاط معجون کباب جی حاتم  
و بعد روز نوبت بد و روز در مقدار دو درم سبکنازان اودی و آن تب با بر شین اودی و  
طریق صحت یافت و این غذا بر جمله مناسب و الله اعلم اما شرط الغب گاهی مریض از تب  
و جی بلعی لازم جهت تعفن هر دو خلط در عروق و ظهور اعراض هر دو با یکدیگر باشد و گاهی حرکت غلب  
و ابر و جی بلعی و اید جهت تعفن هر دو خلط در خارج عروق و تعفن بطن در عروق و این قسم را  
خالصه نیز که نید یعنی یک نصف آن غلب خالص است و گاهی یک سبب این قسم بود جهت تعفن بطن و در خارج  
عروق و تعفن صفرا در عروق و مقدار هر یکی را از هر صنفی ازین حدی مقرر باشد و گاه باشد که  
جهت تمام و بیشتر باشد و گاه باشد که بعضی مایل بق و یا به بیماری زمین شغال کند جهت  
و بسیار باشد که بعد صحت روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض زدود و مخلفاتی افتاد  
واقع است طبیعت را در تدریج بطن بطن عظیم حاصل بود و اسبم صنف شرط الغب آن بود که از او  
افتد و افراتش در نوبت ظاهر و با همت باشد علامات این غلبه و جی حاتم و اگر چه آنرا نیز از  
از قران مکرر است که یک روز نوبت تب را نزد و آهسته تر بود و آن نوبت بلعی باشد و یک روز نوبت

محمد بن عبد الله

شطر الغب

۱۰

و اشنة زو آن نوبت صفرا می باشد و در مرکب زمانه نوبت تحت ظاهر بود و در سبوم با و لانه چهارم بود و همچنین طاق بطاق و جفت بجفت مشابه بود و در موطبه مرکبات دیگر تفاوت و تفاوت بدین صریحی نباشد و بسیار بود که اگر بگویند و در بار یا سه بار و سرما و خراش یا به جهت خلط تعفن یا بدین و باز کوشیدن یا بیکدیگر بسیار باشد که چهارم باشد و در کتاب شهریه از زو و سرما خراش یا سرما و پس بسیار بود و بار و دیگر از این اعراض خود که بجفت تریق و تخریک صفرا بطن را غلیظ و تسکین بطن صفرا و غلبه کردن غلبه و زمان نوبت این تباه باشد و طبع رحمت بر بانه بسبب خلط احوال و آنجا که ترک نشود و ناپدید باشد هیچ کسار و در اعراض ناپدید نوبت پیش می آید و بگذارد لیکن اگر ناپدید بماند هیچ نافع نیست و اگر شعله برده باشد سخت ضعیف بود و آنجا که ترک است از نوبت باشد اعراض هر دو مندرج بود و احوال مرضی غلبه بجفت حرکت غلیظی دیگر بود و دیگر باشد لیکن اصلا ناپدید نیاید و غلبه غلیظی از غلبه اعراض تویه هر یکی توان در یافتن و در هیچ یک از این اعراض عرقا نباشد و مردی را که صفرا در بدن ایشان بسیار پدید می آید و عفونت می پذیرد هرگاه در سبب طبعه فرا مباله کند ایشان را این تبسار زود پدید آید و همچنین مردی را که در تن ایشان تولد رطوبت بود و در دایره کمری فرا مباله کند این تبسار یافته و در غیر مرکبات امین اشتباه بیشتر واقع شود و صفرا عظیم و ترخیص آنجا و جبهه علاج طریق اصولی در علاج جمله است تمام نام است با سبب فراغ لیکن قبل از نفع نمی باید فرمودن در اوقات لایقه معتق که از هر غلیظی قوی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت معتق آن خلط استوار کند بگوید و نرم باید داشتن طبع را کهن و شایف معدن و طینات ضعیف که در هر غلیظی قوی دفع

اما چنان باید که از غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود و اولاد را ناپدید کوشیدن نوعی که مانع نفع نشود و بعد نفع باید با سهال صفرا و بطن کردن لیکن اگر غلیظ بود اما باشد این با شربت کل که بگوید آید و اگر غلبه صفرا باشد با شربت در نفع مناسب و اگر هر دو غلبه باشد با شربت فلوین یا شربت انداز آب فرو یا معنی ترش و اندک تر به مناسب بود و شربت غذا با که در مطلب غلبه صفرا مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت و غذای بسک صفرا باید داد و در نوبت غلبه منقطع و منضج بطن را باید داشتن و اگر در تعریق بعد از نفع تمام و بعد از نفع بطن بطنی بگویم

انغ آید و دستورهای سابق مرعی باید داشت و جالیوس قبل از نوبت بطنی بخند ساعت کشتن و آنکه غلبه سید فرموده و نافع یافته و من جوالی را که در فصل نایزد در شیطر الغب داشت از نوبت اعراض بطنی بیشتر رنج می داشت بعد از نوبت و من جوالی را که نوبت ظاهر و مقرر شد بود و در صبح

3



بلغمی بسیار است بیشتر از نوبت شکر شکاب چون این مقدار غلظت یافته و در دماغ جمع نماید و آن  
 بکثر کثرت و بهین صحت یافت و آنجا که مرکب از غلظتین باشد چون طبع مهلت کمیش و طبع طبع  
 بسیار بکثرت و در این غلظت رقیق تمام مرغی داشتن و هر خط که غالب باشد طریقی نفیج و تدریج  
 آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشد در وسط نگاه داشتن و عنایت بر رعایت قوه هر چه بهتر  
 نمودن و قوت کل کاغذی اندر او افزاین تبانی لازم بین نافع آید و مضر است کاهی که تبانی لازم باشد  
 باید داد و آن کو قوتی که نیک کند شده باشد آنگاه حافظه و مثال آن نافع آید و الله اعلم و این  
 اما مرکب از غلظتین نامین و این به ربع و این به ربع هر دو زهر یکی نوبتی بهار و اگر غلظت هر یک  
 مرکبات از یک جنس است لیکن چون از هر خطی قطعی چند در مواضع مختلفه تعفن می پذیرد و هر تعفن را  
 مقرر می نماید و قوتی دیگری اتفاق افتاده هر یک نوبت خود آید و اگر نوبت یکی بر طرف شود نوبت دیگر  
 یا آن فاصله هر شود و تشخیص هر یک بعلاجات آن باید نمودن و از آنجا که سابقه و فصل کیفیت هر  
 و محله و حسن و بول و بعضی سایر اعراض مخصوصه هر خطی و علاج هر یکی تبانی معلوم مفردات آن باید کرد  
 باز باید آتی است تمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز از نوبت بعد از نفع و کمالی در نفع  
 مختصری رفع نوبت یکی کرده شود و همان دستور هر روز و باید داد و در رفع نوبت دیگری نمود  
 و اگر ممکن بود که بر رفع نوبت رفع جمله شود و جهت قاعد شدن طبعیت بر کلیل داده و فایده آن  
 بعضی مشکوک بود و بهیله را رفع باید کرد و نوبت خطا عسر را که داشتن نافع بیشتر شود و مریض  
 بر نوبت قوتی باقی او باز آید و مزاج علاج قابل تر شود و آن هنگام نیز از آن آسان باشد و شکیان  
 مرکب از غلظتین و غیره خالصه و شرط الغلبه عظیم بود لیکن در علاج بکثر کثرت باشد اما مرکب از غلظتین  
 و در روز آید و یک روز آسایش به اما مرکب از غلظتین و در روز آید و در روز آید و در روز آید و در روز آید  
 غلبه اند اما مرکب از غلظتین هر روز آید و یک روز آید و در روز آید و در روز آید و در روز آید و در روز آید  
 شود و علامت معالجات اینها قریب بعلاجات و معالجات ربع باشد اما مرکب از غلظتین و در روز آید و در روز آید  
 علامات آن در میان می دق و غیره معلوم شد علاج تبانی است که خطا فاضل فاسد را بر طرف است و نفع  
 بعد نفع و بعد قانون علاج و قوتی میدارند و آنجا که قوتی باقی بود ای افند که از خطا بلغم افشاده باشد  
 و کند بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود تبانی غالب بر هر یکی صفت تدریج دیگری باید بود  
 چون باقی بلغمی بسبب قوتی اتفاق افتد و در چنین محله هر دو سن کمال بسیار حاره نباشد با  
 از نفع لازم و دایره علامات و معالجات این تبانی بعلاجات و معالجات آن باشد و چون طبع را

مرکب از غلظتین

مرکب از غلظتین

مرکب از غلظتین

مرکب از غلظتین

کثیر

مرکب از غلظتین

کثیر بیشتر واقع است تدریجاً و احتیاط تدریجاً به تمام تر باید کرد و الله اعلم اما قوتی بیشتر از نوبت  
 هوا و کمی متعفن شود و آنرا باخوابند و چون آن هوا با پششاق بدل رسد مزاج روح را که در آن  
 فاسد شود و رسوبی که در دل است فاسد سازد و رسوبی که در دل است جمله آنرا متعفن گرداند و حرارت  
 عفتی از آن دیدن بیشتر کرد و قوتی باید آید و بدو ام سبب لازم می باشد و بکثرت این احوال بزرگ  
 کند و چون سبب عام است این مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن بگویند باید آید و کسی را که بدن او مال باشد  
 از اخلاط و مساوات نگذارد نباشد و مزاج او قوی بود و به تدریجی که دافع آن جنب باشد  
 مشغول بود و بسیار باشد که فساد آن هوا بدل جو انات و بکثرت است که وجوه آن بسیار باشد  
 علامت این تبانی جد و دلت و با آنست که ظاهر تر تحت نباشد و در باطن حرارتی سوزان می باشد و تبانی  
 و اضطراب عظیم باشد و دم زدن از حال طبیعی بکثرت و متواتر و عظیم می باشد و بعضی نفیج شک شود  
 و باشد که ناخوشی کرد و در وقت لزوج و بدوی باشد و بعضی متواتر بود و بول رقیق و در کثرت  
 بدوی باشد و کج صغیری و گاه بود که بول سوسه و گاه بود که کثیر زهر برک و حالی چون استسقاء  
 و شکلی زبان عطش بسیار بود و در دل و فم معده دردی می باشد و با عیشان و با سقوط شوی طعام  
 کاهی به آید و بسیار بی صفرائی کند و کاهی بی سوائی نیز آید و باشد که بدن آنها و بدن ریشگی  
 و باشد که سر و خشک بدید و گاه دارد و سقوط قوه در غشی و اختلاط عقل کانی ظاهر شود و غذا را  
 و دالی تر سبب فساد کند و طبع نرم و کلفت پاک و سوداوی نیز آید و باشد که به رنگ و بدوی بود و  
 که شتر آتش و صفر برتن بهیله می آید و باز پنهان می شود و پا و دست سرد کرد و غشی افتد و باشد که  
 و تشنج و کزاز بدید و آید و از اول تبانی این اعراض نفیج بدید آید و بعضی مردم را گاه بود که تبانی غلظت  
 دست و به بسیار باشد که بار از حرارت خود آگاهی کم داشته باشد و بعضی آب نیز بسیار  
 وضع طبیعی دور نباشد و مع ذلک زود و هلاک شود و اطباء درین حال جو انداخته اند اکثر این جو می چون  
 نفیج بدوی بود ازین مرض خلاص نباشد جهت استحکام عفت و در رطوبات دل و حالی آن و  
 اعراض مذکور چون بقوت غلبه گردد امید خیر نباشد علاج این تبانی است که نقل مو اکند او لا  
 دستور می که در خطا الصحر از نوبت بر هوای دایمی گفته شده از غذا و شربت و دوا مرغی میدارند  
 عوض موی نهارد کم کافوریات اندر ترشیهامو زنده اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و  
 قوت بدید نیاید و بسیار است که بکثرت ماضی بدن با استفراغات رطوبات زاید و بعضی سهل  
 سبک و یا عین قوی و با سبب حال غذای ترش خشک کند و قوتی ترش قوی می که اگر آب غوره یا

علامت

علاج







علاج

نزدیک بود و پهنی آنرا که ضد کرده اند درین مرض سخت باشد و برسام هلاک و مشعل شود و اسهال  
 قبل از بروزنا قصم یک باشد اما بعد از آن بروزنا تمام و فوقوت و بعد از دم اکثر آن بود که  
 ثانی باشد و مجرب است و عارف اندرین مرض بگویند که اگر با سبب باشد هرگاه که مجرب است اسهال  
 افتد حال بد باشد بخصیص در او اگر یکس ممکن بود که اگر قوه بر جای باشد و اعراض و مکرر باشد  
 دمی بعد باشد بخصیص در او اگر یکس ممکن بود که اگر قوه بر جای باشد و اعراض و مکرر باشد  
 علاج کنند اما سی در حش تو که کند و هلاک سازد علاج خصیص است که ضد است از اسهال و اگر نایاب  
 و اگر نایاب از قیال و غیره آنچه نایاب در آن یک بر دارند و اگر ضد شود آن رک رک و درون بی  
 پیشانی زنده و تعلیل چون دمی فرا جازا و جب و بعد از آن که بعد از غشی سبب و صفای مزاج  
 جازا باشد و اگر صافی مبادرت بکنین صفرا که بعد ضد اگر باید بهتر باشد و اولی در روز دوم بود  
 اول بعد بسم بعد چهارم و ازین حد که نایاب کردن که اگر امتحالی دم سخت ظاهر بود و سبب  
 بروز خصیص بدین نایاب باشد و الا بعد طبع خصیص جازا نایاب و بعضی تمایز دم را بعد ظهور آن که  
 دم جازا شده اند بلکه واجب بعد تعلیل مادی بکنین حرارت کند بکشتا فراط طرح است که سبب  
 حیات دمی و با تیش و خشک ساختن نفس اگر برین است بکنین یافت فبنا و اگر حرارت می فروزد  
 بکنین زنده و آنرا می کند و دیگر بکنین اگر درین تدبیر عقی یا در اسی ظاهر شد امیدوار بود  
 که در آن یک خا باشد و دم بدین نوع بکنین دهد و اگر حرارت دیگر می فروزد بکنین بکافوریات اند  
 و بغیره و نارنگ و زردنگ و امثال آن باید کردن و اگر دهن که مادی قویست و هوامه  
 مرض است و البته خصیص برودن خواهد آمدن که شکاب و فنج اند که می و آب غاب در دم کرده باشد  
 و این خوب است که کشنیز بر اندازان باشد چهره دیگر نایاب دادن و در ششها و سردیها مفرج  
 و بروز توقف می کنند و ممکن بود که این حال را با بعضی بکنین بکنین پس این جلد را قبل از  
 بعد از دم موقوف باید و اشتن و شیری اگر چه بروز است بکنین چون مدام ده است خصیص  
 نشاید دادن و طریق علاجی که بر خصیصان بجز کرده ایم و بی خطر بوده است که در اوایل خصیص  
 دم فرو داده ایم و بعد از آن جهت نکین و تقویت کشتا سبب و سبب کرده و این که اندر  
 غناب اند که کشنیز بر ششها باشد و او را که ازین غذا نفرت شده بجز از آن  
 جوخته داده ایم و آب سرد و آب غاب و ششها و اندک کچ و اندک شفا لای بکنین حرارت  
 و کاهی آب بوجت بکنین صفرا بکشتا بکشته داده ایم اگر شکم نرم بود منع عمل نمودیم

والکوه و منه دم



والکوه و منه دم ایم و آنکه کم غذا باشد برنج اندراب جوخته فروم و ایم خصیصا بعد بروز  
 و بدین ترتیب تدبیر هیچ محصوبی را خطایی نبوده و بسیار از حصیصای بدین صحت یافته است  
 که بروز در مصلحت و ناقص یا مفرج است و طبیعت را جاری و آن است که است باید که  
 او را بجا به پوشیده دارند و جوهره آب سرد می دهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم  
 ساعتی در شیب طاه او دارند تا بخاران تن او را نرم و مسام او را کش ده سازد و صواب بود  
 چند اندراب غناب پوشیده آن آب را در آن هم مبرد و زود و آنرا قبل از بروز طبع نرم باشد  
 و منع بروز کند و با هم حده است اسهال باشد مزین بر ترش رب آن و مزین نار در آن  
 مزین نار در آن و در شک موانع بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در پنج و ترشی مسالک  
 و خصیص که گذشت اما اگرانی در زبان یا در گوشش پیدا کردند و بران طمأنه و آنجا که گرافی ضد  
 و یا بهوشی و غفلت بسیار شود و امتلا دم باشد و ضد شده و خصیص نیز هنوز بروز نکرد  
 ممکن بود تعلیل دم غیر در آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلا دم نباشد و یا ضد در او باشد  
 باشد مادی را از او مانع باز باید داشتن بخت و ششها غناب و به پائویه و به باینین کافور  
 خشک و مالیدن تراب بر کفهای دست و پای او و بعد بروز آنرا که ضعیفی باشد و غذای قوی  
 و جوهره مادی و جوهره سبب بکنین دادن یا کباب کرده فایری اندر هیچ ای بود خصیص در طفل  
 و کوکان و جان بود که سر زدن و کحل بیدام کردند و بعد یک و زرب مطبقه قوی به میدی آورد  
 و بوقت شب شکم سپرد و در مخرجی شد و اگر را او از کوفه مسود و روز پنج خصیص  
 تابی بن طاهری شد و جان بجز شد که آنچه جهت سر زده اند فنج بود و بروز خصیص را نیز می کرد  
 و در ششها مضر بود و هم سر زده و تبا و غذا بعضی را شور با سرخ بود و گوشت که سفید اندر آن  
 و بعضی را لغان برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر هر چه اندر ملس اندک میدادند و بدین نوع  
 جمله صحت یافته اکثر در هفت روز و از یازده روز بخوان تمام معرق بود و چون مرض عوی  
 و ضعیف بود حاجت بقیه غناب بیشتر احتیاج بنقیه کوکان سخت و مردم به پیچیده را با شربت  
 قوه سبب خصیص که تبا بر اکل و شرب ایشان به بهیم باشد و الله اعلم اما چه سبب که آنرا بگویند  
 و شربای بسیار بود که اندر طاهرین پدید آمد تدبیر بجا می مطبقه و از پوست بر داشتند  
 و عقی می کردند و اکثر آبگیر و جوخته شود و با خاریدن بود و در آخر خشک ریشه زیر برشته می شد  
 و در آن طمأنه نیز بر کز از حصیص باشد و سبب این مرض دفع طبیعت بود و فضلات قوی آنجا که

جدر



علیانی یافته باشد و فاسد شده این مرض بحسب احوال امراض و با بی و درده است و چون طبیعت  
 جهت که سخن خون از فضل و طوایط غلبه آنرا حسی میسر باشد از آنکه منتهی به دفع نماید  
 آن علیان که در سینه ای انجا به جهت تشریف حرکت حرارت معده و این مرض هر کس را تخصیص در کوی  
 البته پدید آید و اگر در خوردگی پدید نیاید در بزرگی البته پدید آید و از کینوست پدید آید و در وقت  
 عمر و در وقت چند کس پدید آید و در وقت هم دیده اند بر سبب قدرت و حقیقتا راجع است  
 که شخصی بر آورده باشد که در وقت دیگر حصه آنکه بر آورده بوده است و این مرض حصه را  
 شدن بدن سبب آنکه بدن که در کینوست اندک پدید آمده باشد و طبیعت کار خود تمام  
 بوده باشد باز هر یک کسی هم طلبه و یا اسباب خارجی قوی و دیگر اتفاق افتد و بر اثر ام  
 که در سینه ای از امراض و با بی و ملاقات معده و ان و امثال آن و غلبه است که سبب آن باشد  
 که کینوست یا در وقت بر آورده باشد علامت آنست که آن مطبوعه باشد اما در عظیم و در وقت  
 غلبه مانده که جهت کثرت ماده فاسد و متلا و در میان بزرگ که نزدیک مهر نهاده است و در سینه  
 اندر خواست بسیار و از خواست چسبن و لرزیدن پای و در وقتی که به پشت باز کرده و در کانی  
 مرغی چشم و دیدن انگلی کرید و غار بدن پس و کفکی او ازین جدا خواهد بود و به  
 که در کوه و شکلی نفس با روزه هم پدید آید و در آن و سست بوده و انجا که طبیعت قوی باشد و ما  
 قابل در دیدم و پسیم که پدید آید و بعضی اطفال را دیدم که در آخر زوال پدید آید و در  
 صحت یافته و آنچه اندر چهارم پدید آید و در وقت زوال و آنچه از وقت روز بگذرد و در روز بگذرد باشد  
 بود و غلبه آن از غلبه بوده و در وقت آن بر اعضای لطیفی به باشد و آنچه اندر روزهای بزرگی باشد  
 به جهت است بود و آنچه اندر روزهای بزرگی به باشد و کای برون آمدن و بار نهان شدن  
 نباشد و اگر با وجود این حال بول او بخشش بود حکم باید کرد که غشی خواب افشاد و آنچه در بزرگی  
 می آید و قوت ضعیف باشد و محل آن نیز بسیار بود و مملک بود و بهترین آن بود که در کوه  
 و بر آنکه برون آید و بزرگ باشد و زود بگذرد و در وقت سست باشد و شبه اشرا آن ظاهر  
 باید وضع قوت کرد و آنکه سرجه بهتر از زرد باشد و زرد بهتر از دیگر الوان و سبب  
 و سبزی و بعضی آنچون سوختگی خون بود اگر خطر باشد و آنکه که بعضی بزرگ و بعضی خرد  
 و یا بهلول و در کوه که سست باشد و غلبه و در کوه که سست باشد و یا در بزرگی باشد و در  
 برون می آید و یا بر اثر آنها تبانی باشد و قوت ضعیف یا سست باشد و اضطراب غلبه است

علامت

مردود انجا

بد بود انجا که سخت آید برون می آید و آنچه تب کبر و خطرناک باشد و خطر این بیشتر از آن  
 که آید برون آمده هنوز سخت باقی باشد و انجا که آید بهین بار می شود و در می می شوند و  
 بخیر باشد و شکم با کبر و هاگ نزدیک بود و انجا که آید که یک بی آب باشد و می کرک و نهان  
 بهوشان که در بزرگی باشد و همچنین انجا که نفس متواتر شود و آواز بگردد و تا سینه پدید آید  
 در کوه که سست می آید یا سببی گراید و بشه سر میشد و دلیل شهر باشد و غلبه ای آید و در سینه  
 و شکم که آن سست و پای شش غلبه باشد و به آمدن بول لدم زردی و سبب آن  
 سبب شدن بول تجصیم که قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفراوی یا آن بار شود و سبب آن  
 با آن نباید داشتن و در حصه نیز این حال بهلاک است که اگر کسی که در آن هاگ شوند یا خجانی چنانچه  
 و این بیشتر بود و با سبب و یا با اسهال نقطه جهت سقوط قوه و یک بار باشد که آید با خرقه غلبه ای یا با  
 و یا بهلول و از این نوله که علاج قبل از بروز عینه علاج حصه چنانچه که کور شد باید کردن و الا غلبه  
 شراب و در آن که در آن که چون ده آنرا گشت که غلبه ای به شش چنانچه که غلبه ای سازد نباید دان  
 بلکه به سبب ای که میل به دی و خشکی دارد باید دادن مثل سست جود است عدس اندر آب یا ناریش  
 یا در حصه غلبه یا آب ریوج و به شش و ان یا در جلاب پلا و عدس ماشین مرغ غلبه ساده بی غلبه  
 اندرین ماکه می میدهند و از ترشی حذر میفرمایند و بغایت مناسب می آید و یا کوه که آن سبب خواهد  
 قبل از بروز ناراض میباید و سبب کوی آمد و ترشی خوار از آنرا شش مرغ بنام دارد و آن کاه کامی آید  
 مفید بود و اندر ما و در اندر پلا و خشک با خرمیدمند و بسیار نافع می آید جهت ترشی هوا و انجا که در  
 هوای تر قوی این غذا مناسب بود اما در هوای گرم خشک از ترشی بعد از احتیاط باید کردن  
 مد غلبه ای نشود و بهر حال آنکه اگر ترشی اندر حصه جرات توان کردن اندر حصه طاهر است  
 جمع مجدد و از آنرا قوت عظیم نافع آید و از آنکه قوه ضعیف باشد جو کباب به سبب می که کور و کافیه  
 خشک بسیار میگواید خصوصاً که طبع بزرگ باشد و انجا که به سبب حال ملین حاجت آید و بسیار باشد  
 باشد و این جلد را اندر آب انار شش هم میگواید و معصود انار شش نبات هم نافع آید و به سبب  
 اولی بود و انجا که در اول شکم و معده خون در معده مانده از علیان کوشنده خورند و سبب  
 و شراب با سبب آب نوا که قاضی میگواید و اما بعد ظهور آثار بروز آن اندر امهانی را که حضرت آید  
 عظیم است مثل چشم و گوش و بینی و حلق و شش و روده و نه گشت و از آن حفظ باید کردن زیرا که در شش  
 درون کوشش هم نقصان میرسد و به سبب بود و در سبب ریه نفس بگیرد و در حلق خفاق آورد و در شش هم

عسلج



صنایع النفس باشد و در رو به باج کندی و در بند جان بزرگ و غایر افتد بانه کند و تدریجاً حفظ است که باقی  
 اندر کلاب نر کند و با لایه و اندک کافور اندران حل کند و بچشم اندری کشند در شب نر و زنی چند نوبت آب  
 کشند تر و آب و آب نیم انار ترش اندر چکانیدن نافع بود و ماز و بکلاب سایه اندر چکانیدن نفع نوبی  
 و حوض صبر شیان مامیثا و اقاقیا روبرو و عطران طبعی جدر را با کشنیز سایه بر پشت چشم ملکی کن  
 نافع آید و هرگاه آید اندر چشم بپایه آید باشد کافور اندر کلاب حل کرده باید چکانیدن و اگر بن پیر  
 نافع نباشد و چشم تحت سرخ باشد آنگاه بخی که ترش نباشد باید چکانیدن و بعضی گفته اند که نقطه سفید اند  
 کشیدن سودمند بود و اگر بسیار چشم آید بزرگ برآمد باشد سر صفائی و کافور با یک کشنیز نعل کرده  
 هر ساعت اندر کشند و سر و کلاب نیز نافع آید و کافور انفع و یکسره است آن بود که کافور و بر پشت چشم  
 و نکته از سر بپاشد با اندازه چشم بر بالای آن نهند و بنزد و تدریجاً حفظ مینی است که هر ساعت سر که با  
 بپینی بپاشد با صندل با شیان مامیثا و رب بنور و امثال آن بچکانیده بر یک کشند و در می کشند  
 و روغن کل بار و روغن مورد با اندکی کافور اندر چکانیدن و در اندرون بینی ملکی کردن نافع آید و تدریجاً  
 کوشم چکانیدن و فیلد لایه بدین مذکرات اندر نهادن بود و تدریجاً حفظ خلق است که از اول قوا بعض  
 مذکور از اغذیه و شرب بکار دارند و بعد سماق و ریشاه توت غره کند و آب سرد و طبع سرد کل حفظ  
 اندر کلاب بپاشد غره و بن مفید بود و تدریجاً حفظ شش است که از اکین بلوطی و تخم آبی پسته در میان  
 و ریشاه توت بخورد و مغز تخم که دو تخم خیار و بادام مغز با نبات و کشنیز را بر سایه و بکلاب سبیل  
 برشته چکانیدن در دهن است نافع آید و تدریجاً حفظ بند کشتاها است که صندل شیان مامیثا و کل کشند  
 و کل سرخ و اندکی کافور جدر را بکلاب سایه و سر که بران چکانیده بر بند طلا میکنند و اگر آید بزرگ بر بند کلاب  
 برای بسوزن زریں شکافند و رطوبت آنرا برون کنند آنگاه بچشم اصلاح آن نمایند و تدریجاً حفظ رود  
 است که چون آید اندر انحطاط افتد شراب مورد و قرص طباشیر و رب آبی و شاه توت و امثال این میند  
 و غذا بپسته رنده کافور آنگاه که آید بر بر و زکند و بعد احتیاج باشد ترشها و شرابها باز باید و استن  
 دستور که در حصه مذکور شد رعایت کردن و غایب خشک و خنک و خنک و خنک و خنک و خنک و خنک و خنک و خنک  
 و سر و خراجان را نیکو آید و غذائی که اندران از اینها بچکانیده است نفعی و روغن و گوشت بستر باشد و اگر  
 باغده اندر نفع نافع بود و طبع آنچرخ و غایب اندکی را زبانه خوردن تحت قوی بود و گرم مزاج را بکلاب  
 باید دادن اگر طبع نرم نباشد و اگر عدس پخته و عفت درم و کله معسل و خج درم و کتله سرد درم و کله  
 آب پخته با نمک یا ز آید و از آن صندل ماده راز و پرون رسبند و آنجا که غارش رنج میرد و بدنه نرم

باب مرغ خاریدن و دستها بر ریش با اندر کبسه های نرم باید کردن تا باخبر شمر از رخ کند و بخیر  
 مشغول آید استن تا خاریدن را طبعی فراموش کند و آنجا که آید بچکانیده و بعد و صناع باشد و کلاب  
 تمام برون آید باشد و بعضی نفس کال طبعی قریب شده و خطرات تا نعل کشند طبع با بوز و الکلی  
 و بنفشه و خلی و سپهر کند اندر شیب امان و میده از نه با جارا آن آب کشند و بچکانیده و چند آن بپاشد  
 داشتن که از حرارت آن ضعف بدیه آید بلکه چون طاقت نباشد مکرر عملت میدارند و هرگاه از هر روز  
 بگذرد و آید و بچکانیده و در خشک میشود و آنچه تحت بزرگ شود و بسوزن زریں باید شش نفع  
 با شش نفعی و آب از نر نرم چکانیدن و بر کل خشک یا بر کمر و یا بر کسب یا بر کمر که کوفته نرم بران  
 و اندر سردی مواج بکزد و پوست پاز و شاخ و چرخ سوسن خشک در خانه باید سوختن و در زیر پناه  
 هر روز چند نوبت از اینها دو گردن و اگر موضعی ریش کرده و کل سرخ و بر کمر و هر که کند  
 عذروت و دم الاخرین سوده و نرم بچکانیدن باید با ششیدن و مرد اسنگ و سنگ نرم و بنفشه  
 با بعضی از اینها پاشیدن هم نافع آید و آنجا که آید غلبه و بر آب باشد و بزرگ چاره نباشد از آنکه با راز  
 میان پسته کند نرم کرده و دو دکر و بر کمر و صندل داده و خوابانند و احتیاط عظیم کنند تا ریش  
 مکرر و اندر میان ریک تحت نرم باید خا بپاشیدن در کمر و پسر با شش نفعی که گرمی و پسر دی از راز  
 عظیم نافع بود و در میان آرد و از آن و آرد و هم بیکو بود و اندر میان سوده و بر کمر و بر کمر و بر کمر  
 خشک و شش و بر کمر سوسن خشک هم بیکو بود و اندر میان کل سرشوی و شش نفعی بود و بر ریش نفع  
 بر کله و تحت مفید بود و کله آید بکشد دست زدن در خشک شدن آنرا طبعی و بعد و کله اندر طبع این  
 آنگاه قوی بود و هر که کز نفع شود کافوری سودا رود و دکر را در خشک کردن و بصلاح آورد  
 ریش و جمادات نفعی عظیم است و هرگاه آید خشک ریش پدید آوردن و اگر در زیر زرد و و سبیلان  
 مست روغن تخم کرم بران باید چکانیدن تا زرد و بنفشه و اگر شیب آن نرمی باشد و خشک نمیشود  
 بیعادی که بستر است آنرا با جارا آب کرم نرم باید ساختن آنگاه با شش نفعی و دیدن تا  
 دار و باز اگر عقی دار و زرد و سوزی از صبر و در زرد و در مرد اسنگ و بنفشه آب از زیر و قلمی است  
 بران بپاشند تا آنرا آرد و اگر عقی زرد و با پوست بر است شب یانی و کله سوده و بران نافع  
 و کله از نر و کله با جوش کشیده بر آرد و با زهرین نوع ملاحظه میکند تا تمام رطوبت آن زایل شود و  
 آید و نرم من است که در او هر که بعضی و بعضی قوت کمال اصلی با نانه باشد که رطوبت رطوبت  
 را بکشد و زرد و در بصلاح آمدن از نرم اندر هر که تدریجاً بستر با نانه نافع بود و آنجا که آب پاشد



اجزای غذای ویرا آنچه ممکن بودم بریان کرده باید بختن و سفوف الطین اندونی تا بعضی باید دان  
 قبل از کشتن کباب و غذا بر سر من فاده زهر حیوانی اندرین فابض بوده مناسب بود و احتیاط از زهر  
 شدن شکم بعد از آنکه اندر آنکه و حصه با جی باید کرد که حضرت اسیال اندرین هر دو مرض عظیم بود  
 ملک خورشیدی اندر این بیانات سود بخورد اطفال شدت میدهند آفت مواعظ مولد اندر این  
 باید میداره و اگر اندر این که در آنکه که حضرت باشد و به آنکه حقیقتا نوعیست میان حصه و جد ری  
 و اعراض علامات آن است لیکن در جمیع وجوه اسیم است از آنها و اندر موامو له اند اطفال را کوب  
 و آنها را که تدریجی فراد اند افتد و اندر موامو له اطفال صفراوی و آنرا که اندر این که فراد  
 افتد و علاج آن غریب علاج حصه آید بود و اندرین ملک آنرا که کوبیده یعنی ابد است که ای ملک  
 قوی بر می آید و در سر نوع دیگر نیز اندر ملک ری دیدم که علامات و اعراض آن با غیر از وضع و میانه  
 حصه آید است یکی را شکم که نید جهت مشابهت بخار و آن شریای غلبه بود و به سبب تیز خورند و از پو  
 برآمد و خنای دمت که برین مالد درشتی آن محسوس شود و لون آن اندکی از لون آن سبب خنای  
 کرید و اندکی بخار و هیچ آب کبر و هیچ بزرگ نشود و خنای رو و خنک نشود و بخور و خنک نشود  
 دیگر را خنک که نید جهت مشابهت و آن شریای غلبه بود و خور و سفوف و اندر خنک نشود  
 از پوست تن بر دشته تر شود و هیچ آب کبر و هیچ بزرگ نشود و خنای رو و خنک نشود و بخور و خنک نشود  
 و با خور و خنک نشود و دیگر را خنک که نید جهت مشابهت و آن شریای غلبه متفرق بود و سبب غلبه  
 نیزه و از پوست برآمد و از اول حال بخان بر دشته و هیچ قدر بخار و آب کبر و وصاف و از  
 رسیده بود و هیچ خنک نشود و بزرگ نشود و این هر سه نوع کم خطر باشند و در زان  
 اخرا که زود تر افتد و کاهی دیر تر اما بر زان دو نوع دیگر است اخرا که زود تر افتد و کاهی دیر تر اما  
 شیب بخان ناقص جمله با عرق بر دشته و علاج این هر سه نوع بدست علاج حصه آید که کوبیده و اند  
 جلد و نوزاد اینها بدو اقع است اشتباهت بلغمی و صفراوی بسیار واقع شود و احتیاط عظیم  
 تشخیص باید کرد و اندر علم اما سبب به اندر شریای عبارت از مطلق و رمای کوچک که اندر  
 ظاهر شود و سبب به غیر از خلا بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بر دفع آن کجای بدن جهت تحریک  
 آن اولاد و یا مساحت بر دفع و منع آن از داخل هر شری که مالد غالب آن خون بود و یا صفرا و یا  
 کوبیده و یا غلبه برین باشند آنرا سرد خوانند و از انواع ثرات که عمومی در اندر نسبت با ظاهر بدن  
 اطباء غایت یافته اند از جمله امراض مذکوره و علامات و معالجات آنها بیان نموده و پاره نوعیست

سه نوع از آن حصه و آید و حقیقت که مذکور شد و دو از ده نوع دیگر جز است و علامه شری و صف  
 و نبات اللیل و بطم و جرات ثلث و بسیار به و سخا و عطا و مرجع این جمله و از ده نوع بود که  
 پانزده نوع چنانچه بعد ازین واضح گردد و با چهار نوع دیگر که اندر کتب که در دست سه نوع است که  
 حقیقا گفته شد و یک نوع دیگر ازین است که اندر کتب مذکور شد و از آنجا بروم و در سبب آن  
 و در سبب این و شش ماه اندر آنکه با بچان پیدا شد و بعد از آن اندر عراق و فارس و غیره شگفت  
 و اکثر مردم این ملک غیر بار و روند و بر می آورند و بچم و بچم بود یکی موسوم بمکرم  
 و آن شری بود سخت کم و سوزان و باد و حوالی در طوبی کم دارد و هر جا که بدید آید پوست را  
 و بخور و اندکی کوبیده شود و در خشک شریا بر او و در خشک شریا بر او و در خشک شریا بر او  
 مناسب است آنرا آتش باره نام نهاده اند و کاهی یک شریا بر او و کاهی یک شریا بر او و کاهی یک شریا بر او  
 اندر آن با خارش سخت باشد اندر آن محل و بزرگ سطح ظاهر آن او لا مقدار سطح نصف کوبیده  
 یا اندکی بزرگتر و سبب که جوی آن درم کند و محل آن چون خورده شود و بزرگتر نماید و بسیار باشد  
 که هیچ شریا او لا بدید نماید و آن محل سخت بخار و بسوزد و سخت سرخ شود و پس از آن بلون رصا  
 گردد و یا رادی بسیار بود که از سوزش و عفونت سینه مالد و در حوالی آن تنهای صعب  
 و باشد که کوبیده و اندر سالی و با و قربان مرض بسیار افتد و مالد این مرض صفرا و سودا  
 احتراقی عفن باشد علاج اگر کفوت قوی بود و مانعی نباشد و در خون غلبه ظاهر بود و فصد کفوت غش  
 و اگر غلبه نباشد فی الجمله آن کم کنند بعضی یا جامت تخصیص حوالی آن اگر مانعی نباشد و بعد از آن  
 استفراغ صفرا و سودا احتراقی کفوت مبدل که اندر آن تریاتی مکتوب بود و چون تقیل خور مانعی نباشد  
 مسهل خضار لازم بود و بر محل علت ضادای محل محقق معتدل در گرمی و سردی بکار دارند و در  
 دو کرت و سه کرت و چهار کرت مثل ضادی که از عرق شریا بر که لسان الحلی و نان تک بسیار سبب  
 باشند و از ترشش شام و پوست که اندر سبب که بچته باشند و یکو ساید باشند و مالدی اندر  
 بچته و نرم ساید و غذای تریاتی مالد سردی و ترشی میدهند و کاه بود که احتیاط افتد به اندک محل علت  
 با خنک و خن فاسد آن لبر و کفوت مانع بود و زلو افکندن سبی مفید آید و اندر ملک سبی  
 بچر نیاس که اندر و با بچن سرخ کرده و درغ میکنند و بچم اصلاح آن سبب ساید و در و درم و سوز  
 آن کاهی عظیم میشود و درغ و کم کسی ملاقات است اما کفوت خطا ندارد و یک از پیشین مرغی آرد و درغ  
 و کسی که ملاقات سوزش و در دشته کلاوی است که تیزاب فاروی در آنرا درغ کرده و چندان

افرنجیه که بعضی آنرا  
 اشک فرنگ میگویند  
 جره که یک قسم است  
 از اقسام اشک

علاج



تیزاب گرم کرده بر آن میزند که آن محل سوراخ نشود و بجز گوشت و آنجا که این مرض بجز آن افتد این عمل واجب بود و طریق استعمال تیزاب بطریقی که بتقریب معلوم گردد و آنجا که حمه بر آب مقطر یا  
مانده آن برآید و بداروای خشک گنجه محتاج بود و بکنند مطلقاً و در تکیه پس از هر یک بیست و  
پوره بخند و آب بپایند و طلا کنند و به یک بنیاد انکین شسته طلا کردن نافع آید و درم  
کوته قطع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محلهای منورم از حوالی علت کل ریشی در سر که کل طلا  
کردن سخت مفید آید و پوست تازه خرگوش هواره بر محل علت بستن عظیم مفید باشد و قسم دیگر  
بودن باز فاسی آن برده بود و بر آب باغارش و سوسن و صفت درود و درم حوالی و سوسن و سوسن  
چنانچه از سوسن خشک پدید می آید و بدین مناسبت آنرا شمار گویند و تخصیص فارسی جایا که بکشت آن  
کردن باشد که او لای این مرض از فارسی پدید آمده باشد و اهل فارس از جهت سوسن آن را  
گفته باشند چنانچه دان را میگویند و در حوالی این برده ای خورد از جنس او و از غیر جنس او بسیار  
آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن بهر جای که رسد و خشک ریشه سیاه کند و حوالی پوست را خشک  
و بسوزد و اندکی بین باز شود و این برده نیز از رنگهای با و غیر آن بسیار افتد و اثر آن  
بشاهای مملکت پدید آید لیکن باده این بدان گری و سودا ویت و عفونت نباشد که اندک بپزد و در بعضی  
این مرد قسم اول را بجزه گویند و بعضی مرد را از فارسی آتشک گویند و علاج این تیزاب به علاج قسم اول  
باشد و سوسن دوغ اینجا احتیاج نیوفتد و اگر پوست آنرا باغش پیرانی خشکی ببرد و آب آنرا بخورد  
صند و درم کوته قطع و یا مردم سفید اج بر آن طلا کنند و بر حوالی آن کل ریشی بکشد و درم  
عظیم نافع بود و سوخته مغز شغال و سفال آب جو زده بر محل علت طلا کردن عظیم بود و علامت  
بر زنج حمره پیدا شده و تمام زنج و طاق او درم کرد و با درود سوسن عظیم و سوسن و حضرت اورا  
چرخه و گوشت بر میزد و فرودند و غذای ریشش میدادند و بوقت خواب معصوره نار ریشش شریک  
و بر بالای آن جالشیای بزرگ میدادند و جدار با بلسان الجمل سخن کرده در شب از زنج  
نوبت بر محل مرض حوالی آن طلا میفرمودند و همین علاج اعراض بدان بر طرف شد و در سر و بعد  
بدرم سفید چاشنی و جراحت آنرا با صلاح آورند و این علاج بسیار بجز بیست و نفع آن  
بود ۲۰ مملکت در قسم بودی موسوم بود با هم عام که علامت و آن بشه زای خورد بود و یکدیگر  
درم پوسته میکرد و دهن باز میشد و باغارش و اندک درم محل باشد و طسکیم باشد و سوسن  
هر برده از آن بچون سوسن کردن مورخ و در باشد و این جهت آنرا نمک گویند و لون آن بصورت

نار فارسی که آن نیز  
قسمت از آتشک

ملع

و هیئت گرد باشد و رخ آن پهن بود و کای افتد که پنج آن باریک تر نشین بود و بسیار بود که نعلیکه بر نهفته  
با شرات متفرقه و بعضی از نعلیکه باشد که ریش کرده و پوست را از آن بجز در جهت تری و خشکی یا در صفرا یا  
آن و بعضی باشد که تحلیل و دلی آنکه ریش کرده از جهت قلت دایره و رقت ماده و قوت طبیعت  
گاه باشد که حرارت تحت بقی بر اثر این مرض پدید آید و اکثر شرانی که حسیله پدید آید و پهن باز منسود و مفتح  
میکرد و عوصی زیاد و اندارد و از خار ریش و سوزش غلیظت آنرا از نعلیکه ششمرده اند و چشم دیگر  
موسوم بودی که با وسیله جهت مشابهت آن در خوروی و در کوی کج و در سن لوان آن از ریزگی  
بسیار زند و قوام آن به صلابت نایل بود و نسبت به نعل جهت احتیاط ماده صفرا و ی این با غلبه و سودا و غلبه  
بدین سبب کرمی سوزش و غایتش این کمتر بود و تحلیل این عمر تر از نعل باشد علاج هر دو چشم استغفار  
اولا به توبی که در حیره نه که رشد و اندر سپیل جا و رسید به با افتیمون جهت تعقیل سودا و بلغم لایزم  
و غذا اندر نعل ریش نه تری باید و اندر جا و رسید به تری چاشنی دار و داسا و ادویه که در ریزه  
ریش تن اطفال مذکور شد جلوه بود و آنجا که ریش خورنده پدید آید ادویه که در حیره گفته شد بکار  
باید داشتن و اقراص اندر خوردن و در ضل خروج یا در غرقا بعضی حل کرده طلا کردن مفید آید همچنین  
عصاره قنار الطار و طبع و دما را به پیش منطون در بول کا وصل کرده یا در بول کوهن و اگر در ابتدا  
بشرات نعل یا جا و رسید بر سر دانه مقدار عرض آن تری با رقیق بر نهند و چون خشک شود و دیگر نه  
چنان رعایت کنند که تری با رقیق بر دانه با طرافتجا و رگنه غلیظ مفید آید و گذارد که دیگر حشوها پدید آید  
و تحلیل و منع بگویند و آنجا که این مرض بحرانی افتد این علاج واجب گردد و آنجا که مندر ریش شده  
طلا کردن صندل و فوفل هم محقق کرده و بطین بر که پوشستن مفید بود و روغن چوب کل و چوب کل بر  
زردن فح آید یا شسته بر نه بود و بسیار و پهن شسته تفاحات مجتمعه و متفاوت در کوی کج و  
و کم که در آفتد و با سرد کرب و خاریدن صعب و لوان آن نایل پسینی بود و اگر دفعه پدید آید  
اعراض آن زیاد باشد و ماده این مرض با خلط بخاری حاده موی باشد که در حد محسوس متکثف گردد  
و زیاد و حره لوان و حرارت ملس آن و سوزش و سرخ طهور بران کوهی و ده باشد که در حشوها  
اعراض آن زیاد کرده و یا خلط بخاری کرم بود که از غلبه بر رقیق حاصل شده باشد و طهر حیره  
طمس سوزش و طهور بران کوهی و ده و باشد که طری مجع عرق از ان می تریاید و اشتد الی  
قسم شسته بود علاج آنجا که علامت سخن ظاهر باشد تحت پسین ماده باید کردن طلا کردن آغیز  
و مثال آن خوردن روغن و ترشیا و افتر با پنچ و معصورانارین و بخور کشیده خشک و ترشیا

جوابیہ

عليه

عليه

وہاں











ببین از در بر مایه

ببین از در بر مایه

علاج باید کردن چسبیدار بود که زود دو ابرو را بلند و بجا رات آن چسبیدار رسد و العینه و درم  
 و این حرکت و این حال لالت میکند را که این ماده که فضل است که از جگر دفع میشود و بنابر مصلحت  
 میان جگر و دست بیشتر است و میان انگشتان او لا طاهر شود و بان او را مایه ای که در دست  
 و اسان و بر کین شک سفید سکی و حرور سکن و کوکرو و سفید اب را زیزر است و است و جگر و کین کرد  
 و در روغن کینه چسبیده بر محل علت در حمام طلا کنند و بعد ساعتی بپایند و در رخت بپوشانند و در آن  
 و خشک شود و با سر که در روغن کینه طلا کنند و دیگر نیم روغن است و درم مغز او زرد و لوی و خشک  
 سبک است و درم بکلیخ درم جگر که کوفته و بخت میرد که برشته و با جغرات یا کرده کینه طلا کنند و در حمام  
 دیگری که کور و سبک است زرد و طلوعی را بر کوفته و بخت میرد که برشته و با جغرات یا کرده کینه طلا کنند و در حمام  
 زرد و طلوعی و درم سبک و کینه و کینه با دام تیغ از هر یکی جگر کوفته و بخت میرد که برشته و با جغرات یا کرده کینه طلا کنند و در حمام  
 چرم سبک و طلوعی که کینه لای کف سبک که طلا کنند پس بنشیند و دیگری که کور و سبک است زرد و طلوعی را بر کوفته و بخت میرد که برشته و با جغرات یا کرده کینه طلا کنند و در حمام  
 روغن کینه و بدان که کینه را چسبیده و هر روز در حمام بپوشانند یا جو آن با صابون بنشیند و دیگری  
 شیطانی تازه را کوفته با جغرات در حمام بمالند و اگر سخت میسر زرد و طلوعی را بر کوفته و بخت میرد که برشته و با جغرات یا کرده کینه طلا کنند و در حمام  
 جغرات کادو بنشیند و شب بر سر او بپاشند و صبح از او آب آن بر کینه بماند و بکند از آن تا خشک شود و چون  
 درم کینه قیاق جغرات بماند و چون بطور کور و زرد اب از آن رو و حمام بنشیند و در روغن چسبیده اند تا بصلحا  
 آید و کاه باشد که در مالیدن از آن تا آب آن حرارت و تب شود در مالیدن احتیاط کنند و مبالغه  
 دیگری را بنام سبک و در روغن کرم اندازند و بر کینه خواه که زرد و طلوعی بماند و بعد سر و زرد و طلوعی  
 زنده تمام بصلحا آید و به آنکه سبک با تولد کینه یعنی خاریدن آن با برشته از جبین سبک با تولد جگر است که کینه  
 جگر با قوی و غلط بود و کور از بند مسام و جمع آمدن شوخ برین بسیار افتد و از ضعف و افتد و جگر با قوی  
 چنانکه آن بعضی پاره را از او را و خرابی و نفاست می افتد و کله کای که ماده آن غلبت مایل بود و سبک  
 بماند و اگر چه کله از قشر نرات نیت اما چون مناسبت بسیار است میان جگر که کینه و پاره را از او را و خرابی  
 و کینه و تدریس هر دو در تقیه و تقیه بکند که یک باشد و اما در استعمال دو به از خارج اند که آن مبالغه  
 کردن که اندر جگر و به ۱۱۰ حاد احتیاج بنفوذ آب کرفس از سر که کلاب و روغن کینه طلا کنند و در روغن کینه  
 حله با طبع خنطی طلا کنند و تخم شمشاد کوفته اندر سبک که در روغن کینه طلا کنند و آب نارنج و بوره و روغن  
 کله طلا کنند و آرد باقی و تخم خرنوبه کوفته با عصیر کرفس بوره طلا کنند و بعد شستن بوم روغن کینه طلا کنند  
 کافی بود و به سبک عظیم نافع آید و بر تراب روغن میز ساخته شستن و بعد بروه روغن کینه طلا کنند و نافع علاج

و جگر سبک

تولول

تولول

و جگر سبک را و آنجا که ضعف هضم و قوتها و نشت علاجها ضعیف مایه کردن و آنجا که سبک جگر و کینه  
 مصلحت و تدریس اصلاح باید کردن و بدانکه جگر سبک جگرانی را زود علاج نباید کردن که اندر آن خطر بود  
 و اشغال بمرض اضرباشد و هرگاه مزاج بقوت آید و جگر سبک روی بیشتر شدن اندر علاج تدریس  
 کاری آوی بود زیرا که ماده را یک رطل میکند و حال بود و حرکت نمیدهد و کله مادر زادی و جگر سبک را  
 علاج و اصلاح تمام کرم میرد و در آنجا که سبک جگر در علاج مطلق جگر سبکای کینه غسل است یا بعد کینه  
 و زاک و آب دریا یا قوالب آنجا که نشت نمیدهد و کله باشد و طبعی کور و زنده آرد قوی کور و زنده و مایه  
 خلط غلیظ و آوی بود و سبک از بطن و یا از رونی کله عروق صفا تحقق شده باشد و کاه بود که تولول  
 بسیار در اندک وقتی در معنوی پیدا آید و کاه باشد که یک تولول بزرگ پیدا آید و سبک آنجا که کله و بعد از کله  
 که بعضی محاد و بر سبک طبعی را ماده خود سبک میسازد و بند ریخ غلبه میشود و با سبک که متفرق بر علاج  
 جگر چنانچه در ثانی اطفال کینه شسته نافع آید و شخم خنطی با شب طبعی کینه معید آید و هر روز سبک که کینه  
 مالیدن و شستن بکند و طلا کنند کله بول که از زمین شود و جگر سبک و طلا کنند مایه ای بعد از آن  
 تولول الحقیقی میسازد و با سبک از زرد و طلا کنند از زرد و طلا کنند و اگر زرد و طلا کنند و اگر زرد و طلا کنند  
 برون کرده کونه ضما کنند و در شب از زرد و کله از کله پس کشانند از جگر بردارند و اگر جگر باقی بماند  
 کله از کله و طلا کنند و معمول سبک می نام نافع بود و شوشه مسوق یا بول سرشته طلا کنند و کینه نافع آید و کله  
 سبک کوفته طلا کنند و آوی بود و در روغن کینه طلا کنند و کله با کینه تا بده و انغ میکنند و کله از کله  
 معید می آید و آنجا که یک تولول سبک پیدا شده باشد علاج آن سبک علاج آن دیگر باشد و آنجا که کله با کله  
 و زیاد میشود و سبک سبک سودا باید کردن و غذا مناسب خوردن و از هر چه سودا را کینه بود و کله  
 و اما دمت پرورش کینه نافع آید و جگر سبک اما مسما را به بزرگ بود تولول اندر سبک یا کله  
 مراد کرد و به سبک و طبعی آن باریک و اندر کوفت و پوست نشسته بوسه رسد و ماده این هم است  
 تولول بود و چنانچه تولول غلبه میشود و آن غلبه شود و کینه بعد و یا به علاج آنست که اگر تولول از کله سبک  
 برون آورند و الا آنرا میخروشند و صفا کله از سبک یا کله آن سبک میسازد و با کله با کله با کله  
 و اگر از زرد و کله و کله در آب صابون سرشته بر آن بنشیند و عظیم نافع آید و تدریس را در روغن  
 عظیم نافع بود و غسل با درم قوی بود و در از جگر سبک یا کله و خاکستر بلوط و کله و طلا کنند و کله  
 پازر شسته طلا کنند و کینه شسته بر آن کله شستن نافع بود و جگر و کله در روغن کله  
 دانسته بکند و کینه نافع آید و بر تراب روغن میز ساخته شستن و بعد بروه روغن کینه طلا کنند و نافع علاج







و در وقت کینوت یکشال و در شغال بعسل چون کرده بخوراند و فی و اسهالی چند واقع میشود  
 عظیم مفیدی نماید و بسیار را بدین نوع علاج میکنند و مداومت بخورند و در صباها و کلاب سانه  
 و همچنین فاد و زهر جوی و کل مخوم و کل ارمنی در شربتی با در لعاب مناسب حب الشفا در معصود  
 حل کرده و حافظ الصور و تریاق کامل و اشباه اینها چنان است که در این علت را برکنند اکثر آن بود پس از آنکه  
 اصلاح نکند و طینات اکثر آنکه در آنرا مضروب و الا و غیاب کادی تازه در کرم بعضی کرم مزاجان و  
 کند و باز از طعام بینی باغ آب حمله را و اکثر در جدی باغ بود این جانها باغ آید و در صبا و کلاب  
 این جالب بسیار مضرت کند و گوشت کبوتر بپزد و امثال آن بسی مفید آید و گوشت خا پخت و در آن  
 این مرض بود و باطله بدین تدابیر بعد از مراعات مزاج کنند تا وقت بکران نام و آن هنگام مری که ترا  
 و از وی آب کبوتر که گویند با نند به دستور شصت کامل حاصل شود و آن اقوای علاهای این مرض  
 و اگر علت غالب بود و بدین مدت که در مهلت نه به و علاهای سابق بسیار مؤثر نیستند و اندر نشو و جار  
 جز آن باشد که در وی آب کبوتر با نند تا تخمینی نماید و انهای شک کرده و در سرد و در آنکه شک و آنگاه  
 دیگر میکنند و چون دیگر طینان یا بد باز و از وی مقرر اکثر را عمل کند بعد از یکماه و دو ماه تا آنکه کرم  
 بکران رسد و صحت تمام یابد و طریق استعمال آن دو آنست که بر تمام مفاصل زبان بالند و بعد از آن  
 بر وقت غلبه پوشانند یک شانه ز جگر عرق بسیار کنند و در آن اثنا بجای غذا و آب شربت جیت  
 حرارت و تقویت شربت صندل و کلاب با تخم کتان با نبات با عرق بید و آب بخیل دهند و در وقت  
 اندک گوشت ابرم جاز بود و بعد عرق بخورند و تقویت کنند و روزیم ملین شربت و سنا و فی  
 خیال شربت به دستور مذکور دهند و بجای عمل امید صحت کامل آنگاه بود که بعد از مهالی که دستور ملین است  
 خون کشاید و یاری که خون آلود بود و چند مجلسی واقع شود و آنرا بوقت افراط بغا و زهر در دفع  
 و باید و در شربت می باید خوراندن تا در ک کنند تا چنین استوار غنی نشود و هنوز تمام حال  
 نگردد و بکرار عمل تمام مذکور از صباغ افتد بعد مدتی بدید از شهرو ایام و علامت دیگر که بعد از  
 از صحت تمام خبر ده آنست که درون دهن تمام بر جوشد چنانچه زبان و دم کند و سخن توان گفت  
 چنانچه ترانده خورون و کاه باشد که یعنی ملین با دفع کنند و آن یک نباشد اما کاه بود که رعایا  
 بعد فی بد آفتی در دماغ و این نیز غایت امیدوار باشد و آنجا که دهن بخت بر جوشد و ترانده سازند  
 عصیر غلبه و کشش نیز و سر که و صندل و کلاب می بود و بدان دهن میشود و غرضه و غرضه  
 میکند و محرمانه شود با مضایقه می آشاماند و بعد از آنکه در و مسهل کریشی باقی بود و به بعضی

از دواها که در غله آمده و در نار فاسی که کشته طلی کنند و من بعضی مردم بلغمی مزاج را در هر ماه  
 نوبت حب پال میداد و بعضی نافع بود و بعضی را بعد مسهل مداومت چون بسیار فرمود و صحت یافت  
 و بعضی اطباء را دیدم که بعد از غن آب مالیدن ریش با نوز و عرق میفرمایند و در آن اثنا غذا لطیف  
 و بر قوه ازرقها میدهند کینوت در روزی و کینوت شربت مذکور بعد از آن ملین میشود و این طایفه  
 از خطری نیست و مدت این مرض چون در از است رفیق و مدارا و تقیه به نفعات و بر سینه با عرق  
 واجب بود و اسلیم اما و محاسب با کرم مرعوق انصاف که در عصبی بود به آید بسبب جمع و جناب  
 یا با وی با کجاسی با مانی اندر ضل و با کجیف آن عضو و جم آن عضو بیشتر از دستور و مقتضی اصلی  
 کرده یعنی بر کرم و بر آمده شود آنرا و سرم فرزند و بفارسی ماس گویند و ازین جا واضح کرد که کرم  
 آما می باشد خورد و آما پس مطلقا نثره باشد بزرگ و اجناس اسل ریشش بر دهن نیست بلکه  
 ماده آن خونت یا صفرا یا بلغم یا سودا است یا کرمه و آنکه ماده آن مرکب از صفرا و کرمه و غلبه  
 جمع و حبس شده و درم و در عصبه سابق بود چون مثلا و فساد خلط و دفع طبیعت بدان محل ضعیفی  
 زبونی عضو و قابلیت او موقوف خلط فاسد را و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و سبب  
 و ادم و کوفت و جادلی ماسک خارج بعضی و اکثر اطباء بر آن گفته اند که درم در اعصاب نبات نرم  
 چون حرم و دماغ و در اعصابی نبات صلب چون استخوان نمی باشد و شنج مانع و مدعی این هر دو  
 واضح قول شنج است و هر آسمی که ماده غالب آن کرم باشد آنرا کرم گویند و آنکه ماده غالب آن  
 باشد آنرا سرد خوانند چنانچه در شرات مذکور شد و دیگر طبایع نسبت کنند بحکمت فاعلیه این  
 و عدم علم دیگر ادوات آنها که عمومی دارند نسبت با ظاهر بدن و اطباء آنها را بیان نموده و مفید  
 بود چون فلعونی و خراج و دمل و طاعون و خیارک و جره و شرا و سلو و غده و اودما و خیارک  
 و سوس و کرم و تجم و استسقاء و مرجع و طبعه و الحقیقه بازده نوع بود چنانچه واضح کرد و آنکه  
 در آن فلعونی در لخت یونان کرم و طبعه با کونید و اصطلاح اطباء بر آن جاری شده که فلعونی ورم  
 جمت و جود التهاب حرارت در جمل و زام و موی و اگر چه در او رام صفرا و بی نیابت میشود  
 بعضی فلعونی ورم موی را گویند که در اعضایی ظاهری افتد و خون آن غلبه شد و سر آن بر آن  
 و آنچه مراد است و آنچه در اعضایی باطنی افتد هر یک با سبی علیحده موسوم بود چون رسام و رسام  
 و ذات الصدر و رمد و ذات الریه و خاق و اشباه اینها و تحقیق هر یک بجل خود کرده شود و آن  
 و ماده فلعونی هرگاه فلعونی غلیظ بود آما پس اندر گوشت و پوست هر دو باشد و با غوره و غده بود و در

در صبا

فلعونی



ضربان بسیار کند جهت ملاقات شرايين و هرگاه خونی قوی بود اندر پوست باشد و ضربان کند جهت  
 شرايين در پوست نباشد و لمس کند کرم بود و لون آن سرخی نرگه گرايد و باشد که پس بخیل شود و چون  
 انگشت را بر آن شستی فشار بر خونی آن زایل نشود و گاه باشد که با آن بی سخت کرم پدید آید و بسیار بود  
 که ماده آن بد شود و عضو را بتا کند و آنچه ماده آن نیک بود زود بخت گردد و ریشل آن بزرگی  
 بصلح آید و باشد که تحلیل پذیرد و رگ کند و هر دم که بخت شود در د و ضربان وی بسکین یا بدو  
 از خاریدن خالی نباشد و چون ماده دم اندر غلغله فی بی اختلاط خلط و دیگر می باشد و ممکن بود  
 که با آن آغشته بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و باشد که رطوبتی رقیق با خون آغشته باشد  
 ایس بچوبی نایه و بر یک سرخ و بکس کرم بود و هیچ صلب نباشد علاج آنجا که بسبب آن لای بود و هلاکی  
 درین باشد سخت فصد میگو باید کردن آنجا تحلیل ماده و اخراج آن از عضو مشغول باید شد  
 و کما د و طبعه محلی مناسب و بستکاری از اکلندن علق و کشافتن و ریش کردن و حیات کردن  
 و یا بستن موم و کرم داشتن آن و اشبا اینها آنچه برای طبع صلاح میند و تخفیف غذا و منع  
 لازم بود و اگر متدلی نباشد چرا صلاح و رگ مشغول نباید بود و اکثر این نوع و رگ تحلیل زایل شود  
 و طلی کردن صندل سرخ و زعفران برابر یک شش تاره ساییده در د این و رگ را زود بنشاند  
 پیشم پاره بروغن کرم الاید نهادن هر ساعت و آنجا که بسبب آن سابق بود هم در ابتدا فصد  
 کردن و هم استغراق خلط غالب بعد الفصد و هم تحلیل بطبی و صفا و از امتداد سخت بر ضرر بود و در  
 کردن اگر ماده از فصدی شریف بعضوی خصیصه شش چنانچه از دایم ریشل که شهاد از مکرر شش  
 و از دل بر جملها که مغایر ایشان اند و امثال اینها هیچ حال دایم بود و رافع استعمال کند کرم  
 ماده بود بدان اعضا ترش و دشت آن شسته باشد چه بدین حرکت فساد آن خلط زیاد شده  
 و طریق علاج این هنگام استعمال مر جات بود مثل روغن در آب کرم طلی کردن و بلعبات محلی اشبا  
 اینها با جدت ماده در عضو شریف با تمام واقع شود آنجا آن ده تحلیل و مندی اخراج کند و جوی  
 که مصیبت آن باشد و اکثر آن باشد که ماده برین اعضا ریخته شود بخت گردد و سر کند و زود بخت  
 آنها در اول کلی صلاح باشد و اگر خنجراد لاف طبیعت بعضو شریف اتفاق افتاده باشد و یا عضو  
 که گوشت کرم کرد و بکجا بزرگ است و بارک و شریان و عصب بسیار دارد و یا منفصل باشد آنجا در حیات  
 و محلات حاذق هیچ بکار نباشد و داشتن زیرا که ماده به آنجا بسیار میل کند و ضربان بسیار شود و جوی  
 و بندگاه و عضو شریف را بجم آفت بود و در د و ضربان در اعضا شریف و عصب عظیم موم باشد و طلی

علاج

علاج

علاج استعمال رواع بود اولاً تا میل ماده بسیار را باز دارد و بعد فرار ماده بعضو رگ را  
 با محل منضج و مرغی باید آمیختن تا سبب ملاقات رواع آنچه ریخته شده غلیظ و مسج کم گردد و خام  
 و در ادخرا غده منضج محل محل بکار باید داشتن تا ماده او ریخته شود و منفع گردد و اگر زنده  
 که جانی بخت ماده نیست و بستکاری صلاح می پذیرد اولی آن بود و بعد بخت شدن اگر دست  
 بود و سر میکند هم باید بستکاری تا ماده فاسد جای گیرد و محل آن کشاده شود و کسی که این  
 خواهد که بشکافد ترشها را و رقی کشافند با سحرهای تیسره و نیز این بر سر او سرع شود و جوی  
 که که هرگاه آس بزرگ و ضربان صعب بود و امید تحلیل نباید داشتن و زود آنرا باید  
 بزرگ شدن و یا بستکاری می نمودن زیرا که از مهلت این هم باشد که صلب شود و زود آن بسیار  
 یا بر سر کرد و عضو را بتا کند و روی که رنگ آن متغیر شده باشد جز بستکاری و ای نباشد  
 د لوم اکلندن عظیم نافع آید و روی که بر گوشت غلیظ افتاده مادام که یک بخت نشود و نباشد شستن  
 زیرا که بدت سیلان رگ و زرد و با آن در از کرد و دایم رافع مناسب شایف  
 فوغل اقا قیاضد ل سرخ در برابر بسیارند و باب کشنیز بر سر نشد و طلی میکند بآن و دیگر  
 بسکین جوج کند عصاره کشنیز تره آب که روی تر روغن کل موم سفید از اینها قیر و طلی سارند و طلا  
 و همچنین عصاره کشنیز و عصاره غلبه عصاره لسان الطل این جمله مخلوط و شهاد با سرین  
 کل روافع مناسب باشند و ممکن وجع و ضربان بآن محلات مناسب آرد و جوابه بون  
 حلیه بزرگ کان خطی خبازی شش اطرد از غلبه سبیده اینها کند کردن و بخت اینها را صفا  
 ساختن و طبع اینها بطول کردن و عصاره اکثر اینها را و لعابها را طلا کردن بکرم و جوی تحلیل بکند  
 و پوست بخت درخت لکال و در طری کشد و آب غلبه اندران کشند و در شکر کرم مالون جام نهند یک  
 و آنکه بر داند و لعاب که از آن حاصل شده بر بنده طلا تحلیل و اصلاح آن کرده و نیز را بخت  
 ماده مدبر محلی قوی بود و کسی که طاقت سوختن حاد آن اندک شسته نرم آنرا مکرر طلا کند  
 دایم سوختن مصل بلادر زفت تر هر دم بسکین اندر موقوفه و بر سر آفت نهند تا آغشته شوند  
 آنکه قدری بر محلی که مصیبت باشد نهند و بخورد بکند از د سوختن شود و دیگری آب بنده با سر  
 بر نهند و دیگر بر بلعاب استخوان بر نهند که کوفته و جوشانیده باشد بر شش و قدری در  
 ضم کرده بر نهند و دیگری بزراب فاروقی نقطه اندک اندک کرم کرده می نهند و دیگری زکاف را خاشنه  
 و بر نهند و باید که هر دم که استعمال میکند از خارج اندر کما سر شده نهند و اندر سر کرم کرده











سوزان و با حرارت و ماده این سبب کشته و بجز زهر شده باشد و عضو را تبا کند و زکام عضو  
 آن بد شود و باشد که اندک غنی باشد بدی از آن ترش کند و صحت ماده آن از راه شرابها بدل  
 و خفان و غنی کرده و آنچه اندک کشت پس کوش و اندر بغل افتد زرد و لک کند از جهت قرب آنها  
 و دل و آنچه زکام تیره و بسیار این شد کم شده بود و آنچه در عضای دیگر افتد و یا لون آن سرخ بود  
 یا زردی که اید امکان خلاص زان باشد و طاعون اندر سالهای باد اندر موهای و ملک و شهرهای که هوا  
 آن بود و متعفن شود بسیار افتد و مشهور است و این مرض سیرج السرا به بود و بغایت و بسیار کس را دیدم  
 که در اول حال که برآورده بود و بر رخ و خوردن تریاق ازین خلاص یافته بودند و بعضی را دیدم که سبب  
 و دماغ و خوردن تریاق تا نین خلاص یافته بودند و بعضی را دیدم که مجال هیچ کس را دست دهد  
 تجلیس کای بگذرد و محسوس باشد که متعدد بر آمدن آن بهتر از معطر بود و آنچه رفع شود و در حال  
 و بکیر به آید هم بهتر بود و علاج کشت نقل بود اگر ممکن باشد و الا تقویت دل بجز این کافور است  
 غیر از تریاق کشت چنانکه در حفظ از هوای و بانی و در تب بانی مذکور شد باید نمودن و در صورت  
 که در آن حالت گفته شد می داشتند و خوردن جود و اریکا و خوراندن ترشی بهترین تریسری بود  
 و طلای جود و اریکا کشنیز و سر که اندک باید بهترین ملا بود و قبل از بروز اندر و با ازین ملا بود  
 و شستن و در بغل کشیدن و پس کوشن تا لیدن و متصل منع بر آمدن طاعون برین حکما کند  
 که نیک طاعون را بریده و با کشت کوفته و بروغن بریان کرده خوردن منع بر آمدن طاعون و مضر را  
 کند مطلقا و بحسب و حق آنست که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود و عضد کند بعد  
 بر بالای طعام ترش بریای حاشا شفا بزرگ اندر معصوم را تا حسی کرده و اند چون کسیر و آنرا مصل  
 را به تیراب فاروی در بر بسیار و جود و اسرار کشته بدستوری که در غیاب کشته شد و بر دل و دماغ  
 طبلهای چنگ تریاقی عطر بنهند و بانی تا اسیر محر و پیش ثبت اما طبیب را که در چنین مرضی کشتن جائز است  
 و در هوای و بانی کشت کردن غیر چل حیات المذره المذره و اند علم اما خیار کس این وری بود در اصل  
 بسیار با در کنگ کوچک که اندر مغز از آن افتد و اندر بغل هر کای افتد و نزد عوام همین است مشهور بود  
 و اما طبیب این ملا بود همین مواضع باز خواند و از او رام و غمخیزد این ورم در اول بحث و صلا  
 باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبوده بودی و او ای از لون تن نباشد و بسیار تجلیس کند  
 و سبب این ورم با دماغ طبیعت بود از عضوی ترش چنانچه معلوم شد و یا المی بود در عضوی فرسود  
 آن که از مواد دی که روی زبان عضو آورده باشند و کذا آنها برین محل باشد طبعی بختی و وضعه و

عسل

خیارک

کل ازین مقام

کل ازین مقام باشد و این قسم عرض بود و اکثر آن باشد که بجز تجلیس نگیرد و بعد پس کس این  
 موف که سبب علاج طریق ملاحظه و تدبیر هاست که در فلعونی و غیره معلوم شد و طلی جد و اردا  
 شب ساید و در او این عظم نافع بود و دیدم که اندرین ملک ابتدا از غلور آن پس کس کرم لطف بران می  
 سر نوبت صبح و سه نوبت شام چنانچه نزدیک به آنست که دماغ شود و سر و زچین میکند و همین ورم آن  
 بازمی نشیند و مرتفع میگردد اما جگر که اکثر جایها از سرخ باد کونید اما سی بود و مواری و بحث سرخ  
 و با سوزش و حرارت طبعی پهن باز میشود و اکثر شایب باشد و بر سرفی آن چون انکت نهند  
 سید کرد و باز سرخ شود و زردی و اندر سرفی آن اندک سرفی زعفرانی میخیزد بود و چون جگر و  
 و انکت در و طبعی که آن سبب فلعونی نباشد و ضربان کند و باشد که نفاطت کند و اکثر  
 اخگر ریش کرد و در غلور آن اندر و بی بسیار واقع شود و آغاز آن از سبب چنی بیشتر افتد و با  
 بسبب کثرت حرارت پوست روبرو شود و ماده جگر صفرا لای بود که کثرتی خوراک و کرم کرده  
 و جگر آن در چیل روزه بود و گاه باشد که جگر و فلعونی با یکدیگر ترکیب یابند و آنرا فلعونی  
 گویند و ترکیب با عرض هر دو باشد و جگر که از شگفتی استخوان ملای پوست افتد و سخت  
 بسیار بود که جگر از عضوی بعضی قریب آن میرود و بسیار میکند علاج کشت استغفار و صفرا  
 و بعد از آن اگر در خون زیادتی باشد فصد کند یا حجامت تخصیص که اندک غوری از ماده اندر بوی  
 پوست در باند و مکن بود که بعد فصد دیگر با استغفار صفرا حاجت افتد و بعد فصد طبلهای بسیار  
 و قاقبض پوسته لجا در دارند و بعضی جگرهای خالص بر بختن آید و معطر بران چند اندر رنگ کرد  
 صحت یابد و اندرین فخل خطره و آن عضو شریف می باشد لیکن اگر در غلی و بر وجهی افتد که از آن خطره  
 باشد جائز بود و هر گاه هم باشد که بجهت غلبه تریه و پس کس ماده حاد جگر عضو را بسیار و تبا  
 جائز نباشد از آنکه در و دای نرم و تجلیس کند و لجا در دارند و رادع را ترک کنند و در جمله احوال  
 غذای فیلط و کرم و کرمها در لازم بود و پس کس حرارت بشرتهای ترش و تریاقی واجب بود  
 مداومت معصوم را تا ترش صاحب الشفا هر روز صبح درین باب آتی است و اندرین ملک  
 خون خرد معصوم خرد معز و ملا میکند و آب کشنیز و صندل سرخ معز و بسیار نافع باشد و  
 سوزانده و ریش صندل سرخ در عصاره لسان الحل و خبث القلی طلی میکند و فصد می آید شخصی جگر  
 بر اندر ساق پای رست حضرت فرمودند فصد کرد و استغفار صفرا کجا شربت و آتش  
 بانگی کشنیز بخت جگر و قاقبض میخورد و تیراب قار و قی نرم طلی میکرد و مفر را صحت یافت و

جبه

عسل



ماستر

سعد

علاج

بی تحقیق این طلا از مویم نافع بود و آنجا که جره بسیار بین باز میشود و این طلا و کینافع بود و جان آن  
 بگوید حب الرصاص درم ششم سوخته و دانه درم یکم نارنجی ترش آن موم پانزده درم یکم کینه  
 و آب شسته مثل آن روغن مورد و روغن طلای ساخته بکار میدارند و اما ماستری صفتی بود از جره ها  
 و ماده آن صفراوی بود که آنرا خواصند و این اندر روی و بینی و حوالی چشم و پیشانی افتد و هیچ اندر  
 گفته است که ماستری واقع میشود و در عرف اطباء این درم بر روی مخصوص است و علاج آن قرب جلال  
 بود و آنچه فرم شود بر سر آن چندان آن طشتی گرم کردن ماه را آنکه طلاها نرم کردن شکم بود  
 و قیر و طای که از روغن پنبه و موم سفید و مرده و سنگ و زنگار در اندک سرکه سوده سازند طای کردن  
 مفید آید و در حال سنگ سلطان مرده با آب خورده ساید طای کردن و همچنین سفال آب خورده مسوی طای  
 کردن نافع آید با دن الله کلام الله و در روی بود از پوست برشته موله از بلغمی غلیظ که با آن  
 اندر زیر پوست جمع شده بود و کج کوششی کشد و یا جری از بلغمی غلیظ که سوده آن اندر زیر پوست جمع  
 مثل مسلمانند و یا غلیظه ازان و باشد که ماده آن خشک شود و مجرای رزن حسی مانده و جلد خسته  
 کینه بکند و اندر آمده بود و چون انگشت بران نهند در زیر پوست تن بهر طرف که میل دهندش چنان  
 و بسیار بود که در بعضی اعصاب فرونی بجز سلعه پیدا آید و سلعه باشد و قرق بدان توان کردن  
 که آنرا در جانب طبعی غلبه کنند حرکت کنند و سبب آن اکثر ضربی و آب پیچ و علاج بهترین تدبیری  
 سلعه آن بود که پوست بر شکاف خاکی که کینه آن پاره نشود و سلعه را با کینه درست پروان آورند  
 باقی کنند که اگر قلی ازان مانده از تخم کینه و دجال دل شود و اگر رسته آنرا شوان کردن چنان  
 شربانی یا عصبی عرقی آنرا بسج سرخ کرده بیکو باید سوزانیدن و طریق شکاف خن کردن آنرا و مرهم کردن  
 بعضی جراحتان است و اندک آنجا که اعصاب غریبه از کرفتن تهای کینه بکند فواید نافع آید که  
 توان کرفتن کینه و باقی را روغن کاه و بران طلی میکنند تا بوسه و پروان آید و اگر کسی را قوه کرفتن  
 نباشد و با وضع آن بداره خواهد و ماده سلعه تر بود اشق حل کرده بران طلی میکنند علی الاطلاق چنانکه  
 تحلیل یابد و اومت ملازم با سلع و مرهم شانی عظیم نافع آید و اگر صفت قوی از سر سبزند مانده اند  
 سلعه و عواره بران بسته میدارند با صید از آمدنی تحلیل نماید و آن روی صفت که بر سلعه است بعد از  
 برآمدن سلعه خن اندران باید کردن تا مینک آنرا فرو گیرد و عقل و مرده است که سرشته عواره بران  
 ضا در کردن هم مفید آید و اشق و شوق خاکی کینه و لادن جلد برابر بر سر کینه ضا در کردن نافع بود  
 اگر پوست را بشکافند و دانه های مذکور و آنچه در خارج کینه شده از خللات بیکو طلا کنند و در وضع آن

در کرفتن

و اگر شکافتن پوست نخواهند و دانه های سوراخ کنند که در جراحی است مذکور شد بکار دارند و  
 مطلقا درین علت غده های فایده عظیم بهتر از شق بود چنانچه سر و در پوست بر تمانی ظاهر آن باید  
 برابر بر پوست تمام بسوزد آنکه به شمع بران طلی کردن با آن پوست از روی آن تمام خسته  
 آنکه و مرهمها و روغنها بران لیدن و نهادن چند آنکه بوسه و آهسته آهسته ازان کم میشود و تا تمام آن  
 پروان آید آنکه از آن مرهم کردن تا گوشت بران رود اگر در اوقات حریم کاری در روی و روی در  
 آن ظاهر شود که آنرا جرح بکنند و در وقتی که آن ظاهر شد اگر از آب سبک توان کرفتن و خطایی و مانعی باشد  
 اولی آن بود که آنرا بکیند با احتیاط و اگر بکیند شوان کشید آهسته آهسته هر روز باید کشیدن تا تخم بعد  
 بوسید اطراف آن تا ناکا بیکر پروان آید و بسیار دیدیم که استهای در مدت جلد پوست و در  
 دکنه و پوست میکرفت و پسیدن جرم آن هم بدقی شود و آب سلیم و بعضی است و بود که سر و در ترازند  
 بعد هم الفار قلی بر مرمر می باشد نرم سوده و طلی میفرمود و و روی و روی که ازان حادث شد  
 آنرا بطای پس شمع اصلاح میکرد و جرح استن حوالی آن بعد طلی کفیند سوده و بادشا و ماش و با کینه  
 و برنجه بعد از غلظت آن پاره اند و میفرمودی چند آنکه آن سلعه را حوالی آن خورده میشود و وی بود  
 با یکجا جدا میشود و بعد اگر از ریشه آن حسی باقی بماند آنرا هم دفع میکرد و بطای یا به ترازند با آن  
 ریشه بعد عرم روی بکند که گوشت را می رویانند و پس از جرحانی که مولد بلغم غلیظ باشد و با کینه  
 ماده واجب و در رشتای این ملاحجه تفریق و کربج صبا و حلیلی و استباه آن لازم بود و در  
 هایل و کتی رس و در زنج و بلوریت و امثال اینها کسی را که سلعه بسیار می افتد عظمه ابر باشد و طای  
 فی در غلیظی مرض می مفید بود و کسی که چند باشد هر یکی را جدا جدا بعد قی بدید باید شکافتن و کرفتن  
 ترازند یا رخی نیمه تخمین و اولی آن بود که بیک را خوش زنده بکشد و شکافند و اما نه وی از آن  
 میان کوشته بسیار حسنه و بحقیقت از اصناف سلعه بود لیکن آنرا غلافی نباشد چنان که سلعه را هست و آن  
 پوست نبرد و جای و دشتب ازین نوع بود و در ابتدا در حال سخت لیدن و ریزه ساختن و بعد از آن  
 سر بپوشتن بغایت مفید آید و ضا دردی که از خاکستر را منوم روغن سوسن که کینه باشد سازند عواره  
 بکار روشن بسیار نافع آید و در جلد کوچک شدن علت امیدوار بود و اما و روی بود و صفتی  
 هیچ تدر و صلابت و حرارت ندارد و در دم کند و شنبه بود و هیچ و فرق میان آن و هیچ آن بود که  
 انگشت اندر هیچ می نشیند بی مانعی اندرین نشیند و این درم روغن خن خوانند و ماده این بلغمی بود  
 فرونی که اندر گوشت و پوست جمع شده و این عسل بخیل کند و علاج سخت است و فراغ بلغم باید کردن

غده

افعی



خنازیر

شرکت و طعمهای که مولد بلغم باشد مذکرند و اولاد واهی محل مخصوص ضاها باید کردن تخصیص که عضو را که با  
 خشن قبل از آن بسیار باید باشد و اگر کسی را که مزاج با آب سرد است و منبسط بعد از آن که  
 نافع آید و تدریج مزاج آب را که می سازند تا چون مرض تها برسد سر که مخصوص طلا کنند و آب بوره و آن  
 چوب بلوط و رزم با سفید کاه روشن نافع آید و عصر بر یک سوسن طلای کردن مفید بود و همچنین عصر که  
 با سر که شب بمانی سوده و آنجا که اسفنج باشد که با سون و توی بجای آن بود و طلا کردن آب که در  
 با تری بود و تیزاب نار و توی نرم عظیم مفید بود و طلا کردن سود و سفال آب بخورده و بکباب مناسب  
 و عادت حافظه الصلا لازم باشد و آنجا که این درم در اعضای عصبی افتد و در وی با آن باشد  
 ضاها که از موده و معد و کلی ارمی و زیره و شک کوفته و خاک پسته یک کرک و از هر چه که فواید  
 رشته ساخته باشند مفید بود و بعد از آنکه بطلای سوم روغن زیتونی و غیره کم آنخته در در شکین داده  
 و در آخر طلای و من الراس تحت سودمند بود و تیزاب شکین در دینر کند و در غلبه حال کافی بود و کرده که  
 آرد و جو و شک کوفته را شام تا بقیه کرده بزنند ضاها کردن پوسته بسی سودمند بود و دیگر که با خا  
 آبی بود که یک و در حرکت تن و صلب تر از سلع و بر جای که خوش است و از بعضی سلع حرکت کند و با  
 طلای آمیز باشد و خا زیر که می متعدد آید و کاهی کمی و بعد از آن بقر با آن معتد کرده و بعضی باشد  
 که اجناس تحت بزرگ شود و پخته در کردن و زیر بغل بپزد آید و بعضی را چوب طلا ده در کردن  
 بپزد آید و بعضی از خا زیر بار در دود و علاج آن سهل باشد و بعضی به در دود باشد و علاج آن صعب بود  
 و آنچه مردم رسیده اند از آنکه علاج دشوار تر از آن بود که که کاذب افتد و طبع طاهر است و ما در خا  
 بلغمی بود و غلیظ و از سودای خالی نباشد و این ورم اکثر بخندان صلب بماند و بعلاج نیکو یا تحلیل نپذیرد  
 یا ریش کرده و علاج ملازمت شقیه باید کرد و تدریج و دفات و از طعمهای غلیظ و ترش با و تر  
 معد و خشن و ارشتم و محرت و آواز بلند کردن حذر نمودن و بالین را جلوه داشتن و تکرار  
 بجز صلب یا قوی طلای سهل با جبهه بری مناسب بود و عدا و مت خوردن مقویات که در سلع مذکور  
 اهم تر است و کبریات مفید آید و طرفی که از آنج که تر است آب و طعام اندر آن خوردن مفید بود  
 و سکی که از خوک گیرند و آنرا سبک بپزد که گوشتی کرده بر خا زیر که طلا کردن نافع بود و با لای  
 بود که دست بر خا زیر که مالدی درم بعد از آن بی علاجی تحلیل یافتی تدریج حضرت از آن شخص  
 کردند که سبیلین چیست گفت ما را این خاصیت هم مرانی است و هم سببی طریق کسب این است که  
 چهارشنبه بدین نیت روزه گیرند که روزه خالی و سخن گویند و بعد و خلی در کرد و شکسته و کوی

چون

129

خوشبوی کنند و خوک بجز زرا بدین نیت طوبی کنند و چندان نگاه دارند که برود و خوک شود  
 بعد بگذارد و تا نازش تمام نباشد و هیچ سخن گویند تا اظفار کشند این خاصیت در آن  
 پیدا آید با ذن الله تعالی و اگر کتار کنند بهتر بود و در جربت و پسته خا زیر بدین معاملات  
 مناسب است و در نیت که جهت تسمیه عین باشد و با آنکه در خوک تیز این علت بسیار یا تسمیه  
 و در ادای سینه های نرم کنند طلا باید کردن مثل به مرغ غامی و به بط و سینه خوک و شش  
 اینها بعد و دوی محل بکار داشتن از قیر و طبعها و غیره که مذکور شد در خراجات و او را مصلحه  
 طلای شش شکل طلای کردن مفید بود و اما باید که خلی بر آن بگذارد و روزه بکشد و مردم  
 مانع شوند و مردم الرسل که نیک که بغایت نافع است طلا کردن و اگر مردم را بر دست تاز خوک  
 کرده طلای کنند بهتر از کندن و قیر و طبعها اگر از پیر خوک سازند بهتر باشد و کاهی که خا زیر بطلا هم نرم کرده  
 آنرا بشکافتن و در مردم زنگاری آنرا پاک ساختن و بعد مردم های رو باشد و بصلح او کردن  
 بود و بشرطی که طرف اسلام آنرا بشکافتن و حضرت آن بعضی و بعضی شریف رسد که نیک که خا زیر  
 برید و شامی از عصب الراس با آن برید و او از صاحب علت بر طرف شد و اگر تیز عصب بریده نشود  
 لیکن چون بزنند کرده و هوای سپرد دریا به فعل آن باطل شود و اگر خا بجز در عدا اطراف آن  
 خطره و نباید شکافتن کندی گوید که میان سون بزرگ آنرا شامی خردن اما تون گوشت سوسن  
 و کافور هر باید و درم از موده آن بدینند این علت برده شش گوید و مار موده اند و شک  
 بلی حرکت گرفته اشش نیت تا خا کشته شود و آنجا که آنرا بصل و سر که مزاج غلبه شش طلای کنند  
 نافع آید و بعضی خا زیر را که با آن از موده سرطان طلای باشد و او را با کمی در علاج آن کار میداد  
 بار و روغن کل رشته بکار باید داشتن و گویند که بر روغن مغز شفا لوسینی پوسته چرب باید داشتن  
 اندر بخانیدن این علت را نافع آید و چون اندر خا زیر طلای در باند آب کشند تر در دواهای سبیلین آن  
 انصاف کنند و عدا و مت طلای تیزاب هم اندرین مرض نافع بود و تخصیص که دواهای مناسب اندر آن کل  
 باشد و هرگاه پوستی زایل کند چندان روغن کاسی کنند که دیگر باره پوست محکم شود و اگر بطریقی که در  
 کشته شد آنرا تیزاب بردارند آنجا بظلام روغن سیه و مردم آنرا بپوشانند و پاک سازند و لی باشد و مردم  
 تیزاب که در اول میکشد بعضی رشته طلا کردن و عدا و مت نمودن سبب نافع آید و جربت و اگر در  
 در تیزاب با آن بود بهتر باشد و اگر جلد را در سر که سکی کرده طلا کنند نیکو بود و مردم سبک در تیزاب  
 مکرر و با عسل رشته طلای کردن که مردم نافع آید اما سرطان وری بود و صلب با در و ضربان و سوزش

سحان



التهاب لون آن تیره بود و بر جالی آن رکهای ممتدی تیره رنگ و سبزی مایل به آبی شیبیدنی  
 خرمک و بنابرین آنرا سرطان گویند و در او که سرطان چه بد آید مقدار باقلایی کوچک بود و صلب گردد  
 بد رنگ با حرارت و بزودی بزرگ شود و اکثر ابتدا بد آید و آنرا اندر اندامهای نرم چون پستان  
 و عصبها چون هم بسته افتد و بنابرین زمانه این علت بسیار افتد و مردان را اندر جوی الی صفت و حفره  
 غایه و قضیب افتد و اندر زوده نیز جلد را افتد و ماده سرطان سودای استراتی بود لیکن آنچه  
 صفراوی تالیص سوخته افتد و در دو سوختن و حشت آن بسته باشد و گاه بود که ریش گردد و در  
 حدت ماده و آنچه از سوختن صفرا خالص باشد اعراض آن هم بدان می باشد و ریش نشود  
 و لیکن گاه باشد که صلب شود و بماند علاج این مرض را در اول بد توان شناختن لیکن علاج زود  
 مذرود و در آخر که قرار یافته باشد بیکه شناخته نشود و لیکن سخت شود و صواب آنست که  
 آنجا که علت ممکن شده باشد و ریش نشود و در حشتهای آن بیکه گرفته بود و هیچ بان نمیشد  
 که کم بود که در آنجا حرکت در او روند و تشویش زیاده شود و لیکن آنجا استقامت جملاتی که باقی صیر  
 دفع کند مناسب بود از او عید و غلیظ او و جوی و غیره و در او مت خوردن و در او  
 اشغال نمود که در علاج خنایر و غیره گفته شد لیکن گاه فایده ده اما اگر حرکت مرض کند ترک اولی بود و آنجا  
 که علت فایده در زایدند پس آن باید کرد که آنچه به بیخمان بماند و بزرگتر و ریش نشود و در  
 بدنش ساکن گردد و اگر یک قابل رفع بود زود تحلیل پذیرد و رفع شود و اصل که آنجا علامت صفت  
 اقیقونی است در هر هفته کنبوت و از بعد آن استحال اغذیه و اثر بر صند ماده و مرضی تخصیص  
 از آن سرطان نهی و جمل سازنده و در او مت همای و جوی و با موی و با بلا در پست  
 و از ریختن و بکار دوشستن صند و طلبه که در خنایر و مثالی آن نافع است و از دواهای  
 اندرین علت از خارج استعمال میکنند و عملیات گرم و تیز هیچ و خفشیاید ساختن بر او کم بود که لطف  
 ماده را تحلیل دهند و کثیف را سست سازند و معدنیات را اندرین باب نافع یافته اند چون لطف  
 کردن قوتها و کثیف را سست سازند و معدنیات را اندرین باب نافع یافته اند چون لطف  
 هر یک از دواهای کلر شسته لطف کردن یا اندر آب کاه یا خوش نظر یا کشیده و هرگاه سرطان ریش  
 پیوسته خرقه کتان آب غلب الثعلب تر کرده بر باید نهادن ازین حجامت کوره سوده بر آن  
 ریش نشیند و یا اندر قرقه طی ریش نشیند و لطف کردن ریش آنرا مفید بود و سرطان کوچک را که در اعضا  
 عصبانی و شریف و در باشد پدید آن بکلیت تمام جائز بود و گفته اند که آنرا چنان از پنج بر و اندر

علی

از گوشت

نیمه

از گوشت نیز با آن بر دشته شود و خون بسیار از آن محل برود و تا ماده آن تمام پاک شود و بعد  
 بر جمل آنرا اصلاح کنند و بزعم من آنست که پنج آنرا جز تیزاب نهار و قی تیز که بر سر نیز اندازان حل گردد و  
 شوان کشیدن و دست و غلظت و الجله بافت که در علاج خنایر معلوم شد و سرطان که در حش افتد  
 خنایر را با آن چاره نباشد که از علاج آن هم هلاکت بود و محض تعدیل مزاج و حشتهای آنرا بزرگ  
 سازد و کفاف بود و اما مقبروس و رمی بود و صلیب و رنگ می سرطان لیکن در دو حرارت و در  
 هیچ و کما بر جوی این ظاهر نشود و اشتغالش کمتر از سرطان بود و اکثر اندر اشای مواضع خالی افتد  
 و از رمی حاکم بود و از آنجا بسیار فبرده و شامت ساخته باشند هم او افتد و ماده مقبروس  
 با سودای محض بود و آنرا خالص گویند و یا بلغمی بود و غلیظ و یا مخلوط از هر دو و آنچه خالص بود  
 او اسهالی باشد و گاه بود که موی خنایر بر آن بلایه شیبیدنی که بر صغیف نو را آورده و آنرا گویند  
 و این صغیف بی علاج بود و باقی را لون بدان تری نباشد و بعضی باشد که رنگ تن بود و از بعضی  
 بعضی اشتغال کند و از آنکه حش خالی نباشد و این را قوی پس گویند و باشد که این هم اشتغال کند  
 سخت صلب بود و قوی پس کن علاج باشد به پستور سرطان و پستین صغیف سرب در جمل مقبروس  
 سرطان بلغم نباشد اما مقبروس و رمی بود و مقعد و غلبه که بکار اندر ظاهر جلد بد آید و با خارش  
 در وی و سوزشی و قرص بصلاب مایل بود و باشد که اگر اعضا به اشو و بجز شری و بزرگی هر یک مقعد  
 باقلایی بود و باشد که بزرگتر شود مقدار نصف جونی و پستی مایل بود و باشد که چند تا در سم بودند  
 و کف و پستی شود و لون آن از لون تن اندکی بسری گراید و آنچه کما هر شود اکثر در یک روز تحلیل  
 پذیرد و بقوت طبیعت و غلبه آن گاهی تا هفته به ارده و بعضی را چنان بکار که غشی کند و بعضی غلبه  
 مضطرب با قوا سه و ماده آن اکثر بخاری بود و موی متغیر شده از حرکت داده و یا از کزیدن جوی  
 سمی از فساد با کم معده و یا از دشت جسم معده و غیره و گاهی کف و ماده بخاری شسته با شربت  
 هم بر اثر آن چه بد آید بسیار باشد که بر او و بیکه طبله قبل از شقیه و نفع و سبب نشود و علاج  
 که غلبه بزرگ افتد و سرفی آن زیاده بود و مریض مرطوب باشد و کزیدن جویانی سبب نباشد و خون کم  
 بجامت با بعضی اکل آنگاه و شیب من کشیده و در کخته چنانچه به بدن او برسد و تریاقت شک  
 میزدانند و از غذا ای غلیظ بر سر میزدانند و آنجا که سبب سبب نباشد و تریاقت از دوا  
 خارج و آنجا که سبب بخار کم باشد تریاقت شک که دفع فساد کم میباشد میدهند و تقویت معده  
 میمانند و طبع طبیعت و فی در جمل اصناف و اجبه و د باغیت نافع آید و اندرین ملک در صحت

علی



نفسه

تج

جلد

جاری می باشد و از موده اند که مفید است و اما نفخه وری و اسهال و بوی بد و در جری و میده  
 و چون کم است بران زند او از ده خصوص که در عضو میانی تنی افاده باشد مثل معده و روده  
 و ما بین پرده و استخوان و میان عضله و بندگاه و ناف و امثال اینها و ماده آن بادی باشد غلیظ  
 که اندر میان اعضا محبوس شده بود و باشد که اجزای عضوی حساس از هم بازگردد و در وی صعب  
 کند و بسیار بود که اندر بندگای این ورم بدید آید و گمان غلطی افند و شکافند و هیچ بیرون نماند  
 که بادی غلیظ تحلیل نموده بود و با استعمال محلات از خارج و پرسی از جزای با انگیزه و خوردن چیز  
 با سکن و گاه باشد که بجهتش برنهند با اندر بخش کند و تحلیل دهد و هر دو اگر از خارج استعمال نمایند  
 گرم کرده باید و در تن را راه مالیدن گرم یا اندر آفتاب می افشاید و همچنین زیر روغن سداب  
 آنگاه که آس از عضله باشد تخصیص از صدمه و آب پی افاده باشد هیچ واری گرم و تر که کار نماید  
 و آنجا که در وی باشد و در وی در دشتان با تحلیل باید آید و همچنین چنانچه مضمون را با زیت حل کنند و شش  
 طلی کنند و آنجا که حراحت در محل است و روغن گل در طلیها و آس سازند و بعد سکن در و حرارت  
 حرف بکار دارند و آنجا که از زخم حل کرده طلی کردن و همچنین آنجا که با شوخ و دیوار که در آب جوشانده  
 چند آنکه غلیظ کرده و طلی کردن یا در آنکه در و الی او تار و عضله باشد ناف آید اگر در وی باشد  
 و اما هیچ وری باشد که در آخر جابجا بسیار اندر پشت چشم و در وی و اطراف پدید آید  
 گاهی به سبقت مرض می پدید آید و در عضوی غیر مقرر ماده آن بادی بود با جابجایی بعضی آن و در وی  
 عضو میای کرده تبدیل علاج آنکه در او از غریبه اندر عوض و حیات علاج آن گشته و آنجا که در غریبه است  
 اگر سبب آن سور المزاج بکشد باشد اصلاح حکم باید کرد و میان آن در سور الکلیه و شش  
 اگر سبب آن بخار و اسهال و یا کمیت عضو دیگر باشد اصلاح آن باید کرد و بیست و نوری که بکشد  
 و اگر به طبع و سبب از این اسباب مذکوره افاده باشد بطریق اشتغال و با آب خاکستر زرد  
 نرم آنرا شستن و طلی کردن ناف آید و طلی سرکه و کلابه و روغن گل و آب مور و جله هم کرده و ضماد  
 خیار و برگ مور و تر جمیع نهجها را ناف آید و نهج پشت بای پرازا غایب کشیدن مفید بود و در غریبه است  
 مرض به تبعیت مرض دیگر افند و بی تصور بکار و استسنا از امراض مخصوصه است و محل خرمین  
 است و در کجا و اما بعد از طلی بود که چون آثار آن بکشد هر که در بعضی از میان مردم بیرون کند  
 بجا که در ورم و بواسطه سرعت سراسر آن و ماده این علت بود و الی بود و غلبه فاسد و در بدن  
 و در غریبه است و آن گشته و تحفیت خدام سرطانی بود عام و سرطان جدا بود اندر بعضی کفایه

اندرین علت سور المزاج که در شکست اندر جگر یا اندر تمام ق که به انجنت خون و غیره موقوفه کرد و سودا  
 غلبه پدید آید یا سور المزاج شود شکست اندر جگر یا اندر تمام بدن که به انجنت خون و غیره موقوفه کرد و سودا  
 بسودا شود و یا مصاحبه مجذوبان که بخارات فاسده من ایشان چون بوسید و ابرو و اخلاط  
 خلطها را بپسین بجز با اخلاط فاسده خود کرد و یا میراث که بتای مزاج نظمه مجذوم مقتضی است و فساد  
 مواد تولید آن و کسی که علوق او در حالت حیض اتفاق افاده باشد و این فرض بود و در غریبه  
 غذای فاسد و موله سودا تخصیص در کوی خوشی هوا برین علت اعانت نماید و مقدمان بجز کرب  
 که بسیار خوردن بخورد و یا مثل عدس و لوبیا و امثال آن این علت که در مجنن سدهای  
 و مسم که بجهت انشراح سودا و احشای حار غریزی و تعلیظ دم مجنن سور مزاج و کثرت خوردن این علت است  
 الا سودا که بجهت انشراح غلبه است این علت است که در تن جوشم سرخ شود از غریبه  
 گراید و او از سطر کرد و نفس نمی کند همیشه او از تمام گرفته شود و عطش بسیار دهد و منفذ می گرفته شود  
 و بی گشته نشود و بی نشسته و ناموار کرد و موی بیکه اندک میشد و بیشتر موی ابرو و موی  
 بریزد و باشد که پوست نیز از جای موی افند و کسیر و از موی و سینه او عرق بسیار  
 معمولی بود و بوی هرق و بوی غش و ناخوش باشد و اخلاق مردم سودا را بی برو غلبه و خوا  
 مول که مشوره میده غده افادهای او در خوا بیکران شود و خون مفاسد او بغیر و عفن گردد و در بر  
 او بجز غده پدید آید و ناخنهای او سطر کرد و در میشتاد و کور و به هیاه میشد و رنگ او تیره و شست  
 کرد و لبهای او سیاه و سطر شود و چشمهای او گردد و شود و گشت و بهانه و چهره او غلبه سبکی آید  
 همیشه نایم مجنن جبهه شیر و در رینت که او را اسهال بدین اعتبار شش افند و بعضی مجذوم جمله  
 ضعیف و بطریق باشد و گاهی متواتر یا لک کرده و هرگاه ماده خدام سودا را بی صفای باشد و یا سودا  
 اندامهای او ریش کرده و پس جوده شود پس بقدر اطراف نیز افند و کسیر و صدمه بکشد  
 می باید و این نوع ممکن شود و از غریبه و آنچه موزونی بود و خلقی و یا جگرانی بود علاج بدین روش  
 منور کنند نشد باشد و ماده آن سخت کند و غلبه باشد مکن العلاج بود و علاج این علت چون از غریبه  
 رفعت را باید نمودن و چون مزاج تمام و اخلاط و سوی فساد او رد فصد کردن با سلیق و در  
 یا از سبب از صفاق و در اجین غلیظ ناف آید و بکسین طبع که به جگر جان مرد را در اندام جگر  
 او از کشته بود و پس خفته و پهن شده و رنگ متغیر گشته او را خنده و این فرمودم و خود فی برن  
 می در کسین سوسن تازه آسمان کون چون کسین خیزد اندر و بود و چند آن خون بیرون کردم کفشی کرد

علیه







پس کل از منی اندک با و سر که حل کرده طلی کردن و خنک سرد زده غذای مسافران و بسیار با و علاج  
 مسیم خربیدن عضه فاسد و اصلاح زخم نباشد و السلام و اما سر که از غلبه سبب و حرارت  
 باد مزاج بعضی میوه نیست فاسد نشده باشد علاج آنست که آب سرد بسیار بر آن بکشد و بریزند و اگر  
 نباشد زخم کند و رساید و با و پنهان کند و از آنکه با و تر کند و با و تر کند و غرضه و مضغه آب سرد  
 آنکه در آب سرد اگر یافت شود در آید و در سبب کث کند و بعد از آن چون حشمتی میوه طلی بکشد  
 غذا خورد و با و زخم و سر که خورده و نافع آید و اگر خشکی غلبه باشد اندک آب سرد میوه در آن بکشد  
 و سر که تمام آب بخورد و پاک شود و بکشد و سر که بسیار خورده باشد و بعد از یکین تمام آب را بخورد  
 مایه شوکت خورده و یا بشوکت مایه که می باشد مناسب بود و بلا و خشک میوه بود و اگر میوه  
 و دودن موافق بود و موافق میوه که در آن روغن کل باشد مفید بود و دودن از حلاوت و آب بود و اما اگر  
 چند نوع بود یکی از غلبه سبب و آب مثل آن افتد و دیگری از خشک شدن ریه و سبب آن  
 دیگر از سقط و یا از صدمه افتد علاج نوع اول آنست که پوست از که سفید باز کند و چنان کرم و تر محل  
 کوفته شده پودر باشد و بکشد و تا بر خشک شود و چون بر و در آن کرم در و زایل شده باشد و اگر از  
 کث شود با سرخال نو کوفته و بکشد و با خاسته چوب که بر آن محل او را بریزند آنجا پوست درشت  
 باشد و طلی در آب بکشد و سفید اج اندر موم روغن کل و یا در جو رسیده صبیغ آید و کز و دود  
 مفید بود و بعضی در سر بکشد و دود و دود بر آن بندد و پودر و در خشکی بود و عضه کوفته سرخال  
 کشته و در کربس بسیار کرم اندر تا کوفت یکین نماید آب بناید و آن هر چند که از خشکی عضه  
 که بسیار کثی آید که آب خورده و در ساعت ببرد و اگر عطش فظیم بود و چاره نباشد غرضه و مضغه  
 آب سرد اندک حشیدن جایز بود و اندک جلا با و الصل و سر که سرشته آید و کثقال بکشد و یکین  
 از یک یا کث از سر که با و ن میوه آید و روغن کل که چک و کث شود و در و در و چوب که کث شود  
 مالیدن مفید بود و اگر از غلبه سبب میوه بکشد باشد در حال مضغه باید که در آن از جانب مخالفه اگر  
 باشد که از خشک شدن و با و را به انجلیت بل ساقین به استنفر و بعد از یکین کث  
 نمودن و در آن روغن کل بسیار مفید بود و اگر طبع خشک باشد بکشد و بکشد و با و شایف یا با و  
 شکم یا فرو د آوردن و انجلیت کثی غایر شده باشد یا به صومون اصلاح مجرم باید کردن و علاج نوع  
 عین کث بود و اندر میان مومیه تر بسیار فشانند و خوا باندین مومیه عظیم نافع آید و مجرب است  
 علاج نوع دوم آسایش چمن است و قیر و طلی روغن کل مالیدن و یا بکشد و دام و دودن

کوفته میوه

و خنک

و غذای جلد از جنس غذای لطیف مسافران باید و اندک و جلد را حرکات متعصب باشد و چنان  
 سرد و ترشها خوردن و با و سرد و ریاضت و اندر او خنک و قهقهه استقام مناسب بود و با و  
 و السلام و اما تو با که در غراسان آنرا بر یون گویند و بعضی گویند که کینه بحقیقت نوعی بود از سوزش  
 و آنکه با و آن غلیظ تر باشد با خون آنجسته غلظه و سوزان و با و کث بود و بوقت غارین  
 رطوبتی اندک از آن ترش کند و باشد که پنهان بار میشد و اندک عوزی میکند و آنکه با و آن سوزش  
 بود و سبب از بیغم احتراقی سخت خشک باشد و عوزش سبب بود و سوزش و خنک میوه که می باشد  
 که با و کث بود و پستی چوب خشک ریش بر روی آن پدید آید بکشد و دودن میوه کث بود و با و کث پنهان  
 و دودن بسیار نادر و بهتر علاج پذیرد و این علت اندر غرضه پنهان افتد و غلبه تو با و کث بود و کثام علاج  
 قریب بعلاج عطف بود و تراب فاروقی مالیدن از موده است بسی عین و اوست مالیدن موم روغن  
 نفط و روغن زبل خورده و روغن چوب کث و مالیدن صمغ الود که ترش ترش حل کرده تو با و کث بود  
 آید و طلی روغن زبل را با و کث بود و خشک ریش از آن کث و کث تا زده پدید آید و با و کث بود  
 بول کاه و سر که کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 بول کاه ساله نو از آنجسته طلی کردن مفید بود و اندک علم و اما قرحا با و کث بود و کث بود و کث بود  
 و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 که هر چه از غذای بد آنجا رود و بواسطه علاج فساد و ضعف مزاج آن عضه پنهان کرد و تا و شود  
 با و دودن این فساد و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 و آنکه رقیق بود از کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 مده نیز گویند و این سبب کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 بسیار نند و بعضی عود در دی شراب بود و مده هر کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 و غلظه و اعتدال صلاح و فساد قرحا با و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 اما سوزش و اوصاف قرحا بعضی با و کث بود و بعضی با و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 و با و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 آنرا کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 گویند که عوز آن در زیر پوست کث و تر شده باشد و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود  
 رست خرد و کث بود و بعضی که نهایت صومرا کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود و کث بود

ص

و کث



و باید داری سوزنده بسوزند بر جلد را بر رسم اصلاح نمایند و زدن بر آن بود که نیراب و بر آن  
 بسوزانند پس بر هم اگر احتیاج باشد اصلاح کنند بآن داری سوزاننده نوش در و زنج و کوه و کوه  
 و سبک شسته جلد بر او هم سبک اینها سوزش است و نصف سوزش است و نصف و یک و یک و یک و یک  
 و مصعبه سوزانده چنانچه رحمت با بر او شسته کنند و در کل حکمت کردند و در آن شسته اند و در آن  
 و صحت و نخل نرم کرده بر ناصور کنند و چون بپزد این سوزش شود و بکلیت بر داند آنگاه روغن کاه و  
 بر آن هم که می کنند تا در و سوزش آن ساکن شود پس علاج فرقه کنند چه مادام که در و قرص ساکن نشود  
 تا بر دست نکند و روغن نماند که هر علاجی که اندازان الی و تعجبی غلبه باشد کشت کشت قوی باید داد و  
 بعد کشتن بدان شروع کردن و الا هم صدمت امراض دیگر بود و کطافت نیاورند و هلاک شوند و بعضی  
 قبل از آن مال تا مکن باشد از حرکت و تعب حفظ کلی باید کردن و بعد از آن مال نیردنی رعایت باید نمود و چون  
 گوشت نازک است که باشد که با حرکتی چون عطسه و اشال آن شکافته کرد و علاج کف و نجاست باید  
 تا امر آمدن بیم فردوسی است چنانچه بر هم میل طبیعی فردی بالیه و تا بر بالیه دارد و بر هم خزانه میکند اگر چه  
 اول بود و فیه و نوزاد را در دایره و خشک کننده مثل غسل و زرد و تخم مرغ و خرد و شب و قطره  
 کوفته و نخته و آرد که سبزه و سوده و پسته و درخت به و حبه التیس و تخم سوسن آسمان کون سوده و  
 اینها هر یک جدا جدا اصلاح کنند شش کوی از نرم الرسل منقعی غلبه یافت و اگر بر و دوم باشد از طرف  
 آن اگر مکن باشد سوزان باید کردن و اگر توان فرقه را بر طوی که مناسب باشد باید شکافت گفت  
 نجا نماند و بر هم جرات را اصلاح آوردن و این بهترین وجه بود اگر مانعی نباشد و اگر مانعی  
 و یا توان بالشته باید ساختن بعد از نوزکی تخم و عمل فرقه چنانکه میان نگاه آن عالی بود برین شکل  
 و بعد از آن که در و فرقه غشیه باشند و یا بر هم فرد فرسوده این بالشته را بر بالای فرقه باید نهاد  
 چنانچه دمن آن با دمن بالشته یکی باشد و محرم بسته نشود و بر بالای آن ایداری بستن و بعد از  
 کشیدن که کف و الی فرقه زرد و چنان در بالشته ملاحظه باید کردن که اگر کف و نجاست کشته شده  
 دمن بالشته را کشته تر باید ساختن تا اول کنار ای فرانه ای بر هم بسته شود آنگاه بسته باشند  
 تک ساختن و پیش آوردن تا رویان بگویند و دیگر جای می کشند و اگر غور و کسبه کف را و نجاست  
 بکشی باشد و یا در کف بود بالشته را بر میانه آن ترتیب باید داد و بعد از آن استعمال و او فرقه  
 بر زبر آن طبله و ضا که مزاج عصاره امتدالی آورد و با کوی تیزی و داری بر می کشد و از زدن فرقه  
 و توان اولی بود و بسیار باشد که از کف و نجاست یکبار بر طوی بسیار بالیه و زرد و خشک شود و بعضی

علاج

و باید

و باشد که از فضل آن مضامین تحت در می باید و ربطی بقیق بال بصیرة از آن بالا و آنچه نیست از عظم  
 رسد بدان در دمانی نباشد و ربطی که از آن مشی بر باطی غلیظه از آن باشد که از مشی عظم آید و سبکی  
 بالی بود و از مشی عظم زردی و آنچه نیست آن بر کما رسد از آن خون صافی بالیه و آنچه نیست آن بر  
 رسد از آن غنی اشقر و کرم در خشان تراید و باشد که از مشی برید و شریان او لا چیزی بود و در  
 بالیه و آنچه نیست آن کوی کشت رسد از آن ربطی غلیظه لایع که در دحام بالیه و گاه باشد که ناصور  
 یک دمن بود و گاه شسته بود و اجتناب ناصور آن بود که حس آن کشته باشد و از فرقه غیر فایده  
 آن بود که ماده آن حار باشد و غیر عفن و پهن باز میشود و لیکن گوشت درست را نچیزد و این صنف را  
 ساعیه متعفن گویند آن چنین فرجه بی سبک باشد و بعضی آن بود که ماده آن حار باشد و غیر عفن و پهن  
 باز میشود و گوشت درست را نچیزد و این صنف را متعفن گویند و بعضی آن بود که عفن نباشد و پهن  
 میشود و گوشت درست را نچیزد و این صنف را نیز ساعیه خوانند و بعضی دیگر فرقه و اینها بود و در  
 اینها بعضی زده اند مال پذیرد و بعضی دیر و بعضی را باشد که سوزان به پدید آید و از آن که گویند در  
 ملک بعضی را کرم در افتاده باشد و بعضی با صید بود و بعضی با سبک و بعضی با ربطی سوزان  
 و آن کشته و باشد چو بعضی از متعفن و بعضی را موی حالی بر زمین کسید و آن نیرخت به باشد  
 و باطله آنچه رنگ آن از رنگ تن و در تر بود و بر باشد و از ضا مزاج حس که خون نشان و  
 اگر چه فی الظاهر علاج بعضی فرجه جمعیت معلوم شد سابقا لای از آن بر هر یکی با حاله انچه مبین کرد و تا در  
 علاج هر یکی اعتضاد ای نام باشد علاج ناصور را آنچه تازه بود باب دریایی باید شستن یا آب جلا  
 که در آن زنج و نوشادر آمیخته بود و یا آب آبی که اشخار و آهک و کلس البیض در آن جوشیده باشد  
 یا بر تیزاب بر نرم کرده و این دلی باشد که دارد و ای روینده نهادن مثل حس و زنگار  
 و مرده است و کلس البیض جوشیده و بعضی شسته یا آب برگ که چک و زرد و تخم مرغ شسته  
 روغن و هر چه در آن روغن باشد یا مکن بود از ناصور و در باید در شستن که بسیار بود که  
 زخمهای ناصور را روغن کاسی با فراط ناصور سازد و خاکستر بر ک سفید و درخت و یا آب چنان  
 سسوق خوک بعسل خام و زرد و تخم مرغ شسته طلی کردن اعلی بود و بی عمل بر آن زرد و کردن  
 نافع آید تجصیص و ساد و اخر که هر که کم باشد و آنچه از ناصور که کشته باشد علاج کم قبول کند خصوصاً  
 محرق بود و باغور آن عطفی دارد بعضی که زان است نباشد و چاره آن و سبک کاری بود چنانچه  
 آنرا نیراسته مال کنند از گوشت تابه و ناقابل اگر عصاره قابل آن باشد و یا بر آتش دهن کنند

علاج



و به آنکه میوه پر آب و آب صدف خورده و زخمها مغز باشد و در هواهای گرم و خشک  
 خنک خرباقی و مانع عفونت در دواهای زخم و ضل لازم بود مثل کافور و کل استی و اینها  
 و در هواهای سرد و خنک که مضرت دارد و هوای سرد باز دارد و مثل بنفشه و کزک و ادویه و اینها  
 هر که در دهن قرص و زخمهای غایب نکند و شواش نکند و چرک به بیرون نیاید و اینها  
 ساخته در دهن قرص باید نهادن بعد از آنکه در قرص دارد و کرده باشد و نکند و دهن از گشاده  
 سازد و هر چند گشاده می شود و اینها را بر زخم میسازند و خاک نکند و یکی در دهن قرص مقدار مطلوب شود  
 متعفن و به شقیقت و مراعات غذا و شربت و دوا و اینها را در استعمال و ریاضات از دوا  
 و خارج و علق نکند و دستکاری چنانچه را معلوم شده و بعد از آن اصلاح زخم کردن و اینها  
 کاری در بعضی بسیار نافع آید و آنچه حوالی آن موی بر زمین گیرد علاج آن سینه بر زمین بود و آنچه  
 گشته شود و عفونت آن باستخوان رسد چاره نباشد جز آنکه اجزا متعفن را از ظاهر استخوان براند  
 اگر توان و اگر نتوان استخوان را سخت فرا ببرد و باشد از آب ببرد و آن عضو را دور افکند و در آن  
 استاده و دستور را از آنکه انداخته باشد علاج متعفن را از ظاهر استخوان براند و در آن  
 بود که عضو را تمام از تن جدا باید کرد و آنکه آن افتد آن عضو دیگر و اشرف نرسد و علاج سینه  
 متعفن و غیره مثل و خروجی که از آن فرو و آید جلا بر پیش معلوم شده علاج معده را مال اگر سینه بخورد  
 سخت فصد باید کرد و علق نکند پس بر سر رو بماند و کندم خایه بستر اصلاح کردن و باید بود  
 خشک و قرا بعضی اگر سینه کی خون باشد در تعدیل مزاج باید که کشیدن و بکنند آب گرم و دکل معول  
 حوالی آنکه وضع را بگویند و بتدایر و زجاجه انجا باید کشیدن و مایل ساختن و اگر سینه بخورد مزاج  
 و تعدیل مزاج باید که کشیدن و اگر سینه آس معصومی باشد مثل جگر سپر زخم علاج آن اس آنها باید  
 آنکه علاج ریشهای سهل کرد و اشتن و اگر سینه کشت بد و صلب بود و برب قرص و یاد ریشهای آن سینه  
 اصلاح باید نمودن و بعضی از علاج ناصور نافع آید و در دهن بکار نباید داشتن که نیم ناصور باشد  
 از تحب حرکت فرو و دهن عضو تا ممکن باشد بر صدر باید بود و آن محل را بجزی بسته داشتن باید  
 تا در رویدن باشد و پوشیده نماید که قرص پیران و زنان استن و بستن و در منزل شود و بخت  
 قلت تولد خون در پیران تحبص خون یک و میل خون دارستن محل و آبناکی خون بستن و اندر  
 سرد و خشک نیز قرص و در منزل شود و سببها هر است و السلام علاج کلکیرک پوست تازه و خروش است  
 کرده و دنی بران گذاشتن نافع آید و مجرب است در هرات طایر این مرض در میان کفین پیدا

علاج متعفن

علاج سینه و غیره

و از الم آن

و از الم آن برنج بود و سه ماه جراحتان هر که طبعها و ضما دانی که مناسب قروح است بکار می آید  
 نافع بود آخر الامر نه و انداخته تا مایه خشک آنرا پاک کرده آنگاه بهرام و دوز و دایه می آید  
 اصلاح کرده و کاه باشد که بر چوب کشت تا نکند و به تیزاب که ری به تراشیدن بصلح آید و  
 علاج کرم قرص چون موله کرم بسبب تعفن قرص است چندان مهلت باید داد و تا اجزا عفن را بجزند و بعد  
 در قرص کردن که کرم را بکشد آنگاه ریش بصلح آوردن بمان دارد و کشته کرم عصاره بر کشت  
 عصاره بود و چوبی عصاره باز عصاره خردل طبع خشن طبع قسطه ریون طبع خراشیدن  
 فلفل سیاه سوده و سقمونیا و زعفران کرم که تیزاب فاروقی نرم کرده زهره حیوانات روغن بادام  
 تخ عصاره شیطیح روغن مغرب روغن زراعی این ادویه را شاد و یا بعضی بام بخیر در قرص ریز  
 کرم را بکشد و عصاره تقویت به علاج ریشهای صمدیه بخت دارد و ای قافض و خشک کننده بکار باید داشتن  
 مثل توتیا و سفید اجزای و کله و دم الاخرین و شبنم و پوست و شقایق و ایرسا و ورق بلبله شبنم  
 اینها و بعد قوا بعضی از دواهای رو بماند و کشت نهادن از مرام و اگر قرص را بطبعی قافض آید  
 امثال آن بشویند و بعد از دواهای مختلف از کورات بکار دارند پس نرم نهند بهر باشد و آنجا که  
 در آن محل باشد مدام که رفع آنما پس کندن این معالجات میباید کرد و علاج قروح و زخم نکند و در آنجا  
 زده اند و سنج بکار باید داشتن مثل مدخل و قطران و زکام و عسل و شیطیح و خراسیون و فلفل و  
 نرم فاروقی و استیاده آنها و بعد از پاک و اساخ دواهای مصلح و رو بماند بکار باید داشتن از  
 مرام و اسید عم و اما سوس حکنیا دو نوع بود یکی اگر از آتش افتد یا از چیزی بخت کرم شده و دوم اگر از  
 معاد و حریر افتد چون نوز و تیزاب و استیاده آن علاج از نوع اول و رعایت باید کرد و یکی که  
 گذارند که بر دما و آب گیرد و ریش کرد و بطلی کردن دارد و بر سر کشته که لا دغ نباشد مثل آجر سفید  
 و سفال و سفید آب زرسیده و صندل و فلفل جلا رسوده و هم سبک بکار باید آید و اینها را شسته  
 بار و دهن کل سفید تخم مرغ هم آمیخته و با کل ارمنی بسبک که در دهن کل شسته و باز تون کو فتر نرم  
 جاذب آب کاشنی شسته و خا و کل سرشوی باب خاکستر آب سماق یا عصاره صندل شسته و یکبار  
 اگر بر دما و ریش کرد اصلاح زخم کند و درین باب مرام آید سنی نافع است بمان آن بکشد آید  
 و مفت نوبت باب بشویند و خشک کنند و در دهن کل یا روغن نیت یا روغن کرچک مچرم سازند و  
 و طلی میکنند و اگر در موم روغنی بکنند مگو بود و اگر طبعی سفید آب و سفید خایه مرغ با آن بر شسته  
 و اندرین مکه بدم که آنگاه بکشد و را در روغن کرچک بزنند و آنگاه با سیر و مفت نوبت میباید و مایه

علاج کرم قرص

علاج سینه







علاج

برقع آن کس که در وقت وقوعه ساقط شود و غشی و تشنج و اختلاط عقل به آید و هر کس که شک  
جراحت سرد و متورم یا فواق به آید یا اسهال ملاک شود و هر که بر سینه خبی و کوفتی بر افتد و خون  
کشتن گیرد و یا سوزشی و متورم گردد و یا غلاصه یا به خصوص کمر آس کشد و علاج آنکه بر کشت بود و  
آن عوارض و غور آن کم و تازه باشد و چیزی دادن نماند باشد و پوست و گوشت بر آن نماند باشد  
و بمیتی نباشد و در وقت خشک شدن باید کردن و اگر چه بزرگ بود و طریق خشک شدن چنانست که بهای  
جراحت را فراوان آورد و در فاقه بر زدن آن نهند و البته حکم بنده و ملاحظه کنند تا هیچ چیزی قلی  
میان آن نرود و اگر موی باشد که گذارد که درست کرده و چون زخم را بسته و در روزی سه روز  
باید داشت که اگر زود دست نزنند و بسته نشده باشد کار به دوی کشد و بعد مدت که در آن  
و هنوز یک بسته نشده باشد باز به بندد و همان مقدار مدت را بکشد و بسته آن بسیار حکم نماید  
از آنکه آن آس می برنجی بعضی سپید و چنان نرم نماید کردن که در من زخم باز ماند و بهم نیاید و اگر  
آس کردن عضو باشد و از جهت الم ضربی طعانی و تشنج که خون خرازی باشد باید خوردن  
و انار ترش و شیرین را درست در شراب قابض چند آن نهند که مهران شود و نرم باشد و خورده  
میکند و بر جراحت می نهند چنانچه بدین جراحت نرسد و گاه باشد که امثالی باشد و یا گوشت بسیار  
بود و بدین تدابیر منع آس پس نشود و بعضی و جذب خون بجا نباشد مخالف و تمسک علاج  
افتد و بعد از آن این تدابیر منع آید و اگر در اول حال خونی از آن می نراید و بسته نباشد  
خی است سکن زخم با ترانه آغوش بود و نرم یا سفید یا بنفشه شکن سوزاند و امثال اینها  
زخم باید نهادن اما بسته و اگر با غور بود و در میان نماند باشد باید که آستن که سر آن بسته  
ناریم و در قعر آن گردانید و تدبیر آن چنانست که مردم به بسته و رفتند اند جراحت میکند و بند  
بر بدین جراحت می نهند و اگر زیاد ازین چسباید و جانی که کشی کشد و تر شود و انوبه اگر  
بر موم چنانچه در کف گفته شد باید بکار داشتن و هر گاه از غور گوشت بر دید و بالا آید و از غور  
کردن این کرد و انوبه بردارند و بهرم اصلاح کنند و اگر در آنها و کجی باشد و یا کسیه پیدا  
به ستوری که در کف و مخیا گفته شد عمل نمایند و آنچه با غور بود و زوایا تا بظاهر عضو دارد و قلی  
گوشت و پوست از آن نیست باشد و بهای زخم را به آنچه ممکن بود چند جای فراوان باید گرفتن و زخم  
و بار دای را دروغ خشک کنند و رو یا نماند که در علاج ریشها و غیره معلوم شد بکار بستن و چون  
ریش که در بگرام اصلاح کردن و مردم که این مشهور ریشی نماند آید و مردم شانی که از عمل صفت است

در جلد

157

بسیار مردم شانی

بسیار مردم نفع

در جلد زخمها و ریشها و زخمها غلیظ مفید باشد چنان آن که بکشد مفید است و رخام بخورم و تویای غلیظ  
و مردم بسنگ از هر یک سردم از زودت و موجود و دوشا و باره و کف دریا و خوبی بسیار  
از هر یک دو درم و جلد را بسنگ کوختی و نخل کند پس غما به درم و من خردم را قدری پوست باره  
کوچک از چوب کبک در آن کنند و بچوشانند و نرم نرم یک است پس اینها را بر آورند و قدری موم خوب  
روغن اندازند تا بقوام موم روغن آید پس از سر آتش بردارند و آن جلا و دیر را در آن ریزند  
و بچوب که نرم تر از نخل مملو کرده پس بوقت حاجت بکار دارند و هر کس که زخم نفع انداخته  
اهل سی بجای نافع بود چنان آن که بکشد تویای مفید و مردم بسنگ و سفال که زخم نفع شود و از  
هر یک یک کوزه خا بر مجموع بر روغن کاه و بر ششند و بکار دارند و آنچه جراحت آن کوفته شده باشد  
از اجزا که گوشت مرده رود و بداد ای محل نرم از آنچه در او را و غیره بکشد و از آنجمله دادن  
آس نماند و بنجین بجملاست چنانچه باره که کشته اصلاح کردن و آنچه از ظاهر باطن افتاده باشد  
چنانچه پوست سکن و مراق که عضلات شکست و بعضی آنچه باین پوست سکن و پرده صفای است از  
عروق و شراین و عضلات و صفای که برده آست تویای بر روی حجاب یا ریطون بسته و جلد  
شده باشد و رو و بیرون آمده و سفت رود و در بجا می خویش باز باید نهادن و در وقت  
دوختن و دارو کاری کردن بسته و اگر جراحت کوچک باشد و رو و باره گرفته بود و بکشد  
هوای سپید و باز جای نرود و اسفنجی باشد و تویای بکشد و بکشد و بکشد تا آس آن برود  
بانه و بر آن می نهند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
جودم آنرا تخمیل دهند و بعد تمسک و نرم رود و ریا را جای نهند و بدو زخم و احتیاط کنند که خون  
نیز بجا می نرود و جراحت را بر زخم ترسانند و رو و ریا را جای نهند و بدو زخم و احتیاط کنند که خون  
موی بسیار باشد و رو شکم زخم و طریق و دقت چنانست که برده صفای را با مراق بهر  
دارند و سوزن نخت بر لب جراحت مراق زنند و زانو آن که زخم چنانچه بر صفای بناید پس  
صفای را هم که زخم سوزن را باز کرد و زخم چنانچه از خط و فک خلاصه بود و زخم سوزن همین  
شود و بر هر دو لب صفای بکشد و زخم سوزن را بکشد و زخم چنانچه و نال سوزن سوزن شانی  
از رو و لب که مراق زنند و بیرون بردارند و در بیرون هر دو و بیرون ریا را هم بکشد  
همین بندید و زخم تا تمام زخم دوخته شود و صفای چون صفای است و بدین مسموم بدین  
دوختن بهتر رود و اگر جراحت سخت بزرگ باشد و بکشد و بسته و زخم کاه دارد و اندک اندک



باز میگردانند و تا میزدند و باید که زخمهای سوزن در دو روز و یکی معتدل باشد چنانکه بسیار  
 هم دیگر کنند و تا باشد تا التیام نرود و یک سیر کرده و بسیار زخم نزدیک نباشد که پروه پوست  
 و زخمهای سوزن مزاج یکدیگر شوند یا بسته شود و دو خنک مشکلی کرده و در میان نیز باید که در رتبه  
 معتدل باشد و در دو خنک بسیار نکشند که زخم را ببرد و یکی بسته شود و بسیار زخم کند از آنکه  
 زخم از هم جدا نمیشود و لب زخم را چنان نکند که سوزن نباید گرفت که باز که زخمی در رتبه  
 و بسیار غلیظ در سوزن نباید آوردن که در درون ریمان بسیار در آید و محل آن بپوشد و  
 شخصی که زخم کرده بود و زخم چنانچه پویش شده بود اما فزوده و بعد از آن کاروی چند بشکند و ناف او زده  
 چون بخورد زخم شکم او عظیم بود و روده سپردن آمده و در محاذی معده در طرف راست بسین جرح  
 بر جای برود و پوست شکم او را در دوخته و برده و باز در دوخته و برده و باز در دوخته و برده و باز  
 بود و البته از آبی بست و سالها چنان بود و بعد و خنک و آبی رویانده و باید نهادن و بستن  
 بزاده سه تو بسکلی بست و چنانچه جرح است مثلاً خطی مستقیم باشد و رفاده یکی از طرف خط برود و یکی از  
 طرف خط و یکی بر وسط خط تا بهای جرح است تا یک فرام کرد و اگر چهار سو باشد که هر چهار جانب زخم را  
 و جمل اطراف آنرا محکم آورد و بهتر باشد و مجروح را بر شکلی باید خواستند و داشتن که گران روی و در محل  
 جرح است نه و چنانچه جرح است بر طرف شکم که واقع باشد آنجا بست باید ساختن و بعد بستن جرح است  
 باره ندی مرغی برده و من نیست کم کرده و جرب میکند و بر بغل و ناف و می زند و چنانکه نرم از لغاها و در  
 کار میدارند و فیض را میکنند و اگر جرح است اصلی بود و رسیبده باشد حقه چرخ سیاه قایلین کم کرد  
 آید و در دای گوشت نک اصلاح التیام نرود و از زخمی که برود و صایم رسیبده باشد خلاص شکم  
 و اگر از جرح است بر وسط شکم افتاده است جهت وقوع اطراف عصبانی عضلهای شکم بغیر الموضع  
 و عدم عضله در آن محل و آنجا که زخم بر شکم افتاده باشد و پستی که بر روی پویشیده است و از آن طرف  
 برون آمده باشد آنرا باز جای ثوان نهادن زیرا که از آنکه هوایی که بدان سببی الحال مغیره  
 طبیعت آن کرده و چون باز جای نشسته متعفن شود و با برین الجها فریزیدن و در راکندن آن  
 محل جرح است تا به بست و زخم را اصلاح کردن چاره ندیده اند و من دیدم که زنی را شوهرش کاروی شکم  
 زده و پستانکی برون آمده و جرح از آنجا جای نهاد و دوخت زخم را و در مسکه و خوش نشسته و در  
 که اگر بر یکی و اندکی کافور است و آن را بهای لایند و باز جای نشسته و فرایستاده و آنجا که شکافی بود  
 افتاده آنرا بگو موبار یا بستن یا بستن یا بستن و خنک زیرا که جراحها بهر چه ممکن بود سید شوشه

روده

روده و بعضی جراحان که این دو بنا بند بی نزدیکی سکند و زنده و این گستر این دو بیشتر از میانها  
 و این شوم موم و اندام در بعضی مساید که بعد وصل مذکور مطلقاً از تعقیب او از بلند کردن و حرکت  
 در خوردن و باید که زخم زدن و آب بسیار خوردن و چیزهای تیز را بعضی زدن و در بعضی زدن و در بعضی  
 در هر زخمی مویایی که زنده و در اینجا منسوب باشد و اگر زخم خونی درون شکم رفته باشد  
 اول حال جبری که مانع بسته شدن خون بود در باطن مثل ملین مخوم و بلوس اندر سر که بخت و منظور  
 که یکم بر صبح بخار رسد و از زخمی که بخورند باشد از مویایی و فاد زهر و ماها و بسیار  
 زخمهای قایلین خنک و بعد و خنک روده اصلاح پوست کنند و اگر آن باشد که پوست بر رویه و یک  
 برده باز و در روده از آنها برون آید در عقب پوست و هم جوفقی پیدا کند و آنچه بر غصبت او تا غصبت  
 افتد چون الم آن صعب و آفت آن روزه و بدماغ رسیب نکند لیکن آن در دو گوشت باید کرد و بطبی  
 روغنهای مناسب کم کرده و ضماد آرد که بسته کرد و بخورند و باقی کار و ترسنگ که بست و اگر چنین  
 کم ترشی رسته و گرم کرده و تا در تمام ممکن ببرد علاج خاص جرح است نشاید که درون زخم که آنجا  
 و تب تشنج عادت کرده و عصب سحر و اندران خطر عظیم باشد و در حین بستن دادن و در تیر  
 ضح و رم باید کردن و در حین تیر مرغ عفوشت عصب و تیر از آنجا پس تب تشنج و اختلاط عقل  
 و از بوسیدن عصب و در حرکت عضو بر طرف شود و طریق تیر آن بود که طبیعت را نرم و از  
 از ادراک موار و حلقه کنند و از غذا ای غلیظ با ناک و از امتلا حد رسته نمایند و هیچ چیز که طبعی غالیست  
 زایه و شسته باشد خصوصاً سردی بالفعل می موفت نرسانند و سر جرح است را کش ده و از آنکه تازد و این  
 بالو و شود و غور کنند و هر روز چند نوبت میکشند و باز پاک کرده می زنند و آنچه از مسکنات و جع مذکور  
 اکثر تن آسپس نه بکنند و مضد مناسب بود و اگر آنجا که آسپس پیدا کند غذا را کم سازند و تداویری که در خط  
 گفته شده بخار رسد و از آنجا که باطله غرا طین تازه که فته گرم کرده مفید بود و عین طلی روغن نیست که  
 هر روز صبح چند نوبت و عین آمار و رست و رسیب که بکنند و با موم و عین جرح است کم سوده بر آن نهادن  
 ضمادی که جالبینش اندرین باب ستوده است فلقه میس که درم و ربعی زردم و نصف ربع درمی تو با آن  
 دو او قیده و در حین نصف درمی قشار کند یک او قیده و نصفی باز و یک او قیده موم صفت او قیده زیت  
 سرکه خری و در طلی بعد از او و ربعی جلا و در کفنی داده و زرا و در سر که بسیار پند و موم آنجا که خشی است اندر  
 بکند از زخم و موم با هم با جیره و وقت حاجت گرم کرده بر عصب ضماد میکنند و پستی بر روغن زیت و سرکه الانیم  
 کم بر کرد و اگر زخم می نشسته و نوبت که ضماد کردند و آنجا که عصب زخم و ضرب بچیده شود و یا صلب شود

میان ضاد و یلانی



































امراض رانگی

صداع حار

کافی نفعی که در عصبان از آن میشود و تفرق انصالی که موجب الم است بدین معنی که در عصبان و امراض  
و اسباب علامات و معالجات آنها صداع یعنی در سردی که هر دو ریه را در او واقع است و در عصبان  
سازج یا با وی تفرق انصالی در عصبان یا هر دو با هم که خفا یا در او واقع است و در عصبان  
او را که کردن آنهاست منافعی را از آن حقیقت که منافعی است و سبب مطلق صداع که تغییراتی  
بر او و کاهی تغییر احوال اعضایی که مشارکت دارند با داغ و صداع کاهی مرضی و کاهی غرضی  
انجا بیان کرده میشود و صداع نیست که مرضی بود و این بسبب طبع و اسباب و اوضاع مختلف  
مختلفه اما صداع گرم یا به سبب سابق این حرارت آشفته که بر سردی و در حرارت آشفته است  
که با به یمن گفتن بسیار و یا چیزی با او از بند خواندن یا بوی چیزی گرم تر یا خوردن طعام گرم  
یا تاخیر طعام از وقت عادت علامت از بی خوابی و بودن در دلی که گاهی سرخشی چشم و روزه  
بول و زیاد شدن از این اسباب مذکور که علاج آن خنک کردن است از اسباب مذکور که در  
صداع و کلاب بر کلل ریخته و عرق مشک بد و بنفشه تازه و بنفشه آبی که در ریشه محسوس گردد و بوی  
طیور که در آب گشوده و عرق مشک بد و بنفشه کردن کوفت برک و برک آبی و برک خرفه و برک کوه و برک  
و برک عناب و بوی که در روغن کل سرشته بر ساعت یعنی چون گرم شود و دیگر خنک بر نهند و باید  
آنچه از حقیقت بسیار بر سرش بر نهند که مقدم و اعنت و از پس سیر و در اندک با عصبان  
محضت رسد و بعد از آن که در مرض اندر آن خطا افتد و روغن با بوندا اضافه کنند و خنکها بر عصبان  
بجا نهند و آنچه که خواب کم باشد سر که از ضا و طلی و در اندک و روغن بزرگ کاه و بنفشه  
اضافه کنند و در علاج صداعی که از حرارت آشفته یا فتنه عصبان یا عصبان که از آن تاخیر عصبان که در  
بجای بسیار بکنند و بجا سینه داغ بر آرد و بدین سبب اندر علاج آن است و فتنه عصبان که از ریه است  
نیک سرد و نطو و خشک منوم مفید بود و خواب با بکشی رسته بر ریه سینه مفید آید و شرابهای  
چون ببت بر باشد که اسفند از جلاب خام و از آبی نار و مزه و را چون خنک و مزه غوره  
و امثال آن در شرابهای معوی و قلیه خیار و کدو و ریواج و سبزه را از اسفند و کدو و امثال آن  
و صداع گرم را نافع آید اما صداع خونی سبب سابق آن آشفته و حرارت دم و صعود و خالیت آن  
بود و داغ علامت آن گاهی سرخ چشم و اندامها بود و ماندگی با فتن بی سببی از تعبها و ریهها  
غنون بسیار و شیرینی لیمو و دانه و میل آن بر سرخ چشم و بری کههای سرد و غیره و خاریدن جای  
فقد و حجامت است آشفته و بعد غذا و شیرینی علاج آن مبادرت بود و بعضی قیال یا اخیل یا شیرین

صداک

۱۴۷

صدا که پیشانی و بعد از آن اگر حاجت آید بنفشه و اسفند و امثال آن کردن و غذا و شراب و بنفشه  
سابق که در اشتن و اگر سکنین یا به قصد صاف کردن و بر ساق حجامت کردن و بوی آتش و بنفشه  
خنک کاهی سکن او خرد و آوردن نافع بود و بونیدن کافور و عظیم نافع آید و فتنه معنی مفید بود و امثال  
صفه بی سبب آن بر آمدن بخارات صفه بی بود و داغ علامت سکنی بود و نفعی و دانه و درشتی زمان  
بی خوابی بنفشه سیرج و آشفته و بعد از استعمال که میباید علاج آن تبین صفه ای که بر شربت بود و معوی سکن  
آن و غذا و شرابهای خنک و نطو و منوم و طلهای سرد و طلی و ضا و مذکور و مطبوخ خوار و نفع آنها  
نفعی و خیار شراب مفید بود و در موضع خنک و تر مقام کردن و خواب بی نافع باشد و شیان معنی  
خرد آوردن و فراضیا و زغال و زغره و ریخته و سبب بی بنفشه و انارین دادن مفید بود و آنچه  
که حاجت آید که بخار از داغ باز دارند کشتن خنک و بنفشه و کل سرخ بر آب کوفته و با شکر آمیخته آید  
داد و شربت کافور و درم باب سرد بدینند و اما صداع سردی با سبب سابق آن از مقابل آن معلوم  
کرد و علامت آن غنچه ریخته بول بود و عدم گرانی در ریه و نطو و باشد که اندیشه بی نافع کند  
از عصبان عصبان و زیاد شدن از ریه سبب سردی فزای علاج آن تبیین سبب است بر روغن سبب  
کرده و بسیار بود که همین که نافع باشد و اگر بر بادی سنجین حاجت آید روغن فربون یا دهن را در صف  
کنند و نمک بکنند و کاه و سبب نافع آید و بوی مشک و مرزنجوش و بنفشه و امثال آن عظیم مفید آید  
و سرکه بر خاکستر گرم ریختن و بر سر طلی کردن نافع آید و هوای گرم و آشفته را موافق بود و اگر  
به در بدن کم باشد و شراب سبب سبب نافع بود و دادن نافع باشد و غذا و دانه و اگر سبب  
زعفران و زیره و بنفشه و باز کشتن در آن باشد گرم خوردن و نان عسل با قلی آب عسل و کاهی  
و آشفته که بر سر یا بکنند یا حلیث در آن باشد مناسب بود و نطو و طلی و بون و اخیل و اخیل  
مرزنجوش و پوست خنکاشن و استوخ و سبب و صفا و جرم آنها نافع بود و بنفشه که از سبب سبب از میان آن  
با فینون و خرفیون و بنفشه و کلاب طیب کرده و در آتش بخار کردن و مراره عظیم مفید بود  
طلی و روغن زیتون که اندک جند بدینست و قرض در آن و طلی جند نافع باشد و بنفشه طلی و سبب  
لا سرخ بر آن سرشته و طلی نوش و ریمندی و آنچه که سرما زده باشد ملاحظه نیک بکنند و غذا  
دادن و طبع را نرم داشتن و بنفشه صابون و خوردن کلفند و کلکین و طعمهای نرم گرم  
مقام گرم بودن و نمک یک و زیره کردن و از هوای سرد و آب سرد و از جاع و حرکتهای معنی  
و نفسانی خنک کردن اما صداع معنی سبب سابق آن بر ریه و بخارات بلغمی غلبه بود و داغ علامت آن

صداع بارد

صداع کبخی











بسی مفید بود و بعد از آن نفوت دماغ و اگر فرمن شود پس بایست که علت ایشان را برپا نماید و بگوید  
 موم روغن در اری بالیدن چند که اندک کند موضع و همچنین فرو لای و شهابه آن از مقدمات  
 بود و بعد از آن ترنجبین و صلیحات واجب بود و بایست که در پیری که عام بود و نفع آن  
 صد اها با شوی به بملکات جاذبه چون طبع با بونه و اکلیل و بونه و حطی و نظرون و نخل و  
 خرد و بالیدن بزباز نرم بر سر و سر زبانه های پای و دست و بپشتن اطراف محکم و بعد از آن  
 کرم نهان و بچراغ آتش بر ساقها نهان و خواب کردن و طعام خفیف و کم خوردن و آب با کباب  
 آهسته بنا صفت خوردن کم کم و نیم سرد بلکه تر کباب و اختصار کباب و نارس طبع جلا بکند و کلازم  
 ریگان با عسل کباب یا شربت کباب یا منده و آن یا خمر شیرین تخفیف با ماشی و بوسیدن چند سینه  
 و تلبیس طبیعت کلمات و شایف و حقه معتدل و ملاک درن جزای مقوی بر سر خواه کرم و خواه  
 و همچنین غشیه که اگر کجا که صداع نزله باشد که آنجا روغن دور باید و دشتن بلکه هر چه ترش تر و کفیه  
 بگوید آید و ترک ترشی را که در صد اها اولی بود و بعضی مردمان با شکر چون اندک طعامی صفرا بی خود  
 و یا فعلی که می خورند فی الساعه ایشان را صداع پیدا می آید چون اندک ترشی خورند فی الحال کین  
 می باشد و حذر از بویهای کرم و عطرها چون زعفران بپزند و قند و جامه و اشباه آنها از ناف و در اگر  
 صد اها لازم بود و همچنین از طعامهای بخار انگیزه شرط اذن و در کتبشان با نافع آید و در جمله و همچنین  
 اعصاب و عضلات کردن و در دوشها و بسیار را دیدیم که بهین صحت یافته بود و در بعضی صداع  
 دیدیم شخصی را که صداعی که صعب فرمن داشت و در در میان سپهر نزدیک با نفع بیشتر بود و طبی  
 علاج کردند و مفید بود که می فرمود که ضعف را که رفته بود و کمال دور شکم او را سوزان بسیار کرد  
 و بر میان سر او تراشیده بپشت چنان شکم او بر میان سوزد و کذا شستن ساعتی را و نرم و کم کرم آنرا  
 و دیگر را چنین بپشت چون بخمد و بپشت صحت یافت و چند جای دیگر آموخیم و نافع بود و دیدیم  
 شخصی را که او را بسیار صداع شدی و اگر بکند و روز بعد از پیریکه شدی باز بد کردی و چند سال چنین  
 می فرمود که در حمام رود و در ده نخ بر روی کسبه حمام ریزد خام و سوراخ گوش بران نهاده و آنرا  
 و با چنان برادر خفا که گوش او را تمام جذب کند و بعد از آن بر جانب دیگر چند روز و ده گوش دیگر  
 کند و همچنین کرد و صحت یافت و در شقیقه نیز از جانب دیگر و تجربه کردیم و نافع بود و دیدیم شخصی را که در  
 مغزیم داشت و در هر چند وقت او را پدید آمدی و در دهان کلاه داشتی و بی مضطرب ساختی او را  
 و نظول و دوا و خدا نافع نماید شخصی که در فرمود که در وقت بزرگ ساخته و برود و شقیقه او نهاده

حکم

حکم بران کرد پسند و بر پسند و همیشه بغایت سخت ساختی را بکین یافته و هرگاه پدید آمدی  
 نوع علاج کردی چند جای دیگر هم بپوست و بسیار باشد که صداع فرمن کرد و در هیچ علاج او را  
 دفع نکند الا که داغ باید کردن میان سر او و بر صندل و بپشتن که از مضرت در چشمها حفظ کند  
 و دیدیم شخصی را که صداع فرمن داشت و هیچ علاج بدست طباحت نمی یافت یکی فرمود که صبر با بپشتن  
 و قیلهای بدان آلوده در گوش نهاده و درون گوشها را نیز به آن لایق کرد و صحت یافت بسیار  
 آموخیم و مفید بود و بسیار کس را دیدیم که کثیر الصداع بودند و بعد از مدت مزید العود و کثرت و حفظ  
 و حب الشفا و جزو بود و بلا در و زنج نقوت مزاج نموده و این علت است از ایشان بدشت و آن  
 اچنانا شوی زود و رفع شدی و چند صدای صحت فاشی و بسی مراعات کردی خفیف با نفعی لیکن با نفع  
 بیکه شب کردی رفع نشدی و خواب شب کم خوردن معنی بودی از بقیع علاجه و آخر الامر چنان شد  
 که در دستان از خوردن ترشی در طرف شب و آب بسیار بران یا آب بسیار بر بالای میوه و در طرف  
 شب بیشتر بودی و بکینت از صعوبت در که بکفوم نیز فرو داده بود و انگشت اندر حال شستن  
 فرو بردم و بر قند فرو خشاردم و نافع بود و کم کردیم و در ساعت بر طرف شد و بعد از آن بهین نوع  
 میکردم و این بسی عیبت و غریب و چند نوبت مرا این صداع فرمن واقع شد و بالیدن کین  
 کردن و کشف و در شش خط از نوای سرود و مدت رس ترک ترشی و ترشی صحت یافت و نفع  
 الجذب بان صداعها و علاج آن قرص بپس به اندک روی کرم را که از خلا کرم و نیز از عشا و دماغ  
 آنرا سرسام گویند و که بود که درجی را که در حرم دماغ افتد از صفت خطی آرام سرسام نامند و نفع  
 ازان موسوم بود و بشقا قلوب چون لازم این نوع و در غشایی است نمیدان گفتند آنرا نام  
 قرص بپس که در کف یونان عبارت از نمیدان موسوم ساخته اند و این از قبل تسمیه است با نام  
 لازم وی و این در استمالات بسیار شایع است و چون سرسام در لغت فرس سر را که میوه مطاف  
 کاهی بدین اختیار بر جله و رای که در دماغ می افتد اطلاق نموده و قرص بپس صغری بود و حاد  
 و یا خونی با صفت آهسته تیز و رفیق شده و این مرض مقدم است که جله آنها خمر دهنده اند و بوقوع آن  
 مثل تبهای کرم خشکی طبع و فراموش کاری مورق رب العمد و اندوه مندی بسیار و سرخی با  
 و چشم و روی امتلای کهای کردن و چشم و میدان چشم از روشنی انقباض نموده و در بسیار لازم  
 با کرانی و بچوایی و بدن خوابهای شوریده و رفیق بول و عدم رطاف بعد از نهاده و این علت کای است  
 نواج سر از خارج افتد و کای سبب دم غشایی که بر حلق پوشیده است و سید عروقی که از در زبانی

سرسام



مرید و نارس آمده و آس گرفته و کای سبب رم سینه افتد و سید مشرکت حجاب مضطرب سینه و کای  
 سید اشتغال با و ذرات الیه افتد و کای سبب رم رم و یا معده و یا مشانه افتد و سید مشرکت در  
 اعصاب این ورم کاه بود که در غشاء غلیظه افتد و کاه در جرم و یا غ افتد و کای در کهای که از زرد  
 که درون آمده و کای در غشاء فی سبب و جرم و یا غ افتد و کای در غشاء و یا اشتغال و کای در غشاء و یا اشتغال  
 و یا غ افتد و کای در غشاء جزو میان افتد و کای در غشاء جزو آخر افتد و کای در غشاء و یا اشتغال  
 در تمام غشاء افتد و بدترین جلد ورم عام بود بجهت غموض مضرت آن بجهت اشتغال نفسانی و آنچه از غشاء جرم  
 برایست که در غشاء افتد و بدترین جلد ورم عام بود بجهت غموض مضرت آن بجهت اشتغال نفسانی و آنچه از غشاء جرم  
 آید و آنچه اشتغال بود از برسام تحت بود و اگر کسی که برسام هلاک شود به افتد نفس برود و سید  
 بود که قرطیس سیلان خون بود از این شود و کاه باشد که صاحب این مرض بود و آن شود و آن  
 علت خلاصی بود و بسیار بود که قرطیس لیش غرض مبدل گردد و بران بواسطه ضعف ازین مرض خلاص  
 شوند و بجران کای این مرض عروق غلبه یا عاف بود و بکنع مرضی است که خداوند آن را طهرت و  
 آس و یا غ تحت تحریک و بی قرار باشد چنانچه خواهد بود و اگر چه در و شک بود و تشنگی بر او غایب  
 نفس او متکثر باشد و اگر آب خورد و بکلی او فروزد و براندازد و روی زبان او سیاه شود و چشمانی او  
 و حرکتی او دست شدن کرد و قوه او یکبار باطل شود و در حال میرود و بعضی تحت سینه و بعضی در جها  
 کردی از الیه آنرا از قرطیس است و اندک با وجود که بنود تنبیل بود و ورم باشد و شش کفایت  
 که این علت تنبیلی است یا آفتی دیگر از عصبی از اعضای دم زدن و سبب مشرکت با و یا غ افت  
 به و یا غ باز و در این هر دو سخن بعید مینماید جهت آنکه این مرض با آنکه عقوبت این امر ضعیف میباشد  
 نرم و چنانست که ماده می در جرم و یا غ و یا در غشاء آن و یا در دل و یا غ هر دو آن حادث میشود و  
 احتیاجی در و یا اشتغال غلطی و یا از امری خارجی موجب تبیم و سبب است آن و در غشاء و جبهه انی را  
 فاسد سازد و هلاک میکند چنانچه اندر و یا غ از غلبه قوی این مرض مشاهد است و اندک علم غلات  
 قرطیس تب لایم است بی منافی حده و استند آن در پیشگاه و صداع صعبان و کرایه و کای  
 و یا غ افتد و کای غایب شدن و دم زدن عظیم و بی نظام و غراب مضطرب و غراب غره زدن و  
 بران بعد از شدن مضطرب کسائی آنرا زدن و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 آس که در کزین زبان و در قبول و بسیار بون زبان بعد از زدن و تقطیر بول با و یا غ  
 و آنجا که بول با و یا غ افتد و چشمانی مضطرب و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای

و بعضی در جرم

و بعضی در جرم و یا غ افتد و کای غایب شدن و دم زدن عظیم و بی نظام و غراب مضطرب و غراب غره زدن و  
 بران بعد از شدن مضطرب کسائی آنرا زدن و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 آس که در کزین زبان و در قبول و بسیار بون زبان بعد از زدن و تقطیر بول با و یا غ  
 و آنجا که بول با و یا غ افتد و چشمانی مضطرب و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای

و بعضی در جرم و یا غ افتد و کای غایب شدن و دم زدن عظیم و بی نظام و غراب مضطرب و غراب غره زدن و  
 بران بعد از شدن مضطرب کسائی آنرا زدن و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 آس که در کزین زبان و در قبول و بسیار بون زبان بعد از زدن و تقطیر بول با و یا غ  
 و آنجا که بول با و یا غ افتد و چشمانی مضطرب و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 و بعضی در جرم و یا غ افتد و کای غایب شدن و دم زدن عظیم و بی نظام و غراب مضطرب و غراب غره زدن و  
 بران بعد از شدن مضطرب کسائی آنرا زدن و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 آس که در کزین زبان و در قبول و بسیار بون زبان بعد از زدن و تقطیر بول با و یا غ  
 و آنجا که بول با و یا غ افتد و چشمانی مضطرب و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 و بعضی در جرم و یا غ افتد و کای غایب شدن و دم زدن عظیم و بی نظام و غراب مضطرب و غراب غره زدن و  
 بران بعد از شدن مضطرب کسائی آنرا زدن و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 آس که در کزین زبان و در قبول و بسیار بون زبان بعد از زدن و تقطیر بول با و یا غ  
 و آنجا که بول با و یا غ افتد و چشمانی مضطرب و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 و بعضی در جرم و یا غ افتد و کای غایب شدن و دم زدن عظیم و بی نظام و غراب مضطرب و غراب غره زدن و  
 بران بعد از شدن مضطرب کسائی آنرا زدن و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای  
 آس که در کزین زبان و در قبول و بسیار بون زبان بعد از زدن و تقطیر بول با و یا غ  
 و آنجا که بول با و یا غ افتد و چشمانی مضطرب و یا غ افتد و کای از شش منقطع شود و یا غ افتد و کای

و بعضی در جرم



شب گرم گرم باید کردن و گشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که ماده صفراوی جدا یا خلط غلیظ  
 در پیشین و گشت ساختن ماده اولاً تقصیر نماید کردن و بعد بلایات خشک استغفار باید نمودن و  
 که از آن بپسندان و غایت بفرود شاد تره و مویر و پنج خطی در تخمین و صلب نور خیارین و شکاب  
 و خناری با بوز و روغن بنفشه با دام ساخته باشند بکار گشتن و بشانی که از تخمین بنفشه و خطی  
 شیرین و سکه و بجز و سقویا و قراقرط و زهره کاه ساخته باشند گاه گاهی شکم فرود آوردن و  
 تا بر بطریق که باشد مرغی داشتن و آنجا که ماده خون صفراوی بود و محضه معقی قصد باشد فضیلت  
 باید کردن و الا حجامت سابقین و میان و دوشانه کردن و رک کردن رک پیشانی و رک زیر زبان و رک  
 زدن و بعد از آن بنین فرمودن بکورت و در خشک ساختن ماده اعتدال می داشتن و باقی تا غیر  
 که بر آن ایام باشد بپسته ربکای آوردن و آنجا که اضطراب و عظیم بود و به تیرا بکاری بنشیند  
 چاره بنویسد و اگر بخندنی قوی بود و میخیزد اندک از راه از در و بجز سبزه آنجا که کالایانند و بالبال  
 مشغول شوند و آنجا که مرض مشترک اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کردن و در جبهه باید که بخندنی ماله  
 می نهند جهت درمخت را و همای غرض کار دارند و قلبی از خشنی شادانند و گشت جهت خواب اگر ضرورت  
 قلبی با بوز جهت تعدیل آن و تحلیف و الجود بعد از آن محلات صحت و ضرورت استعمال نمایند و امر مزاج  
 ازین تدابیر است هر وقت بر آن بکار گشتن و بعد استغفار و بیکس جرات اولی بود و اندک شادان  
 این معنی جرم و مانع بود و سبب آن جنبه بی غنی باشد در مغز علامت آن شکم لازم و صلب  
 و صداع صعب بود و چنانکه گویا در زهای گشت و خواهر شدن و چشمها سرخ باشد و سوزن  
 و خفتن بهار به نظام و قاعده بود و بخلاف عادت بیشتر بقیا باز خسته باشد که سبب شکست غشای  
 تو که کند و باشد که شکست معده فی و غشایان کنه دارد و اکثر این مرض در بسموم گشته و آنجا که  
 بگذرد امید خلاص باشد علاج آن بجز علاج قراقرط نیست لیکن اینجا در قصد مبالغه باید کردن و خون  
 فاشد بسیار برون کردن به دفعات در روزهای متعاقب و بعد از قصد فیضال اگر اعراض در  
 کمتر نشود رک پیشانی و رک زیر زبان باید زدن و اگر زیادتی احتیاج افتد حجامت سابقین کردن  
 تا بر بپسته ربی که در سر سامانند مرغی داشتن و اندک همزه و قویا به مانع این هر دو مرض همزه  
 مانع افتد لیکن بکینه ماده و درم آن صفراوی محترق باشد آنرا قویا بکینه و گاه که از این مرض بسیار خسته  
 علامت آن سخت تیر بود و صداع قوی و از درون سر سوزش بسیار در پاره و پوست روی و این  
 اوقات سرد شود جهت غلبه بر حرارت با برون و باز دیگر بکار گرم و سرخ کرده و رنگ چشم زردی

چشمه

جمعه و غریب و ریاح

و دهان

152

و دهان زبان خشک بود و سبب آنجا که از غشوی بولیسکن سایر اعراض صعب باشد و اطفال  
 یا فوج فرود نشینند و چشمها غور کنند و بعضی صغیر کرده و هیچ غشای در بدن نباشد و اکثر این مرض  
 سیوم ماک کند و اگر از آن بگذرد خلاص شوند علاج آن علاج سرسام صفراوی بود باز با دق و لطیف  
 و تمکین اطراف و جذب پنجا بپسته باید و گاه که در مسفیده خایه مع با و روغن گل تخم و سرگرد  
 غلیم مفید است و اندک صلب این دیوانگی صعبست با قراقرط و فیه کجاست مرضی بود  
 از ماسا و قراقرط و پنجا بپسته از مایه لیا و درم و شب ماده این صفراوی سوخته بود و بپسته  
 سوخته و گاه باشد که اول همچون بیدار آنکه درم حادث شود متعاقب آن علامت آن است که  
 بشود و جواب مناسب آن نهد و فراموشش کار باشد و حرارت ترش باشد و چشمها سرخ بود و در  
 بکشد و بهر طرف مضطرب گردد و بعضی را چشم زرد بود و زبان خشک و درشت و زرد و بعضی کمتر  
 کنند و به زبان بیشتر گویند و باشد که کم از حرکت کشتار عاقل آیند و هیچ گویند و نگیند و باشد که این  
 زیر از جبهه و گاه از دوا بگردن کینه و بخوابی و اشک غلیظی و غیره که در قراقرط گشته شد جلا پنجا  
 الزیاده علاج آن بعینه علاج سرسام صفراوی بود باز با دق و در ترطیب جذبه با ساقی و اطراف و گاهی  
 حاجت افتد با کینه بر لب با بند تا از اضطراب خشی بر تر زرد و دست بعلاج او توان کردن و اندک  
 لیز غشای این درمی بود بلغمی که اغلب از مجاری روح و مانع که آن عروق و شریانهاست که به مانع و چنان  
 در آمده افتد و هیچ در جرم و مانع و غشایانند بواسطه لزوم و مغز و صلاست و حج و لیکن مجاری  
 این و درم و مانع و روع را مضرت رسد و ممکن بود که بعدی بلغم لزج را خارج و مانع ترش گشته و متورم شوند  
 یا از تعفن بلغم حدی پیدا کنند و در اشتهافند و این کم افتد اما جمیع لیز غشایان را جلا آنها اطلاق کنند و بعضی  
 ماده و درم آن سودا بود و باین بسموم دانستند و آنجا که آن خالص نباشد لیکن غالب بلغم باشد و  
 هم در اصل بود و یونان بسیار ناکویند و تشدید این مرض بدین بسم بواسطه لازم بودن نیابت مرغان  
 و درم مانع که در تشدید قراقرط معلوم شد علامت آن تبی نرم و لازم بود و صداعی خفیف و غشایان و پس  
 بر روی زدن و گاهی خواب و فراموشکاری و سفیدی زبان و کسلانی و حرکات حتی در چشم کشان  
 و من برهم نهادن و کلفت ضروریات و در جبهه خواب بر پشت فرود رفتن و غلظت غشایان و تقاوت و بپسته  
 بدون باطل و ششیر بودن بول بول خروگاه باشد که بول باز کرد و دم زدن منغیف و لطیف شود اگر  
 فیه سودا با ماده این تخم بود و صداع سخته پانیا و منجرت باشد و چشمها باز کرده دارد و بپسته  
 سخت میخورد و تقدم اخلاص اطراف بکار گشتی و کسلت و غلبه فراموشکاری و در خواب دیدن بارانها

نیش



بعد از این که در طب خرد و در حسی که از کینه و غلبه منافع بفرج داده و استغراق بفرج بعد از آن و متنا  
که اولاً در طبهای رافع معتدل نمند از سر که کلاب و روغن کل آغشته و تدبیر که مهبای کل کل  
سازند و در صدد سرگشته شده و در او اگر گرم تر از خار و فی اضافت کنند باطی صنف غلظت  
حقه نیز در اول از شقیه و اصل سوسپس و مویزد و انجیر و چوبیان و حلیم کاج و سکنجبین و  
بعد از آن او خورده و بهیاض اضافت کنند و در آخر اگر ترسازند باصل کبر و اصل کرفس و اسطوخودوس و  
و موی و اسفون و کنگره و اشباه آنها و اگر از تقویت کینه ششم خط و بوره و ترب و سقونیا و  
و اشال آنها یکی با دوازدها اولی بود و استغراق یک صیال و هری و اشباه آنها مناسب بود و در  
ماوه برستورند که سابقا سعی باید نمودن و تیرا بکاری و بعد از آن تدبیر بفرج و غلظت و  
عظیم نافع باشد و مدارات دادن اگر مفید باشد و یا در انباشتن که بی ضرورت خواهد بود  
عنودن و خواسته کنند او را باید آگاهانند و قطعاً کنند شستن که غافل شود و غلبه او از او کشیده  
صنوع او خواندن و صفا نمودن و تیرا بکاری و دست و پای او مالیدن سیات سهری و سهری  
با کوسات عنودن را گویند و سهری را بر هر یک از این دو اسبم نوعی بود از انواع سهرام  
که از این اسبم لازم عارض از خود آمده اند چون قرانطس و غیره و هر یک از این دو نوع مرکب باشد از قرانطس  
و لیس عرس و چوبان و اسبم شد صفر غلظت و علامتهای قرانطس ظاهر باشد و آنجا باید آن را  
بود و هیچ غراب نباشد فی الحال از عنودن باز آید و با منظر از ناله و صحت و میل حرکت این اسبم  
گویند و چون ماده بفرج غالب شد علامتهای لیس عرس ظاهر شود و آنجا با اسبم غلظت و بسیار باشد و اگر  
بدر کنند بدار شود و غلظت و لیس عرس فراز کند منور نام با کشته و بکسلت باشد که چشم و عنود  
نم کشده باشد و با داین اسبم سهری گویند و احیاناً این هر دو نوع با هم کراشته بطریق نوبت بخورند  
کای غلظت غلظت و افعال سیات سهری ظاهر شود و کای صفر غلظت و افعال سهری سیات سهری  
کرده و درین موضع مطلقاً باز کرفتن بول و براز سخت بد باشد و سرخ خشک و در سهری سیات سهری  
بکله نادن و کلکتی ناشدن و آب خورده از پستی برون آمدن در جبهه عظیم بد باشد و در سیات سهری  
غلبه بر لیس عرس و در کای صافی بود و در سهری سیات سهری بود و در کای صافی بود و در سهری سیات سهری  
بر جبهه و بر جبهه بول کشدن بی اختیار و بغض صاحب سیات سهری از منصف صاحب لیس عرس و تیرا از سهری سیات  
قرانطس صغیر باشد علاج این مرض مطلقاً شستن باشد میان علاج لیس عرس و قرانطس که به دو یک یک

سیات سهری

مربا

حق

مربا چهار تاشق آب و آن عظیم نافع آید و عسل هم حق که آنرا و عنودت گویند نقصانی بود که در سهری  
چنانچه تیرا اعمال ضرر و بر بر وجه صلاح شود اند کردن بطریق که قبل از آن او را سوسپس و سوسپس بود و مزاجی بود  
بارد که بر لیس عرس و سوسپس کرد و یا سوسپس مزاجی بود یا سوسپس مزاجی بود و خشک که بر هر دو نوع  
و غلظت و سر سوز و قوه آنرا صغیر کند و حق اصلی زایل شود و علاج تعدیل مزاج بدن بطلین و طلیف غلظت  
و تقویت محل تبدیلیات با داین حق و طلیفها و ضارها و لظوها و نموها و سهری با و در جبهه دست و  
که از روغن بلادر با چهار بار روغن کچند و موم سفید مقدار کفایت ساخته باشند و طلیفها و دهن الراف نافع بود و  
خودن بلادر و حلوانی آن و اطریقیات سهری مفید باشد و خوردن غذایایی که در آن سهری و سهری  
و کند و زعفران مشک و بنزو زبره و زنجبین بود و قرص عود و مسبه و مغز شش و نارچین با شکر و معسل  
نافع باشد و سوسپس زنجبین در پستی میدن یا در درون سوسپس مالیدن نافع بود و عادات کرایه حق  
بقوا این حکم درست و گفت و شنود با مردم معقول در معاملات بکند و در عسل هم سیات این نقصان  
در صورت و معانی بود سوسپس و علاج این در فلبک قات سوسپس علاج حق بود اما محلی مختلف باشد و گاه بود  
که سوسپس رطوبت باشد از ماده و غیره و در جبهه و مزاج و آن مسکام علاج آن جیفی بود و از لیس عرس  
میان سانس و مادای سیات و محسن از محسن بعلامات از جبهه و تیرا سهری و غیره اسان بود و عسل هم  
ما لیس عرس این تغییر کاینها و کله با سوسپس و سوسپس بودی و خف بی موقع کجاست سوسپس مزاج سوسپس  
که از اصل کدر و مظلم روح نقصان بود و بدان سبب روح نفسانی که بهر منشفت و نورانی است از کدر  
و غلظت حاصل جبهه و مشغول کردن و متوجش ترسان باشد چنانچه او را کطلت خارجی این سوسپس  
با سانس بود یا مادای آن در نفس و مانع باشد یا در تمام بدن یا بر شکر عضوی از اعضا اما اگر در نفس  
و مانع حادث شود چنان بود که سوسپس غلبه یا غلبه سوسپس جمع کرده و مغز افزا خرد و آن کیفیت با  
و روح را که در بطون نیست کدر و مشوش دارد و سبب حدوث سوسپس از غیر طبیعی در مانع کای  
که حرارت مانع بود یا حرارت دل یا هر دو تا به کجاست بلغمی و یا خونی که در بعضی مجاری مانع بود و سوسپس  
شود بکثافت و غیره بی احتراق غلبه زیرا که آنکه غلظت آن سوسپس و محترق باشد از مال لیس عرس که گویند و آنکه  
اعراض آن از لیس عرس زیاد باشد چنانچه سوسپس کرد و انشاء الله تعالی و بدترین اصناف لیس عرس این بود  
بجست سوسپس ماده در عضوی سوسپس بسیار بود که این صنف از شغال صغیر افتاده و آنکه ماده آن در تمام بدن  
باشد چنان بود که سوسپس مزاجی که با سوسپس مزاجی بود و از لیس عرس سوسپس مزاجی بود و از لیس عرس  
معاده سوسپس در بدن حاصل شود و بخارات غلظت از آن متصاعد کرد و در روح نفسانی مشوش

حق

مالیخولیا















موقوف ماند و یا رسیدن سرمای از خارج که عصبها را خرد کند و کدر روح اندران موقوف نماید  
 و در داخل هر روح آید و یا رسیدن رطوبتی از خارج که اعصاب را مری سارزد و هر چه از کدر  
 روح اندران دشوار شود و با قوی کدورتی که روح را غلیظ سازد و از نفوذ بخارج و ادراک مانع  
 باطله قوه معطله است اضطراب طبیعت از تعبد را کات و میل میدارد با آن استیلا را دمی و یا  
 حصول برودت و یا رطوبت مزاجی مانع آمدن از نفوذ روح بخارج و برودت و رطوبت  
 خارج خواه سازد بود و خواه مادی و اندامی از برودت و او تری معین افتد و شناختن وقوع  
 آن از هر سببی ازین اسباب که در مقدم آن سبب با علامت آن سبب چنانچه در کتاب مبین است  
 آسان بود و فرق میان مبسوت و مسکوت بحسب ظاهر بدان کنند که مسکوت را نتوان آگاهانیدن  
 فهمیدن امور مختلفه مبسوت و مسکوت نگاه افتد و سبب است برید و مسکوت آدم زدن و شوا  
 و با خفیه بود و بخند مسکوت بجهت خواب کرده ماند و بخند مسکوت هم چنانچه قی کفوت و سواد مایل بود  
 میان مسکوت و مبسوت یعنی بدان کنند که نفسی از ترش آن آگاهانیدن و فهمیدن و غشی غلبه یافته  
 سخنان برزدی که باید و میان مسکوت و مبسوت از آن کنند که آگاهانیدن و فهمیدن او بعرضه  
 ممکن کرد و بخند او برزدی و تیرگی که باید و علامت قریب موت مسکوت آن بود که اگر آگاه کند آگاه نشود  
 و میباید چشم او بالا میل کند تا تمام و نفس کم شود و علاج آنجا که سبب از تحلیل و تحلیل رسانیدن است  
 یا تحلیل اصلاح باید کردن و او را آگاهانیدن متصل چنانچه در پیش گفته شد و تقویت دماغ و آگاهی  
 صدمه و مسکوت بود و اولاً گفت که از طرف باید ساختن آگاهانیدن و آنجا که سبب برودت و یا  
 خارج بود که دست کرم و خشک کننده اصلاح باید نمودن و آنجا که سبب قوی کدورتی و سبب است  
 و یا غلبه بود علاج به سبب مری که در محلش همین است کردن و آنجا که سبب برودت و یا علاج صدمه  
 باشد و آنجا که سبب طوبت مزاج بود علاج لیس غش مفید آید و کخته اند که سوط سر که و عصاره مور و یا  
 بود و آگاه سازد و در باز آوردن قوه فاو زهر جویانی نیست و در آگاهانیدن تیراب بر کشته  
 و یا بی رسیدن و در رسیدن کردن غلامی روحی بازده ساله استیم او را میفرستد و بعد از  
 دیگر سبب قوی افتاد حضرت یک قاشق تیزاب فاروقی در جاد با چهار برابر آب ختم کرده به خود  
 و بر سر و کفهای پای دست و بر پیشانی قدری تیزاب تیر مالیدند خط را قدری بهوش آمد و قوی را  
 و اسهال سودا و سه نوبت قی صفر اسوخه و سبب مجلس سهال سودا اگر دوحیت یافت سهر بخواند  
 با فزاید بود که صاحب آن هر چند که خواهد که خواب رود و خویش نباید سبب آن با سهر المزاج کرم و خشک بود

موقوف ماند

صوفی نوشته بود که با سودای بود که از صفر حاصل شده و اما در الکلیت یعنی در سنگ صاحب  
 که می نویسد و کاهی طبعیت با یکدیگر به جهت بدان موسوم شده است سبب آن سودای سوخته بود  
 خون اندر دماغ جای کرده و مانع لیا کاهی مقدمه جنون بود و بسیاری کابوس با کرمی دماغ و سرخ  
 و متملی بودن از خون و نمین شدن خون در پستان زمان مندر باشد کجاست مانع  
 دار الکلیت علامت اندر قطرب لغزت و وحشت از خلق بسیار بود و با وجود حرکت و سهر  
 مذکور مقابله و خرابها و خلوت طلبند و بر بهای و کاهی بواسطه بسیار افتادن و پر خراب و سنگ  
 و غیر آن زدن ریشها به آید و مندل نشود از جهت رذالت اخلاط او چشم و بینی از خون  
 و در مایات بجهت حدت و ذرات خلط اضطراب بد خولی و کینه بسیار کفین با غصه و غلبه  
 غالب شده و در دار الکلیت حقد و بد خولی میان مرتبه نباشد و کاهی آرام گیرد و اندک خند کند  
 لطیفه که به و هر کجی معصوم کننده علاج مایه لیا بود و با مبالغه در تریه و تطبیق ادلی آن بود که بر  
 مفید سازند و بخند و تحریف کنند تا لایق بستن باید و در علاج فرمان برود اگر هر روز بعد از طعام  
 بر کفهای پای او چوب تر بسیار زنند و سراه چوب کند بگو بود و کدورتی مذرات نافع آید و کخته  
 اگر نیم گرم اینون به و کجی را نند ممکن بود که در روز و اصلاح آید و اگر نشود مکر سازند و تا یکدم بر  
 داد و اگر بعد از آنکه سراه را بر دهن مالیده اند تا سده قدری بر سر او زنند و بگو بود و در قطرب فیه  
 حیوان سپهر را در آن نکرده نافع آید و نیم تخم کاه دار الکلیت باید بود در اول بهار به کردی و در  
 تابستان عسل کردی و در خاتمه کمال بود آید بی علاج مقرر و چندین سال برین حال بود و چون  
 بنیاد کردن روزه و تران خلاص میشد و در تریه به بی آید و کثره طغیان میکرد و چنان شد که کاهی  
 بود که چندان نمی شد و دیگر هاین مرض همین نوبت آید و قبل طهر نوبت مقرر سراه و در کدورتی تخم  
 که قبل از آن نوبت میان سپهر را در آن نکرده و آن نوبت سبک گذشت حضرت فرمود که چون آنوقت  
 شود و در پیشتر دوازده حبه مرفوع پاک کرده و پیشتر کن و در شب دهن آن کرم کرده بر تمام سینه  
 خواب بکن تا بهارم چنین میکرد و بکن و چ که در بر طرف شده و بهار جنون نیامد و تا آن مدامت  
 صحیح سبب است خراب طبعی و دراز کردن باشد که صاحب آن به بخوابید اگر در و چون بر  
 بدار کند فی الحال دیگر بخواب برود و سهر شدن او بخواب آید و ماند سبب آن با فزاید کمال روح بود  
 تعب مرضی و یا ریاضتی و یا ای که برای سهر است باقی روح در درون جمع شود تا بدل برسد و یا  
 شدن مسکوت روح دماغی از رسیدن صدمه و ضرب بعضی صدمه مانع از آن بخارج است



















و اما با این که با اینند و هر صاحب بر ناست اما مقدار یک قاشق خور و کچین عضلی او را لقی کرد و میخوردند  
 بهین ترتیب که هر نوبت یک کشت و صحت یافت و بهین ترتیب یک سال مداومت نمود و بعد سال کچین را  
 نیز ترک کرد و خوش نشد غلامی سی ساله ز کبی را صبح پیدا شد حضرت او را هر روز صاحب یک کشت خور  
 میخوردند و غذا های چرب و سبزه میخورد و بهین و صحت یافت و اندک علم سکتی این علی بود که قوت حسی  
 ارادی یکبار با تمام معطل شود و صاحب فراموش کرد که حرکت میزدن نماند زیرا که آن حرکت ارادی  
 نیست و این مانع شده نام بود که یکبار اندر تجاری دماغ افتد و راه رسیدن روح حیوانی را مانع شود  
 رسیدن قوت روح نفس را با عضای حسی حرکت چند و سبب این شده با امتلای دماغ بود از انکه غلبه  
 یا نفع بلع و یا خون سودای غلبه یا هم در کشیدن بر دای دماغ خود را از مودی که یکبار بر او وارد شود  
 خارج میسر می آید و ضربه محکم و مقله تحت به و یا تجاری عفن و یا زدن در جل تجاری غلبه می غلبه که  
 غلبه احتیاج میسر می آید و یا تحت مرفوع کرده و باشد که از غلبه خون و کینه شدن آن اندر تجاری و یا دماغ  
 بر ساختن آن تمامی که یکبار در نهایت بدتر است که هکله و یکبار نام واقع شود و از اطباء حقایق طلبی  
 و کاه باشد که ماده غلبه و یا هر دو جانب دماغ را بکشد و فاعل سبب سکتی کرده و علامت خاصه سکتی اندر سبب  
 گفته شد و آنچه مندر و وقوع وی بود که گمانی درست و دوا غلبه و طنین و کسلانی اندر حرکات و خیرگی چشم و  
 اکثر اندامها و بهم سودن و زدن آنها در خواب و سبب امتلای که هر دو طرف و بول از تجاری با این  
 یا سبب غلبه یا تجاری سابق و یا باید در کشیدن که هر سکتی که زدن اندر وی است و با نظام بود و سبب  
 آنچه صاحب آن میسر شده بود و یا بر مبنی غرضه میبکند و زدن محکم هم در برده و کله بر لب آورده و کله  
 شود و بقراط حکیم میگوید که سکتی هرگاه قوی افتاد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیفا افتاد علاج  
 پذیرد زیرا که چون سده نام اندر تجاری روح واقع میشود و روح بحسب لطافت از اختناق تمام  
 فاسد میگردد و نه سبب آن رسیدن صعب و دوزخ مسکوت و صاحب بخود صحن آن کند که اندر تجاری  
 بر حال سابق مانده و در سکتی چنان باشد که اگر سبب افتاد باشد یا نشسته با و فته چشم مسکوت است  
 از آن گشاده بود و هم کبر و فرق میان آن و غشی در غشی گفته شود و چون اشتباه افتد که مسکوتی  
 زدن وی ظاهر نباشد زنده است یا نه و بهین زده بر مبنی او نمند و قدری آب بر روی شکم می زنند اگر اندک  
 حرکتی اندر آب یا چوبه پیدا زنده باشد و الا مرده بود و اگر آن نیز بر مبنی او دارند توان در یافتن و  
 شریانی در درون و بر مبنی بر جان نگیرد اما در حرکت و بعضی از حرکت بود خارج و ضعیف و زود از حرکت  
 میماند و با دخال اصبع معلوم کردن که حرکت میکند یا نه و تا آن ساکن نگردد و حیا منقطع نشود و بهین

بود که در در و جن ششهای مسکوت نظر کنند اگر مثال انسان که از مرده که گویند دیده میشود و زنده  
 و الا نباشد علاج آنجا که خون غلبه باشد و مسکوت تحت سرخ و دم مرطوب بود و تحت قصد قفالت  
 هر دو دست باز و چین و بر ساقها حجامت نکند و کرون شکم را بجهتهای معتدل فرو آورد و آن  
 و بعده بجهتهای عاوا اگر احتیاج باشد و چون دندان بهم در برده باشد بر مرغ را بر دهن مسکوت  
 غیره چرب یا به ساقین و یا با مارچ میغرا الودن و بکلن او فرو کردن تا نباشد که می کند و بعد می خند  
 کردن اولی باشد و هر بار پشت در کردن او را بر دهن فرمون کرم کرده یکبار باید مالیدن و اگر کفر  
 بکلن او فرو برد و تریاق بزرگ و اشتباه آن با چند پسته یا حلیت یا سکنج در مالیدن و مالیدن  
 بکلن او باید چسباندن موی سر او باید ستردن و دواهای حاد و مضر مثل فرمون و بلاد و زور را بر  
 غزال که یک عاشقان و اشتباه آنها بر سر و ضما و طلی کردن کرم کرده و غیره مرز جوش و چند پسته  
 و زهره کلنگیم آمیخته و در سببی و چکانیدن و کنگرم کرده بر سر او پسته ضما کردن نافع بود  
 گفته اند که اگر طبیبی یا تاجر یا قاضی سرخ سازند و بر سبب و میبند چنانچه نویهای سر او را بسوز و طبع غلبه  
 بود و انجست اگر ایند بود و ترقیق خلط از و باید که اطراف اولی را محکم مالند و پشت بگویند و  
 بخورد و لکه بخورد بر سببی او میدارند اطراف او را در محلی که هوای معتدل بود اندر آب که در دهن  
 و اندر حمام گرم که آب بعد از استیغافات میبندند و آنجا که از بلع لزج افتاده باشد در دهن  
 نیز مالیدن و تحت خشن و تابه گرم و مفرحات بر سبب ضما کردن و سایر علایجات مذکور و سبب  
 حجامت معتدل تمام باید کردن و خون را بجال فرود کند و کشته حرکت در آوردن و تخمین دماغ و  
 و ملطیف ماده بیشتر کشیدن و قسطور یا بکسر و تخم خطن غار یعون اندرین حقه مناسب و  
 و اگر کبر خرم یا دوا بر سر او بسیار زنند بغایت مفید باشد و آنجا که از سودا افتاده باشد که  
 خون غلبه باشد قصد و داجین و یا با سلقین مناسب باشد و بعد خفتهای معتدل مکرر با سیرنه ابرو  
 مذکور شد لیکن خبرهای بسیار کرم و تیز و باید داشت و در حقه خبرهایی که سودا را از دماغ  
 بکشد و خن یا بد ساقین چنانچه در امراض سوداوی معلوم شد و آنجا که از ضربت بر سر افتاده باشد  
 قصد و تحت مالیدن بعد از آن و چیزی بر سر و زدن و آگاهانیدن و خفتهای معتدل بکار داشتن  
 مناسب بود و آنجا که از سقط افتاده باشد تخمین علاج مفید آید و آنجا که از تجاری عفن افتاده باشد  
 تریاقات باید در کله ای و چکانیدن و بویانیدن و سبب که با نژی و سیری علی الاتصال در درون  
 بینی که شها و بر سبب و کلهای و پسته و یا میهای او مالیدن و تریاق نرم بر سبب و مالیدن



و عطرهای موافق بجا روشتن و بحد و اوردن و خمر خنده کردن یا بکل مختوم در خمر حل کرده و شبانه آن  
 آنجا که از اشتغال مرضی افته مثل افعی و غیره آنرا علاج نباشد ابر الیاسفر چه را در دم از امتداد کثرت شری  
 سکنه شود و بعد شبانه زنی که نفس تمام منقطع گشت او را بچند کفین کردند و در صندوق نهادند  
 بقبر میرود و مولانا احمد طیبی رسیده از کیفیت فوت او برسد و التماس کرد تا نفس او را مظهر کجاست  
 در آورند و در خلوت ملا از شرابان در آورد دریافت که هنوز اندک مدتی باقیست فی الحال خانه را برآید  
 ساخته و غلامان را فرمود تا او را بسیار بالیدند و بر سر و اطراف او بسی زدند تا خون منشی حرکت  
 آنگاه از هر کی قصد میکرد تا اندکی خون روانه شود و بچنان او را میمالیدند و بپسته میزدند چنانکه خون  
 حرکت آمد آنگاه بر سر او خربازی کرد و مینهادند و بخورات میسویانید تا بعد از آنکه حرکت آمد نفس  
 ظاهر شد و بعد بپستیفای قصد حقیقی میسویانید از شراب و او را در لایق جلی او اندکی کجا  
 تا بهوش آید و بعد از آن مراعات میکردند تا تمام از آن طبعت خلاص شود تا آنکه اندک از وزن بر  
 ری سکت و موی افتاد و هر دو را فی الساعه بفضله و بالیدن و چند بویانیدن بهوش آورد و بعد از آن  
 دیگر مراعاتها میکردند تا بحال خود آمدند که دلی سپیده از دراز کوشی افتاد و سکت شد و در آنحضری این حال  
 رسید و فرمود تا اسرا را بر سر کرده و کازیان بسیار بر سر او زدند و بهوش آمد غلامی هندی را بپوشا  
 طبایع کجی را کوشش نمود و او سکت افتاد و بعد سه چهار ساقه که با خبر شدیم و ندان بسم در بر زده  
 و کاهی اندکی کف بر لب می آورد اما نفس او بقدر عمو ارمیده حضرت فرمودند که تا چند نفر او را بآینه  
 محکم در محلی گرم و خشک میزنند و از هر دو دست او را فصد کردند از اکل که قفاله او ظاهر شود و در او این  
 کم و قطره قطره می آمد بعد مدتی رو انداخت و در پشت خون از کوفته بقدر بهوش آمد تیراب کفیه  
 دست و پای و مثانی او بالیدند و هر ساعت و وله کجی و بردماغ او میداشتند تا ساعتی یک و هفت شد  
 بعد او را بایع و روغن کافور نمودند تا حفته کردند سه نوبت تمام بحال خود باز آمدنحضری از سبب سوز  
 و سکت شد بخوبی رسید و فرمود تا مردی بر فوت بعلهای او گرفته از زمین بر آورد و محکم بکند  
 او را چنین کردند بهوش آمد و تدبیرش نزد من آنست که اگر خون غالب باشد بهر تیر که توانند خون  
 کنند او را و بعد اگر بهوش نیاید سر او را تیرا کنند و به تیراب فاروقی در بر حاد حلیش بر سر او بکوبند  
 و تنها و بویهای و بمانند اطراف او را دلاکی میکنند و اگر بهینها نیز بهوش نیاید قدری تیراب تیر بر روی  
 او نیز بمانند و قدری تیراب در حسنی او چنانند قطره قطره چنانچه مقدار یک ملحقه جلی او در آورند  
 خربازی سخت کرد و بر سر او می نهند و قلیلی رس قوی بر درون سبزی او بالند و هرگاه سکت کرد

تا بپست چهار

تا بپست چهار روز و از آنکات کند تا از غده این کرد و بدان نوع که هر صباح بار الاصول بار غن  
 پیدا بجز بار و غن با دوام تلخ دهند و هر وقت مسهل مناسب بجا دارند و یا حفته موافق کنند و غده  
 و شراب کبکشت محکم و کبکب کبکب فرمایند و مدت حب الشفا و یا حافظه الصمیکه در غنیه بلغمی و بلغمی  
 ریحی قوی بخورند و این تدابیر مخصوص خلطی بود و آنجا که خون غالب باشد و قصد مناسب اند بانی معالجات  
 مذکوره موافق آید و آنجا که از سخت بجا رفتی افتاده بود بعد از افتاد دفع آن مناسب بود و آنجا  
 که از سخت بجا رفت افتاده بود بعد افتاد و در اجتناب طشت اجتناب و آنجا که از زرد مغوط افتاد  
 باشد کم کردن سبکبیدات و تا به کرم و در حمام کرم خشک نشاندن و غلبه بالیدن و بهین بهین  
 کردن کفایت بود و البتة علم فالج در اصطلاح طبایع است و عضلهها و او را حرکت می بدن و بل  
 شدن جسن و حرکت آنها را گویند چنانکه سبب معنی لغوی فالج است که آن نصف ساختن چیز است  
 بر سبب عدم سستی و با حسی و بحرکتی هر عضوی که واقع شود آنرا فالج خوانند و این مراد است  
 بود و فالج و فلج و افج یک معنی واقع باشد سبب فالج یا آنست که روح حساس حرکت در آن عضو نفوذ  
 نمیکند از جهت سوز المزاج مغوطی که عارض آن شده باشد و این سوز المزاج غلبه بار و میباشد  
 جهت که کثیف اجماد جسمانی اجزاء عضو سوزجاری روح میکند و رطوبت بار خا و زرد و درم نشاندن  
 اجزاء عضو سوز میکند و حرارت و پوست بکثافت خلل آنها میکند لیکن در افراط ممکن که تخفیف تمام و سبب  
 کند و این فالج سوز المزاجی در بعضی از اعضا افتد نه در تمام بدن و نه در یک شق چون افج می شود  
 و کوشش باشد آن جهت عدم اتفاق سوز المزاج اعضا مختلفه الطبیاع و دفعی نیز تر اند و اتفاق نشاندن  
 جهت که حصول سوز المزاج سارح تمام را می نماید و اما عدم نفوذ روح حساس حرکت در عضو سبب  
 جاری نشاندن آنها و سبب سبب بود که در مجاری روح واقع شود از غلبه خلط یا از غلبه سبب آن یا از کثرت  
 آن یا از نقص شدن عضو یعنی در شستن اجزاء آن یا بجهت سوزانی غلبه بکار بعضی و یا سبب  
 ضربه حرکت و یا دفع شدن یا خفگی محکم از خارج و یا محاذی و سوزی و یا میل نمودن همه از مهر و حرکت  
 و پشت بسوی آنها و یا از غلبه غلظت جوهر عضو جوهر غلبه باشد که سده و انقباض هر دو مانع شود  
 و در تمامی مناسبت عضله افتد از سقوط قوی یا در غلبه از شغلهای آن و فرق میان آنکه افج که بعد  
 ضربه سقوط واقع شود و سبب قلع مجاری است یا سبب انقباض از درم به آن کند که افج قطعی  
 بود و در مجاری با به اینست که هرگاه سبب افج در باب شغله و عضله افتد اعضایی را که سبب  
 بوسیلان بر سبب می شوند و باشد که در عصب حرکت افتد و عصب حسن سلامت بود و عضو مغلوب را

فالج



احساس باشد هرگاه سبب یک شش نخاع از گردن افتد یک نصف بدن در طول مفلوج گردد و لیکن در سبب دیگر  
 جهت آنکه اکثر اعصاب دی از جبهه سر و دماغ بسته است و هرگاه سبب در یک شش بطین مفلوج دماغ افتد یک  
 بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و نصف پوست سوختن خود گردد و جهت بستن اعصاب  
 آنها ازین بطین اگر سبب در هر دو شش بطین مفلوج باشد تمامی بدن مفلوج گردد و مواد ازین سبب  
 جهت آنکه اکثر اعصاب حس و حرکت سر و روی ازین بطین مقدم و مانع بسته اند و هم جهت حس و حرکت  
 درونی هم بسته است باشد اگر سبب در یک شش بطین دیگر افتد آن یک شش که مذکور بود و این علت افلیج از انتقال  
 چون قوی و مانع از حرکت و ارغی اند و صرع و اختناق رحم و ذات الحیات و ذات الریه و تشنجه و غده  
 و آب سینه مفلوج گردد و بسیار افتد و گاهی سبب در یک شش عظیم است و سبب غنی و اندکی سبب در یک شش  
 عظیم مفلوج گردد و ازین سبب که در سبب باطرات درود آید و عضوی مفلوج گردد و در استخوان بدن  
 عام ممکن بود و در عضوی مفلوج گردد که در یک شش نزدیک بود و لاغر و کج شود و قطعی و انتقالی باشد  
 علاج هر دو بود و اگر بر خلاف آنها باشد علاج آن مشکل بود و بعضی مفلوج از بطین و ضعف و قنات است  
 و تفاوت و تفاوتی در تخصیص اندر سوزن الا اجابت دارد و در طبع بول اکثر مفلوج بود و اگر کج و کدر  
 ضعیف باشد که سبب غنی باشد که جهت قصور در تقسیم و تغریق خون و در خطی و رمی غنی بول مناسبات  
 هر یکی باشد چنانکه از ابو ارباب مفلوج گشت علاج آنجا که سبب سوزن الا اجابت بود و فلیج و عضوی غنی  
 مثل ذکر گشت دست و غیره بضاده و گاهی کم مناسبه بهین مفضل بهین مسمن و درین تعلیل علاج  
 کینی و در س قوی و بلاد ریات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی باطنی بود چون مثلاً و معالجه استقیم  
 آن بجهت مناسب ضاده و طلبها و گاهی لایق از برون و تغیر مزاج مذکور است علاج کنند و با آن  
 اینها در تخصیص امراض آن اعضا مذکور کرد و انشاء الله تعالی و آنجا که سبب سوزن الا اجابت باشد باید که در  
 دومی غلبه است و حخته و فضل و من و قوه مساعد باشند اول ضد کنند و سبب سوزن الا اجابت بود  
 غذای منده و بعد از آن هر روز غذای می دهند که بجز لطیف بود و با زعفران و مفتوح شده برشتهای  
 صادق و از بی آن وانی دهند که تغیر کنند سبب را و خود را بخورد و بجا صیت و کم سازد و این فعل در  
 پر قوت بود و با خود تغیر کند و معصیا از آنجا که سبب سوزن الا اجابت بود و عوارض جزیالی که معوی مصیبت مفلوج  
 بود و مایلند به تخصیص دهن را و دهن مسمن که درین باب است و چون مرض در یک شش بود تمامی مفلوج  
 و نیست و آن یک است و یکای و یک سرن روغن و ادویه نالند و در یک شش و یک سرن روغن و ادویه  
 و اگر تمام ششین باشد جلد را کشیده و تهین کنند و درست در یک شش که نشسته و غسل اندر آب حاد و آنجا

علاج

عظیم

144

عظیم نافع بود و طلای تیزاب نرم بر مبادی عصبها از نخاع و فقرات و بعد موم روغن فقط چرب است و سبب  
 مفید بود و اگر گاهی که کینه بخوردن تیزاب نیم ساخته و آنکه مثل آن بود لیکن که عظیم مفید آید و در هر  
 متوسط مکرر کردن نافع بود و در هر ماه حبس جلال خوردن مفید باشد و چون این مرض مزمن است در علاج  
 هیچ تغیر نایز کردن و جهت تقویت کشتهای گرم لطیف چون کبوتری و بچشک و استباه آن باید داد آن  
 و زنجبیل و زعفران در معطاهای و در خلل یا در ساختن و چربی نافع و میوه و سردیها و ترشیدها و هر چه  
 و او تا مضرب باشد و یا خون فرا بود چون خرد و باید استنش و کلکین هر روز باید داد و در جد و از  
 حلاط الباقی العسل کم کرده و نافع آید و از سر و آب سرد خوردن و ریختن بر سینه کردن و بهوشید  
 باید پوشیدن بچشم ناسکای که اندک تفاوتی بخورد و باید آنگاه در طریق نافع آید مبالغه و در استنش  
 و چون مضرب را نفعی باشد چاهت و رعاف و شرط از آن غیره خون کم کنند و بر سینه کشیدن اگر استنش  
 باشد همین است و سوزن را می دارند و آنجا که غلبه و حرکت غلیظ و هم عظیم افتد علاج آن برین نوع است  
 از ماده سوداوی غلیظ یا غلبه بود و در خون هم غلبه بسته بلصفا تمام اول فصد با سلیق یا و داج آنجا  
 کنند بعد همین تدبیرات مذکور را بکار گیرند از آنجا که خشکی فرا و موله سودا حذر میکنند و اگر در  
 غلبه سبب سودا چون چسبندگی بلمان و استباه آن و بعد نفع قرار داده شقیه میکنند همراه و در سوزن  
 و بعد شقیه سبب سوزن را بجل لایق لازمت مینانند و بعضی قرار داده این علت مطلقا بعد مقدم معین  
 و بعضی بعد عینه و بعضی بعد چهل روز و بعضی چهار ماه تمام و درین افلیج سودای اکثر از علاج بالیو لیا  
 و قی کردن تیزاب گرم کرده بر جای بسته منفعت و جهت دفع شدن سودا و این صنف فایز از افلیج  
 مانع لیا بسیار افتد و علاج نیز سودا و آنجا که غلبت سودا افتد علاج آن صعبه بود و از آنجا که غلبت سودا  
 و اگر از ماده غلبه باشد فی الحال که در غلبت سبب سوزن را بجل لایق لازمت مینانند و بعضی قرار داده این علت مطلقا بعد مقدم معین  
 فی فریب سبب مبالغه و بعد تا چهار روز اگر ممکن باشد هیچ نمند و الا بر ماء العسل کم گرم فضا کنند و از آب  
 خوردن هر چند ممکن کرد و در ایام این مرض منع کنند مرقه قوی که مسهل قوی خوانند و آن که آن مسهل سبب این  
 آب نمند و اگر بر شش مینانند و العسل نمند و غلام کم آب و گرم و با برابری مملو دهنه مثل مطبوخ کبوتر که در  
 نه اشتباه است و زعفران و خر سبب و فلفل و مصطکی و کجا به مملو اندر آن باشد و گوشت حیوانات نرنگ  
 به تخصیص مستی مملو بود و گوشت زرد ماه و کشتار و اسهولین علت مخصوص باشد و سبب سوزن الا اجابت  
 مناسب باشد و بچشک آرد و غیره مملو باشد و نان خشک را اندکی مایه زرد و بعد چهار روز که مرض غلیظ  
 بنیاد شقیه که چنانچه تقویت یابد و در مفرق و نوبت مابین چشیدن یک یک می کنند چند آنکه عینه کبوتر و







نشستن محسوس کرد و جالبه که می مردم خشک مزاج گاه بود که در گرمی خیزند و خشکی زیاد شود و در این  
 سبب بر کشتان خدر شود و آن خدر بدینکه اندامها بر آید و آنچه اندر تنهای هر فرد سبب تحلیس طوبت اصلی است  
 خدر از اطراف پدید آید ازین نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوه حیوانه خدر افتد چنانچه اندر حال غمی  
 مرگ افتد و بسیار باشد که بخار رسد و ای بکند و روح را غلبه کند و آن خدر در اطراف و زبان پدید آید  
 در اینجه لبها بدان اشارت شد و بسیار بود که خدر از اشتغال است الحلب و ذات الیه و بیشتر غش افتد و بسیار  
 معده خالی و صغیر و تشنج واقع شود و اکثر خدر بلغمی که لازم کرده و حرکت نیکم تواند و اسهال بود و غلظ  
 باز کرده و گاه باشد که در میضا از جهت تیره و غلظت شدن روح از حرکت بخاری و تیره خدر تحت افتد و ممکن بود  
 که داده خدر از بطون و مانع افتد و حسن و حرکت تن جمیل یکبار باطل شود و همان روز در بعضی ماکر کرده و  
 سده خدر همان است که در غلظت افتد علاج چون اسباب حد و شایان علت اسباب حد و شایان علت اسباب حد و شایان  
 سده این تمام است و این مرضی است غیر لازم یعنی از تیره ابرار علی و در دفع سببه آن گاهی بود و سایر خدرهای غیر  
 تارک بعضی در بحث محسوس شده و انشاء الله تعالی و باقی همان دفع سبب لاحق از خارج کافی بود و مثل دفع سبب  
 و مثال آن و آنچه از بخار رسد و اوی می افتد علاج آن در اینجه لبها نافی نه که رشت و خدر میسری را بر طبع و تحلیس  
 تارک باید کرد و در مرضی را بر دفع مرضی تقویت مزاج و کساکه خشک مزاج و کثیر الخدر اندامها از تیره خدر بر ماضی  
 باید کرد و بعضی از تیره ابرار حقیقی بخار اشتن موافق بود و کساکه که در طوبع کثیر الخدر اندامها از تیره خدر بر ماضی  
 ساختن باید کرد و بر شرطی که سودا و اوتی در ایشان نباشد و الله اعلم غش از تیره باشد که در سبب است  
 بی اختیار و این چنان باشد که قوه محرکه اعضا باراده عاجز آید از تحریک عضو علی الاصل برای همی که خواسته  
 معطل نیز عاجز آید از حرکت و انبات برای آرام و آسایش و به جهت عضو علی لمبی با مصل حرکت ملکی  
 مانع تمام شود و اندر خط ایضا اضطرابی در ارواح و بخارات و قوتها می عضو پدید آید و عضو عضلات  
 آن لرزان گردد و غیره که با سبب ضعیفی نفس قوتها پدید آید چنانچه در بعضی که بماند و کثیره اند و قوتها  
 و یا از ضعیفی تحت ترسیده یا غم بسیار خورده یا از ضعیفی عظیم و خشم شده یا بر سردی و آری بلند بر آمده این حال  
 مشاهیر و در سبب ضعیفی است حرکت عضو بود از سوء المزاج سرد و تر چنانچه از سستی متروک بسیار خورن  
 آب سرد و میوه های سرد و تر و دفع بسیار و ناگواری در طعام و مثال آن افتد و یا از سوء المزاجی و کثیره  
 چنانچه در افلیج خدر مبین گشت و یا از سبب ضعیفی قوت و اگر تیره بود و چنانچه از لرزیدن حیوانی سستی گشت  
 آن بصورت تیره و ضعیف روح گشت و کیفیت الام تضعیف است گشته و رشتن بر آن ام ازین قبل بود و در  
 از خشم غلبه افتد و در سبب که ازین نوع باشد چگاه بود که رطوبتی غلیظی اندر عصب یا در الی آن بود و باشد

بجرات عصب که افتد شود و در حرکت آید و بر عصاب او تار کثرت شود و مزاج عصب او تار را می تواند  
 دست شوند و ازین روح بخار خیز روح و قوتها ضعیف شوند و سبب طبع بر شدن غش مین اند  
 و سبب است که اعصاب کثرت آنها چون بیدار اقرب است از ترس است و حرکت مختلف باشد که فقری  
 در قوتها و الا تار و پدید آید و بسیار سستی قوی میاید که تار عضوی دیگر اجابا غش افتد چنانچه در غش  
 و غش غلبه لرزیدن از انوا هم گاهی پدید آید و صغیرین غش آن بود که از جانب چپا ابتدا گشت جهت  
 در طرف عصب حرارت غریزی و قوت کم شود و از طرف راست و غش آن چنانکه شود و آنچه بر آن را افتد و اما  
 از ضعف قوه افتد و پس پدید آید و از جانبین افتد سهل العلاج بود و علاج چون غش در اکثر است  
 حد و شایان غش است بهمان نوع تیره ابرار می باید و اشتن لیکن چون این علت باطل است لرزیدن  
 با خدر واقع است مداومت علاج و تیره ابرار دفعی لازم بود و اکثر غش که از دوام سستی افتد تر که غش  
 غش غلبه غذا بصلاح آید و غش که از غلبه جماع کردن افتد تیره ابرار در بحث تارک مضرات جماع شود  
 و اوی ترک جماع بود و تقویت مانع و اعصاب ارواح بطریق که در حفظ الصعود است و باقی در غشانی  
 سدی نکر را بر دفع آن سبب تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر غش بصلاح آید بعد از دفع سبب تیره ابرار  
 غش سرد سستی اندک اندک غش پدید آید و در العسل هر روز بر ناستاد و آن در سبب سستی غشانی  
 موافق آید و حوای بلاد مناسب باشد و چون ده این علت اکثر اندر بعضی اعضا و در و تر است تمام  
 تقویت عضلات بیشتر باید کرد و در اینجه بر باد حسی نهاده و سستی مانع آید و الله اعلم لغوه کرد و این  
 ظاهر یک شق روی بود از وضع طبعی چنانکه یک طرف روی که و به نایب است با طرف دیگر و سبب این  
 بود که اندر عضلات یک شق روی پدید آید از جهت یک شق شدن رطوبتی رقیق افتد مانع و لیکن عصبان  
 عضلات و متعلق ساختن عضله را و فرو آورنده شوند آنها و اعضایی که حرکت این عضلات می مانده  
 پوست پشانی و روی و یک چشم و ابرو و لبین ختم گشته و یا تشنج باشد که اندر عضلات یک شق  
 روی حادث شود از جهت حرکت شدن آنها از رطوبتی غلیظ که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زیاد  
 کند و تیره ابرار عضای روی با آن نموده این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت  
 اصلی یا بر این شدن مانع و تشنج از حواسی و تشنج خشک از عضله یک شق روی پدید آید و نهاده  
 با آن کرد و چنانچه اندر آخر تنهای محروم از رطوبت است از غشانی با فراط گاهی لغوه حادث شود و باشد که  
 عضله کردن اندر فراق سبب لغوه کرده و حرکت اکثر بعضی او تار عضله ای روی و لبین ختم کردن  
 سبب و حرکت کثرت سبب است و این لغوه اندر لبها پدید آید در حمله اقسام خداوند علی آید بهین است

علاج

نقص



انداختن و باز دست خواند و میدان و جنبه‌های چشم و لبها از آن جانب بر هم منطبق شوند  
 و هرگاه این علت قوی و دیگر افتد دست روی از جانب یکرم بحسب متابعت قوتی بر طرف منتهی  
 مایل شود چون اندک اندک و پس بکمال افتد شق و دیگر هیچ تغییر نشود و گاه بود که میل شق موافق جانب شقی  
 واقع شود و این هنگامی که گاهی این شق بر شق غیر موافق و میل آن ظاهر گردد و این نادر بود و از آن جهت  
 جمعی گمان برده اند که جانب لغوه جانب صحیح را می‌کشد و متغیر بسیارند و خود بر نهاد طبیعی می‌مانند و چون  
 اشتباهی واقع شود فرق بر آن کنند که طرف موافق از افت حسی غالی باشد و علامت خاصه قسم است  
 است که جابجاسته‌تر بود و یک زیرین چشم فرو آمده تر بود و غشام کام هم از آن جانب طبعی فرو  
 بود و علامت آن باز خواند و اشتن و پوست اعضای موافق نرم بود از نزد غالی باشد و علامت  
 قسم شقی است که در این سلامت باشد و پوست روی سخت و ترکیده بود و خطهای کشنده‌های پیشانی  
 پدید آید و آب و این که ظاهر شود و پوست روی این شق بطرف کردن بیشتر مایل باشد از پیش و بسته خاطر  
 طول میل کرده باشد و صدای در ابتدا شقی هم واقع شود و فی الجمله این علت چون گفته و حکم شود و علامت  
 مشکل بود و آنچه از ششها گذرد امید بر آن نباید داشتن علاج طریق احتیاط در جمله است که گفته شد  
 و ماده آن فی الجمله قرار می‌گیرد بهیچ علاج قوی که مخصوص لغوه باشد از مسحوط و قطره و غرغره و لطیف  
 اشباه آن و همچنین باستقراعات قوی نیز مشغول نشوند که مبادا اگر ماده آن غلبه کرده باشد و سخت  
 بر مجاری روح بریزد و سده کند و سکت باقی ماند و یا فایده آید اما بعد هفته چون معنی باشد کفنه معقل  
 سکون فرو برد و آوردن و غذا را بغایت کم باید ساختن از دل و آب را ترک باید کرد و چون آب قیضا  
 کردن و از دیدن رنگش باری و آب روان و از توطن در هوای نازک و جایهای سرد و از هر نعم  
 اکثرا و باید از خوردن بریزد و از بعد هفت هفته نیز بکار داشتن هر هفته یکنوبت و غذا در بستر غالی  
 از جنس نان و عسل و نان خشک و قلیه خشک و گوشت کبک و طیور و آهو و کوفته و کجور و مناسبت بود و  
 نشسته و خواب بر روغن زیت که در آن دار صینی و زیزه و کشیز خشک کرده باشند و کمی عسل که در آن  
 و زیره طلا کردن آن موضع و چند پسته طعم مفید آید و نه چنان محل متشنج و صد غنا و دهرای کردن  
 الزام و این مسکن بسی نافع بود و کوفته اند که صاف لغوه اگر بعد از هفته نیز مکرر تغذیل داده اگر در وضع  
 نشسته که سخت رگش می‌باشد و پسته را نیز صینی نظر میکند و تکلف صورت خود را مشاهده مینماید و  
 بود و در حین می‌آید و غذا کم می‌خورد و گوشت آید و با روغن کوش یا کفشار و یا که کوی یا که می‌پزد  
 و کوفته و روغن زیت آید و بر سر لغوه می‌کند و حاشا و زود قاف و بود و دشتی و سحر اگر پسته شود

علاج

نصف نافع بود

مرکب بود

مرکب جو شایسته از آن طبع بر آن بود و کردن در دو پشانی مریض طلا کردن و مریض را بر بخار آن دشتن  
 قایم و ده تا چهل روز باید کرد و بعد چهل روز چون مرض باقی بود صعو و های مناسبت بکار داشت  
 و اگر از آن پس که گاهی اندک به پشانی بر کشند تا رطوبتی از زده پشانی فرو آید بهتر بود و در ورس قوی تر  
 پشانی بعد از حبت استخراعی و غیره نافع بود و تیز آب گرم طلا کردن بر مهرای کردن و بر تمام یک شق رجا  
 در جمل مفید آید و مسهلای قوی مناسب بجا باید داد و آن هر دو صفا با بی مناسبت بر میان  
 نهادن و بر روغن پسته و اشباه آن صد غنا و مهرای کردن را در شش نیم دشتن و پسته را  
 مغزول بسرکه سوده مالیدن و زنجبیل و فلفل سوده و در آب بچرخانیم چینه طلی کردن کرم کرم نافع بود  
 غایب در روغن بان جسل کرده مالیدن در جمل نافع آید و همچنین طلی سوده در روغن سداب و بر  
 بخار آبی دشتن که از آن با بوز و مرزنگوش سداب و قیسوم و حرمل جو شیده باشد بسیار مفید بود  
 محمد بن ذکریا گوید که اگر طعام از مغزو باز گیرند تا آن او کرم شود و در کهای او غالی کرد و پس بر بخار قایم  
 دارد که در آن طبع مذکور بود مکرر و بسیار آله و روغن قسط و یار و روغن سداب گرم کرده بر سر  
 او مالند مفید بود و قرص و روغن غایب نافع باشد و آنچه در تهر این علت آرموده ام آنست که  
 مرض ظاهر شود و سر و زانو را طعام و آب بنهند و تا چهل روز را در خانه نشاند و تحت تاریکی اگر  
 بغیر مری بر آن آید نه سپاه یا کجود و دو تو بر پیش و چشم او نیز در تاریکی نشاند و غذا بعد از  
 نان و عسل و منه و اگر مانعی باشد آتش رشته و عان خورد و بجای آب و پسته جو نیز بود  
 کیرد و آب آن فرو برسد و جهت شقی خطی نیم خورده بر آن کند و ساییده بر روی بنده کند و با زده شام  
 یک شق روی کند و چند پسته ساییده بر آن روی باشد و کرم کرده بر شق موافق طلا کنند و شش  
 صبح بر آن حبه نکند از نه و صبح دیگری بر آکنند و تا شب بگذرانند و جهت است غالی چند قطره طلا  
 ساییده طلا کنند شب از روی چند نوبت با چوب زردا جاده می‌کرده بر روی طلا کنند و کورینر کرده طلا  
 کنند و درین اثنا قهقهه‌ها تر متناوب بعد از سه هفته هر دو سر و زانو و چهار روز یک نوبت یک نوبت طلا  
 صحت یابد اگر با زدن اندک کاه اگر زهره کلنگ را آب جند رحل کرده و پشینی عسل چکانند رطوبت  
 بسیار دفع کند و غایب و عظیم دهد و مجرب است و آنجا که از شش پستی افتاده باشد و در تیز مزاج باید که  
 بعد از دفع بسیار پس از آنجا که از نرم افتد تحت علاج ورم باید کرد و اما در اول حال که لغوه  
 پدید آید و بداند که این علاج با سکت باز خواهد گشت حبت طعم بعضی علامات و مقدمات دیگر این  
 با لغوه آنجا مسهل نشاید و او را فی الحال حنه تیر باید کرد و غذا قلیه کجور آب باید داد و تیز آب







و باشد که اندر لیفهای عصب اجزاء عضله گذریابد و بسبب برائی که با غلغل سپید لیفها و اجزای عصب  
فراموشند و به انجست در دو تا که کند و حرکتها باطل گردد و علامت خاصه که از آنست که مبات روی  
صاحبان هیاه روی چشم صاحب خنای مانده و گاه باشد که چشمها را نفوذ و برهم نیزند و انگشت  
و دندانها برهم کشند و گردن کوتاه مانده و دوشها برآمده باشد و نفخدن از حال طبعی بگذرد و باشد  
که مباد خنده بر روی او نماند و خنده نباشد چنانچه در شرح مطلق گفته شد و باشد که عضله کشیده شود  
که کشیده شود بر شکلی که قوت دفعه باطل گردد و بول باز گیرد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و بول  
قوت با سکه آن باطل گردد و باشد که با آن اکی بکشد و بول خون گردد و باشد که عضله مقعده معا  
مستقیم کشیده شود و ثقل آنکه نتواند داشتن و باشد که بعضی اسباب ضرری که توجیه کرد و اندر  
بول بچوناب آید باشد و بسیار باشد که عصبها بسبب سدی که میخورد و بهار از حالت خواب خود  
چون انگشتی غلط و در انواع از پنجوایی و در داخلی نباشد خاصه در میان دو کتف و هرگاه عضله  
قفا و پشت کمی انحطت شود و آب من و شربت به بلبل رود و اختلاج و خارش در ریه اندا هجا می  
و از خاریدن لذت نیابد و زبان گران کند مقدّم که از باشد علاج همان نوع باید گردن که در شرح  
شده و نکلس با غیظ از عصب عضله کشیده و ضحاده و روشنهایی که مرتبه کار داشتن و بهر  
و بهر شیر و بهر کفار و بهر گاو کوی که اخته مالدین و شیر بر اعضا و دشین از شیر آدمی و فیه  
چون که از اندامهای گفته بجهت نیز علاج باید گردن و اگر گفته نیز معارضه و بهر ضرر و غن  
یا گاو و دیگر گفته که موشش نشاند و در جلد شیر ضرر و گردن مالدین نافع بود و تیزا که  
عصب آید و اندک استمد و راست ماندن عصب عضله منحر که بود چنانچه از انقباض عاجز آید و عضله  
از حرکت انقباضی مانع آید و به انجست عضو است و بهر سبب این اعطاده بود و رقیق که نفوذ کند در  
عصب عبا و لیفهای عصب آنرا فرو برد و در چین است و عضله آفتابا میخورد و بر همان هیاه مصل  
و عصب اعیان بر آید و بی آنکه در طول با عرض آن نقصان شود و نمیکند که موم که اخته را فراخ  
و سرد گردد و باشد که موزی بمیدار عصب و عصبان بطرف مشی در طرف طول گیران شود  
و بران هیاه مانده و باز کشیدن آن دشوار گردد و باشد که پوستی از عصب بر آید و عرض آن  
کند به جمع ساختن لیفهای عصب طول آنرا بر حال خود بدارد و آن پس منع آید و اول از انقباض  
و بهر سبب بعلامات خود تمیز گردد چنانچه اکثر همین شده و در ابواب و امراض سابقه و این مرض مخصوص  
با اعضا آید بود و علاج همان نوع باید گردن که در شرح مقرر شد عورتی را در هر آیه کیایی او تمهید شده

و از آن وقت غلبه است کردن و احبابی از علاجه‌ای تشنج فرموده بودند و نافع نبوده بود و حضرت فرمود  
که تیز باد و قوی تر بران کتلاهی او باید نه مگر چنانچه پوستی بیک از کف پای او برخواست و بعد از  
روغن کاری بخم بکشد و در روز خوش شد و او را از زخم‌های غم آنکس بر زمین فرمودند و از بخری  
برخوردن نیز منع میکردند و الله اعلم الخ جمیدن سطح‌ها بر عضو بود و سبب آن بادی بود و غلبه  
عضو محبت کرد و بجزکت خویش غلبه و پوستی را که لاصق است بجنبانه و سبب حرکت آن با پوست  
عضو بود و روغن آن و این با غلبه‌های بخار را و غلبه بود که در حرارتی قوی حاصل شده باشد بخار را  
خوردن و وای گرم اجناس را دفع می‌شود و یا بعد از غصه یا در غصه غلبه می‌پزد آید و کاهی بخار را و غلبه  
که سببی در عضو محبت کرد و از جنس پس غلبه شود و بجز مایه‌ای چاه آب این با کاهی که سودا افتد خاک  
اصحاب با لجه‌ای قزاقی و مطهر از مایه‌ای تشنج شکل نبرد و سبب بادی فتن داده و پوست طبع از جنت آن  
محل یک کرمی نباشد و کرمی مد تولد داده و پس آن میشود و هر اختلاج که در رستن افتد و دایره کرد  
یا لجه‌ای واضح بود و اگر اندر روی افتد و دایره شود مقده لقوه باشد و اگر اندر سر پهلوی افتد غلبه  
آکس حجاب بود و اندر دیگر اندام‌های مقده تشنج بود علاج آنکه از بخت افتد تبیل مزاج و تغیل سو  
اصلاح عضو مؤث و عضو که تشنج افتد و آن پدید آمده باشد باید کردن و بر محل اختلاج غلیظ  
و کثیرا لویه باید آکندن و غش‌های نرم معتدل چون روغن بنفشه یا لیدن و بسیار دیدم که بخور  
سود و ترچون میوه و غیره سکین یافت و آنکه از باز ماندن در شب بجلای لغوه استرخانی و تشنج استیلا  
از ضاده و کما و علی و غرضه و غده و شربت روغن کاری غرضه و اگر انوضع را اول بخورده درشت مالند  
آنگاه روغن مالند بهتر باشد و طبه‌های مناسب بران آکندن که بران بحسب تشخیص آنچه در آن تشنج  
باشد عظیم نافع آید و از هر چه باید که سر بود و جاب باشد و آنکه کاهی باشد اکثر اراض نامی را که  
البرست و بیکار می‌افتد مثل صرع و تشنج و غش و لغوه و تمدد و اختلاج سبب آنرا با غلبه است  
علاج اول تشنج خلطی که با غلبه از آن حاصل شده کف آنگاه با لیدن و دمان محل از خارج و خوردن  
دو آبی و دفع با کوشیدن و غلبه معده معوم آن ماده را از خلط امقاق و عضای بدن و الله اعلم  
باب پنجم در بیان احوال جسم ترکیب وضع و مزاج و منفعت‌ها و علامات مزاج مختلفه  
طبیعه آن و آنچه مضایق است بدان و مرض‌های عین و اسباب علامات و معالجات آنها از ترکیب  
و قوه با صرع و مزاج چشم و منافع این حالات به آنکه چشم عضویت مؤلف از طبقات رطوبات و غشای  
و برده در کهای چون و شرابها و ترتیب هر یک حیانت که تحت هر طبقه اند رسیده استخوان چشم کشته

و از زمان



کتاب فی الحقیقه فی الطب  
 جلد پنجم  
 فصل در غده ها  
 در غده ها

شده است نخستین را که ماس استخوان است طبقه صلبه گوشت و دوم را شیره اندیم شکلی مانند و سه را سینه  
 میان این طبقه نهاده است نخستین را زجاجیه گوشت از جهت مشابهاست آن در قوام و رنگ با یکدیگر گشته  
 که هر آن از خونت و دویم را جلیده خوانند از جهت صافیست و روشن و سفید و عجمی و شکلی که است  
 بجز ژاله و بدین سبب از ریه نیز خوانند و ردی بودن آن انگلی همین دارد تا شش و دیده در وی بگو  
 پدید آید و وقت ادویه تری که آید تا اندک صلب شود که در رطوبتها در آمده است با نام شش و در رطوبتها  
 پیوسته گوشت مشابهاست آن در قوام بسیار سببه غایب مرغ و جلیده اندر میان زجاجیه پیوسته است تا از  
 یکدیگر جدا کرد و پیوسته فروغ آفتاب خرمای خورشان از وی لایق باز میسر آید تا بعد از ریج بوی رسیده و  
 طبقه دیگر از ریش این رطوبتهاست نخستین را شکلی نود خوانند جهت مشابهاست آن در وضع و شکل  
 تا شکلیست و دویم را عینیه گویند جهت آنکه بیاض است و در برابر موضع دیدار رتبه است برسان بقدر آنکه  
 که در ناله او بر کشید باشد هرگاه که آن رتبه بسته گردد بیاضی باطل گردد و رنگ این طبقه آسمان گشت تا  
 نور دیده اندر وی معتدل گردد زیرا که افراط آن که بسیاری است نور را تیره دارد و فقره آنکه معتدل  
 نور را بر آید و اندر وی این پرده خفای نرم است کالان آید که در چشم فرو آید به سبب جاری در آن  
 پنهان گشته تا خفا از نگاه دارد و گذارد که دیگر بارش طبقه باز آید و طبقه سیوم را فرقه گویند جهت مشابها  
 در صفای و صلیق و شفافی بشن سفید تر است و این طبقه چهار پوست بجز پوستها بر یکدیگر منطبق و کنار  
 شده و طبقه چهارم را طبعی گویند اما مصبها و نوع است یکی مصب پس منبای است و آن جوفت بر خلاف  
 مصبها و دویم مصب است که از کف رتبه نخستین از رتبه های مانع رسیده است بسوی دهان  
 و از سوی جب رسته است بسوی ریه است آمده و به صورت در میان مسافت بهم رسیده اند و میالکاه بر  
 اینجا هم در پوسته خاک کجایف هر دو هم در کشیده شده برین شکل  و یکی کشیده و آنجا کجایف  
 فراتر شده است و کجایف هر یک بشان زان نیست که صورتی از آن بگذرد و ازین اختلاط باز گشته اند  
 و حال نخستین چنانچه و دنبال ریه است چشم ریه است و ازین اختلاط بعضی گمان برده اند که این هر دو  
 از هم گشته اند صلیبی و از ریه است کجایف از ریه است و نور دیده که از ریه با صره گویند که قوه  
 با است از ریه کجایف بگذرد و بر طوبت جلیده در آید و باید و محلی که این دو مصب الهی فراتر  
 شده که در رطوبت زجاجیه و جلیده اندر آمده اند و طبقه شکلی از آن مرتب شده است و در ریه  
 چشم رطوبت جلیده است که قابل نور است و در رطوبتها و طبقها از برای صلیق است چه رطوبت زجاجیه  
 و طبقهای که از پس آنست یکدیگر آن پیوسته اند و گرد او در آمده و رطوبت پیوسته و طبقهای که در

بعضی دیگر چنانچه  
 X

گردیده و یکبار در آمده و از هر صفت او در میان جلا نهاده آمده و از دو از دو عضله چشم و عضله  
 یک چشم نهاده است و ازین پنج سر است که حرکت برداشتن یکدیگر است و دو است که حرکت فرو بردن  
 یکدیگر است و ازین پنج سر است که در اندرون چشم عصب بخوف را لایق و میسر است تا چشم بر سر  
 نخیزد و شش دیگر است که حرکت حاضره چشم به است و جفنها مرکب از غشا و عضله و غشا عضلی و جلیده  
 اعلافتای دیگر بود و شش و چون چشم برای منفعت دیدن مخلوق شده است بنابرین از اجزای ترکیب  
 که قابلیت انعکاس و انقباض صورت مرئیات مقابل یا حدوث و خروج شعاع از بعضی جهت صیرورت  
 و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر چه بنوی از آن قابل شده اند داشته باشد و اگر اجزای آن بطبع غایت  
 افشاده اند لکن بطبعی که از مجموع حاصل گشته در حرارت و رطوبت بغایت اعتدال واقع است و برین است  
 که اعدال غرض اجزاء بدن رطوبت جلیده است جهت تعلیق نور و جو و انسانی که روح جسم نور نیست بدو  
 محمل قابل شدن جلیده مرازا چون اورد بدن از اعظم مهمات به نیست بجهت این هم چشم دو گانه  
 مخلوق شده تا اگر کتی یکی رسد بدن از منفعت دیگری با نصیب و دو مع ذلک در ابصار و جهت حرکت  
 برد و منته واقع شده اند تا یکی دو دیده نشود و چنانچه احوال واقع است و سبب نگاه روی چشم  
 صحیح است که آنچه روح با صره در می یابد به جمع النورین میرساند و بدان جهت یکسان ادراک کرده میشود  
 و احوال را از جهت یکدیگر شدن و یا شش عصب حرکت و یا بسته شدن کجایف ملاقی عصبین مجوفین  
 یا حمل رطوبت جلیده بطرف مخالف طرف دیگر حرکت و جهت ادراک مختلف افشاده و بدین جهت چشم را  
 تمام است و مانع و موجب مانع و معده و بدین سبب بعضی آن مشارکت این اعضا بسیار اتفاق افتد اما  
 مشارکت آن مانع بران و وجه است که با وجود قریب جود عصبی که یکی از طبقه چشم شده اند  
 رسته است و رطوبت چشم از رطوبت مانع است و از غذای مانع نخورد میباید و معدن نور بر مردم  
 و مانع بود و مشارکت آن با مجامها بر این است که اجزاء خارج که محیط تحف است و از اسماهی گویند  
 از گوشت سفید رنگ طبقه منجمد پدید آمده و از اجزای حجاب غلیظ که محیط تحف متصل بدان طبقه صلبه  
 قرنه حاصل شده است و از اجزاء حجاب رقیق که ملاقی مغز است طبقه مشیریت و عینه مسکون شده  
 مشارکت آن با معده بواسطه مشارکت و مانع است با معده بواسطه عصب راجع و مساند و مانع چشم  
 مسامت معده واقع شده است و اندام اما علامات از ریه مختلفه چشم بر حرکت چشم با حجاب  
 رکهای آن با ریه و تیرینی و ریه و فتن از ملاقات شکلهای زردی لون و آشفته و لیل گری بود  
 حالات و کم رنگی و پسری دلیل سری باشد و تحت حرکت چشم بی سرعت و کمی ریه و ریه از ملاقات



مضرات عین

انفعات عین

دلیل

ترتیباً به هم فشارند و یکبار پس از چشم و از نزدیکی به دیدن دلیل خشکی بود و صند آنها و کبودی  
تری بود و شعله آیت نیز دقت به نظر بر هر چه را که مندی نقشه او را کند دلیل اعتدال مزاج چشم شد  
و اندک هم و اما آنچه چشم مضرت دو بسیار است و کرد و هو اجهت هوا و ملاقات هوا سخت سرد و  
گرم و کز بسیار و کمرستن بر آفتاب ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر آفتاب بر چیزهای بران نشسته  
و سخت سفید و روشن مثل برف و بر ریشهای مخمور و عکس آب جسته و بر چیزهای و آرد و آرد  
بر زمین و بر آب و و بزرگ پیل و بر نقشها خورد و بر خطهای باریک و بر چیزهای الجب بسیار سفید  
و مستطبی و بر دی خفتن و مستی و تخم زرد و اطعمه و شرب به کوار و چیزهایی که بجا بسیار و به از آن  
بدیایع براید و چیزهای تیز چون کند نا و پاز و سیر و اکثر شیرینها و کندن موی سخی و بغل و ابرو و خر  
بغل و بویهای کهنه و بوی خربزه و شمامه و پوست جوزه و برک آن و بسیار سیاهی و جمل و و رکن  
جهت کردن و بخوابی و خواب غلبه استوالی و بر امتلا خفتن و بشطعام خوردن و چیزهایی که کم معده را بخانه  
چون سرکه و بعضی ترشها و آنچه کم شود و شور بود و شراب میوه ای سرد و ترش و در و شب و غذای  
و کوک و زیتون و کرب و مدس باقی و ششها آنها و کوشتهای غلیظه و لبنیات غیر از جرات کافی  
و پای بر شک و کل بسیار نهادن و بسیار بر شیب انداختن و سراز جایی خود او و کین و بسیار علی  
و غلبه غوط خوردن و اما آنچه چشم نافع است بستن قوی و نه تازه است بر کفهای پای بستن خواب بر  
یا کشتن بر شسته بر پایها و مداومت جرب داشتن کفهای پای و مداومت سر کشیدن و توتیر کردن  
مالیدن گاه که لایق خورده و توتیای شسته و ششها آنها کشیدن و در چینی و طفل و قرض و غرض  
و بایان خوردن و کاهای آید و بایان یا مژگوش یا کلاب و چشم کشیدن و اندر آب جانی سرد  
بیل سرفه و بر چشم کشادن و در تار کفها نظر کردن و مبالغه و در خطهای خوش و جلی کمرستن و در  
آب وین و جزیانی که دست میدارند و بین و میس زین و چشم کشیدن و اکثر ایام طبع را نرم داشتن  
غذای سبک که بخار خوردن و بر کسبی و طبعی بیل و آب سرد با صیاط خوردن و در خشکی صاف و  
بهرای گرم و تر خشک کرده اندکی خوردن و دوق کاه و تی تازه خشک کرده و در کما و تشنگی خوردن و بر خور  
از مضرات مذکور کرد و باین را بلند ساختن و تقویت مزاج بدان نمودن و حفظ نظارت  
ملاحظه بسیار در جزا مطلقا کردن و لباس سپاه پوشیدن و دواهای مسکن بخار و معوی معده  
طعام خوردن و مداومت طبیعت کردن و اندک هم و اما امراض عین و اسباب علامات و معالجا  
آنها را مد که مشهور است بدر چشم آتشی بود که در طبقه غلیظه افتد با درد و ضربان و فساد آن مجاور

بشخص

171

کفهای نیز رسد و سبب اعطای آن بود یا خلط صغیر باشد که از ماده سوداوی یا از غلبه عین قه  
و یا از مرکب این اخلاط باشد که از ماده ریخی حار افتد اما علامت مدغنی در غلبه عوار بود و با چشم  
که از ضربان گویند و کرانی و غلبه ریخی و یکبار و بر جاپستن رکهای سرد صند و چشم و بسیار معن  
آب بینی و هم چسبیدن یک چشم و زرد و کشته شدن رص و مرطوبی و اما علامات صفراوی حدت و زرد  
و سوزانی و کوری رص بغایت از غمت از خشک در خوانند و یکبار اما پس کندن آبا سوزش بود و یک  
چشم بر سخی و تیرگی مایل باشد و علاج بود و این صنف کراختد از جهت عدم حدت سودا و چشم و غوط  
آن و ده خود آنجا و آنچه احیاناً به آید مردم سوداوی را تواند بودن و از کرد و و استباه آن بکشد  
آن حالتی واقع شود و اما علامت بلغمی غلبه کرانی و تری چشم بود و سوزش التهاب ضربان و کمی سخی چشم  
از جهت رص و سفید مایل بودن سخی یکبار و تهج یکبار و در بر شسته شدن یکبار و بعضی از علامات  
هر خطی ظهور آن باشد و اما علامت بی غلبه و ج بود و با غلبه و خفت و کمی و سخی چشم و کمی  
و عدم علامات خطی اگر اندر یکبار تهج به آید رز و کم و زیاد کرد و و بر ساعت و در طری چشم در  
غلبه احساس کند و کاهی چنان پیدا که محلی از چشم خواهد غرقیدن و هیچ ساق آرام نگردد و هر چه چشم  
فراخ و بزرگ بود و رکهای آن سرخ و ظاهر باشد در اغلب احوال مستعد این مرض باشد و این علت حجب  
جدری اگر مردم را در ایام گرم به آید یا بخصیص در کوهی و از جمل امراض و ارا ده باشد و زرد و طفال  
سرایت کند و کاهی بعضی را چنین نوبت واقع شود و خداوند در چشم ما هر چند که مرض قوی باشد چون  
رق الا معایا از جری به آید زردی از آن خلاص شود و علاج آنچه مشرک النفع است نشستن است در خفا  
خوشن و اگر می و تری مایل و تاریک و نه کبود و یا بسیار بر پیش چشم او و کین و از مضرات مذکور  
بودن و تا سه روز و چهار روز دست بچشم نزن و دار و کز و جزش و خضری که بر شسته  
کاهی که بینی مطلوب باشد توان ملی کردن و کاهی که بول کم شستن و آنچه یکبار در رص به آید  
غذای جرب نرم خوردن مثل باج ترید و کنگره و نخود آب جرب پر باز و ششها آن و جزیان و جزی  
غذای گرم و سرد و میوه خوردن و طعام کم خوردن و کم گفتن و هر شام یا شوی شام سب کردن و در ابرو  
و اشال آن خفتن و کجایات نیکو او را مشغول داشتن و طبیعت او را ایم نرم و محیب داشتن بسیار  
لایق و حقهای موافق و تقویمهای ملین معتدل و پخته و و کزاده و کتید کردن خصوصاً در سردی و موافق  
عاب آنها دادن و بعد چهار روز یا سه روز اگر تقیل شود و ارا را سفید و چشم بکین هر روز  
و بعد غتم گرمی و چشم نام فی بود و ارا را سرد و ریختن بچنان و اگر درین اوقات یکبار بر چشم پیچند



باشد جزو زهره پستوری که در مرد اطفال گفته شد پس بر شبت بعد از دویم و چهارم اگر کسی  
 سوزشی و اندکی درد بانی باشد و آبی بریزد و شبهای جمعه هر روز مالک کشیدن میگویند اگر  
 اعراض قلبی باشد بوسه تو بای شست بر دلها مالیدن و بعد از آن هر روز یکجام فایز در آن  
 ساعتی و آب علی بکری بایل بر سر بختن و تراب نرم بر صدفین و کر و حبهها مالیدن و غطی در و آب  
 مخصوصه نافع است آنست که در دوی روز دوم فصد قیال کنند و اگر نافع نباشد سرای کوب با حبهها  
 پس بر جانت کنند یا بر ساقهای پای کمر او بعد بوسه ملین شراب بنفشه و کل در رقیق مکرورند  
 یا بنفشه بنفشه و شکر شاد زردی و دو کت شکم خورده و آوند و مشاف در دی و چشم و شاف  
 بر نانی الیوم و چه کند و غذا بسبک بکار دارند و بعد مخته ملازم حمام کنند و اندر صفرادی چون  
 بی بیتی نباشد روز چهارم شقیه کنند بلینا صفرامقوی بر بنوا و اشباه آن و فوخرضای شنبه  
 مغی جامی بلیزر اندر معصوم نار یا ترچین در عصر الوی کینه یا مقشره منقوع و امثال آنها و درین  
 مسکنات صفرامیدهند از نفع فو که قاتی بشیر نی بایل و یا مغز بوم کوفته و دامت تمام فایز  
 فرایند و غذا کشاکش که در آن که و کینه باشد و روغن بادام افکنده بسی مناسب بود و شاف  
 و روی لباب برز قطنوا حل کرده کشیدن بگوید و اندر سوداوی شقیه بدن و دماغ کنند مسهل  
 سودا بعد چهارم و در تبدیل مزاج کوشند و بر کهنای پای قوی و بنه بوسه بنند و غذای مهرب خورند  
 مهالک تو تر میکشند و اندر بعضی بوسه شقیه بدن و دماغ کنند مسهل بلغم چون حبیب الی امثال  
 و نخود آب چرب و اشباه آن اندک اندک خورند بر جع غالب و نطولات محلل بکار دارند اگر مسهل  
 مانعی باشد و شیا فهای حاجت اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و کیمیت بنه و دو کدر اشبه  
 آن پوسته میکنند و در ریجی چربی کشنده با و خورند و از خضای نفاخ و امتلا معده بر خورند و زرق  
 جزو پستوری بنند و طبع خللات با و بعد بوسه نطول کنند و کیمیات با و شکر پوسته میکنند و در جانشان  
 پس بر نهان و بی مفید باشد و در جلد اگر تپری نماند کردن که زجر بارق الامعاء از آن بهر آید  
 نرم شستن و جزای لیز خوردن و اشباه آن و آنجا که ازین انواع مذکور بهر شکست معده افتد  
 در و آن در معده و زیاده شدن آن در بری معده و در فساد طعام در معده بدان کوی اهدام  
 مقوی معده باید خوردن و در شقیه مسهل باید دادن که بعد دماغ بود و خطبه از معده باز دارد و معده  
 پاک کند چون میله و حبیب الی کل کمر و بعد طعام آب مسکن بخار و مقوی معده بکار باید داشتن  
 و او را و معالجین به محذور کما که در دصعیه و با استعمال محذور از دغل و خارج حبیب است آن

در صفرادی

در شقیه

در جانشان

الحام

الحام در طلبها اندک افیون حسن باید ساختن و حب الشفا و اشباه بمقدار لایق خوردن و آنجا که کشت  
 حجاب خارج افتد و تمه و عضلات پیشانی و خارشش و غلبه آفت بلکه بدان کوی اهدام در نطولات  
 کوشیدن بر سر چشم و در تمام سر بعد شقیه و حجامت پس کردن و کوی محلی کردن و مقوی  
 و پیشانی و چشم بعد شقیه نهادن و آنجا که بشارکت حجاب است حلال افتد و غلبهها یا استادی  
 آن بود در شقیه و نطول و ضما و مناسب احتقان لایق و حجامت پس سر و ساقها پای باید کوشیدن  
 و آنجا که بشارکت دماغ افتد و تقدم کرانی سر و صداع و بسیاری رطوبات چشم و بینی و لایق  
 و نزل بدان کوی اهدام و در شقیه دماغ باید کوشیدن و مسهلات لایق و فصد قیال و بعد شستن  
 و نزل و اهدام نمودن با استعمال حب الشفا و حافظه العود و بر شفا و اشباه آنها و دماغ شربان  
 و تیزابکاری سر و شقیهها و پای شویهای مناسب احتقان لایق و غذا پای نرم که اندر آن  
 خنثی شدن باشد خوردن و بعد شقیه یک و پس کین نزل و دار الرمد بکار داشتن جان زردی که  
 دوار الرمد بعضی خوانم از جربات اهل سی کیمینی که آنرا حشمت چشم بنشیند که از مقشره سازد و بام  
 چندان نبات سفید و چندان از زروت و چندان اسفولنج بگویند در آن و یا بر سبک سماق و جلوه  
 از دالای بسیار رخت بگذاران و کلاه دارد و بعضی بپسوزن نیز سازند و بگویند و تخصیص در سر  
 جان زردی و دیگر که آنرا دوار الرمد حشمت خوانم از جربات اهل سی کیمینه و دار الرمد بعضی دیگر  
 از آن یک دانند خون بسیارشان که آنرا اطباء هم الا فین گویند و آن عصاره مقصود پنج موجود بود  
 ساید و نرم نمیشد و بام دیگر باز از دالاکند رانده و کلاه دارند و طریق استعمال این در دوار  
 و چشم است که در بعضی بایشت باز خورند بر بر بالین نهاده و بهر شست شهادت بکهای چشم او را قوی  
 بکنند و آنجا که در آنجا که در حدقه پیدا نباشد و دیگر در و با هر که ام باید بهر آنکه شست و شهادت  
 و بر درون بکهای باشد چون بخار کرده و چندان که نزدیک بان رسد که سرفی روی بکهای پوشیده شود  
 آن آنجا که بکهای بگذارد تا بجای باز رود و هم کرفته پس نرم بر شست چشم بنند و چشم باز کنند و بهر  
 نهاده و خار و چند آنکه در روی بکهای بخورند یعنی دار حل شود و کیمینی اجزا چشم رسد و با سبک بر و آن  
 آنجا که بر خیزد و چشم اگر خراش در باریکی بکشد و بهتر آن بود که هر صیاح و عصر تک این در و در شقیه  
 دارند و چون چشم بهتر شود و سرفی دلا و از دوار رسد بکار دارند صبا جها و غذا پای نرم و در شقیه  
 و بعد دار و افکنده و تجربه خیال یافته اند که در چهارشنبه و جمعه دار و افکندن یعنی نذر و میان  
 از جربات اهل سی کیمینی خوانم شستن و در ظرفی مسین کن بر سر آنکه شست افروخته بنه و قدری بام

در دوار الرمد بعضی

دوار الرمد

طریق استعمال

بیان حجاب



و قد سی بر روی چوب کز خشک و قد سی پوست مرغ موجود اندران اندازد و از نرم نرم بوشان تا طعم  
 آنها در روغن در آید و احتیاط کن تا روغن سوخته نشود پس از آتش بردار و روغن را با لای و کوب  
 سوخته شسته بر آب گرفته بکوب و کیف در این هم جزو کوبه نشاندن جزوی جگر کوفته و از دالای سخت گذرانده  
 درین روغن بریز افند که بقوام آید و در نیکو بوی بکاز از این هم زن و لکله دارد و بوقت  
 قدسی از آن بر آنکشت بر دارد و با کشت نزد شهادت از این سیل بر بختن قوی میال چند اندک بر این  
 و ماییدن و خلاصه میسر کند آن کوب و بکوب شود و این بسیار و قوامی بداند آنگاه از این  
 میکش و میل برین ادوی بود و اگر چشم را می رسد باشد بعضی روغن بادام مغز زرد آلو  
 یا شفا لورایم سوخته و برین کباب کشت نرم نماید باید کردن و از آن دو کباب خشک قلبی بان شسته  
 بر می یالیدن و شستن بان شفا و روی مری بکشد کل سرخ تر چهار مثقال زعفران و سفید  
 از هر یکی دو مثقال ایون و از نرودت از هر یکی مثقالی جگر کوفته و نرم بخت با آب بان صاف شسته  
 شاخته لکله دارند و بوقت حاجت بسفیده خای مرغ برین کباب صلا بکشد و قند از این به زیاده بکشد  
 و بر میان چغنها نهند چنانچه بر حد کتیه کند و طریقی شفاست که بکباب طریقی باز کردند و فیل و کتیه  
 آسته تا بحال خود باز رود و از آن کبر و اگر در آب سفید حل کرده میل اندر شسته ماقطو کنند اندر نیم  
 شایه بان شفا بر روی بوی مجرب بعضی اطباء بکینه مایه و از نرودت از هر یکی هفت درم زعفران  
 کتیه درم افیون نیم درم جگر راحی و حل نرم کرده آب بان بر شسته و لکله دارند و بوقت  
 و روی کتیه کلنمانند و دعوی اضع آن بود که این شایه را بیک درم بر اصلاح میکند و بکینه  
 که این مبالغه در شفا و استعمال شایه و غیره از برای رمدی که بسیار مایه بکشد و بد علاج  
 بود و الا اکثر رمدی اطفال و مردم جوان و خوش گوشت و شیرین خون و کم خلط فاسد و بوی  
 بر تری که در علاج رمد اطفال گفته شد علاج کافی باشد و تا ممکن بود هیچ و ادوی تحت تیز بکرم یا سرد یا  
 باشد بچشم نایک شیه که بعضی بسن زک و شرفیت و زرد از زرد همیشه بخصیص کای که در چشم در  
 و ضربانی باشد بجز دالای نرم بکین هیچ و اگر در نشاید بر دن که بکبابی چشم بسیار متورم و بریم اضاف  
 بود و آن در بکین ورم باید کوشیدن بضماد کردن و جزو زرد بر شسته چشم ملکی کردن و برین  
 تازه برک علف بد که از بعضی هزار بند کوبیده در لب آب بسیار بود کوفته نرم و بچشم ساخته و بوی  
 کرم هر ساعت شستن و از باد و سرما لکله داشتن و بچشم خطه لای مناسب و غیره لکله لکله و در  
 مذکور افکندن و جهت ورم فیتلهای که بر نهادن هم مفید بود و آنجا که در درون بکباب نقاط خونی یا و

شیاف

شیاف و جگر

بکبر

بکبر از غلبه ماده و وجع بد اند و تا آن سکنند و خورشان برون نیاید پس کمترین دواهای بکبر  
 افکندن و این مرض را در سی کوبیده چشم فلان روغن دارد و آنجا خای زرد چوب را که آن کرد بای  
 و غیره بکینه مایه در شور بندند تا کوبیده شود و آنگاه بر کوبند و بسایند و بسفیده نیم مرغ بر شسته  
 بدان آلایده و در چشم نهند کوبد از نقاط و سبیه بطریقه و خونی چند از آن برد و درم  
 بعد از آن بدو سر و زرد و زرد و افکند و مفید آید و بسیار آید که فیتله زرد چوب بد کوبد و درم  
 بسفیده خای مرغ آلایده و در تری که از نرودت سیل از نرودت کوبیده و از نرودت کوبیده و از نرودت  
 با کباب در چشم می نهند زرد تر آن نقاط می کشد و لبیک کای درم هنوز خام است از آن کباب در زرد  
 میشود و اگر طاعت تواند آورد و در نرودت کوبیده و از نرودت کوبیده و از نرودت کوبیده و از نرودت  
 از طریقی هر یک و پنج درم کوبد کوفته باشند خشک ساخته از آب بان بن بایند و در کتیه بایند  
 و قویای سوده خشک بر کوبد چشمها پوسته یالیدن و کتیهای بای را چوب دشتن هم نافع باشد و باید  
 هر دو ای که در چشم کتیه و بر آن نهند چون بکینه که در دالای کباب بسیار و مایه زرد چوبی و دیگر کوبد  
 و کتیه کتیه و هر که بکینه در آن زیاد شد فی الحال آزاد و کتیه و دیگر کتیه و کتیه و کتیه  
 آن جزوی دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات قوی تر باشد از جمله کتیه رات و کتیه کتیه  
 طلی مناسبت کند چون عضو موقت است فی الحال در زیاد شود یا شوشا چون دست نهند و سبیه  
 بغض بکین بکینه باشد و امیران جینی و قویای شفا مادی آب صلا بکشد و بر شسته چشمها  
 سبیه و کتیه و در بکینه کتیه و بکینه در دنج این رمدی و بکینه جک کتیه و درم سفید چشم  
 هر سه که در رمدی چشم برم شود نهند و این مرض اکثر اطفال با افند از جهت طبع رمدی  
 مزاج و دماغ و ضعیفی چشم و قوی لبان و باشد که از ماده ریخی افند و بکینه از نایم سفیدی  
 پیدا شود و بر روی ملحه بایستد و چشم هم نهادن با فیلدن و کوفت عظیم باشد علاج همان نوع بود  
 در رمدی صعب گفته شد لیکن اینجا مبالغه در شفا بیشتر باید کردن و چون از ماده کرم افند و  
 خون برون کردن باید کوشید بعضه ففاد و حجامت نقره پس سرخ بچشم سریع در ارادن فرو  
 از قاعده مایه بیشتر کشیده شود و حجامت سرد و کتیه و علی افکندن بر پشتی و فیتله بان  
 در رمدی و دال کردن بعضی نافع آید و طریق آنست که پوست را از بالای آن شق کنند و دو طرف  
 از محل قطع با برشیم با یک حکم بندند و میالند و قطع کنند و سبیه بای شش سرخ کرده هر دو قطع  
 دال کنند خاک را بر شیم هنوز دهن خم را برم صلاح کنند و ضاد کتیه زرد چوب نیم مرغ و از نرودت

رمدی



جمله هم ساید و با نش کرم کرده نهادن مفید باشد و اگر غلبه غلبه خل سازند انفع باشد و خوش  
 شکم گشاده کرم بران بستن نافع بود و ضا و کل سپنج و عدس مقش و برک خشک و غلبه غلبه  
 و روغن کل جمله با هم کوفته و نرم نرم بکوبد و آنکه از خلط سرد غلیظ و باد افتاده باشد بعد از  
 ماده غلیظ و نجار کثیر زیره نرم ساید و بر زرده تخم مرغ ریخته و بر روی سبب کرده و کرم ساقی  
 کردن بر پشت چشم نافع بود و بعد خنجر و زرد کرم و سبب کردن باید و زرد و زرد و بعد زرد  
 خام افکندن نافع آید و اگر یکیش شده باشد زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 افکندن که کجده زرد اولاد الله علم قمر این رمی باشد که از بسیار دیدن روشنی برافتنه  
 بواسطه غلبه میل بود و با نجار علاج کشیدن عسل خام بود و پس از چشم و فیکه نرم بوسل آید و در زرد  
 بکلیه نهادن و انداختن با یکیشستن و غذای نرم خوردن و شستن با کای خوردن و پس بر نجار  
 کاه کجده و شستن و زرد سیاه بر پیش چشم او بچیند و انداختن در حمام یک هر روز آب گرم بسیار بر سر بچیند  
 و آنجا که سرایی هم رسید باشد عین علاج نافع آید و پنبه دو و کرداد و پنبه سبی مفید آید و عین  
 کاه کجده شستن و الله علم کند و سوراخهای کرم و زرد بود که در چشم پیدا آید و چشم کسایند  
 رمد کرده و منور و دم حادث شده و برین حال مانده باشد رگهای بر خاسته و سرخی می  
 بی ضربان و وجع جهت ملت ماهه آن و این از اسپاس باید و افتد مثل ضربی که چشم را زرد  
 ماده با نجار میل کند و یا کرمی افتاد است و آن که نجارات را در حرکت آورد و بظا هر طبقه کند و  
 سخت که نجارات سر چشم را حفر و کرم سازد تا با بخت بخت و بظا هر طبقه و یا خوردن و یا  
 کرم که نجار را کرم کند و لطیفی چشم و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 و یا زرد کرم سازد و لطیفی چشم و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 فضا و نوره و آنکه بدان زایل شود و حقیقی از علاج رمد باید کرد و مثل طلی آب کشیدن و حوض و مینا  
 که چشم و توئای مغسول عین خشک بر که چشم مالدن از برون و کای ممالک کشیدن و کای  
 کلابند چشم کشیدن حوضه که بوی بخیل سبب آن شده باشد و بظا هر طبقه و یا خوردن و یا  
 مشک المیدن نافع بود و اکثر بعد بکین کشیدن و تیار بر و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 ظفر که از نجاری افتد که کوبیده فروزی بود و ماعود از جنس غشاکه برنجی که است چشم است  
 و از قسم مسجکام نباشد و این اکثر از کجانی است و چشم نباشد و کجده از جهت غلبه ماده و با شستن  
 بند بر بزرگ بشود و مادی که روی حد و با پوشیده و دیدن توان و لون آن ماسیده بود و یا سبب

مور

مور

مور

اعط

اضطرابی که سبب کون آن شده باشد و از جمله آنچه مفید و رقیق و نوباشد و علاج بهتر نبرد و در  
 سرخ غلیظ آن اثری نباشد علاج و جمله بهتر نبرد از دستکاری بود چه مردی که برای تحلیل آن چشم  
 افکند چون حد و بغایت زکست حضرت آن قبل از منفعت رساندن نباشد کجده و سبب کردن و ای  
 که نجایست جامع النفع بود که استعال آن توان اما اگر در ابتدا شقیق کند و اکین بر زرد و زرد و زرد  
 و کل با شیباف قهر بکارید از هر شیباف بود و جالینوس آرد که اصل سبب خشک را بخیل غبار بود  
 در چشم کشیدن نافع ضعیف را برود و الله علم بسبب برده بود و غلیظ و سرخی مایل که بر سطح ظاهر چشم  
 آید و ابتدا از طهر آن از اطراف چشم بود با سبب زیاد شود و سبب آن شقیق شدن رگهای چشم بود و از  
 فاسد که در استای سبب و ضعف مزاج چشم را نهان شود و اکثر با شستن و صاحب آن از روشنیایی  
 برنج باشد چشم درین علت که کجده شود از جهت ضعف و خج شدن غذای آن بسبب و این مرض سرخی  
 و بیزات بغیر زرد و علاج آن قوی بود و دستکاری باید کرد و آنچه ضعیف افتد بوی که یکیش زرد و زرد  
 قریب در آن فرار کرده باشد چاییدن و شیباف اثر حاکم شدن نافع بود و برون چشم مالدن نافع آید  
 که از کجده آن برنج باشد طبع ساقی که در کلاب جوشیده باشد کشیدن نافع بود و صغ ساقی با هم وزن خود  
 از زرد و چهار وزن نبات سوه کل کردن بسبی مفید آید بسبب و جربا زرد و الله علم افغان و عین  
 آسای بود علاج تدبیرای لطیف کردن و ضا و بای حمل و طلا صبر بر پشت چشم افکندن و شیباف خلوقی شیباف  
 کشیدن و پس بر نجار طبع با بوز و بنفشه و شستن نافع بود و صلا بت ملحه این جهان بود که لطیفی شود  
 چشم شود اگر در د و ظاهر ملحه سرخ و طریقه و در دمنده باشد علاج نجار طبع با بوز و بنفشه مفید آید و طلی سفید  
 و زرد و خاب مرغ بار و غن غنقه و پیر بطهم زده و کشیدن شیباف احمر و جده بعد شقیق خلط بغم و سوز  
 تدبیر لطیف عظم نافع بود و الله علم خابین ملحه سبب آن میل ماده حاد و کرم باشد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 آن علاج از هر کرم و تیز باشد پیر باید کرد و غذای چرب نرم خوردن و هر ماده و در کرم باید کشیدن  
 بر سر باید ریختن و هر روز زنی کردن و ممالک و تیار بر و زرد و بنفشه و کشیدن و الله علم  
 که از زرد و زرد است و آن افتد علاج اول ضد باید کردن بعد و بکین منع تو جرمواد با کجا کردن و اگر  
 بدون آمد باشد از باک باید ساختن و شاد و معسول اندک شیباف افیونی ساید بران و زرد و زرد و زرد  
 و زرد و زرد چشم نهاد و بعضا به بخت بستن و اگر زرد بسیار زرد باشد توئای مغسول با زرد و زرد  
 مرغ ایمنه باید بستن و علاج فرود کردن به آنچه مناسبت بود و اگر خیال باشد که از زرد طبع ملحه سرودن  
 فی الحال جابت پس سر باید کردن مبالغه و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد

حج

مور

مور

مور

مور

مور



باید که بر سفیدی چشم به آید و سبب این با صریح باشد که بر چشم رسد و با غلبه بود از خون در انقضای  
آن از غنی بخت متلاویس بسلطان خونی قیل به انحل از حرارت حرکتی مضطرب و با کثرت شدن سر  
از کجای چشم بخت در و سی بقاعده تخصیص در حین خروار شدن بر مجوز و رتی کردن علاج آنجا که  
قوی باشد خونی که از هیچ بال کجوتر نایافته بقصد بکشدن برای آن که نیک نازد و گرم در چشم بکشدن نایافته  
آید و آب ترسم نایافته بود و اگر در ابتدا رواج در حین سازند مثل طین از منی و طین قوی و سوسو  
سلطان مهر نرم بهر باشد و ضمای را در هم بر پشت چشم نهادن هم مناسب بود و آنجا که سبب قوی باشد  
قیل باید زدن و حجامت کردن و گوشه بکشدن آنکه در کمر و گوشه بکشدن و شیر خوری  
احر لک کشیدن بخیل آید و ضمای اکلیل الملکه دم الاخرین و اصل سوسن زعفران و عدس مضطرب و زرد  
منع و روشن کل جلد را هم کوفته و گرم کرده بر پشت چشم نهادن بسی مفید آید و الله اعلم بحال که در طبقات غیره  
آید چون رطوبت آن در میان پوست لاله دویم قریب از جانب خارج در غشیه مجرب کرده و بسیار با جود  
در میان قشر و دیگر قریب باشد رنگ آن ظاهر بود و رنگ غشیه مخفی است بعد از شفاف شعاع بصری و آن  
چون شود یا نیزه اکان باشد الموضع بسیار بود و اگر طبعی غالب است باشد المکم بود علاج آنجا که  
و او ای شک کننده مثل تو یا و کل و اقلیمیا اکندن کافی بود و در ساختن غذا و در دست جالب شفا  
آن مفید آید و آنجا که نزدیک بود و غشیه باید کردن و بهر سبب که در صلاح آوردن و چنان باید که در بعضی  
از حلقه و سواد که از اکلیل گویند شکافده و بطریق کمره را از غشیه قریب کای چون می آورند بر آورد  
آنکه اصلاح نهم کند به آنجا که مناسب بود و الله اعلم بحال که بر حد و افتد حد و ثانی یا بعد از حد  
مواد فاسد آن برده و سطح ظاهر حد و غیره را طبعی بسوزد و یا بعد وقوع بتره خبیث بود هم از فساد و آه آن  
در غشیه ضربه واقع شود و لافقت آن بسبب تفرق اتصال و قریب باشد و مطلق آن از هفت نوع است  
باشد چهار آن در سطح ظاهر قریب افتد فقط و سه دیگر در غشیه قریب افتد اما از قریب سطح قریب افتد و بی نظار  
سواد عین باید و گویند بخت در جرم آن ندارد از اقسام خوانند و آنجا که بسیاری حد در موضع قریب  
ظاهر به جهت کدورت قیام با مع دیدن غشیه نشود و آنجا که از آن کوچه باشد و فی الجمله قوی دارد و بگویند  
کوچه بود از آنجا که سواد خوانند و آنجا که اکلیل سواد افتد از اکلیل خوانند و در این حال چون شک است  
قرینه و طوق آنجا که بر قریب حد است افتاده باشد سفید نماید جهت زایل شدن شفافیت قریب و اول قریب از انقضای  
بر طوق افتاده باشد سرخ نماید کای که ماده آن تمام بخیل برده نشده باشد و آنجا که چشم در ده بود و حد  
از صوفی گویند و آنجا که بر سطح غشیه مجرب کرده و از قریب غشیه قریب کای عقیق بود و محل آن شک باشد و از هر که

نقطه

قرینه

بالک بود

بالک بود و دیگر راعی کبر باشد و محل وی کشت و تر بوده و دیگری با وجود و معنی و سبب با هر که بکشد  
بود و درین هر نوع محل قریب سفید نماید جهت زایل شدن شفاف قریب بقدر غایر و جود قریب عین با  
ضربان قوی باشد اما آنجا که ماده که از قریب بر فاده بستاند مفید بود و در بیشتر باشد و آنجا که ماده  
رفیق آید باز و کدورت با بخت بود و در کدورت بود و آنجا که بر قی با بی بود بخت کم در و باشد جهت سهولت شخ  
دم لطیف علاج آنجا که قریب بر جانب راست بود و دست چپ خواب باید کردن و عکس و غذای لطیف  
و اگر ضعیف جوده باشد که شتهای طویله را نیک مناسب بود و اگر اندک مان و کدورت خورد و آب  
شور با و قریب با بخورد و بهتر باشد و از میوه و حسنه های بکار آید خدر لازم بود و در بیشتر غشیه و نقل  
کوشیدن باید چنانچه سخت فصد بکوی کند قیغالی و بعد از آن اگر قوت و فاکند در هر چند روز تغذیه  
حلقی بطریق نقل باید میکنند چون فصد صاف و حجامت پس بر مساق پای از آنجا که شکاف و کشف میمان  
متوا باشد بهسل و ملین و حقه و اشباه آنها تغذیه و نقل باید و کدورت و شخ با طبعی در هر چهار روز  
شقیه فرموده است بهسل که فضلات گرم رقیق را بر قی دفع کند مثل طبع نوا که و نفعات سهله و چهار است  
مقوی پسند و اشال آنها و آنجا که قریب بسیار روخ باشد مار العسل باید کشیدن و شفاف ایار و برتر و جز  
حل کرده کشیدن بخیل آید و آنجا که با قریب از وج رمد خری باقی بود چنانچه و چون قریب از وج  
چکاندن و یا روخ نباشد بخت مثل شفاف کشیدن و کدورت و شفاف نشسته کشیدن  
کمل و در شیر حل کرده جلا نافع بود و الله اعلم بحال که بر حد و افتد حد و ثانی یا بعد از حد  
و ضربان و منع دیدن کند و سبب این علت با غلبه در چشم و دوری آن بود و یا صدهای و یا  
از آن غشا را فاسد سازد بی تعریق و باشد که از بسیار اکندن دارد و ای نامناسب چشم است  
آنجا که از ضعف قوت های چشم و میل بخارات بدن این عادت شود و چنانچه بعضی بر از واقع است  
علاج آنجا که سخت رقیق باشد کشیدن عصا شقایق النعمان و عصا قطریون بار یک بعسل نام  
توام داده زرد و ده شود و بسیار بود که زبان درشت در آن مالند بر خیره و در شتی زبان کشیده  
کرفتن در دهن حاصل شود و آنجا که قوی بود و صمغ سماق از روت برابر با چهار بر نبات سفید شود  
نافع آید و همچنین شیان خضر کشیدن و پلیدی خطاف با کبوتر و عسل سوده و با هم وزن آن  
سفید سوده با دهنه و کجاست و با نبات سفید و از روت چهار برابر سوده در کشیدن مفید  
و هر روز چند نوبت زبان در آن البدن خصوصاً که در شب بود و نایب نافع بود و آنجا که سر مد یا صدها  
باقی باشد سخت علاج آنها باید کردن بهر سبب که رو طینات در جلا نافع آید و همچنین در حد و افتد

سفید



سلاق

علاج

برگ

شکر

برکت پاپیاستن و بول در چکانیدن و اگر تواند که اعتدال حدت تیزاب مرغی در انداختن چنانکه حدت  
 کند و آن تیزاب بدان سفیدی رسیده زود دفع کند و اصلاح دهد و غذای نرم و کم بخورد و اندک خورد  
 جلد لازم باشد و اندک هم سدق سطر شدن و سرخ شدن کینه را یک چشم بود و چون کینه شود از آن  
 آن خرگان بریزد و محل آن بسوزد و سرخ شود و بیشتر در نزد یک مغز که چشم افتد و باشد که تمام یک  
 فرار کرده و گاه باشد که فرسوده و فساد داده آن غلبه شود و بحد خیز سرایت کند و بنای خلل بسازد  
 سلاق رطوبتی غلیظ روی که طبع برده پدید آمده و اکال شده باشد و این علت از اشتغال داده رطوبت  
 تیزاب کربست چنانچه هر روز تیزاب را روی بر کرم بران میالند و بی که کدورت رسد و اگر کدورت غلیظ  
 و غلیظ مثل جیبری و مسهل تر می و سفیدی خورد و در آن زمان تیزاب کربست که کینه بر تیزاب غلیظ  
 علت آغاز کرده بود و در هر دو یک یک را باز کرده و تیزاب نرم میالند و پدید در درون چشم  
 تا کدورت رسد و چون سوزش تمام می شود پدید شد و یکبار را موی که کدورت داشت بافت بر روی و اگر  
 تیزاب حاضر نباشد تفتید باید کرد و ضایعاتی تا بعضی خشک بر محل علت نهادن و بعضی شهاب و زرشک  
 که از بزرگ نموده و کاسنی و سفید و تخم مرغ و روغن گل سازند و ضایعاتی که از کینه تر و غلبه غلبه  
 و سفید و تخم مرغ و روغن گل سازند و شیباق در کلاب سفید و غایب مرغ سوده کشیدن و بهای  
 داشتن و باب در یاد معدن شوق و هر روز در حمام آب گرم بسیار بر سر ریختن و در کلاب  
 و آنچه کینه شده باشد بر ساق اول حجامت باید کرد و بعد از آن زکات شانی در هر چند روز یکبار  
 و سرکه شهاب بخند و زکات کمر را کشیدن و آب سقم را مندا از کردن و این طار از خارج بکار  
 مس سوزنیم درم راج درم زعفران و غلیظ از هر یکی یک درم جلد را کوفته و نرم نموده و یا در بول یا در زرشک  
 زنجبیل هلا کرده بقوام غلیظ نرم و اگر جرم تیزاب بعسل و سفید و تخم مرغ سرشته و طلی خنده سبی نافع آید که  
 مار و سخت به و خبث باشد و توتای سفال را یا مغز بام و غناب بر سر کلاه صلابه کرده و آب فقط و در روز  
 چند نوبت بر سر و ن یکبار باید نافع آید و اندک هم برده رطوبتی بود که در درون یک جمع آید غلیظ  
 و بخر کرده و در دود و بدین مناسبت بزرگ موسوم گشته است علاج طلی کردن از روت و صحن بکم  
 است با اندک سرکه سرشته بود و پوسته و جرمیت و اولی آن باشد که اول حجامت است و بدو کشت بشارت  
 و مالنه آنگاه طلا کنند از برون و باشد که از ناه سوده ای افتد و آن کو کدورت و سخت تر و بهی با  
 بود و بعضی آنرا عطسه گویند و بهر آن سبکی بود و بهتر آن باشد که اگر زیاده نشود و بعضی  
 با آن متعوض نشود و اندک هم شکر و مرغی بود و در از بچون جوی که در سطر که خرگان پدید آید

یاغنی بود

یاغنی بود سوده ای که بخر گشته و آن صلیب باشد و یاغنی بود صفا که غلیظ گشته و آن سیم باشد  
 علاج تفتید باید کرد و بعضی و مسهل بعد از آن بر سر زود و جوشان کردن و خون کینه  
 آن طلی کردن و بخر زود و در جرم بول سرشته ضایعاتی و جرم تیزاب بعسل و سفید و تخم مرغ سرشته  
 کردن و شیباق مالیدن و کل از مرغی یا کینه سوده طلی کردن جلد از خارج و اندک هم سرشته و  
 از جرم سرکه در درون جنن بالالین پدید آید غشایی در روی پوشیده شده و یکبار از بچون  
 عضو مستحق و بوقت برداشتن تیزاب تمام برداشته شود و بسبب این بسیاری میل رطوبات قابل خورد  
 بدان بنیاست غشایی و غشی می و غشای کردن حرارت و پس حرکت جنن از آن و صغیر حرارت که از نده و قوه  
 و اقو چشم و از بچون کوهان و مرطوبان یکبار و درم بسیار زرد و زکام برشته پدید آید و بخند مردم  
 بسیار رده را علامت اخف کردن است که چون کشت سبب و وسطی از ام کشا و در آن نهید و  
 کدورت شایق از میان کشتان بدر خیزد و چون دست بردارند زمان بر همان شکل مانده و  
 پوست بجز صلبه صلبان بود و خداوند علت رو شیباقی آفتاب بخور که کینه مرغ زود و کدورت  
 و عطسه فرو و او را علاج میگویند و سبکی را بود و از بچون غشایی بن علی کمال در نده  
 خود آورده که شخصی این علت بود و در زود و رضایت کاری اندام از نده و در غش  
 زود و راضف و بطلی و صبر و اتفاقا و حفض سک و شیباق مالیدن و اندک زعفران با آب  
 سرشته علاج کرد و درین باب تیزاب کربست چشم تیزاب بر با قوه بعد تفتید تکمیل شد  
 بشرطی که درون چشم ساند و آنجا که بر بدن مصلحت افتد و تمام را بریدن مانعی باشد بعضی با کرم  
 خطر بود باید بریدن و بجا آن کدورت بچون تا آنجا که از نده و کدورت بر سر که زود و در آن  
 تا خون باز دارد و جراحت هم نباید و تحقیق رطوبات آن کدورت دفع شود و کدورت از نده و  
 در رخت و درم کرم و صلابه یک حادث شود و چون آن تحلیل باید جراحت را با دود که در آن  
 و شیباق و مالیدن و زعفران باشد اصلاح کند و آنجا که رمدی و زکات باقی باشد تا علاج آید  
 دست به آنها نزنند و اندک هم سرشته که شتی بود و غشایی نرم و سرخ بر شکل قوت از جفتی  
 کای بر جنن علی و کای بر جنن سفلی کای از اندرون یک کای از برون یک باشد که یک بعضی  
 زود و باشد که از بعضی خون آید و جمله غشایی سوخته بود که بر جنن کدورت و جای گیر و علاج تفتید  
 مسهل تن را پاک کند و بعد از آن مسکوف کشنی بخورد و سبب بای که خور از آب سرشته  
 و ماه و درام و موی را تحلیل دهند و میهنند از آنجا که در جراحت و او را رام و بشور کدورت شد اما آنچه بر



آوردن به باشد اگر بر شمی برنج آن بندند و بکنند تا آب است کی بار یک شود و در هر چند که بکشد گشتن  
 گشته شود و بگوید و آنچه در درون بود و به بیار و رفع نشود و بپستکاسی دفع باید کردن و اندام  
 یکس باوی غلیظ بود اندر جن و علامت آن آنست که خداوند علت هرگاه که از خواب بیدار شود  
 بدارد که چشم او رگست یا خاک علاج بد بر لطیف کردن و هر بار که بار زدن و شفاف طریقه  
 کشیدن وضو و جزو زیره چنانچه در مدینه شکر بکار روشن و آنجا که مرض غلبه باشد شقیه کردن و  
 لازم بود و مایل کشیدن مفید آید و الله علم شکی بکمال این علت چنان بود که هرگاه صاحب این  
 از خواب برخیزد چشمش شادمان و بازمانی بگوید بکمال را باله و باشد که با آن چشم سرخ بود و از آل  
 سوزشی نماند و اندر که شمی چشمش خشکی پیدا آید و باشد که بکمال در خواب بیدار شود و بگوید  
 چشمش خشکی نماند و بسبب این بخن با و از غلیظ مایل بخشکی بر جفها و باشد که با و آن دم شودی غرض  
 بود و اغلب این مرض بعد از کرم افتد که آنرا باید چسبای سرد و خشک علاج کند علاج شقیه غلیظ  
 غلیظ یا سبک کرم و بعد از آن استجمام متوالی و چشم را بر بخار لطیفی محلول است و روغنهای گرم که  
 بر روی بای مالیدن وضو و شفا و نقشه و خطی اندک سرکه نهاده و شفاف احمرین و مایل که تویا کشیدن  
 و از غذا مای غلیظ که او بر سر کرده و از امتلا بر صدر بود و تخصیص در طرف شب بر شست چشمها بتراب  
 مایل مالیدن چند آنکه پو شمی تنک از آن بر خیزد و کای بول کرم شستن تا بستان مراد و هرگاه که کرم و دفع  
 و آنرا بطبی مایران و تویای متعال باب بود و علاج کردند و من ایما شال بر سر داشت و سفری هم در او  
 مرض اتفاق افتاد و این مرض چندین ماه مراد بود و هرگاه که چسبای چرب نرم در چشم میکشیدم سوزش پیدا  
 و دم و جع نیز بود آنرا لامر جام و غذا مای چرب نرم و چشم میکشیدم و قصد با سلیق و تدبیر فک و ترویج  
 کردن که نهانهای و هوای پستان فایده داد و آنجا که سبب غلیظ باشد بعد شقیه آن طلی سرگشتی  
 یا کدری بکلی در آن حل کرده یا شسته و فایده دهد و الله علم استجمام آن چنان بود که بکلی فروخته  
 باشد و بجای خود نشواید استجمام و سبب آن سستی و ترسی غلیظ آن باشد از خطی سرد و علاج شقیه  
 و دماغ بود از فضلات معنی بسمل و حقه و غرغره و عطسه آوردن چنانچه در فایده و استباد آن مذکور  
 شده و بعد از آن مایه مراد و زعفران باب بود در شسته بر شست چشم نهادن و تیزاب بر شست  
 بکمالی محلول مالیدن چنان پو شمی تنک از آن بر خیزد و بروغن شست بخن و روغن مکرر علاج  
 سوزشی در آن باشد چرب کردن و الله علم استجمام چمن این برود میده شدن در جفهای با این  
 بود چنانچه از خواب که بر خیزد هر دو پشت چشم بده و تر باشد از آنچه دستور خواست باشد که کسای

کشت

خسته بکشد

استخوان

سختی

که دیده

بر دیده شود فقط و بسبب بی هم و کثرت صعود بخارات بد بود از آن و با غلبه حرکت بخار  
 از جهت تقصیر حرارت غریزی و ضعیفی چشم و کوه کان که ادخاله امتلا کند و در خواب آب چشمها  
 این علت ایشان بسیار واقع شود علاج تقویت معده و شفا بود و در طرف شب کم خوردن و بند  
 همضم خفین و آب تر بهادر قریب آب بجاوت ترک کردن و در آخر روز حرکت معتدل کردن  
 و شفا اندک جز بود و در دهن گرفتن تار و زود اندام علم غرض چسب این در درون بکشد و کینا  
 و کوشهای آن با اندک انگشت بخن علاج آنست که هر بار که اندر که بار غرضی را دیده و تویا غرض  
 پرورد و با سبب ششم پرورد و با سبب ششم پرورد و با سبب ششم پرورد و با سبب ششم پرورد  
 مداومت حب الشفا و شفا آن واجب بود و بخن حرکت سوارسی و چاده و کم خوردن و  
 ترک کردن و از هر چه غلط را بر جوشاند و تیز را زود بر سر کردن و اگر دلت در سنی در دنیا  
 بسیار بود و بخن باز خام بویند و بخن زنده نامک بریزد دماغ بود و در غلیظ خام در دهن و آشنی و  
 کور دهن جمع کند بخن بسبی فایده دهد و بسیار دیدم که دماغ کرم داشتند و در بهار از بوی کل شش از  
 زکام نزله میشد و این خارش چمن بر بخن میداشت چند آنکه موسم که میکشد زکام و نزله آن حکم جلوه  
 طرف میشد و در آن اوقات بعلاج جای مذکور تحقیقی می یافتند و الله علم موی زاید که باشد که در درون  
 چمن بر آن غلیظ و کرفتن آن چشم بسیار بود و کاه باشد که بر محل مژگان از درون بر آید و آن  
 رنج دارد و کاه بود که از درون مژگان بر آید و آن بد نماید و بسبب آن زیادتی ماده و مویت و ضعف  
 و با ضو موضع آن و با غلبه قوت ماسک آن وضع علاج شقیه بدن و دماغ باید کردن و مقویات خوردن  
 موی را کندن و سر سوزنی قوی که با شستن فایده باشد و شستن آن در پستان تا دماغ شود و محل  
 دماغ را حراست کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چسبای طلی توان کردن بعضی دماغ  
 و ارواهی که در موضع موی کشته شده بکار باید داشت و الله علم موی غلیظ این موی فرونی بود  
 که نسبت مژگانها بر آید و سر درون چشم داشت باشد و یا موی مژگان که کج بر آید باشد بر بطریق  
 چشم از جهت کثرت چمن از آن در کفره باشد علاج همان نوع است که در موی زاید کشته شد و اگر  
 باریک در نزدیکی موی غلیظ فرو بریزد بطرف بر آمدن مژگانها و سر بالایی سر زمان و دونه موی از سر  
 بکشد زنده و سوزنا برود آن موی دونه را مقدار بکشد که از زبان آن در چ موی  
 مقدار حلقه که یک نماند و آنکه موی غلیظ در آن حلقه در آورند و جلد را بکشد تا از موی موی  
 بدون آید تا مژگان بخوار و محو او حکم کرد و درست شود و تری بگوید و الله علم بخن مژگان

خدر مژگان

موسم

موی غلیظ

مژگان



این علت بعضی را چنان باشد که در کان بریزد و بکلی غلبه شود و در پیش کردن و سبب این رطوبتی باشد  
 نیز و عفن و آنچه ریش کنده یا داده و از الغلت بود و بختی مزاج معصوم علاج آنجا که سبب طوت جاد  
 عفن باشد و سوزش خارش آن باشد آن بود و شقیه باید کردن و علقی کلندن و ششایا و ششایا  
 این طلی کردن بعد از جراحی در و زرد کردن و تیزاب کاری تدریج و احتیاط کردن و بقدری نقطه و بوی  
 داشتن آن قوی تدریجی باشد و آنجا که سبب از الغلب باشد علاج مقرر آن کنند آنکه توان بخشیم معده  
 و تدریجی که درم نکند و آنجا که سبب از الغلب باشد علاج مقرر آن کنند آنکه توان بخشیم معده  
 و تیزاب باقی و سرد صفی کشیدن و استخوان سوخته مزاج پسند مندی و لاجر رسیده کشیدن و زرد  
 کردن نافع بود و زیادتی تدریجی است باید چسبن و اندام معده شدن و ترکان به محل علاج  
 بلم کنند آنکه کینه لاله شستی و بار و غنایت باید زیاده و طلی میکنند و طرون زنده را بکشد  
 و خنک بسوزند و آب ترش شده نرم طلی میکنند و عجن خاکستر یا سپید کلاهی یا سپید  
 و زهره کلاهی فوط سوخته زنج سپید یا سپید زنج سپید مرشته و گل بران میماند و سوخته چوب  
 بران میکنند و دواست خوردن بعضی معویات که در حفظ موی کخته شد میماند و اندام  
 آنجا که پوست کفایت شده و فی الحال باید و دقت پیش از آنکه غباری با روغن و غیره در آن فته و در آن  
 اندام نافع آید و آنجا که از پوست چربی ضایع شده باشد نباید و دقت که سبب که سبب صبر و است  
 باید نهادن تا ظاهر گوشت را بطبیعت پوست کرد و اند و بعضی آن بداند تا درست شود و آنجا  
 که جراحت کهن کرد و اندکی موم یا صبر یا صندل یا باده نهادن تا خشک کند و بسیار نباید نهادن که گوشت را  
 و اگر گوشت نرنگی رفته باشد موم سفید یا باده نهادن تا گوشت بر آید و آنجا که موم صبر و است  
 و قشر رگه زرد و مالاخین و زعفران نهادن تا تمام درست شود و رطوبتی که سبب نفع باشد  
 پاک کرد و باقی اراضی چمن را از مالک و فولاد آما پس صلب رخ و شوی و غله و عفن و ششایا  
 اینها علاج از غلظت استخراجه باید کردن و اندام معده و معده اندکی پاک بود و مراد سبب این  
 نقصانی بنده فردی بود که در کج چشمها واقع است از طرف چپ یا ضعف مزاج آن و ضعف  
 از عضلات چشم که آن فردی را نگاه میدارد و پاک و کی در قی چشم و غلبه رطوبت فضل و پاک  
 آنکه از رطوبتی فصلی بود که از دماغ و سپهر بعضی چشم به آن فردی که چشم فردی است  
 قوی از خلل چنان اراضی فصلانی یا از خارج چون طعمهای نر و بویهای نر و بویهای آن رطوبت  
 بار کهای درون مخف باشد یا کهای درون مخف پس هر که ضعیفی در گوش چشم و عضله یا میانه شود

سبب چشم

جراحة جفن

و معده

خطان

حفظ آن رطوبات و منع آن کردن باقی چشمها بر سبب رطوبت و عجن مرگ که رطوبات سبب  
 غلبه باشد و کما ری سبب لیکن هیچ حال بی ضعف گوش چشم نباشد و نقصان آن بی فردی و  
 آن و ضعف عضلات آن یا از اسباب یا از غلبه چنان رطوبت باشد و آب پس کردن و متفرق شدن یا  
 غلبه کردن رطوبت باشد و حصول سوختن آنها از آن و یا از اسباب خارجی اند چون جراحت و غیره  
 و سرایت و دود و غبار غلبه بوی طعم تیز بسیار است و بدست شخصی را که لک می چسبند و در چشم  
 سراد بر زمین بسیار خورده بود و این مرض را حادث شده بود و بسیار گسار دیدیم که چشم  
 خیلی میخورد و با نگرانی چنان آب در چشم ایشان میکشید که دیدن فتنه آب شده و سر از آب  
 غلبه رطوبت و ضعف بود و اعضا این مرض بسیار رانده و از اصلاح ممکن نباشد علاج آنجا که نقصان  
 که در گوش چشم باشد ششایا میماند و زعفران و دوا که صبریم و آنکه شب بانی سوخته و آنکی حله نرم  
 سوخته و شراب کهن برشته و ششایا سازند و ششایا را شراب بسیار نرود و در کج چشم چکانند و آنجا که  
 در گوش چشم باشد کف چشم را کوری شده پس آنکی صبر در شراب آب مایه بران چکانند و در نفع  
 تر کرده پودر چشم نهادن نافع بود و همچنین ذکر یا که در شب بانی اندر شراب بچته سفیدی بران تر کرده  
 چشم نهادن بی مفید آید و اتفاقا و برک میماند گوش چشم نهادن کردن م مفید بود و بهما که کشیدن  
 بسیار فایده دهد و آنجا که رگهای درون مخف بران اعانت کند و پوستکی موم و غلبه عطسه آن کوای ده  
 غرغره و عطش میدن عطر و بخورات بعد از استغفار دماغ را پاک و قوی باید ساختن و موی  
 نو و زرد و درون مخف بر پشت بانی چشمها طلی کردن و بجز رسته بیند و ای که کشیدن آنجا که  
 درون مخف بران اعانت کند بعد شقیه و نقیوت و کدو و فلفل و آب غویج سرشته بر ریه  
 و تمام پیش هرگاه کاهی کج طلا کردن بجز رسته و آنجا که از ضعف عضله باشد بر دغوره و توتیای نوره  
 و باسیقون و ریششایی و کل در آب سماق یا خرمل کرده و باید کشید بعد شقیه و ماز و بام سرشته کف  
 پای و بر سرستین جل نافع بود و همچنین دواست خوردن و دهن گرفتن و آب آن خوردن و حب الشفا  
 از ملازمت کردن هر روز یا هر شب بر بالای طعم و غذای کم رطوبت و لزج خوردن و از سبب  
 و ترها و سردیها بر سرستین کردن و آنجا که سبب غلبه و سقط باشد چنانکه که کوفتی را بر صندل بکار باشند  
 و آنجا که سبب بر باد باشد بر سرستین طبعی که کشند و استن و بر پیچ ششم نافع بود و بینه و دود و زرد  
 نافع آید و آنجا که سبب دود باشد و شش کشیدن و در چکانیدن مفید بود و آنجا که سبب کج و در گوش  
 باشد هر که درون تمام پشت چشم بر دماغ و دوا که سبب بویهای مایه باشد از آن مضر نموده و کافور

ع کلاهی







از زیاده تر بآب مرز نموشن آب بارودج حل کرده و نصف تنه در غسل کشیدن و شلغم بسیار خوردن  
 و بریان کرده و در جنهای دمی بسیار کردن و آنجا که سبک و رت رطوبتی باشد که آن که در رت علیه  
 تری افتاده باشد ثقیله باید کردن آنکه قویا و کله یک روشنی و اگر از غلبه خشکی افتاده بود و تعدیل مزاج بقوه  
 و ترطیب باغ چشم باید کردن و آنجا که سبب فراخی ثقیله باشد آنکه قلیتی واقع شده باشد چنانکه باغ  
 نباشد بلکه مضعف بود و صاحب آزاده و بدین جنه چشم لرزان بود و سببهای آن بزرگتر و غلبه تر نماید اگر  
 از زردی و امثال افتاده باشد آسایش باید چیدن و در خانه تاریک نشستن و ذره و رای قابض که در کف  
 و ورق زرد و مرق و در آن باشد بچشم کشیدن و بجز آنکه بر سر نهادن و اگر از غلبه خشکی غلبه باشد که  
 رنگ خشکی باغ به آن شده بود و ترطیب باغ باید کردن و شیر دختری بر آن و دوشیدن و طلی کردن و از  
 ذره و روغن بوسه نمودن و روغن بنفشه با دام اندر بینی و گوش چکاندن و بر سر بجا ریشتم و قلیه  
 و اشباحه انهداشتن و اگر از غلبه و سقطی نقصان در عضوی از اعضای چشم افتاده باشد قصد تعالی  
 کردن و بعد از آن حبه الصبر بکار روشن و صفا و آردج باب بر یک پدید برگرفته بر پشت چشم نهادن و در  
 شیان امیشا و صندل طلا کردن و کباب سرود چشم چکاندن و بر سر حجامت کردن و چشم زرد و چشم فرغ  
 روغن گل نهادن و به پشت خواب کردن و غذای سبک خوردن و اگر از غلبه رطوبت غلبه افتاده باشد  
 استغراق رطوبات باید کردن و در کوشه چشم و صیغ زدن و شیان زهر کشیدن و سبب و در آن باب  
 معادن نشستن و غذای خشک خوردن و آنجا که سبب کشیدن ثقیله باشد فی الجمله اگر از رطوبتی بود که بر آن  
 شده ثقیله از افقی فراوان آورده باشد بجز غزال در تری ثقیله بقی باید کردن و زردی و کمان کشیدن و دم  
 گرفتن و زدن نمودن و نذایر مذکور کردن و اگر خشکی غلبه بود که در آن خشکی فراوان کشیده شده باشد  
 در ترطیب باید که شمشیر چنانچه است شده و بعد از آنکه دوامی تر در چشم کشیده باشد و تری فراوان  
 و مذکور کردن و زردی چنانچه کرد و در رنگی ثقیله مطلقا چشم بکشد نماید و در غلبه و رطوبت و امثال  
 جنی چشمه و سببهای و آنجا که سبب بقدر حال سایر طبقات غلبه محجوف افتاده باشد مین قیاس مین حالات  
 مذکور و ثقیله تقویت عین و اعصاب عضلات به آنجا ممکن بود باید کردن و علاج بعضی حالها از طرفه  
 سبقت بیان یافته آنجا که از روی کج در ضعف بعضی است اکثر آنهاست که در حد رباب مذکور شده  
 گفته اند که در دود چوبه پوست سوزانیده با سیاه و سبک زرد سوزانیده و حتی کرده با متقالی لافله  
 و نرم ثقیله در چشم بپاشند و معصومه انامیز خوش را بجا نهد با صنف آیه و نصف آن غسول  
 با آن خلط کرده و دو ماه و در آنجا نهد و غلط نشود و در آن پاشیده چنانچه مذکور و بعد از آن پاشیده

تحت

زینہ

کتاب

[illegible]

شعبان

روزنامه







و اقتصار معین و بدیم که او را سفید که از امر داری که بید فرود آمد و خود با سینه فراغ مشغول شد و طعم کم  
 خوردی چسبندای تری قزای چسبند کردی و بر قلعه خشک و مطلق اقتصار مینمود و سرهای مکشید  
 و آب زایل شد و نور پسندی باز آمد و آنچه گنجه شده باشد و یا از ضرب افتاده باشد و سفید بود  
 از امیل با بید زدن چنانچه کالان معز است و بر آن ماساژ کند زدن دست نباید کرد که اکثر معده  
 نفاذ بر زدن و آنچه بسیار کوزه و با بید باشد اما رقیق بود هم ممکن باشد که دست کاری زایل کرد  
 اما آنچه تحت غلظت و کد بود و یا از رقیق با صفا و یا بچوب که اخته بود علاج پذیر بودنی بود و آن  
 پس زدن از جهت آنکه از غلظت یکسایه سیلان نمیکند تا بپس دفع شود و بحقیقت مساوی و اوزان  
 میشود و قوت حملات را تا بدان رسیدن فسادات دیگر در حدقه میشود و تدابیری که در فسادات  
 و در ضعف بهر گفته شده اکثر آنها در ابتدا ای این مرض و در یکی آن نافع بود و گفته اند که ایارج فقیه  
 در اول این مرض و در ضعف بصر و خیالات جمله نافع بود و گفت هذک لیما یصح فیها اند طبع قطعی بود  
 انفع باشد و آزموده است بآن مطبوخ قطریون بکیر قطریون باریک درم تریب سفید  
 میان تریب که گفته درم باز آید با لایه و بکار در اندر پان شبانی که اندر ابتدای آب در چشم  
 بود بکیر خیرین سفید یک قیبه بپس سفید نیم و قیاشی بکیر درم درم زده و بخت آب تریب بر سر شد  
 سازند و بوقت حاجت سوده و در کشند و آب پنج بار با بپس آموخته کشیدن هم معده بود و زهر کلک  
 و زهر کرکی و زهر شیطانی کشیدن مفید بود بآن شبانی بکیر زهره و کا و زکیر درم درم و در فغان  
 مقداری بوی پائیزه و خشک کند بچو عصاره و ششانی سازند و بوقت حاجت سوده و بکلاب کشند  
 و اندک جوی برون فاسق چشم بود اندکی از ممل بپس بپس آن باوه فی بود با قوه خنای  
 قوه صغیری زدن و باشد که از ضرب تری یا جوی و اشباه آن عمود شود و علاج آنجا که سبب  
 و اشباه آن باشد تحت قصد باید کردن و بر کردن حیات بشرط و بی شکر کردن چند نوبت  
 و استغراق بکفته تریب و مسهل کردن و چشم را بسته داشتن و زنده بعصاره برگ زیتون یا بکیر  
 مورد زکیر و همچنین بعصاره و بدار وای قابض چون حصص کلاب و اتفاقا لایه چشم  
 نهادن و بر بالای زنده که از سر بیخار زده چشم ساخته بپس و بقعا با زققن و طعام اندک و بکیر  
 خوردن و از کوشش و شراب تریها و باد بکیر بر سر کردن و ششانی سماق اندر چکاندن و آنجا  
 که سبب زدن باشد باین تدابیر در انطباق باید کردن و آنجا که سبب ضرب زده اشباه آن  
 باشد و تصویب شده باشد صاحب خبره که بدیم شخصی که صاحب تجربه آن چشم باز شد و

سین طبع  
 ششانی  
 ششانی  
 حوصله

آتش

باب دهم

آتش بر پس سر از چند نوبت بخار و ششانی آید و در و را فرجه چشم وی میکشید تا باز جای شد و فرار یا  
 مقصود و اندک علم بالصوب با س و هم و باحوال کوشش از ترکیب وضع و قوه سامع و وضع  
 و مرضهای کوشش اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت سامع و وضع  
 به اندک کوشش عضو است مؤلف از عروق و عصب که شست و پوست و در کما و ششانی و رسان  
 کشتی برشته شده تا بوی که از آواز سخن گوی بکشد و مری کند و روی افتد و بسو راخ کوشش که آن  
 تفرقه قلم تری است در آید و بعضی بکیر جن که قوه سامع است برسد و سو راخ کوشش که در بجه بیان  
 بلا بملوک شده است تا آواز ای قوی بکیر بر عصب می کشد و بکیر سازد و در اندرون پیش  
 نقایست و عصب حس بر سطح محیط آن فضا کسب شده است بچو فوش از اصابع گویند و در اندرون  
 فضا هویت ماکن و گرم مناسب پس آن محل هرگاه که هوا سردی از آوازها بکشد بر بیات شبی  
 که نفاذ و عروق گویند را و یا ششیه آنرا حاصل بود و بر عاف وضع حرکت کرده و بسو راخ کوشش  
 اندر آید این امر ساکن را بهمان نسبت و میانه بکشد و این هوا با عصب آن حس مصداق شده  
 شتون حاصل گویند تریب میانه حاصله و حس مع چون اعالم مهمات مدنی است و فضیلت دیگر  
 هم دارد که سخن گفتن که کمال مرتبه اشک بر شش و ن موقوف است چه هر که در زاده است و بکیر  
 هیچ شانه گفتن و هر چه بشنود و بداند جواب دهند باز گویند باین عمل آن شنی آفریده  
 تا اگر بکیر آفری رسد به آن از منفعت دیگر با عصب باشد و ادراک هر دو گمان و متحد مخلوق شده  
 تا اختلاف آنها نفع آنرا بر طرف نماند و از عروق مخلوق شده است تا در تحقیق و از صدقات  
 ضرب زده و کوفته نشود و پستان آن برای صحت اندک و سبب ششانی غنی فانه که شاکست  
 کوشش با داغ سبب قرب مجاورت و عصاره تمام است و چرکی که در کوشش جمع می آید فضا است از  
 غذای صفراوی که از داغ به انجالی بالایه و همچنین میان کوشش بان به آن سبب که در کما و سو را  
 که بزبان می آید بعضی بکیر کوشش باشد و بدین سبب لال مادر زاد که میباشد و همچنین میان کوشش  
 تامل سبب ششانی که در تغذای او واقع است چنانچه در و صما گفته شده و اندک علم اما در اضر کوشش  
 و اسباب علامات معالجات آنها که در آن ششون سبب کوشش و به ششون که با نقصان  
 کوشش بی فقدان قوه سامع از اصل فطرت حادث کرد و یا سده بود تا ماما نقصان اسباب  
 و چو چو چو کوشش از زنده عفن که بکوشش بکیر بوده باشد و چون حدوت ششانی با ثلوثی که  
 زبانی از بعد قوه در منفذ کوشش چون وقوع خلطی غلیظ در مجرای از قوه چون حدوت ششانی قوی و منفذ

مر  
استانت

امراض حش

کرو و بکیر

برادر کوشش







و بیشتر باید استغراق بفرم به فعات باید کردن و غذاها را می خوردن و ششها را در شستن و آواز  
 سرد و سیه خور کردن و مداومت بر سر کف و بلا در و اشباه اینها نمودن و در وقتها که در بار و کفشد  
 بخار و شستن بعد شقیه مفید و اگر از خون باشد کشتن صفه کردن و شرط اذن و حجامت شش که شش کردن  
 غذا را معتدل خوردن بعد از غشهای که در بار و کفشد بخار و شستن بخار و شستن بخار و شستن بخار و شستن بخار  
 جوعل و روغن باداچها مفید بود و اگر از صفرا باشد شستن با صفا بطریق فوکه و نهفته و نیکو فرود  
 باید کردن آنکه تریه مزاج بخور و ششهای شش به سینه شقیه یک من چندین کرد و شستن را باید کرد  
 سورالمراج مادی غشیه مادی افشاده بود و ویندی که بر کف عطر و فوکه شش است از جانب بر او صفرا  
 به شستن با یک کوزه و روغن نهاده بی استور و بعد از شستن ششها را شستن با صفا بطریق فوکه و نهفته و نیکو فرود  
 می شنوند آنجا که بشکرتضعف و مانع افتد شش شقیه تقویت و مانع باید کردن آنکه اصلاح کوشش فوکه  
 و آنجا که سبب بحران استغالی باشد و تقدم مرضی و چون بعضی امراض و مانع و تهاهی صفراوی و وقت بحران  
 بدان ایام که بعد از حصول قوت مزاج بحال اصلاح شقیه خط سبب باید کردن آنکه روغنهای لایق بود  
 آنچه لایق حال بود و افکندن و مانع مذکور مانع آید و آنجا که سبب بران خلاصه داری بود یا عالی و نواحی  
 و منتظر آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صفرا و شش آن اگر در بران تقویت و بعد از  
 بدن و صفرا باید کردن و تبیین صفرا بر نفی دیگر نمودن و مقویات شش و مانع در کوشش چنانکه  
 و اکثر آن بود که این قسم بخوردی و بعد بعد تعدیل بصلاح آید و اگر ممکن کرد و مانع مذکور مانع آید و آنجا که  
 زو رقی و اشباه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بدان اشباه نماید پس کین مواد و آسایش باید کردن  
 این نیز اکثر بخوردی و بعد بعد تعدیل بصلاح آید و آنچه ممکن کرد و مانع مذکور مانع آید و آنجا که  
 سودا ویت مزاج یا طبعیت غلیظه و کشتن کوشش کای و یکبار دیگر کران شدن بران دال بود غذا  
 با سکن به خوردن و اسهال سودا و بلغم کردن و کوشش بر بخار طبعی با بون و مقصود در شستن و کوشش و زو  
 در یکبار و شقیه مانع بر نفی نمودن و روغنهای محلول با جند آنوقت در کوشش چنانچه تخصیص و من ار  
 چیزهای پس بخور و معتدل از اشبه و فوکه باید خوردن و الله اعلم شنوان آواز می رود و نوحی  
 با از وقوع هوای سردی نباشد اما آنچه با از شش و او از با که در کوزه و جایی مجده و آواز اسپدا  
 کمکی بنموزد که در نفی مانع باشد و آواز آب و ان و اشباه آنها مانع از طبعین و دود و کوبه و عوام  
 آواز زنده است در آن در سرد و آنچه با یک طرف روی و چسبند مانع از چیزی بران زنده با و از درای  
 دود و جایی عوام آنرا آواز کوشش نه اندک است در آن و در کوشش اطباء پس نغم طبعین و دودی کوبید

نشیدن آوازهای دروغ

غالبین

غالبین علت بخاری بود یا بادی در جوینهای سرد و کوشش حرکت قف را با دود و بادی بسیار با  
 حادی ثقیه کوشش است بگوید و بادی بخار و طاقی صماخ از ان شاکر کرد و از اصماخ و بر باید و این بخار  
 و باد کای در نفس مانع و نواحی سینه که در و غلظه و علامت غلبه و سبب بخار و باد و مانع و  
 کردین بخار در درون سرد و از جایی بخاری رقت آن شد آن بود و کای انضغوی دیگر مانع برایش  
 از معده براید و وجود و عدم و کم شدن و زیاد شدن آن در غلظه پری معده و این اشباه که  
 باشد که از مزاج و باطنی یا روده از بخار گرم و غیره و با از ارم و غیره براید بخار و در لایق و غیره اثر  
 بدین شده و با شش که از سودا و مزاج گرم اخلاط بکشد و بخارات از آنها پدید و با عالی و شسته چنانکه  
 آنرا نوبتهای تب کاهی افتد و باشد که از غلبه کربسکی رطوبات بکشد از بخار و از ان بکشد و مانع مانع  
 و تقدم جمع مفرط بران دال بود باشد که سبب این علت حس سمع و زکار آن بود که دنی حرکت طبعی را  
 چون حرکت بخار غذا را که در صحن طبع از معده به مانع و یا باری آید و سلامت مانع و قوای حاسه بود که  
 ادنی حرکتی منفع و متاثر کرد و خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی از اجزای است ادرک  
 شوند که دران و غلظه از قوع سبب خل و خارج احساس افتد و چیزی دیگر شوند و غلظه و این مردم متاثر  
 مزاج و مانع ضعف و بر شش مانع را بسیار افتد و در زکار حس نیز این نوع غلظه و ادرک غلظه متاثر  
 و باشد که حیوانی در کوشش حرکت کند و آن هوای ساکن را تحریک نماید و دخول حیوان و عدم الای و دیگر  
 گرم کوشش بران دال کرد و علاج آنجا که سبب بخار و باد و نفس مانع باشد اول شقیه بدن کنند آنکه شقیه  
 نماید و بعد شقیه مداومت خوردن معوی چون رسع اشباه آن نماید تا طبعیت و مزاج حوی برقرار  
 و چندین را دیدم که او از شش بعد شقیه مداومت بر سر بعد سالی بر طرف شد و حذر از چیزی که در  
 مضرب بود و بخار بسیار بد مانع فرستد از اغذیه و فوکه و بقول واجب بود و استقام و در وقتهای معتدل  
 سرالین و در کوشش چنانکه مانع بود از انداختن در طرش کفنه من تخصیص روغن مورد با و آنجا که سبب  
 بخار بود از انضغوی دیگر بر آفت آن عضو او لا باید کردن آنکه تقویت مانع بخور و ان طر فقا  
 کثیری و اشباه آن و تقویت کوشش بقطر در من معوی نمودن و شقیه و تقویت معده را مطلقا  
 و من اثری که واقع است و آنجا که سبب قوع حس سمع باشد تا پری که در صدام حادث از کوشش  
 شده بعد مانع آید و روغن نیم تا توره و بار و روغن بزرالین اندکی با ضعف آن روغن با دام بار و روغن  
 آنچه در کوشش چنانکه معید بود و آنجا که سبب ضعف قوی احساس بود و تقویت مزاج تمام بدن باید کردن  
 تقویت مانع و کوشش فقط با استعمال دمان و مداومت خوردن مقویات مخصوصه آنها و آنجا که سبب

علاج







تبدیل برنج مرغی مرقع کرد و لیکن درین جمله روغن کل بپوشد در ورون کوشن باید چکاندن و در ورون  
تا کوفت آنرا در ورون کوشن باز دارد و آنچه از ضرب و سقط افتد بعد فصد کامل عصاره برک موید است  
کل و شنبه فانه و کوشن باید چکاندن و ضربه برک تازه موید کوفت و بار و روغن کل کم کرده و در ورون  
ضربه کوفت چکاندن و پوست تازه کوفت کرم بر ورون کوشن شیدن و نمید بسپس و نمک کردن  
سایر اعضا تا که در کوفتی مینماید بکای آوردن آنچه در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و لیکن در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
کرم خنک در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
کفته شد علاج کشته و آنچه سبب فتن آید باشد در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و باشد که در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
افزاید باید کردن و طریق آن یکی بستن و عام است که بران طرف کینه کشند و بدست بکنند و بران  
اینها و کوشن بر کف دست نهند سرخ کرده و بر جنبه همان پای و درین بر کوشن نهاد و بر ورون و در ورون  
که چوبی بچوب از بایان باشد بقدری که در کوشن کینه بکشد بقدری که در کوشن کینه بکشد و در ورون و در ورون  
با سبکی خنک بود و داخل شود آنکه در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
بکشد و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
پروان آید و اگر از پیش از ورن بود و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و بار یک و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
هر ساعت پروان باید آوردن و خشک ساختن و دیگر را رسال کردن و روغن کل کم کردن و در ورون و در ورون  
و باز پروان کردن هر ساعت بگوید و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و جراحها و آمارها بپوشد که در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
بعد از ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و لیکن بپشت و تعویذ مزاج بقویات و ترک کوشن و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
محافظت نمودن و بنده در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
روغن با ورن کوی یا با دام نچ کای میچکانند و اگر کینه کوفت بعد بپوشد و در ورون و در ورون و در ورون  
مینهند و ششایان میباشند که سفیده خای مرغ سوده کای میچکانند و اگر کینه کوفت در ورون و در ورون  
نقی در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون

قصر کوشن

از آن

از آن می تراید فطران نهاد و بار و غنما آنچه میچکانند تا پاک کرد و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
رو یا نهند و مصلح چون شنبه و با سلیقون و اسفیداجی مغیده که کوی را کوشن بر آید و در ورون و در ورون  
برفت آنرا بکشتن کوشن کای کرم بد است و کوشن بسیار میداد بکای است که در ورون و در ورون و در ورون  
کای میچکانند و اگر از آنجا کرم کرم کوفت کای میدارند قدری نرم ساییده و در کوشن و در کوشن و در کوشن  
شد و صحت یافت و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
بود و بر هر ک وجوان بپوشد و باید کردن و آنچه کینه کرم کرم کوفت کای میدارند قدری نرم ساییده و در کوشن  
باید کردن تا مکن باشد چیزی جهت خاریدن در کوشن نباید کردن که کینه کوشن با بزرگ کینه  
و الله اعلم بالصواب باب یازدهم در بیان احوال سببی از ترکیب وضع و قوه و قوه و قوه و قوه و قوه و قوه  
انها و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
بنی عضو است مرکب از استخوان و غضروف و عصب و پوست و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
که غیر بالایی آن که نزدیک است استخوان و غیره و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
کنار بینی و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
کوبند و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
بناغ رسد و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
او را حلقمان کوبند چنانچه در باب اول بدین اشاره شده و از هر دو منفذ بینی و در ورون و در ورون و در ورون  
که در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
منفذ بینی رسد و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
پرونت تا نهایت کام فراخ مخلوق شده است و طولانی و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
لایق بود و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
چنانکه غلبه بر باغ نرسد و چون جزای از سببی بر آن حوالی در یونفد و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
غلبه است برای آن نیز و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون  
تا اگر سدی در منفذ افتد حیوان از دیکری بهره یابد و مع ذلک چون سببی عضوی پروان آمده است اگر کینه  
از غروف مخلوق شده تا از غروف صدمات زد و کینه بکشد و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون و در ورون

عذرش کوشن

باب یازدهم























گشته تا معوض آن ادراک منافذ طبایع گشند برای اصح در اصل خلقت دندان از تخم نادر و پدید  
 بود و در عین ولادت اگرچه چون سایر اعضا اصل ظاهر ظاهر باشد لیکن ماده و جنس آن در ابتدا  
 کلیه آن ماده نباشد تا در وقت بر طبق مکتب الی غرض و عمل ظاهر گردد و در غایت احتیاج و کمال وقت  
 با قوی متبدل گردد و چون این عضو بود که حالت نباتت بر او غالب باشد و قابل نقل و تبدیل بود و در  
 شدن اعضا در حد و پس موت و هشت سالگی جای بخ دندانها فرستاده کرد و زور خایه آن  
 بجایانده و غذا نماند و بر طبق ضعف تر بود و قوی و طبعیت عوض آن نشا مکنه و دیگری بعضی  
 بر آنکه از تخم مادر و بر طبق جهت که اگر بوی سپیچن بخواند با پستی که در رحم مکتون شستی تا آن  
 نیست چمن و بید که کوهی متولد شد و جزا سپیچن از هر دو مهادی کردن و هشت سالگی بخواند  
 و تا هفت سالگی با پستی که استخوانهای دیگر در بدن او پدید میآید و از جمله استخوان آن جهت خایه آن  
 بهتر و بزرگتر مخلوق گشته است چون که سببها که از آنجا میآید مانند و آنچه جهت قطع بکار است  
 و نیز مخلوق گشته است چون دیگر و کوشش بخ و دندانها که از آنجا که کوشش بود و در غایت  
 منفعته آن جهت تحسین صورت انسانی و تحسین ادای حرف و مخارج و اما زبان که کوشش است نرم  
 سفید و شالی بدوی پوشیده شده و در کهای بسیار و در بدی و شربانی و در کشت و در کشته شربانی  
 شوم آن از لون خون آن رکها باشد در اصل و می قطع کوشش عذوی مخلوق جهت استکباب  
 لعاب تا مطبوع لحن گردد و در سهولت بلع و ادراک طعم شود و اندر غشای عذوی بعضی تمام از غشای  
 آینه بود و پس ذوق که از لذت ذائقه گویند بدان قائم باشد و گوشت زبان و شایع بود  
 چو مار لیکن سبب آنکه هر دو در یک غشاست زبان یکباره نماید و غشای آن سینه از مسافت  
 شایع واقع است لیکن هم پوسته جهت حسن الحکم و نشان در زنی و ریمان او به است  
 زبان جهت سخن گفتن و ذوق طعم مطبوعات و یکی اکل و شرب که منشاء قوه حیات است  
 و اما کام که کوششی بود که از آنجا که کوشش قوی بر روی استخوان قوی پدید آمده و در آن  
 استوار گشته تا شیب لهات و مخفی نماید چون تیز آوی از اکثر حیوانات سخن گفتن است  
 و اکثر امور معاش معاد و در ضمن یکم شد رج است جهت تم آن چندین عضو مخلوق گشت  
 هر چنی بر یکی از خلق تا شغلی مقرر شد تا در وقت بعضی از منفعته و مگر با بعضی باشد  
 با وجود این نفع منفعته از شغلی الهی و اکل و شرب جهت بقا حیوة که منوط بدین است  
 منافع است و فی الواقع در جامعیت منافع بر اکثر اعضا شرف دارد و من را با غری و معده

اعضای  
 حسی  
 حسی

و قوع جلد در یک سطح و یا در غایت در وسط غشاء و اعصاب یا یعنی چشم بواسطه منفذ نفس مشترک تمام  
 و اندک علم و اما امراض اعصابی و من و اسباب و عده است و معانی است و منطوق است  
 سبب آن سور الزامی بود یا بسبب اکثر آن از جهت اثر عواطف علاج کثیر از دهن گرفتن و زنگ  
 لعاب آنرا پوسته بر لب و لسان ریش شده و مایه نافع بود و همچنین کفکی که از خیار باد و کفکی  
 بوقت بریدن آن در هر یک که در دهن و همچنین لعاب استخوان و بیایدن و خوردن و در شربانی  
 مفیده را چرب کردن و در دهن و غذای چرب نرم خوردن مفید بود و یا چرب بر غشای خورن  
 بی نافع آید و اگر حرارتی و سوزشی با آن باشد کشت جو و اسفنج یا گوشت خرو و سبب چوب مفید آید  
 حفظ آن از هر اسبابی که از غده استخوان آن بر بالای آن واجب شد و پستی که در اندرون  
 می باشد چسبیدن بگویند و بدان مرمی که طلی گشته نافع آید که بکشد اسفنج از زیر و مازوی کوفته در زخم  
 بخشد و نشا پست کند و کثیر نرم شود و به جهت جلد را بر و در موم در دهن کل بر شست و طلی گشته در آن  
 آن پوست درون آن کجاست و کجاست و هر روز یکمست مرم کنند و باید که از خنده کردن و شایع  
 آن بر خرد باشد و از استقبال باد و رسیدن گرد و آلودگی و دانه و هر چه روز بخام فایده  
 در آید و تا حدی که کشت آبی که بر زرد و زرد و آبی که در دهن و خشک و از خیزای کشت شیرین  
 و کشت ترش بر زرد ناید و اندک هم لغامه این ریشی بود و کشتی باقی که در کجای پدید آید  
 سوزشی و هم کشیدنی خانی نباشد و کاه بود که از آب آن اطراف روی که در حوالی آنست دم  
 کند و دهن کشان و در دهن گفتن و خاییدن معتذر گردد و بسیار باشد که چون در خانه یکی را  
 پدید آید با کشت آن مقام سرشت و ماده آن دم سوخته بود از صفرا یا بسودا آینه بود و علاج آن  
 پر بر کردشت از شیرینها و کربها و کم خوردن و خشکیها و غذای ترش شیرین خوردن و چوب  
 بر ناز که در اخته چرب است و کشت علایج طریقین سفید بود و بسیار این طریقی بود  
 لیکن شرب و در میان آن شقی ظاهر گردد و باشد که بران بر نه می خورد پدید آید و علاج آنست کثیرا  
 حاد و زنده تا با کشتی که از زایلی سازد و اگر قصد کنند و سهیل شود و بخورند و مجملات و مرمهای خورند  
 اگر رخ کنند شاید و اندک علم در لب سبب آن با باد شقاق منی بود یا باد شقاق لب و علاج آن  
 علاج سبب آن باشد که سور الزامی بدان راه یابد و اندک ماده در خلل آن جای گیرد و منور شود و کفکی  
 و خوشی دیگر علاج این آنست که جاذبه را که در خانه میگرد و دهن پست و براده و سفید کوه و بسیار  
 و بای که از بعضی های خرد خرد و سوزنی در اسافل آن فرو برند و بپشتانند و طبعی از آن بردن

لغامه

بک سبب

حکم







مهرارقی که معده باشد و حضرت بافتن از دواها و غذاها که در معده میماند و در وقت  
 بامیه و بیک کردن و تعویذ و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و آب که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 مناسبت بیک کردن و بعد از آن تعویذ و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 نافع آید و همچنین مداومت حفظ الصبر و آب که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 در روزهای آب به دهن برسد و دل شورای اندک بران ظاهر بود و بخت علاج کرم بستوری که در معده است  
 باید کرد و بعد از تقویت معده و خوردن و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 کرم نافع آید و مداومت نفع و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 کرم و میوه و حذر لازم بود و اندک هم پی بوی دهن که از کتب است و بوی دهن که از کتب است و بوی دهن که از کتب است  
 با اندر زینت غذاها و نفع است و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 با نفع آید و از بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و باید که از چربی خوردن و بوی افتد و این قسم از علاج بستوری بود و علاج آب که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و کوشش آنها باشد و ترال آنها و زایل شدن بوی طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و ضعف بطن و ضعف و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 با سبب بوی دهن و کرم خوردن که بران آنها و نفع است و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و غذاها باشد و نفع است و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 ممکن باشد و تراشیدن و از شرابی خوردن و بوی افتد و این قسم از علاج بستوری بود و علاج آب که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 از دهن و بختن درین علاج بود و آب که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 آب و شنبلیله آن و نفع و در کتب است و بوی دهن که از کتب است و بوی دهن که از کتب است  
 بخت چهار رکب بزرگ و در کتب است و بوی دهن که از کتب است و بوی دهن که از کتب است  
 و ضعف بطن و ضعف و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 خار و کرم و بختن درین علاج بود و آب که سبب غلبه و طبع است معده باشد و بوی معده و منفعت یافتن از غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 بدن و در کتب است و بوی دهن که از کتب است و بوی دهن که از کتب است

بخش  
علاج

در کتب

و زردی رقی و کبک و غلبه و تشنگی و سفیدی زبان و بوی معده و در وقت  
 و مداومت اطریفات کردن و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 کرم در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و شستن آب از خوردن و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 ترش کشته بوی ترش کله از معده که در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 که در دهن کبک و آب آن خوردن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 که معول و معصوم است و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 نافع و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 این صافی بود که از ملاقات چربی و بوی معده و در بعضی کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 حکم و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 با طبعی قوی ازین کیفیت معلوم باشد و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 آنها باشند و کندی و دهن که از کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و موجب آن نفع یافتن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 ضعف مطلق کی حذر کرد و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 بخار بکشد و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و فاه و زهر جوی و کندی و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 خوردن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 لطیف که در معده بسوزد و خوردن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 شدت هر چیزی را که در دهن و نفع است و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 طعام تخفیف بعد کشت خوردن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 ارک و باریک و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 خواب بر دهن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 یا قرض و یا کات یا فوخی یا جزو او در دهن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 تخم مرغ کاهی خاییدن و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن  
 و یا با باریک و در کتب است و حفظ الصبر و نفع غذاها و خنک و مداومت حبالتها و بزرگ در معده و بامیه و بیک کردن

در کتب

بخش

علاج



و هشتم آنکه کای در تمام خوردن و خاستن سرخ کردن انگلیک که بزرگ نموده و دانه ها شستن و  
 شستن و خردن با سرکه نموده و بطریق خنوع با اندک غسل اما در در علاج شستن و خردن خاییدن مغزهای  
 بر روی دندان بر آن کندی کرم نماد و درج بپخته کرم و خاییدن بر کف و خردن آن و بر کای و  
 و موم زرد و کد با اندک غسل در دهن گرفتن و لظا از هر مویو ترشش که کشیده باشد که درخت آن  
 خاییدن بر روی آن آید و اندک هم چیدن و دانه های غسل سبب آن با بسیاری رطوبت باشد آنها در  
 و دانه های ترش که شستن و دانه های آن کوی دهند و یا سورال را جی بود خشک بپا خنوع بعضی آنها را  
 و یا خورده شدن گوشت بدن و دانه ها بود و یا پسیدن کوفتی از خارج دندان علاج آنجا که کتب بسیار  
 رطوبت بود و شقیه با کرم و کج جمال و هشتم آن و یا بهای قیاض مضطرب کردن و قوا بعض بود  
 برنج آنها پاشیدن و اکثر آن در امراض که گفته شده مانع آید و آنجا که سبب رطوبت خشک بود و در تبدیل  
 تبدیل مزاج باید که شستن و بجز کرم و شستن و دانه ها پخته از اجرب و شستن و طبقات در دهن  
 و آنجا که سبب خوردن گوشت بدن دندان باشد علاجی که گفته شده جهت نقصان لثه کردن و  
 که کتب بسیار کوفتی بود از خارج پوسه عقیق نموده و درج آن کران و در جمل از غلبه بدن و  
 بدست و فیه و از بسیار گفتن و چرخ سخت و یا غلبه بدن خاییدن و از سفیدات دندان خوردن  
 واجب بود و آن سنونی نافع در جمل قرن اول سوخته کک اندرانی بپسند شده و سوخته عقیق سوخته  
 هر یکی خردی نموده و نرم بپخته ششها بر دندان باشند از دو طرف غلبه و بکشت حکم گفته و فراموش  
 و روز بقوا بعض مضطرب نموده و اندک هم کرم دندان سبب رطوبتی بود که در دندان جمع آید و بعض  
 کرده و قابل حیوة کرمی شود علامت آن خورده شدن دندان بود و باشد که گاهی در کتب بسیار کرم  
 رخ و کرم و کرم ناز و نرم بسیار بر بزرگ آنکه تخمین کوی را بخوبی بر سرشند و جهات سوزانده و در آن حال  
 از دهن نهند و قوی پسین بر روی آن فرو کنند و سرانجام برقع را بر دندان معلول نهند و آنجا که آنجا که  
 رسد نافع باشد و بخوبی حلق و غم آن مینماید و اگر ترش از آب پیچ جوی با یکدیگر جوف ساخته و قوی کرم  
 کنند و اندک هم در دندان سبب این انواع سوزانده بود و اگر طبیب علاج و با و موم یا در بعضی هر دندان  
 بود و سلامت لثه و احسان جرج در طول دندان بر آن شاد بود و یا درج دندان در بعضی دو نور  
 و اندک از قفس و تقدم تر آن بران دال و سازج را آب کرم و سرد در دهن گرفتن و آن  
 چنانچه هرگاه را بون دندان و احسان جرج در قفس و تقدم تر آن بران دال و سازج را آب کرم و سرد در دهن گرفتن و آن  
 آن و میل بود و با کیفیت هوای بدن با فتن با کیفیت کولات و مشربیات در دهن و ماده یا

علاج شستن  
 شستن و خردن  
 شستن و خردن

کرم دندان

در دندان

موم بود

موم بود و با کیفیت و با غلیظی و با دانگی و اکثر وجع اندر دانه های کبار بود و جهت سمیت و با کیفیت آنها  
 و قبول مواد را از جهت قرب و مانع و ترش آن در و صعب باشد و باضربان بود و اکثر ماده آن  
 و مانع آید و با پس کردن روی و حوالی آن در و پس کین یا به جهت نقل و انتشار ماده موم بود  
 علاج آنجا که ماده در جود دندان باشد و الم آن عظیم بود و دانه های کین یا به جهت هم از کین  
 لیکن احتیاط عظیم باید کردن که ناگاه بشکند که اگر از آن مانده در دهن کین یا به جهت غلبه بلغم قطع موم بود  
 و بسیار بود که ماده درج دندان باشد و کین مرقع شده و جهت دفع ماده با خون کین و کین  
 عمل نگاه باشد که بعد الم کنند شستن شود و اگر سوزاخی در آن باشد و در از کرم وجع مواد را  
 عمل شستن بهتر از تراب بر دندان نیست و طریقی آن آنست که بزرگ جوی کرم بدین هیأت است  
 و بر سر آن اندک بپاشند چنانچه قوی بودن با آن مقداری بود که در آن سوراخ بپاشند و آنجا که از  
 بر تراب برسانند و مریض را به پشت باز خوابانند و دهن او را در روشنی بپاشند و آن سوراخ  
 و پنهان بگوش آن خورده شده برساند یک بردارند در سلامت لیکن باید و احتیاط باید کردن  
 تا تراب بگوش دندان رسد و گاه باشد که قطره تراب با آن پنهان بر دهن برسد دندان در کینه  
 که درست باشد نمند و سامتی بر اندک در آن نفوذ نموده از آنجا که در دهن و در پس کین کرم و در  
 باب تراب با جی است لیکن اکثر آن بود که بعد از آن دندان بپاشند و با مشک و دندان کرم  
 اگر سوزاخی و زنیافته در سوراخ او نهند تا داغ شود نافع بود اما باید که در سوراخ نهند و اگر تراب  
 دندان کرم سوراخ حکم نهند تا سوزاخی و زنیافته دیگر زنده اگر این علاج را مانع باشد و ماده بپاش  
 دندان لثه بود و مشکای و و طوبی غلبه در بدن باشد و یا زله حرکت کرده باشد جهت ماده کرم فیه  
 قیضال یا قصد چهارک باید کردن و بر شستن بپاشند و آنجا که کین و علق بر محل در و افکندن  
 و طینی خشک خوردن و بعد از آن طنج خارش و علق بپاشند و در دهن گرفتن و بعد از طنج  
 و حب الشفا بزرگ بعد طعام خشک بپاشند و شستن تا از در و اگر غلبه باشد بخوبی سازد و اگر ترش باشد  
 سوزانده و اگر بخوبی ملی کردن جهت جی قیاض است آید و خونی فیه در لثه کرده بران دندان گرفتن  
 و چون علاج بخوبی شود و کین مناسبت بود و اگر در دهن کرم کین بران تر کنند و بر دندان  
 بپاشد و کای فیه نموده بر روی از بر دندان ملی کردن غم نافع آید و کرم فتن بر لثه نموده و شستن  
 از خدات و مریض مفید بود و جهت ماده سوزانده و در دهن خوردن و غذا های کرم بپاشند و شستن  
 و با بوند و اکلیل الکلی از تخم کرم کرم کرده و در دهن داشتن از آنجا که تراب زبردن

علاج











تواند شدن و در اندام ششانی جهت ترویج روح بیشتر تواند رفتن و از ماست آن سوی از پیش  
 و در وقت خوردن طعام فرو نشیند و بجای موی باز دهد و بدین سبب از زدن و فرو بردن هر یک از این  
 و در زمانی قصه بر این مذهب هر کس که بخواهد از این کمال که بهر کس است چون فرو و آید و بشش اندر آید  
 بخش شد و جهت در موی بودن شش و منفعت خلق قصه از قصه است که بهر کس است در آید  
 برای تسکین حرارت دل و در موی و اخراج بخار و خانی آن کشته و آید و در جواب بهوشی و غفلت  
 زدن که موقوف علیه جوده است باطل نشود و شش هر کس که بهر کس است ششی تخم و غرض قصه موقوف  
 و فشیانی رقیق که بهوشش و است و منفعت خلق بود و در آن کشته که در کشته شدن موافق اند که با آید  
 در آمدن شش از موی اندام در اجزای آن و نیزه مانده و در آن کشته شدن موافق اند که با آید  
 روح را فی الجمله مروج دارد و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 افضای طبیعت حیوانی جذب موی اندام ششی و از راه ماسم از راه لسان و در روح در کشته شدن  
 تازه سازد و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 مراه نفس اخراج کند و اصل شش به بخشش باشد و از بهوشش و بی آنکه اندام قضای جانب است که بهر کس است  
 جهت آنکه دل شش به جانب قضای باطن باشد و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 خزشش تا غلیظ شود و موی اندام شش باشد و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 شعبه است و مجموع کردن اندام شش را بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 فیه خلاف سایر افعال را و از مخرج شش کرم و خشک است و واقع جهت غذا یافتن از موی صفراوی که  
 دل به آید و قبول بخارات خایه را و علامت آن و در مخرج حرکت و تعدیل مزاج آن بود که بهر کس است  
 و بقبول بطوبات و مانع و مجادرت غرض و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 میان آلات غذا و آلات تنفس و ملاقات آنها از موی و مصلحت خلق کشته است که از سوی است و یکی  
 موی جهت مخرج از موی و در از موی است از موی است و از این کمال است که بهر کس است که بهر کس است  
 و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 بدین سبب و در بخشش باشد و حرکت بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 چنان بود که برای که در شش است بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 در قصه از آن و موی حاصل شود و چون بخار قصه که از آن انزال که بهر کس است که بهر کس است  
 آید از شود و چون در کام که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است

به اندام

به اندام و تصرف بخور در آن بر وفق اراده که زیاده کرد و تقطیع و نفحات خوانند که بهر کس است که بهر کس است  
 آنکه نهاده و بر سر را خنجر و معونات حرکات خلق و زبان و لبها در حین مردن آن موی  
 که از شده بر خلق و در آن حروف حاصل شود و سخن بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 قصه بخور باشد و مخفی نماند که چون منافق و آواز و نغمه و سخن بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 بدین مصلحتی که برای این امور مخلوق اند از شرف و بر سر لبها باشد و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 رسیده و سر را نهاده کردن با آنکه جمعی برانده که موی آن فرو روح نیز می شود و جهت معقولی برای آن است  
 و انعام و اما در موی این اعضا و اسباب علامات و معالجات آنها اما سبب سبب آن فرو و آید  
 ماده نماند و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 با در تغییر نفس زدن بود و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 آن و از موی و در پس و تداوم و بول و غلبه برین و یکی آن اسان توان کردن بعد از آن است که بهر کس است  
 علاج آنجا که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 تخصیص و مطلق مذکور است و بعد از آن بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 در کلاب و در بخت و با عصاره کشیده و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 و زرد چوبه و شنبه و اینها و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 مزاج سفید شود و در موی و موی که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 شراب با بکشت بران مالدین و سفوفی که از سماق و آنکه در آب و صندل سفید و بهر کس است که بهر کس است  
 و آنکه تر کرده بران زدن و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 قرا و زرنج زرد یا سرخ و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 از بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 زدن در اول ناف بود و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 و خطاف سوخته بران مالدین و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است  
 و احتیاط باید کردن که در او که غرض کرده اند بخلق و زرد و غذای صفراوی و موی شش و زرد  
 سبز و ماس و برنجی که شست منسوب بود و خشک بپزد و فله سماق و غوره سفید آید و غذای موی  
 و بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است که بهر کس است

امراض این اعضا و موی  
 در موی



























بامیز کردن و بسیار سرخسای بد مزمن را به این طریق علاج شده است و منفعت خواب به هم فرستادن  
 بشرط که بموالت واقع شود تا منع ریختن مواد در خواب هم برشش کند و بعد خواب به غلظت کند  
 استعمال مسکنات و مخففات اخلاص است و مغفلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن را  
 و عافیت الصواب و شفا و مزاج و سرسای به این طریق استعمال آنها است که نمی خورد مقدار کمی  
 کمی سازد و با آن عافیت غلیظ نرم گنج و جرب و ششین خورد چون هر سه که اندک شکر سرخ خور  
 نهاده باشند و چون با یکدیگر که اندک بران سوده باشند و چنانچه از کاجی شکر یا عسل و نان و حلوا  
 مغز بادام و نان و خرفی قندی که دروغن بادام بران کرده باشند و زیر بران نرم کم کنند و با چیل  
 شیرینج و شکر از ناز و با عسل و فو که اگر در شیرینج و آرد ناز چیل سوده دران مادی بود و نان و کرکین  
 و شش و نهاده هر که بچینه نریختن که خواست که بسبب حاصل شده باشد که شود و جی و دیگر خورد و اگر کم شش  
 تا کم از که شش را سرخسای خورد و مواد و در حرکت آید و با رقیق شود و شش جهت موفقی و عافیت  
 میل کند و بسیار را بدین تدبیر صحت حاصل شده و دیگر استعمال دارد ای مقوی شش است با چیل  
 چون که در شش شش پاک و شش و باه و گوشت را سوده و در این نوع در خوردن آنها است که شش سازد  
 و در ساقه نریختن ساینده و اندک نبات سوده و اضافی کند و بر شش از آن مغفوف بخورند و با زرد  
 تخم مرغ را بر شش تخم سارند و این مغفوف بران ریخته صبا جاکای غذا خورند و چشم که سفید و سبک  
 نبات سوده و چنانچه در سرفه اطفال گفته شد هم بغایت مفید آید و همچنین در سرفه هم شش که در می بران کشته  
 باشد با آن حب السعال بر یکدیگر مغز بادام ششین پوست کند و منقرم کند و صحن بادام از هر یک که کم  
 و کثیر و نبات و ناسپنه از هر یک که در درم مصطکی یا کثیر از هر کدام باشد نیم گرم رب السوسن بخورم و نان  
 چهار و یک جلد را سوده و لعاب تخم می برشته و جهاسازند مقدار قندی خوشگ کرده و در دهن سدا رنجش  
 شش و دیگر که در درم میوه نریختن رب السوسن تخم نبات و ناسپنه مغز بادام مقطر از هر یک که کم  
 صحن یک گرم و تخم افیون چهار و یک و تخم جلد را سوده و لعاب تخم کتان برشته و جهاسازند مقدار قندی  
 بیاورد و شش که سرفه و نزل از امراض و آرد و اندک بخورد و جلد و آرد و تخم کتان از امراض تری قرائی  
 انغوی عفن نریختن که پیوسته شش فرور و شش از هوای ششش عفن و در چندین نوبت است  
 کرده ام و در نوبت موافقتی اندک می کرده بود و موله سرفه عام شده بی نزل و بزر بود و زرد  
 منقطع شدنی تا فی بامدی و ضعف کردندی و اطفال بهوش می شدند و بسیار مردم از کوبک و بزرگ شش  
 و زرد سرفه پاک شدند و در حرکت و انزال از رنجش خام سوده و در آب گرم حکمی مندی میوه که آتش میدن

صفت شش

صفت شش

بگشاید

یک مثقال و شش و الکتر بدین علاج یافته و در حرکت و درم کمتر کردند و بهار بود و علاج بقصد بخورن کسول  
 و مع حرکی ششها در دهن گرفتن عسل و جوج و زرد بود و در جیبی و کمال زرد و پوست انار ششین  
 و آب آن خوردن و بعضی جهای نزل خوردن غذا ای شش غلیظ و کم شش بدی مدید و واقع میشد و را  
 جمعی از مردم خراشین سرفه واقع شد و بعد از آن مقدم و سابق مخفی شد و در دهن و با نعل میزدند  
 مرتفع نشد در سرفه غلیظی صغری مزاج را در ریهستان سرفه کند تا بری نشویش مبداء چنانچه شش خواب  
 شواست که درون و از مسکات نزل و غذای که می خورد و غذای مقرر و منفعتی بکونی یافت او را مدافعت  
 خوردن انار بخورن بر دایان فرمودم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر را انار بخورن و شش شش  
 بخشید و بخورد و صحت یافت و دران فایز بود اندک تقنی داشت که شش سرفه شدی چنانچه در تقنی  
 گفته شد حضرت او را بکمال الشفا بهوش ساختند و دو شب باز در هیچ غذا آب به نداده و بعد از شش  
 قدری شربت عسل و دانه و غذای نرمی چون تمام حاجت شش شش کس تمام یافته بود و بعد از شش  
 دیگر محتاج نشد و چندین کس را دیدم که بهت سرخسای که بر جال شش کردن داغ کوچکی سوخته و فایز  
 غلیظ یافته و چند کس را دیدم که بر جال شش که گوش است بهوشی استخوان چانه زیرین و چون  
 انگشت بران فشارند سرفه آید داغ کوچکی سوخته و فایز غلیظ یافته و آنگاه که مادی و لعاب عفن بود و علاج  
 به سوسنی که در ذات الحلقه می گفته شود باید کردن و در نفع شش که شش بدین است صفت  
 ریخته شدن ریم بود اندر فضایی پسند و بسیار این انقار را با ششش و حجاب و غشا و عضلهای پسند  
 با حد و شقره اندران مواضع علامت این مرض تقدم آسان این اعضا که کوره بود و موجب و بعضی  
 شدن بغض و طبعی و لکرانی یافتن و در فضا پسند و ریم چون اندک بود و اندر راه کلو پاک شود بطریق  
 نفث جهت ریهستان طبیعت مادی ریم را ششش و هر چه اندر ریهت چل روز پاک نشود و اندر جرم  
 شش نفوذ کند و ریشش سوزد و علت سوزش که اگر در غنیمت باشد اجزاء پسند را تها کند و با  
 کند و کاه بود که مرض طویل کرد و باها آنا پسند که آن دلیل حرارت ضعف غلیظ بود و به باشد  
 که چل مریت کند و بزودی بخنق قلی کند و کاهی اتفاق افتد که طبیعت قوی بود و مادی ریم را از راه  
 که در دهن آنها بکثرت اخذ یا بخرا بسند و بهت بقدر جلد ریهتند و از انجا که در راه با سهال دفع شود  
 و دفع آن با در ریهت باشد جهت اجتماع جذب کرده با دفع جگر عدم جذب معا علاج تدبیر این  
 قریب به پردات الریه بود و لیکن اینجا چون ریم اکثر بطریق او را دفع میشود و با بطریق سهال بران  
 که لایق هر حالی و هر وقتی باشد از مدرات و مسکات و طبیعت برای امداد کجا باید شش سرش

زات الصد

صفت















چون در حرکت آید و بعد از آن اعضا در موت ساکن گردد و بطریق از جود و نافع و اعصاب برابری که سبب اعتدال مزاج است تواند نمودن و از او را در حرکت و یکی انبساط از وی هوای خنک در یافتن و یکی انقباض از برای اخراج و خنک چنانچه که در مبین شده و در سبک بودن و در میان آن دو حرکت لازم بود و جمیع شریانی که از دل رسیده اند و بخانه و می اندر از او رسانیدن روح حیوانی خارج از برای تحریک اعضا و در تزویج آنها فی الجمله در بافتن و از او رسد مسامات بدن و اندر آنست که حرکات و سکنت دل نیز از برای لغت نفع متصل را با همی که معشقی با حیره جمل اعضا و قوت حرکات اعصاب و انانیت سببی قوی می باید و اینچنان سببی را در حرکت و از او رسد دل شریان منبسط باشد یعنی از برای رخنه بدان اندر آید و مزاج روح و خون شریان را فاسد نشاند و از او رسد در انبساط معده بود و در حرکت دل و در انقباض معده باشد و اگر چه آن تقدیم و تاخیر بسیار باشد و گاهی کم ملاحظه گرفته شود و مزاج دل و از الجمله باقی هوایی بود که در خصل شدن از ماده و متخلف شده و از هوای قلبی که در مزاج بیشتر این برسد و محل آن حرکت را است و از شرفی که از تقریر است معلوم شد و وسط اعضا شریانی در درون و از او رسد تا از قاتل محفوظ تر باشد و اندک علم و اما علامات از مزاج مختلفه دل از طبیعی و غلبه طبیعی و طبیعی را از مزاج اول که در سبک است و در نسبت به آنچه مناسب آن نمید بود و موی برین و خصوصاً بر سینه و گندها بسیار باشد و بعضی نفس را با وجود سبک بودن عظیم بود و از هوای خنک فرغان شود و غضوب و عین و مدد و منور باشد و نیز غم و خفا و اند دل سرد را یعنی با بل سبکی از حد لایق حال بر خلاف آن احوال بود و از عطر گرم و خنک تر شود و خداوند دل بر نفس نرم بود و با وجود حرکت و قوت کفیات انفعالات نفس را زود در با به زود کند و در طبع با تفصیل در بدن او بسیار بود و جمع شود و خداوند دل خنک را حال بر خلاف این احوال بود مزاج حرکت را حال حرکتی و از این احوال هر یکی مناسب از خود و چون تغییر مزاج اعضا و شریانی که در سبک است و علامت آنست که در با بل که گفته شد هم با این علامت شادکام باشد و اسبته لال با اعضاء نفسان لغات صحیح ظاهر بود و اما غیر طبیعی خداوند کرمی دل را التهابی و تشنگی باشد که از هوای خنک بهتر از آن است که از آب سرد و نفس او بر سر بود و دل و معلوم و تحت دل و قوت یافت باشد و خداوند سبک و حال بر نفس صغیر و متعارف بر بطریق این بود و در اخلاق بر خلاف آن باشد و از هوای گرم و عطو که در سبک است و خداوند نری دل با نفس نرم بود و کسلان گفته بود و از رطوبت و فضلات بر بی متغیر باشد و خداوند خنکی دل را حال بر خلاف این بود و در کلمات نیز از این احوال سبب انبساط است و در غرض از این است و غیر طبیعی درین احوال آن باشد که اینها اکثر بعد از آنکه نموده باشد بدیهه آید و تبدیل باشد و آنها از اسل چنان باشد و تبدیل به سبک نیزند و یا نیزند و در بعضی دلائل و اعراض از امور طبیعی می شود که باشند و الله

علامات مزاجه دل

امراض دل

و اما امراض دل و اسباب علامات و معالجات آنها بداند که از دل انواع سوء المزاج پیدا آید و علامت پذیرد اما آن تفرق الاتصال برده را احتمال کند جهت تحمیل یافتن روح و از وجع جراحت و فساد ماده و الم برده و خف شدن روح از سده اما من گفته اند که هرگاه بر دل شریه بر آید و از سببی خون بسیار برده و بار زود و پاک شود و اما در پرده غلاف لکمن بود که مطلق شریه و تفرق الاتصال بدیهه آید و علامت قبول کند جالبین نفس که دره است که عروسی و بوزیر است و آنها ضعیف می شود و اند و هر چند عاده می شود و نکستی شده اند هر دو در کشته بر غلاف لکمن می باشد چند عروسی و بر پرده دل و نیزه و از این جهت با قلبی و بدترین امراض دل آن بود که آن سده افتد و سبب و یا اعتلا خطی بود و یا بخاری غلیظ که از او رسد و بر آید و تشنه دل چنانچه بعضی سبک کرده و مبطل نشود و سده اعتلا از انقباض با سبب است که باید کردن و سده بخاری از انقباض با سبب است و در مسهلانی که جهت تشنه دل و مندا از او رسد و تشنه دل با سبب یارم آنچه موافق باشد باید آمیختن تا قوت و دارا بدل رساند اما او به معتدل قلبی یا قوت است و فیروزه و لعل و ورق زردیم و سبب شیرین و لسان الثور که از انقباضی که در زبان گویند و اما او به کبریا قلبی و درج غریب است و جد و از او رسد و از جویانی و مسک و غیره و زعفران و ابریشم و زرد باد و عود و بهمن سرخ و سفید و قرنفل و پسته و بادرنخورد و قلم و پوست لیمو و ترنج و قاقاد و کباب و مساج و مندا و در چنینی و کباب و خرد اما او به سرد جلی که قور است و تشنه و همدل و عرق به مسک و مرور از به سده و کل سرخ و طباشیر و کل محترم و ترشی ترنج و لیمو و امراض قلبی که در چنانچه ازین انواع بود که مذکور شد لیکن چون مرضی اعم و اقوی در جمل این امراض خفقان و غشی است بنابرین ملاحظه این هر دو را که مخصوص ساخته اند خفقان این را طبعی دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل به به آید و تشنه اعضا با ارتعاش چنانچه در او امل تهامی باشد برای دفع مودی از خود و خواه مودی مزاجی و خوا مودی خارجی و این خفقان هرگاه علیه کجده بعضی الحاحه و غشی هرگاه متواتر کرد و بهلا که الحاحه و تشنه با سوء المزاج بود و مساج یا سوء المزاج بود و بار و اندر دل و ماده آن یا خطی بود و از اخلاط اربعه با خط از آنها آید یا می باشد یا بخاری و خفا باشد که خونی و فود در دل ریخته شود و در مرض نفسانی اختلاجی عظیم به به آید و از بی آن نزد و غشی افتد و یا سبب سده نامای بود و در شریان و ریدی که کامل از تشنه پسینان بدل شود از رسیدن و بخاری سوخته تمام مندرغ شود و تشنه و تشنه مزاج قلبی و دو یا قوت حسن دل باشد و یا در جری غریب و مضاد بدل چنانچه از خود رسد و از او رسد که در جانوران زهر دار افتد و یا رسیدن بخاری نفس از گرم و از گرم و غیره بر آن باشد و الله

در تشنه

خفقان



خوف و باغیرش وی باشد و یا رسیدن بخاری شود وادی از مراق و یا فم معده و یا سبزه و یا علایق  
 آنکه سوراخ مزاج بود علامت آنها است که مرا از آمدن شده و آنکه از با بود عدم سوراخ مزاج و عدم  
 احتلاط و عدم اسباب یکدیگر بدان کوی و آنکه از بخار و آنکه علامت آن چنانچه در ضیق نفس است  
 باشد بدان اشهاد نماید و آنکه از سبب افتد اختلاف بنض و ضعف و غلظ و قوت و ضعف و عدم علامت  
 امتلا بران ال بود و آنکه از ضعف مزاج دل باشد و یا شدنی شدن از ادنی کیفیت مثل کرمی و  
 طعام و غلظت متراشند مبین باشد علامت آن لیکن در ضعف قلب بنض ضعیف بود و در قوت قلب  
 بنض قوی باشد و این قسم چنانچه از ادنی سببی بر آید از ادنی علایق زایل گردد و آنکه از و در حقی  
 و یا مضار افتد همان وقوع سبب علامت آن باشد و آنکه از بخار کرم بود علامت کرم بران دال بود و از علایق  
 بالیو لیا بعضی بدان کوی و در آنکه از اعراض نفسانی افتد همانحال بران دال گردد و گاه یا شد کرم  
 از جهت بر آمدن خلطی مضار معده یا لاد یا بخاری نیز اختلاج کند و از جهت قرب آن موضع بر آن  
 گمان افتد که خفقان است و نه شد و فرق آن بود که از تفاوت و کثر خفقان البته سببی در قوی هم  
 و از تفاوت آن خبر دهند و خبری دیگر باشد علاج آنجا که سبب سوراخ مزاج کرم باشد نقل باید کرد و نه  
 سرد و سرد و پوسته صندل بودیدن و کثیر سبز و افیون و کافور و کل و خشی شامال آن و قن را کرم تا  
 و شستن و سینه را خشک و کای از خارج از او و به قیقه خشک و خشک کرده طلی کردن و کمر را خنک و  
 که خشک باشد و کج را خوردن و تخصیص آنکه ترشی ترنج یا انار یا لیمو یا نوره و کج باشد و پاره ای آن را  
 انداخته و از کارهای کرمی خشکی فرا و آنکه نفس را کرم کند و در بودن و همچنین از غذاها و شتهای کرم  
 شستن و پاره ای کرمی فرا و ترنظم و کای از میوه های خوشبوی بشیرین بل چون سیب مرده و بل و از ملطی  
 بهی و خربزه و شیرین خائری و حبه کزک و کلابی و از ترشهای مقوی قلبی ن شراب لیمو و حاض از جرح و  
 و از غرقهای مشک به و کاه و زبان و کاسنی و از قرضهای کافوری و لیمویی در صبا جاد و بن الطعایین  
 خواب که معده خالی باشد آنکه سبب آن وقت باشد بخار و شستن و عادت خوردن افیون و یا  
 یا شل و معاجین که از این اجزا و ادویهها غلبه باشد که غلظت فایده دهد و آنجا که ماده کرمی باشد خشک شسته باید کرد  
 بقصد یا مسهل یا ملین یا بستوری که در معده کفایت کند و بعد از آن چون از سوراخ مزاج کرم حسنج  
 مانده باشد بر آن چند قطره سوراخ مزاج کرم ساده باید کرد و باطله و کرمی که در فم آنجا غلظت فایده  
 بودیدن عطای کرم پوسته و ده او مست و سر قوی و سرخام و زنجبیل و خمر و بلاد ریات و معرفات یا کو  
 و شای و در المسک یا معید آید و همچنین برینهای شکر و قرضهای بود و سبب و اشباه آنها خوردن

سلاح

کرم

سوراخ مزاج کرمی که در کرمی و اشال آن بعد از این مین طریق مذکور رازی و شستن و آنجا که  
 سوراخ مزاج با سبب که گمان اعتدال در تدا بر مری باید و شستن و اگر سبب جد و ت حسی کرمی بوده باشد  
 علاج و قی آنکه مناسب بود با این علایق هم باید کرد و اگر سبب جد و ت حسی کرمی بوده باشد از علایق  
 و قی شستن و قی کرمی که لایق بود با این تدا بر غلط باید کرد و از علایق خارج مطلقا دور بودن الا  
 و در ترشیدن کرمی که شستن و آنکه در ضیق نفس خشک کفایت کند و اغلب انجام نافع بود و آنجا که سبب  
 المزاج تر بود تدا بر خشکی فرا نافع آید و اگر طوبیست خلطی م با آن باشد اگر طوبیست طبعی معید آید  
 جهت سوراخ مزاج تدا بر کرمی که تدا بر مری که سبب باید کرد و آنجا که سبب کرمی غلظت باشد و در قی  
 شربانی حوالی دل علاج بر روی معید آید و آنجا که سبب کرمی در قانی باشد علاج ضیق نفس بخاری معید آید و  
 نرم و شستن بر روی کرمی خشک ملین نافع بود و آنجا که سبب کرمی در قی باشد بقصد جاد و شستن  
 معق مناسب قلب تدا بر کرمی که تدا بر مری که سبب باید کرد و آنجا که سبب کرمی غلظت باشد و در قی  
 معق و مداومت خوردن سر بر بالای طعمی مناسب نافع آید و سده که سبب کرمی معق و  
 افشاده باشد بر آن تدا بر مری که تدا بر مری که سبب باید کرد و آنجا که سبب کرمی غلظت باشد و در قی  
 معق و غلظت مناسب المزاج و همچنین برینهای عطری لایق از قاضی و مسفر جلی و معرفات یا قوتیر و بعرفاتی  
 خوشبوی و بهودای موافق در تقویت مزاج بدن کوشیدن به پوری که در حفظ الصبره کرم  
 و این تدا برات برقی و نه ارا و مهلت و زمان طولی باید کرد تا اینکه بقرار باز آید شخصی یا این نوع  
 خفقان بود و در سال علایقها میگردد و یک میشد کرمی فرمود که خفند بخند را کرمی که باشد بهشت  
 و همان کرم و ورق و ورق بریدند و نبات سوده بر تمام و رقیهای آن باشد و کذا شد و آبی از آن  
 برودن آید بغایت شیرین آنرا زناشتا به خوراندن نافع آید و چند نوبت کرمی این عمل کرد و معق  
 و بر روی کرمی از مودیم و نافع بود که آنجا که سبب کرمی است حسن ل باشد مداومت معذرات نافع بود و آنجا  
 که سبب کرمی در مودیم و نافع بود که آنجا که سبب کرمی است حسن ل باشد مداومت معذرات نافع بود و آنجا  
 و طش و اشباه آن به پدید آید و آنجا که سبب کرمی جوف و یا شادی باشد تدا بر افراط اعراض نفسانی  
 باید کرد و در خوف و در غم مقویات قلبی خشک نافع بود و در شادی مقویات قلبی کرم با معتدل و آنجا که  
 سوراخ مزاج بود از معالجات بالیو لیا مناسب باشد و نرم و شستن طبعی با آنکه در جمل امراض قطن نافع است  
 آنجا انفع بود و معرفات خشک و معتدل بود و شربنی که نافع بخار بود بعد از شقیه مسی نافع آید بیان شرب  
 صندل و کرمی که صندل سفید شده و کرده و نرم سوده و خفته جمل در کرمی خشک بخار اندر صدر م است

شراب صندل مجرب







باب پانزدهم

معطس است آوردن عضلهای در محکم باید ماییدن و باو از ای بلند آگاه ماییدن و چون مغشای  
که بکوشد بهوش ازیناید و رنگ او در طبع متغیر شود و بعضی ضعیف شود امید خاص نماید و شستن مردم  
ضعیف المعده را چون غشی افتد و ارالشک امثال آن در خمر حل کرده در صلی او باید چکانیدن  
معده او را بر دهن مصطکی و امثال آن چرب و شستن و اسهال هم بالعصب با سبب است  
پان احوال مری و معده و ثوب صفای از ترکیب وضع و منفعت آنها و امراض این اعضا  
و علامات و معالجات آنها از ترکیب وضع و منفعت آنها که مری عضویت مرکب است گوشت و غشای  
و رگها که غذا و بدو شربانها که حرارت و قوت حیوانی بدو وارد و عصب جس آن باغشای زاندر  
آن پوشیده است و یکی از برون و لیغهای فشار اندرون وین او از دراز است و کار قوه جاذبه  
بلیف در آن باشد و لیغهای غشای برون او از پهن است و کار قوه دفعه و اندامها بلیف پهن است  
قوت برون طعام که آنرا از در او گویند معیاض و لیغها باشد و قی معیاض و لیغها دفعه که از برون است  
و نابین فی کردن بشو از تر از فرو بردن بود و مری بر پستی مهرای پشت کردن خود آمده است  
پس قصبه البریه در عصب غشای مری همراه آمده اند و آنجا که برابر مهره چهارم رسیده اند آنجا که لیغها  
رست میل کرده اند تا راه شربانی که از لای بالایی مری می آید خالی باشد پس چنان برابر پشت مهره دهم  
تا نزدیکی بیست و یکم بجا برده آمده است و در باطنها به پستی رسیده و مری آن در عصب مهری بر  
ازین رباطات استوار شده اند و از یکدیگر لقی جدا ایستاده تا هرگاه که معده از طعام و آب شکی که  
آنها در هرگاه که مری طعام فرو برد و فرو می شود و این عصبها و رگهای مری که اندر جاذبه  
نزدیک تر فشار و فراخ کرده و مری اینجا بجا برده آمده است و بعد از فراختر شده است و اینجا که  
که آنرا فراختر شدنت هم معده گویند و مردم معده بوی پستی است و ترکیب هر دو نزدیک یکدیگر است  
غشای درون مری و معده بغشای اندرون وین پوسته در یک سطح و اعتد و بدین سبب که در  
انگی از قوه مضطرب و خری که آنرا بخاند فی الحال از مضطرب اندرون پدید آید و از پشت است که  
کنند خامیه را بر دهنی نهند آنرا برزاید و اگر بخت بر نهند آنرا کنند و غشای رود هم غشای معده بود  
تا مقصود در یک سطح باشند و مری فراختر از روده است و غشای درون مری و قوت برون از غشای برون  
چون آنکه مری طعام را که آورده است در روده مجری که آورده و معده و در طبقه است لیغهای بلیف  
او که از دراز است و بعضی بوی نهاده است و در دم بافته از برای لکها و شستن و بلیف در از  
کنند تا آنکه که مضطرب و کار معده با تمام سبب چه قوه اسکر بر اندامها بلیف و سبب باشد و لیغهای برون

همه اینها

مرد و پنهان است تا بعد اتمام مضطرب و انتقال را دفع کند و طبیعت هر یک را عمل خود کار فرماید و در مری بلیف بود  
جست آنکه آنجا سبب حاجت با مساک نیست بلکه مضطرب است و آنکه گاهی خری در وی لطمه بماند که در پشت  
عمل با پشتی اصل یا بزرگی است و مشکل معده کرد است و پشت او که طانی مهرای پشت است به پستی  
تا ملاقات هر دو باندام باشد و طبقه برون معده را آنجا که قوت است گوشت بیشتر است تا که تر باشد و هم  
بستر کنند و قوت از عصبی که دل و جگر که او را کرم دارند و رز است و شانی از عصب جس از عصبای ششم  
بهم معده آمده است و اندرون کسره شده تا از نقصان غذا و حاستندی بدان که آنرا کسری گویند  
فرو آمده یا شستن جس که رگهای تغذیه بجان و تعالی فراختر معده نباشد هر اگر در دیگر اندامها این بود  
آدمی در کسری بطاقت شنی از خارش و سوزش هم اعضا و شربانی که او را زایل و جگر بجا نیست معده  
رسیده اند و شاخته و در هر یک که یافته شده اصل رگ که آن برده به است و بر معده و معیاض  
از رگها بود و از بعضی شانی صفای که از برون غشای شکم بر معیاض پوشیده است  
رطوبتی چرب و لزج که آنجا بر سر و بران بسته میشود به شرب است و منفعت آن حفظ حرارت است  
و معیاض و اصل صفای از سوسوی بالا از جاب پستی باشد و شورده و نوا پوشیده است و در  
و بر پشته اند آمده و آنجا و منفعت در کسری ران پدید آمده است با ندره که در باطنها  
مردم پوشیده است اندرون کسری یافته هرگاه که یکی از منفعتها بیاورد و پستی فراختر کرده و روده یا شستن  
مرد و در آید بکسیه خیره و از آنفاق گویند و در دها ریمین صفای بر نهاد خویش لقا میدارد و در  
سکرم پوست و شرب منفذ معده را که شغل طعام از وی برده و اثنا عشر فرو و آید بوی که از برون  
طعام مضطرب نشود این منفذ فراخ آمده باشد و بسته و چون مضطرب شود این بواب نام کش که در  
و تا موت و افکار خویش تمام کند و این چنان کش ده باشد با ندره و منفعت مری معده  
از برای کشتن ماکول و شرب طبع غذا و تحصیل کلیه سوغات و تغذیه بجان که از عالم منافع به بی اندرون  
و واضح تر است که بجان محتاج باشد و مع ذلک تقریرات معلوم شده و میشود و اندک علم و اما امر  
مری و معده و سبب علامات و معالجات آنها و شوری فرو بردن طعام و آب که از صعوبت است و در  
نامند باین مایخی مری و درازی آن بود از اصل خلعت و این حال بعضی مردم در از و بار یک  
و کنده او از رافند که سر قصبه ایشان قوی بود و از ریش خلق بسیار برون آمده و یا ضعف قوه  
باشد و یا ضعف قوای تن و یا خنجر در آخر جاربها کاسی واقع میشود و یا خنجر بطوبات مری  
و یا مرضی بود از امراض خلق و یا پیش آمدن مهره کردن بود از عمل شش یا چسبیدن لوله که بود و در

منفعت شش

امراض مری و معده  
صعوبت از دراز



مری و جگر را بعلات اینجا بخیر از امین شده نه آن شناختن علاج آن خلق بود و علاج بدین  
 و آنچه مرضی بود و علاج مرضی مرفوع کرده و آنچه سبب آن ضعف قوی می باشد تا موجب آن که امین  
 افزا جاست و در جگر آن کوشند و حدوث سود المزاج مری اکثر از مری و ماکولات مشروبات  
 و خلطهای قوی و رطوبت ترلاست باشد پس شناختن هر سود المزاجی بلا حظه حالات سابقه و لاحق و حال  
 حال ترلاست و باقی ممکن و سهل بود اما در سود المزاج کرم مری و غشهای خفک با عصاره کشنده که در کرم  
 بر پس کردن طایفه کرم و در غشهای خفک و آب سرد و آب بخار کردن و منع زلزله کرم پس شش نمودن اگر  
 هم با این باشد برشته موم روغن بر پس کردن باید بالیدن و جزیای جرب نرم و خشک و سرد و کرم  
 خوردن و اگر خلطی کرم با آن باشد اول شقیه آن بقصه قهال و ملینات باید کردن بعد از این ملینات  
 آهرون و اگر کسی خفک بلعها برشته پوخته در دهن نگاه دارند و با آب استکی آب از او میزنند  
 و بخین موی کشند و شش غریز قوی چون کشته شمش و شفا و امثال آن میزنند و در سود المزاج  
 بخلاف این ماکولات و مشروبات کرم بکار باید داشتن و روغنهای کرم بالیدن و روغن رازی  
 امثال آن بالیدن بسوی باغ بود و اگر کسی زکازر و خفیل و مسهل امثال آن ساخته و خشک کرده و شرب می  
 چنانکه در مری بالیده و خواب کند بسوی فایده باید و اگر خلطی تر و غلیظ در معده باشد شش شقیه مسهل باید  
 بعد از آن غذا در روز خوردن و در کسکی کشیدن و بزنان و عسل اقتضا کردن و ترک آب میوه و حیوان  
 اولی بود و آنچه میسر کرد و عسل آب گای مارین گای آبی نم بود و در دماست کیتی فایده دهد و در  
 المزاج خفک بخلاف این اعمال باید کردن و غذای جرب نرم و لغایات باید خوردن و در حلات دور  
 و از ریاضات بر حذر بود و در پوخته صلیق و نمایی کردن را بر روغن بنفشه با دهم جرب شستن اگر سرد  
 غلیظ باشد و بر مری معده پوخته میریزد و علامات آن بدان گواهی دهد شقیه سودا نیز باید کردن و خلط  
 قبض بود و شش نادر و در مری معده را پوخته کجی که منع آمدن سودا با کوشند تقویت باید کردن و  
 از علاج ضعف معده بود و ادوی کجی و شستن و پوخته جهای نرم و جالی و شیرین در دهن گرفتن و اگر  
 آب استکی و خوردن باغ بود و آنچه سبب آن ضعف قوی آن بود و در تقویت بدن باید کوشیدن و در علاج  
 مزاج و آنچه سبب آن خشکی طو بات مری بود و تپری که در سود المزاج با پس ساد و گفته شد باید کردن  
 سبب آن سبب آن زکوز و شبا آن بود و در کلو و مری معده و علامات آن از طو و زکوز ناب خرق و اندر  
 جوشیدن آب نیم معده و بر آمدن کلمن و در مری و کرم و احساس فعال آنها در انوضع بر آن گواهی  
 اخراج آن سعی باید نمودن و طریق اخراج زکوز بصفت پان باشد و اگر جزی باشد کجوز زد و آنها را کشند و مری

یا صفا

با عضای دروی نماند مگر بود که بند نخستی را بر سر نه بود و مزاجی را بران چه بد آمد و در ششهای قوی شد  
 و سوزشی در مری معده خود می یافت و از اسباب مری و مزاجی پدید آمد و جزی طاهر بود شش و جزی غلیظ بود  
 نقصان حال مقدم او جزی شخص که که کلمن بکلی این شخص نشد و بر مری معده او استوار شد و جزی  
 می با ناپسندید و فرموده که کوشش کجی را نیم کوشه آوردند و به و خورایند و بعد با عسل پوخته و کوشش  
 سنگ بود که کجی بر دادند مری بعضی از آن نقصان عظیم پیدا شد و قی که کوشش بر کوشش پاره جزی  
 که کوشش را با کوشش و خون سنگ می باشد برودن آمد و او صحبت یافت اگر کوشش خام کجی را بر شش  
 فرود بردند که نیم معده و عمل کجی رسد و لطف کوشش که آنکه از کوشش و بر او و پس کوشش که کوشش بران جزیه براید  
 خلاص شود و اندام سود المزاجات مایه اندر معده علامات کرمی آن نشانی بود که بهای خفک سبب ناپسندید  
 عطش قوی سبب کرمی با به و طعام لطیف را زد و بنا کند و طعام غلیظ را بهتر زد و در کرم و در جزی  
 آروغ و در دماست کیتی و در مری معده و در مری معده و در مری معده و در مری معده و در مری معده  
 ترشاید و در دماست کیتی و در مری معده و در مری معده و در مری معده و در مری معده و در مری معده  
 بود و نفرت از خرای سرد با لعل و مغز یافتن از خوردن سرد و بیام مطلقا بود و در کوشش از مری  
 در دماست کیتی و در مری معده و در مری معده و در مری معده و در مری معده و در مری معده  
 تخصیص اندک غلیظ است و در بسیاری جزی و طبیع و با شش که طعام ناکو اریده اندر علامت  
 کبی آب دهان و رطوبت مری بود و از غلظت و بسیار بودن سبب جزی و راحت یافتن از آن و شکی کردن  
 پوست سر کشتان و مغز عظیم یافتن از جزی و عطش و غذای خفک و سنگین یافتن ششکی از آب سرد  
 کردن آب در معده بوقت حرکت اندک و علامت تری بعد از این علامات پس بود و با شش که غلبه حال  
 در خواست کجی یافتن آب از دهان رود این هر دو قسم از مری معده واقع شوند و علامات سود المزاجات  
 معده مرکب این علامات بود و علاج مری را بعد از آن تبدیل باید نمودن با شریقه و اغذیه مناسبه سایر  
 موجد کفیات و چون جزی اغذیه و شش به و ادویه احتمالات یافتند اول بعد از مری آید و بر مری سبب  
 کفیات بالفعل آنها را تا نیر تمام بود و مزاج آنها و این مراعات زد و در نتیجه و سود المزاجات مادی  
 معده علامات صفراوی قوی و با آن بود و ناشتا و بعد غذای لطیف و شیرین و تخم و سوزش شدن غذا  
 شیرین در وی و حدوث صداع و در اکثر اوقات معاف آن و زردی لون شش و لاغری تن و خور  
 یافتن از کرمی و شش و غلظت و خشکی و میوه های با کرم شری خفک کرده و منفعت یافتن از آنها  
 باشد که اگر در کجی مری با شش باشد کجی مری معده و کجی مری با شش باشد و کجی مری

سود مزاج



و گاهی بوی مغزای عود و اگر بوی زرد کند و معده سخت گرم باشد و صفرای اترقی در معده بود و سرگی  
 و تشنگی صبر شود و باشد که در جوف غشی کند از غلبه صفرا و باشد که در او سردی و بوی کندی و غشاش  
 و قی بسیار باشد و تخصیص در صحن برنجین صفرا معده و در بری معده از غذا تخصیص شده این امر  
 کرده و در رخا معده سوزش معده و تشنگی غلبه شود و علامات مذکوره از قی معده هم با این علامات  
 باشد و علامات بلغمی بسیار در فتن طریقت لزج و غلبه و از دهن در خواب جدای و ترشی آروغ و طعم  
 و بسیار به آمدن بلغمهای لزج کشنده و در قی و باشد که آب من و پستی با غلبه شود و از اجکت  
 تشنگی که ذی رنج میرسد و این قسم بی ترکیب باشد و علامات تری سازم با علامات بلغمی یا ریاست و  
 طعاهای تر که خورده شود و ترش کرد در چربی خشک اکثر نافع آید و حرکت متعین نماید و به شکم نرم شود  
 و علامت سوداوی غلبه اشتها کاذب بود و ترش طعم دهن در اغلب احوال اندک تخم و پوست طبع و کانی  
 و مضرت یافتن از ترشها و رحمت یافتن آن از غذای حریب نرم و از چربی گرم و تر و معتدل و فواید  
 تشنگی کردن بکهای چشم تشنگی بینی و چشم و خیالات غلط و ترسیدن و در خواب و بدیضم و سوزش معده و سرگی  
 و کم شدن آن بعد طعام تخصیص و علامات پوست معده هم با این علامات ظاهر بود و در قی قوی که ناکه بخور  
 یا بلغمی غلبه می شود و بسیار با بیفتنی لون سودا و در آن پدید بود و ملاک سودا الزاج و موی در معده نای  
 حمت قله خون و گوشت آنجا و عدم مردوم و در جوف آن بخلاف سایر اخلاط علاج بهرین تری حله  
 سخت تشنگی هر خلطی و از طریق معنی که مناسبت از خلط باشد چنانچه در باب ثالث بعضی از آن مذکور است  
 و بهر در قی زرد تر از صفرا براید و صفرا زرد و تراز سودا و بعد تشنگی بعد از آب و شربت ها و دواهایی که مضار  
 مودی و معده مزاج باشد اصلاح نمودن و اگر را نای باشد و داده و بعد بلات اصلاح باز نای  
 و تشنگی که بلغمات مسهلات لایق تشنگی باید کردن بعد از آن تقویت معده بقویات مناسبه  
 تقویت امراض معده اکثر آنها معلوم کرده و باطل در صفرا و بفرس خاک و اطریفل و شیره خرفه و سایر  
 و اثر به داده و نیز که در تحریک اشتها می خورد و مزاجان گفته شده بعد بل تقویت معده مناسب بود و در بعضی  
 بجای دکان نموده و اگر جهت تحریک اشتها می خورد و مزاجان گفته شده بعد بل تقویت معده مناسب  
 باشد و در سوداوی بنوعی که در تریب بالغمی لایق مزاجی گفته شده خفیف از آن موافق آید و اگر در علاج مزاج  
 و صفحهای معده گفته میشود و غلبه آنها علاج این امراض باشد و اندام در معده سبب آن یا سودا  
 مادی و این شسته از صفرا افتد یا از سودا جهت افساد آنها مزاج معده و کیفیت عاده و بعد از لزج  
 و با خوردن باشد که در این کیفیات بود و به جهت تادیر معده باشد ایلام کند و با کاردن معده کوزه

در معده

ادنی کفنی

ادنی کفنی متالم کرد و یا بران فضلات اخلاط به باشد بجم معده از صفوی و کجای و رگست  
 چون بگردد و یا باوی غلیظ بود که در جوف معده حادث شود و با پستی و غلبه و لیسها ایلام کند و باشد که  
 در میان هر دو طبقه معده حادث گردد و این در تر باشد و الم ششتر باشد و یا المی بود که در جرم معده پدید  
 و این قسم عرضی بود و بسیار باشد که وج معده انداد یابد و بواسطه غلبه میل مواد و محاسن اما می پدید  
 و بسیار باشد که از این اسباب موجع بردهای بالا این نیز پدید و قولنجی با وج یار شود علاج آنجا کست  
 المزاج صفرا بود و علامات آن چنانچه پست شد با لغاب آن کوم و دست سخت ملاحظه نمودن تا با صفرا  
 اندر معده است و یا اندر قعر معده است و اجرای معده ماده را تشرب کرده است یا کوزه و صفرا از  
 دیگر بواسطه مسده یا صفعی معده و خم معده بری آید یا سبب بکری معده میل به آب پسته میکند و یا آب  
 خلط متعذر عرق از زهره بقعر معده و کشته است و صفرا از آن منفذ بیشتر از معده می آید و کانی  
 ملاحظه باید نمودن تا به جهت رقیق است یا پس حالی را مناسب آن پذیری کردن چنانچه ماده کانی  
 و اندر خم معده است و قدرت در خلط معده و در طرف صباغ و از آن بعد طعام مناسب احسان الم  
 خم معده و زرد بر آمدن خلط و تشنگی و ج بر عقب آن کواهی دهند و کجین و آب سرد اکثر روزها شربت  
 باید فرمودن و بعد از آن در طرفهای صبح زود و غذای لایق و یا تریبی موافق دادن معده را حله  
 از صفحات صفرا بکشد شستن اگر در کانی باشد که پوست در دهن داشته باشند و آب آن فرو میرسد  
 مغزی معده منفع آید تخصیص از آن و آب بی غذا و شربتهایی که در امراض صفراوی مراد را نده کوشیده  
 و در بطلان اشتها آن غذا و نه معده های گرم مذکور میکرد و معده موافق بود و همچنین ادویه های معده کانی  
 مان میشود و تشنگی نافع آید و اگر داده اند تمام سطح معده آلوده است و در در خلطها امتداد کثیر  
 بنشینان و تهوع و کم شدن وج با وجود صحت قی و در بر آمدن خلط در قی و با وج و معنی مناسبه  
 اشها و تشنگی بعد از رقیق و میخوش نرمی و غلبه قی باید فرمودن و اگر بدین نشود و معنی لایق با آن غذا  
 و اگر بدین هم پاک نشود و یقین کرد که جرم معده ماده را تشرب کرده است پس اندک لایق یا سقویا  
 باید دادن و بعد از آن تشنگی فایز باید فرمایند و قی فرمودن و تشنگی بلغم غذایی مناسب آن  
 و روز دیگر مسهل و ملین صفرا و در چنین در معده کینوت این عمل کردن و غذا و شربت و دوا  
 از آنها که از جهت ختم سابق مقرر شده از مشیات دادن چند انکه طبع فرا گیرد و اگر ماده محقق در معده  
 معده باشد و حدوت در بعد غذای لطیف و تهوع پوسته دفع خلطی و پستی و تلواسه و تشنگی  
 داده و در قی با وج و معنی بران دال کرد و تشنگی مسهل خلط غلیظ صفرا می باید کردن چون ایام صفرا



بعد از رفع خوردن مصلحت مناسبت قبل از آن و بعد از رفع خوردن مصلحت مناسبت  
معتدل الطعم و الطهره و معوی معده باید داد و چون آشپزی کرداردان و موز و مغز و دام و غنای و غیر  
داشت باشد و غنای شرف و امثال آنها و اگر صفا بسبب بده و یا غلبه کردی بگو غلبه آن بعد از آن  
سده و اصلاح جگر به ستوری که در مجلس من است باید که بشیند اگر معده زهره می آید از اسهال  
مکن نباشد لیکن پوسته بقیه صفا و تعدیل خلطه خالی کند اشتن معده از خردای محل صفا مراعات باید  
موندن و اگر سبب کردی معده صفا بسیار به میل میکند علاج سوز المزاج حار معده به شورش با  
و اگر سبب سوز المزاج سوداوی بوده علامات سودا چنانچه سبقت بیان یافته بدان گوی که اشتن خلط  
باید نمودن سودا از مزاج می آید و بودن درد غلبه در طرف شرب بعد از آن می شود و خشک پشته بودن  
میل درد و کانی جانب مراقب از طرف راست و عدم آفت سبب زرد و در فصل سرد پشته بودن گوی که  
باز سبب زردی آید و آفت سبب زردان دال بر پس در مزاجی تدابیری که در اینجا لایبی می گفتم شد آنچه لایق  
بود که باید داشت و در طبعی سبب زردی بودن و بعد از اصلاح آن شقیه معده تقویت کردن در  
جهاز مولدات سودا و خشکی قرار بر خرد بودن و در طبیب که بشیند بشرطی که از راه معده نشود حضرت  
تقریباً در معده مراقب بود و با انواع معالجات که در کتب مسطوبه است مشغول شود و در تفاوتی میگرداند  
تمام بر طرف غلبه و اگر که آید و کیمی جبال معوی بر ساخت و چند نوبت از آن در شرف درون بر بالای  
و قبل از آن و اسهال سوداوی چند بر وقت از آن واقع شد تمام صحت یافته و هرگاه بعد از آن که کوفتی  
قصو معنی درمی یافتند باز چند روزی اعاده میکردند تا مدتی را از آن امن شدند و چند جایی دیگر این  
تجربیه شد و نافع آمد و مراهم این نوع در معده بود و هفت سال بدوامت بر سرش که بر بالای طعام خورد  
از طرف شد و نفع او قات خوردن این و او درین مرض طرف آخر و زاول شیب بود بر بالای طعام است  
و نری آب و انقضا در خربزه بشیند بل آن در وقت املائی معده از طعام معنی نافع آید و چند  
معده ریجی با بدوامت رسوخ کردیم و در صفاوی هم بسیار باشد که بعد از شقیه نیکو بر بالای طعام ترش شین  
مهاضر و نافع آید بخا صیدی که در دست در تقویت اعضا و در بعضی که تا دلا از بلغم شوره بارش افتد هم این  
دو اما بعد از شقیه بلغم ریجی که بر بالای طعام کم قاتق و یا بر ناست با بعضی نافع باشد تخصیص کیمی معوی برین  
و بدانکه بعضی باشند که چون طعام خورد بعد چند ساعت در غلبه کند و چنان به قاع شود که نافی کشند و  
ترش بر نیاید قرار گیرند و سبب این بودن خلط سودا باشد و در وقت معده که در وقت معده با طعام مانده  
و بیشتر کرد و در بعضی معده بر آید و در آقا زکند و فی در اینجا بعد خوردن طعام و پیش از حدوث و عظیم

نافع بود

نافع بود و اگر معنی مناسب بود که ماده را بکند و با طعام بر آورد و بسی نیکو باشد و بعد از آن که بکشد  
لطیف باید خوردن و بر بالای آن دوا می معوی بکار اشتن و شقیه بسیار نافع و اسان بود  
و بهترین این باشد بسیار بود که کیمی بر بالای طعام مناسب شقیه اصلاح کند و آنجا که سبب  
حسن معده باشد و عدم علامت سوز المزاجات و غیره از ذکر رات و متاثر شدن و از آنکه  
بدان شاد باشد بدوامت تحذرات معوی معده چون حافظ الصو و مزید العود و شفاء آنها  
نافع بود و هیچ کس با سبب غلبه اشتن باشد نباید دادن و آنجا که سبب بر کبد فصلات خلط  
منوی بعضی باطنی یا غیر آن باشد با صلاح مزاج آن اعضا مجاور و مشارک و تقویت آن فصلها صحت  
شود و آنجا که سبب با غلبه بود در معده و غلبه آروغ و در بعد طعام و سبب معده و خراشید  
با در معده و شکم عدم علامت خلطی مولد در معده بدان گوی که ای در از طعامها نافع و از بر  
و بی ترسب هر ساعت خوردن حذر باید کرد و غذاها و دواهای با دشمن استعمال باید نمودن و بعد  
طعام مناسب دای لایق حرکت معتدل باید کرد و چون کوفتی درین باب بی نفع دهد و کیمی جزای  
با فایده نبخشد و باید دیدن مناسب تدبیر چیست اگر قصور مضمر بود علاج باضمه باید کرد و شقیه  
و اگر خلطی باشد شقیه آن نمودن و اگر کیمی غذا بود شقیه کردن و آنجا که ریجی بین الطبقین معده نافع  
و غلبه شد و هفت می و ضعف بعضی قوتهای معده و کیمی آروغ و بودن منی آن و ضعف بر آن  
آن و عدم علامات دیگر اسباب بدان گوی که ای در و رفع سبب آن و تحلیل آن بکامات بشیند  
و استعمال غذاها و اثر شقیه را باج باید که بشیند و لیکن که بر نانی محل حسنی مخصوص شود و در  
جمله ادوات مهارس کیمی حافظ الصو و شقیه معوی و کوفتی نافع باشد و آنجا که سبب در معده  
علاج باید کردن به سبب رش و اندام علم آما س معده سبب آن غلبه خلطی گرم بود که جرم معده از زرد  
و در رم بدید آید و کاهی از خلطی سرد هم بدید آید و باشد که از کوفتی نافع که از خارج بد و رسد و دم  
علامت آن برآمدگی و کانی من بود و سبب لازم و تاسه و غشیان و در شقیه زبان و مزاج بطلان  
اشتها و سایر علامات اخلاط سبب هم باین علامات یار بود و آنجا که از ضرب افتاده باشد تقدم آن  
تعاقب هم با آن دلیل بود علاج آنجا که سبب خلط گرم باشد کثنت قصد باید کردن تا با و هم کرد و  
دلیل امن شود لیکن مفاد است و در پس غذا را کم لطیف و خشک و محلی به ساختن چون قدری شکاب  
با آداب و آب را با شراب غلبه باید داد و در تحلیل و رم بفادات و تیزاب کیمی که در شقیه  
که در او رام گفته شد و از مسهل معنی بر خرد بودن و دفع قی اگر مسهل و کیمت کردن اما چون

اما مسهل



و نیکین و تحسین و دم احتیاج کلی و آتخ است آب کاسنی آب خیارشور و قدری روغن بادام شیرین  
 شراب بنفشه باید داد و آنجا که بینی زیاد می باشد چون مصفوف است بعضی خیارشور و روغن  
 بنفشه قرص لباس شیر با عرق مذکور و امثال آن باید داد و هرگاه شکم جوش شود و دیگر ملین مذکور  
 داد و آن خنده که نفخ پیدا کند و گوشت بعد از خوردن اگر میل کند آنکی توان داد و باید که غذا در وقت  
 غذا در آن وقت برود و سلامت برآورد و بعد از غذا چهار ساعت نهند تا در صومعه فصدی نغیثد و آنجا که سب  
 ضرب برده باشد اندک مضمه و مراعاتی که جهت ضرب و سقط گفته شده بصلاح آید و آنجا که سب  
 سرد باشد از ابتدا غذا و آش و آب و روغن بکار باید داشت و بعد از نفخ کامل خطه مضمه را رانند  
 با احتیاط تمام صاحب غرض که در ورم و موی تخت فصد کامل باید کرد و از با سلیق و یا اکل و یا  
 روزی که شکم آب را فصد کردن و آب آن نوع مذکور و آن و طلی آن درین ایام از غصه  
 برک مورد و صندل صوده و موم روغن کل و عصیرانی یا صندل را با هم دریا و آن صلاح کرده باید  
 و ضماد آن از ابی در زراتش بریان کرده و یا صندل در زراتش بریان کرده و تراشیده که در وقت  
 خرفه بران گفته باید مرتب گردانیدن و شربت و از آنجا که ترش و شیرین و در بای در بایستاید  
 فرمودن و بعد چهار روز تا مضمه هر روز شربتی از آب کاسنی و آب غلبه بیک و قیده چهارم  
 فلوکس خیارشور و آنکی زعفران و آنکی روغن بادام شیرین باید داد و ضمادی از آن دو جویند  
 سید صوده و تراشیده که در وقت عصره غلبه و آنکی زعفران بکار باید داشت و بعد چهار  
 روز که حرارت طبعی ماکم شده باشد اندک شکم بچ باید آن و چ که خضی باید بچین و یا روغن بادام  
 دادن اگر حرارت طبعی کم شده باشد با بون و اکلیل الملک و فجاج از غرض بری سرد درم مصطکی و کمر با  
 هر یکی دو درم اندر قرص کل زیاد کنند و شراب انوری برشند و اقرا صندل و عرق غلبه بیک  
 و صفائی کرده مقدار لایق به مضمه و غذا از ماش مقشر و برگ خجندر و بلبلات انفجاج و سرش که  
 و روغن بادام بزنند و آب که خواهد اندک دهند و اگر قوه ضعف باشد شمع البصیر غلبه قدسی  
 دادن و بعد بیست روز که مادمه تحسین کرده باشد و تب آهسته شده چه مرغ خانگی توان داد و آن  
 و ماش برین و آتش جو که از محملات مذکور در آن جوشیده باشد و چون آتش کشته خواهد شد و  
 کردن و تحسین خواهد رفت و تخت در دوزیادت کرده و تب که ترشاید اگر کشته شدن آن ظاهر شود  
 و تب آهسته کرده و آناس بر طالع خود باقی بود چنانچه طبع معلوم کرده و یا ری باید داد و تا نکند که  
 و این تدبیر چنان بود که شربت تازه و آب کرم بخوراند و به دست معده را میماند و میخاند تا بکشد

و چون

و چون کتاده گشت و کم شدن ورم و اعراض بکار و ظاهر شدن ریم در برابران کوفتی ۴  
 پاک ساختن محل و دم از چرک و ما العسل کرم باید داد و آنجا که شکم و موی ترش شود و اگر حرارت  
 غالب باشد جلاب دادن و اگر در کتاده مقداری خردل اندر ما العسل دادن و اگر ترشید که تب معده  
 کند خیره ترش از آب کرم که خسته و آنکی آب خیارشور اندر آن مل کرده و آنکی روغن بادام  
 چنان شربتی بزنند که بکشد شراب بنفشه و قیده لعاب تخم گزنه و لعاب طبعی منسادی بکشد و شربت  
 سه درم با چهار و قیده شیرین بزنند و به مضمه بزنند و بکشد و چون ریم رفع شود خیزهای رو بماند  
 باید و شستن از آنجا که در بخت او رام و جراحات اکثر آن مقرر شده و تدابیر و علاماتی که در آن مضمه  
 شده جلد را حفظ باید کرد و آن نوع اعراض با خطر باشد و هرگاه که خون و ریم بقی آن کسب  
 سلامتی توان داشت و اما در ورم صفراوی اگر دم غالبی باشد مضمه باید کرد و خون که از دم  
 برداشتن و اگر خون کم برداشتی باید که رقیق تا نماند فی الحال با آن کسب که کرده و بعد از آن در تدبیر  
 صفرا و تیرید و بیکس لیسنج بمبردات و ترطیب بر طبایات لایق و بیکس لیسنج ارث سبی طبع نمود  
 چنانچه در بعضی نهاد و در ماز حلا حلا و صفراوی مقرر شده و اندر طبعی صغیر که و عصیر شیرین با آنکه در  
 مذکور شد در اول حال بکار داشتند و اندر کتاک که دو سرطان بچین و با آب انار ترش دادن و آب  
 خیارین و خیار ترش و شربت غرضه با شراب زره با شراب بنفشه و امثال آن دادن و ضماد از طبع و آن  
 و برگ خرفه و اگر در وقت غلیظت و آب سرد با احتیاط دادن و بیکس عطش هوای خشک و بچ آب انار ترش  
 شربت و شربت مذکور سرد کرده باید نمودن میان قرص که در ورم و از نافع بود و درم و عطش که در  
 خشک شش درم زعفران و سپسل از هر یکی یک درم اصل سوس حوق و مغز خیار و ترشیدن از هر یکی  
 سه درم گشاده و صمغ از هر یکی یک درم جلد را گرفته و بچ آب کاسنی یا بنفشه که خرفه جبهای که شالی سارده و بچ  
 ساخته در دهن بمیدارند و آن خرفه میزند و بعد چهارده روز تا ابری که دردموی مذکور شد کردن  
 درین هر دو قسم اگر چه استعمال مبردات لازم است اما احتیاط آن باید کرد که از مبالغه بضع مادم  
 در کتاده عورتی زاید را بعد چند ماه ورمی در معده پیدا شد و آنجا که در آن محل ازاد و به محله شیرین  
 رخ بپشمال میشد و دیگر او و یکم بود میفرمودم تا غلبه از اینها میجو شاید جدا جدا و ثوب لعاب انار  
 شیار و زنی چند تب طبعی میکردند و خرفه و جلد و خیار و زنی و خطی در اباجی که بند و اندک زرد چوبه در آن  
 بودند می انداختند و از آن روزی که ثوب مجز و بجای آب با نار میوز و دراد اخر هر ریم که  
 بیکر شیرین کرده میدادیم همین مداومت آن ورم تحسین یافت و مرصع عظیم صغیر شده بود بعد از آن جوجه

منشبت مضمه اول و دوم

نوع کل











کلان خوردن مفید است آب گرم کشیدن اندک اندک در مجلس پروده یا بستن کمر و خوردن  
 نافع بود و قوی کردن مجلس آب و خمر و قلع آن کند و کینی و ریس بر نشسته خوردن دفع آن کند و اگر کینی  
 معده از آن فراخ زده باشد تا بر خورید با یکدیگر و در میان بعد قی مسهل ملخ غلیظ باید داد و در او  
 یا سدر سر یا جلوی بلاد و فرمودن و بر بستر جو زرد بود و درین روشن و آب از آن فرو بردن بجا می آید  
 و از معاجین مناسب در وقت خواب بعد از غیقه و قرار طبع جهای بر کمر فرو بردن پس مفید باشد و شکر  
 که در معده می آید تا بپسندید و بعد از آن در کمال کرده آتش میدن فواق بلغمی اسهال و سردی در  
 بود و در وقت صبح و درین اوقات که شکم فواق غلیظ می آید اگر در وقت روز و شب چنانچه  
 از خواب و سخن کردن بازمانده بود و طعام غلیظ نرسیده است خوردن و در آخر وقت نیز نرسیده است خوردن  
 و صحت آن و ضعف کای که غلبه میشد غشی میکرد و قریب به بکالت میرسد همین چند و در هر که فرموده  
 بر نشسته خوردن بهتر شد و در چهارم و آب ادم و غذای شکر با برنج ساده و در هر که فرموده و در اول  
 حال نامر و زرد اگر شکم صلبی می بینید روز چهارم از علاج پس بکین فواق شکم عرق نام که در وقت  
 باطله در آن فرو انداخته و در کمر قوی کردن و از خمری و محبت و حرکات معده و قوی کردن و در پسین  
 در یکبار بر روی قن وی پسین کشان بای و دست و خوف و غم و فرح و استیجاب و عطسه کردن و سستی  
 و اسهال کم کرد چنانچه حشا را بفارسی ارفع گویند و آن نفی بود که قوت معده از تحلیل و در از راه صحت  
 و سبب بسیاری آن یا غلط بلغم غلیظ بود یا غلط سودا و یا بعضی معده که نفی شد و غذا را کمال نمود و در  
 از آن بود که در معده و با عدم مقام قوت او یا غلطی غذا تخصیص جزئی نفاخ چون ترش و حماض است  
 غذا بزم معده برای دکانو اریه مانده است اگر قوت که اریه در اندر معده بود و اگر با اندر معده مانده  
 و تحلیل یا بدیم و آب روم بر می آید که استسقای طبعی بود که در معده علاج آنجا که سبب غلبه بود و در معده  
 متعیه باید کرد و قوی و مسهل ایچ و بقره یا صبر سرد ارد و استیجاب آنها و بسیار بود که دوی قوی کرد  
 آن غلط چون کینی و ریس خورده شود و اصلاح کند و آنجا که سبب ضعف معده بود و در رفس سوزا و آقا  
 آن باید کشیدن و حافظه الهی است نمودن تخصیص یا آنجا که سبب سوء مزاج بود و کیفیت غلیظ معده بود  
 و آنجا که سبب غلط غذا و تغذیه بود و بکشدن آن بر طرف شود و اگر با اندر معده بکشد و معده سرد  
 و بر می آید چنانچه باید خوردن چون کسوی و سفوفی معوی و در استیجاب آن و در هر که  
 و استیجاب مفید بود و اسهال غشیان و توسع و طبعی که اگر دلشورا و منش کشن معده که آن غشیان  
 و حرکت معده جهت دفع خسری از راه کوی دفع که آنرا تنوع گویند و اضطراب معده با کرسه خفقا

کثرت جنشاء

علاج

غشیان و تنوع قوتی

و در و سرد و تغییر لون بشه و شکل غلط بلغمی که آنرا خلق و تقلب نفس گویند آنجا از اینها درگاه  
 باید و یار و عود کند سبب آن غلطی بود و دردی در معده و یا غم معده مثل صغریا بلغم یا سودا و در حشرتی  
 یا رطوبات فصلات حبشی و طشی و شباهه اینها و این ماده یا در میان طبعار معده بود معده از آن  
 کرده باشد یا بر سطح معده آلوده باشد یا با اندر فضای معده کجاست باشد و یا با اندر فضا معده  
 باشد و یا بلغم معده آمده باشد از معده یا از عضه دیگر و در حال اول این حال بود و در وقت  
 بدان آنها و کندی و طعم آب من شاید قوی بود و باشد که این حالات از موالا حسی سبب افتد و عدم  
 و نقصان احلاط و المزاج بدان کوی و در این سوء المزاج اغلب کم بود و جهت صحت آن یا فراغ  
 معده و آنجا از پی خوردنی افتد ناکه سبب آن موافقی خوردنی بود یا معده کیفیت یا کینه یا از خارج کای  
 خوردن حسنه ای این بود و بلغم معده برانده چون آب بخند و ترش و اسهال آن افتد و از خوردن  
 خربای تیز و نرم چون سبزه آب افتد و بعضی مردم باشد که این از بعضی خربا مثل لحاظ و حر که در حما  
 و کاسات و شباهه آنها نقصان برتر باشد که اگر نرسد یا نام آن بشود و قریب به این حالات ایشان  
 و باشد که اگر از آن اعراض نمائند فی نزد کشند و بعضی باشند که از بعضی بهای چنین شکر کنند که این حالات  
 دست و بعضی را بهیم که اگر به کفشی که جرات و در شب در کم کندی خوردنی او را غشیان غلیظ شدی و بسیار  
 که از پی اعراض نفسانی چون غم و خوف از این حالات پیدا می آید باشد که سبب بر کم در معده تنوع و غلط  
 حادث شود و باشد که اضطراب معده و غشیان معده بحران واقع شود و علاج آنجا که سبب سوء المزاج است  
 و یا اعراض نفسانی بود و تبدیل بعضه لایق بود و در حشر و در آن چون جو زرد و شکر و شکر و شکر  
 قوی یعنی آنجا که سبب بر کم در معده و درم باید کردن و آنجا که معده بحران بود از علاج باید شکر  
 مستغنی بود و آنجا که سبب خونی یا غشیان معده یا سودا بود و بعضی ارسال صند آن تا اسهال آسان  
 و آنجا که سبب سودا بود که از عضه می رسد اصلاح آن عضو باید کرد و اما اگر سبب فضل حملی بود چنانچه در آل  
 می باشد تا چهار ماه علاج بدین باشد و سعی در آن معذب و سبب چون بسیار کند و فی نزد کشن آن  
 باید کرد و آنجا که در سبب غشیان و تنوع و اولی جرات خوردن می شود و در دوزخ یا خاسته بر کای  
 و کباب کشند که معده که آنرا از راه خازنه گویند بر نشسته و باز باز کوفته و آب سبب است و در چینی و با و زرد  
 در دهن روشن و آب از آن فرو بردن و آب سبب باید و بعضی کوی نم نافع آید لیکن در هر که معده از آن  
 باشد و درم خازنه از راه خازنه که در شکم دارد در زبان دارد و در مای ترش و می بخورد و در مای و شراب  
 در آب سبب افغانی و شراب نارن سبب بد و جگر ترش و غشیان حوالی معده و چنانچه از زود کشند می آید و زرد

علاج















کشتن ب مکنت و اوان چون تب الشفا در معصور و نارنجوشن با شیره خرفه قند چون حافظ الصمد رب  
زرنگ و غیره و آنجا که سبب غلیظ و لزج بود و شقیه باید کردن و بعد از آن با العسل و جلاب با عرق قند و اوان قند  
بغایت بکند و همچنین خرفه شیرین و رس کچی و اگر غلظت در سینه معده بود بعد قی وانی بهای سبک عطش و  
داشتن و آب آن تدبیر فروردین غلظت منفعت رساند و همچنین بزرگ آنرا فروردین بآن قی سبک بکند و غلظت  
و زنجبیل و قند و زعفران و زردی که در سینه خنجرین و درم با خار و درم نیم تخم زنجبیل و درم جگر که قند و زرد  
بچند و بعد شسته بهای سازد و آنجا که سبب غلظت خوردن غذای غلیظ گشت و شوره لزج بود و چون قند شیر  
آنرا افکند که با بچ فایده دهد و اگر موی غلیظ آید از خضه صاف خنده فایز شیرین نافع بود و به شیرین آن  
غذا از معده این ششکی زد و بر طرف شود و اگر که در شود بقی دفع باید کردن و آب بخورد و آب باقی از شوره را  
اگر زنده بود و خصوصاً در رمضان و الله علم شوره کلی این از روی کاذب مفروض بود که هر چند خوردن بر طرف  
پوشتهای یک و سبب این علت باطلی بود و بر شرم معده که پر بسته آنرا بکند و دغذ می کند و باز بکند  
که از مریغ معده پر بسته میریزد و بکند آنرا بکند و دغذ می کند و یا غلبه کلیس و کفیل بدن بود و چنانچه بعد از آن  
در از غلبه یا ریهایی در از و کلیس کند و واقع شود و یا غلبه جرات معده و اندامها بود که قوه ماسکه را در  
اعضا ضعیف سازد و مساوات تن را کشته که در اندامها را به کار و شیر و پر بسته کلیس میدهد و در  
الاتصال بعضی آن مبطله و یا غلبه گرم باشد و معده که آنجا از غلظت معده رسد و بجز زنده و مبطله اند که با ندها  
رسد و بدین سبب پر بسته اندامها غلظت و دم معده از آن می گاهاند و این قسم دفعی تواند و واقع شدن  
که حرکت که هماره و رطوبات معده به غشایان و نفرت نشوند و با طبعه که سکی این قسم و گرمی که بعد کلیات  
اگر غلبه بود از جنس گرمی که در سینه می باشد که اگر از این حادث تصور قوی از قوای اربعه که خدم غایب  
واقع باشد و تن را بره که باید از آن فرسود و بزم مدت این حال دراز کرد و مقصود با علاج آنجا از این بین  
این قسم و آنچه بعضی چنانکه از بعضی مریضان از ابد و دوا می می خنجره و ریا ضات تاری در و جو و  
می آید که هر چند بخورد و در و جود ایشان بکند از و بخار دفع میشود و ثقلی زیاده از آن به بد می آید خارج این  
علاج آنجا که سبب دای غلبه باشد بغم معده و غلبه بود و ثقل و ضم نافع پدید شدن و لا غرض از تن و عیال  
سود از سوزش معده در خلط و امت سبب و غیر این حالات بدان که ای همه تخت خنجره معده و سبب زنده  
باسلیق و هم و بطیوخ فتمونی و شباهه آن آلهه غذای حرم مثل و بنه غلبه بچند و منه و همچنین مسکات و  
طبع سودا بود از اطعمه و خوراک و میوه و شیر نهاده اگر در سبب زردی بود بعد فصد و مسهل در اصلاح آن  
غلبه خنجره سبب سوزی و در غلظت سبب میگرد و سودا را از معده نهاده و بچند آتش زردی باز از اندام و شوره را

علاج

کشتن

کشتن ب مکنت و اوان چون تب الشفا در معصور و نارنجوشن با شیره خرفه قند چون حافظ الصمد رب  
زرنگ و غیره و آنجا که سبب غلیظ و لزج بود و شقیه باید کردن و بعد از آن با العسل و جلاب با عرق قند و اوان قند  
بغایت بکند و همچنین خرفه شیرین و رس کچی و اگر غلظت در سینه معده بود بعد قی وانی بهای سبک عطش و  
داشتن و آب آن تدبیر فروردین غلظت منفعت رساند و همچنین بزرگ آنرا فروردین بآن قی سبک بکند و غلظت  
و زنجبیل و قند و زعفران و زردی که در سینه خنجرین و درم با خار و درم نیم تخم زنجبیل و درم جگر که قند و زرد  
بچند و بعد شسته بهای سازد و آنجا که سبب غلظت خوردن غذای غلیظ گشت و شوره لزج بود و چون قند شیر  
آنرا افکند که با بچ فایده دهد و اگر موی غلیظ آید از خضه صاف خنده فایز شیرین نافع بود و به شیرین آن  
غذا از معده این ششکی زد و بر طرف شود و اگر که در شود بقی دفع باید کردن و آب بخورد و آب باقی از شوره را  
اگر زنده بود و خصوصاً در رمضان و الله علم شوره کلی این از روی کاذب مفروض بود که هر چند خوردن بر طرف  
پوشتهای یک و سبب این علت باطلی بود و بر شرم معده که پر بسته آنرا بکند و دغذ می کند و باز بکند  
که از مریغ معده پر بسته میریزد و بکند آنرا بکند و دغذ می کند و یا غلبه کلیس و کفیل بدن بود و چنانچه بعد از آن  
در از غلبه یا ریهایی در از و کلیس کند و واقع شود و یا غلبه جرات معده و اندامها بود که قوه ماسکه را در  
اعضا ضعیف سازد و مساوات تن را کشته که در اندامها را به کار و شیر و پر بسته کلیس میدهد و در  
الاتصال بعضی آن مبطله و یا غلبه گرم باشد و معده که آنجا از غلظت معده رسد و بجز زنده و مبطله اند که با ندها  
رسد و بدین سبب پر بسته اندامها غلظت و دم معده از آن می گاهاند و این قسم دفعی تواند و واقع شدن  
که حرکت که هماره و رطوبات معده به غشایان و نفرت نشوند و با طبعه که سکی این قسم و گرمی که بعد کلیات  
اگر غلبه بود از جنس گرمی که در سینه می باشد که اگر از این حادث تصور قوی از قوای اربعه که خدم غایب  
واقع باشد و تن را بره که باید از آن فرسود و بزم مدت این حال دراز کرد و مقصود با علاج آنجا از این بین  
این قسم و آنچه بعضی چنانکه از بعضی مریضان از ابد و دوا می می خنجره و ریا ضات تاری در و جو و  
می آید که هر چند بخورد و در و جود ایشان بکند از و بخار دفع میشود و ثقلی زیاده از آن به بد می آید خارج این  
علاج آنجا که سبب دای غلبه باشد بغم معده و غلبه بود و ثقل و ضم نافع پدید شدن و لا غرض از تن و عیال  
سود از سوزش معده در خلط و امت سبب و غیر این حالات بدان که ای همه تخت خنجره معده و سبب زنده  
باسلیق و هم و بطیوخ فتمونی و شباهه آن آلهه غذای حرم مثل و بنه غلبه بچند و منه و همچنین مسکات و  
طبع سودا بود از اطعمه و خوراک و میوه و شیر نهاده اگر در سبب زردی بود بعد فصد و مسهل در اصلاح آن  
غلبه خنجره سبب سوزی و در غلظت سبب میگرد و سودا را از معده نهاده و بچند آتش زردی باز از اندام و شوره را

شوره کجی

علاج







و بدان عمل نماید چنانچه در کلیات و در طبیه تدریجی و قوتان محو مذکور است و از جمله اعمال که در تدریج  
 یافته اند آنست که در اولی مرض را بعد از معده طعام بمقداری که او را میسر است در کرب و معتدل رود و مقدار  
 عرق بکوبند و نشسته بکشد و بوقت پروان آمدن تمام من را برب بکشد بر خن و پس با سوسن و با جوی  
 و امثال اینها و با آب زین مرطوب بکشد و نشسته و بعد از آن جو در آن بکشد و بکشد و بدین نوع عرقها را بکشد  
 و در طبیه تدریجی دوم غذا و شراب بر بعضی بنیان باشد که هر صبح تدریجی برب یا زنجبیل پرورده یا شاقول مربی  
 عمل آنها قدری که خواهر بخورد و بعد از آن مساجی چهارم رزده تخم مرغ برشته با نبات سود و غلط که در وقت  
 کند و بر اثر آن چهل روز یا پنجاه درم شراب بکوشد یا شامه و بعد دو ماهه ازین بکام یا ازین درایه و بعد از آن  
 تدریج کند و بعد ازین اعمال استراحت نماید پس از استراحت و باز آمدن قوت طعام خوردن و ازین صفت  
 و شور را برب و اگر اگر از کوفت بره فرجه باشد و قوت آن در جستی و زنجبیل و خولجان و کشنده و سفیج  
 باشد و از صفت حلاوتی علی مغز بادامی و اشباه آن و بعد طعام اگر شراب معطاد بوده باشد از صد درم زیاده  
 نخورد و در پیوسته جریع شود و تدریج و اشباه آنها بگوید و احتقان درین مرض نافع بود و تخصیص از طبیه تدریجی  
 که سفید و مستور اخذ و استعمال آن بکشد بر سر و پای آن بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 و در درم شنبه ده درم با بونه و ده درم خشک و ده درم انجیر سیاه و ده درم انجیر سفید و ده درم زرد و ده درم  
 و مقدار ده سیر ازین شور با بستاند و ده درم روغن کاه و ده درم روغن شبنم و ده درم روغن نارنگ و ده درم روغن  
 مان با اندک موم که خسته بهم بماند و خفته کند و در روز و نیم مقدار ده و او پنج روز خورد که از ده و باریک  
 میکند و پنج روز صفت میدهد چنانچه نوبت چنین میکند نافع بود و در روز و نیم خوردن فاد و زهر حیوانی در شرب  
 معقوی سی سی نفع بخشید و بعد از خورده کردن بدن فی الجمله ازین تدریجات و غذا قبول کردن قوت و ده ای  
 در ده ای طعام خوردن چون دوا را اسک و تریاق بزرگ و اشباه آن بقیات مفید بود و اگر از کفایت  
 در معده چیزی نمانی که با غفلت آن کند چون اطریقات و پرو و روده هلیله و امثال آن باید داد و اگر قوت  
 می افتد و میکند از کفایت در آن بقیات نماید از مسکنات فی آنچه مناسب بود پیش از طعام و متعاقب آن  
 خوردن و از جمیع و استهلاکات و از عتبات و هر چه شکلی فرایه در باید بود و آب سرد و خاص صفت  
 که می کنند و البته آب در برده ای و آب مناسب کم سردی باید استعمال نمود و شراب بعد از طعام خود اگر از  
 معنی بود از آن و همچنین عسل و آسایش و شور با باری که در شرب طری که بخورد آن که کرده باشد و اما  
 حکما رنده آنست که غذا ای چنین معطاد خوش طعم و معقوی معده فی الجمله و صفت سودا و مده و ازین آن دوا  
 قوی که صفت مده و معقوی معده باشد و در آن قوت نافذ بود که در جرم معده و عروق در آن می رسد

که سبب مده مرض یا براند و پروان در پیوسته و قوت که حرارت غریزی و اجزای اخذ و مصلح باشد  
 که به آنها تقویت اعضا و ارواح کند و با غفلت سطح معده و عروق و اعصاب چون کوراجی  
 و کیتی معقوی برین صیال و مهار پس معقوی بقلبی از برب و در حلاوتی بلادی و اشباه اینها و از برب  
 آورده و منع کند و همچنین از غریبات و مبروات معده و آن تدریجی تدریجی و شور و آب و جوی و نفوذ کند  
 حرکت تقویت معقوی چون خرد در راه جوی برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 معده پیدا شده از حرکت و در کرب و اشباه و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 ساقی فی کردنی و اندک غذا یا فستی و در برب یا جوی که خسته بود که و اندک انهای او را از پروان برب  
 و بعد از این تدریج و ضعفش بران تدریجی که از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 شواستی که فستق و آبش که کمی حلاوتی شواستی که فستق و آبش که کمی حلاوتی شواستی که فستق و آبش که کمی حلاوتی  
 کرده و در علاج او پس فستق و در روز با و شاه وقت با اتفاق قرار دادند که ممکن العلا جنت بعد از آن  
 حضرت مظهر العالی و از فرموده و تا حاضر ساخته و تقاضای خوشنواهیست و معین فرموده و در پیوسته  
 بخت به ایشان برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 متبسم شد و تصور کرد که با او فراموش میکند و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 و امثال آن داده بود و حضرت فرموده که برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 میشود و بطلک کفایت فی الجمله برین طعام پس دارم او را نشاندند و دفاشقی از آن اشش رشی و در شفا  
 پلا و خوراندند و بعد از لطفه و ابانیده تا قریب تا رخصت رود کرد و او را کیتی معقوس برین صیال تدریجی داد  
 امشب خواب کرد و بعد صبح باز از زمان غذا بهمان مقدار دادند و آبش کرد و کم نشسته شدی اگر  
 اندک آب نیم سرد فرید و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 عادت پیشه داشت مفتشت فاشقی از آن بود و او را بی قلیه و بوقت غذا بهمان کیتی دادند که  
 روز عین نوع غذا میدادند و همین شربت چهارم بعوض کیتی جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 بدادند و تا بکام جایشگاه قریب به صیال مجلس رفت و آنچه جدا شد سیاه بودی برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 نشد مطلع شد و در آب برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب  
 از طمان نوع میدادند و شربت نیم هج دادند و شربت ششم و هفتم با کیتی دادند و شربت ششم و هفتم  
 پری بعد از آن کیتی میدادند و شربت نیم هج دادند و شربت ششم و هفتم با کیتی دادند و شربت ششم و هفتم  
 در او اسطر و چون شربت نیم هج کردی اندک فسل مانان با و دادند و همچنین تا با جوی از برب و جوی از برب و جوی از برب



که از بطن به پهلوی غلبه می دهد و در شخص جوانی و باندگی مدی برنج است و در پانزدهم که غلبه انداخته  
 در غنای بارز و مکان خوشبختی و پناه اندک سیر کردی بعد که کشت گرفتن بر او پدید آمد و بعد  
 روز دیگر و روز دیگری اندکی دیگر روز نذا و نذا و چنان در معده از طعام او مرعات فرمود و بی  
 که امتیازی و احوالی نشود و هرگاه اندک ضعف در معده او در یافتند اگر روزی که بر بالای آن نشسته  
 و اندکی بعد از آن روز جهت دفع تشنگی در طلبیدن خربزه در میان روز اندکی در اندکی خربزه  
 سرد و بعد از این از او ابرکتی اقتضای فرمود و در روز دیگر و در روز دیگر و بعد از آن روز خربزه را در معده  
 خربزه او بچرخانید تا همان میانه کوشش اندکی و از گمان سخت تر انداختی و در پیستم او را بچرخانید و بعد از آن  
 بعد از آن در معده بکوشید تا تمام نشی و طوطی کشت کردی و در پیستم او را بچرخانید و بعد از آن  
 و صورت قرینگی که حالتی باقی و اطباء کرامت قایل شدند و بعد از آن اوقات مرصع و استی  
 میل کردی لیکن از ضعفات معده و ایا بر حذر بودی و هرگاه اندک ضعفی در معده پاستی در طبعی و در  
 اصلاح آن کردی و چندین سال بر همین بخت گذرانید و خوش حال و اگر اراضی محفوظ باقی ماند  
 و السلام میفرماید این حالتی بود که مراد فاسده که غذای که قابلیت مغم از ایشان گرفته بکشد  
 کنند و انفعالی چونید و طبیعت از روی غف و سرعت و اضطراب دفع آنها طلب بطریق آسان  
 یار و در هیچ حال زغشانی خالی نباشد اما آنچه نصف اما نده و ببالا میل کند و آنچه بکشد  
 با معامیل شود و این مرض از اراضی حاده بود و مدت خیر و شر این بکشد و زود که رند و بسیار  
 باشد که چون خلط فاسد غلبه بکشد در حرکت آید و طبیعت تهر کند و غذای هلاک سازد و بجا  
 که طبیعت بر آن غایت کند بدن را شقیه عظیم از آن حاصل شود که از هیچ دو از جا نشو اند  
 و ازین جهت است که شنج ابو علی فرموده که ما میفرماید با جهت پاک شدن بدن دوست می آید  
 مرکب مغاچه میسریم و بسیار مردم میگویند که ایشان را این غلبه بسیار افتد و طبیعت ایشان با آن  
 نایب و بدفع آن معاند کرده و اکنون که از آن خطر کرد و بدو بدن ایشان پاک شود و  
 مردی را که این علت کم بوده باشد تا ایام بزرگی چون واقع شود قوی و با خطر و تخصیص مردم  
 اندام سخت کوشش فریبشالی بدن را زیرا که این مرض قوی بود که از طبیعت بکشد و باطل فاسد  
 و سمیت واقع شود و آن مواد دفع میل کند و صالحم بشاوت و مخالفت فاسد میل کند و طبیعت  
 آن جوید و درین دو حال بخیر کرد و در مثال میدان مبارزت از کرده و غوغای فرغ و سپید و خوش  
 و غیر در میدان بدن این حالات ظهور کند و مردم بر پا و ضیق الجاری را از غلبه حرکات خلط و

دشت غلبه

دشت غلبه و سبب این فساد مواد که از بدن طعام بود و سبب شدن آن کیفیت و بهر چه و بهر چه  
 موجب این که از بدن بیاف و جوهر غذا باشد و بهر چه سبب میفرماید که در آن بود و باشد و یا زود و چنان  
 آن از حرارت معده که بهر چه و چون خربزه و عسل که با هم خورده شود و آب بر بالای آن چون سرسین  
 که بر بالای طعام غلیظ خورده شود و آب بر بالای آن و یا غلیظ شدن آن با خلط بدست معده و  
 و یا سبب شدن آن با خلطی که در معده باشد و اسطون است چنانچه در عین غلبه صفا در معده خورده  
 یا شیری خورده شود یا هر دو علامت اظهار مرض است که در تعریف معلوم شد اما که بود که بعضی میگویند  
 بخارات بد باغ زبان و لبا و روی و یادست و یا سرکشان دست و یا محل دیگر اگر اعضا در بدن  
 و گاه باشد که چیزی فراموش کند گاه باشد که چیزی را میگوید و میگوید و یا چیزی را میگوید  
 نظر آید و هرگاه قوی افتد از تنوع و اضطراب معده و در اثر جانی باشد و در اثر تشنگی غلبه کند  
 و اطراف سرد باشد و گاه باشد که اندک احتیاج را بزرگد و گاه باشد که در وقت ضعف دفع طبیعت و بی  
 و نماندن آن مریض چنان بدارد که از خود بجز ادر رفتن و گاه باشد که اسهال با توحری افتد و یا تشنگی  
 و بعضی واقع شود و باشد که بعد میفرماید مریض باقی پدید آید و گاه باشد که در معده سوزشی پدید  
 و استفرغات صفراوی بالوان اسهال افتد شش بکوشد آب خام با کرب ضعف و از وقت مرض بدن  
 و غلبه بول رز و بدوی و تیر و زنج بران دلالت کند و بعضی ضعیف و صغیر شود و حشوها غور کند و غلبه  
 در تشنگی و بی باریک شود و نماند و اطراف سرد گردد و در تشنگی در عضلهای آن و پای است  
 پدید آید و رنگ مریض بزرگ مرده مانده شود و این حال از غلبه عظیم بود اما اگر این حالها از یکدیگر و بی اثر  
 و تعین نظام بود و هنوز قطع طبع علاج نباید کرد و طبیب با هر که ترسید و در تیر و زنج و در تشنگی  
 که زود و اصلاح مزاج که جهت مدد کار طبیعت در شقیه عظیم علاج است که چون مرض مشخص شود  
 آبی بجایست که مریض بکشد و آن خوردن و باورند و با برع لک کلاب هم کرده بر مریض تحلیف بخوراند و  
 از من و بیانی او بی اختیار روان شود و هر خط که آمدنی است بر آید با تخمین میدهد و اندک از وقت  
 بجای آید و بکشد و آید و اگر در قی بدی از خراج احتیاج باشد هم کند مثل ارسال بر مرغ و کشت و کشت  
 معنی آن مقام کند که اندک کجاست طافت شد و نقای فی الجمله حاصل آید و بهر چه حال در پسین استفرات  
 پیش از نقای معنی کند که وقتی که از افراط آن هم معوق قوت باشد و نماند و نماند و نماند و نماند  
 را خورده و آب سرد اندازد و برین برینند تا منع که از سرش کند و درون کم شود و از خوردن غذا و هرگاه  
 بر صندر باشند و بعد فرار طبع در آسایش خواب سبب کند که خواب بعد فرار طبع و قله اراضی بهر چه

علاج











علج

اروین

مضات جگر

سک

صفرا و سودا و ناپیت در خون فسیب بسیار ظاهر گردد و در یکبار زبول کم بود و در غده غذا حاجت کم باشد  
 شود و علامت سرد المزاج است مضغ این قوی همانست که بصفت بیان یافته علاج آنجا که خلطی مضغ باشد شقیق  
 کردن بفضله و در رات و ناپیت قوی و مسلمات نشیند که مقویات کبد از مضطبات مزاج با آن ادویه  
 باشد و یا در بعضی خود مضغ کبد بود و مضغ مزاج آن نباشد و بعد تقویت جگر کند و مقویات آن را  
 بر حذر باشد تقویت و حذر و ایضا ایضا طبیعت ثانی حاصل آید و آنجا که خلطی مضغ نباشد تقویت  
 مزاج جگر به آنجا مناسب باشد کافی بود و تقویت مزاج نباشد و تعدیل مزاج جگر به آن میسر شود که در آن عطری  
 باشد تا قوتهای آنرا تقویت نماید و من مضغ است اخلاط کبد و قبضی باشد تا جرم آنرا قوت دهد و منع کمال  
 و حفظ قوت آن کند و تقویت باشد که تا سید را که از اغذیه بواسطه ضعف مضغ جگر به بی ای کمال باشد  
 و نمین باشد تا قوت مواد مختلعه و عروق و موهلت میسر گردد و اغلب جگر سرد و مزاج سرد و ترید  
 و بلبله آنجا که جگر بسیار نافع است از اینهاست زعفران و میزبانم و در بعضی فقاخ از غر از زانیه ریونده  
 اند و نادران زرد شک و قرص آن است کاسنی عرق کاسنی هم کاسنی شرب نیازی بکافین بر روی  
 اصولی کتاب لوز قشق فندق بهی که عود و پسین مرعول مر جگر که کشت کرده افیون و زعفران  
 حبالتنغای شرف شیر را عرقانی تر شفا و مغوی معوی جزو بود و فلفل کفنه قرص کاسنی خرفه ناربا  
 زرد شک بالومیا که بوز مغز بادام کوفته چاشنی کرده باشد شرب آنجا که کسی که جگر که جلد  
 و استنها قوی و از مضغ غذای مستوفی بدان جهت عاجز آید علاج او آنست که پوسته طعمی قیل المقد  
 کثره القندی سرخ المضغ خورد یا بتفاریق خورد و صبح و غر و زو عصر و شب با آن و ای که مضغ  
 خورد و آنجا که جگر بی مضغ است ششکی کشیدن و حرکت عقیق بر بالای طعام و بر خلوده و خال و بی ترشید  
 چنانچه لطیف و رقیق را از کثیف و غلیظ موه خور دارند و آب سرد در عقب بخت و حمام و حمام و بر شش  
 و در میان خواب و بر شیرینی و حلوا میسر خوردن و طعمهای لذیذ غلیظ و شراب شیرین و جگر شیرین  
 مفرطه استش گرم و کل مرطوبی و آبهای لای و هر چه در آن خاک بپزند که سوده و آبهای زده و آب  
 گرم و کبابها بتخصیص خام و سوخته و حمام غلیظ بر خلوده امتثال و قتهای گرم و چربی تیر و شو و جففات  
 و مبالغه در خوردن سردها و شو را بر افرا کردن و اوده و میسند گرم و تیر و قوت و استجمام  
 و اندام سرد و جگر به سبب نشدن مجاری و منافذ جگر اگر حرکت غلیظ باشد متعاقب خوردن طعام  
 تخصیص کثیف و کثیف باشد و آنجا که جگر به سبب نشدن مجاری و منافذ جگر اگر حرکت غلیظ باشد متعاقب خوردن طعام  
 چنین طعامها سوده او و زردی که این افعال قبل از تلای مضغ معده جگر در برنده فضلات غیر منضم آنجا

و نفس این

علج

مر  
معه

و نفس این طعامها نیز با این افعال کاسی سده کنبه جکت غلظت و تنگی مجاری کبد و شراب شیرین  
 اگر چه تقویت سده شش کند و جگر سده کنبه جکت غلظت و تنگی مجاری کبد و شراب شیرین  
 قبول مضغ کسبی و تهای مضغ معده و اغلب شیرینهای این حکم دارند و کل چیزهای خال ناک و سوخته سده  
 و ملش طهر است و کاه باشد که خوردن آبهای سخت تا بعضی چون آب بعضی معادن و میوههای بسیار  
 قبض چون زعفران و اشباه آن سده کبد او و در جکت درم کشیدن جو آب عرق را و کاه باشد که بود  
 غلبه کین که در جگر عرق بر پاید اطراف آنرا درم نشاند و سده کبد بیشتر در جانب مقعد و بیاید آب کبک  
 کیلوس از جانب جگر اندر آید و عروق آنجا که نکت از عروق جانب جگر باشد پس آنجا خام و غلیظ کین بود  
 در آنجا بلبله و صغی آن جگر به سده و آنجا در عروق اقمه و سبب آن بسیاری چون غلیظ و ضعف قوت  
 آن عروق و قوت قوت و اغر و جاد و عروق جانب مقعد و ضعف قوت ماسکه اینها باشد و کاسی اتفاق افتد که  
 سده در هر دو جانب اقمه شود بواسطه غلبه خلط مسدود و ضعف و اغر و جاد عروق کبد و کاسی را که در  
 خلقت عروق کبد نکت از مقدار لایق و اقمه شده باشد آنها را که بسیار خوردن ریههای غلیظ کثیف کثیف  
 قابلیت این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب جگر و بیافته با درار سپه و آنجا که سده کسب کرد  
 چم حد و شامس بود یا تهای مغوی و بسیار با مستقفا و اگند و علامت سده و نوست کسب کسب  
 رفیق باشد و بسیار باشد جکت کسب سده باید که کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب  
 و برده و فزونی آید و کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب  
 در ماسا ریفقا محسوس گردد و تغییر حال بر آنرا بر شش بود و اگر در جگر باشد کاسی بیشتر و نفس کبد  
 مضغ شود و بول آنجا بغایت شایم و کم نفی بود و اکثر کسب صاحب سده جگر بسبب قله قوت خون بر  
 و سبب کسب  
 با ندهای دم زدن ششکی کسب علاج آنجا که سده در جانب مقعد باشد و قوی بود و تقویت آن با دویه مضغ شش  
 کردن بعد از آنکه چند روز مضغ استاده باشد از طبیوعات و غیره و ماده سده و آنجا که سده کسب کسب  
 در رات مضغ دادن ضرر بود و جهت تایل ساختن آنها ماده را جگر و مضغ شدن ماده سده در تمام  
 و اما سهل سبب مشارکت مضغ کسب با معالجه سده است به ضرر نکرده و دفع آن ناید و تسهل نافع و مضغ درین  
 ریونده است در آنجا که سده کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب کسب  
 خیا کسب  
 انفع باشد و اگر با این مسلمات آنجا که آب خیار شیرین و روغن بادام شیرین یا میزده اسهال بر تفر











مخلوط بکچین ساده و اما اندک بر که کاسنی که آب آن گرفته باشند و بر روغن کنجد و سرکه چاشنی کرده  
 زرد ناردان زیر براج ناردانی یا سرکه پس و مغز بادام چاشنی کرده و اما صندل و زعفران  
 و عود و بلبل و قنصل سرشته اما آنجا که بعد از نفع با سهال احتیاج افتد و قوه بر جای باشد فلووس خیارشور  
 آب بادام یا عرق بادام و یا کرفس یا قدری روغن بادام در آن بکشد باید داد و یا بطرفه که در  
 بسفنج و کف نموده و تر مندی بکشد و اندکی عار یقون دادن و یا بشیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با  
 بسفنج نهاده و صاف کرده با قدری ترنجبین و یا قدری شیر خشک و قدری روغن بادام و اندکی هر یک مناسب  
 عالی و مطلوبی و سرکه مغز ارشتر و غیره مناسب است اما طبع آن نامتعلق است و اگر بعد چهارم به نفع  
 بر روغن شربتی از آب کهنه و غلبه خلط و در دم فلووس خیارشور و اندکی زعفران و اندکی روغن  
 بادام شیرین و صندل و مرصع اقبیض می باشد نفع آید و بر کینه شدن ورم اعانت کند و اگر در بعض  
 مینی باشد باید کرد و در ملاحظه آن بسیار بود و یا غلبه شود و یا بلبل و کینه فلووس قوی و مقوی باشد  
 آن با مزاج کبد بالی صندل در اکثر امراض کبدی تخصیص اورام آن استعمال نشاید کردن و در جم کوشش تمام  
 نشاید دادن بلکه تا به ستم و جهت ضعف و عود و فلووس حرج بعضی نیست اندکی توان دادن و قانون  
 نهادن صندل و طلی و در اشتقاق همانست که در ورم معده گفته شده و معنی نماید که هرگاه ورم کبد  
 اثر ورم در جلد اعراض بد مذکور بر طرف شود و بوقت الخطا و آنجا که آب پس بدست بخت باید و مرصع  
 لاغر کرد و در چشمها بجالان نشیند و بول سبی شود و در ورم اضطراب بیشتر باشد و آن هنگام تمام عظم  
 بچین ماده بروی باید کردن و منفعاتی قوی تر با آنجاست که کور شده ضم باید کردن و پان آنها بکشد و در ام  
 و حال این بعضی خطر بود و آنجا که آس کینه کرد و سر باز کند و علامات آن چنانچه در بحث مزاج و ورم معده  
 مبین شده و بکین اعراض بر آن کوهی میساید و بدن تارم بر راه امعا کث و است و آن با وجود  
 کث دن و هیچ یک ظاهر نکرده و باشد که احشاست از احساس ناید پس اگر راه امعا کث شده باشد  
 چیزهای نرم و ملین باید دادن تا طبیعت از از و در پاک کند و خیارشور و آب کاسنی و انار باید  
 روغن بادام درین باب نفع است و همچنین با مرصعهای مذکور و یا قدری ترنجبین و شیر خشک و  
 یا با موز و یا با کچیم معین بود و اگر راه بول کث شده باشد چیزهای دراز کننده عالی و نرم باید دادن  
 شیر و تخمهای مذکور و شراب بنفشه و شراب و فاد و شراب جاش و بنادق الزور و اندرین شرابها و  
 و در بار الاصول جراحی است و بود در فروین که هرگاه در می یافت که آب پس بکشد و سرخا  
 آنرا می شکافد این عمل چنان میگرد که محل ورم را ازین زیر برده معلوم میگرد و مرصع یا درین

در سینه

و بعد از آن

و بعد از آن بنفشه قوی یا انشی کشتی آنرا بر معده و روم فرد میسوزد و یا بره بران ترتیب میگرد  
 آن روم را بر روغن می آورد و بعد باکی در روغن محل نرم میسوزد و صحت حاصل میشد و چنانچه  
 علاج کرد و هرگاه در یابند که ماده نام پاک شد بر روغن یا نیدن کند و آنجا که درین باب بغایت نافع است  
 ازین نوعهاست تخم کاسنی و مصطکی و کل منجم از هر یک متعاقب کنند و دم الاوین و کل منجم و کل منجم  
 هر یک دو مثقال شربتی سرشتغال یا بار العسل یا جلاب یا اسکچین اگر مراریه باقی باشد و آنجا که کل منجم  
 نیابند ورم فاد زهر جویانی داخل سازند یا در ورم کل منجم کشته و غذا سیوس آب یا اندکی نشاسته  
 عسل بکشد و روغن بادام بر افکند که خوردن و یا اماچی که در بنانه برده و اندکی زرد و جود باشد  
 و خیارشور یا خطی در آن کینه باشد و کم کم بوده و صبره که زرد و تخم مرغ و جود در آن باشد و مثال  
 اینها و باید که مرصع درین ایام از هر چه زود روغن آرد و در آب کث و اگر آس در فضای شکم کث باشد  
 این غلبه اگر حجاب تواند بود و یا جاده غامده خزانکه پوست بخورد و در آن رست و جراح است و بکشد  
 و عضل را نگاه دارد و صفاق در و زهر اسد زاین در می سازد و مرصع را رست به آرد و بدست  
 جوی می آید و بطرف شیب تار می نام مالاید آنجا که تدریس رویانید هر دو جراح کشته و اگر درین مورد  
 کردن کشان مرصع را در آن تجدید کردن بخند رسی الم در نیاید اولی بود و خطر این قسم از آنها بیشتر  
 زیرا که اگر حرکت را بر روغن کشند اشرا را بجا کند و اگر سره ن کشند عظیم شود و روغن و روغن بر روغن  
 میسوزد و در و سبک رویاننده جراحات و قوا این استعمال نماید و در همان محبت مذکور شده و آنجا  
 که آس صلب و در علامات آن از صلا عقل و سکن طبع و لاغزشدن عضلهای فراق و یا زنده  
 کرانی محل در ورم و سقراط اشتها و کوه و رنگ بشرد و کمی بول و تقدم آس کرم در غلبه حال و در  
 شدن اعراض آن بران دال که در جفتنای لایق نرم کشته لعاب ار و طبع خیر و بنفشه و  
 محل و طهای براننده و نرم کشته علاج باید کردن اگر خطی باشد و استفراغ آن کشته مناسب است  
 و آن ورم کم علاج پذیر و تخصیص سرطانی باشد و غلبه بر ورم و ملاک کند و در حال از معالجات سرطانی  
 او را در صندل مناسب باشد بکار باید داشتن و آنجا که ورم سرد باشد و کم لطافت و منفعاتی  
 عملات استعمال باید نمود و در اکثر احوال جری که قابض و خوشبوی باشد یا اینها باید ساختن تا  
 حفظ قوه و دفع ماده آن کجی حاصل کرده و در این احوال مقصود دفع است قابض قوی تر باید و بعد  
 ظهور امارت نفیض غلیظه ماده باید کردن پس باید و در نفع و تحلیل بعد ابتدا باید مباله کردن و اگر تدریجی  
 کرد ورم معده و در سبک کبدی او را در بارده گفته شده است اینجا نافع آید لیکن مستعمل بود و با سبک

در سینه







بر وقتی نیز طبیعت بحقیقت جگر است از اجزاء ضرورت تر طبیعت تسخیر بدن با خلط با اعضا و غریز  
 بدنی فرستاده و از آنجا که بول و مسام و غشیه اخراج کنند تا در خلل اعضا و فرجهای بدن باز نماند  
 و در طبیعت مزاج آنها فاسد نماند پس هرگاه وضعی در مقام پیدا شود و شود که تسخیر بدن بوجه لااقل  
 و فضلات را اخراج کنند بی سنگ اعضا نشسته شوند و از یک طرف بطن و آن را بطوایات نماند و در خلل بدن  
 و غیره در آید و باز مزاج آن اعضا را فاسد گرداند به کسب حرارت غریزی آنها و آن اعضا متورم گردد و  
 غیر آنست در آنها فرو نشسته و مدتی اثر آن بازماند و این مرض بواسطه آن عرض غالب که تشنگی است  
 نماند و سبب این ضعف موجب استسقا یا انواع سوء المزاجات بود و چنانچه سابقا پیش شده و  
 سوء المزاج سرد و تر افتد و موجب این مزاج بیشتر آبهای سرد بود که بعد از حرکت ای حیث و حمام گرم و جماع  
 بر ناستاد و در کشند چنانچه در حفظ الصبر و غیره بدین معنی ایلی شده و بدین آمدن ضعف که استسقا  
 سوء المزاج گرم و خشک چنان بود که گرمی و بطوایات بدن را بکشد از خشکی و خشکی را بطوایات غریزی را کم سازد  
 و ضعف حرارت غریزی بقلیل بد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا نشسته بماند و آن را بطوایات  
 که افتد و مایه در بدن نشسته شوند و یا تجسس کردند و یا ضعف کبد بود و چون تشنگی شود و ضعف  
 چنانچه سبب آن سبقت چنان یافته است و یا سبب گرم کبد و یا سرد رقیق بود و که سده بزرگست و یا سبب آن  
 فضلات بود و یکدیگر از اعضا مشارک و غیره چون طحال و کبد و یا سبب سردی و صام و معده و سبب  
 و یا آفتی بود و در آنجا که با عرض فعل جگر تمام نشود و چون معده که در راه گرفته افتد و مایه دفع نشود و قوی  
 اندازد و سبب سبب باقی باشد و وقوع استسقا را و اگر جضعه جگر سبب اصل توان گفتن که حقیقت  
 و اصل استسقا مایه و رطوبت که افتد و تجسس نشسته پس استسقا وضعی بود و در ماده غریزی  
 و مطلق استسقا سر نوع بود و رقی و طبعی اما رقی آنست که رطوبت نای در فضای شکم جای گیرند  
 و رطوبت صفای و این نشسته باشد و یا میان شرب معده و این کمتر بود و خداوند آن از پهلوی دیگر پهلوی  
 و از شکم از ریه شریک از شکم آب را در بدن مناسب بدین اسم موسوم باشد و تحقیق وقوع این  
 مرض از مایه غلبه و رطوبت که افتد بدنی که از سبب اصل آنند چنان بود که هرگاه مایه و رطوبت  
 مایه که از مزاج طبعی خود بیرون شدن میطلبند راه نیابند سبب مایه از سده و غیر آن در مجاری بدن از  
 و تبیین مسام اعضا و بطریق ترشح از مسام آن اعضا بیرون بدن بکشد و جمع آیند و یا در بدن بچسبند  
 شدن در مجاری ممراتی که لازم تحقیق مواد است در آنها از کثرت و بطریق مجاری مزاج از مجاری در درون  
 و سبب معطر که در جمیع آیند و باشد که آن مواد در مسام رقیقا بماند و یا در مجاری که در میان جگر و کبد است

ز قی

و یا در مجاری که میان کرده و مشاند است و در آن مجاری تفرق انقباضی قلیل پس بی واقع شود و مواد را  
 محالاً بقضای شکم فرو و آیند و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که شکریزه از کده بماند آید و از  
 که نشستن آن در مجاری قلعی افتد و مواد بول تمام در شکم برزود و این علت با مقدمات دیگر پیدا آید و باشد که  
 بعضی رطوبات که ببول شفع میشدند را در نیاید که از شکم بگذرد و بماند و از معده جگر بدین رطوبات  
 متصل است پس کثرت طلب دفع از سده که مخزن اصلی بول چنان آن بود و آنجا ماده خروج نیاید و بماند و  
 در خطای شکم را که جمع آید و سبب غلبه مایه یا ضعف قوه غریزه است که آن مشت کت میان قوت دفع  
 جگر و جاذبه کرده چنانی را که با خون مخلط است در جگر افتد و از آنجا که فرستد و کثرت از خون جدا گردد  
 و چون کثرت پس هرگاه در کار یک از اینها قصوری پیدا آید آب نمیشود و چنانچه باید مندرج نگردد و چون بول  
 از قبیل کثرت باز گردد و در مجاری بازماند و یا افراط شرب آن و اشغال آن باشد و غیره از تفصیل آن  
 یا که چنان خلط و اعضا و یکبار از حرارت معطوفه و وقوع سبب با آن در مجاری و بدین معنی قیام رقیقا  
 زیرا که ماده از رازی نباشد که بدان راه دفع آن توان کردن و بطریق مجاری و ترشح بیرون شدن این مواد  
 غلبه از مسام روده و آلات بول و معده و پوست شکم امری بغایت صعب بعد المصعول است و نیز چون اکثر  
 اعضا درین مرض سلامت آید و در تحلیل این ماده استعانت با و و قوه لازم است از استعمال این دارا  
 م حضرت با اعضای مالمه و در رعایت جگر شکل باشد و مع ذلک قوت بدن غذا از جهت ضعف معده  
 غریزی چنانچه باید حاصل نمیشود و یا ضعف احتمال و دایمی قوی و استغراغات کلی کردن منسبت و بلال  
 این مرض بغیر میرانیدن حرارت غریزی بدین معنی و پوسانیدن اشتا باشد و در او اخرا خلط عقل پیدا آید  
 فاش شدن مزاج و داغ و روح نفسان علامت استسقا رقی می روی بود و در آن اطراف شکم با ورم  
 و بعضی اطراف چون تاهی با پها و بار یک شدن کردن و بول و پوست شکم براف و کشیده و بلند بر  
 و او از دادن شکم بوقت چنانند چون آواز خنک آب او و باشد که بعضی از اکبریم آنا سبب  
 که آب میان روده و شرب باشد مریض بوقت حرکت چنان پندارد که در دهن او در میان آب میگوید  
 و این قسم غلبه از انقباض عرقی افتد که آسان از آن بزرگتر سبب و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی معده  
 و شرب نیز واقع شود و اما قسم اول از تخیر آب افتد و از انقباض عروق حوالی کده نشاند و اشتباه  
 و هرگاه این مرض بکشد شود و سر زده آید و جهت مزاحمت آب پیردهش کی نفس نیز حادث شود و  
 اندک بماند و بعضی را اندر ریش و سببها موارده پیدا می آید و اندر بیشتر و قهاسخ بود جهت تصور غریز  
 و قوه ظهور آن از کبی آب و باشد که آن یک صفای معده بود و رنگ خون پس بدین مرض آب پیردهش











از رسیدن با عصبانیت از اند و رطوبتهای رقیق را بکند و از سده و در عصاره پستان کر باشد  
 که که اخن اخلط و اعضا از حرارت عادت کرده و از جهت سده و در بعضی مجاری برای بر راه بول دفع  
 نشود و با خون در بدن منتهی شده و علامت خاصه می آید که از تعریف فهم شده لیکن اول فراموشی  
 پدید آید بعد از آن در شکم و خصیصه بعد از آن در روی و دستها بعد از آن در سایر اعضا و بعضی  
 و موجب بودن بغض انجام لازم باشد و آنجا که غشای رکت عصبی دیگر باشد علامت است آن عضو مفلج  
 بوده و هرگاه از عرض شکم گردد و غلبه کند بدن بیک بر باد و از جبهه های پدید شود و باشد که بعضی  
 پوست از غلبه دم بطور که زردی از آن رود و این حال اگر غلبه کند قوه باقی بود لیکن که عصبه باشد چون  
 است این مرض پس شاعاست بحکم بدن و جملها عصبها اینجاست عصب آید علاج انجام مشکل باشد و از این  
 بعضی بدترین اقسام این را در پشته اند اما حبس تجربه بدترین جمله رقیق بود و بعد از آن طی دهاک ساختن  
 علت بعضی از مزاج اعضا ظاهر بود و حرارت غریزی تدریج علاج قانون کلی مانست که در رقیق مذکور شد  
 آنجا که عصبانیت است و خون حیض با بول سپید باشد و بول سرخ و غلیظ بود و سخت عرقی که کشانیده آنها باشد  
 باید کردن و آنکه خون بر دستش با آنکه در پشته مطلقا بغض خون به وسط کی آنجا که آنجا که عصبانیت  
 این علاج را سه فایده است یکی آنکه مایه عصب غلیظ می شود و دیگری آنکه بقلهای سابق منفعه میرساند و دیگری  
 عصاره نیم تر غلیظی بر پشته نشاند که می شود و زردی میرود و هرگاه که از است بهرست و این خون آنجا که  
 بدن منتهی است بحرارت غریزی اعضا همان نوع حضرت سانه پس که او بهرست باشد و باقی در پشته نشاند  
 شد و زرقی و مدامت حبه الشفا درین مرض غلبه منفعه و همچنین مداومتی کردن و مغز کردن و آنکه  
 باین اتفاق افتاده باشد فصد و زمسمل قوی جایز نباشد و بعد از آن در آن الیه که کشانیده  
 بعد از آن باقی شدن تب همان نوع مقرر در زرقی عمل نمودن لیکن آنجا که پشته منتهی است آنجا که عصبانیت  
 و آنجا که عصبانیت منتهی است مسلمات این بدان قوت و حدت نباید و ایامی غیره واجب بود و چنانچه  
 آنجا مناسب باشد و آنجا که در می و در جگر یا غیر آن باشد با اوقات دیگر اعضا سبب شده باشد در دفع آنها  
 کشانیده و اوله بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن  
 مرض تشنگی پشته کشیدن و در ریکشور گرم عرق بودن و در شور که تخصیص نوزی که علف موهیر بسیار  
 یا نادر و همچنین از آنکه کشانیده باشند نشستن و بخار آنها عرق کردن پشته و زودتر منفعه و به جهت بودن  
 این مایه در فرجهای ظاهر اعضا و درون پوست قریب به سام و باین دواهای محل مایه و مقوی صلب  
 سطح ظاهر بسیار بکار باید و پشته و کباب کشانیده با عمل خون بسیار مفید آید و مداومت خوردن

از آن سوراخ آب قیچی به بالا میزد و همین خلاص یافت و آنجا که سبب افتد عضوی مثلاً که تا مجاری بود  
 اهتمام را بصلاح آن پشته باید کرد و بر طرف آن بحدش پشته شد لیکن پشته روی که در ورم کبد است  
 گفته شد همان نوع ترکیب علاج مرعی باید و پشته و آنجا که تخصیص از سبب شدن خون حیض یا بول سپید  
 باشد کشتن آن آنها نافع بود و اگر چه برون کردن خون درین مرض مفید باشد اما مبالغه نکند و بپشته  
 صافن و سیره او را در آنها جایز نباشد و در تنی ترک در باغیر هرا که بپشته کرد و در جلد آن بسیار میخورد و این  
 بر و طاری شد و در آنجا که زن عرب و کعبه پشته بسیار آوردند و در آنجا که عصبانیت نه و صاف  
 آنرا در کدی کردند و در آنجا که در آن کدی کرد و در آنجا که در آن کدی کرد و در آنجا که در آن کدی کرد  
 و آنرا فرمود که بر بالای اوی شست چنانکه درین او در دهن فرج او بود و چند آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 اعاده کردی و در سیم در آن و ساق آن زن روی پوست طرکیده و در وای آب صاف از آن  
 خند که در ورم بر طرف شده و او را آب و اشرفان فیداد و در ورم پشته و سینه را نیده و همین صحت یافت آنجا  
 که بی ایسان اتفاق افتد با پشته مطلقا علاج مشکل کرد و جهت مخالفت بدین درین صحت اوست  
 که بهرینه تا که ام مقدم بوده و در علاج مقدم بنید کوشید و مراعات موخر می افکند و بسیار باشد که تنها  
 که مخصوص در سیم و سیم است و با پشته کشاند و مردم کم و پشته پشته پشته  
 از سبب حرارت در پشته پشته و پاره زود پاک شود و شخصی در آن ترک خراسانی را بی پشته در راه  
 پشته لازم و در راه پشته حرارت تب حرکت و موالب یکدیگر میخورد و تب و جدت پشته پشته  
 آنجا که پشته و پشته پشته و آنجا که پشته پشته و آنجا که پشته پشته و آنجا که پشته پشته  
 بهلو با پشته او در دهن و در دهن میگرد حضرت جهت عادت اصلی حرارت او فرمودند تا آنکه  
 او ترتیب میکردند قافق آن جوار که در و بجای آب او را در و غ آب میدادند و بدین ترتیب پشته  
 شد و در ورم کم کم میشد تا تمام صحت یافت و اندام باطلی است که رطوبات بلغمی و مایه با خون در خلل  
 ظاهر تمام اعضا در آید و قوام کشت عرق میخورد و خبر شود که چون انکشت بران نهند فرو کشیده و قاف  
 همان بانه بدین متابعت از اطلی نماند و سبب سابق این مرض اندک ضعف جگر باشد و آن مسبق بود  
 بعضی ضعف معده و این ضعفها اگر از برده باشد و سبب قریب ضعف باشد و رگهای اعضا باشد و سبب  
 مذکور باشد که برای از خارج بدن سپرد و مزاج اعضا و عروق را بسازد و معضم ثالث اعتبار شود  
 و آن خون در اعضا خام مانده و در گوشت در آید و جزو آن تمام نشود و در رطوبات آن موجب کم کرد  
 و پشته کشانیده صعب در منقذ رگها عادت شود و از خوردن کل و امثال آن و از سده و کبوس منین

علاج



سود و بعضی با یکدیگر نشسته هر روز در شقایق بجای آب زرد و این مرض را بکشد طبعی بکشد  
 در قزوین امیر نام او درین مرض او دست شراب نیاری بر او نه و بر روی میفرمود و بجای آب زرد او  
 کاهی عرق کاسنی با آب انجیر و غذا خورد آب بر در حسی و عفران و زهره و کشمش و پاز بکشت که در  
 آن میراد و بعضی میفرمود که هر روز یک شقایق رو به سوره را بکشد و چنانچه میگوید و بدین غذا  
 صحت می یافشد و چون قایم و رستبان بودی این اعمال میگرداند تا وقتی که او گرم میشد تمام کمال صحت می  
 عورتی را در کوه بایه روی این مرض افتاد و مجرب فرمود و تا عصاره سد استانی را میگردانند و هر روز نه تا هفت  
 طبعی میگرداند و قاشقی از آن و در میوزانند و از آب به سوره صحرانیکه و انار میچرد و غذا میخورد و چنانچه  
 حذر میکرد و انار میخورد و کاهی نان خشک بهین میبرد و در صفت تمام صحت یافت که در یکی سیزده ساله را در روی در او  
 تا بستن این مرض بدید آمدن او را از آن منع کرد و بجای آب زرد معصوم کرده فرمود و غذا میخورد و کل کبر و بزرگ  
 و کتید یک زهره بر تمام تن او میکرد و چنانچه واسطه نباشد و شستن تن کاهی بطبخ غار شتری و اندکی از آن  
 خوردن میفرمود و او نیز جان خود را غریبه داشت با کل از آب میوه و شور با احتیاط میکرد و چنانچه  
 روز راحتی یافت و الله علم و اما طبعی است که با وی غلظت و فضایی شکم کاهی کبر و کاهی آب زردی و کاهی  
 بر آب سیده و ارد چنانچه هرگاه دست بر آن زنند او از طبعی و بهنجیت از اطمینان منده و کاهی باشد که  
 ماده آبی هم با آب اتفاق افتد و آن مقام طبعی صرف نباشد و سبب حدوث این با وصف اول باشد  
 هرگاه حرارت غریزی از طبع و استقامت داده سبب می شود چنانچه آن کند و بغارت اجرائه آن را با آب  
 و سبب این فساد یا ضعف قوه یا ضربه باشد و علامات آن بدان مشاهد بود و یا عصبان داده باشد قبول  
 و ضم و علامت آن ظاهر بود و کاهی باشد که حرارت غریزه در معده و جگر بدیده اند و به پیش از استغفار  
 غذا و رطوبات از چشم را در آنها اثر کند و بخارات غلیظه از آنها بریزند و از آن با و به بدیده اند و از جهت  
 بخارج دفع نشود و در حلقهای بدیده غذا و اخلاط در آید و از مسام آنها تنفس شکم آید و جمع گردد و با  
 و علامت خاصه طبعی است که بتعریف معلوم شد از جهت غلظت و زو ر باد ناف بر روی سینه بود و شکم  
 کروی کند و از آرد غنی باید و بر آب سیده کلاف نباشد که کاف کاف و آنرا که هم بود که آنجا در پشت پانته  
 اند که نهی و تو رمی بدید شود و این قسم آنان دو قسم است اولی که در علاج آن در معده و ریکی و در کثر  
 چشاد و در نعل الک که کشته شد اغلب آن انجاناف بود لیکن ملاحظه آن باید کرد و کاهی در معده و جگر باشد  
 عملیات معتدل کار در انداختن چنانچه با آن در کفر و خشک و طبعی با بون و اکلیل الملک و صندل و شکم ضادی  
 صندل و عود و لادن و مشک به سینه منهد و در غذا و شربت هم قریب برین رعایت کند و اگر سردی غالب باشد

حلیه

ملح

کرا

کرا بکشد و در کتیدات محل با بکشد و یک زهره گرم کرده بنین سبی سبک بود و در حفته روغن سبک  
 کردن و بار و روغن را به عظیم فایده ده و خوردن شیر شرب بول آن آموخته نافع بود و عصاره سد استانی  
 آن و روغن را به بر شکم قبل از نیکوایدن بسیار مفید بود و در عین حال آنش بر شکم انگندن و الله علم و زرد  
 زرد و کاهی بر آن تغییر و تبدیلی فاضلی باشد که در رنگ ظاهر تالی پوست تن و سبب چنانچه به آب زردی  
 بسیاری یا بهر دو و اما آنچه زرد باشد اغلب از تغییر حال زهره و جگر افتد و این چنان باشد که منفذی که میان  
 و زهره است منفذی که میان مراره و روده است بسته گرفته شود و صفر از جگر بوی خود نماید و یا زرد  
 بخارج معاد و منفذ نشود و با خون آمیخته شود و طبیعت انضاض آنرا قبول کند و دفع آن کاهی به عروق و طبعی  
 نماید و کاهی بود که این سبب از جهت نرم جگر یا عضو مجاری افتد و باشد که از جهت کبری عروق و کبری عروق  
 و جگر یا سبب الاستیجاء صفر از جگر شیر و شیرینهای غلیظه متولد شود و از عای خود فاضل آید و چنانچه کاهی  
 مشتبه گردد و غلیظه صفر از سبب رواج سیده شود و باشد که مو المزاج کبری در تمام بدن باشد و آن سبب  
 صفرای غلیظه شود و در رستبانه کاهی اتفاق افتد که اکثر مسامات ظاهر مدتی مسدود شود و حرارت در بدن  
 غلیظه کند و با بخت صفرای غلیظه متولد گردد چون منفذ اکثر منقبض است و او تمام این حالت قوی شستنی  
 میگرد و منافذ در بنایه و فضلات آن منفذ نشود و طبیعت بعضی از آنرا بخلج بدن در سینه باشد که  
 عرض بجران تنی صفرای بود و باشد که از اثر سببی که در بدن اکثر مواد و سبب صفر است و طبیعت  
 بخارج اندازد و علامات آن سبب است که میان زهره و جگر است و سبب طبعی  
 و بودن کرائی و جانب کبد و تنی دهان و زردی لون بر از و میل لون بول زردی سببی و بسیاری  
 صفرا بران و لالت کند و آنچه سبب آن سبب منفذی باشد که میان زهره و روده است سببی و لون  
 و ظهور ریحان بعد از آن بر زردی و سبب طبیعت وضع بول بران کواهی و به و اغلب آن بود که نمونی زرد  
 اشتیاقی آن حادث گردد و سبب که از ثل لول اشتباه باشد یا از سبب شدن قرصه جگر بر زایل شدن  
 انداخته بران الکرده و خلاصی از آن شکل بود و آنچه سبب سابق آن کبری جگر و کهای آن باشد نشانی  
 تنی و من و بطلان اشتها و زیاده و زردی چشم و روی و رنگینی بر از و بول زردی و کفک بول بران  
 و به و باشد که تنی با آنی سببی باشد و آنچه از زردیهای گرم صفر اکثر اشتها آن تدابیر دلیل آن باشد و  
 سده با آن نباشد ضعیف و اندکی بود در سینه و از سبب آید و آن تدابیر قوی افتاد و باشد که تنی زرد  
 آن سبب آید و غشیان و تنی صفرا رنج دارد و بول سرخ و غلیظه بود و باشد که بسیاری زرد و آنچه سبب آن  
 حادثهای بدن باشد نمونی تر که کرایان مابعدا و حی لانه و خارش تن و ظهور شرابای صفراوی و رنگینی بود

بیتان

بیتان



بول و برآش میدن بول خود هر روز یک شربتی بنماشتا و گرم کرم و شستن تن با  
 کادی و بطبع غار تر چمن کادی کرده در مسام نباشد و کرم خورده باشد و یا باغ کستر و باطنی خالی  
 و جرم سرکه و برکه بد و یا بوز کشته اند که اگر یکدم پیچید در شراب کهن به بند و یا را بفرماند تا پاره بد و  
 و ماده برقان را با درار برودن آورد و شش درم و کتر و رقی خشک چند با غیس و کچین بخورند بکشیاید  
 و مینی باغ بود و درم یک با یک و پسته برگ کاسنی بخورند هر روز صبح تا یکم کشته بکرو زهره را از حلقه غن  
 کند و دو دانگ اندر زاندر معصورا نار ساید هر روز بنماشتا بخورند تا سر و زهره را از حلقه غن  
 بر جان شکند کادی و برکه کشته میدند و باغ کادی و بعضی دوق کادی و دوق و آتش زهره کشته میدند و فایده  
 و بعضی شیره تخم خرفه بسیار بخورند و سر و منده است و عرقی بوقان زهره و ضعیف و بی نرم با آن و شستن  
 شب قبل از آن میباشند بود و بدت موفد تا بستان بود و روزی ضعیفی عظیم در خود یافت چنانچه طبع از خود  
 قطع کرد و در آن حین که کشتش ترشترین حاضر بود و میل کرد و قدری زان برضبت بخورد قوی عظیم  
 در او بد شد بعد از آن هر روز از آن بخورد و باغ بود و اندر خشک میکرد و بدت بدت رد و صحت  
 و این برقان بخورانی بود بلکه اگر کرمی فرا چون خوردن قند و شکر آن کرده بود و این بد شده عرقی را  
 زنده و قوی شده بود و حکیم فرمود تا هر روز نه تری کاسنی را قدری سرکه قریب نصفی داخل میباشند و در  
 سر کین خشک ملک را که کند و سفید باشد بران سوده بران می کشند و میداد با نکه روزی صحت یافت چنانچه  
 کس بکشد از آن بد شد و باغ بود و حضرت را در جوی برقان زهره از حرارت بکشد و اگر کرمی فرا افتاد بود  
 و علاجی چند بگوید و زیاد و باغ بود و از هفته بخورد و کرمی فرمود که زنج بلور را نرم بسایند و بوزند  
 بد و انکشت خود بکوبد و باغ بکشد از آن بکشد قاشق جغزات کادی تازه هم زنده و بر آساند و روز  
 دوم و مقدار در مقدار جغزات باشد و روز سیم مقدار از زنج بلور و کشته بخورند هر روز یکم کشته  
 کشته و صفت روز به صفت مقدار سید و غذا با خشک با جغزات کادی تازه بخورند چنانچه کرمی فرمود و هفته تمام  
 صحت یافتند و چندین جای دیگر از نموده و باغ بود و از آنها بعضی تب است شده و بعضی را کشته شده بود  
 و بسیار دیدم که کجا اصل امد و طلمات تقریب کردند فایده عظیم داد و در ملک شهر اری جماعتی مشد  
 ایشان را صغرا بنده میگردید در قرینه و چا با دساکن می باشند و عمر ایشان زده و جره و زهره چشم و صغرا  
 خاصی در ایشان است که چون بر قانی نان ایشان بخورد و از طرف ایشان غسل کند بخصیص از جام  
 رو مینی که در زنج است همین امر فایده یابد و هر بست و کادی که از نموده اند بر با اجماع کشته چهار شش روز  
 سر بر بعضی بوده باشد و مغزانی از آن طاق پاره بکشد و بعضی بد و میدند که هر روز چند عدد و بخورد

مصلح

و تقویت

بول و برآش میدن بول خود هر روز یک شربتی بنماشتا و گرم کرم و شستن تن با  
 کادی و بطبع غار تر چمن کادی کرده در مسام نباشد و کرم خورده باشد و یا باغ کستر و باطنی خالی  
 و جرم سرکه و برکه بد و یا بوز کشته اند که اگر یکدم پیچید در شراب کهن به بند و یا را بفرماند تا پاره بد و  
 و ماده برقان را با درار برودن آورد و شش درم و کتر و رقی خشک چند با غیس و کچین بخورند بکشیاید  
 و مینی باغ بود و درم یک با یک و پسته برگ کاسنی بخورند هر روز صبح تا یکم کشته بکرو زهره را از حلقه غن  
 کند و دو دانگ اندر زاندر معصورا نار ساید هر روز بنماشتا بخورند تا سر و زهره را از حلقه غن  
 بر جان شکند کادی و برکه کشته میدند و باغ کادی و بعضی دوق کادی و دوق و آتش زهره کشته میدند و فایده  
 و بعضی شیره تخم خرفه بسیار بخورند و سر و منده است و عرقی بوقان زهره و ضعیف و بی نرم با آن و شستن  
 شب قبل از آن میباشند بود و بدت موفد تا بستان بود و روزی ضعیفی عظیم در خود یافت چنانچه طبع از خود  
 قطع کرد و در آن حین که کشتش ترشترین حاضر بود و میل کرد و قدری زان برضبت بخورد قوی عظیم  
 در او بد شد بعد از آن هر روز از آن بخورد و باغ بود و اندر خشک میکرد و بدت بدت رد و صحت  
 و این برقان بخورانی بود بلکه اگر کرمی فرا چون خوردن قند و شکر آن کرده بود و این بد شده عرقی را  
 زنده و قوی شده بود و حکیم فرمود تا هر روز نه تری کاسنی را قدری سرکه قریب نصفی داخل میباشند و در  
 سر کین خشک ملک را که کند و سفید باشد بران سوده بران می کشند و میداد با نکه روزی صحت یافت چنانچه  
 کس بکشد از آن بد شد و باغ بود و حضرت را در جوی برقان زهره از حرارت بکشد و اگر کرمی فرا افتاد بود  
 و علاجی چند بگوید و زیاد و باغ بود و از هفته بخورد و کرمی فرمود که زنج بلور را نرم بسایند و بوزند  
 بد و انکشت خود بکوبد و باغ بکشد از آن بکشد قاشق جغزات کادی تازه هم زنده و بر آساند و روز  
 دوم و مقدار در مقدار جغزات باشد و روز سیم مقدار از زنج بلور و کشته بخورند هر روز یکم کشته  
 کشته و صفت روز به صفت مقدار سید و غذا با خشک با جغزات کادی تازه بخورند چنانچه کرمی فرمود و هفته تمام  
 صحت یافتند و چندین جای دیگر از نموده و باغ بود و از آنها بعضی تب است شده و بعضی را کشته شده بود  
 و بسیار دیدم که کجا اصل امد و طلمات تقریب کردند فایده عظیم داد و در ملک شهر اری جماعتی مشد  
 ایشان را صغرا بنده میگردید در قرینه و چا با دساکن می باشند و عمر ایشان زده و جره و زهره چشم و صغرا  
 خاصی در ایشان است که چون بر قانی نان ایشان بخورد و از طرف ایشان غسل کند بخصیص از جام  
 رو مینی که در زنج است همین امر فایده یابد و هر بست و کادی که از نموده اند بر با اجماع کشته چهار شش روز  
 سر بر بعضی بوده باشد و مغزانی از آن طاق پاره بکشد و بعضی بد و میدند که هر روز چند عدد و بخورد







بن دندان خورده شود و دندانها بریزد بواسطه میل خون سوداوی پایین و میل خرات به از بوم بالا  
 و هرگاه بطول را اسهال خون افتد امیده آن بود که بزودی تحلیل پذیرد اما اگر کهن کرد و نزلی الامعاء استسقا  
 او کند از جهت اکثر مزاج سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطول از جهت غلیظه و کثیف  
 باشد بهتر بود اگر قوی و رسوبی متفرق در آب پسند بهتر باشد و گاه باشد که اندک رسوب کثیف است و گاه  
 بسیار بود که این آب پس طلال با پس جگر اشتغال کند و این اسهال باشد و آنجا که گرم بود آن آب شکر  
 سوزش محل جانی باشد و در صفراوی این حالات بیشتر باشد و در بعضی مسموم بود و رنگ معده بسیار  
 بول و آنجا که صلب شود مطول مول و مخزون باشد جگرش برقرار باشد و غشش غلیظه بود و چون  
 از گرم بغایت بزرگ شود شکم بزرگ گردد و نفیس شکمی کند و جگر ضعیف شود و رنگ بسیدی زرد  
 گراید و بدن نحیف گردد و کردن باریک شود و سر رست نگاه شود و داشتن و هرگاه برز که جگر شود  
 بدن قوت میگیرد و بهمان قوت و مقدار و سپر را بدین بن نسبت واقع است و گاه باشد که  
 چون مدت برودم نهند و یک جنبه اند قراقری در آن محل پیدا آید و سبب آن بادی بود که در روده  
 آن ایستاده باشد بواسطه مزاج متضاد و سرد سپر از آن بد جهت بسیار باشد که قوی بجای می آید مطول  
 واقع شود و از جهت غلظت ماده مطول از مرض حالات این بود و گفته اند که هرگاه مطول از در سپر باشد  
 امید سلامت بود و جهت دلالت آن بر سلامتی حسن سپر و بقراط گفته است که هرگاه اشتها می مطول باشد  
 و باری از غنی سرخ ظاهر گردد و بر بعضی سبب و فرجه های سرد و پدید آید و روز دوم هلاک گردد  
 علاج با اکثر ترتیب بر این درم ترتیب گرم که بزرگ است لیکن آنجا چون قوی اسهال بعسر واقع میشود  
 و محل را زود و بعد است و جوهر عضو از جوهر غلیظه است او را که آنجا استعمال نمایند از داخل و خارج  
 جمله بقوت ترانها نماید و با وجود این لطیفه معتدل تر باید ناماده را کثافت و تخم غلیظه و مخروبه  
 و اکثر او به تیغ و نیز با جری تا بعضی مناسبت باشد و سپر را این است که او را از باطنی است  
 با جمل الذراع صند کند و بعد از آن اسهال همان جانب تمام گشتاید و خون بمقدار این برودند و چون  
 تن از آید باقی ماده را با سبب فراغ به دفعات پاک سازند و در آن اوقات از اسهال و اغذیه لایق  
 مناسب وقت باشد بکار میدارند و در قلیل غذا بمقداری که ممکن باشد میکوشند آب آشامیدنی و خوراک  
 و زطری که از هیچ چیز بزرگتر است شبیه باشد و ادون بسنی نافع آید و آنجا که درم صلاحتی پیدا کند تا اسهال  
 باید کردن بکار که درین مرض مطلقا نافع یافته اند و طریق استعمال آنها اما مسهلات گیرند و هیل زرد و سیاه  
 هفت درم و نیم شاه تره هفت درم کرنازه و پوست جگر مجموع سرد درم نیم کاسنی کشتوت کدرم و نیم اوده

علاج

مندی مقداری

مندی مقداری که اندک طی کرد و جگر از آنجا نشسته تا درین آب شربت اری باشد و صاف بالانه و جگر پاک  
 متقال یا برنج فیرا و کدرم غار بقون حب ساخته بخورند و صبح این مطبوخ مذکور را بر بالای آن با  
 شنبلیله سبز بیکد کند و درم غار بقون یک کپسول کل کبری بچین شقیق کند و اگر قرض بود نه اضافت کند و با  
 شراب و یک کپسول ساد و خورند قوی باشد و چون حرارت باشد با شنبلیله و آب شنبلیله و آب کپسول خورند  
 آنجا که قوی باید آب کبر قرض یا دیان و اندک نعتران و اسپنقین دهند و اصل او خورند و غایت اضافت  
 و اما سفوفات کبر که بزرگ جگر بزرگ با کبر پوست کبر در سارینک کنند و از هر یک مقداری که سودا  
 بر ناست خورند و اگر پوست کبر با کپسول بزرگ و لعی کنند ماده را بطریق بول و بر از سرد آن کنند  
 اقرا من قرض قوه قرض کبر قرض حکمت قرض لاشی بس از طعام خوردن انب باشد و اما معاصین کبر  
 کبرم بر بخشکند مثله زو فای شک مثله این جمله یک کپسول رشتنه یک شربت بود و افیمون و کیت  
 جگر که گفته و بخت و بعسل رشتنه شربی تخم قناری کبر شربی مقرر قطره بون کبر و جگر مثله بعسل رشتنه  
 شربی سردم و بیشتر بر ناست و شب نگاه توان خوردن و اما اثر یک کپسول غلیظی بزرگ کپسول ساد  
 خل کبری شراب و دیاسی که اصل جز ماس در آن نباشد و درم نیم خورند و در کبری مغز ج باب و اویه  
 و غلبه الثعلب او قراقری بشکر شرب کرده یا یک کپسول خشک ساخته لم ترب و درم و نیم با سر کبر خورند  
 باب شراب نیم قوی و اما سفوفات کبر که سداب و فوج و اسپنقین و پوست کبر جگر را در سر کبر بزرگ  
 گرم برندی کرده بر سپر زنده کند و کبره انجیر و قدسی کلل الملک در سر کبر کوشانند و بر ک سداب و بوره قند  
 کوفته بران بریزند و بچنان بهند و اگر اشق و حشال نه سازند بهتر باشد و اسفولو قند بون که هیچ کد  
 دی از م منفعت بسیار بخشد و کبره عسل و کبره غلیظی که بمقدار محل ظاهر درم و جود را کوفته بران با  
 بهند و خد انعطاف توان آوردن بکزارند و بر ناست این سفاد با انفع بود و هر ساعت که شکر کد  
 باید کردن اندک تا ماست و یکمیت آن صفادات مقدم را کبر کردن بر ناست اولی بود و همچنین  
 و آئین و بایدن آن بخورند و شربت بسیار صفا بدین محل بقدر یک و اما اغذیه شوری با بلای مرغ جوا  
 فریه و مخم و مقش و اندک سرخ دکل کبر در آن باشد و زیر بر ج چاشنی کرده و کبره کبری عسل و کبره کل  
 ساخته و کشت مرغ خرب یا بره خرب در آن جوشیده و نانی که تخم داشته باشد با یک کپسول عسل کبری و مار کبر  
 و با کبر سبک و بازیتون سرد و سیاه پلا و مشور که کل کبر در آن باشد و استباه آنها و آنجا که درم  
 بلقی باشد ابتدا با سبب غریز بلغم مشغول باید بودن و از او به و غیره که آنجا مذکور شد آنچه مناسب اندک  
 باید داشتن و بعضی از آنها را برام و کبر را ملاحظه کردن و اما میوه های خشک و تر که خشک مغز است مغز











و از این با معار و دانه باشد که از هر دو طریق منفع کرده و بسته و مانع از اسهال را چنان بود که نوزاد بعد از خوردن  
 و طبیعت از آن شکر کند و دانه از با معار شود و با اشغال منفع کرده و باشد که در معده غذای باشد و  
 ماه نزله فاسد کند و طبیعت در آن تصرف نکند و با معار منفع کرده و باشد که آن ماه حادث بود و مزاج بوی  
 فاسد سازد و دانه بوی منفع آن طلبد و پس برده و اسهال را چنان بود که قوه اسهال آن سبب  
 قلیق با مرض یک صنف شود و هر چه بود و بگذرد و باشد که از ریش آن ماه دفع شود و باشد که  
 آن قلیق اندک که در معده از آن باشد و دانه از با معار منفع و طبیعت دفع آن طلبد و باشد که در معده از آن  
 و خون منفع کرده و اسباب و علامات امراض درین باب مبین گردد و دلائل مطلق است و در  
 با عجم مذکور شده و در بان موجب اسهال با علامات درجی قوی باشد و آن نیز سبقت چنان باشد  
 آنچه از هر دو اسباب بود و اختلاط الوان و قوام باز و اکثر رقیق کم بوی دلخ آمدن در کرمی او و در  
 شدن با کرمی و سبقتی هوا ملک عدم عادت مریض بدان بلکه عادت بعد از آن در وقت عرق بر آن  
 دهد و اگر تعقی اندک اندر هوا باشد بی مایه باشد با این علامات بار بود و ضعف مریض بیشتر از  
 مرض اسهالی باشد و در این مرض اسهالی سبقتی منفع بود و این سبب را اسهال قلیق اعتبار توان کرد و آن  
 از امتلا بود با معار و ناف باشد پخته و بنویسد و این چنان باشد که هر نوعی در روز یا سه روز  
 کند پس از این سبقت مریض چنان پیدا کرد که بر طرف شده و دیگر باز آید و چند روزی باشد و گاه بود که  
 بر حال ندرستی باشد و گاه بود که سبقت روز شدت است و سبب اسهال باز آید و مریض چنان  
 تصور کند که توان این مرض طاری شده و باشد که بر از با لوان مختلف باز کرد و جلد با رحت و خفیت یافتن بود  
 و فرق میان آنکه ده آن در حوالی معده بود و بعد از کجته و از اینجا با معار آمده است که اول با کجته  
 مختلف باشد و رقیق بود و در دویم با غذا و تغل و منفع شود و غلیظ باشد و آنچه از معده افتاده باشد که از  
 بطلان با منفع بود در تغل هیچ اثر منفع نباشد و اگر از ضعف با منفع یا مانع که افتاده باشد در تغل اندک  
 اثر منفع معده پیدا بود چون سبب این ضعف و با بطلان با منفع غلیظ بوده باشد که سطح معده را آلوده است  
 و در بر از با منفع غلیظ ظاهر بود و غلیظ تر و زودتر از معده ارو مدت لایق دفع شود و اگر غلیظ و دیگر  
 صفرا و سودا سبب بوده باشد در برابر آید و سایر علامات غلبه مرطوبی واضح باشد و اگر  
 منغ انعام منفع معده و غلبه تولد با و باشد قراقر در شکم و معده بعد غذا با و معده شاهد آن شود و اگر  
 قوت دوانی مسهل در سطح معده جاذب کرده باشد و آنرا معده موجب این تغل ساخته تقدم مسهل قوی  
 و عدم دیگر اسباب دلیل آن بود و اگر ریش و بر سبب ضعف بود و باشد که هر چه بود و پخته باشد و در

با علامات آنها ظاهر بود و اگر اسهال سبب ده باشد دلائل آن واضح بود و اگر اسهال سبب ده بود  
 ریم و خون در برابر آید و اگر سبب منغ آن انعام منفع معده غلبه تولد با و باشد قراقر در شکم و معده  
 غذا با و معده شاهد آن باشد و بسیار افتد که ریم از عضوی دیگر معده آید و با معار منفع گردد و در  
 برابر ظاهر شود و باشد که از سبب با کجته یا کجته برده و دفع شده باشد و علامات هر جای علامت  
 محل آن بود و آنچه از کجته افتاده باشد که از بطلان منغ آن بود اسهال کجته منفع باشد و دانه از  
 و اگر از ضعف با منفع یا مانع که آن بود اندک اثر منفع جلد در آن پیدا باشد و در ضعف با کجته  
 در کجته اندک زمانی ماند و اگر از ضعف منفع است برابر غلبی بود و اگر از ضعف جاذب بود برابر غلبه تولد  
 با کجته می افتد و اگر سبب آن ضعف منفع با و در معده علامات با علامات آنها ظاهر بود و اگر  
 و هم گشته بود و ریم و خون در برابر ظاهر گردد و اگر سبب در کجته اتفاقا قاطع کجته باشد یا از کجته  
 سودا مزاجی کم برابر خونی صرف و غلبه آید و غلبه اینها در آخر سیاه و غلیظ شود و دردی شراب دیگر  
 علامت سودا مزاج ظاهر بود و در شکم در دویم کجته افتد و در معده و اکثر اسهال موی کجته  
 تمام و در ریح منفع شود و باز معده کند و کجته که خون در کجته از جهت سودا مزاج حار سوخته گردد و اختلاط  
 با آن که اخته شود و با معار منفع گردد برابر صیدی باشد و علامات غلبه حرارت کجته با آن ظاهر بود  
 اگر صفرا غلبه در کجته متولد شده باشد و طبیعت از با ساریقا و معار منفع شده بود و علامات آن  
 صفرا و برابر ظاهر باشد و اکثر کجته ای که کجته خونی با آن بار بود و گاه باشد که غلیظ تر و کمال  
 در کجته متولد گردد و طبیعت از کجته خونی جاذب از آن با معار منفع شود و با التهاب جدت در کجته  
 کجته باشد که بعضی از جرم کجته را بخورد و قطع از آن جدا کرده طبیعت از با معار منفع جاذب با معار منفع کند  
 و در برابر آید که کجته کجته کجته در آب حل شود و با معار منفع صفرا ظاهر گردد و بسیار آید  
 که قطع کجته از این نوع در برابر ظاهر شده و آن شخص نده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج  
 چنین چیزی از عروق صفت اختلافت بعضی چنان است که از جرم کجته حرارت غلبه و جدت  
 اکال که اخته شود و در کجته معار منفع کند و کجته با منفع گردد و در میان وضع آید که کجته آن کجته  
 مانده این صورت را در عروق شکل تصور توان کرد که کجته کجته کجته با معار منفع با معار منفع  
 عروق و قاقم از آن میکند و هر قدر کجته با منفع چنان منفع میشوند و بعضی چنان یافته اند که  
 قطع کجته با معار منفع طبیعت لطیفی از کجته منفع آن از کجته کجته با منفع آن مقدار که آن جرم با اسهال  
 در آید بعد از آن لطیفی روده کجته خود روده و این هم بعضی می نماید و اگر در معده و نوع را معار اعتبار نکند فی الجمله



دارد و فرق میان اسهال کبدی و معدی در بعضی مواضع اشتباه است که در مطلق کبدی نسبت به اسهال  
 خلط منصف بیشتر باشد و عدد مراتب آن کمتر بود و بعد ثقل بدین نقطه بی معنی باشد و هر چندی دفعه  
 بدقی در از تر اخرج باید و فرق میان اسهال طحالی و اسهال سیاه که از اخلاط حتره و یا کثافت و ن سوزا  
 است که خلط حتره تحت سیاه باشد و بقوام غلیظه از جمل بود و خلط سوداوی سیاه تر و رقیق تر باشد  
 بوی بد بکند و اگر از رنده باشد بدوی متعفن بود و گفته اند که اسهالی که از اخلاط حتره باشد چون سبزی  
 کند نشان قوه طبیعت امید خلاصی بود و بعد از آن بزرگی زرد کرد و صحت آید و اگر از اسهال رقیقا افتاد  
 باشد هم قریب کبدی بود لیکن چون اکثرند باورم آن سبب شد فرق بعلا مات هم قریب کبدی بود و لیکن  
 اکثرند باورم آن سبب شد فرق بعلا مات آنها باید کردن چنانچه در بحث امراض کبدی مبین شده و گاهی  
 کسب قوی بود و سبب از رضم جگر در راز کبدی بود یا نباشد و در جگر هیچ کانی از غذا به بد نیاید و هر  
 بود و غلبه کند و اگر از سبب راز افتاد باشد بر از سوداوی بود بی نم چنانچه تقدم ذکر یافته و علامت و خست  
 و غلبه سودا به آن شاه بود و گفته اند که هرگاه که اسهال سوداوی در ابتدا عرض شود و از زمین بپوشد  
 مگر گشته باشد جهت غلبه حتره و احتراق و اگر وقت بحرانی افتد مکن التیر بود زیرا که در ابتدا این چنین  
 سخته و در وقت بروز سبب اسهال طبیعت اخراج نماید و بعد بقیه بقوه طبیعت اخراج نماید و اگر از رنده افتاد  
 باشد بر از صفراوی بود و غلبه حتره است و جگر و تدریج صفرا اکثرند و یا تقدم می غلبه حتره باشد این مرض را سبب  
 غلبه کردن صفرا بود و اگر از رنده افتاد باشد نزله و میل آن بدرون و ظهور رطوبات بلغمی غلبه در بر است  
 بودن اسهال در صبا و بعد از خواب و از رنده و زرد آمدن و بعد از آن تدریج کشته و در سبب بودن  
 بران دلالت کند و یا نه که گاه نیز کرم تر از سبب معاکره و آن سبب نام علامت تر کرم با اسهال و موی  
 ظاهر بود و لذت بیش جان طریق محظوظ باشد و اگر از رنده افتاد باشد علامت امراض بود  
 بدان اسهال کند لیکن آنجا که سبب ضعف ماسک بود اسهال رطوبتی بود و غلبه از کسب از الایدیه است  
 کم آمدن صفرا و شونده بود و این زلزله و شکرک زنی معده باشد جهت تولد این بلغم در معده و آن  
 از آنجا معا و آنجا که معایض آن سبب اسهال حتره است آنها چنانچه بعد ازین بحث مبین کرد و با  
 خون و ریم و بدستدار بر از زمین بود و اگر سبب اسهال کثافت و شدن ترسکی بود از رنده و کانی که از رنده  
 معایض سبب است بر از رخی بود و صرف دگر ظاهر شود و عدم آفات دگر اعضا عدم آفت روده و غیر  
 و عدم علامت سوزا از اجابت مطلقا به این گویا و اگر سبب اسهال بر از با نفخ و خراش  
 و بغایت دفع شود و در جگرها سبب تر شد و با بغایت بی خون باشد و علامت بار و اسهال

ظاهر بود

ظاهر بود و گفته اند که هرگاه اسهال مای چون مردم شود و با غشالی خطرناک بود و وقوع اسهال یکبار بعد  
 امراض با آنکه بحرانی باشد نشان بد بود و هرگاه مسهل را غذا دهند و بعد غذا در رخت و سبب  
 چه نیاید دست از علاج او باز باید و استشن علاج به آنکه اسهال مطلقا سرخ و سبب کرد و سبب  
 قوا بعضی این گاهی باید که بجای راقوت امساک رطوبات ضعیف شده باشد و دیم استعمال مغربا و این  
 گاهی باید که دهن بجای رقیق کنده باشد و با غشالی در سطوح نه سبب استعمال غلظات و این گاهی  
 باید که مواد رقیق و سیال شده باشند بجهت جوارم استعمال مخدرات و این گاهی باید که در مواد صلیبی  
 باشد چنانچه مایل ساختن و در خلاف جهت معاد این یا تفریق بود اگر در رقیق و قایل آن باشد و باقی بود اگر  
 غلبه نقد نباشد و یا با دراز بود اگر در رقیق و قایل آن باشد و یا به کجه نهادن بود و براعضای بالا  
 و بوشکم اگر از مانع نباشد و چون این معنی واضح شد باید و استشن که غلبه انواع اسهال که ذکر کردیم  
 بحقیقت عرض نموده مرض سابق را که سبب آن شده اند چون سدی و رمی و زلزل و امثال آنها و لیکن چون  
 این عرض در اکثر اوقات و احوال اضرت از آن مرض نبارین این عرض ارجحت کرده اند و علاج جهت این  
 مقرر ساخته و تدریس آن امراض را در علاج این داشته اند و علاج مشتبه که فرموده و بسیار افتد که  
 اسهال خوی شده باشد و با وجود دفع سبب مرتفع کرده و بعلاج دیگر علیه محتاج باشد و یا آنکه آن عمل  
 موجب مرض بگردد باشد که آن نیز مکرر می بود چون کجی که از کشته شدن اسهال و غلبه موه و خلط برامع  
 شود و حشمتی آن موجب میل و تحریک مواد بدن موضع کرده و در علاج ملاحظه مراعات جمل احوال  
 بود و اصلاح این مرض زردی کلیه خصوصاً بعد اصلاح امراض سابقه بقوت و ضعیف و قوت ماسک  
 و قانون تدریجاً این مرض است که اگر خیرانی خشک را که درین مرض میده اند از آنها و مغربا و غیره  
 مثل تخم خشی و برنج و مغربوزدان و قروض و بلوط مثلاً جدر با کش بریان کرده بوی اده دهند و خربزه  
 ازین تخم بریان کرده گیرند و میوه ای که آنجا میخوراند را در شب خاکستر کرم چنانچه کرمی آنها سوزد  
 دهند چون مغربزه و سیب امرو و نار و اگر بعضی را در خربزه کرم بریان کنند بهتر باشد و آب و شکر  
 و اکثر باعیات خام را که استعمال کنند تا سبب تباید یا آبن تاب کرده دهند و از ضعفات  
 و معده بهر زبانه و حرکت ضعیف و زود کنند و چیزی که تیرد کرم کنند و اخلاط باشد نه اند که کشته  
 غلبه باعث آن شود و طریق علاج مطلق این مرض است که با این رعایات مذکوره رعایت امراض  
 قوی تر کنند و تدریجاً را مکرر کنند تا آنجا که سبب حدوث اسهال هوای مضعف غر معاد و یا متعفن باشد و بعد  
 آن باید کردن و اگر سبب تر شد و تعدیل آن بپوشوری که در معی و دمی و با می خیره گفته شده باید کردن و باقی

قانون تدریجی

طریق علاج  
مطلق این مرض



تا بعضی با غلظت و اودن و بپسته در آب سرد نشاندن و بر سر او ریختن و یا کتانهای تر و دو توی  
 برتن او پوشیدن و عود و آذرخش ساختن و اطراف را بستن و آنجا که سبب است با شد و یا  
 استادن اسهال که از خلط فاضلی یا به نفی کند و غذا را با عود که با زرد و بر لای غذارین کلفتند و  
 اینها بخورند و آب کم خورند و بر شکم کتی صحر کنند و با اندک بکلاب بپخته خورند و آنجا که سبب اسهال  
 باشد تخت علاج آن باید کردن بپستوری که در مجلس کور است لیکن مرض چون اسهال است رخ  
 مسهل و ملین و حقیقه مادم که ضرورتی عظیم واقع نباشد و از آن بی بود باز نباشد و عند الضروره  
 مسهلات عامه اولی بود چون بلبله و کل امثال آنها اگر مانع نباشد و گاهی که سبب آن اسهال  
 بقوایض محض و بوار نشاندن کردن که درم از ماده سازد و ترکیب بدو و در حله احوال لازم باشد و گاهی  
 که سبب غده دار و بی مسهل باشد که در سطح معده مانده بود و در اطراف عمل نبوی که در بخت بد پسر است فرغات  
 مسهل بیان یافته باید کردن و قی کردن آنجا که قوه باقی بود بغایت نفع آید و همچنین فادر هر دو نوع  
 خورن و گاهی که اسهال سود کم بود و بخت مضه اسهال موافق آید و بعد از آن مقیات سودا بعد از آن مزاج  
 مناسب باشد بخوراندن جدو ارد و آنجا که مناسب بود و بخت کرده فایده تمام بخت و اصلاح حال پسر است  
 لازم بود و اگر بپستور را کفند و کچ دغ کند عظیم نافع آید و اگر صفرا بی معده میریزد و منفع نمیکرد و علاج  
 علاج مرای باشد و قی کردن آنجا سبب نافع آید و زلفی بجلع زلفی مرفوع کرده و در طریقی از ضعف معده و غشیه  
 بیان جی نافع بپستور و قوفه اخون و چند پستور از هر یک یک جزو و باب بود و در حله از هر یک یک جزو  
 شرقی از آن مردم رسیده را معیت حب باشد و کو که از او حب ده ساله را چهار حب و بعضی حکای قوفه  
 کرفش کنند و اگر ضعف معده از آن جوف معده باشد علاج و جی و غلبه جاف بود و آنجا که سبب اسهال  
 باشد علاج آن بپستوری که در مجلس کور است باید کردن و یا ملاحظه رعایت جانب اسهال در سده  
 از اسهال قوا بعضی قوی بی مصالحه منفع و منفع و جبرای سرد البقل و درم معده بصری یافت و خداوند اسهال  
 غسالی را غذا و کثکباب ساد و باید دادن و آن نیز در روزه و در وقت یا سرتوبت توان دادن و آن  
 مهم شود و در سقش است و بخت کچ در پستور آید و آن و اقتضای بر خوردن و در وقت  
 با بپستور نافع است و شیخ و بی از بختان تجز کرده اند و خداوند اسهال و مبر اسفوف الطین و کچ در پستور  
 زخمها و جراحتی روی چند جای کمر از کچ یافته و آن نافع بود و آنجا که اسهالی هم در خون بود و خداوند  
 عرق خالص جانب کچ مفید باشد و من چندین اسهال و موی را در سردی و آنجا که بخت فایز شین بر آن  
 با فراط خوراندن و غذا و کثکاب کم کند و جغوات کا و تازه بران کچ در حین کرمی و بختان و در حین

باین صفت

کردم

کردم و خورنده کرم را حاجت بکم کردن نیست علانی زخمی را در پستان شش روز اسهال رخ و منجم نیک  
 تر خوری بود قدسی جو زباده خوراندیم هب شد و کما کردیم صحت یافت و چندین را دیدیم که بعضا  
 خرقه صحت یافتند و خاکی زرد و لایک قاشق خورند و تا هفت روز هر روز یک قاشق اضافت کردند  
 چون بر طرف شد و آنرا که این اسهال از حرارتی و خلطی مادی افتاده باشد آب بخت سرد بر ناستان  
 و بر کچره طلی کردن و شربتهای مله سرد کرده خوراندن و شرب خنکاش و تخم خشی شربته آن در اسهال  
 جود کثکاب دادن نافع بود و همچنین قرص فور و قرص طباشیر ماضی دادن مفید آید و اگر در اسهال  
 خون اطراف سرد کرده و روی زرد شود و بعضی سقوط کند و غشی افتد و شکم را بی خون معلوم کرده و کچ  
 در شکم بپسته است و علاج آن بپستوری که در بخت قی خون کفنه شده باید کردن و هر که کچ  
 در بکچره باید آید و بکچره بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مضه کفنه که توان باید کوشیدن و غذا و شرب  
 لطیف و خنک یابی باید دادن و جدو ارد و آب خرقه و طین بخورم یا فادر هر دو نوع آهمن تاک  
 و درین باب نفعی جامع و ظاهر در آنند تخم خرقه بوی اده و بر زقطه نای موی داده از هر یک خرقه  
 شرب رباس یا چندل شیره و لعاب کچر قش بسی مفید آید و بکچره و کچره و کچره و کچره و کچره  
 بود و عذرات تریاقی دادن هر روز یک وقت و دو وقت نیک بود و ششای نهی خنک تریاقی فایز  
 مفید باشد لیکن از حال خذرات در حقیقه و ششای جهت این مرض اسهال مطلقا جائز نباشد و بخت  
 که هر یک را دیدیم که ششای اخون برداشت و هلاک شد و آنجا که سبب اسهال ساریقا باشد و بخت  
 که در کدی بیان اشارت عمل باید نمودن و ضادات بر بخی که میان معده و بکچره رعایت افکنند  
 و آنجا که از اسهال غلبه صفرا باشد که از زهره می آید بخت کچر را خنک باید ساختن و اگر صفرا تحت غلبه  
 بطین مله زرد و خرقه مندی است فراغی او لا مناسب بود و بعد از آن تعدیل مزاج و بخت اسهال  
 بکثکاب مفید است حب الرمان و دغ بکثکاب کرده و شرب خنکاش و اقراص طباشیر و کچر شرب  
 و شربا آن و اگر قدری است جو بکچره و مقداره و درم خنکاش با آن یا بپسته و در آب یا تریاق  
 شرب یا اندک آب ترشی سماق یا اندک دغ آهمن تاک کرده به بند اسهال صفر ابار دارد و کثکاب  
 سوده مقداره چهل درم اندر کبکاج کشت کا و بکثکاب زرد زرد کند و به بند نافع آید و ضادات  
 فوغل کل سبغ و باز و کثکاب و کل اسفوف الطین و کچر و کچر و کچر و کچر و کچر و کچر و کچر  
 ساخته باشند بکچره نماند مفید باشد و موی را در سردی بعد استقاط صلی در پستان اسهال صفر باشد  
 شربا زردی است مجلس قی بعد مروز و زینبیت ضعیف شد و ملاحظه غشی کردی با خفقان حضرت فرمود







و بخت سطح ظاهر رود و رانجر باشد و این خلط یا صفر بود و آن در مدت دو هفته ریش کند و یا بلم  
 بورتی بود و آن در مدت یک ماه ریش سازد و یا سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد  
 کاهی که بسیار ریش نیز باشد و الا بیشتر از دو هفته ریش کند و آن مملک بود و یا ماده نر که کم بود  
 که از دماغ مجده امعاء و آن زود تر از بلم ریش سازد و یا بسبب ریش و یا بی حارس بود و یا  
 امعاء بریده و این قسم اسلم از اقسام مذکوره باشد و اغلب آن بود که در چهار روز و در اصل  
 و که باشد که نفلی شک و درست و نامعوره در روز و نر در تقاضا کند و از آنجا باشد و این از خلط  
 بود و اکثر آن باشد که بجز دی خود زود بصلح آید بی علل و بدترین انواع و قروح امعاء است که بعد  
 امراض حاده واقع شود جهت افراط حد خلط و ضعف حرارت غریزی که در امعاء اتفاق افتد  
 از آن بود که در امعاء خلط بواسطه کم گشتی آنها به الحام پذیرفتن و هم سوراخ شدن بزودی و با کثرت  
 و از بخت آنچه در صام افتد بدتر باشد جهت غلبه رخی صفرا بر آن و قروح عروق بسیار در آن  
 آن یکسره هر که قرحه بدان مرتب رسد که روده را سوراخ کند و یا نفلی یا رخی بعضی شکم ریزه مملک بود  
 بزودی خصوصاً که در امعاء علیا واقع شود اگر آن در شکم منفذی دیگر اتفاق افتد که آنرا از آن نفلی  
 شکم ریزه از آن منفذ خارج بدن دفع شود مکن که صاحب آن مدتی زنده ماند و اگر خیابان نشو و نقل در فضا  
 شکم جمع آید و شکم مریض شکم بسته شود و بعد از آن هلاک شود و شش که به شخصی را روده از روده  
 غلیظ سوراخ شده بود بسبب قروح و اتفاقات در مقابل آن در عراق دی بواسطه و رمی سوراخ شده بود  
 شکم سوراخ کرد و اتفاقاً را بجا برون می آید و آن شخص زنده ماند و تنها در زمان مالطی و شش  
 نواست تا قوتی صعب علاج میکرد و در آن اثنا مسهل داد و عمل کرده حال مریض بدتر شد و از اصل  
 آن عاجز آمد جهت اصرار فضلات بر بلوی و از محاذی قولون بیشتر بزرگ پوست و روده را کشید  
 کرد چنانچه بعضی از این نوع تدبیری نموده اند و نفلی چند دفع شد و قوتی بدان بر طرف شد اما آن  
 دیگر مسدود نشد و مریض هر چه خوردی دج از آن محلی برون آمد و کاهد تمام آن شخص آن حال است  
 علامات آنرا از خلا حاد و نزله و غیره افتاده باشد تقدم نزله و ظهور آن خلط در برابر مسهل  
 کوهی دهد و آنرا از مسهل حاد افتاده باشد تقدم استعمال بدان شاه باشد و آنچه از نقل افتاده باشد  
 پوست طبع و سبقت خوردن حسنه ای درشت و نامعده عدم علامات دیگر و دج عمل بدان کوه  
 دهد و صد و شش را بوج رود و ظهور خون و بواسطه در برابر شش باشد و ظهور ریم حد  
 قرحه را در غیاب براده و قرحه که آن بطوری بسته و پوست و روده مانده است در برابر رانجه و کوه

معایستقیم افتد کاهی بدوج نیز باشد و دوج رسد با لاین بیشتر بود و دوج رود و یا غلیظ کاهی  
 کج در قرحه در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن طبیعت غلبه در آنها و محل کج را بخت کشته  
 دوج و محل تپان شناختن و همچنین بسیار بوستهای که از ریش روده آید چه کج از روده و یا  
 باریک آید کشته باشد و کج از روده ای غلاظ آید که غلیظ بود و همچنین بشده اخلاط مو با نفلی کج  
 از روده رانجه نیز باشد و همچنین پسیدن نفلی بدان موضع بعد از آنکه از روده مخصوص نفلی  
 ترشی یا ترشی یا ترشی باشد و دوج رسد و در اغلب احوال کشنده بود و ظهور قرحه یا صده در برابر  
 از امعاء در باشته و آن اکثر از انفجار و پله یا عوی که در احشاء بود و پدید آید و کاهی که مدت مرور آن  
 امعاء دراز کرد و مکن که فساد آن با معار است کند و قرحه حادث شود و اسهال خون صرف کرد و بعد از  
 قرحه و جراحت روده افتد نشان آن باشد که آفت بقعر روده رسیده است علاج مهمل در تدریج  
 مرض حفظ قوه غریزیه است به آنچه ممکن باشد و مناسب است وقت بود و رعایت اعضای میشد و معده  
 دفع فضله و تقویت قوه و تعدیل مزاج مخوف بدستور لایق حال هرگاه این کلیات مهمات محال  
 آید بعد از آن تقویت معاد اصلاح قرحه و دج آن و منع اسهال سهولت میسر گردد و طریق آن چه  
 آفت که سخت بگذرد تا موی حیات در مرض حیات از رخنه کند و بسیار باشد که از روده خور و روده  
 این مرضا تخصیص مید و رسی کشد و بعضی را اگر ممکن بود تا سر روزیاد و روز طعام باز باید رفتن  
 بعد از آن غذا بی اختیار باید کردن که ماده آن کم بود و غذا میت آن بسیار باشد چون بالخصوص  
 از کلمی که مانع اسهال باشد و دراد و نیز غنیمت جلیبی باید کردن تا احرام آنها بر محل کشد و دفع آن  
 طبیعت باز نشود و در بعضی خیانت که اوده یا قبحه را که جهت حبس اسهال لابد است کم نرم سازند و  
 صفت کشند و در آب میبایند و امثال آن بخور یا سنده می پس است که بدست بالنده تا لطفان  
 در آب در آید آنکه از لعابهای مناسبه اصلاح محل در کار است با آن یا نمیزند و هر ساعت اندک اندک  
 و گفته اند که مشغول ساختن و نشاط فرمودن مریض را باستعمال طعمهای خوش و حکایات عجیب و ملاحظه کلز را  
 و مواضع غرم و جواهر نفیسه و لعبهای طریقه با بستن شام عطری لایق در این امراض تقویت غلظت  
 ابتدای کج چهار درم صمغ عربی سوده در آب سرد دادن نافع آید و در اغلب امراض کافی باشد همچنین  
 عصاده کل سرخ تازه آشامیدن و بدان حقیقت کردن قرص کل از کل سرخ و نیز حاض از هر یک یکم  
 و نیم و صمغ نشاسته و کشای بریان از هر یک نیم در معالج ماسخه باشند و آن دج و اسهال  
 خون بجای نایده دهد و آنجا که دج می باشد در معالجتش شش درم اسپسوس و بار سکه و مر و جدر بریان

علل











شیخ گفته است که زجر را دوست میدارم جهت تنقیه بدن لیکن از هیچ مرتسم و زجر جگرانی را علاج نباید کرد  
 در زمان مجری بود جهت زجر سرد و فرسودی تاخیر میانی را بکند و جوی بقوت دوی در میان آن  
 برنج چنانچه سوراخ نشود و بعد از آن زرد و چوبه رسوده ساکنند و چند قطره لفظ بسیار هم در آن همان  
 و از آن بر سر آتش محکم ملج کنند و چون میان باز و پیشه که بکشد بر دارند و در قهای اطراف آنرا  
 میکشد خند اکبریک و طوی میان آن که در وقت ارضیانی باشد آنرا بخورند و لطف توقف کنند بکسی  
 یکبار زجر و آید و صحت حاصل شود و بسیار را بر این تدبیر علاج کرده شخصی را اندک ضعف معده که نه بود  
 حرکت عیف در سواری کرده بود و از عقب آن دفع آب شور بسیار در کشید و او را فی الحال حس شد  
 تقاضا کای اغلب غایب دوست آمدی بلغ و رطوبات تخص جدا شدی و کای با خون جگر بر رگها  
 آمدی و کای بر از منضم زرد با بلغ و خون آمدی حضرت بعد شش روز جهت و منضمی نزدیک و غایب  
 و منقسمه و پوستی کاسی و پوستی با دیان و قدری قلیل پوست کج کرد و کرم و کل مرغ غلبه تر سرد  
 هر روز صبح و شام از این منضم شربت اری کرم به و خوراندند و از آب سرد و میوه و غذای غلیظ و  
 عیف او را باز داشتند و آردین بر کرم یا شور با برنج کرم جرب به و خوراندن و کای استقامت میفرمود  
 بهین جهت یافت و من چندین شخص دیگر را که از این نوع زجر حسد شدند این منضم بعد سه روز میدادند و در وقت  
 و غذا اناجی میفرمودم که خراش را بر زرد و شیره آب ترب که رده بود و زرد و زرد و چوبه و از آنکه  
 بزاید و تازه در آن کرده بودند و تخمهای لعاب و انحصار تخم خنک و ریجان بر آن کجست و در نیم منضم  
 می یافتند و از جوی غلای مندی را در تابستان در ری زجر قوی با آب قشاده بود و بهین علاج صحت یافت  
 و مراد تابستان در ری زجر شد و در زرد و نیم خون جگر بسیار آمدی با اندک بلغ و قشای غلبه  
 و ریانی خوش هوا در سایه پدید کنی آب کهن شدم و خوراک شطرنج کبر مشغول ساختم و کج کوفته  
 پوسته و مانع بود چنانچه در اد افر و زک شده بود و رنگش هم فی الطبع بصلح آمده از آن اناج مذکور  
 بکوب بود و شب باز ایستاد و در نیم اندکی بود و بهین علاج تمام صحت مبدل گشت و الله اعلم غلای مندی است  
 بای اخیوتی را در ری در جوی صیف زجر شد و در تقاضا خون صفرا و بلغ اندک آمدی و هرگاه معده شش  
 ملغم خالی شدی غش شکر کردی و شبانه روزی قریب شش مجلس تقاضا شدی از درد و سوزش  
 مقعد بطلافت بود و او را کای در آب خورانی نشاندند بعد یکس می یافت و کای طلای از زرد و نیم  
 مرغ و روغن کای و مرد اسپند بر جل او که باز گشته بود و میکردند فایده میداد و اشتها کم گشت و شش  
 و مرغ و دغته کشیده بود و بغایت خراب شده بود تا که هوس آنش کرد که کافق آن قرد و

و قدری که خواست در خورد و آخر و زجر را بوشن نیده بود و هرگاه زرد تقاضا آمدی قطره چند  
 با سوزش تمام حضرت فرمودند تا جود را بآب بند و از سایه بد و داند و غلبه شش با شکر  
 بر نه و آلات او طلی کردند بعد چند ساعت بوشن بکشد و در دوا سافش هم کم شد بعد از آن  
 و بهین مجوز و بهین علاج تمام صحت یافت و الله اعلم کرم شکم به اکبر است که کرم در امعاء رطوبتی غلبه  
 بلغمی باشد که حرارت عزیمه قلیل در آن اثر کند و اگر انقبض و منقبض نمون و جویه حیوانی  
 کونیه جهت آمدن آن کای بد آنجا دین در امعاء و قاف پدید آید و غلبه قریب می باشد و کای افتد که  
 به رانی یک ذراع و ششتم باشد بواسطه درانی با ده و اتصال اجزای آن و این کرم در اکثر مردم کای بود  
 یا دوسه باشد که بسیار گردد و اطباء آنرا با یک تشبیه کرده اند که کونیه و کرم و کوتاه و سفید رنگ چون  
 کرم کشت قوی شده باشد نیم کرم و کوتاه و سفید رنگ که آنرا حب القرم کونیه جهت مشابیهت در آن  
 و این هر دو نوع در روده قولون و اعور پدید آید و حب القرم غلبه باشد و جلد در غشای مخاطی قوی باشد  
 چون غریطه در از آنجا اندک اندک بیرون آیند با نقل چهارم خورد و در از و با یک کرم سر کوب  
 اندر معای مستقیم پدید آید و کای با نقل بیرون می آید علامات آنکه شکر است میان جلد زنی بر از است  
 احوال کم کنی آن و لعاب قنق از دهن در اکثر اوقات در شبها بیشتر بودن جهت غلبه رطوبات در  
 و در عیالها در شب بهین سبب خشکی آن در روز جهت خروج شدن رطوبتهای زیادتی بخدای کرم و نقل  
 بی خلق و ملالت دایمی و خواب ندان بسم چون در میان خواب از آنجا کردن و نامگاه در رزق  
 و در جستن و بخان با بر طلق و در حفظ حروف و کلمات غلبه بسیار کردن و کای فکی و کخی پیدا کردن  
 خصوصاً در خلوص معده از طعامهای کرم جلد بسبب صعود بخارات عفن و حی از آنها بدماغ و دل و بدن  
 غشیان که کرب نفرت طعام در اکثر احوال و طبعین رود و بچیدن ناف و کرب کسکی جلد به سوط و کسکم  
 و آن رطوبات سهل از حرکت آنها بقعه و فاسد ساختن آنها و آن رطوبات طعام را در رزق  
 رنگ رود و لاغری و آنچه کرم در از مخصوص است و غده فم معده و کزیدن آنست و سوزش و عیش رود  
 و تجربه چنان معلوم شده که خداوند کرم در از را قبض بیشتر واقع بود و باشد که بکوبند و کسکم  
 که از رسیدن بخاری آنها بل خفقان و عشی پدید آید و از رسیدن آن سرفه خشک تولد کند و صبا  
 خواب پیداری تریب نباشد و چشمش گاه سرخ شود و کای تیره باشد که چشمش کن و نخواهد گاه  
 بود که کرم در از و مواد عفن آن چنان غلبه کند که کسکم را بیدار کند و کسکم مستقی و آنچه حب القرم کرم  
 مخصوص است آنست که از روی غذا هر ساعت اقع شود و اگر چه از آن تقصیری می باشد جهت خوراک

کسکم



غذا را در حین خلوصه از آنها حرکات قارحه مودی در نزدیکی یافت به آید و تجربه چنان یافت می شود  
 که صاحب جالبه را اکثر شکم نرم بود و معدّه ضعیف و هیچ باز آویخته نباشد و آنچه کرم ریزه مخصوص  
 خاردن مفیده است و باشد که حرکات آن در مقعد محسوس شود و چون غلبه باشد اکثر بار بار  
 آید و اگر اشتباهی افتد که کرم حادث شده و تحقیق آن خواهند باید که بار را در کرم ریزه و جگر  
 چند اندامهای و کرم شده و تشنگی برود و کند و پس باره بچ بر شکم او مالند اگر بالایی باشد شود  
 حرکتی آنجا پیدا آید به کرم در از است و اگر فرو سوی ناف بلند شود و آنجا که حرکتی پیدا آید و آنکه  
 حرکت کرم بین یکره است و هرگاه آمد بر سبب مضر و بی سبب مضر و بی خلطی که موجب آن  
 تواند بود و پیدا آید دلیل فساد کرم در از اجاب القوع باشد زیرا که کرمها بواسطه حرارت و کم رسیدن  
 غذا و حرکت آید و معرا مزین کرم در از ایشان به باغ بر آید و از آنجا بفرم معدّه ریزد و کافی  
 هم رسد و در طبوبات سهل ملایم آنها گاهی هم معده آید و منش کشن و بنیان و بهوشی تواند که علاج و  
 کلی در کرم مطلقا است که سخت از اسپاسم به ناله ماده آن احتساب نمایند چون بسیار خورد  
 طعامهای غلیظه و کثرت و حال امتلا بر طعام و بی ترتیب خوردن و کندی و میوه های نام و کوه شتهای غم  
 بخت و شیر و هر سید و دغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بودن و بر سر سیری جاع کردن و امثال  
 آنها و بعد ازین ماده از کرم سبب غلات بفرم و آنکه استعمال ده و یک که تا کرم باشد غلیظ و میوه  
 از داخل خارج قتل آن کند با استعمال ده و یک که آنها را با حیثیت مست سازه و بعد از آن شکم نرم  
 دارد و بلایات میا سبب قوی تا مقتول یا مسکو بر بار از دفع شود و جو مغز از غفوت کرم مرده کشید  
 چون جمیع حیوانات غیر از آدمی از خوردن سموم مختلف اند و بعضی از کرمها را مقامی و مفری و در از معده  
 واقع است و داده آید ایشان رسیدن قوه آن شکسته باشد پس در رسانیدن ده و اب آنها چنانچه  
 محصل مقصود باشد چنانکه باید کردن و طریق آزموده درین باب است که مریضی چند روز در  
 کوه سفیدی بسیار خورد و با نان یا بی نان تا کرمها در مجرای معده بسیار و خود مشغول و معده شود و با  
 و فرا رفتن آن مبادرت نمایند بی توقف بعد ازین کرم شکم یکتا هم کرم خوردن دارد و کشته  
 که متاخر از انبساط طالع شده آنگاه دارد و کشته کرم را با شیر یا بنفشه یا چای یا برقیض بی آن نرم و  
 حین قدری گوشت بی کک کباب کرده یا بخت آب فقط به مهند تا مفر و آن کرم خورد تا کرمها بی کک  
 جالا بر آید و من باز کرده و طلب از پس آن شیر را به و با شام یکبار و مفر چنانچه رسد کرده تا کرمها  
 آن قبل از وصول ده اب او ای پیشش کرمها از سام و حمل رسد و مفر نشود و اگر قبل از خوردن کرم

ملح

ملح حرکت

ملحی حرکت منع کند بهر سبب باشد و بعد خوردن دارد اولی آن بود که نفس آهسته زنده و  
 باز میگیرند تا بوی دارد و نفس آهسته کرد و آن هر چون کرم رسد مدد بود و در او آنجا که کرم  
 دارد و شود خوردن نه بر حقیقت کند و غذا چیزی که مناسب باشد میدهد و اگر حقیقت نرشد آن بپوشد  
 ضامه ای لایق بکار دارند و در غذا اجتناب رعایت کنند که چیزی که کشته کرم و یا مست کشته  
 او باشد و اصل سازند تا کرم ناز بر آید و اگر بر آید هلاک شوند و کاهی فیلک من سبب نهادن در آن  
 بهتر بود و آنجا که حرارتی باشد یا بی او به بارده قاتل کرم استعمال نایک کردن و اگر از او به بار  
 قاتل کرم چاره نباشد از مایعات مثل کهنه و آبکاه و دغ و سرکه و آب کاسنی و طلق و  
 باید داد و این دغ و سرکه کرم کشته کرم مطلقا در مژگی است و فرودمانا و قسطا و پودینه و نسب و فلفل  
 و زرد را زانچ و صغره و خستین و کرم کربن کابینه و عرب ککله دارد و فلفل و مری و زهره و بریان  
 گیاه و تخم تره و بیره و کبر و مسد و حاشا و تخم حنظل و عسل و حاشا و ترس و قطران و چوب  
 ماه و دانه و روغن راج و روغن مغز زرد و الو و شغال و تخم بلوک که در دار المرز از کول کونند و او  
 سر کشته کرم کشید خشک است و این کرم را مست کند و بر او سماق و تخم خرفه و سرکه کبری و فلفل و  
 بر کشفال و فلفل و طبعه پوست خرفه و خرفه و طبعه پوست خرفه و طبعه پوست خرفه و طبعه پوست خرفه  
 تر کیمیای قلع کبریت و خستین و تخم ارمنی و قسطا و موز و قرنفل و برنج کابی و بیل کابی و بیل و آنکه  
 سید و مسکه و شمع از هر یکی در دم ترس و تخم و سبب از هر یکی بکند و غاف شش درم و رخسار  
 مر را کوفته و بخت با کهنه برشته و صبا حاشا و کبر خشک بخورند و بعد از آن ازین شربت مقدار  
 جوزی بخورند و چند آنکه لا اندر کبر سبکی ازین آن صبر کنند جمله کرمها را دفع کند و کبر سبب ازین شربت  
 و شمع و خستین از هر یکی یک درم تخم حنظل و دو انگلیس مندی ربع درمی این جمله شربت بود و چنانچه  
 ساخته بکار دارند و کبر سبب کابی مقشر و خرماد و ازین خوردن کرده و مفر جز از هر یکی ده درم  
 بکوبند و برشته و بخت خراب بکشد و اگر این ترکیبات را بهمان سبب را بهای سابق بکار دارند  
 اولی بود و اگر مفر معده باشد بهر سبب شاید و از ترکیبات قوم تریاکی بزرگ را سبب آزموده اند  
 آنجا که آزموده اند در احوال حیات تخم بلوک که از آنجا به برابر آن انار و آن مفر جز ز کوفته باشد  
 همچنین در مژگی و اگر ترکی که با انار و آن مفر جز ز کوفته باشد و با شام و بر بالای اطعمه از آن خورند  
 بمقدار کرد و بی بزرگ و کثر ایش درم و شش از ده درم نیکو باشد و کوه کازا ناچار درم و تخم  
 دهند و بسیار کوه و کان چنین صحت یافته اند و همچنین خوره کیم شیرین شده باشد بر بالای طعام غلبه

الاصحاب قاتل و دیان و غیره

ادویه باطلین

بیان ترکیبات

ایضا

ایضا



فایده دهد و همچنین مداومت کتبی معوی بر سر و حبال و مهارس و زنج و بلاد و جری غلیم فایده بخشند و همچنین  
 قاتیق و ارکسیر و تخم بلوک یا برکه آن داشته باشد و دوغ بلوکی و سیراست و موسیر و کوی سررا  
 کرم معده نشویش میداد و شکش برانده بود و قی بسیار میکرد و قراقرم در شکم او میبود و لاغر  
 و سرخه امیطلسد و شکش با وجود آن قبض بود و کاهی که شکش آمدی کرم در آن با آن برآمدی حضرت فرمود  
 تا در منترکی را با انار و آن یکلو کشد و هر بار با مقدار جزیی بدو میدادند بعد چند روز بهینش  
 بکشود و کرمی چند دراز میشد و صحت یافت صبح سادر را اندرون بخش کردن و قبض بود و جزیی  
 شازده روز و هر روز که خوردی بعد لطف بکونی کردی و کاهی کرمی درازم بقی برآمدی و بی ضعف شد  
 حضرت فرمودند غذا را با مالطص سازند بگوشت و کرم و دارو و کشید غلبه در آن کشد و بعد غذا اکثر اوقات  
 کشته خشک با اندک نبات در دهن کبیر و با طعام اکثر سیریز و سرکه که بچونند و قبل از طعام  
 اندک شربت بنیاسی بدو میدادند و روز و نیم شش شربت قی کرد و در هر نوبتی کرمی دفع شد بعد  
 فرمودند که کشته خشک باب برک فرخ بر بالای ناف و طلی میکردند و زو شب و هر روز شب باقی  
 طعام آخر و زعل میکردند تا کتبی مناسبت بود اندک نقل خشک دفع شدی بعد ازین تحفیات چون  
 غذای الجله منضم میشد و قوت گرفت در منترکی را با انار و آن سخن کرده بود و میخوردند و شکش  
 و کرم بسیار دفع شد و صحت یافت و اما در اخراج حب القرم چون مقام او دور تر است و جگر و کبد  
 و اما دوا که با کبیر بیرون نیاید فایده نباشد و آن بقوه مسهل قوی مناسب کرم و بعضی کرم  
 دارد و دهنده و نافع آید و دیدم مجرب را که جگر و در طعنا هم مناسبت و یا شیرین میداد و بعد از آن  
 قریب نیمی از آن با شیر میداد بر ناستنا اسهال قی بسیار میشد و بعد از آن کرمها با کبیر  
 افشاندند و از جگر کشیدند و قوی تر کردند و زو رنگ از و کبیر افشاندند و از ذراعی شیر بر کرم که دانه  
 بعضی و پشت بر آن نقل طعنا را در بهار آن بخنان تازه نیم کوب در شیر لطف فرغار میکنند و میدهند  
 بسیار میکنند و در آخر کبیر کرم را بیرون می آورند و کرم در از زراعت میکشد و می افکند و اگر رعایتهایی که سبب  
 مذکور شد بجای آید و معصود و محصول بوند جان حفته نافع بکند و قیون و قنطاریون و سرخه و شفا  
 و قسط و حر و قشیر اصل قوت سرخ از هر یکی سردم جمله را طبع کنند و آب بستور و صاف آنرا با جگر  
 روغن زیت طباب بخار دارند اکثر کرمها را دفع کنند دیگری که کرم در را شاید کبیر بود و دست و دست  
 شاه قوت و پوست درخت انار ترش نیم کوب و یکم نیم آب صاف شنبه و زو ترشند تا نیکو شود و دفع  
 برابر با نفعات آنرا با جگر کبیر و طعنا را با کرم معجون ساخته جهت کرم بزرگ بر بالای ناف بخت

حب القرم

حب القرم

حب القرم بر زیناف بنهند و اگر در معده صغری باشد او را بر آب سیاهی بارسان سرشته نهند که  
 خلط کند اولی بود و ضادی که از زیناف بزرگ سازند درین آبها بغایت سودمند باشد و جزیی  
 دیگری که نهند نیز سوده و ابراب طبع ششم خنطل خلط کرده بر حوالی ناف می نهند و دیگری که نهند در  
 و ششم خنطل و قطران و زهره کاد و شونیز و سرکه بخت و ورق فرخ جله را باب سرشته منهند و هرگاه  
 ضما و خشک میشو و تازه میسازند چنان طلی جزیی حبت الطعنا کبیر در منترکی که شفا را جزیی  
 باب برک شفا را سرشته بر حوالی ناف و کبیر می افکند و چون خشک میشو و اعاد میکنند و شفا  
 و قی که ترش کند ازین اجزاء که در ضما دات و حقن مذکور شد نافع آید هر شخصی را که کتبی معالج  
 دی بود و حکما رهند بعد از آنکه متعیر کرده باشند معالرا از کرم پوسته بر میز میفرمایند از آنجا که  
 مو که کرم بود در هر چند کاه و دیگر با سهلی که آن ماده را دفع میکند میدهند و دایا و دایا و دایا  
 مداومت میفرمایند که معوی احتیای معاد و مانع تعفن و صند مزاج کرم و معوی حرارت مزیزی و قنطاریون  
 رطوبات اصلیه باشد مثل کتبی و مهارس و زنج و بلاد و اطریفل کبیر هرگاه طبع صغری معفی شود  
 این حیوان شد خصه صاحب القرم و مزاج معده و غیره مناسب تولید ماده آن شد هر چند دفع آنها  
 کنند باز دیگر مانند کبیر اندک و قتی بدید آید پس ملاحظه در از مضاد این حالات جاریه باشد  
 و آنجا که کرم اسهالی بدید آید برک لسان اطل خشک کرده با عصا آن ماده کرمها را ضعیف کند و اندک  
 با سان برارد و طبع ساق قی فایده دهد و قنطاریون و جود اسهال این آبها فایده عظیم بخشد و زهره  
 کرم غلبه سرده برانگیزد هم بسنی نافع آید و درین اسهال و غیر این اسهال هم اما در اخراج کرم  
 خورد و آنچه در علاج کرم اطفال آورده باشد جمله مفید بود و ششم خنطل و قنطاریون و جزیی  
 و معصا برک شفا را سرشته قی که بدان آلامیده برداشتن مفید آید و همچنین قی که گاه آلامیده  
 بنقط بسیار و یا بقطران و یا بعصاره برک شفا را و یا بعصاره بود و یا طبع خنطل برداشتن نافع  
 بود و شفا قی که از مظر و شونیز سازند برداشتن فایده تمام دهد و غیره شفا را و غیره شفا را  
 جزیی برداشتن و اطراف معقه را با آن آلامیده خارش و خورده شدن آنرا از کرم نافع  
 جان حفته کرم را پاک سازد و کبیر بوری و ششم خنطل و شونیز کوفته و حاد قطران و لفظ بسیار  
 اندکی و در بیند کتبی شفا را و به آن حفته کتبی و غذا را در کبیر کرمها کتبی شفا را و به آن حفته کتبی  
 لفظ و طبع جزیی بر اینها و آنچه جزیی در آن بسیار باشد جمله درین مرض مضر بود و مضر است  
 کرمها نسبت بحیات و حب القرم بسیار نباشد و علاج هم سهل بود و الله اعلم معصی است در دوا

مفص



سحر و قمر و دوزخ و جبر و کاف کاه که غیر از محبتی که در زیر است یا بادی بود که در روده بند شود  
 و اجزاء روده را از هم می کشد و حرکت با هر سوی با فراخ و عدم گرانی سک و رحمت یافتن از خروج با  
 بران دلالت کند و مولد این با خلط خام باشد یا غلظا و جوایات و میوای یا کبک و سیب  
 ماده فضلی حاد و لاغ بود از صفرا یا بلغم برفتی یا سودا غلیظا و علامات آنها چنانکه مکرر اندک شود  
 بدنها اشهاد کند و سبک بگرانی نباشد و یا گرم بود که روده را می کشد و در حرکات متعده می سازد  
 علامات گرم بدانی که گاهی به در گرانی این غلبه و قصور است و درین بیشتر بود و یا بحرانی بود که  
 مواد را خواهد که اسهال دفع کند و با معارضه و این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و حرکات  
 بدان گویا دهد و گفته اند که هرگاه با مغض علامت آفت احشا ظاهر نباشد و بول یکبار سفید شود  
 و در روده نیز وحشتی نباشد و مرض گرمی بران مقدم بوده باشد با انحراف و سیل آن بود که البته  
 اسهال خواهد افتاد و در هرگاه مغض غالب شد بقولنج شسته شود علاج آنجا که سبب بود و از موش  
 آن حذر باید کرد و تقویت معده بکند یا با دشکن معوی کردن و خفیفی از غذا بر قولنج ریختن  
 معده ریختن و داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لاغ بود باید تنفیذ کردن بیست و نوزده  
 این خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از آن طبویات معده و روده و معدلات و موانع غلظتها  
 اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا که سبب گرم باشد علاج آن چنانکه بیست و یکم بان یافته باید کرد  
 و آنجا که سبب بحرانی باشد که علاج آن بدین ترتیب است و در دفع ماده اسهال لازم بود و آنجا که بقولنج  
 شسته کرد علاج قولنج باید کرد بعد تحقیق سبب آن و اگر آنچه در علاج بحش و در روده اطفال  
 که در آن گفته شد درین اقسام حسن افتاد بود لیکن هر یک مناسب صنفی باشد و تمیز آن اجتناب  
 و در صفراوی که سک با آن ورم باشد و اشتها ضعیف آید بخیر بر سک ملی کردن پوسته و زنجیران نهان  
 فایده دهد و اندک قولنج این در می صحت و در روده که بیرون آمدن با و به از بطریق معهود  
 با آن دشوار باشد و گاه باشد که چنان غلبه شود که یکشد و بیشتر حدوث این در روده قولون بود  
 پر و غلظ و سنگینی آن گاهی در اعورم افتد بواسطه بخوس و دن ثقل در آن و صحت مخفی و باشد که  
 در روده ای با یک افتد و آن مخصوص بود با ایلائوس همک باشد جهت افشاد آن مزاج معده و معارف  
 قبول نکردن و ابه ان اسط و بعد از آن زغول استعمال کنند و شیاف سبب این علت با دی غلظت  
 که در میان طبیقین روده بند شود و آنرا از هم می کشد و بیرون منفی اند شدن و حرارت روده و  
 بود و آنرا محلول شود آنکه درین با با دی غلظت بود در ورون روده و محبت کشنده دفع نمیشود و مقید

عليه

نہ

تاریخ

میکنند و این هر دو قسم را قوای غلیظه و باکمینند و یا سبب ثقلی بود که در امعاء پیچیده شود و یا قوی که  
و یا زمانه و روده را بر سر بخانه و باشد که بعضی از آنرا سنگ کرده و پیچیده سازد و این قسم را ثقلی نامند و در  
خسکی ثقلی با پوست مطعوم بود و یا پوست مزاج آن باشد یا خرج شدن رطوبات یا فراغ عرق یا غلظت  
یا اسهال و سبب عاصی بسیار باز ماندن بر از باشد در روده و سبب عدم باعث دفع باضعفان  
سنگ کردن آن از دفع عله و یا حراستی زاید بود و تمام بدن یا در فضل امعاء و یا در کبر یا در کد که نشانه  
ثقل کند و وقوع این قسم ثقلی در یکی بیشتر از سایر اقسام باشد و بحسب تجربه حدوث این هر دو  
خوردن سبب امر و نیم خام و جلا و اکمور کم شیرینی و آب سرد بر سر میوه غلیظه و خوردن کشتی  
شود و سرکه غلیظه و کاه و سرکه و فطیر و تاج سرکه و تره تیز و خوردن است با قهوی زبام و سبب  
شیر برنج با هم و در شربها و افیون هم و خوردن شراب که آب در آن بسیار کرده باشد و کد که سر  
و نان بلوط و قتی است و یو اس جماع غلبه بر ری معده کردن از طعام یا میوه غلیظه و برنج و ضا معده  
و بر تقاضای خروج براز و یا بیشتر از سایر موجبات باشد و معناه غیر معتاد را در این امر اتقا بسیار  
بود و یا سبب عصبیت ثقلی بود غلیظه از کد در درون روده جمع آید و راه بیرون شدن ثقل و یا در کد  
و این قسم را سدی گویند و مجدداً این اقسام را تحقیق باشند و موجب آن نوع بلغم در معده باشد  
نان فطیر و گوشت های بزرگ و گوشت کاه و بزرگ قطایف و دودغ و شیر و تاج و سبب امر و در شرب ثقل  
این چون خجند و اسفناخ و خازنی امثال آن باشد و لیکن که صفای محمی مد کند و کاه باشد که کد  
غلیظه و جمع و مجده شوند و راه کد نشستن ثقل نماند و یا ترهای ثقل چنان بگردند که خشک شود و یا زمانه  
و این هر دو حسن و در سدی ثقلی یا در سدی بود در روده که در کد و مانع کد نشستن باشد  
م شود و یا در سدی بود در اعضا و یا در شل کرده و بکر و سبب زهر و عضلات کد که بصاحب کد نشستن  
ثقل و یا در کد باشد و این جمل را و رسی گویند و اسباب ریم حیدین جای سبقت مان بافته و یا  
عجده شدن روده بود و سبب رسی قوی که ناکاه به آن رسد و آنرا از دفع و نهادن بگرداند و کد  
کد شود و یا تغیرین روده باشد از جای مغرب سبب حدوث فقره و درخت آن یا در جنب آن و در آن  
ثقلی و یا در آن محل تنگ شدن و این هر دو قسم را انقباضی گویند و بسیار باشد که قوای عجم امراض  
در موضع غلبه است و از شخصی شخصی است که در همان مقامی بقای دیگر روده و ایلا و سبب غلبه  
بود و بسیار باشد که قوای عجم انقباضی یا با جماع یا بواسطه انقباض یا با بعضی یا با سبب قوای  
بشت باز گردد و جمده بواسطه قوت یافتن روده و در سبب شدن ماده قوای عجم دفع کردن طبیعت آنرا

الحق



علامات

آن اعضا را پس بی خاص مقتضی آن مردم سوداوی و بلغمی را قوی تر یافته و در آخر ریه ها را بلغمی  
 بهار هم این مرض بیشتر واقع شود و علامات آن از حبس در ریهین الطبعین افشاده باشد خفت شکم و عدم  
 حرکت با بر روی عدم قرار سابق و رحت نیافتن از جثا و خروج ریا و دراز شدن به ابرو و آب و جثا  
 و جثا که با شفت سوراخ میکند و عدم نوشن از غذای آن به این گویا دهد آنجا از حبس در جوف  
 امعاء افشاده باشد شکم بسیار باشد و از برین محل آن در حین بکون باد برآمده باشد و صحت و شبع  
 چنان بود که گویا روده را می برند و صاحب آن از بهلول به کبر بهلول غلظه و قرارش را نکرده و قرارش را نکرده  
 باد قبل از آن بسیار بود و باشد از جثا و خروج با خفت باد و در کای این سوی تر و آن سوی تر و در  
 حرکت امیدوار تر از بکون باشد و آنجا از خشکی نفس مختل افشاده بود و سبقت ظهور ریه و قاعه الا  
 مکراد تقدم اسپاسم شکم کننده افعال و مولدات آن و رحت یافتن از دفع آنکه نفلی و کوی شکم  
 برآمدگی محل و در یک جای ثابت بودن و ج و زوال استهلا و بر یک نظام بودن در ده و اکثر اوقات و کبر  
 از آنجا در ریه کشته شده و پس آن باشد و آنجا از رسد بلغم غلیظ افشاده باشد و سردی اسافل و کرائی و  
 تقدم نه از بر روی بلغم غلیظ و ج قوی و در یک محل بسته بودن و بند شدن باد و نفس قبل از آن مجذبه  
 بدی هم بر آن گویا و باشد که در بلغمی بول سرخ گردد و جهت وج و استعمال دای که در غلبه کرباسی  
 تشنگی کشیدن و اگر موجب کرم باشد علامات آن بدان استهلا کنند و آنجا از نرم روده افشاده  
 برآمدگی محل دای و پدید آمدن در دو احتباس شکم تدریج و غلبه تمام آنها در ایام متعدد و پس آن  
 و اگر در شکم غلبه کرد و بول سرخ گردد و در شکم غلبه تشنگی و تب و حرمان و سوزش محل رنج دارد و در شکم  
 سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل و ارام با آنها می آید و فرق میان ورم روده و غلبه و سبقت  
 وج و بودن فی و تنوع در ایلا و پس توان کردن و آنجا از نرم غلبه جاد افشاده باشد علامات افشا  
 آنها به آن گویا و در آنجا از الی ای روده افشاده باشد حرکات غلیظه و دفع و دفع مرض متعاقب آن  
 و عدم اشتغال و تغذیه و ج و عدم سبقت اعراض دیگر اسپاسم بران دلالت کند و در دفعی و غری و فتن  
 روده بدان منافذ و در اندران محل دلیلی واضح باشد و بسیار یافته که در قوی بر در کرده بصورتی  
 کرده جهت تشا به بعضی اعراض و فرق بدان توان کردن که مطلق در قوی در شکم محسوس شود و محل آن  
 و سبب بود و اکثر آنها و ج آن از تشنگی از جانب است آن شود و در حرمان کرده و کجای از جثا  
 رسد باشد که از جانب چپینا و کشته باشد که در بزرگ روده آید و یک خصیصه کشیده شود و از آنج  
 ریحی و بلغمی را تبای بی ورم امید خلاصی بود و بزرگ دی و سردی و کرمی این علت ظهور منفع و غیر آن

252

استعمال دای کرم و پس در توان شناختن و مردم قوی را که فراخ روده و طبیعت ایشان بلغم  
 این طبیعت معاشه است هرگاه این مرض پدید آید آن نخست اعراض چند ظاهر شود که مندرج  
 کج و ث آنها بعد آنها و آنرا بعضی از این اعراض قوه یا بند و مرض مستحکم گردد و چنانچه چند روزه  
 نوبت معاشه و بر غایت این چند وقت قضا حاجت باز بسته افتد و تقاضای بول و مقداری آن بسته شود  
 و در قضا حاجت در تر خلاص گردد و اشتهای طعام نقصان کند و تشنگی پدید آید و آب در ریه  
 پدید آید و بعضی رنج می دارد و آنجا از رنج می دارد و در رنج می دارد و در رنج می دارد و در رنج می دارد  
 میکند و دفع غلیظه و غلیظان کج می آید و در رنج می دارد و در رنج می دارد و در رنج می دارد و در رنج می دارد  
 تعضض و نفرت کند و در سر حد است حکم مرض و ج و تشنگی غلبه کند و از آب بسیاری و لذت  
 نشو و جهت بسته شدن و منهای سارینا در پسیدن آن بکلی خفا می باید و مردی قوی را ویدم که  
 قوی دای آغاز خواست کردن سر در رنج می دارد و در رنج می دارد و در رنج می دارد و در رنج می دارد  
 لرزیدی و سردی در یافتن پس بعضی قوی قوی پدید آید و بقوی کشیدی و هر سال و در همان فصل بیرون  
 پیداشدی و گاه که یک سبب بر آمدن نجاسی بعد از تغل یا از بلغم مختل مانع و در غلبه او از بول  
 و فراوشی هم در حد و مرض ظاهر شود و ج قوی بلغم غلیظ روده باشد علاج به اکثره پیری انفع در  
 قوی و ج قوی بعد از منع اسپاسم با بقا آن استعمال قنده و شیاف و مسهل از غل و مالیدن چرب است  
 خارج و استعمال غل و معقوی از داخل خارج و در هر یکی از اینها چند سبب معی باید در شستن اما در  
 چنان رعایت باید کرد که نخست جزای نرم کننده بکار رود تا تشنگی نگیرد و در غل معار از نرم و تر ساز  
 و بعضی افعال را دفع کند و فی الجمله راه که نشستن باقی کشاده گردد و قوت دفع مددی باید آنگاه  
 جزای تر جاذب مناسب با آنها یا ساخته استعمال باید نمودن تا باقی را دفع کند و اگر بکلیار شود که  
 عمل کردن خصوصاً که علت در روده ای ششی باشد و تشنگی نیز همین نوع معی باید داشتن در  
 مسهل چنان باید کرد که مسهل مناسب هم جرم بقوه دهند بعد از آنکه بقوه راه را فی الجمله پاک سازند  
 تا مواد و افعال را با تمام دفع کند خصوصاً که مرض در روده ای لالی باشد و بسیار از طلیسان  
 تغل در استعمال مسهل کرده اند و مواد را مسهل به انوضع بر روده و راه دفع بسته بود و مرض غلبه  
 شده و پاک ساخته و مواد را تا انما طبیعت قوی در جمل نفلی و بلغمی و در ریح نیز بسته اند و معون سفر حکم  
 را بکرم مقداری مقرر دادی و گفتی که چون طبیعت دفع آن مرض از آن محل مشغول است و از آن  
 خود استعمال میکند و از آن بی نیست و چنین بود و غلبه دفع غلبه کردی و در مالیدن چرب چنان

علل



رعایت باید کرد که بعد شقیه حقه تخفیف مد علت بخار را از نه تا ماضی و ج را برود و بی کین  
 و ادن و خدر را برود و وقت صعب و ج و ج سقوط قوت استعمال نباید کرد و مقویات را  
 اوقات بخار باید داشت و لیکن بخار را ممکن باشد تقویت کند که انزال از راه کشتن باشد و  
 طبیعت دفع مرض و مودی مشغول است بهضم شود و برود خن و کران باری عظیم حاصل آید و نیز طبیعت  
 بخار مشغول گردد از دفع مودی باز ماند و مرض اتقوا شتر شود و طبیعت رضعف و از جهت  
 قوت بخار چند روز غذا ندان و اندک دادن و سینه بای کم چند روز مناسبت دادن و اجبه است  
 و خواص بعضی سینه را درین علت منفعت بر تبه است که گاه باشد از دیگر علل استغنی گردد  
 و با هیچ علاج را انفعاله اثر نباشد و از بخار سرکین که گیت که تمام استخوان خورده باشد و  
 اکنده علامت بودن آن از استخوان فقط آنست که سفید و یک رنگ باشد و رانیدن این بل  
 در تری مناسب است و مودی با غسل با صفت کردن یا افادیه مناسب عظیم نافع آید و استخوانی  
 سفید و درست مانند که در میان آن باشد خوراندن آن و تعلیق آن بران مریض بفاست فایده  
 دهد و جالینوس که با نفع بود و جرم روده که را شک کرده و با آنچه مناسب بود خوراندن آن نافع  
 و بخار کباب کرده خوردن قدری هم شاید لیکن با سینه بای نرم دسوده دادن بهتر بود و بوی  
 و اصل و کوفته که اگر از کوفته باشد و از کوفته هر یکی از آنها را بر مریض تعلیق کردن بی فایده  
 و اگر آن بل بل که در ران و سینه است که تعلیق کند اولی بود و بعضی آنرا در ظرف از زرقه کرده بسته اند  
 داده است و اگر بر سینه که از زرقه کوفته باشد تعلیق کند انسب باشد و معصده سرکین  
 مزاده کرده و در سینه بسته باشد و در چین نهاده و ج عظیم نافع بود و بعضی از بخار نعل کر  
 بعضی معصده مذکوره را بقوی قبل از حد و ث قوی دهاده اند و بکوب قوی کوفته و عرق سب دم افکنده  
 ران کرده و ادن و بخار خاکی سینه شاخ ابل را شامیدن منفعت تمام دارد و رسته در درون  
 که اگر بعضی از از از زرقه کوفته روده باشد خوراندن و مالیدن و در حقه کردن جمل نافع  
 و بخار است و خراطین خنک کرده را بر شکم بچین و شور بای که از کوفته هر یک بسته باشند و ادن  
 سکه مالیدن نافع بود و بجاست مردم قوی را که این مرض سال یازده و در جنوب بازمی آید چون درین  
 ابتدا در مقدمات آن استخوان کشته و کله از کوفته کوفته که بکوب با زنیایه خوب و اگر آید و بریزد  
 و جربت و آن شخصی را که ساقه که در کوفته از مرض خود در اعضا شدی حضرت او را قبل از قوی  
 شراب بنامی و حب الشفا سیکین کردند و بعد تسکین سهل حبالی قوی دادند و دیگر بران محل فصل او را

عسلع ریح

آن علت و اعراض بد اند و نه تا خلاص یافت و باطله آنچه بر بر می مخصوص است آنست که از موی  
 بر خدر باشد و هر دو او غذا که بخورند یا موی دیگر استعمال نمایند جود عمل و مقوی معده و اعصاب  
 از آنچه مراد در امراض ریجی میهن شده و آنچه که با این الطبعین باشد به سببی تری و به با لوفه ترکند و  
 بستن شکم بر فاده این بر محل و ج تخفیف بر بالای کما و بسی مفید باشد و یک محل کف دست نرم نرم  
 طرف بالا بسوی شیبم در چین ته مین شکم بر و غنای محل نافع آید خصوصا آنجا که در سینه بر خورند  
 راه با در کوفته باشد بالیدن و جنبانیدن اخراج لازم بود و جالینوس که به که نافعترین چیز در توی ریجی  
 ترک طعام و شراب است آنقدر که ممکن شود زیرا که تخفیل داده بدن فعلی مودن است و از آن باشد که سینه  
 کم است که ممکن بود که دای کرم غلطی را بکند ارد و شود اندک تخفیل بکند و در باره بخار افزایه و صغیر  
 شود و اگر صبح بخورم تخم تری و تریه کم کوفته در کباب یا آب بپوشانید و در دم فایده و کسیر و تخم  
 بر افکنند و کرم بخور فایده تمام دهد و سینه خام دادن درین مرض بانان با طعام نافع ترین است  
 جهت که با در می کشند و تشنگی نمی آورد و معارف تقویت میماد و منع عفونت میکند و جالینوس نقل کرده  
 که شخصی این علت و هر چند که تاری شدی و چنان تجربه کرده بود که هر وقت که اندک ای از در سینه  
 میان خود را حکم بر سینه و قدری سرخام بانان خوروی و بوقت خواب قدری شکر بکوبی خوردی و بخار  
 میان سینه خواب کردی صباح که بر خوابستی آن اعراض مرتفع شده بود و صحت یافته و بهار پس در  
 و اگر تری و سعد و معون کوفی و کواشش بخار آن در سینه آن جلد درین باب فایده بسیار بود  
 با دانند که باشد و بخار نشینند آنرا تخفیل کند و اگر غلبه باشد تسکین عظیم می نماید و در صعوبت و ج برین  
 طبیعت انفعاله محال حاصل میشود و کفنه و شفاف و غیر آن تخفیل داده نماید لیکن در چین خفان  
 استعمال و از آنرا باید داشتن و اگر خواسته تا حقه طبعی بسته گشت کند بعد ریجین دارد و بخار بر  
 بر افکنند و اگر با حقه کفنه چنانچه بر در حسیه اساعل را مالند و از نه تا ماضی و ج را بخورند و بعد از  
 اخراج کنند و باز تکرار کنند بسی فایده ده و تمکلات و مالیدن روغنهای با سکن را عا مجا از عظیم  
 بود جهت قرب محل به و اتقوا جی بود که در هر چند وقت ناکه او را این با وید آید و چنان تجربه کرده  
 بود که هر گاه ظاهر شدی جوالی بر موی را برابر از خاکستر سبک کوفته بفاست کرم کردی و برز مین  
 ساختی چون بسته و شکم را روغن محلول جرب کردی و بروی بران حوال غنی سکه را بر مریض بران نهادی  
 و خود را پوشیدی تا عرف بکوب کردی بخار از آن بر خوابستی صحت یافته و آنجا که اطلاق میشود و مری و بخار  
 با قیست ده سینه شراب بکند بر شام خوروی تمهاریق و اندک اندک و بعد از آن اندکی از روغن













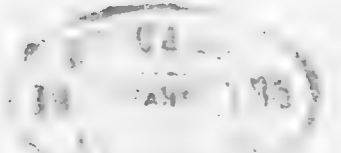




و باشد که از کفار مقعده تا نزدیکی کرده و بر طول معالجه تقسیم شدن آن پدید آید و این از جمله اقسام برتر باشد  
 و از جهت این مقعده و طبعی خوانده شود و بهترین این حملان بود که در دو کراتی باشد یکم در وقت صبح و یکم در وقت  
 بود و یا اندک ریوی دومی از آن رود و بر یک نشستی باشد حال آنکه این قسم علاج نیز داده که محتاج می باشد  
 بلکه رفع آن کم اثر مضبوط و بسیارین علت مطلق خونی بود و سودای طبیعی یا غیر طبیعی که به آنجا منتهی شود و در کمال  
 که هر ای آن نزد بد و غرض باشد و شیر و خرد و دای شور بسیار خرد این علت بسیار پدید آید و مردم نادر  
 مزاج را هم بیشتر و به تر افق شود و غم و خوف بسیار مدد مولد این علت و در جربت و بر مضمای بسیار بسیار  
 نشستن هم این علت پدید آید و در اول کار چنین یافته اند که اگر مردی را که در دماغ علی سواد است  
 از این علت خالی نباشد از او آن باز آید و آن موجب این حال چنان تواند بود که در اکثر اوقات  
 دم سودای قلیق به وسطه اندازد و حرق یا غلط آن حاصل میگردد و آن بحسب غلظت در عروق باقی میماند  
 و از مسم آن منتهی نمیشود و نشستن و طبعیت دفع آن از او اندک عروق بطلبه و هرگاه حرارت آن مقعده  
 نباشد که آنرا با عالی بیل سازد و لاجرم با سافل خا به منتهی ساختن تخصیص مقعده و حوالی آن که قابلیت میل  
 به آنجا بیشتر دارند و چون در آن موضع حرارت مدنی بدان رسد آنرا بسختی بخار سازد و با کوبیدن آن  
 منو که در پس بعضی ازان در رود و با جمع آید و بعضی گاهی از عروق بعضی اوقات در میروند و اگر از او  
 عروق مقعده بشیب جلد ریزد و آنجا بازماند ازان او رام و شور پدید آید و آن با سود بود و آن بواسطه  
 فساد باکی که در ماده آن هست و دوی نیز گاهی بدان میرسد تا بل آن اعراض مذکوره باشد علامات آنرا  
 چون قوی بود با خرافه بود و در اکثر اوقات اندک زان و زان و مقصود خایه میگردد و گاهی حسرت کشنده  
 که گاهی کف و پسین کردن و شراب سیف و پشت بر آید و در دو کمر و شکم اکثر نم بود و بر اثر زان  
 بسیار دفع شود و باشد که شکم با کبر و در دماغ رنج آورده باشد که دردها حاصل و زانو و کمر اعضا  
 و باشد که سبب بهمان خون شود و صاحب آنرا در نشستن و برخاستن بزرگ آید و از کمر و قوه جماع  
 بود و ازان لذت نیابد و در غده و آرزوی آن بسیار کند و در حین برودن جستن منی اندک در  
 در مقعده و حوالی زانها رطوبت پدید آید و اگر بسیار باشد این اعراض کمتر بود و گاهی مقعده کجده و آبها  
 آنچه از خون کم صفراوی منو که شده با خلیه و سود ترش آن کمتر بود و گاهی بیشتر کند و ضعف قوه جماع  
 بیشتر ازان باقی بود و در غده و بیشتر باشد و بعد جماعت ضعف بسیار پدید آید و قله است نهاد و مسم  
 آنجا بیشتر ظاهر گردد و بعد خواب جلد اعضا بسیار گران و کوفش که باید و رنگ مسود بیشتر بر  
 و برتری گزاید و باشد که بیزی و بیبای زنده در صامی و خامی نماید و باشد که رنگ موی کمر و به شود

علل

در حین



علاج

در حین آن پدید آید و باشد که بسبب غرض و در بخارات به از نافع بر نفع آن و روی دومی بر نفع  
 و اکثر را دندانها ضعیف و به رنگ شود و زرد و پخته و روی بر دیده نماید و در حرکات زود و پست شود  
 بحسب گرم شدن بخارات به زود و رسیدن بدل گاه باشد که از رسیدن بخارات به از او پدید  
 و دماغ غشی و در او در صدمه پدید آید علاج به آنکه این علت گاهی با استفراغ ماده باشد اما آن بوداری  
 علتهای دماغی تخصیص سودای و هرگاه بعد خیان علی حادث شود و غلبه جبر از آن کرد و من هم  
 شخصی را که صحر سودای داشت و با سود بسیار با آن پدید آورده بود و هرگاه خون از آن جستی فرج است  
 بودی و چون آن خون باز پستی او را صحر کفرنی متعاقب بقوی قوی که کردی یکس که کفرنی و کوشون  
 آن خون یکس که رجعت نام یافتی و مردی را که این علت ضعیف افتد و طبعیت ایشان با آن خونی  
 بی بی با سفرات جزو آن مقام دست نماید بی جانی کلی طبعیت کند و در غلبه کند و تا آخر عمر به اردو است  
 جز بجز کردن آن مولدات آن داده زانده از قانون طبیعی و تعین مزاج و خلط سبب یکس که آن  
 و مراعات عمل آن بعضی اوقات احتیاج به یکم برتری نشود و سعی در از آن مصلحت نباشد اگر  
 زایل شدن این مرض با یکم برتری نشود و سعی در از آن مصلحت نباشد اگر  
 چه بسیار واقع شده که آنها را بریده اند یا اسقاط کرده اند و بر طرف شده اما بدان بر طرف نشد  
 و یکس که بعضی از مواد که به آنجا منتهی میشود در بدن نشتر کرده و ازان با دوه مرضهای دیگر پدید آید  
 باشد که بعد مدتی باز ماده باقی بر آنجا ریزد و دیگر بار به اسیر شود که در بعضی را دیدم که یکم برتری  
 و عود کرد و بیشتر و بدترین بر تقدیر در اصلاح این علت در اوقات رقی مری باید داشتن و بر نفع  
 نه اوست ایم لازم تا آخر عمر باید نودن و تداوم بری که جهت این مرض مطلقا بیان کرده اند از ده  
 پردن نیست اول تقیه نیست بعضی صافن و قابض و با سلیق و حیات میان سیرین و استخوان  
 بر نفع این اعمال وقتی باید که ماده غلبه باشد و اعراض مرض مستولی گشته و یا به پستی آن بود  
 و یا بسیار نافع معقادی که مسود و جیس شده بود و ازان هم حد و مرض دیگر باشد و بسیار  
 دم از طریق با صحر مصلحت نباشد و قوت بدن نیکو بود و آنجا که سودای غلبه طبیعی سبب باشد و نه  
 بش طبع ملید و بلید و آله و سیستان و آنرا و خیار شش و عاف زانید و آنجا که سودای طبیعی سبب  
 شقیه شش ملید و جستن کفاف بود و دوم اصلاح حال طحال و کبد معده و معاست به آنجا غلظت  
 مسین شده چون این مرض مسود الزامی نباشد و هرگاه مزاج اینها بصلاح آید تولید اختلاط ماده مرضی  
 کم گردد و مزاج روده از قبول ماده آن متعلق نماید و دفع مرض آسان شود لیکن درین برتر شش که علاج



بوسیم خلیل ما به با سورت با ستم متواتر غریضه و رحام معتدل و ریاضت و کمال ساقی است  
 و سواری آهسته غلبه اکثر ایام و لاسکین تا بر بعد تر ابر با بقه مناسب آید و آنجا که مرض تحت بقوت  
 منفعت این اعمال بهتر و زودتر ظاهر شود چهارم رعایت غذایست بطریقی که مراد را در اراضی سودا  
 تخصیص بخوبی لیا کفنه شد با جلد از مولدات سودا و از سستی متواتر از شراب قوی و از سستی  
 و حرارت و طر خون و آنکه موجب سوختن خون باشد واجب بود و استعمال غذای لطیف و طبع  
 کوشتهای نازک فریه و آشپزی هر یک قاق و میوه های گرم و تر و آب و فالو و دوا و فرنیهای جرب و مثال  
 آنها مفید باشد و با صفت خوردن کندن با نخ و روغن در اکثر این مرض نافع بود و اولی آن بود که  
 معده ضعیف و جارات بدین مرض بسیار است بر بالای طعام و میوه البته جری که منع و بسکین کار  
 آن تقویت معده و جانات به مثله کفنه و قرص مصطکی بکار دارند و جلای بلادی که او و دیگر  
 در آن کم کنند و درین باب جامع النفع است و با طایفه صنف آن مرض میکند لیکن بسبب اعتدال و تدریجی  
 قلیل آن معده را لایق باید رفتن و تخمین مداومت زنجیر به ستم و مجوش برین باب خاصیت خوب دارد  
 و بر این دشتن دانست از عمل به ستم کاری و آن بکار احسان است و متعلق بود و این گاهی توان کرد  
 که بر بعضی طاقت کشیدن الم آن دشتن باشد از دیگر علاجه تخفیفی که با آن توان کرد را ایند نشود  
 برین آن خطای دیگر نباشد مثل رسیدن آفت باصل عضله و مثانه و باز به استخوان خون  
 کردن و غیره و با وجود عدم این خطا تمامی و آنها را قطع کردن شاید بسبب اشتراک و مندرج  
 مورد بدن و هم حدود و اراضی متواتر آنجا که صلاح در قطع باشد اگر سخت فصد کند و مرض را بخوبی  
 مناسب بخوبی کند تا از دراک الم آن بی قوه نشود و خون هم بسیار سیلان کند اولی بود و در  
 در قطع و انهای بلند برآمد آنست که چنانچه از بر شمع غایب بر آن بندند و در هکته تا مدتی تا باخ آن باریک  
 و خورده شود و بهفتی بی بنی زیاد ششم ریزانیدن و آنها با سورت با و دیگر که کوشش را بچونند  
 و می پوسانند و یا خشک میکنند آنرا بجز با الطوخ و این عمل گاهی کردن که قطع می شود یا مصلحت نباشد و  
 آنرا توان و بدن اما او را خورنده که آنجا بستن است و جرب بکار خاص است و دیگر بر یک و فکند  
 که آن بر کسیت از آنکه و زنجیر سرخ و زرد و شب و مر و اما قیام جلد سود و بخل خری مرشته در عارضه  
 و طریق استعمال آنها آنست که ازین او و بر روی می بسند و بی روغن تنک و قوام که بریند رقیق  
 برده و فرغ و مثال آن کرده باشند قدری قلیل باشند و بر روی و اینجاست چنانچه بخوبی و  
 دیگر که یک روز بکند از زنده اگر دم مفید از روی آن مکرر سازند و یک روز نکند و مندرج این عمل

میکنند

میکنند که دان سپاه شود و بعد از آن از بر کجته و روغن کاه و کهنه مرغی ساخته بر آن منهد تمام  
 نشکین دهد و دم آنرا بکشد و اگر با سورت قوی ازینها اندکی باشد آن خورده شود  
 کوشش صبح از شب آن ظاهر کرد و آنجا که دان ظاهر نباشد درون معده را برودن  
 چنانچه برای قطع کای هم بدین عمل احتیاج افتد و ساعتی بخنان کندن آشتن تا فی الجمله قوی می شود  
 و زود باز جای زود و آنجا که جرب بر دشتن و دار و زدن و باطلی کردن بعد طوط با احتیاط و جرب  
 کرده باز بجای کردن و کندن آشتن و اگر سوسنشن دارد المی تحت و بی بدید آید نباید رسیدن  
 جرب دشتن و شورای جرب حنک دادن و بعد تخفیف آن عراض دیگر مکرر کردن و من نیز است  
 قلع این و آنه کردن اولی از دیگر اعمال است بواسطه جمع بودن حدت و جذب خلیل و ترشیت  
 و رفع سیلان خون بعد از دین و دو منفعت از خود در اصلاح اکثر ارام و بنور از آن  
 رست که کجای تعریف بود لیکن این عمل برقی و حرورایام بسیار باید کردن تا عراض قوی بخوبی  
 دیگر بدین باید اما او را که دود و آن خشک کنند با سورت و جربیت با دست و زنجیر و پوست که  
 حنط و جرب هزار اسفند و سوسنشن و فرنیون و بر کمر و پوست با سپاه و خا تر جربیت و جرب  
 و ابر ساق اندان و مغز زرد الوی قند و پست شتر جمیع یا فرد یا غلوط بعضی اقوی است  
 با دست و زنجیر و فرنیون و پوست و این عمل گاهی مناسب باشد که آنها ظاهر بود یا در زود غذا  
 حاجت برون خیزد و طوط کشت و طریق این عمل آنکه و یک مغالی را نه آن بمقدار شکی بین سوراخ  
 و پست شتر را بهیچ کراد که اندکی چنانچه جربیت کشت شود و آنجا که ازین او و بر شکر  
 ریزند و یک را بر بالای آن کوفه و خند و دان را بر آن سوراخ نهند چنانکه بکند از آن دو و چنان  
 بدان رسد آنجا که جربیت و هر روز چند کرت چنین کر را زنده می رانند آید و اگر بر از مسورا  
 سازند و هر روز سه و یک و شش و کمر و د و کندن با سورت و لولی را عظم نافع آید و جربیت و جارب  
 کردن آن بطریقی که در ثولول گفته شد بمغایت مفید باشد و اما او را که مالیدن آن خشک کنند  
 با سورت از موده است پراخی است که در قدری بر کمر زنجیر خشک و یک هر دو نرم سود و در آن  
 کرده باشند و در روی آنکه خشک و دهن المفاصل که از خشکات جوکی است الا بدین و آنها  
 برین نافع است چنانچه بود که بسیار با سورت خشک کرده بود و عمل او آن بود که باز غلظت او را  
 در صین آنکی گرفتن و شری که در آن می باشد قطره قطره در آنها با سورت زدی و دیگر که  
 جلد دفع شدی از آن است و آنجا که با سورت و زود و ظاهر نشود پس نه مغز زرد الوی و خرا و زنجیر



و کجاست که از آنکه در آن باشد و با لایند و پانزده درم ازین روغن در مقدار درم از آن آب لایند  
 و ریخته و فاش ساخته و خفته و خفته آید و مکرر باید کردن در ایام کینه و مجرب است و اگر قلعی ازین روغن  
 مذکور هم الحاق کنند انفع آید و در جلد این عمل طلب دفع حمله آنهاست باید کردن جهت همان غرض  
 که در قطع گفته شده و در دفع اتوی آن سعی باید کردن معتمداً بر آن است و با سوزن است  
 ماده آن و این عمل که باید کردن که استغفار معناه آن باز استاده باشد و با سوزن است  
 و دردی که در آن موضع غلبه شده یا اعراضی که از فساد و درجاریات آن در بدن پدید آید  
 بود و یا ابتداء مثلاً وجع در بواسیر پدید آمده بود و مصلحت استغفار ناده بود و ازین عمل  
 وجود و موافق دفع آن از دیگر طرف و یا وقوع آن بحران مرضی و یا غنی و طریق این عمل جانت  
 مریض را چند نوبت متوالی استجمام فرماید و بعد بر روغنهای نرم مناسب است چون مغز ساق  
 بومال و روغن کتان شسته و روغن مغز زرد الوی و روغن مغز شتر و یا مقل از رزق آینه یا شکر  
 میکند و بزبان کرم می نشاند و سوازی میفرماید و اگر نه باشد و مفتوحی چون زرق کبوتر و غیره  
 مندی بکشد و مقل و بجز مرم و زهره که طلا کنند از صاف و مابین فصد کرده درین بافتنی  
 دارد و چنانچه در شقیق اولاد ان اشارتی باشد و بسیار اتفاق افتد که بجز فصد صاف نکند که در  
 و اگر شیر آب فارونی بر یکشاید اسهالی باشد و انفع تحقیق بود که هرگاه او را خبر داده بود اسهالی  
 و عضا و تدوین عمل پیدا آمدی چون وقت کشدن آن شدی او را از صعوبت در دراز آید  
 تب کفنی و در انشای این تب چنانچه برین او بطرف راست و چپ چنان حرکت کردی که بکشد  
 گفتن در آن صحن او را قدری فاد زهر حیوانی در کلابه داده و ادم آن اعراض بودی جمله سکن  
 و مرض او هم منقح بود و بعد چند ماه باز اندکی از آن حالها ظاهر شد او را انحصار با سلیق کردی  
 و او هم مینه بود و در بعد صبح و صبح او مت رس میزد و فاض میبود و آن حالها جلد کم شد و اگر در  
 کینوت واقع شدی تب لرز او را از صحن حاکم بودی شخصی که چنان عادت شده بود که هرگاه  
 خون بواسیر باز استادی چند روز با او برادر او آخر شب غلبه کردی و در دو تا سه روز او را  
 و آخر زجر انجا میسوی و وجع علی بسیار شدی از صعوبت آن و صبح ماده بول سرخ شدی و خون  
 بواسیر در صحن زهر قطره چند با لیمو آمدی و او آخر روزی که بودی درین حال حاضر شد حضرت او را  
 ناش ترش فغله شرف داد و فاد قدری نان تازه فی الجمله اعراض کینی یافت و عصر او را غدا تمام  
 نبود و غافل نارد و اندک شبگاه بواسیر او بشود تا صبح پانزده مجلس از خون بسیار الحاق

شد بعضی

شد بعضی صرف و بعضی آمیخته با راز و بلغم و حنی و قوی در او پدید آمد صبح او را معصورا نایین  
 دادند و غذا پلا و لعل کرد و روغن کا و فرمودند و بعد قضا حاجت علی را برد و در کینه او کرد  
 بخش او بدین اعمال که شد عصر او را از با سلیق فصد کا می فرمودند و سکن تمام یافت و سکن  
 دادن در دو کوفت است سکنات مناسب بآن مرضی که بواسیر شقیق را که با آن بود فاض آید  
 سکن وجع با علامت نه باید بکشد و به بطریق کبوتر بکشد و مغز ساق کا و مسادی با دو برابر مجموع کوهان شتر  
 که از نه و با لیمو جمع خون کبوتر و روغن مجموع افندن در بومال و برب یا صفر صلابه کنند و فاد طلا کنند و  
 بکشد که خدا را و بشویند و در لثه ترچیده و در شب غلبه کرم بریند و برارند و روغن کینه کا و می  
 مغز زرد الوی و روغن بربان کنند و در او نکه که از اصلا می کنند خنده که چون مرم شتر  
 بردارند و روغن کطل می کنند اما چون دانه برون می باشد بریند کرده بران نشینند و اگر درون باشد  
 نه را بدان آلاید و برادرند چنانچه به اندر رسد و بکشد از نه منق و باز ترچیده بکشد و بکشد و با  
 از هر یکی پانزده درم زعفران و افندون از هر یکی دو درم مقل مرم صلب و روغن کتان از هر یکی  
 سیرک خطی یک سیر و مقل و افیون را در روغن صلب سازند و دار و بار کوفته و بخت یک زرد و خمر  
 آنها تاملند و جلد را با هم میسازند که مرم شود و در کرباسی طلا کنند و روی آن را روغن کل چرب  
 و نیم گرم بر محل او نهند و بکشد که درم و دجی را نیز برزدی و از این سازد بکشد مرم سفید و اسفند  
 بطور که در جلد او بکشد از نه و کند نامی بکشد و در روغن نم برشته ساخته با آن در او و چون  
 مرم سازند و نیم گرم می نهند بآن روغنهای که فرغ کنند و چنان مالند و سکن دهند و روغن  
 کا و روغن کل که از مغز زرد الوی و روغن شتر ساخته باشند روغن کوهان شتر روغن کینه کا و  
 با بونه که از روغن مغز شتر و الوی ساخته باشند روغن مغز ساق شتر و کا و اگر مقل  
 قدری مرم درین با حل کنند بهر سه بودیم کرم کرده بکار باید داشت بآن آینه که سکن  
 سکن در مرم کینه که خطی و خفته و خبازی و خوش قطر و جلد را بکشد و علفهای از آب  
 نرم کنند و تمامی مقده وی را بر روغن این مذکور است که در آن آب فاد ساخته نشاند  
 و اگر بکشد و مغز کا و و شباه آن درین طبع حل کنند و زرد و تره بهر منفعت رساند و اگر  
 و انما تحقیق باشد سکن احتیاج افند بدین مرمها و روغنهای و طبعها خفته کردن فایده تمام  
 بخند و بعضی از آن را بر با بقر چون فصد و نفیج و استجمام و وجع امتلائی این عمل عظیم شود  
 باشد آن اعمال چون بعد این شقیقها واقع شوند بهتر و زودتر از خنده هم بکشد و غنیست که از

سیال عرم

سیال روغن

سیال ابرو







کرده است آنها سوختن و از برابری برتری نهاده است از هر آنکه برود و او را برین  
 بجای است آمده است بران محاذات پس جای او بالارز لازم آمده است تا سبب یک هم فراموش  
 و از جگر بر کرده منفعت نمیکند چو کی آب که در جگر از خون جدا شود بقوه نمیزد با فواید جگر و جگر  
 برین منفعت بکرده آید بقیه خون را که بآن آمیخته باشد از آن جذب کند و بکوار و غذای خویش بکند  
 و در کی که از جگر بدلی و شش میسراند هم فرود آمده بر کرده که نشسته و باز با لایحه نمیکند غذای آنها  
 و بکند تر شود و چنانچه سبب آنهاست و از جهت این اتصال است که اندر جگر اراضی غوطی کرده و بوی  
 دهان ناخوش کرده و کای از بجا ران و خفقان و غشی تو که کند و از هر کرده منفعتی بخوان اندر شادان  
 است و آنها که از کرده از جگر اعضا میکند بعد اتمام فصل بدین منفعت باشد و میسر است و این منفعت  
 تر و خورنده و مزاج کرده با علی سردی تر است و بدین جهت رخسای او پرشته تواند بود و در صفر ای که  
 آمیخته برود کدر و بلندی حدت آن نمیکند و تا چون نشاء رسد آنرا منور و گوشت کرده را حس است و او  
 و المهارا به وسط غشی است که غلاف و حاقط او است و منفعت و کای و میسر منفعت و کای غشوی  
 و دیگر است چنانچه اگر از کرده بر شده و بحقیقت و بودن اکثر اعضا و اجزای آن تواند بود که بعد از  
 که معدن روح نفسانی است و اعصاب معدن روح حیوان که بکوفه دل است و در شقیق و افعال  
 و اما اراضی که اسباب علامات و معالجات آنهاست و مزاج که سبب این پشته غلغله کردن  
 از طعام و شراب و او خفقان بر سر و استباه آن و بکند با صفت علامت این است که بول غلغله  
 و نیز بوی باشد و تشنگی غالب و دلبهای و سیرج باشد و بول بسیار کثیف شود و از جهت که بکند  
 شود و غلغله کند و از کشتن آبجری بول را کای باشد و شہوت جماع غلبه شود و قطن گرم و غلغله  
 تعدیل و تعدیل بود بعد از شراب و غذای بارده و طبع سرد و جالید و با ستر است در هوا ای سیر و در هوا  
 خفقان و ضاها و دلبهای خنک چنانچه در سرد مزاج اکثر اعضا اشارتی به آن شد و خیار و باد زدن  
 خوردن منفعت بکند و اگر از نرم بکند و از لاشه شال یا لایه و یا تر بکند بدستور بکند سارند و صفا  
 از آن بکند و منفعت بود و کای باشد که در طلی آن کافور اندکی و حس باید کردن و فایده و در کوی جگر و  
 نیز انجا اصلاح باید کرد و صواب بود و آب سرد و زنا شاد خوردن و بعد حمام و بر سر و خفقان اکثر  
 منفعت را محصل باشد و اندک هم سرد مزاج سرد سبب این ضده اسباب گرمی بود و از پس زدن و کردن و جگر  
 سوازی منفعت آب سرد خوردن و بر زمین سرد خفقان بسیار اعدا است این کد علامت این است که بول سفید  
 باشد و شہوت جماع کم یا بطل کرده و پشت او بچ پشت بران ضعیف کرده و در قوه حرکت و لبها سفید باشد و علاج

در این  
 صفت  
 صفت

صفت

صفت

صفت

تبدیل

و تبدیل مزاج آن بود و بکند های گرمی خزان مناسب کرده و مداومت رسن کتی و باد و معجون آن چنان  
 مغز و دانه کوی و حلای بار و رسن معجون لب و لعل و لسان العصاره کوفته و بعد سرشته از  
 و احتقان بشو ربای سپر برده و کوی تر بار و رسن باد و کوی کوی یا در رسن جز یا در رسن سپر بار و رسن باد  
 تج یا در رسن یا چهل معقد باشد و آنجا که ما به سبب این سوء المزاجات شده باشد اول شقیق این صفت  
 و غیره باید کرد و آنکه این علاجهای لاغری کرده و سبب لاغری و کم بوی آن یا بسیار جماع بود و بسیار  
 خوردن کرمهای کد و خنده و مدرات و چیزهای خشک آورنده و یا سوء المزاجی باشد و خنک سرد  
 یا گرم علامت این لاغری بدین باشد که سبب سران جفاف آن یکد و ضعف پشت بود و باد و دانه  
 و انقطاع شہوت جماع و سببی بول در و آن و باشد کوفه چشم ضعیف شود و صداع بینی  
 و بول کد شود و داشتن کرم کد و یا علاج آنجا که سبب کثرت سار است و باشد از آن  
 یا بسیار است و استراحت حین و سبب ای مرطب معین از آنجا که در کثرت لاغری معطر کفشد و خنک  
 و آنجا که سبب سبب خنک و خشکی آورنده باشد از در و غیره و در پشته آنها را علامت باید نمود و آنجا  
 که سبب مزاج بسیار بد و در تعدیل و تبدیل مزاج تن و کرده خصوصاً باید که سبب خنک و مرار این  
 آید و در پشته و با کچ برده و درین باب خاصیتی عجیب دارد و بچین خوردن گوشت کرده و جگر  
 و دیگر که در اطعمه و جگر سبب ای جالی در و تیز و خنک و شور درین مرض معطر باشد و اکثر مغز  
 نافع آید و تپیری که حجت فرمودن کفشد و بعد تعدیل مزاج کرده بغایت سودمند بود و در  
 طلی بر کرده و بر و غیره معدن مزاج بود و یا آنجا که معدن مزاج معصوب بود و بی سودمند آید و اگر کچ کربندی از کس  
 چند نوبت باز و بپخته چیز باران طلی کرده بر میان بر سبب نافع آید و میان باز کرده او  
 کردین معطر باشد و بسیار بر پای است و آن خضه صابون شاد عظیم مضرت رساند و بر سبب ای نرم  
 خفقان فایده و در شکم رازم و داشتن کچهای نرم خنک در غیر بار و بسیار سودمند باشد و بکند  
 نرم گرم در بار و منفعت آید و خفقان همین حکم دارد و بعد هم ضعف کرده این طلی بود که کرده آبی  
 بر ریه خون آلود شود و کایدین و خون از جهت نفوذ کفشد چنانچه مقرر بود و در بخان و خنک  
 در وی و سوزشی و بول قبل از مضغه غده سفید باشد و بعد از مضغه کفشد باشد که از اعضا عالی کفشد  
 و با آن شہوت جماع و طعام کم کرد و اگر سبب مطلق ضعف کرده و جگر مرصفا آن بود و لیکن سبب این  
 تبدیل قوام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنجا که سبب این ضعف نمیزد کفشد و بعد از مضغه  
 هر یکی و دیگری میسر کرده و آنجا که سبب بجران بود علامت بجران و سبب مرض موجب آن به آن است

صفت



علاج

سنگ در کمر

سنگ در

علاج اگر مانعی نباشد رک با سلیق زدن و تداوم بر خیز کردن که مجلس مبین شده مرئی و شستن مجین  
 تا ابرو و الما جات که سابقا کور شد بکار و شستن و ضماد های قابض بیکرگاه نهادن و قنار  
 حیوانی و موسیایی بسیار دادن و از مسهل و درمیدادن و از جمیع و حمام و حرکات غنیغنی  
 کردن و آسایش فرمودن و در موای تنک و غده های عظیمه بسیار و غوره که با کچ و سر و در آن  
 باشند شستن و شرب او از ربه های شش قابض تر یا قی و سویی شغیر و کندم دادن و ربه و قنار  
 و امثال آن فرمودن و در وقت اشیا شریتر فلونیا و افراس جنار و شمشه آن سبی موافق آن  
 که این مرض کینه کرده و در اطراف ورم پیدا کند علاج استسقا طی مبین یا کرفتن و الد علم  
 کرده علامت این است که در کمرگاه در دی و تندی یا بندگی کرانی و در حین کسب یا کسب  
 و شیب زرد بالا زرد و در بعضی با آن سبک بود و کاهی مرتفع شود و باز غده و فرق میان این  
 باد با سو صغیفه آن کنند که اشتغال این مرتبه به آن نباشد و غلبه این نفع عراق بود که بخا  
 مشفل کرده و علاج این حذر کرد و سخت از مولدات بود و استعمال مملکات نه و از داخل کوزدن و  
 کردن و مالیدن روغنهای محلی چون روغن زیره و سداب نهادن و ضماد های بوشکن از آن  
 امراض رچی کمر را بپان شده و الد علم سنگ کرده به آنکه سبب نه سنگ در بعضی مطلقا  
 قوی باشد که در ماده بلغم غلیظ از آنکه اندران عضو باز مانده است اثر کند و نشف و طویات آن  
 نباید و بخور کردن و من چنان دانم که در آن موضع بواسطه قابلیت مزاجی و تدریج خارج کما  
 و خانی عاقد بخور کما که معادن اجبار آن فعل میکند پیدا آید و تولید سنگ کند و به جهت بعضی  
 را واقع شود و این ماده بخور کما از موی خالی نبوده باشد که اجزاء این سبب رخ و آن  
 لای و اشباه آن با این ماده مخلوط باشد و بر آن اعانت نماید و تا در آمده و چون در او  
 صلبیت بخور کرده و بسیار خور دن خربای غلیظ از خاک کاک و جرات و انفع و آنکه عاقد بود و در  
 مینات و قنار در برین مرض اعانت کنند و در بران این مرض سنگ بسیار پیدا آید و به جهت  
 جهت ضعف و افتو قوه کرده و غلظت و لزجیت ماده و ضیق من فذ غلظت او که در کان قوی  
 و کم گوشت و جوانان لاغر این سنگ کم تواند پیدا آمدن جهت قلت این اسباب در ایشان  
 کمان قوی اندام سخت گوشت را که رگهای باریک بود و جسمی غلیظ و در بام بسیار و غلظت  
 مرض طاری شود و در بلادی که هوای آن سرد باشد و برنج نه کور بود و در شش ایشان این مرض بسیار  
 متوقع بود و در بلادی که هوای آن سبزه و بادش کبری مایل بود و در خیزه و خیار بسیار خورند اکثر آن

مردم این

265

مردم این مرض این باشند سنگ کرده بزرگ نباشد جهت تنگی منفذ آن و رنگ آن سبزی مایل بود  
 جهت ضعف که در قنار از خونی که غذای می میشود و تولید سنگ در هر دو کرده و یکبار ممکن بود  
 بعضی مردم باشند که اشیا از این مرض بسیار افتد و تولید آنرا در برون آمدن آنرا نوبتی هم باشند  
 ششاه و سالی و این مرض قنار در کرده و خواه در مثانه و غیره امیرات در فرزند آن پیدا آید و بخار  
 متواتر علامت حدوث آن در کرده است که در بول خیزی بخور یک زیره بسیار مایل در دست  
 و کرانی و خلیجی در قطن و در وی در کرده بی بی میباشد و بوقت امتلائی رود و از نقل شش میشود  
 جهت مزاحمت و در محل را و بعد از آن سبک میگردد و جهت رفع موجب باشد که در کاهی بخیر  
 از جانب سنگ باشد که از همان جانب ران صندی پیدا آید و آنجا که در باره فرود آید بعد ظهور  
 سنگ الی و در آنکه سنگ در مجاری بول باز مانده است و چون آن وجع پسگون باید محقق کرد و کما  
 مثانه نزول کرده و آنکه چون مدت تولید سنگ در از باشد و جی که از آن پیدا آید اندک اندک زیاد  
 کرده و بدت در از غلبه شود و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدا آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرود  
 آید به آنجا مایل بود بطرف پشت از جانب سنگ و بدین اعراض از قولی ممتاز بود و آنکه دلالت کند  
 بر آنکه سنگ متولد میگردد آنست که بول غلیظ و کدر باشد و یکبار رقیق گردد و با بول بسیار یکبار  
 و بکران مری و تقدم و تاخیر ظاهر گردد و به خصوص که صاحب آن پرو قوی و یا سخت گوشت و باریک رگ  
 علاج آنجا که مقدمات آنرا در مایه سخت اسباب تولد ماده آنرا منع باید کردن و ماده آنرا به قناری  
 تمام بقیات مناسبه دفعات کم ساختن و از محل باز گردانیدن و مسهل مناسب بلغم غلیظ را و فرود  
 و در وقت راقوت نمودن و پاک ساختن از قنار مواعظ مبررات و غذای لطیف دادن و آنجا که  
 متولد شود بدین تدبیر خنثی ماده آنرا و لاک باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و لیکن آنجا که برور قوی  
 زیاد شود قی نشاید فرمودن که کم تولد ورم بود و بعد از آن باید تدبیر بر این اندین و اخراج آن  
 با و در وقت قویه و درده و لغز انده و نرم سازنده بخاری ماده و بخور مثل عقریه و خمر و جگر الیه و در  
 عقریه و خمر که شش سوخته و کلس پوست مرغی که بجز از آن برون آمده باشد و خاکستر شش سوخته و خاکستر  
 کربن غلیظ سوده سنگ کرده و مثانه بول تیس جعل خشک کرده و نبات خشک و قنار و حب لبان و  
 آن دره عن آن و مرش و بر بسیار دشان و اسقو لو قنار بون و سنگی که در میان اسفنج باشد و در  
 زرا بروج و مغز کک و کلان جبهه و موز و دوزک و در از مانده و کرفس و برگ کیم زرد و خیار و قنار  
 کنور و آنجیسر و غلظت کبری و بوره ارمنی و قنار و وج و کاسنی و خطی و قنار و خیار و خوش طعم و آن

علاج



از چهار ساد که آزاد و اول صیف و پنج کرده باشند و او این و او را خودی آنرا گفته باشند و او  
 آنرا گفته بعد بسته شدن ریزه و سافه و بر روی قن بر آفتاب خشک کرده و از غیر حفظ نموده باشند و این  
 بعضی بدانند خوانند که بسبب قوه و سرعت اثر در ریزه شدن بسبب و شربتی از آن چهار دم بود و اول  
 خود را شدن این او و بر ریزه شده بسبب خفیه محصل مطلوب شود و در بعضی از آن زمانه و قوت آن بسبب  
 آنست که از مذرات آن مثل بزرگرمق قوه یا غیره در آن غنی یا ریزه از او و قوه یا تا آنرا زود و بدان  
 راه برود و برساند و چون در ریزه یا زود و برساند و در میکند و اندکی پس بسبب که آنرا بعد و حصول لطیف  
 تا تا شریف و تا تمام رسانند و آن با ریزه از جنای رخ مثل صغ الکوه اشباه آن و چون از قوه و قوت  
 هم حصول دوم است از مسکنات خبری که با صفت بسبب که چون زوال العی و یا بخیر است پس نامی چون خوش  
 هم با آن بسبب یا رسانند و چون بسبب قوه و صفت ضعیف شده از مقویات نیز با آن بسبب هم کند و این  
 سلج و مین و امثال آن و باز خالق طبیعت هر یکی را در آنچه لایق است استعمال نماید و بسبب غصلی و کما  
 بر روی و قدری شیره خشک شدن و صغ یا مدیکر طبع این مطالبه و منفعت قوی را با اینها دادن و در قوه  
 و کلاغ تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدر آن تا خودی بزرگ باشد و طبیعت نیز از خودی آن بسیار  
 مشغول میشود و اگر این او و بر ریزه قوی چه تا تمام هم کند م شاید در قریب و دهانه که است و هرگاه این  
 خواص مطلوب در چندین از اینها یا ترکیب آنها معنی بود و از داخل بسبب که در دیگر از خارج مثل مرکب  
 عقرب و خشک عله و بر بسیار و شان و اشباه آن و تعیین مقدر هر دو ای را از کتب و دیگر بسبب  
 و بعضی در بسبب شانه گفته شود و مناسب حال شخصی برای طلب یا هر معلق باشد و مجال امتحان شود  
 بکره بیشتر و او آن هم گاهی یا نبوده اولی آن بود که چون از این او و دیگر خوانند و رانیدن نخست مرضی  
 در آید و در مری مناسب شانه تا بالای که گاه و یا برخاسته لایق لطلو یا احتقان گشته یا مجمع الکناه و  
 برنده تا مجاری نرم شده باشد و بقوت و یا سالی بیرون نواند آمدن میان آبرین و لطلو یا مناسب بکره  
 و هم کمان و کلاغ سینه گشته و با بوز و الحیل و خربزه و خطی و خوش نظر و خاره و اندکی و جمله را بجا شانه و  
 بکار دارند و اگر حققت از این او و دیگر خیره و مقصود مذکور ترکیب کنند و بکار دارند هم عظیم نافع آید و محمد ذکا  
 کو بسیار بکار بردم که بعضی وجو بسبب یافت و بعد از آن بسبب یا سالی بیرون آمد و آنجا است که  
 کرده جدا شود و در جای دیگر یا زمانه آنرا یا جلاس در آبرین و بنگیند یا بکرم و روغن زیت مخلوط و هر یک  
 باید نمود و و مگر از وقت مناسب نباشد و تبکین منافذ و مسام بیرون خیزد و بغایت این اندک  
 بحث بسبب شانه اشارتی واقع شود و انشاء الله تعالی و هر دو را که این مرض نبوت یا نبوت یا نبوت یا نبوت

طریق مؤلفه  
روزگار و مصداق

ہیں اور یہ

266

حال کرده مشغول اند و چون و برقی کردن مداومت نمودن گاهی مسهل ملغم و صلب غلیظ خوردن و از  
چیزی غلیظ و کم خنده کرده چسبیدن و در چیزهای عالی و لطیف خوردن و هر روز بر سر  
طعام معجون و ما عنقریب استنباه آن بکار داشتن و آب سرد بر روی طعام و بر ناستها خنکی  
و خربزه با خرما طبق از طعام نوشیدن و بر سرهای تنک نمیکردن و از جماع و از هر گناهی منع و در  
و داند علم و در مکی این اکثر موی بود و چسبیده که نشستن خون بر روی زدن که غلاط و صفراوی و  
صلب هم افتاده و باعث بر سر مواد موجب و در مکی اکثر کوفته شدن کرده بود از حرکت حصایه  
ضربه یا سقط یا پس چربی کران بران مانند عین و یا از بسیاری صبر مل و با از زوری قوی آید  
چربی کران و باشد که از اسهال و مرضی واقع شود و این علت گاهی در مرد و گاه در  
یکی افتاده و در هر یکی از این نوعین یا در تمام اجزاء کرده باشد یا در جانب طهری آن یا در جانب  
آن و یا در داخل آن قریب بلعج یف و یا در خارج قریب بغشانی که غلاف وی است و باشد که غلاف  
به آن مرتب رسد که راه بود و را سپد کند و قلع پیدا کرد و علامات اما علامات مطلق و درم که تب  
لازم است با قریبها و سببهای بی نظام و تشویه با التهاب و گران و دند کرده و در بسیار خصوص  
که درم بغشا و علاؤ آن نزدیک باشد و هرگاه درم عظیم بود صاحب آن بیست رست کردن و بر  
و عطسه کردن هیچ شواهد شدن و باشد که ضا و ده به باغ رسد و جهت مشارکت باغ بغشا  
اختلاف عقل پیدا آید و آنچه در موی مخصوص است آنست که تب وی سوزان باشد و گران می بود و سوزش  
در محل باشد و تشنگی عذیب و چنانچه از خوردن آب مستکی نکرد و بول اندک اندک و زرد و زرد آید  
بحری را بسوزاند و رنگ روی سپیدی باقی بماند و بول گران کرده و درم گرم و بکرده این علامت  
نمکوره و غلبه تر شود و بول بر سبیدی باقی بود و چهار چنانچه مبداء که چربی کران بر کرده او و بکرده است  
و هرگاه به چکرده و این اعراض تدریج رسد شود و بول رنگین گردد و چون درم منقرض شود  
زایل گردد و لوز قوی او لا بد آید چنانچه درم باطلی گفته شد چون بطرف مثانه کشد و مواد  
در بول ظاهر گردد و در جلد بول سفید بود پس زرد گردد و پس سرخ شود و باقی ماندن آن بر سبیدی الی  
بر وقوع وید یا صلب شدن و درم رنگین یافتن لطیف آن و باقی ماندن این کثیف آن و آماص صلب  
از وجهی خالی نباشد و صفراوی از حر و عطش خالی نباشد و بلغمی با نفلی قلیل بود و سوداوی  
مطلقا چسب و وجع نباشد و بر کم از د بکرده و غیره با بول آید اگر سپید و عا رو بود و کهنه نباشد  
سامت بود و اگر با خون آمیخته و بدبوی و بد قوام بود امید خیر ثواب و دشمن و اگر از کرده چنانچه

محمد علی

عملیات

حاکم:



کشد و بجای نهد و در مخرج شود از طریق جلو و مساریقا و یا بنوعی دیگر از وجه دفع طبیعت بر باشد  
 علاج شود از بزرگوار که از بعضی شکم گنایم تحت به باشد و بخاطر طریق آن در دگر او رام است و شد  
 شکم خفن و از خارج آن کردن و انچه جمع شود و باند و مدد بانی بدن انجامد و نه هلاک کند و اما علاج  
 درم سر کرده است که بنباشد و گران بسیار بود و بسیار اعراض کم باشد و در خواب بول بر  
 باشد و بول بر بسیار سبب باشد و قوام بول غلیظ بود و از آب کم و هوای گرم است و یا به و پشت چشم در  
 بهنج باشد و گاه بود که تمام بدن بهنج کرده و انچه سبب داد و انچه مخصوص است فکر است نسبت بهنج و خفگی  
 بول و کمی آن و وجع تنگی در جانب هر دو که در یک روی بختی ماندن است و یا در است و ناله کردن  
 از انداختن رانها و رانها و ضعف شیب نیزه باشد که قدری درم در سینه و هتای آن حادث شود و این  
 از ابتدا اصل بود و با ضربت ترکد و گاه باشد که سبب درم و ضعف قوتها کرده آب از خون بر نشود  
 و در مروق باز ماند و با سستقا او کند و در مطلق این او رام در بعضی از جانب عضو متورم خفن و شد  
 و هر گاه بر جانب مخالف آن جنبه چنان بدارد که چیزی کران از آن محل درم و آنکه سستقا است و در  
 با چسبیدن او را آسان باشد و در درم کرده است از جانب راست و نیزه یک جگر محسوس کرده و در  
 درم جانب چپ از جانب چپ و نیزه یک مثانه در یافته شود و هر گاه درم عام بود و هیچ جانب نشود خفن  
 و در از هر طرف محسوس کرده و باشد که در درم داخلی از بول بالتمام باز کرده و علاج آن میسر کرد و کوفته  
 که سبب در غلیظ بول یا بنوعی آنکه اسهالی باشد یا مغلیظ و بعضی واقع شده بود یا انفعی و جستی در  
 و است باشد مقدمه حده است این مرض بود و جهت تشریح کردن کرده مواد آن است مبدع علاج به آنکه اصل  
 غلظت درم بر این و درم خفگی است از صلب شدن و در تعدیل قوام داده آن بغایت که بشین زیاد  
 بر مراعات سایر او رام اعضا این عضو معده است که سبب است پس طبیعت آن تحلیل لطایف مواد و  
 کشاید آن بغایت قابل باشد و باند که مدوی آن فعل ظهور رسد و بواسطه قوی از آن باز آید  
 در مواد را ضرر و یا کثیف گردد و یا کیفیت یا جهت آن مقدار که ممکن بود استعمال آن نشاید  
 و الحاد و این بات غایبی احتیاط فرموده اند که کات سرد را که در ویکر او رام و صفت غلیظان حرارت  
 بخور بخور کرده اند و یا بخور غلیظی که از کوزه نوزاد رخصت نداده اند و آن نیز شرط که بغایت  
 سرد نباشد و استعمال او به حار محل لطایف و باز و مجر را برین قیاس از داخل و خارج نماید  
 و توان این مراعات و قیام است استعمال غذا و تربت و و از خارج و در حین مناسب از مطلق  
 لایق تر شخصی آن نوزاد است که سابقا در او رام معده و جگر و قوه مبین شده و باطل در تعدیل قوام و مواد

علاج

نموده

و در اصل درم چند رعایت باید کرد که اگر انجامد رات قویه مادام که به شقیه کرده و پیش از آنکه بجای  
 فرض درم احتیاج نیستند به جهت تحریک کردن آن مواد را در سینه و محل مرض و مضرت با خفن از  
 بقایض بول هر طوط و درم کردن آب این مصلحت نیز می بود و دیگری آنکه مسهل قوی اصلا استعمال نشود  
 جهت وقوع مده قوی و جنبه بدن و دای قوی و اخلاط را بعنف تمام و از اعلای بدن با اسافل  
 ساختن و حدت و گرمی و در و جمل این حالات بدین مرض مضرب بود و دیگری آنکه خربهای سخت گرم و ترظم  
 سخت تر شدن با شور مطلقا و در و در رند جهت به ساختن آنها کفیت داده سبب نرم را و دیگری آنکه در  
 شقیه بقی جهت منافذ مذکور قبل ازین مبالغه نکند و دیگری آنکه از حرکی که کوفتی محل رساند بغایت کمتر باشد  
 و دیگری آنکه در جذب مواد و درم بجانب مخالف و تحلیل باقی آن با حقیقان ملازمت نمایند جهت قرب  
 محل و انکسار قوت و اما لیکن در درم حار مطلقا بحد فصد با سلیق یا صفا بغض این تدابیر کنند و دیگر  
 آنکه بپوشیده سگ را نرم دارند با شرب و اغذیه لایقه جهت دفع فراحت ثقل روده و بکلید و تقیل مواد را  
 مضربه و اما ماده مرضی جانب معده و دیگری آنکه استعمال فسادات و نظومات و از نهها و طلبها و اغذیه  
 و شرب هر چه در آن کیفیت غلبه بالفعل یا الطبع باشد از آن بر سر سینه و غایت اعتدال امری در آن  
 از صلب شدن درم امری شود بنظرم و علامات نفخ آنکه اگر تحلیل کره نیست بپوشیده تحلیل کنند و اگر نه  
 بدستور بپزند و بعد انچه را بر آب پاک کردن محل درم و رو باندین آن بدستوری که در او رام و غلیظ  
 شده با و در مناسب کرده یا بد کردن و در نرم ساختن و درم صلب هم بنوعی که در نه او رام صلب  
 و خابجی گفته شده منع باید کردن و اگر چه صعب چون کرده را یا مثانه شسته و آنکه در مناسب  
 و اگر نه بر هر یک تدبیر دیگری بود و تقصیر این علاجه و تعیین اغذیه و شرب و ادویه از جهت درم مثانه  
 استخراج کردن و جمل را با قوا این تدابیر او رام و داخلی مذکور را سابقا خلا کردن و اندک علم فرضه کلی  
 بجای بود که از که شستن سنگ بداید و یا منفر شدن و درم آن باشد و یا که شستن غلظت نیزه کنند بر آن و  
 قسم که افند علامت آن ظاهر شدن قیخ و خون و پوستهای سبز رنگ بود و در بول کمی و بوی بد در قیخ و  
 در در قطن و خاصه با منش کشیدن و نشانی غالب باشد که در دگر کای کثیف هم رسد و اگر چه فرضه در قیخ  
 نکند کرده باشد از و نشانهای آید در و با و جمل سایر علامات در حوالی ناف و همکار و معقول ران محسوس  
 و در در و چشم بر سر آن آید و در در ران چین پشته شود و چون قرص در گوشت کرده باشد با و جمل  
 علامات مذکور و گوشت بار با بوی که پییده آید و اطراف سرد باشد و اگر در پرده کرده باشد این  
 سابقا با تب کرم و قطن بسیار و سوزش محل و صلا به نبض باشد علاج در جمل شقیه باید کردن بقی متد

فرضه کلی

علاج







علاج

بيان كلیه

در وقت نشانه و غیره کم شود بیا به اینست که در زمان آن و به بدن یک سبک  
 در قاع و در دالت کند بر توده سبک و غلبه آن دلت کند بر سبکی جسم سبک و دلی ظهور و عدم  
 دالت باشد بر صلب سبک و عدم توده آن و باشد که بار کما رسوب غالی به آید جهت تر شدن آنها  
 سطح بر آید آنجا که در سبک بدن آید بر تعلق سبک به سبک و بالار کشیدن زها سبک از دهانه سبک  
 کشاید و همچنین بر سبک شدن کشت در مقعده یا فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد و این احوال هم است  
 کند را که سبک در زمان است علاج سخت و تحقیق می کردن مبالغه باید کرد که جهت تعیل مده و باز کرد آید  
 از محل کشیدن سبک از این نشانه و عدم مضرتی که در سبک مکرر مکن بود بواسطه کشدن محل آنجا که کشاید  
 نرم باید داشتن و بشکاف باید آوردن و تحقیق خلط موجب مدد بول در کشت آن شود در زمان باز باید  
 چند آنکه مکن کرد و موجب نایب حرارت مزاج نشود که آن مضرب باشد و در اوقات قوی و ضعیفها  
 که در سبک کرد و گفته شد معویات و ملینات چنانچه آنجا مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن و همان  
 نه که در خوردن و در از اظطالی و نطولی و ازین موافقت داشتن و چون آنجا علت در زمانه و لغت ضادت  
 و نطولات و طلیهارا بر بر باز و عاز بکار باید داشتن و بهین جهت ریختن او و به مناسبه در اصل  
 کردن آنجا شایسته و نافذ بود و در ازین تا بناف نشستن کافی بود و دیگر از این آنجا بسیار مضاعف  
 و جمله او و دیگر آنجا سبکی بود و در کشت از آن باید که در سبک کرد و مستعمل کرد و در او طبیعت نشانه و سوزان  
 کرده باشد جهت قلع عروق و گوشت جان تراکب مجرب و در بر این سبک و بلی کردن کرده و در دیگر  
 مضرب و سوزنده و در وقت نشانه یکدم و نیم زنجش یکدم فلفل و در فلفل و در نیم فلفل و در نیم فلفل و در نیم فلفل  
 چند به سبک چهار درم جگر و کوفته و نرم بخت و بخت برشته شری ازین طفلان را هم که بود و در هر سبک  
 و آنجا چون مضرب مشهور معقد این بود و یکی یکدیگر خاکستر کزب خاکستر و است نیم فلفل از چوب جدا شده و در آن  
 مسادات و جگر را سه و معقد از یکتال باید کرد و با سبک یا شرا بکنند بکار دارند این یک سبک به درم  
 رسیده را و یکی یک سبک معقد نیم فلفل و خیزه و کده از هر یکی یک سبک و از آنجا که هر یک از این سبک  
 جگر و کوفته و در هر سه درم از آن باشد سبک و امثال آن به بند و یکی یک سبک و از آنجا که هر یک از این سبک  
 خاکستر کزب خاکستر هر کوش سبکی که در میان انفعیل باشد خون خشک تر خاکستر و است نیم فلفل از چوب جدا شده و در آن  
 جگر الیه و صمغ و صمغ الودج از هر یکی یک سبک و در هر سه درم از آن باشد سبک و امثال آن به بند و یکی یک سبک  
 کوفته و صمغ شری از هر یک از درم بود و امثال این درم بپسیده را در طبع خشک با کوه سبک و صمغ و صمغ و صمغ  
 آنجا سبک بود از آن فلفل و سبک که در سبک مکرر گفته شد و بعضی از اصحاب کتب گفته اند که هر یک از این

آب برک

آب برک تر باشد میدن سبک را مطلقا بریزانند و همچنین فرد فرد آن سه عدد موزه و در آن خشک کرده و در  
 بی دست و پای و در کین کبوتری که تخم کن خورده باشد با نیم وزن آن شکسته کرده نیم درم در آب سرد و در  
 سنگا طفل از بریزانند و یکدم سبک بزرگ کنان را نرم کند و سوزنه مغرب را بر باید از قریای تا در قریا درم  
 رسیده اند و طبع بر سبک و شان بجزند سبک دفع شود و کوه که از از قریای دفع شود و درم از بوزره ازین  
 فصل سرشته در آب تر سرد و بجزند سبک کرده و نشانه دفع شود با آن الله تعالی و چهار درم چون  
 خشک کرده و شرب در آب تر یا کرفش کوی منفعت عجب به و کوه که در طبع کرب می نشست و هر روز  
 یکبار و قیه مغز نیم خیزه کوفته باشد که موز و غذای نرم و لطیف بکار میبشد بهین سبک نشانه و یکت  
 و بایدن روغن مغرب بر نشانه ازین تا کشان و در اصل چاییدن و بکول بکار و شستن سبک نشانه  
 بریزد و در حقه انگلی کردن و بر کوه که بایدن مکرر سبک کرده بریزانند و آنکی خوراندن هم این منفعتها  
 خوردن مغز و با مغز کلان پخته خشک کرده مقدار کوهی یکدم بپسیده را با قدری نبات سود و سبک  
 و نشانه بریزانند و بغایت قوی بود و عورتی را در راه اول سبک نشانه حبس شده بود ازین خوردن و شستن  
 و مردی ازین غلبه فرود و بوشش کشیده و بعد از آن بی اختیار رفتی و طلی کردن مغرب سوزنده برز تا  
 قیبه طلی کردند و هر ساعت دیگر گرم میکردند بهین سبک ریزه شد و با بول برون آمد و طفلان که در کوه  
 خود بغایت نافذ آید و بعد نشاندن در ازین از جنای نرم لغت تر تبه اده نفع آن عظیم تر بود و همچنین  
 مداومت نشاندن در طبع خطی خوش نظر و مکن و با بوز و سبک کنان و معصفر کوفته و چرب و شستن  
 کنان و در اصل چاییدن و روغن مغرب فرمودم ازین مرض خلاص یافتند که یکی ده سال را در مدان  
 بول نبوده بود و شخصی فرمود که چ خطی که از آن حصیری باشد کوفته و عصا را از آن یکا و قیه به و خور  
 و غلبه از آن جوشانیده او را در آن می نشاندند سبک جدا شد و منفعت عروج آمد و در وقت کرفت او را  
 در قیبه و بازمانده چنانچه بداد و سوزنی را بکرفتند و سر از آن خلاص کردند و مدان قلیل و در کشیده  
 بر آوردند خلاص یافت و در اصل چاییدن و مغز و طبع خشک یا خمر حل کرده و همچنین سبک بود و در  
 منفعت بخت و صلا کرده آنها فرستید که بعد ادی آلا تیده در اصل چاییدن هم معینه بود  
 بایدن روغن رزاق و خوراندن جمل خشک کرده و سبک نشانه سوده هم آزموده است و درم  
 کردن تیزاب بر نرم ساخته بر نشانه باید که سبکی فلفل آید و آنجا که از زور سبک در کرده یا نشانه و تری  
 آمده باشد مادم کتیس آن کشته دفع سبک بپزدانند و آنجا که از زور سبک و حیوان در معی و صمغ و صمغ  
 باشد فلان و امثال آن باید اودن در طبعی مناسب یا با حیوان است کین و کوه و دیگر که در سبک را بریزانند































مقوی خاک کردن و جبهه ای معتدل بود و او غیر تقاضا خوردن بصلح آید و اگر آن بود که رعایت غذا  
 جوب داشتن مقدم بصلح آید و در روز یا هفته ای که بصلح باشد تا اتمام بود باشد و در بعضی  
 باید در وقت تقطیر کردن و بالیدن و آنجا که بصلح کرد و جبهه ای که در صورت از آن پاک باید کرد و  
 آن اصلاح نمودن و بعد از آن که در وقت تقطیر خضیه این حال در بلادی که هوا گرم و بسیار تر باشد و جبهه  
 برز و اکثر و غیر معاد را واقع شود و گاهی بدان مرتبه که از آنجا که بگذرد و در شش و بزرگ است  
 رفتن تشویش و در باشد که علامت خضیه از این مرتبه می گردد و خضیه هم فرو و آید علاج مردم آنجا که  
 یافته اند که کلات مندی را میسازند و بر آن می باشند و بهر مرتبه که در میان می آید و با نقل و آب  
 قوایض بر جلد آن و خوردن و بر سبب خضیه بقوا بعضی نکرده انفع آید و آنجا که بدین تدابیر بصلح نماند  
 معده ای ضرر بود و از آنجا که باید و خن و زواید آنرا بریدن و بزم صلح باید کردن و اندام  
 و در وقت خضیه گرم بود و بسیار خفای افتد که مردم بکشد و خضیه بسیار آب آن و یا بهر جهت حرکت  
 کند و گدازد که دفع شود و آن در آن مواضع باشد و موجب رم گردد و علامات آن در خضیه این  
 شده باشد بحال نوع آنرا توان در یافتن و آنجا که در معده افتاد باشد و وقوع آنرا در یکی یا در هر دو  
 فورم را با سانی احساس نمودن و بطن خن و سردی و در کرم بود و سردی و حرارت موضع  
 بران دال که در تشویش و خن با مواضع آن کند و اگر بلغمی بود و لین و سردی و غلظت و عدم حرارت  
 باشد و ممکن بود که در بلغمی قوی و در کرم جلد اندکی حرارتی باشد جهت شراکت قوی این خضیه با غلظت  
 و آنجا که در کرم صلب بود و در بلغمی خن و یا قوی آنجا که در یکی یا در هر دو باشد که این نادر بود و بهر  
 بیدار شدن حرکت سرد مواد را از اسافل و مایل ساختن با عالی و بسیار افتد که در  
 کینه فاسد و متعرج گردد و کینه جفت و صفتها برین و معلق بماند و باز کینه دیگر شرب بران جلد از غشا  
 صلب و نجار بود و بهر صفتها را بهر زمانه علاج آنجا که در کرم باشد سخت و در آنجا که با بهر صفتها  
 خفای و در دیگر و رام و استهسته و خن و جذب ماده از محل تقطیر آن کردن بعضی و حیات ترک کرد  
 و تقطیر غذا و تمیز طبیعت و استهاده آن و بعد از آن تحلیل و رم اشتغال نمودن و تعدیل مزاج و  
 باشد که ابتدا بعضی صاف کنند از جانب افق با هر دو جانب این عام بود و اگر قصد را بجا  
 قی فرمایند و بر ساق جانب افق با هر دو جانب بکند و بر روی ران و بر ساق جانب افق  
 کرده و برین طرف قیامت که بود و معنی عظیم یافته و بعد از این شبیهایی که در کله کانه معده  
 کند عمل کردن مفید باشد و در تمیز کله و شرب اکثره ای که در آن نوع است که در و در زمانه و غیره گفته شد

در اکثر کشتن

در خضیه

علاج

در کرم و جبهه

و در کرم موضع نموند و در اندام و غن کل است و در کرم و اگر باقی باقی و جبهه ای که از سر و کلاب معده  
 و کله و شرب ساخته باشند و نهاده و نهاده که از بنفشه و آرد باقی باقی و جبهه ای که از بنفشه و آرد  
 بسی آرد و معده و نافع است و در اینها طبع با بون و خطی و خشم گمان و باقی کوفته نطو کردن با قاع  
 آنها ضما کردن نافع آید و اگر بر کله ای آنرا کوفته بندهم مفید باشد و زیره را با بونزد اند برودن کرده کوفتن  
 ضما کردن نافع بود و آنجا که در ورم بلغمی باشد در انصاف آن از ابتدا می باید که کوشیدن تا صلب نشود  
 و قی بسیار فرمودن و نهاده کم و شیبی کم باید دادن و عضو را از زهر حفظ کردن و ضما آرد و باقی از  
 شرباب بخور و شسته مفید بود و جبهه ضما آرد و باقی و جو و زیره و اکسیر با بون و جبهه و شرب کرده و جانه  
 زین در اصل و جبهه مشک حل کرده در ورم و غن خروم سود دارد و لیکن احتیاطا وسیع باید کردن و در وقت  
 بحر می کشی در ورم در جری بول التام و آنجا که در ورم صلب باشد خنک استغفار نمود و باید کردن و از مولا  
 آن صدمه کردن و معده لاس آن خوردن و ضما دی از زوایای تر و خنک و مغز ساق این و در وقت کل و در وقت  
 بکار داشتن و خضیه در کرم کشته آرد و جبهه با بون و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه  
 و بهر باده و کرم و در وقت جلد کوفته و در وقت و جبهه و ضما دی که از شش و مغز و آرد و باقی از  
 ساخته باشند پس قوی بود و آنجا که در ورم بری باشد کینه کاه و پس و پس و پس و پس و پس و پس و پس  
 خورد و از نادره که در ورم و آنجا که در ورم صلب بود و با بون و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه  
 نقل و در مقدم ورم قبل از استسحام آن اجزای می کشد بهر جهت جذابی و در ورم شش و در ورم صلح  
 اگر برین ای ازین تدابیر استسحام افتد از علاج او آرام خط و خارج ازین سبب عمل مزاج باشد القاد با بون  
 و اندام بزرگ شدن و جبهه این علی بود که مضربه اما پسیدن بزرگ شود بطریق قوی خفای و درین  
 ازمان گاهی واقع میشود و حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و غلظت و عدم علامات آن علامت آن  
 علاج آنست که غذایات و مفعولات قوی جاذبه و ماسک و جفقات قابضه و سبب بران طبعی و درین  
 و بر این بنیاد کینه تر نموده و صفت سبب کینه تر نموده و بهر سبب کینه تر و استهاده آن و درین  
 قوه که اگر سبب این غلط سازی بود که از عالی به آنجا منفع گردد و چون عضوی پوشیده و کرم است و اگر  
 از قوی قوی غالی نیست مواد آن نیز با قی سببی و عفونت پذیرد و مردم کرم و نیز منی را بهر جهت  
 بهر جهت زنان ناسته و نیز منی این علت بسیار افتد و چون عفونی در بدن به خون بوده باشد این  
 سخت عمل بود و این برش در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم  
 بهر جهت که با سوسن و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم و در ورم

در کرم و جبهه

علاج







علاج

وگاه باشد که روده از کیسه غیره بکشد استلا بخصیص او را بجای باز رود و احتیاج افتد که درین  
 نشانند و فرج کنند آنکه در پشت خوابانیده است بپشت فشارند اندک اندک تا بجای باز رود و با بر خیزد  
 را بر هم فشارند تا باز گردد و آنجا که با هم یا نقل بودی در و نباشد و بسیار بود که معده هم با آن در و کند  
 که ثبوت روده در محل در آمده باشد چون بفشارند اول روده باز رود و آنکه شرب طبعش آن  
 در یافتن علاج اصل کلی در اصلاح این مرض مطلقا در ریه و دلت از اسباب باقی نماند و خود او رنده  
 جزو بدن است از مولات بود ریوی و مالی و دفع و اخراج آنها و تنگ ساختن مجرای شش آن از  
 که شرب و غشا و ریه باین در آمده باشد اگر ممکن و الا منع کردن در آمدن چیزی به آن برین  
 و تنگ کردن آن در بطریق معینه در دفع یا آنست که چیزی بای با شش بر محل و طبع آن بضماد و کلاه  
 و غیره بکار دارند در جبهه از آنها چنانکه و شبها بپوشانند و استعمال کنند و در غذا و دوا و از آن بپوشانند  
 و دست از آن عمل اخراج کرده باشند از محکلات با و شکسته آن بر هر ریه نه حکم چنانچه در اول با و بپوشانند  
 و نایز بود و در هر بار که چیزی در ریه می کشد و در تنگ ساختن مجرای میکوشد و با کثره خصیصه  
 اعمال در حق که در گاه نشانه شده و بعضی از علاج استسقاء طبعی هم نافع آید و در است باین  
 راجع و قطرات ازان بپوشیدن یکد و زیره گرم کرده در میان آن نشستن مفید بود و در اخراج آن  
 و بعضی این مرض بود و خصیصه او معده از ریه شده بود چون بر بالای آن سوار شدی چنان  
 که گویا خیزد و بر شش گرفته و بدانان پوشیده است روزی چنین بر رفت زنگانی مست حقایق و دست  
 به و چار شد گفت خیزد که پنهان کرده به گفت این خیزد نیست ترک گفت دروغ می گویی و جانی رحم الله  
 سزاوارد که او سرخ و را باز کشید چنانچه قطع آید و بطریق و او از مرکب راقا و پودش شد چون  
 بهوش آمد جراحی آنرا به وخت و اصلاح کرد و او خوش شد و طریق مفید و دفع ماییت کم خوردن  
 شرب چیزی بدار است و در دست بپوشیدن محففات بر محل و در مسهلات آید بپوشیدن کردن و اگر  
 استسقاء رقی نافع بود و اخراج بوضع چنانچه آفتی از زخم حادث نشود و اندک اندک تا ضعف نیاید و بپوشیدن  
 و چون آب غلیظه و خراب چاره نباشد و طریق تنگ ساختن مجرای چندی نوع است یکی دفع سوختن است  
 بر شش ران چنانکه اثر آن مجرای رسد و این وقتی نافع آید که آنچه فرو آمده بود و بکسیسه ترا اخراج یافته  
 کرده باشند و چنانکه محافظت کنند که تا خشک شدن جراحت و گویا چندی کشیده سازند و بر آنجا بگذارند  
 و این صعبه و زیرا که از حرکت اندک و زور در صین بول و بر از کردن و بر سر بای نشستن چاره نیست  
 این افعال بر جبهه ل معاد شرب غیره میشود و در بر پوشیدن جراحت بران گرفته فی الجمله ضعیفی و بپوشیدن

بلاغ

علاج

با دغ مشکست و هم استعجال خیرای قاضی و سکت بر جری ضما و طلی چون زفت و علقه لطم و کند باز  
 و گاه رو سرش کفشکان در بر شش مای جزا السرو و زاک بلور و موشی و سنگ و خون کند و زبل موش و جبهه  
 و جفت بلوط و برک مورد و سپید و تخم مرغ و صمغ و جزو اجله را گرفته و بپخته و در بر شش که اخته غلیظه  
 کرده یا بدان نرم کرده و بر لته سرشته و این مداومت می نافع آید لیکن اینجا نیز اخراج و خل شده از جلی  
 اکنون آن مجرای که از ضعیف ظاهر شود لازم بود و بسته داشتن اینجا بهتر میسر کرد و پسیم بسته داشتن  
 محل این چنانست که بکمر نه پاره مثل آن چوبی که ان بزخامت و بکشت برین شکل  
 و سر و بر یک روی آن که بر هر دو اید و در آن بپوشانند از خاک زانک یا چنانچه چای  
 خصیصه در مطبوعه بپوشانند و در آنجا که در شش آن با تمام تر نشیند و در ریه صفت کند آنکه  
 آنرا در کبابی سه و مضبوط بد و زنده بر هر گوشه آن بپوشانند کبابی پهن و حکم معده از ریه ای بد و زنده و از  
 اخراج کردن چنانکه از محل از روی موم و در بر هر ریه چنانکه گوشه در از آن بر شش ران بود و بطریق  
 میان ران و ذکر آن دو گوشه دیگر از تر قاید بطریق لایه و از زار و اول آن دو بند بالایی  
 هر ریه بپوشانند بکدر رانده و بر لب پنهان که زنده کشیده و بعد از یک بند فقت بعد آن بند زیرین را از میان  
 نذاک و در آن طرف پس بکدر رانده و بر کنار برین که رانده و چنانکه از معده اندکی دور باشد بران بند  
 کشیده چنانکه عمر را گرفته دارد و بعد از آن مریض نشستن و برخاستن و در راه رفتن ملاحظه کنند  
 که بند پیشین از کنار برین میانگانه نیاید که در طو اول محکم و بهتر و در هر گاه طبعی بند باشد  
 و دیگر بکشد و حکم سازد و گاه کاهی که طعام مضطرب و انتقال دفع شده باشد یا به آن باید کرد  
 تا مر از جوب گرفته شود و مواد بدن به جای می کشد و پوست از بیرون آید زنده و بعد از آن قوی  
 احتیاط کردن تا در شب جو بپخت شود و باز گرم کردن و غذا ای لایع غلیظه آن نوع که در کمر و جبهه  
 نذاک شده باید خوردن و نه تنها از جماع و قبض بودن شکم و سوار بر شرب از آنجا زور آورده بود  
 باید چون بر بالای آن سوار نباید شدن و چون البصر و در بر زین سوار شود و یا بقضا حاجت  
 بند زیرین باشد باید کشیدن و دست چو بر او بر فشار رده و داشتن چنانکه اگر اخراج شود و اگر  
 و قات بپشت خواب باید کردن و آنرا محال که قوی آورده است چنانکه اگر در سبب بپوشیدن  
 ممکن بود بر حدز باید بودن و درین اثنا ششها بند را اندکی نرم کرده و در شب جوب از ضما و طلا  
 مذکور بکار باید داشتن بعد از نه های بد که اثر شکلی مظهر شود و چنانچه بی بپوشیدن باز و روی قوی  
 بکسیسه می کشد بعضی مهات تعبیه رنده فی الجمله استعمال توان نمودن چون بدین تدابیر عمر تمام















ما اغني

ما انت

بین

بیان حق

بیان افعال منہج

[illegible]

مالیدن چای

ایضاً

باید آن بان آنچه مضطرب باشد و در ششها خوردن تجویف آنچنانی ترشش بود و خیرای تر خوردن چنان  
 شود خوردن بستی متواتر کردن متعاقب و بهای بسیار خوردن چنانی باشد خوردن  
 جمیع غله کردن حرکات عینیه کردن قصد و حجت بسیار کردن آب بسیار خوردن تجویف  
 با صیغه چنانی خشکی آورنده خوردن چنانی سخت سرد با بعضی بخت فخر کننده خوردن با سر  
 خرا و خوردن غم خوردن غم تر پسیدن قوی فکر بسیار کردن بسیار رشتن بیان و بیان  
 و چنان بسیار کردن سوابی بسیار کردن بار کردن بر داشتن چنانی چنانی یا آنکه و قوی بسیار  
 خوردن و چنانی هر دو جای نماند شستن بر سنگ و چنانی صلب شستن چنانی کران بر میان شستن  
 داشتن در زنی شکم و یا با کوشیدن نیست فی الجمله چنانی که بقوت با محض است و استقامت  
 هر یک مجمل لایق و ترکیب تربیت هر دو یک برای طلب طاق منوط است و تا شستن مقویات در بدن  
 پیران اندکی باشد و در فرج ضعیفان خوردن و یا در زادی هیچ نباشد و آلت مفلج بغایت  
 اصلاح پذیر بود و زانها که این فعل را فراموش و منع کرده باشند و کم نمی و کم حرکت شده و جهت  
 و مراعات اعراض خود مانند که بر سر کار آیند تدریج مباشرت و انکار کردن و این رعایتها نمودن  
 بود و کسی که بزنی بسته باشند باید که آنصورت را بر تنه بولان نو نویسند و در میان شستن  
 با سوز کرد و بعد مریض را بیدار بکشند و بران صورت بول کند چنانکه لطیف نشسته شود و آن صورت  
 شخصی را شغفی تمام مباشرت و ضعیفی در افعال بود یکی فرمود  
 که مداومت با دانه هر حیوان ناف است هر صلیب مقداری بود و  
 و شش خوردن ناف است بر تبه قوت یافت که از خال خود  

|      |     |     |     |
|------|-----|-----|-----|
| محمد | عص  | ملا | لوا |
| محمد | علا | ماه |     |

 و دانه را راضعی در راه بخت و ام مسق واقع بود و چنان یافته بود که هرگاه بیدرم جد و را با کلا  
 خوردی دبی آن بر جهت بسیار هم رسیدی از طعامهای ترشش بعضو را نام نایده یافتی و چنان  
 ضعیفاً المشوهه که قرب بر تبه غلت رسیده بود مدامت خوردن بود و قضیب که جوانه هر صلیب  
 دو درم در نیم فرغ یا در غسل و یا در کو که قوه عظیم یافته و بعضی الکام برین کواهی داده اند و چنان  
 این ضعیفاً المشوهه سریع الانزال و مداومت سن زنجیر و بلاد ریات فرزند شد و در آن غریب  
 عظیم بد است این را و چندین دیگر و مداومت حافظ الصور و حلائی تا نوره فوت تمام حاصل کردند  
 و کسی مردم که شرب الطوب مداومت همچون قبی قوه عظیم بد کردند بسیار مردم ضعیف الطوب مداومت  
 مفرحات مذکوره و بیدن عطریات و خوردن اغذیه و عطر و بر قوه بصلاح آمدند و الله اعلم بالصواب

|      |      |      |      |
|------|------|------|------|
| محمد | عص   | مصار | لواد |
| محمد | حليم | علاء | ماه  |

که او متبادر بهر حیوان نافع است هر صیقل مقداری در او  
و بیشتر خوردن نافع است بر ترقوت یافت که از حال خود  
امستی واقع بود و جهان یافته بود که هرگاه نیدرم جد و اربابا  
رسیدی از لطعاهای ترشش معصودا نامایم فایده یافنی خفته  
رسیده بودند او مت خوردن بود و قضیه با وجوه هر صیقل  
و کوته عظیم یافتند بعضی طبایم بدین کوهی داده اند و میگویند  
و او مت سر و زنج و بلادیات فریب شدند و در آن غریبه  
و او مت حافظ الصود و صلا ای تا نوره قوت تمام حاصل کردند  
موجن قینی قوه عظیم پیدا کردند بسیاری از مردم ضعیف الطبع و دانت  
و خوردن اغذیه و عطر و بر قوه بصلاح آمدند و الدد علم البصا







در حرکت آن مشتون بودن طبع به دفع مرضی یا عرضی نفسانی و یا سر شدن منی بود در حین در آن  
 بفرم بر بوسه زبانه بودن درازی آلت از غایت طول مقرر آن که مقدار عرضی از آن  
 متوسط است و کسب منی بر وقت را درین مسافت به بخت فوت عاده آن نقصان نبرد  
 و یا عدم اختلاط هر دو منی بود قبل از قبول کیفیت رجی که شرط عقد است بوسه سرعت انزال  
 یازن و یا استعمار زن باین حرکت یا وقوع حرکتی غلیظ در حین جذب با کشش منی  
 بدان سبب در هر نوبت مباشرت و شباه این حالات و به آنکه عاقر را نسبت با لود اثر بری  
 چه به آید زیرا که تخلیاتی که لود را در از کشیدن محل اعراض آن و در زادن او را نباشد  
 و غده ای و بر پرورش فرزند در شکم و شیر دادن آن صرف نشود و لیکن اراضی اقامت بر بوسه  
 باقی ماندن فضلات طبعی در بدن و بی حال لود بر عکس آنها باشد یا بیشه خارج ازین محبت  
 علامات آنکه منی که منی بود و تدابیر سابقه از مقتضات منی چون ریاضتهای قوی و خوردن  
 و فاند العسل امثال این احوال بدان اشهاد کند و صاحب آن احساس آن نیست تواند کرد  
 آنکه نسبت آن کیفیت غیر لایق منی بود علامات سوء المزاج بدن و یا عضو صاحب آن و الوان  
 منی چنانچه در اخر غلظت در این اعضا بدان ایمانی شد بهر کیفیت کوی به دو کوی پری و سوز  
 و عدم آفت غلظت در این اعضا و فساد مزاج منی باشد و آنکه نسبت سوء المزاج آلات توالت و غسل  
 باشد علامات آنها چنانچه در این است و لیلی واضع بود و اسپاب منع دخول منی چنانچه غلظت  
 و لیس آن جان شنده و آنجا که خنثی در سده باشد زن دانه سیری بخورد و در آن وقت  
 کند اگر بعد از آب در حلق و درین خود طعم و بوی آن دریا سده نباشد و اگر خلط بن بوده  
 باشد و تعیین آن بدیگری علامات کند و گفته اند که جهت تحقیق سده بخوری خوشبوی کند و منی  
 بران بروی فرو کنند و زن بران نشیند چنانکه بنا لوقع بفرم رسد و خلط کشند اگر بوی  
 در حلق و منی خود دریا سده نباشد و اگر نباشد بود بلا شبهه علامات بود و جهت جنین  
 گفته شود و آنجا از با سوز در فرم اندم دست توان دریا رفتن و آنرا که با دی غلیظ در فرم بود  
 محاببت او از آن محسوس کرد و دوم صلیب که محسوس طوس شود و در طو بات لغزانه قبل از  
 مباشرت بسیار دیده شود و زن آن حال را بکند اند و فراموشی به از فریبی که بفرم می  
 کرد و عدم علامات دیگر سبب بام بدان اشهاد کند و کینه طول و قصر و غلظت و مشتون بودن  
 برضخ غم و خوف و در وقت انزال و ادیس و کوی که ریاضه استیلائی زن را کاهی که شوی و در آنجا

ت

دریاها باشد و بی قصدی در قضیب آنجا که اشتباه اند که سبب بارگرفتن از قصور مزاج و بی حرکت  
 یازن باید که سر آب هر دو را جدا گیرند و در آب نمانند هر کدام که بر سر آب بسته قصور از صاحب  
 بود و بول هر دو را جدا بر علف کاه یا علف که در زیرند از بول هر کدام که علف خشک شود و قصور از صاحب  
 آن بود و طبعی منی دلالت بر خامی و برد کند و خشک شدن علف دلالت بر گرمی و حدت بول و از آن  
 مزاج اعضا بدین معلوم کرد و فی الجمله علامت منی آن بود که سفید و رخ و برانی و کس بران  
 و از آن خورد و بوی آن مثل بوی طلع یا بوی همین است مایه تازه باشد علف آنجا که سبب  
 منی بود ترک اسپاب آن باید نمودن و چنانچه که منی را زیاد و مسازد از مرطوبانی که در بخت نیست  
 به گفته شد بکار و از آنجا که سبب بود کیفیت منی بود در تعدیل مزاج من و او عید و آلات باید  
 با استعمال از آن کیفیت چنانچه در سوء المزاجات مبین شده و آنجا که سبب غمی منی بود که  
 صبر باید کرد تا رسیه شود و منی را اصلاح پذیر باشد و آنجا که سبب سقم و یا اعتیاد و عدم و یا  
 عضوی سبب با سوء المزاج بدن بود و سخت و از آنجا که سبب باید که کشیدن آنکه او و  
 که بر حال افست کند استعمال نمودن و دیدیم که چند مرده و صبح که مزاج را که سبب که خدایهای متعدد و در فرزند  
 نشسته و آخر در سن کمالت زنی مرطوبه خواستند و بچه شد متعدد تا سن پیری و آنجا که سبب بد مزاج  
 بکوشش ناید و تولد و در ویدن قرح چون مدتام باشد علاج نتوان کردن زیرا که رفع آن نیست  
 توان و حضرت آن عظیم است و لیکن در تولد ممکن است که رسانیدن بخور زنی از بی بلوغ بدین موضع  
 و جارب کردن چنانچه در تولد گفته شد نفعی عظیم یابد و اگر کجا قوی در آن باشد نباید در آن  
 دایا در آن و تدبیر قوی تر است چنانکه بحال لایق رسد تدبیری که بود و آنجا که سبب  
 فرم بود اگر خلطی باشد علاج ممکن نبود و لیکن که کجا با سیدن او را و قضیب امور سبب آن رسانیدن  
 فایده دهد و اگر سبب سده رود و امثال آن اشهاد باشد فصد صافن مخالف یا جهمت اسهال  
 بکسب بکنند و امثال آن باید کردن و تا بکفند و زرد بعد مسهل صبح با الاصول با و درم در من  
 که یک درم اباده فیه ادا و در پلیته بروغن بان کم چرب کرده فرزند ساختن و صفا و کرب  
 نهادن و از حرکت غلیظ و در بودن و بر جانب مخالف آن خواب کردن و آنجا که سبب کوری نسبت  
 به و پسبب حادث چون اخراج سبک مثانه و غیر آن اگر سبب کوری را قایل بود اندکی از ترغیض آن  
 بریدن و در صفتی غلظت است و دشمن بر عم اصلاح کردن مناسب باشد و اگر قطع میسر شود و نشاید از آن  
 نرم داشتن و در صفتی غلظت است و دشمن بر عم اصلاح کردن مناسب باشد و اگر قطع میسر شود و نشاید از آن

سج



من و محل نفع یابد و آنجا که سبب که تا می قضیب باشد خلق خیزی کران و ایا بران او بختن و دهن کرم  
 بایدن و بالین زن را ساختن و با بهای و راجه ان بطرف بهای و باز پس بدن که فرم  
 بیشتر آید فایده دهد و تبدیل بدن کوتاه و بار یکا ولی بود و اگر که تا می بختن فرجی لازم آمد به شدم تبدیل  
 انسب بود اگر آن شود ان تبدیل را فرکران فرج لازم باشد و الا بر میات را که مبالغه و میات ساجده  
 داشته و خول کردن کای فایده رساند بشرط بطور انزال آنجا که بر شربن مرحت کند میات فایده  
 دهد و لاغر ساختن اولی بود اگر چه زمان این معنی را میگرداند و آنجا که سبب استعلا زن باشد بخت  
 عدم افتد از زوج بران در حین قرب انزال در هر دو مرد را بهای خود کشیدن و رانهای او را کرم گرفته  
 بخود میکشند و درون و دشتن مفید بود و آنجا که کوب کوب کوب بود علاج آن موقوف باز الی با سوز  
 باشد و آن مفید نشود و آنجا که سبب رحم بود بطریقی که در علاج استسقا و طبعی باشد و معده و سینه  
 گفته شده دفع آن باید کرد و آنرا نهاده و فرزندهای محل بعد تقطیل مایه مولد را بکار بستن و دفع  
 آید و آنجا که سبب رحم صلبی رحم و یا عضوی که فرام رحم است باشد علاج مشکل پیروی و بخور اصل شایا  
 در تحلیس آن تقریب نمودن چنانچه در بخت او را بعضی میبستند و لیکن که نفعی رساند و آنجا که سبب  
 سده منافذ تعذر چینی بود و در داخل جسم آن دهن رگهای بود که کشید و آن متصل میشود و در آن  
 آنرا نهایی مفتح باید شد و در فرزندهای مفتح بکار دشتن و روغنهای مفتح بر زهار و ناف مکرر آید  
 و از نهایی سبب که در تقطیع سده کج و غیره گفته شده و از آنجا که در سینه استسقا و در اندن خاصیت مفتح  
 چیزی که لایق مزاج و حال وقت بود اختیار باید نمودن و تحقیق رفع سده آن با ششام جوی  
 نمودن و آنجا که سبب ام حیض بود علاج آن چنانچه بختن نکور کرد و باید کرد و در آبهای تابین کرم  
 معادن سینه باید نشاندن و از دواهای کرم قابض و عطردون پسین و مود و سده و فلفل و برکه  
 و در سن و راکت مشک غیره فایده و شکر بر خورج ترتیب نمودن و ششما استعمال کردن و اگر اینها  
 بکار آید بختن که با بطور ششما نمیدی شود و خوردن غذا ای کرم و ششین و بر بالایی آن از معادن  
 معوی مثل حافط الصوف معرق شای و خلاقی آنجا که بهینا نزدیک بود و یا از سمیات معوی مثل هارس بر و سبب  
 رعایت آنها و با حلوای جوز بود و در جانی و با حلوای که زمان آنرا بخوری گویند خوردن و از موله استغ  
 و در بدن تخصیص مود و در خیانت و ششینه و بر خیزای کرم و خشک نشستن و از مواضع غنا که در صند  
 کردن علاج نام باشد و آنجا که سبب غلظ و طول کرده بود و تبدیل لازم باشد و آنجا که سبب استعلا  
 بود و دفع مرض یا عرض زاده آنها کافی باشد و اگر که بر آنها کرم شده و آنجا که سبب برت انزال باشد

بیان از سبب اختیاری  
 در سبب اختیاری

علاج به پستوری که بختن گفته شد باید کردن و آنجا که سبب که می عقیف باشد آنجا اختیاری بود و ترک آن  
 باید کردن و آنجا که اختیاری باشد از مثل عطسه و سرفه و تپان و سرفه از آن خود را نگاه باید دشتن  
 بان او که باقی صید را بختن اعانت نماید و طریق استعمال آنها نشانه علاج را چون هفت روز بعد  
 ظهور صبح که شغال با سبب آب چاشمند و بعد از آن صبح دانه مفید بود و بول فیل را در حین سبب  
 یاحت با اندکی بیشتر از آن یک شربت اری کشا منافع بود و همچنین تخم نیلوس پس را مقدار کمی کوفته  
 و عسل بخورون و گویند چنانکه که کرام فایده میدهد و سینه را به خرگوش بعد ظهور با سبب که  
 به شش پاره بخورد و دشتن و بعد از ششما استن سوز دارد و همچنین برداشتن زهره او و شکر  
 مقدار دو دانه کی مسکو و شیان مسکو و سبب و خضی الثعلب و صند و حبالان حبیبان شش  
 مفرد و مرکب فایده و علفی که در بهار می بود و کل زرد و در چون آنرا کوفته و صند می کشند و  
 در ری که یک ششما میگویند کوفته آنرا و پس کرده برداشتن چنانچه رسم زمان است چون از حین که  
 شده باشد و بعد چند ساعت صحت دشتن بغایت فایده است و کمی زرد که از مرغ کینه و خوشتر از سبب  
 ای باشد چون چند عدد از آنرا بختن بهت بالند نام شود و بختن بخورد و در دانه و صند می کشند و بعد از آن  
 صحت دارد و بار کینه با زن الله شاک و چند زنی که نام از استی بایوس شده بود و در این عمل کرده و بار کینه  
 بر الله تعالی و که بود که رحم این علف بکشد و دریش شود و هیچ اندیشه از آن نباید کردن که آن سبب  
 و ششما بود و در رحم را به آن پاک شود و بختن بخورد و یا از امیشوید و یا میگرد و در او را که اطمینان  
 مبارزت باید کردن و طریق چنانکه گفته شده و گفته میشود و بعد از این معوی دشتن و فرزند که از بخت  
 حیوانات تربیت کند یعنی فایده و خوردن و برداشتن زهره آن خشک ساخته کرد و مسکه کفایت  
 نفعی بخورد و ششما فی انوسک و زعفران و دو برابر آنها مغز کچک زهره سده ساخته باشند  
 برداشتن بر ملطو و بعد از ملطو نفعی عظیم بختن و بختن و بختن که ابتلاف و بختن و  
 درین باب ششما است و این حال مود و شست بر چند امری مرغوب است و بختن و بختن و بختن  
 و بختن ششما است چهارم صدق شست و بختن و بختن و بختن و بختن و بختن و بختن و بختن  
 حکا فرموده که مسکه با جیدا اختیار کنند و تا استهای جانین صادق نباشد صحت ندارند و در وقت  
 میل صحت رفع موانع که از ششما بودن طبع بعضی قضایا باید دفع بول و براز و غیره حبیب الله و بختن  
 و در سبب و ششما ملاحظه نمایند و ملاحظه مسامع نفیس ششما آنرا انداخته و بعد صدق رعایت  
 معر عام ششما شوند و در ارسال می فرج خود را نگاه دارد و چند آنرا انداخته و آنرا توان با صلاح







بالمی است و حیات برین و روی را نهاده و بنیادین از آن و سوادی و بطنانی که در باطن  
گفته شد و از همان نوع است و غذا می خورد و آن یکبار بر بدن و از همان نوع است  
داشتن و در صفت این خون با تمام کوشش بدن صفت مرصع بود یکی را این مرض و در حقیقت  
خون او قوی بود و اشتباه آن بود و او را در دوش کمرش و دیگر را در صحن علاج کرد و کمرش  
و بران باند و آنجا که سبب شقاق رحم بود از سبب المزاج یا بسبب تداوم سابقه و علامات سودا مزاج  
خون رحم بدان کواهی و غیره های مناسب اصلاح باید کرد و چون غلبه صفیاج و قوی می شود  
صفت بعضی برشته و هرگاه این شقاق که در ظاهر رحم نباشد اجزای مزاج را با برکت تازه و برکت  
از آن شبانی بزرگ ساختار پیش کار دارد و در تعدیل و تبدیل مزاج رحم کوشد و چنانچه  
از تداوم قوی معالجه مناسب باشد اختیار باید کرد و در غیره ای یا بسبب معنی دادن  
نشاندن تا بالای ناف و این نوع حسنه با برکت الی ناف و کمر که ضايع و طبعی کردن و آنجا که  
بود که از زرد و لاد و بیانی اصولی های قابل اعتنا و باشت چون از جمله کینه زد و باقی بود و در  
کرد و عین فرغ مذکور می نماید و در زمان افراطی را که فرمون کرد و کینه کشت او سبب شده و  
این در تمام قوا بعضی گرم و سببه بر کمرگاه طبعی که چنانچه سبقت بیان یافت و فصد آید و زرد و کمر  
برشت و کمرگاه طبعی کردن و بر بالای آن مورو سو و در مثال آن و یک کسو ده پاشیدن و  
قرار گرفتن ناف و جریست و اگر از عدد بر بالای آن مراه طلاء که می باشد و کرباسی خام بر بالا  
آن بر کمرگاه که یکسانند و بکنار آن بران خشک شود و ناف بود و در طلاء ای که از پوست زرد و بعضی  
قاصص عطری بر زرد و درین باب صنعت عظیم دارد و عین بدن صحت یافته اند و آن  
پوست درخت زرد و بکوبند و نرم به پزند و لخته با و و بر آن آن که میده آینه و دروغ بران  
کنند و از دوش آب بر آکنند و به سوراخ های ترش می شود و در صحن برداشتن اندکی مصطک و در  
سوده بر آکنند و هم یک قطعه خنده و پدید آید و آنجا که سبب نفخ بکارت بود و در بر جاکت زرد  
نشاندن و فاده هر حیوانی در دوش ساییده و اگر در و یکسین فرمودن ناف بود و درین نوع  
خوردن صغیر فرموده دریم کرده آن نشستن و بر شمشیر بر دشتن جالینوس که در جمع انواع  
صغیر خوردن صغیر فرموده آن و دران نشستن و در او فصد کردن از جانی و خوردن شیر  
که خست می دهد و یا نیکو که من تا یک ماه باشد هر صبح را و قیاس قرص طباشیر که فوری ناف بود  
و جراحی که استعمال آن درین ابواب ناف است کاهی که قطع آن جایز است همانست که در فتن

خون

خون از اعصابی اخلا و خارجی گفته شد و او را هم از غذا و شربت و دوا و نایل مایعین و او را  
مخالف و غیره و یکم قریب به انها اختیار باید کرد و آنجا که سبب ضعف و تحلیل است و رحم بود و در حقیقت  
مزاج من باید کوشیدن باغذیه مناسب و اوست خوردن او و به قوی و استعمال او و شقاق  
و احتقانات و از نهاده و با در و غنای قیاض معوی عضو کردن و از نهاده ای که جهت تحلیل است و در  
اعضای عصبانی چون معده و مثانه و سینه ها گفته شده و آنجا که مناسب و اختیار نمودن و آنجا که  
ملک می باشد و خارجی و در دند و پوسته و آرزوی حرکت و ماست خفیف امثال آن را از زرد  
شدن از ان خفله و میدکی طاهر فرج بدان کواهی و در سخت ملاحظه باید کرد و تا موجب خلط خفوا  
یا خلط بوسی یا خلط سیه و کذا لایع جانی شود و در قرین بدان دلالت نماید پس اول ثقیه از ان خلط  
کردن آنجا که اصلاح حال عضو کردن بوم و غنیهایی که در جرب حبه که عام خارج و بعضی اعضایی  
گفته شد و از نهاده جرب آلات بول بعضی اختیار نمودن و درین ثقیه فصد و حیات ران و کمرگاه  
و قطن شیناف و استعمال مسهلات غیره و بسبب کوبه بود و در آب معادن و اشتباه آن و در کینه  
شتم نشستن و بعد از ان غیره طهای کیمی جرب کردن و لعاب خطمی یا کل سرشوی بر ناف و در و چون  
طبعی کردن و چندی مرط خشک خوردن و فی بسیار کردن غلیم ناف آید و جهت تشخیص اخلاط خرد و سینه  
که بخورد و در و در سینه ساز و از لول آن در باند و شایان به است و کاه باشد که  
حکوم کیمی می زن بود و آنجا که شربت معنی استعمال آید و در کشت شین کاذب غلظت گفته شده و  
و در تعدیل مزاج او و عین می ایشان بر دات ناف آید و گفته اند که طبعی کردن و در حقیقت و عصاره  
و کل و صندل و شیناف و میثاق و پوشش و برندی با مرکب و روغن کل یا با عصاره مرکب کاه یا عصاره  
خرفه ناف بود و در حلالین حکما و او را در بعضی از انان باشد و حقه بقوا بعضی در شراب کیم ناف آید  
کل سرشوی یا کل ارغنی نقطه برداشتن پوسته و غلظت از جمله بود و عصاره کیم کرده بسیار یکسین  
باشد و در اکثر امراض نان اعتماد بر کیم یا بر شربت بود و آنجا که سبب خلط یا فربه بود و اول فصد  
باید کرد و بعد از ان در تیراز لاله کیمی رحم به ستور کوشیدن آنجا که منم خون بخورد و اندن خون  
نم کرده از فاده و عصاره خرقه و غیره کردن و آسایش آرمش جستن و اسهال و اسهال  
طفت و غیره وقت استیغنی اندیده بود و در منفذ رحم یا در عروقی که گفته اند چنانچه ممکنست در رحم دفع  
دم که با حقیقت است به انهاست و موجب منفذ رحم یا در دم آن بود و در رحم عضوی مجاور می باشد  
و یا به بدن کوششی بران منفذ از قوه سینه آن و یا بر آمدن تلولی و اشتباه آن و یا بر روی

بعضی خلط خفیف







و اصل در جنین در زمان او است و دایمی مصراع بدن و عضو است بخصوصها و مخدرات و ممکن است درین  
 نافع بود و ایجا که سبب جک بود بطریق که در افراط طبع سبب کفکته شده علاج باید نمودن و اگر چه بعضی  
 و ایجا که سبب بیلان رطوبت عفن است و تهلل نسج رحم بود همان نوع که در افراط حیض است خالی بد  
 اشارت شده علی باید نمودن لیکن اینجا چون عفت فضلات طبعی مدضعه عضو است در تفریق کفکته  
 سعی کردن بسبب در دفعه و حجامت آنجا مناسب است فتنه مزاج بود و در جگر مایل بود در قی نافع بود و مداد  
 حبال شفا و اشتباه آن تا حدی که بعد شقیها عظیم مفید آید و غذا ای تر ماتی قابض باید اختیار کردن و آن  
 رجاء این حالتی بود و شش پاستنی در اکثر اعراض چون بزرگ شدن شکم و پستان و رنگ کردن اندام  
 پستانها و آرزوی سهل اجتناس حیض هم آن رحم و بدین سبب زنان بغرضه امیدوار شوند و بنا  
 و گاه بود که این جان چهار سال یا پنج سال بکشد و اکثر احوال در زادن بدید آید و بجای که رطوبتی چند  
 بسیار چون آید شکم خالی کرد و بحال اول و فرق میان این علت است پاستنی است که شکم اینجا صلب بود  
 تن پسته باشد و حرکتی که پخته را باشد اینجا بی باشد و تن و دست و پاها منبج باشد عینا که در رطوبت  
 زنی بیشتر چهار سال این حال داشت و میراث فرزند به پستوری گرفته بود و بعد چهار سال آید با وجود  
 کرد و خلاص شد و گاه باشد که چیزی که گوشت پاره پرون آید یا رطوبتی که در ولادت ظاهر میشود و آنرا  
 کمیند و موجب این جلقه رحم بود و در پستانها غلبه آفرین و منعضه قوه عاقله منی مزاج سبب پری و غیره  
 و اشتغال کردن رحم بر اینها جهت علوق و قدرت بنا فتن بران بواسطه موافق و مانع بران چند اکثر طبعیت  
 آن طلب سبب غلبه از تحصیل مقصود و غلبه کجا و ربدی کفیات داده آن علاج تفریق منوالی بود و مصلحات و  
 و تفریق غذا و پستور با و علامها که در رسو القینه و اجتناس طبع کفکته شده اکثر آنها پستان علت بود و  
 جمع شدن آب در رحم علامت این آن بود که حیض باز پسته و در حین حرکت شکم فراق کند و اندر مرق اندک  
 در می باشد و حالتی نشاء یا مستقابه یا آید و کاهی رطوبتی از رحم بالا بر سبب این هم از ان نوع تو اید  
 او و به جهت ادرار حیض کفکته شده غلبه اینجا نافع آید در تفریق و تفریق باید که کوشیدن و ضنا و کفکته  
 زنی بکار آید استعمال کردن و تدابیر سور القینه و حیضی از تدابیر استقاره و قی محلی داشتن و کونیز  
 سفید جوی کردن نافع آید و جمع شدن با غلیظ در رحم این حالتی بود و شش یا مستقاره طبعی با فراق  
 و عزیزان بود و باشد که حرکتش از طرف دیگر محسوس گردد و مدد کند و مدد آن بیشتر و زایل شدن  
 بود و باشد که بران فرود آید و باشد که بجای معده فرود آید و از کفکته سبب باید و باز و کفکته  
 بود که صاحب آن لغزین علت نا آفرین باند و علاج قبول کند تجفیف کباب در میان تو بهار جسم پستنی

رجاء

جمع شدن آب در رحم

جمع شدن آب در رحم

علت منصف



فلسفه مزاج رحم باشد و آن اغلب از غلبه یا سقط یا زور ولادت و قابله افند و باشد که اگر  
 که بفرم رحم رسد و سور المزاج سبب بران مسقوطا کرد و ضعیفا شود و تحلیل و تحلیل باید که شواهد کردن  
 و خوردن چیزها باید که سبب بران اعتنا نمایند و ممکن بود که با دوسیر به اینجا اشتغال کند و درین  
 آن از بخت باشد علاج جمله تدابیری که در ریح مثله کفکته شده و بعضی از آنچه در ریح معده و استقاره  
 طبعی پس کشته اینجا نافع آید لیکن اینجا حسنه در هبل چکانیدن حاجت نبود و در رحم باید که سبب  
 و تفریق یا ریح و احتقان کفکته ای با شکم و محل کرا سبب منفعت رساند و با دوسیری را هم به پستوری  
 تدبیر باید کردن و بعد علم انقلاب هم سبب باز کردن رحم با قی و قوی عظیم بود که یکبار بر رحم رسد از  
 ولادت و تهور قابله و صیغوی و ضرر و سقط و چیزی که بران برداشتن و مثال اینها دای قوی عظیم بود که  
 یکبار به و بر پستور موتی و با سوسوی دای قله رطوبت لغزانه بود و کار را بطراز است سازد و از فز  
 لغزانه باشد که رابط آن بقوه خورده خورده کرد و آن بالقوه خورده آید علامت این علت کاهی کما  
 پرون میخاده باشد است که از راه معده و پشت و حوالی آن دردی عظیم باشد و چنان در  
 که کوب حسنی در عاقله وی جمع شده و ایستاده و کرا فی اندک میکند و قابله صاحب علت از با شکم  
 در باطن و صاحب تراختی بی سببی عادت کرده و باشد که با اینها و تباید و باشد که عرش و کرا  
 نوله کند و باشد که بول و براز باز کرد و بخت مزاجت و کاهی که تمام باطن آن ظاهر کرد و با این  
 منفذ رحم ندید و چون غیر این باشد منفذ رحم را توان دیدن کشته مانده و فرود آمده و علامت  
 ایجا که مرض کفکته شده باشد یا صاحب آن پر بود و یا با شکم آن از جانی خورده شده بود و کجا  
 باز پستان آن ممکن نباشد و ایجا که بخلاف این حالها بود و نخست روز دما را بجهت نرم قوی  
 پاک باید کردن تا فراموش بر طرف شود و بول سهولت پرون آید بعد از آن باید که سوسوی  
 پشت با ریح سبب و قابله بر اصول راههای او را از هم باز گیرد و از ریح مرغی نرم پاکیزه برسان  
 بر جگر و رحم را بدان پسته سبب و احتیاط نام کاهی باز برود و از بر دارد و باز به شش دیگر  
 افاقا و با شرب کباب کبیری قابض مناسب ران و ششیده باشد تر کرده بفرم رحم او نه و شش دیگر  
 بر سر مزاج تر کرده بر فرج و زهار او نهید و با اینها بعضی راهها هم گیرد و بر هبل چسبده و در اوقات  
 اعمال احتیاط کند تازه روی عطسه و سرود واقع نشود و بعد از این محو آتش بر صوابی ناف و کرا و سوسوی  
 می نهند و عطرای خوشبوی می بویانند و نفس و پسته باز میکشد تا بدین جلیها رحم کجای باز آید  
 بویایی که رحم از آن کربانست و از هر چه تعب آورد و دردی باشد و در آوردن بر زمین شکل باشد

منفصل

علل



سوم ششمار را بهل کند بپسیمی که از ایشان بی که بر کمورد و کلند و آفاق و پوست انار و غیره در آن باشد  
باشد تر کرده باشند و بر نرم رحم و فرج و زنده کنند و تا ممکن بود بر همان شکل بهل و خیسید می باشد  
عجیان هر ساعت بخور می کنند و پوسته عطری قوی می بود و غذا اش را بهای قابض کم تر شمی می خورد و می خورد  
و از آب و سر و هیا و سپه ای نرم و لغزاننده پر سبزه بکند و ضمای قاضی و نه بهنجسین که باز در دم  
بر سحرانی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود که فی الجمله قرار یافت آنکه با احتیاط در گرهای قاضی  
نیز که رتبه ای نشیند و یا بر ضمای و نقطه های قاضی که باز در اشتن بر قطن و ناف و دالی آن است  
اقتصاد مینماید و بجز در آن ملک و کر که را خشک کرده و سوده هر روز در آن مفید بود و آنجا که رطوبت  
لغزاننده باشد تر که بکی که مساوی آن بود و در آن لازم باشد و در قوا بعضی محففات رطوبت است  
واجب بود و بعد از علم رتی این است که منفذ فرج بود و چنانچه منع دخول کند و سبب آن یا غشایی قوی  
بی منفذ که برودن فرج و یا داخل آن قریب بفرج رومیده بود و از اصل خلعت و یا کوشی بود و زیاده  
مانند برودن فرج از اصل خلوت شده و یا بواسطه ریا نیدن قرصه پدید آمده و صاحبین علت را  
که اصلی بود در تقا گویند و زنان با اصطلاح خویش رومی بنده خوانند و رتی قشایی گاه بود که آن مقدار بود  
باشد که حشفه را مانع نشود و باشد که بکثرت مجامعت آن مقدار باز پس روم که نصف قضیب بر آید و کفر  
این علت رتی را لغزاید و آید بواسطه ریا نیدن کوشی چنانچه منفذ خروج حیض نماند انواع مرضهای  
سبب باشد از نایه در بدن دست و بدن رتی فرج کثیر را پس سرخ کرده و داغ کرد و منفذ فرج کثیر رویدن  
بالکل مسدود شد و آن کثیر ضعیف و متراش بود و سالها شدت بود و بهتر و بیشتر از اوقات با منفذ  
در جلای مجز و سنگی چاره نباشد و اولی ملاحظه بود و در رتی قشایی و اغلب آن بود که با بر سر  
و منع رستن آن بعد شکافتن یا داخل میل و سرب و حفظ آن و یا با تیرنج قوی تر ساختن میل آنکه  
مکن بود اگر چه صعب باشد و کثرت را بعد شکافتن با و خال ملته بشمار قاضی و روغن سرخ  
تر کرده منع بهم رستن باید کردن و مردم این نام بی رنگ اسرب یک نباشد و دستور این شکر کردن  
جراحان است و دیگر دانند و آنجا که منفذ حاصل نشود و از انتشار مواد ملشی می بود و پوسته می خورد  
تا که آن باید نموده و بعد از علم اناس پس رحم آن اغلب کم بود و سبب آن سبب بود یا ضربه یا غشایی  
یا عسر ولادت یا زور قاطع در آن حین و احتیاط طریقی یا منی یا نفاس را پس بدین سرابی مجلس فتنه  
مرد و مانع مجلس به آن محل علامت آن تب لازم بود و کوکبی و قشور و در اکثر اوقات و در  
محل مردم و برامی که آن از خارج با داخل باشد که سبب شاکت معده کردن غشیان و فوانی بخورد

رق

ع

106

و باز که سبب شد گشت و مانع صدمع و مانع خود کردن و اصل درون چشمها عادت کرد و در سبب عادت و مزاحمت آن بار دود و مانند بول و باران و با حبس شود و از سواد لون در زمان عرق اطراف خالی نباشد و گاه بود که آواز خواند کردن در قوت مرض باشد و با شنجی حاصل کرد و هرگاه بدید شود این اعراض است و باید چنانچه در سرطان و بواسیر و انحطاط اعراض کم شود چنانچه مرار بار آن ایما شد و چون صدمع و بلبل گاهی توان در فتنه کم باشد و بول و براز حبس شود و تن و ساقها لاغر شوند و ضعف غلظت و با شد که شکم بزرگ شود و چو شکم پیستنی و مردم هرگاه در جانب پیش سرم یا در سرم بود و در و در میان در زیر پدید آمد و در سرم بسیار باشد و هرگاه در دم در جانب قدامی سرم بود و در و در میان در قدام پدید آمد و چون قعر سرم بود و در و در میان بناف باز دهد و هر حال بمرض در جانب سرم فتنه شوند و در جگر بمرض و نشستن بدستواری تواند و اما در سرم یعنی چنانچه حرار گفته این اعراض از عروق و در میان و آن نباشد و در دو کرانی و بر آمکی محل بر سرم آن گواهی دهد و در اکثر از آن بود که در جگر و طش ظاهر است و عاده و حوالی آن و عضلهای شکم مثل آب و ضعیف و علامات بلغم ظاهر بود و این طایفه باید کرد که در سرم معده و مثانه و ضعیف گفته شد و بخصوصه چنان رعایت کرد که هرگاه در سرم سرم بود و علامات را بیشتر از داخل نفع بکار دارند و هرگاه در جانب پیش سرم بود بیشتر نشند و چون در جانب پشت بود در تحلیل با حقان بیشتر نشند و چون در قعر سرم بود علامات را بر تان و حوالی آن بیشتر بکار دارند و حقان نیز بسیار کنند و باز که درون دم تریا و علل این نوع صعبه از جمله به جهت صعوبت بسایند و در ابدان و کتب کمالی و درام و چنانچه بخت و لعاب شکال و حله و خطی و ورق بخت آنها و روغن بر او و درین مخرج و دود و ورق خشک و کندنای بخت هر یک از خاصیتی پس بگوید که گاهی که از آب و قتل لایق استعمال نمایند و ضماوت و احتیقات و آب زندهای محل زد و بصلاح آورد این مرض را دفع خواب درین علت بغایت است و در پدید سرم را چون در عظیم است که فتنه اگر ضارب بود و در قعر سرم را در رات پس بکار آمد فایده دهد و الله اعلم احشای سرم این علتی بود و شبیه بغشی وضع و بسبب این یا حبس شدن در جگر و متعفن شدن آن و رسیدن بخار عرض آن یعنی در دل و حجاب سبب شاکت و یا جمع شدن منی بود و در او عید حوالی آن و سر آن کم و سر دشمن آن و پس قتل گشتن که بغشی می در پسین نکند آن به او مانع و حجاب چنانچه در بحث صمغ عربی گفته شد و این حال غلبه نانی را افتد که در

8

اختاور محمد



















تدبیر منع نمودن است

و اما بهر منع نمودن آب پستی کای مصطفی بزرگ در آن باشد مثل هم آنات حاد و غیره که است که کند اند  
 که هم نمی دراید و اگر اتفاق افتد بهر آن که منع در آمدن نمی بچند و چه تو اند و آن کی اگر در صحت  
 مرد یا زن خود را باز کشند تا نطفه بهر رحم رسد و هم اگر منع از انزال کند چنانچه نفی میکنند بهر کمال  
 دخول زن چیزی که سد منفذ رحم کند و دفع کند یعنی مانع صلب و در هم نه من مثل چیزی است یا که اگر کثرت  
 و هم خنثی و نیز چشمان و فاقه النسل و غث المیده و برند و کز انکین و قطران زهره که در دهن درون  
 و هر که گوش حیوانات و حیض دخت توت و سرکین فیل و مقویا و سفیدایجوع یا بعضی سازند و اما بر کون  
 منی از هم بچند و چه بیکدیگر و کی اگر بعد از انزال الحال جدا شوند و زن بر تمام حسیه و عطسه و تحج و میچند  
 کند و هفت قدم و نه قدم بعقب باز بعد حکم دوم آنکه و ای که اگر باز کرد و در هم نه من مثل نشا در و نوات  
 و قیات و کند و در و پزند و امثال آنها از آنچه بر دشمن آن در حقیقت بود و بعضی اجزای کور را در آن  
 واقع است سوم آنکه بر سر پای نشیند و ناف خود را ملحق تاب و با کشت و ماله و چیزی به بیوی بود و در غرض  
 بجز میکند و اگر که در اینها از اجزای ناب و علق حاصل شود چاره نباشد جز آنکه سیاهی با چوبی بخت میچند  
 این چنانچه ندری در هم در بسته و یک سر از بر میان و بر آن بسته و در دنا با لار و و شنب آنکه اوقات  
 روز از آن بچین کند و و مبالغه و تعجل و دفع و شسته فرستادن میل و غیره کند و با در آن بسازد و کند  
 برین میگذارد تا حیض اندک اندک آمدن کرد و یا چنانکه تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری کاغذ را بر هم میچند  
 چون میلی و قدری بر میان بر و چینه و زنجیر آب ساییده و برو مالند و بگذارد تا خشک شود و آنکه در بر هم  
 و یک روز یا بیشتر بگذارد و اگر آن نشود از آن بر و ن کند و دیگری بهر بسته چنانچه تا حیض آمدن کرد و پاک  
 و این عمل منتهی ندارد و هم کای می افتد و در انشای کافق رحم باید که در از سر حفظ کند و قطعه ترای  
 و ترش سردیها و آب سرد و منده اند و شعله و چیزی با دناک و خوات بخورد و هر یک روز در میان  
 رود و شکم و رحم را بلعها و روغنهای نرم غریز کند و حسنه ای نرم کشاید و محلات خور و مثل کاه  
 و اما جایی بر باز و کند و خنثی و نه و چه و نه و یار و غرض مرغ و یا دام و اشیاء آن و بکشت مرغها  
 جوان یا آن و از حرکت عین و جماع بر حد ز باشد و ملاعبه نماید و ده و زنان زاید و اسقاط کرد  
 هم ازین تدابیر بیکدیگر تا جدر اطلاق کرد که به آن محتاج نباشند و جهت زنی شکمی و کم کردن آب زاید  
 در تابستان دفع کای شیرین ملاج بکوبند و در و ایشا که تا هفت روز بعد و لاوت می باشد هم مانع  
 و غرضه هم بجای آب بکوبد و در خلط معد از طعام و در عدم خلط بدن و ناشتا و غرض و دفع ششین ناز  
 هم موافق بود و جلا بهام بسیار مناسبت باشد و کشت و دشمن نفاس بهر زهره خنثی و انکین و

باب سی و پنجم

در منع شست و شوی

عسلج

در در آب کین بکوبد و اگر این رعایت کنند و بخلاف این امان حرات نمایند و دفع انواع امراض  
 دفعه بود چنانچه بر عالم احوال برنی غنی نیست و هرگاه کمال صحت باز آید بهر دست و معتاد عمل باید نمود  
 و اندک هم با صبر و است و هم در میان امراض شست و معاصیل و باید و است  
 و علامات و معالجات آنها در پشت و شست و است و اما سبب در پشت با سبب است و در دهن و در  
 و یا با ده و غلیظ و در حوالی فقر از داخل یا خارج و در هر کی بزرگ که در پشت بهر زنی کشیده است و  
 و مانکی بسیار بود و از زردی یا از غلبه حرکت یا از کثرت جماعت و غیره منی از اعضا و مجاری و در  
 در اعراض آنها گفته شد و این قسم خارج بحث باشد و اما سبب در و تیکاه و غلیظ قات یا با غلیظ  
 یا معنی خام و در آن حد و علاج آنجا که سبب بر طریقه سرد بود و سردی عمل و کرانی با فتن اگر آن فتن  
 و مانع بود و در حسیه های کم بالفعل و بالا زاید و شش در سبک و در شست و در سر بران و لا  
 تبدیل مزاج یا بیکدیگر بدو متبادر یا در رس و کیمی معجون فرغانی و امثالها و آنها از معنای  
 و بعد از ای که هم فراد یا بیدن و در غن سب و در غن زنجیر و در غن راحه و امثال آن که کرده و شست را  
 بر شش استن بر دفع و مکن جرب کرده و بیکدیگر و غنها و بدست مالیدن سود و در و اما که غلیظ  
 بود و کرانی محل ظهور قوه و جع یا همی که اندک و اندک و شوازی بر غایت بر و در عمل و بود آن  
 در فطن و من و چینه و زاید شدن در سگون و سردی و کور و در و شش و در و شش و در و شش  
 روغنی را که بران مالند و ان اشهاد کند بعدی که در و اسهال و غلیظ با عمل مذکور اصلاح نماید  
 و نیز آب بر و حلیث و جد و در مالیدن درین مرد و جسم بنایت نافع بود و اما که سبب با غلیظ  
 و هفت عمل و جع و احساس حرکت آن در آن حوالی که کای و غن و در کردن و کای چکین یا فتن و یا  
 بود کردن و ظهور بقدر قوی در اول حرکت و کم شدن در آخر حرکت به آن کوی و غذا ای که  
 باید خوردن و ضاه و کای با دسکن بکار داشتن و در و غنهای که را بیدن و در و ای که  
 مذکور خوردن و مع ذلک با دسکن را بهر دست و کین شد و تحلیف نمودن و دفع فراق را بعضی  
 با لیمو لیمو مرافق اصلاح کردن و ای که سبب اعتلا و عرق شست بود و در و جع بر رازی شست  
 کند باید و در آن اگر سبب آن اعتلا باز است و در حیض انقاسن با ز است و در منی است است  
 باید کردن و اگر بزرگ تر است و احتیاج افتد ضعه با سلیق باید کردن و غذا کم ساختن و مالیدن آن  
 بر طول و طرف همه بکشت ز بعد از این بر و غنی عمل چون روغن مصطفی یا مسکن چون روغن کاه  
 باشد که از زردی و شش معد و واقع شود و اگر کای کردن و کفند و سفوف معونی و در شش مال آن







او زنده کند که کج کند ناف و بر زیر که بسیار واقع شود که در دو سرین و عرق النساء و غیره یا بر کمر خفرا  
 و عرق النساء و اسهال خون واقع شود و صحت یابند چنانچه در آنکه فرنگ و بعد این شیوهها نیز کارهای  
 باید کرد و آنست که یا بر جگر و در عرق النساء و غیره یا بر کمر خفرا و در دو سرین و عرق النساء و غیره یا بر کمر خفرا  
 یا به نجات در هر دو موضع و در آن اثنا با از مولات و در موضع مضعفات بعد از آن که در کمر  
 و گفته اند که بگوید را از عرق عمل بر کمر کشیدن و بعد از آن عمل بر عرق ریش یا ختن ناف شود و یا بر کمر  
 بر سینه و جگر و خون بسیار از آن کشیدن زیاد و از قاعده حجامت ناف بود و دفع و نیز آب حیات  
 برین تدبیر باشد و آنکه در موضع از انتقال ده و جگر را شاده باشد بعد صلاح حال هم این علامت باید  
 و در مطلق این علامت پیری که شک کند ماهه بود و خام کند از داخل یا خارج نشاید کرد و آب حیات  
 بقویات عضو بدن بعد شقیه لازم و ناف باشد و قبل از آن مضر بود و بقویات است که در اندام  
 شده و در اوست آنها هم بر این علامت را بکند و اگر بعضی و یا باید که در آن جذب شده آن محل  
 آن و تقویت عضو باشد از خارج بکار داشتن از خونهای عظیم باید و اینست بجز آن است که  
 خطا بود و اگر بکشد و جگر و عروق در جگر رسیده است نیز آب در سینه و حلیفات و در  
 او زنده کند و در موضع در عروق عروق را بکشد و دفع کرده بود و در بی آن هم سید اگر در  
 و مضمون بود که در کمر کشیدن شد و بر آن محل از سرین اندک و روی ظاهر بود و بخار از موضع رفته  
 که در او جگر چنین استحال میکند چون در عروق است و در عروق ثابت و در عروق ناخواه و در عروق بسیار  
 و در عروق که جگر و در عروق زنده و در عروق کلی و در عروق ریزه و در عروق حلیفات و در عروق که در عروق  
 و ضرایب که در عروق ریزه و در عروق کلی و در عروق ریزه و در عروق حلیفات و در عروق که در عروق  
 نیز سینه عروق می شود و ناف می آید و بدست بکشد و ادباعت مضعفات چنانچه از حرکت باز  
 در آن ساق و سبی لاغر شده بود و از ضعف و در عروق کشیدن فرمودم تا به موضع وضع  
 او جگر با لید و قدری فاد و در حیوانی در کلاب ساید و بدو خود نیندند بعد ساعی چشم باز کرد و از  
 بر آید و آنکه هر روز و وقت با در هر حیوان پیدا و نیز آب برنی مایل می آید و غذا را شست  
 بهین در و سر و ز قوت گرفت و در دو دم بکشد یا قوت خلاص شد بجزی علاج عرق النساء و چنان  
 که نامی آن پای موف را ندین و نیز میکند بعد در سینه عروق را کشند کلان آن پای می بست و بر  
 به آن کشند از بند پیری که در موضع ریش را از در و غلط فکری می کشد و او را فرو می آید  
 میکشد اینست بهین دیگر آن در و مضعفات می کشد اما درین عمل کای کبی احتیاط واقع شود و آب حیات را

انگشت

انگشت پای پیری می آید و چنان به حرکت میماند و شخصی که تجربه این علاج کرده و این قصور پیری آید و حکا کند  
 طریق در شستن مفر کرده اند که آن لازمست برین مرض عظیم ناف است و آن چنان بود که در موضع  
 نشیند بعد این و نیز عمل بر پای غیر موف را چا و در و بر روی ران موف بند چنانکه بکشد متعین  
 بعد بر آن پای موف را بر و بکشد و چا و در بر بالای ران غیر موف چنانچه بکشد آن غیر موف متعین  
 و چنان قرار گیرد و در جگر این نوع امراض شستن مريض در آب معاون بعد نه هین بر عروق سینه  
 و بعد از آن هم در عروق بالیدن ناف بود و اگر در آری نشیند که علامت قوی و کم کرد و در آن باشد  
 هم بگوید و در موضع کشار و در باه و کلاغ پس بسیار و عک و به و بچکرک و کلس که در صحرایا می شود  
 برین دوم در از در و مضعفات پس و نیز شستن مريض می کشد بود و اگر در سینه با هم جمع کند ناف  
 و گفته اند که چون این مريض را این علامت موثر نفع هر روز یکدم با کمی تقال نقطه سفید با شراب سحاح  
 بخورد و صحت یابد چنان ششانی ناف در کمر کشیدن مريض که در سینه چا و شیر و غر زوت و مقل و شقی  
 و زنجبیل و سورنجان و شقاق و تخم حنظل و طع منی و جند و زرنبا و مصلط و امیر سرج و برک سداب  
 اینسون و تخم بادیان و بوره و فاخته مساوات حله را می دهد با هم برشته و شیا ف سازند و اندک  
 و جگر الکاف صلیب مفعول در و در بندای زانو و دستها و انگشتان دست مضعفات این مضعفات بود و  
 سور المزاجی سازند و در این بیشتر افتد و یا حاکر که جذر مواد بدانجا کند و سبب فعل درین مريض  
 المزاجی تمام شود یا اعضای بیشه فقط که به انگشت مادی و موجه متولد کرد و در مضعفات مضعفات شود و این سواد  
 یا ساده یا شیدا مادی و ماده آن با لیم بود و در این بیشتر افتد و یا لیم خام باشد و یا خن بود  
 و یا صغرا باشد و یا باد بود و ماده را از سودا و ام واقع شود و اگر آنها فضل مضم دوم با سیم باشد و تخم  
 برین مريض ممانت میناید خوردن غذای نامواختی مولد ماده است و بدی مضم و رنگ را بخت حرکت  
 بر سیری و جماع و حمام بر امتلا و احتباس خون و آب سیر و طشت و شرب خرد آب میوه زنا شست و دم  
 خوردن بی ترتیب و ششها با لیمات خوردن و هوای بهار و فایز و کثرت زلزله و بسیار باشد که بکشد  
 عظیم خطی که از در و در آن حین حرکتی مموار کرده شود و آن ماده در دندان ریزه و بانه و این مضم  
 میراث بفرزند آن روده و دیگر بانه و بعد بکشد در هر چندگاه باز مود کند و سبب بر ماندن آن  
 آن هم که در مضعفات ممانت میناید خوردن غذای نامواختی مولد ماده است و بدی مضم و رنگ را بخت حرکت  
 در و در مضعفات ممانت میناید خوردن غذای نامواختی مولد ماده است و بدی مضم و رنگ را بخت حرکت  
 مضعفات بود و دفع ایشان مضعفات را به سیر کرده و بسیار باشد که ماده آن در دندان ریزه و بانه و این مضم

شیاف مضعفات

مجمع المفصل



و انکشان مطبوخ و در هم مجیده شوند و کوزه بمانند و باشت که در میان بندگاه انکشان کوشش فزونی آید  
 و این از ماده بلغمی و موی افند و کچ از ماده بلغمی و سوداوی و سبب معاودت آن هم این است که بگوید  
 باشد تخصیص معاودات آن و بعد از این مرض میرزا زود و عرق النساء و نفوس و اقع شود و بکبت اکثر  
 این مفصل محلی است مواد را فی الجمله و ج و نفوذ مواد هم درین موافق صلبه در ترسیده و اکثر مری  
 که مفصل افند اول نفوس کسب آید و این علت بیشتر حران و ناقصان و مردم زمین و سوداوی مزاج  
 و اول طرا افند علامت شناختن براده در سوزن المراجی بلون محل لمس مزاج و اگر که تند و مزاج صحت  
 صریح افند از دوا موافق و در حقیقت از دوا مضاعف طبع خلط سبب تدبیر مقدم و قوه و ضعف آن  
 در اوقات روز و در بر از دوا قاره و در ابتدا و فعل و محذو سن آسان بود چنانچه مراد بعد بیان یافته و اگر که  
 کند بر حرکت داده آنست که از گرم فقط و از سرد فقط نفع نیابد و دفعه دیگر از سپهری منصف شود و گاهی  
 که در گرم کرده باشد و تدبیر بر طبع آن خوردن سیوا بی بسیار و اقع شده باشد این ماده گرمی  
 چه آید و بسیار بود که ماده این علت فاسد شود و مجوده و علامت آن باشد که وجع با کوه سوزش بود و اگر که  
 گرم و ملا سوزانده متعذر شود و از جزیای خشک رحمت یابد و اگر که ماده ریخی بود و جفت محل و اشغال دراز  
 محلی برای آن دل کرده و تقدم شامل اطعمه و خاک با و اگر که بران که او باشد که این ماده از حرارت  
 و حدت بر تری باشد که در دستم آن در دوا و از آنجا که در این را الطبار کج الشو که نیک علاج آنجا  
 که مرض آنک در بعضی مفصل بود و گندیده و یا در اکثر مفصل بود و گندیده و عرض آنکه فزونی باشد  
 اصلاح یابد و اگر که مرض قوی و نوبه و اگر سبب سوء المزاج ساده باشد خشک تعدیل باید کرد و آن  
 که مراد از کوشش بعد از آن است که در ج و تحمیل ماده غنودن و چون سوء المزاج بدن و یا اعضا  
 مقدمه مرض شده باشد و در تعدیل آنها اول سعی باید کرد و بعد از آن تدبیر بر ماده مرض بر و اخش چنانچه  
 مینماید و گاه بود که در تعدیل ماده حار آن باست فراغ اندک بلغم و اگر سبب ماده باشد اول  
 آن باست فراغات مفرزه و منغذ بر یخین آن بعضی باید کرد و آنکه در تحمیل باقی از محلی کوشیدن  
 و در هر تدبیری چند چهره می باید استشن اما اگر که غلبه ماده دم باشد چنان رعایت باید کرد که بعد  
 روز یا سه روز فصد کنند و در آن ایام مریض سببی قلیق لطیف مناسب خوردن و چون در دوا  
 رست باشد اکل دست چپ بکشد و بر عکس اگر در زانوی رست باشد با سبب دست و پست بکشد  
 و اگر در زانوی چپ باشد با سبب دست چپ بکشد و اگر در هر دو پای بود از هر دو با سبب یکجا بکشد  
 در هر دو دست بود از هر دو دست یکجا بکشد و خون بقدر ارقه بر داند و بعد سرد و زیاده را

صلح

ازان قوی مندرینه خصوص صکار در در با بهیا باشد و اگر بدین هم بسکین نیاید مسهل لایق هم دهنه و ریگی از این  
 بکران تخصیص مفرزه و یازدهم و چهاردهم و غنودن شربت مناسب سوء المزاج و موی مندرینه چنانچه در امراض  
 مراد از کوشش و در قی اخلاط هم برین قیاس عمل باید نمودن و درین اثنا بطول کتب سوزن یا طریقی  
 منع رگشنداده غلبه بلغمی باید کرد و اگر که در ج و صفرا باشد چنان رعایت باید کرد که کشتن بر اقع  
 منع و بکشد و شربتهای مناسب بخورد و اشغال نفع بکشد و بقوی را که و خلاف باطل بسیار چون  
 نفع یابد آید مسهل صفر و گندیده و در جزیای مواد گرم چون تی و در اخلاط افند و باشت با سبب  
 باهر سنی باشد در مسهل دهن و در غذا و شربت ملایط جانب آن باید نمودن و مسکنت آنها در تدبیر  
 باید داشتن و اگر که ماده بلغم خام بود از ابتدا دفعه ماده که شد بیا نفع بخورد و ایندن کلکسین بی بسیار  
 باب را زیاده و شباه آن و رابع و در دوا برنده و بعد نفع تمام استغفار فند و این قسم چون در دست  
 استغفار فانتین قوی تر یابد و قی قبل از مسهل بعد از آن کرد و بمیان باید کرد و اگر که ماده آن که  
 از بلغم و صفرا بود هم خشک تدبیر نفع باید کرد و بخور بنیدن حسنه ای مرکب کنایه هر دو صند بود  
 و شرط الغب من غلبه و شباه آن که کوشش و قی بسیار فرمودن و بعد نفع مسهل که در دوا  
 دفع کنند و آن را اگر که ماده از سوزن خالی باشد از مضجعات و مسهلات سودا هم استعمال باید کرد  
 و اگر که نفع دیر حاصل شود و الاصول بار و غنودن جزیای زیاد و آن چنانچه در کشت اعراض کرده  
 مثلاً زمین شده و بسیار بود که بر رات محض نفع تمام یابد و حاجت مسهل نیاید و آن برای طبعی  
 منوط است و بعد از این شقیبا تحلیل نفعی ماده و تقویت عضو بسکین وجع باید کرد و باید ن تیزاب غنودن  
 که در وجع الورك و عرق النساء کوشش و قی از تقبیل ماده و نفع مقویات عضوی جو از بی لبنیات غلظت  
 بکار نشاید و شستن زیر اگر مفصل بود و آن دوا ماده حرکت کرده را دفع کنند از خود و آن ماده کوشش  
 و در مری مندرینه در دوا از آن حال حد و ش انواع اعراض باشد و اگر اعضا برین تخصیص  
 روزه و پاک کنند و این نوع خطا از طبیبان جاهل بسیار واقع شده است و رابع قریب بین فعلی کند و مسهل  
 ضعیف هم جهت تحریک کردن آن مواد در دفع تمام کردن در اول مرض منع کرده اند و چون محل مرض صفا  
 واقعست از هر چه بعصب مضرت مثل برشیا و لبنیات و مخدرات بی اصل و سر و با تا ضرر بی کلی  
 نباشد بر مریز باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب باقی وجع و جذب ماده است محل از آن حد را بگوید  
 و طریق ممکن است در علاج این اعراض آنست که در ابتدا چون وجع غالب بود و طبیعت دفع آن مشغول  
 کشت در سبب وجع کوشش با استعمال مسکنت از خارج و مخدرات که بعصب منده و خلا را هم نشانداده است

قوی



یکه شربت بود مردم قوی مزاج و دیگری که بر نه تم از زایانه و اصل سوسپ و اصل با دین تم کاسنی از هر یک شربت  
 تر به معینه و سور بخان آن هر یکی دو درم جگر را بچو شاند و در و رطل آب تالشی با کله آکاه آنرا صاف کرده  
 درم تر بخین اضاف کند و به مردم قوی مزاج را و حبسین و ایام فیهرا رام پسندیده اند در مطبوخ  
 مناسب چون مطبوخ سور بخان و لقرقات در نهالای عالی هر مزاجی بقدر قوت هر شخصی بر طبیعت  
 متعلق بود و کپنی را که از خردون دو انفرت بود حبسبالی او فو بود و جربست و اما سسل ملغم  
 صفرام که آن بود ازین مسلمات که جهت آنها که کوشد لیکن اجزا سسل ملغم مرشته باید و اگر مسلمات  
 بلغم را بصبر و مقویا معوی ما زنده بگو بود و ایار جات خود کافی بود درین مقصود لیکن در مطبوخ سور بخان  
 اولی بود و اما سسل سوداهاست که در امراض سوداوی گفته شده معوی ایسه بخان بیان آد و به که مالین  
 آنها را نافع یافته اند و عن زیت که افی در آن جوشیده بود و غسل آب نارسیده بعد پرون آمدن آن  
 حمام بر شیده و بعد اعلی و الی این ملغمی بود که بعضی از رکهای ساق و قدم مطبوخ بر خواسته شود و باید که  
 که بر سران پدید آید و اغلب در ساق حادث شود و بیکسین مرض کش و شدن عرق بود و در بخین غلیظ  
 در آن اکثر آده این مرض خون سوداوی باشد و یا خون بلغمی و گاه بود که خون صرف باشد یا خلط  
 دیگر و هر یک با علامات آن چنانکه در امر میوه شده بتوان شناختن و طعماهای غلیظ و زرد و بسیار  
 اعتدال حرکت کردن که بر پاهای زرد و زرد و برین مرض اعانت کنند و ازین جهت چنانکه و حمالا ز بسیار  
 و گاه بود که از اشتغال آده مرض غلیظ و یا غیر آن پدید آید و این مرض خون کش و علاج به قبول کند و باید  
 که اچنانا سبب حرارت مزاجی معوی با ده آن راه باید و به اجبت پیش کرد و محل آن غلیظ طریق معوی  
 به پیران مرض است که بر سر کشته از جنای سودا و کسینه مولدات بلغم غلیظ و از هر چه خون غلیظ می شود  
 و کم خورند و بیشتر از معص حرکت جماع کنند و در خفقن با بهار بر بندنی ناده دارند و بسیار هم بر پاهای  
 بلکه و یا با بهار در آن کشته و ناده آنرا بعضی با سلیق هر دو دست کم کنند و کم بجیت مخالفت  
 و به او معنی که در قی کردن معوی دارند چنانچه یک روز در میان قی میکنند و قرین برین منفعت یافته و در  
 بهر نفع باید و بعد ازین تدریجی ناده را با یا را ج فیهرا و جرمی و طلیخ افیتون و یا حبان و یا  
 در آب شیر و یا شیر و آبها آنکه مناسب هر محل باشد پاک کنند و بعد روغهای قابض و معوی غصو  
 اگر بعد بالین تیزاب نیم نرم روغن کاسی کنند نفع بود و چون مرض بستیم شده باشد چاره بود  
 آنکه پوست را بشکافند و در آن پدید آید و به انشی شقی سازند و بدست مالند تا خون غلیظ بسیار از  
 برود و ناده از غصو منفع گردد و درین منته نشود و آنگاه اصلاح آن کنند و اگر امن نباشد و از غو

بسیار از این

یکه شربت

یکه شربت که ناده و از عضو بخار یکشده و تحلیس میکند و مع ذلک تقویت عضوم منبایه تیزاب فاروقی بود  
 مفره اگر کسی بخان و در آن حل کند اولی بود و زیر اگر سور بخان در روغ و تحلیس فضلات این اعضا  
 یکدست و به جهت کین سسل غلیظ سبب اند سسل قوی بر جحر که ناده و آن بر صوری این شوند و بعد  
 نیز باقی که تقویت عضو کند و معی که دیگر قبول آن ناده بکنند چون درین لاد و جاج بالین و بدان عاده  
 نمودن فرایند که در آن از غصو بکنند و یا چهار ضل بر آن بگذرد و مع ذلک درین اوقات  
 خردون مقویات بدن و مصلح مرض بر بالای غذای مناسب مخرزد و ازین وجوه مرض کشند و اندک بود  
 مذکور کین آن نایند و در بخان ایضا سسل قوی که کم فی آن ناده و هم اسهال کند کند و دیگر که در غصو  
 جهت خلط غلیظ سسل بسیار و به جهت دفع صفر از نهال و در طبقات صفر و حسن ساخته و ندهد  
 که ناده و خونی سبب باشد و مرض خود قوی ناده و مع ذلک هم بخار کشد و کسینگی یکدست و من این نوع بخار  
 بسیار بر سر از نهال بر نهالان با فم تحلیس را مفاصل کشیده بود و در کشتهای است او هر یک مقدار و ذلک  
 در وی کشیده و اندک که در کشته و لون آن بسیار باقی بود و ناده آن از غصو و جانی عالی بود و به جهت  
 درین المصلح و حال اصلی رسیده و مردی دایم لظن بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورده و ادر او قات  
 علاج از آنها بر سر نهال و کاسی سسل و غلیظ هم خورده و در بهار شیده و فاس و جاج را با فم  
 بود و در بند های مرمت و کشتهای بجه کرده و بسیار صعب بود و مع ذلک کشته و ادر او و ای که در  
 نیز کین بر رده و در او الکسک نیز خورده و تمام بصلح می آمد فرمودم تا نیم نره تیزه و اساید و به جهت  
 بر آن کشته و بر نهال بند کاسی موفی که چند روز این عادت نمود و مع ذلک کشته و جانی بسیار  
 و ازین دو ای پشید و بر نهال کرد نره و مع ذلک کشته و جانی در این علت کشته شده بود و در وی  
 فرنگ بالیدم و به سوسو عرق کردند و مع ذلک کشته و جانی در این علت کشته شده بود و در وی  
 در این الشو که تیزاب بالین خورده و غلیظ نافع آمد و طبعی که در عرق الشو کشته شده در آن بسیار نشستن  
 جخصی که بعد از آن بر نهال بند کاسی موفی که چند روز این عادت نمود و مع ذلک کشته و جانی بسیار  
 و ای از مولدات ناده و تحلیس غذا و عادت خورده و غلیظ نافع عظیم و در وی کشته و جانی بسیار  
 نباشد و علاج بر نهال و اگر کسین باید باز نره و مع ذلک کشته و جانی در این علت کشته شده بود و در وی  
 نافع یافته اند اما سسل صفر اهاست که در امراض صفر اوی که کشد و یا چون شربی از آنرا معوی یکدم  
 یا نیم درم سور بخان کشند برین مرض نافع آید و اما سسل ملغم کینه سور بخان و سور بخان و هم غلیظ  
 و ای غلیظ و بسیار از هر یک نیم درم تیزاب یکدم و یا یکدم معول در آب گرم حل کرده و به جهت

در این

عسل







باب بیست و هشتم

باب بیست و هشتم در بیان مسموم من کتاب خلاصه التجارب تصنیف میرجای الدوله نویسنده  
 در او آن سبب میگویند که این کتاب تصنیف نموده و این کتاب ششست بر علی و علی  
 اما آنچه حالا نوشته میشود در بیان مسموم و ادویه زبان کار و حیوانات می کند و زیاده و زیاده  
 و طریق خوردن بعضی سمها و دواهای مضرت حفظ العفو و دفع مضر احتیاط از درد و مسموم و چنانچه  
 می نمودی و علاج کپانی که زهری بر ایشان وارد شده باشد بخورن و غیر آن به آنکه سم آنجاست  
 چون بوی زهره دارد و شود بر بدن فاسد سازد مزاج روح و با مزاج جلد نیز با حیاتی که از خون  
 نوزید است خواه که گیت مد آن باشد و خواه نباشد و خواه در دهم مقدم بوده باشد و خواه  
 مؤخر از پنج مسموم بود و بغیر از هر معنی مقدم با هم و بنا برین اصطلاح هر یکی که با حیثیت دفع مضر  
 دیگر میکند نسبت به آن تریاق بود و آنچه این افعال گیت غالب کند آرام و تریاق بگویم بلکه آنرا از جلد  
 او و زیاده کار و یا مانع و معوی که گیت و لیکن در عرف طبایع حسنی که خون دارد و شود بر بدن فساد  
 غلبه کند خواه با حیثیت و خواه با کیفیت غالب و خواه بهر دو این فساد خواه که نسبت مزاج تمام بدن باشد  
 و خواه نسبت مزاج روح تمام خواه نسبت مزاج مخصوص آرام که نیز زیرا که هر کیفیت که بر تریاق  
 رسیده فعل از آن ظاهر میشود و تریاق در مقابل آن بود و همی است که خون دارد و شود بر بدن نفوذ  
 بدن و حکمت و مضرت مسموم کند خواه با حیثیت و خواه با کیفیت غالب و خواه بهر دو و تقویت خواه که  
 تمام بدن باشد و خواه نسبت به روح از ارواح ملته و خواه نسبت به بعضی از اعضا و بر این  
 سم و تریاق سرخ بود و نباتی و معدنی و حیوانی اما مسموم حقیقه نباتی که مذهب بال آن را پس و بی مسموم  
 و کید از سموت نامند آنچه جز نسبت افعال آن بازدهم است مسموم و بطریق که حکما مذهب تحقیق بر آن

و نام نهاد و بیان حالات آن نموده اند آنچه ثابت میشود پسندید بختی است در لون و حیثیت نبات  
 بر مسموم و آن در کوه کیده از طبیعت که میان مسموم و خطابی واقع است می باشد و قوه و علما  
 آن بر نه است که اگر پس آن کند و عرف آن بر آن الیه شود و باز زبان رسانند و رسالت بر آن  
 و هلاک سازد بواسطه یکف شدن روح طایفه از آن و فرار کردن بطرف مبداء و طایفه و اگر آن  
 و فاسد ساختن روح حیوانی را اندر دل و فرار نمودن روح از کیفیت آن و محض شدن با برین  
 رفیق از دل و آنچه در افراط اعراض نفسانی و بسته شد و حکما مذهب امتحان قوت آن بدان کند که  
 بر شاخ کاوشید و تعلیق کند و بهر شد که اگر جای شیرخون آمدن گیسو و بغایت بقوت بود و الا  
 و بهترین سنگا آن بود که بوزن کران باشد و چون بکشد درون سپیاه و براق و صلب بود  
 باشد که درون آن مابین سبب تیره یا سفیدی تیره یا زردی بود و لغا سپیاه دارد و باشد که  
 بر روی آن حسنی چون محس طلق یا کافور پدید بود و سرخ آن اقوی از زرد و سفید باشد و زرد  
 اقوی از سفید بود و از جمله مسموم نباتی و غیر نباتی سپیاه و سپاه اقوی باشد و کوبند آنرا اگر بر یک  
 مانند از برون موزنه را کب برای کندن و این سم که یاب بود و آنچه یابند حکما و سلاطین مذهب کبسی  
 و نیم من حرون استقل نمی از نیست و لعل که بعضی آنرا لعل گویند صغیر نیست و کوبند صغیر کنند  
 و کوبند لعل موصوفی بود که اندر روی بود با این صغیر آنجا حاصل میشود و کالاکوب یعنی سپیاه کل آن  
 بختی بود که کل نبات آن سپیاه گراید و در حیثیت و لون شبر کیده و روشن سپیاه بود و دلاهی  
 نیز در کوه کیده از تربت شود و در قوت قریب بود پسندید و کل ادم در غایت قوت بود و در تربت  
 او آن بود که براق و درون و صلب کران و وزن باشد یکجا بختی است در هماه و نام نهاد  
 ظاهر شبر بچهار لون درون آن سکری بود و بردن او سپیاه گراید و نبات و بعد  
 ذراعی یکساق را بهر که آن بر یک خنساند و کل می سرخ باشد و باشد که زرد یا سبز بود و حکما  
 آن در کوه کیده از سر حدت کوه کاید و بهترین آن است که بوزن کران باشد و اندرون  
 دی صلب براق صغیر باشد و اقوی بر تربت است که اگر مقدار در روی بخورند در یک لحظه هلاک کنند  
 روح و من و نیم که زنی از صرف کند آن مقدار و در آن خورد و در لطف زبان و دهن و صغیر  
 شد و تن او گرم گشت و بعد از چند ساعت باز بجای خود آید و اگر تریاق خورد یا عادی باشد  
 ادم پیش حکما یونان و ابله ایشان آنرا از جمله مسموم قویه مذهب کرده اند نیست و چون بوی کمال  
 مملکت است و دست به روی توان بردن و مشعر برافت میشود و در ترکیب معالجات این سبب



بود آنچه بدین ملک می آورند همین است و هماد با چنگل و نجار این امر از اصناف کجاست  
 و در آنکه تا نیم درم از اینها کشنده بود و تعیین روح و در لون و میات شبیه به چنگل باشد  
 در غیر مو اضع مذکور نیز یافت شود از دیار هند است بخی است سفید رنگی رنگ و تیره و طولانی  
 غیر خروطی و در کوه های خالی کشیده از اعلای آن یابنه و آنرا بعضی نموده هم گویند و لیکن که چندی از  
 محوره آنها باشد و از اصناف برلی بوده از جمله محوم بجا این اضمون قبول میکنند و این حال را  
 بگویند و بجا صفت نموده افسانه میکنند قبول اضمون میکنند و یکدیگر از این کشنده بود و بسوزش  
 و علیه حرارت و افراطی و اسهال و سحر و تشنج و شکم کلیل روح هله و بعضی زرد چوبه مانند ماند و گاه  
 او را در میان زرد چوبه زار یابند و بنابرینت که زرد چوبه را تا حدی تیره کنند و نقل کنند و این  
 قوت کشاکش قوی و کالاکوت بود و در میان کونیه که زریق را چون در جوف او طبع کنند در میان  
 بیک نافور و منقعه شود و صبیحی مسی از آن گسخته که در طبع مفید بود و العده علی الاطلاق  
 و آنکه گویند بعضی زنجیر مانند و آنرا کای در میان زنجیر سیل هم یابند و بنابرین زنجیر سیل را نیز صید می کنند  
 و در نقل کنند و این در قوت مانند کمال متوسط باشد و باید دانستن که در زمینی کسب نکند و گاه  
 کوه و کمال اعلام و میسج کجایه و دیگر نمیرد و آن نیز بچند دراع دور تر بر می آید و در کوه بر کوه محوم  
 و در کوه کجایه و خاک آمل بسیار یابند و در میان نماید که کویا برست و در موسم کل این همای صبح  
 کرد آنجا که هر کد ام که بوی آن کشنده هلاک شود و کوهی که آنرا پس موش گویند آن حیوان  
 حوالی اینها جای گیرد و از آن بجا خور و هیچ مضری نیابد و شنج گویند مرغی هست که از آسمانی گویند  
 و قبل از عدم گویند جهت آنکه از آرد از رعد آسمان میرد اگر خرق خورد چون سم پیش بد و بجز زنده غذا  
 او شود و هیچ مضری نیابد و جوکیان و حکیمان اند که مدتها خوردن این محوم عادت کرده اند  
 و با اضمون نیز حکمت اینها را به ندیده ایشان نیز بد آنجا روند بوقت کل و بوقت رسیدن آنها و آنجا  
 خواهند چشید و مغز نیابند لیکن جوکیان دم گرفته کل آنها چشند و در طبیعت مطلق پیش میان  
 بزبان و مندر خلافت مندیان حله را سرد میدارند و در مرتبه را به جهت بعضی آثار و فساد آنها  
 تا به خواص اینها می شناسند و حکمای یونان پیش با کرم و خشک داشته اند و در مرتبه را به جهت  
 بعضی آثار که هر آنرا صند که هر روح یافته اند و چون تجربه حکمای هندی درین محوم بیشتر است  
 آنکه و ای یک اینها صفت اعتماد در سبب تعالی اینها بر قول مندیان باید کرد و در طبع همک این  
 اصناف مذکور و تیزی و سوزانند که نباشد الا در موات که آن سوزاننده باشد و لیکن

اینها خورنده باشند فی الفور و از خوردن اینها خصوصاً کمال بعد در شدن اعضا دل  
 و غشی و در ابدید آید و چشمها بر روی خیزد و باشد که عاف کند و باشد که مضی گردد و گویند که از سبب  
 آن نیز صرع بر آید و هر که از این آفات خلاص شود کم بود که درون و دل بوفته و حله صناعی  
 و افغ ضرر رسد چون با آب ساید بران بالند و با ترغیبیکه بخوراند و حکای میسج  
 قوه و نگاه در دست جلای این محوم در میان کجی غلبه پوست کشنده کشند از کجی محوم کشند که در کشتن  
 محوم قویه چنان بود که در وقتی که این بجا رسیده آنجا روند و در آن حاین غلهای آن موضع  
 تمام کشنده باشد و باید آنرا برده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نمواند خود را از اینها  
 تارک در آن موضع سپیر کشند هر جا که می قوی بود از آن موضع سعای ظاهر کرد و قد سی کجایه  
 بران محل برزند و روز بدان علامت آن محل باشند و آن رخ را بر آورند و با صیاط آنرا بر آورند و در آن  
 زینهار بنانی که از جمله محوم مد کرده اند باید شری مشتم برست طبیعت آن کرم و خشک بود و در چهارم درجه  
 بوی مسی که در میان پوست و معده است بخی و روی درم کشد و سبیل و روغن از او بهر جای که در  
 کشند و دریش کرد و چون بخورند پیش و حرارت و سوزش درون پدید آید و در چهارم حله و گاه  
 باشد که اندر و زاریش سازد و در متعال زوی کشنده بود و اگر ازین مضرات خلاصی یابند و سبب  
 حادث شود جهت آنکه خلط را بسوزاند و بهرین دی آنست که فرم بود و تازه و سبیل و گران و زین  
 تبخیر گویند شخصی را دیدم که بلا در نهان میخاید و مجوز و مضرت نمی یافت و غلبت کشنده را معلوم بود  
 که این حال عبادت بلاد خوردن حاصل میشود و بلکه در اکثر محوم مکنست چنانچه تجربه من کرد  
 کجی پیش یعنی آنچه پیش در میان آن خلط کرده باشند خاصیت پیش آرد و لیکن و قریب بدان  
 از خوردن دی ظاهر شود و هر چند پیش با پیش و و آنچه با قوی بوده باشد قوی و دافعه و قوت  
 طبیعت آن سرد و خشک بود و در مرتبه را به خوردن آن حذر و سبب کی اخلا و ارواح و نواق و بار  
 چشم و برشتی و هر یک نفس که فکری زبان و گران و خواب چون سسات آورد و خارش در پوست  
 احداث کند و چشمها بغور در و و پس زبان که از آفته و عرق سرد آید و هلاک سازد و در درم از و نشیند  
 و بهر بخت تمام و اما حرارت غریزی در و در و چند شخص در عراق حبت هلاک خود مفا در کور را خوردند  
 و غشی آن قدری در و غشی کجی کشنده تا مدتی قبل علاج کشند و چنین بود و این خاصیت طبیعت و در کجی  
 ترش تر شیهام از غشی آن به باشد و قوی به احد است کشند و افیون نیز باقی مسی در محوم حیوانی  
 و معطل بود و بنابرین و بعضی تریاک مطلق گویند و الهام اکثر از کسب افیون کشند جهت آنکه زبانت







شرط اول و صفا و اهرنگ الطبا از ابرار النج که نیت نبات وی نم دراع و بر کهای این دار و این شمس  
 غلظت بود و غلظت چنان خفا بود و در علاقه های دیگر رقیق و بهیاء قدحما این نم سرخ و سفید و سیاه بود  
 جهت تفاوت نبات وی طبع جلد سرد و خشک بود در جسم درجه و سیاه وی از جلد اضر باشد بعد  
 سرخ وی و کل سیاه وی سرخ بود و کل سرخ وی زرد بود و کل سفید وی سفید باشد یا شکری و از  
 خورون اینها چنانچه سرخ شود و سیاهی اندامها و خارش تن و در او پدید آید و زبان بسیار کرم  
 و بهیاء کله بر لب می آید و اعراض خن ظاهر شود و از بخت بسیار جاها آنرا کدیو اند که نیت  
 و بهیاء کله در افر خفا کله و عصا و ورق او را نیز برین قریب خواص است که بهیاء بود و یک  
 قلندر آن جهت کثرت میل ایشان بخورون آن و با صطلاح ایشان اسرار کدیو نیت طبیعت سرد و خشک بود  
 دور از جسم درجه از بسیار خورون آن قریب کخلیات نیز النج ظاهر شود و بسیار بود که کله  
 و اقوی آن مندی بود و لیف که پوست آن ریمان سازند اگر چه در بهیاء و لون و طبع بهیاء و قریب  
 بود لیکن از خواص و افعال مضرات بهیاء آن مرتبه نباشد و شایسته آن قریب است و روح الحشم  
 و نبات علاج است و بعضی عوام آنرا بکک گویند که او سرخ بود و نبات آن در مغز را بسیار باشد  
 بعضی اطراف سرا و کدیو نیت این است که نیت باشد و بعضی هم چینی بود و درم بود و بهیاء و هر یکی از  
 شنبه و شام باشد و در و شام آن کدیو در خفته چون پاهای و در خصل کرم در طبیعت جلد سرد و  
 بود در آخر جسم درجه لیکن سردی وی کثرت باشد از خورون وی اعراض حشاشی رعم و جوشن پیر  
 آید و بهیاء کدیو نیت نماند و بهیاء کدیو نیت نماند که بهیاء کدیو نیت نماند و بعضی را قریب نیت نماند  
 که در آن کیفیت نماند و بعد از آن بطلان صحت یافته و باطله در داغ خلی عظیم میکند و اگر بسیار خور  
 هلاک می سازد و کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 خاک بر میان سک بنده وی کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 محبت آن سک بنان خوانده باشند انکی شخصی که محبت و مطلوبت خورنده اثری از آن هلاک  
 معهود و بهیاء نیت صفا که ساعات و دیگر شرایط رعایت کرده باشند و در ساعت مرغ بعضی هم  
 روز مرغ بطلال که مرغ بمرغ بود و در فصل و نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 بهیاء نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 عدد و نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 بهیاء نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند

سکران

نباتی بود

نباتی بود که نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 سر شد و تا بهیاء جسم و در او پدید آید پس تشنج و خفا صعب گشت و هلاک کند منع آنرا از خوردن  
 پیش هر که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و قول شنج مقوی قول کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و خشک بود و در جسم درجه و مثقال از وی بخورند غارش و سوزش از رعن اکند و بهیاء سازد و هلاک کدیو  
 خرق بسیار عروق صفا کرم و سیاه رنگ بود از نزدیک اصل می کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 سیوم دره از آن چون زیاده خورند اسهال فراوان کند و کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 اندر شکم اکند و دروغ بسیار آورد و اطراف را سرد و سست سازد و اندام جسم کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و بهیاء نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 سرخ عود و بر روی مایل بود و در آن کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 شجره در کنار آن بسیار روید و بهیاء نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 حرارت وی زیاد و از حرارت نبات وی بود و از خورون وی همان اعراض پدید آید و بهیاء کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و زبان بهیاء و کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 اوراق او را نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 سالی بیشتر نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 در بهیاء کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 طبیعت آن کرم و خشک در جسم درجه از خورون وی ریش شانه و اعراض درج کرده پدید آید و کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 بهیاء نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و شونیز در بهیاء نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 اینها کشتن و نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 و بهیاء کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 هلاک سازند و کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند  
 شویان و هلاک آن کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند که کدیو نیت نماند















خون از سپاه و باغیر آن بسیار خورند نشانی سرسام پدید آید و کلبه کبر و اندر و زکشت و در اثر زکشت  
 آن تاد و درم استمال کند و بسیار آن نیز مضربند و آن ترابری خنای مزنی و امثال آن باشد چون  
 جانش منده طلا کنند و بچین نافع بود و لیسع هوام را صفتی بسیار است و سرخ دریا به از خوردن آن بسیار  
 اینها رنگ روی تیره شود و زردی گراید و تن بیامد و مغز شود و تنگی نفس و تاریکی چشم پدید آید و  
 دندان ناخوش گردد و در حقیقت در دهن و حلق میباشد که ترش شود و با شد که اسهال تولد کند و با شد که  
 عقل و غشی مادت شود و باشد که بی منی برانند از و اگر سلامت یابد دند آنها بپسندد و گویند که ضعیف سرخ  
 کردن حیوانات و مردم کند و گزیده او آب بسیار غلیظ کند و زود بکشد ضعیف زرد از خوردن آن  
 خون آن استنای طعام برود و اگر دروغ ترش آید و رنگ روی تیره شود و منش کشن قی و در د  
 و آب بسیار سگ ساقها مادت شود و گویند که چون مطلق صبیح را با زیت و یک بریزد و بخورد ترابری  
 موام و مرض خدام بود و شکاف آن بپسین هر طوطا نانه بکشد لیسع را معیند و به نفعیت گزینی بسیار  
 جوف ضعیف از خوردن آن زبان بیامد و درد در کام و دهن و حلق پدید آید و بعد و در د  
 آید و در مرقن سوزش و حرارت افتد و ضعیف غلیظ آید و طرف و لب این از خوردن آن تاد و بهی  
 ضعیف مکت پدید آید و هلاک کند و جهت کردن با نافع آید موز و زود که حیوانی بود که بکشد و منقض و منقض  
 بهیات بضع اندر پالیز باغری کند از خوردن آن قریب با عرض در ارج پدید آید و جهت غرض  
 خوردن نافع بود که کشت متعین آنچو برانی بود و باشد که از ترن تازه بر آورده و حکم و شایسته غرض  
 باشد خوردن آن تاد و بیضه آورده و باشد که یک روز زیاده و زهوش افکند و باشد که علت شایسته  
 آورده و بکشد و آنچو کشت مای پخته باشد که شایسته غرض شده باشد از خوردن آن اعراض مطهر آید  
 و آنچو کشت مای صغیر و اهر باشد طرف و آب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آید و  
 و از مرقن مرق کند و آب بخصیض از بعل و کشن آن چو کوش خوشتر از خوردن آنها رنگ بریزد  
 شود و غشی افتد و اطراف مالتد و باشد که بکشد و چو کوش یک کشت کشنده بود و همچنین چو کوش  
 سبع دیوانه و از دواب چو کوش بسیار اهر باشد خون که تازه باشد که از آتش میدان آن  
 در جایی طعام در خیزد و زبان سرخ شود و نفس تنگ گردد و همچون پاره ای خون بسته در میان  
 پیداشد و منش کشن تاد و ضعیف و صفت آب بود و باشد که کفای و کز از بکشد شیرین باشد  
 بعد از آنکه ترش شد و باشد معده مزاج بود و در کشن و غشی و چشمت معده آورده و باشد که بهیضه آید  
 کوشت مار از خوردن آن غشی و ضعیف و قی با فراط بسیار زرد و درم و کز غشی اعضا پدید آید

و آنچو نه بر آن اتوی بود و مرز آن زود تر باشد بود و بکشد و ضا و کشت هراری بر لیسع آن  
 آنرا کم کند قی اسفه بر یک هیاه و چال مرغان سنگاری باشد و بر سر سنگ ابرو غشی یابد و از  
 خوردن آن غشی و خند و قی با فراط و کمضه ضعیف مادت شود و هلاک کند تبغض و اندر علم و انا  
 حیوانات کمی گزیده که سم آنها را اثری نام بود و مار بداند که جواران کج بضع و قوه می رخصت باشد  
 یک صفت است که سم ایشان قوی باشد بر بزرگ هر که بر سر بکشد و بیشتر از ساعت مملت مذ بهر  
 نجارب کشته اند که لیسع این صفت را علاج نباشد الا بقطع عضو فی الحالت قبل الا نشاء و بسیار بود  
 که برین تدریج خلاص شده اند و این شیخ محراب صنف چند قسم باشد یک قسم موسوم بکشد بود و آن  
 باشد که بر سر او سر قریع بود و شش پتاجی و بعد مقدار دو دست باشد و سر او تیز و حشمتا سرخ و  
 او سپاه زرد بود و مار کریان او را اعم و اصل گویند یعنی اخنوخ می شنوند و بر او کار نمی کنند  
 ملک داران باشد و شاه ماران نیز خورند و در دانت سم آن بر تیره است که هر چه بد و زرد یک شود  
 هوای نفس او تسنود و در درک و سوراخ او هیچ کجا نرود و هیچ حیوان در حوالی مقام او نرود  
 و هر چه بمقام او نرود یک شود از یک تیر تیر تاب با نظر آن مار بر و افته یا او از آن بشنود هلاک شود  
 هر حیوانی را که بکشد در ساعت بدن مهوش بگردد و بچو صدید غشالی از و روانه گردد و فی الحالت  
 و هر حیوانی که برین مهوش نرود و دیابوی شنود و میرد و گویند سواسی بر یکداری ناگهانی  
 برین مار رسانند و فی الفور او را بهیله هر دو فروند و گویند در یکداری لیسع سواسی بر یکداری بسیار  
 سوار هر دو فی الفور مردن نموده با لیسع مقام این مار بر کستان است و کم بود و ناگهانی  
 و در حقیقت اندک از نشان حرکت کند و دران اوقات هیچ احدی بران صحران که زنیار کرد  
 و مرا تجربه است که تحقیق این چنین خطری چگونه کرده باشند قسمی دیگر موسوم بکشد یا بکشد  
 رنگشان بر یک خطاف که آنرا چسبندگی گویند در ارانی او زرد یک بگری بود سم او اهر و غشیت و دست  
 بکشد غشیت فواق پدید آید و خدر شود و اندامها سرد گردد و پس بیات و خفقان و در غلظت  
 و چشم باز نموده کردن قسمی دیگر موسوم بزاقه بود و بزاقی تبارنی آب من را گویند و آنرا  
 آن بدین نام خوانند که چون کسی با چینه متوز ناگزید و دند آنها بر هم فشارد و زهر از دهن پیدازد  
 آن آب من او بر هر که آید هلاک شود و در یکد ساعت و در ارانی او یکد و کز باشد و رنگ او خاکستری  
 بود و زردی زنده اگر کزیدن او نخست تاد و بعلی پدید آید و کردن می بچد و حاکم از و کز  
 دردی بکشد پس از آن حسن حرکت باطل شود و بچو سکوت بپسندد قسمی دیگر موسوم بکشد چشمت



چشمی اوخت مایه و روشن باشد در اندی او سه کرد چهار کرد و پنج کرد باشد و پوست او دشت و خشک باشد  
 و لون او خاکستری که بود و بزرگی که بود و سم او اندر و ساعت بکشد از گردن آن بچو اوست که  
 بزاق پدید آید و یکم موسوم بقطره بود و بعضی شاخ و در به بخت که بر سر بود و بلند بود و در  
 درازی آن مار یکم کرد و کرد و لون آن لون یکم بود و بر شکم او قله سهای صلب باشد و دندانها  
 او رست و دراز بود و در زمین فلک جای گیرد از گردن آن تن تحت کران شود و پشت چشم بماند  
 روال عقل پدید آید و غشی کند قسم یکم موسوم ماز بر پس بود و بعضی پوتانی و آن در شکم او آب بود  
 آنچه در شکم باشد هم دم موسوم بود و آنچه در آب بود هم اول موسوم بود و از دیگر ماران قدر کثرت  
 تر باشد و گردن او پهن بود و از گردن او حرارت تحت پدید آید پس هم پس و مناکل  
 و غشی صفا کند و کند و صفت مستولی شود و اندر ساعت بکشد و اگر کسی از آن خلاص شود و بپای  
 ماند که خلاص نیاید و قسم دیگر و مرد است باشد و آن در شکم مصر بود و چند قسم دیگر بود که یکی  
 مخصوص نباشد بعضی تحت بزرگ و بعضی که بکشد بعضی سفید و بعضی شقر و بعضی رنگ گندمن بعضی  
 دندانها بود و صاف و بعضی مانند افی باشد و گویند که ثعلبان شسته و از جلد پهنات و صنف و دیگر  
 که در آنرا بسیار نوبی نباشد و مجروحان دی باطلای توپائی و علاج قرحه بصلح باز آید و تبه بر  
 قوی احتیاج نیافته مثل مارهای که اکثر در آب و علف زار باشند و ازین جمله بعضی ماران بزرگ  
 باشد که بعد از آن از جگر نباشند و بزرگ آنها را قدسی گویند و آنها را نمین گویند و اندیشه  
 و منه و نوبه و بر رستان بسیار باشد و مندی اعظم جلد بود و بعضی این بزرگتر را ثعلبان گویند  
 و چشمهای این مار بزرگ بود و در زیر شک او جری پرده آمده بود چون زخم آن و از هر سو  
 دندان زهر آورده و دندان او تحت فراخ باشد و ابروان دارد و در از چنانچه چشمها  
 او بر پوست و دیگر گردن او قله سها بود و اگر در آن موی باشد بچو بال جو اناث است و آن  
 و حیوانات بغض دارند و فرود و یک قسم از نمین در مای بود و حرارت آن نیز چون حرارت  
 صحرائی باشد صنف پسیم است که سم آنرا اهللی باشد چنانکه بود و که بعضی را سیر و زهر است  
 بهفته رسد و بعضی چشمه بعضی سبک کاری م شود و اکثر آن علاج پذیر باشد و اشخاص این صنف  
 هم چند قسم بود یک قسم موسوم باغی باشد و آن ماری بود و در بسیار و شکم و چشمهای او بسیار  
 و سر او پهن باشد و گردن او باریک و بلند و سر او بکشد و قوی بود چنانکه گویند و بپای  
 و ازین جهت او را کلام گویند و قد او معده از یک ذراع و نیم یازد و ذراع بود و چشمهای او چون

فلبس

فلبس باشد چون بگزانشان و دندانان پدید باشد و از آن موضع تحت صدی پدید آید  
 عسل که گشت تماند و باشد که گشت از آن رطوبتی آنراک آید پس بر روغن زیت بریزند  
 آید ز کجایی و در آن موضع بپزند و از آنجا باز آید و از آن محل آبی مسی و گرم پدید آید و بپزند  
 از آنجا باز آید چنانکه از سر و شکم آتش می آید پس بپزند و در دهان خشک شود و سوزش و حرارت  
 احتشای آفت و تب گرم و ناهض پیدا میشود و عرق سرد کند و لون بشه و ببری زنده و تبه پدید آید  
 و نفس منور و ضعیف گردد و در غش کردن و فواق و فی صفرا و لکه کند و بول و شوار بریزد  
 و شب کران میشود و از رخت و غشی میکند و چند مار دیگر بود که در لون مخالفانی اند چنانچه بعضی  
 تر آید و بعضی زرد و در بعضی سرخ تر و بعضی سفید و بعضی پسیم باشد فاما در بیات و فعل  
 به آن اندامها را هم از قسم غنی در سه اندام دیگر موسوم بچشم بود و بعضی شسته کند و ماری  
 بود که یک دست و برین و نشانهای بسیار باشد و سر او کوچک و گردن او قوی بود و در آن او را  
 تاج بنال تاریکی از آید و دنبال برده شود و از میان کتک پشت تا بنال و بسیار زنده از گردن  
 او سوزش و حرارت در شکم آفت و شکلی غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه میوزد و نه بوق برین  
 نه بول و در کما بر شود و در عین پیاپی و قسم دیگر ماری بود که از گردن آن منافذ و شمشک  
 و خون آمدن که در تاجی که اگر قرحه بود باشد و درست شده و دیگر باره خون از آن روان شود  
 و بر فدی بر آید و از پسیم و چشم و گوش نیز خون آید و جایگاه گردن پیاپی و بسیار شوش  
 رطوبتی آنراک می آید و در معده و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و سیر خا و اعضا و شکم  
 و او از منقطع شود و حال او علت سنان و بیات پدید آید و باشد که از آفت و دندانها  
 و لک شود و الوان این قسم مختلف بود سیاه باشد و سفید و منقطع طسپا و رنگ یک  
 سرخ و مخطط و در اندی بچو مقرر بود و سرد و نیا یک باشد و خشک و رفیق آن بر زمین چسبند  
 در خان بود و بوقت باد دندانهای او در از باشد چنان و قسم دیگر موسوم بچشم بود و آن  
 باشد باریک و کوتاه و بر درخت شود و هر که ایند خویشین را بر او زنده و بکشد و بعضی شکم  
 پیش هم دم سولی پس سرد و در میان او عوار بود و لون آنها ببری می گراید و از گردن آنها  
 اعراض گردن افنی پدید آید و قسم دیگر تیار بود و آن ماری باشد باریک و در از نمین تیرم  
 یک ذراع و نیم و دو ذراع بسیار دیده اند که چون بر چلوئی حیوانات و نمین تیر از بیلوی دیگر بر روی  
 و شخصی می حکایت کرد که دیدم که بر تنک ابریشم در باره دراز و از آن طرف بر آمد تا به



دره من او رفته بود او را دو باره کرده بود و از سر تا نو بزرگ کردن آن هم قریب به ارض  
 پدید آمده آن کثر کرد و قسم دیگر موسوم به بلوط بود جهت آنکه در محلی که بلوط بسیار باشد  
 دارد و هرگز که پوست باز نکند او را آنکه او را بقصد علاج کندی پوست باز نکند و در این  
 بوی خوش آید و هرگز او را نکند این بوی اندر و کبر و اعراض کردن آن چون اعراض  
 افنی است و قسم دیگر موسوم به کاه و رسیه بود جهت مشابهت رنگ او برنگ کاه و رسیه اعراض  
 آن بوی اعراض کردن افنی است و قسم دیگر موسوم به رقیا بود و این ماری باشد رنگین برنگ  
 مختلف از گردن آن جگر و دهان خود و بریزد و در زنگشت و قسم دیگر موسوم به  
 جهت آنکه سر و جامه او پهن باشد و میان سپر او در حال بود و گردن بلند شبیه کبوتر و چون برآید  
 و سر و پینه را سخت بلند برداشته رود و چنانچه کوی استاده میرود از گردن آن نیز بوی  
 نهش افنی پدید آید و در موصی از جبال کوه ماری دیدم مقیده از یک دست و از سر تا دم  
 و برنگ صفی بنفش و کور بود و چون بر سر راهها سپید کسی بپزد که در ذری خفته از گردن آن  
 لیس افنی نیز ظاهر شود و زرد رنگش و بعضی او را کور مارم که بید جهت آنکه کورست و قسم دیگر  
 موسوم به کاه بود و آن ماری باشد بزرگ و در ماری کردن آن بوی کردن افنی بود و قسم دیگر  
 بود و از گردن آن دردی سخت کبر و طسوع سر باید و خدر شود و هلاک شود و آن با همی  
 بود و قسم دیگر موسوم به کاه بود و آن ماری سخت سپاه باشد و در جاهای دور از آب  
 مسکن است و او را از گردن آن بوی کردن افنی باشد و بعضی زرد و تر از افنی گشت و پینه  
 در پشت که زهر ماران اگرچه در یک طبقه باشد کجای صانع و مواضع و اوقات احوال  
 باشند چنانچه مار ماده بدتر از نر و جهت آنکه دندانهای ماده چهارم بیشتر بود و از آن اگر  
 دو مین باشد و در طبقه افنی که بید افنی باشد و مار جوان بدتر از پیر بود و کرسنه بدتر از  
 سیر بود و در یک صنف در از نر و بزرگتر آن بدتر از کوتاه تر و خورد باشد و آنچه در موصی  
 بود بدتر از آن باشد که نزد یک آب می باشد و آنچه در میان سنگ که جای دارد و آنچه در میان  
 و اگر نهار کرده بدتر از آن بود که بدیگر فضل کرده آنچه سپاه بود بدتر از سرخ باشد و سرخ  
 از زرد باشد و بدتر از سفید و بدتر از یک رنگ بود و خاکستری میان سرخ و سفید باشد  
 و بعضی بدتر از سرخ بود و آنچه یک رنگ زرد زخم دیگر و ضعیفتر از زخم اول باشد و آنچه خوشتر  
 یکی روز که بدتر از آن بود که در میان آب اتفاقا و یا در وقت خشکی او خور و زشت کند

و آنچه

و آنچه خشم آلود بود بدتر از آلوده باشد و آنچه در وقت جفت گرفتن و پستی کرد بدتر از آن  
 فراغت و باشد و آنچه پیش از بر سران یا بر عصب یا بر برگ رسد بدتر از آن بود که بر گوشت  
 پوست رسد و آنچه با عضلانی سپید نزدیک بود بدتر از آن بود که دور باشد و نزد حکما و مجربان  
 مندر زهر مار سپاه بدتر از دیگر مار است و هر چند سپاه تر باشد و زهر مار مطلقا زرد ایشان  
 سر دست جهت کدیر و خواب و درون کم در کردن و بکرمهای نوی علاج یافتن و نزد حکما  
 و ابتلاع ایشان زهر مار در غایت کمی است جهت سرعت نفوذ و احراق و تعفینات قوی تر  
 و قوی حرارت در زهر مار بیشتر در زهره و دندان و کله و دنباله باشد و الله اعلم مقرب کرم  
 سه نوع بود یکی آنکه دغ بر داشته بود و آن کج لبون نصف باشد سفید و شکری و زرد و بزرگ بود  
 و رنگ یک و سپاه و دندانک و دو بهی باشد که بعضی را غالب تن زرد بود و بناله سپاه باشد و  
 نوع کرم اندین مالک سپاه بود و بوقت طلوع شعری بانی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و  
 جلا اصفای او بدتر از زرد بود و لیسک پیش ده بار بکتر باشد و از جدا اینها زهر سپاه تر باشد  
 زرد و سفید ضعیفتر بود و هر دو بناله بعضی را بیشتر بود و بعضی را کمتر و غلبش مرده داشته باشد و در  
 کرم بیشتر در پیش دنباله باشد و مطلق کرم کور بود و از کرمون بر این نوع عمن کرم شود و جلا کرم  
 سرخ کرم و آسپ و در وقت کندن و اضطراب لرزه و اختلاط نقل پدید آید و باشد که گاهی سر میشوید  
 کاه کرم و سالی و کاهی چنان بود که پندار برف بر او بار و کالاه کجای خلیدن سوزن و لپها اختلاط  
 و خاکی و قی غلبه و بعضی خری نه بر آید و پینه و استر خا پدید آید در وقت و باد اندر شکم افتد و  
 او کور و در اطراف روی افتد و بعضی که زخم بر اسافل بود و تری همان آب افتد و از چشم او رطوبتی بیاید  
 و در گوش چشم افتد و مقعد پرورن می خیزد و قضیب آس کند و اگر زخم بر بالام بوده باشد و بیغوث  
 آس می پدید آید و با خردمان مسطری شود و دندانها بر می نشیند و این حکام این را علاج بود و جالینوس  
 که اگر زخمی از زهر سرشان آید یعنی آرد و اگر بر عصب یا پینه کند و اگر بر او ده افتد عفو نیست چه پدید آید و زخم  
 مقرب بر او بود و آن در کشته و در سپاه بود و گاهی از زمین جرسید و باد از جایهای دور  
 و زخم این کونینچ زخم مقرب سپاه بود نوع سیرم موسوم به کاه بود جهت آنکه در رفتن و ب خود از زمین  
 میکشد و شکل تن او بوی بزرگ آنکه در آن باشد و کج رستان و عسک سپاه بود و کونین زهر او کرم بود و در  
 که زنده در او سپاه نباشد و دیگر زهر یا سیوم روز و دخت کند و لون او کبر و باشد که تر قان زبانه  
 پاماسه و جالیه زخم ریش کرده و بول خون شود و باشد که شکم باد کبر و هلاک شود و سخت خفقان























دور از آب و بهر جهت باشد خوردن آن لیس عرق با مفید آید و چون تخم آنرا خورده باشد اگر عرق  
 بهر جهت که طبیعت آن گرمی بایل بود و تر باشد در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 باشد لیس عرق را با نافع آید و طبع عرق آنرا لیس عرق بود و آنرا نوعی از کاسپی است  
 طبیعت آن سرد و تر بود و چون خوردن آنرا لیس عرق مفید است و در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 عرق با به و ضما کاسپی هم این منفعت بخشد کرب انوار است مشهور چون رومی و قنطاری و طبعی است  
 گرم است در اول درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست با نافع آید و در دهم درجه  
 عرق عین اگر است بفراسی کند تا که نیک و بعضی جاها تر خوانند و آن انواع بود و بری و بطبیعی است  
 بنوعی و طبیعت آن گرم است در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 نافع آید و عرق از قوی صفت معروف و مصل و نوع بود و صفتی و در آن سر خشکست  
 آنرا با نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 طبیعت کی سبب دی خوشی بایل باشد و طبیعت دیگر گرمی بایل بود و چون یک مثال مصل از نفع باشد  
 لیس هم این نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 و خوردن و دیدن آن مفید است و با نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 شری از وی و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 بر لیس عرق تر بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 و بهر جهت معتقد باشند استیفا می خوردن طبیعت آن گرم خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 تخم و بر آن با نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 جت نهوش ضما کرد و نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 مطلقا هم این نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 گرم بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 بسیار است طبیعت آن گرم خشکست در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 هر دهم درجه و خشکست در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست

برداشت از گیاه که در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 که با او هم کرده خوردن آنرا در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 آنرا بر نهوش طهارت نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 و خوردن آن بعد از آن در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 آن قیصری بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 و منور و لطیف روح باشد و با نافع آید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 ضعیف سازد لیس بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 جمله اجزاء و تریاقی نیکو بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 او تریاقیت بیشتر از تخم او باشد و قبل از وقوع محوم خوردن هم نافع باشد و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 آن بر برگ زرشب بود و نبات آن چون تر در درختان بود و بار آن چون خوشه انگور است  
 که چکه کم و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 لیکن بدوی باشد و لون آن سبز است و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 و عظیم تر باشد و نبات این را اگر لیس عرق باشد و صفتی دیگر بود که لون او سیاهی و سفیدی است  
 و رنگ و نبات او هم از سیاهی سیاهی که اید و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 باشد طبیعت گرم و خشک بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 جت نهوش لیس و لیس عرق هم و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 بالعادة بغایت نافع باشد و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 حیوانات را تسکین دهد چون سر چهار مثال ساینده با طبع عرق بخورد و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 خیال هم بسیار گیرند و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 بر دهم درجه و خشکست در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 گرم خشکست در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 مسکن است و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 مسکن فنی که چکه بود و در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست  
 بر دهم درجه و خشکست در دهم درجه و خشکست در دهم درجه و در آن سر خشکست















خوردن چنانچه تدریجاً نتواند ساختن و این تدریج را از خوردن و شایه کردن که مقدار قوت آن بقا  
معلوم باشد و اما درم قلیل کشیده از تفاوتی نباشد و احتیاط درین باب آنست که او را لا سیر  
کشد و از اعداد کشته و بعد از آن انگ انگ از حر و زبانی آن کم میکند و بر آن تدریج عادت  
چند اوقات در آن رسیده باشد که در خالص آن شروع تواند کرد و آن هنگام این تدریج را  
معتد بود و از جوکیان معتد شدیم که سیدی درم عادت جوز و کجناک خالص را به اینجا رسانیده  
که هر صبح یکمقال خوردی و مست مندی و چنان فریب شده بود که در حرکات عاجز بود و در وقت  
سکین در گوشت و پوست پدید آمده بود و پوست آنها را مر اعاده کردند می تا خراب نشود و چون از  
سکر بازی به طعام چرب بسیار خوردی و مباشرت کردی و مری طویل یافت با سلامت قوه حسی  
به آنکه حکما رهنه هر کسی را که میکشد آنرا با زبانی مناسب سخن کرده و متغوی میسازند و جمله متغویات را  
رسن نامند و چنان انواع رس را به آب کینه انداخته اند و طریقی خوردن با چنان بود  
که بهند با در او کجند پوست کشته و با کشته و برا و ریزند چند آنکه پوشیده شود بعد از این حذر را نام  
بودن و قوی میگویند و درین جنب احتیاط کشته قبل از خلط آن با کجند دست بر وزن آلوده نشود  
و بهیچ ریز از روی آن حفظ کنند تا درم کنند و چون سیکو خلط و مزج یافت چنان ثلث آن مجموع  
شرقی سازند هر روز تا یک هفته بیشتر و اگر طبع در اول کندی کند یعنی کمتر ازین استعمال کنند کمتر  
و اگر هر روز استعمال کنند موصی کنند و بعد موقت مکتف خوردند و موقت دیگر و ثلث خوردند و موقت  
نام را خوردند تا چهل روز ازین زیاده بخورند آنکه اگر منفعت در پانصد و کفایت باشد و اگر نه  
طبع خلط دیگر را بسیار در رسانند و ازین در گذرانند و اگر اندک طبع زیاده مبطلبه موقت  
میکند برقیب کورتا موقت بلا در تواند خورد و هر که آنقدر دفع برسانند و این یکبار به خوردن  
و آنچه که در شش غایت احتیاط است و الا من دیدم شخصی را که در جلد به بلا در رسانیده بود و موقت  
می یافت گاهی در سبای حکم کردی و آخر الامر بسیار دی هوا او مست نمودی و در کرمی هوا را که گاهی  
و قانون بر سر این فریفت بقانون بر سر این خبا که معلوم شود اما به وزن جزو کجند و ششها با این  
بغایت آید و چیزهای شور و ترش نیز و لیسات مرصه اند و میوه ها و حبوبات و ترمانع نفع دانی  
قبل از عادت نام اما طریقی خوردن نیز چنانست که بر سبیل تدریج از اقل تا اکثر مدتی مخالطه مصلحت  
از مقدار ماضی با مدتی کم کنند و موقت همین قدر هر روز زیاده نهند و بعد از آن موقت یک  
مدتی اضافه میکنند که تا چنان شود که مدت دو سال را بگذرد و رسانند و ازین در گذرانند و در

زند و محوی غریز دق برین تدریج مخصوص است و بعضی جهت احتیاط آنرا با بسیار که مصلحت است  
معی نموده خوردند و ابتدا از مقدار کمی کشد و در دو سال بمقدار دو درم قرار دهند و اگر در  
تدریج بسیار کم کند نفع آن زیاده بود و بر سبیل این نیز قریب بر سبیل رسن باشد اما حرکات این  
بدان بر تدریج نباشد و لیسات این جا مطلقا جایز نباشد و شیرینها و غذای خشک به این مضر کجند  
زیقات و غشهای مسموم خوردن جایز بود و شیرینها نافع مینماید و دیدم که انواع علینا و شش  
قوی کجند و سرعت آن را می لغوی و قلت ششهای طعام و سوزنم و لکهای سهیل و سستی اعضا  
مالیجیا جلا آنها بعد از زنج صرف خوردن بر طرف شد و در مدت دو سال و موقت نه در  
خوردن احتیاط و تدریج است ابتدا از آن مقدار ماضی بود و اختتام آن در دو سال برین درم  
و بر سر آن به سبیل بر سبیل زنج بود و چون کدی را دیدم که سم الفار را بر کف کرده بود و یک درم و چنان خورد  
که کویا نبات میخورد و این درم اراض فرم علیل را بر کف کرده و می تا طریقی خوردن کجند و نوع بود  
کمی که صرف آنرا عادت کنند چنانچه بر سبیل خوردن افیون است و دیگری آنکه او به موقت با آن ضم  
نوی که خور و علیل باشد و این نوع انفع بود و مد او مست آن تریب بر سبیل خاص نباشد لیکن  
و چربا با این انفع باشند و چربای سب و خشک سبب خشکی شوند و چربای سب و غلیظ  
بنم ضرر و در اندر موقت به آید و در وزن و حش سب و معاین آن بعضی در فرابا دین مذکور  
شدن انشاء الله تعالی اما طریقی خوردن ماضی بود یکی آنکه بخت کشت آنرا تدریج عادت  
به سبیل زمار گیرند و یک آنکه به سبیل حکمای یونان در معاین کنند و به آن موقت فرمایند لیکن  
به سبیل حکمای هند لعوی سازند از اصول افومقوی مثل بلک و چ و چ و چ که در پنج فاراد چ و  
تا ثلث و چ شیطری بسیار و چ سمبالی حکم کوفته و از علقهای مقوی باع سب مثل سب و کالاج و کالاج و کالاج  
و بود که کوی و قشار الحار و سفید و یک بلک کوفته و از نتهای منوعی تا فظ مزاج چون مانجا و سب  
مستقل و چ زما ثلث و اینسون و زیره و تخم بلک و تخم هکرا از جنسی اجزاء آنرا برابر یکدیگر و این حذر  
کرده در زمین دفن کنند و بعد ششها که جمع این اجزاء خاصیت و طعم و قوت خود با سب است  
و به سب و بسیار بزرگ که زنده در آن اندازند سر آنرا بکیند و بکیند تا هفت سال که اول محل  
اطفال است با این حکام اجزای مد تمام ادر و به تحلیل یافته باشد به صورت ای گرفته باشند پس  
آب را با لایند و صاف کرده و در ظرفی چینی نگاه دارند و هر روز آنرا کی میخوردند تا بمقدار یک شرب است  
رسانند و بران قرار دهند و بعضی با دو از سب سال که مدت بلوغ کو دکانت فم را حفظ کنند و آنکه































بعضی هستند به صورت لکاه دارند شری و در متقال بر ناستا گویند جوانی و سپیدی موی لکاه دارند  
 سیاه از غلغلات مصنف اجزاء ترکیب آن بکینه سیاه و ده درم سفوف معوی غ درم سفوف  
 زنجبیل از هر یکی دو درم گرفته و بخت سیاه را با اینها بکشد و بعضی شربت بوجون سازند و شری  
 مقدار نود و بیست و شش از غلغلات مصنف بغایت مفید بود اجزاء ترکیب آن بکینه مصطفی  
 و در جینی از هر یکی دو متقال فضل شغالی و زعفران ربع هر دو ایون بخیزد درم جلد را گرفته و بخت سیاه  
 اسفوفات کینی این سفوف از غلغلات مکاره است و کینی با سم خست الحید است و چون  
 اجزاء برین دو اخیست است بدان موسوم گشته و اجزاء ترکیب آن بکینه حبث الحیدیه بر مقدار که خواهد  
 در بست متقال زان کینی مسوق و بخون فضل و جوز بوا و میل و قرنفل و زنجبیل و هین و مغش از هر یکی یک  
 گرفته و بخت منم کنند و بام بپزند و بسیار خلط نماند لکاه در هر یک متقال و نیم مقدار یک کوشن لکاه  
 پر درم منم کنند و در هر ده متقال یک مغز صبا لکچه و پاک کرده منم کنند و بسیار با آن بکوبند و می کنند  
 جلد را با هم نرم بپزند و لکاه دارند شری از دو دانگ بود تا بخیزد درم یک درم هر دو رنگ و دقت باید مرد  
 ضعیف مزاج و بر سر طعام مردم خورد و مزاج او را و احما و مردم قوی مزاج و مردم مبر و را بر ناستا  
 بود و بوقت خواب هم بکوبد آید و بعد الحاد و شربت هم تواند خوردن و از دو درم زیاد نشود و آن  
 نیز به دفعه تو ان خورد و بر سر این می بریزد زنج بود و سیس و نفع بود یکی را سر و رس گویند و کبر  
 هادرس پر درم سر نفع بود و ضعیف و کبر و سدا و جلد آن از غلغلات اهل هند است اجزاء ترکیب آن  
 ترکیب آن بکینه فضل کرده و زنجبیل از هر یک و متقال شیش قوی متقال فضل در از دو درم پاک که از این  
 کپوری گویند و طر فعل صغیر از هر یک متقال عاقر قرحا متقال بوسا و در غر حلال نم متقال زیره و ناخته  
 هر یک شش متقال جلد را با هم دق و می بکوبند و یکی نالند از لکته منم سفت و لکاه دارند اجزاء ترکیب آن  
 و سیس و ترکیب آن بکینه کماک خوبه و متقال یک و پوست تخم مرغ و فضل کرده از هر یک شش متقال بکینه  
 بزرگ و زنجبیل و بوره ارمنی از هر یکی یک متقال و نیم عاقر قرحا یک متقال جلد سخی و دق بکوبند و در  
 محل معنت بگذرانند و لکاه دارند و بعضی زنج و کور و شونیز و زیره از هر یکی نیم درم منم کنند و اجزاء  
 صغیر و ترکیب آن بکینه کماک اعلی و قرنفل از هر یکی متقال زنجبیل و متقال فضل که بسیار در متقال جلد  
 سخی کرده و دق نام و از لکته منم سفت بگذرانند و لکاه دارند و بعضی جیت قوه باه از او و یا به خیر  
 با این منم کنند و باید که در حین کوفتن موسوم قبل از خلط بینی و دست را از او ده شدن بگرد آن لکاه  
 دارند و هم اولاً فضل می کنند لکاه با دیگر و دیگر که هم بدان نیکو گشته کرد و بعضی کیت فریده

آن فضل نیکند و آن خلط است چه خلط چیزی که سمیت از این لکته قوه از آن کم گشت لیکن بعد الحاد  
 و آنجا که قوه از او زیاد و طلبند فضل که گشت و هم را شربت و اگر کم ضعیف یا کینه باشد اجزاء ترکیب آن  
 باید کردن اجزاء هر یک ترکیب آن بکینه اجزاء هر یک ترکیب آن بکینه شری که بکینه را بکینه شغالی  
 و فضل را شغالی سازند و باقی کمال خود باشد و از اجزاء و بوجو منقول از هر یکی سیس جمع هم کرده  
 با هم می کنند و لکاه دارند و شربت این شربت بود از پر درم لیکن بر سر این همان بود و در شربت  
 همان و بعضی شیش اولی می زنند و لکاه و جلد میسازند و گویند که آن اسم است سفوف معوی  
 از غلغلات مصنف بود اجزاء ترکیب آن بکینه حسی و یا دیان و مصطفی از هر یک بر مقدار که خواهد  
 و خلط بکوبند و بپزند و لکاه دارند و جهت اطفال کای کچر و نبات صا فکند و شری مقدار که بکوبند  
 بر سر لکته بردارند تمام بود و در کت برداشتن بر بعضی اجزاء نیز بود و اطفال بضعف آن کافی بود  
 سفوف معوی از غلغلات مجربان و یا را اجزاء ترکیب آن بکینه بیلد زرد و مصطفی و غلاف پرونی شربت  
 هر یکی کچر و دیان و پوست نارنج و پوست انار شربین از هر یکی نیم درم جلد را با هم می جوشانند  
 لکاه دارند و کای بی آب و کای آب کای در عصر فو که نافه بوقت حاجت بخوراند و اگر صفت  
 اطفال بضعف جلد قه اضافه کنند شایه و بکری مرد اسپند و یا دیان و قه از هر یکی دو دانگ بپزند  
 در آب خیار و در رنگ سمیت شربت و این یک شربت بود و الله اعلم بالصواب  
 از غلغلات حضرت مد ظله العالی اجزاء ترکیب آن بکینه مغز حبیب لکچه و پاک کرده آنچه خواهد و بعد  
 هر مغزی یک بیلد سیله که یک که آنرا مو بزرگ گویند گرفته و بخت با آن بکوبند و بر این مجموع آرد و بخت  
 با آن یک خلط کنند و جلد را با آب لیمو یا غوره بسیار دق می کنند و در آن سبکی لکاه جها سازند و بعد  
 مقدار نود و بیست و شش کلال و در سار جک سازند شری می بود و این حبب بهمال دق و طو بات فاصله  
 و اخلاط زنج و بلغم سرور و صفرا می بود و قلیل سودا دفع کنند و در اندکی دوشا جیل کرده و با لای  
 دادن بکوبند و عمل کنند و سیس از غلغلات مصنف اجزاء ترکیب آن بکینه از حبیب لکچه و پاک کرده آنچه خواهد  
 و بعد هر جی و لای سفوفی می می ضم کرده بکوبند نرم نرم و با آب لیمو برشته و جها سازند و اندکی بکوبند  
 اول شری می بود و اسهال صغیر است از حب مقدم کند بهسولت تمام و اندر آب آلودا گشته زرد آلود  
 بهتر باشد حب هر بی هم از غلغلات مصنف اجزاء ترکیب آن بکینه حب حبیب لکچه و پاک کرده آنچه خواهد و بعد  
 هر جی یک عاقر قرحا می ضم کرده بکوبند و با آب لیمو برشته جها سازند و کچر در اول شری می بود و در  
 جلد اخلاط فاسده قوی بود و منفعت این شربت از دیگر جها باشد چه از احماق مردم و حاصل بلغم

حبیب



و سودا و خرد و بکند و بسوالت دفع می کند و بی شسته آورد از آنها تیره و طی مسهل هم از خمرغات  
 اجزاء ترکیب آن بکند و روغن حبالب درم سوم سفید بکند درم و بر سبزه آتش نرم سوم در انداختن کند  
 و میزد درم هلیسپا سوده و یکد انگه هری با هم کوفته و نرم بچند انداختن درینند و یک سهم بارند  
 کوشن کانی بود و نوعی دیگر هم از خمرغات مصنف اجزاء ترکیب آن بکند و شیری که هری انداختن  
 تربت بکند و انداختن کانی و تربت آن مذکور کرد و آن شیر را به بند و بعد به بست و سکه از  
 بکند و در هر درم آن درم سوم سفید بکند از درم و در هر درم نیم درم هلیسپا و یک مغصه  
 تربت بکند و کوفته و بچند ریزد و به هم یک خلط کخته شیری کوشن با کانی بود اسهال دفعی با فراط آورد و از  
 در خلطی قاسط طنی یک دفع کخته و در طی قوی از خمرغات حکما و هند است اجزاء ترکیب آن بکند و روغن  
 حبالب درم سبزه شیری که هری در آن جوشیده بکند درم سوم صافی بکند درم سبزه شیری که از در  
 کند و در شیری نصف کوشن کانی بود و اولی آن بود که این تیره و طهارا بر قدری مغرانا بالید  
 کند و بداند که این مقدار بر در تیره و طهارا بچند مفرشت و الا بعضی مردم قوی مزاج پشند کانی  
 بیشتر ازین طلب مسهل و طبعی از خمرغات مصنف اجزاء ترکیب آن بکند و سبب لیل مندی شاد و از  
 و از شاد و روغن بادام شیرین بکند و صبح بر آورد و نرم بپایند و یکد انگه بکند  
 و انگه ریون و صبی و میزد کل کانی که سوده و بچند با آن خلط کخته و در آب نیم گرم پاشانند و یکد  
 بود و اگر کل کانی که از کلاب پاشانند بلغم زنج و آب زرد و سودا و پاور و بسوالت مسهل بکند  
 هم از خمرغات مصنف اجزاء ترکیب آن بکند و سبب سلیمانی که در کاشان بخاشد و کاه سهارا با  
 رنگ بکند و از اجزای مرغی میگویند اندکی با اثر و در میماند و درم هلیسپا و بزرگ نیم درم جلد  
 کوفته و بچند انداختن روغن بادام ناله آفتد از کجیج اجزاء آن رسد انگه سبزه شیری که هری  
 بکشتال از آن یک صبی که کرده و جلد را صلی خیار شیرین و شیری از آن دو درم با شاد  
 و یکد درم صنف حبالب و با در مطبوخ جلود کرده و با در مطبوخ خستیمون با سهال سودا و  
 لایق دفع و اسهال بود از مسهلات عامه و سبب که در خیال این ملک باشد همین نوع عمل کند  
 بهتر و قوی است مسهل و سبب هم از خمرغات مصنف اجزاء ترکیب آن بکند و نبات است  
 ده درم رب خستیمون نیم درم رب تربه و درم نیم جلد را با بپایند و بعضی پشند شیری از کد درم  
 تاد و درم در مسهلات اسهال سودا و اخلاط غلیظ و صفرای محی و محرکه بکند و اگر کد درم صفرا و نبات  
 با مجموع ضم کرده بی مسهل آب لیمو میرشند و در می و نیم و یک چنین بروری و امثال آن به بند صفرا

محرقة

محرقة براند و بغایت مسهل مزاجهای سوداوی بود هم از خمرغات مصنف اجزاء ترکیب آن بکند  
 غایت سبب که دایمی بخاری و باغیان می دهد و انجیر عدد و کل سرخ و دو درم نغسه بکند درم اول غایت  
 انجیر و آلو در یکین آن بکند تا شیری با نده انگه کل و نغسه را در و شش اند و از با لایند  
 ده درم فلو س خیار شیرین در آن حل کند و با لایند باز و مقداری قاشق روغن بادام بر آن ریزد  
 شیری بود تمام خلط زنج و سودای سوخته و صفرای محرقة با درم و درم سوداوی عظیم بود  
 و اگر کد درم خستیمون در مره سبزه همراه کل و نغسه در آن بکند تا شیری بکند و سودا و صفرا  
 دفع کند چهار شربت منقل و خردیان اجزاء ترکیب آن بکند و آلو بخاری سبزه شیری که هری  
 شب در آب آغشته کند و شیر شربت منقل در کلاب آغشته کند و بوقت صبح فردا را بدست  
 و با لایند و شیر شربت را نیز با لایند و به آن خلط کخته و بچند ریزد این یک شربت بود و جلد  
 یکسال زیاد باشد و اگر در چهار درم سببای می دیدن کلاب با شربت شیری که هری در آن  
 آورد و وقت اسهال می زیاد شود و کوان و مجرد از اعظم نافع آید همین حکم از خمرغات  
 مصنف اجزاء ترکیب آن بکند و صغیر غره یک پاله و سبب درم تربت در آن آغشته کند و  
 نماید و بخورد یک شربت بود صفرا و رطوبت معده و معار را براند و از شاد و طهارا  
 اهل ملک ای اجزاء ترکیب آن بکند اصل سوسن ده عدد و مقداری شیری پوست چ کاسنی زده  
 پوست چ بادیان تربت درم چ کرفس نیم درم غایت سبب و یک عدد امرود و سبب بی از هر یک  
 یکد درم کرا و درم پوست نیم نایج نغصاع رطب یکد سبب آب یکد سبب شیری که کویک و یکد  
 زرش که چک سیر که نیم پالاشند و الموح آفتد از کجیج اجزاء آن رسد انگه سبزه شیری که هری  
 و بچند شاد و بعد ساعتی غایت نیم کلا و به پوست نایج میند از در و چاشنی کرده بمقام آورند و در  
 ظرف کاشی نگاه دارند شیری از آن نافع بود و بعضی شربت کسیر از خمرغات حضرت مظهر  
 و ترکیب آن بکند پوست نیم کد درم پوست نیم بادیان سی درم پوست چ کاسنی سبب درم  
 السوسن ده عدد مقداری شیری بر بادیان زرشک بزرگ و ناخواه بزرگ کاشنی و سبب نیم از هر یک  
 نغصاع ترود و سبب کل سرخ کنگ با نرود درم انجیر ده عدد و سبب سبب نیم از هر یک  
 پوست عدد و زرشک مقشر و فی و آلو از هر یکی با نرود درم سبب امرود و شاد و به از هر یکی عدد  
 مارا را با این و سر که دین از هر یکی یک پاله آب سماق نیم پاله شاد و آفتد از کجیج اجزاء آن رسد  
 بمقام آید اول اصول باید که به در چمن خراسان آن بکند تا شاد ساعتی یک بعد میوه و مقشره آلو

محرقة















تو پیش از آنکه زنده و پشیمان باشی بپای بخت را چنین تدبیر موافق بود و اگر چنانچه کین خود را بخت تو  
 کند بختی بر جان بود که تازه آنرا قطعهای خود کند و در میان شیهه کاه و یا که بختی نرم بپوشاند  
 و زود از آنجا بپشتان بختی مقوم جان بود که پس بی باهی شیرین را بر سر بردارد و خالی کند  
 سموتی را در آن جوف بکشد و سر آنرا حکم نهند چنانکه هیچ منفذی نبوده باشد بعد آنرا در غیر کینه  
 مطهری کشتی و در شور گرم در شیب خاکستری بکشد چنانکه آن بسیار بپخته شود و بیک و منور است آن  
 سوخته شده باشد آنرا بردارد و مقوم آنرا از زبان آن بیرون کند و در میان خشک کند و بکشد  
 موخنی بر جان بود که در جوف زنده را آنجا اندازد و یک سبب معینه کرده کند و سر آنرا  
 سازند و آتش بکشد چنانکه اگر از حرارت و یک فرجی سوخته کرده و اگر یک مس یا نه در ظرف آمین  
 هم نه آن و اگر آن جسم نباشد در کوزه بکشد که خفیم از کل سرخ ساخته باشند کینه و سر آنرا حکم کرده  
 کوره حاصل آنقدر آتش منده که از آن سوخته باشد و منور بکشد نیافته بردارد و موخنی بکشد  
 چنان بود که آنرا در شیشه لایق مقدار آن کند و در کل حکمت گیرند و در شور گرم چنان آتش نهند شست  
 پس بر آنرا اگر قبول می بکنند فبا و الا با ناعا و ت کند و احتیاط کند که کلس شود که قوه آن بر بخت  
 شایع و آنچه در آن بطریق سوم اولی بود موخنی بر شیم چنان بود که اگر شیم خام را بر طبقی بخت کرم نهند  
 بر آن میگردانند تا بیک خشک و محکم گردد و بوی آن قریب بجزای بر آن کرده شود و چون بپختن  
 کرد آنجا بردارد و بکشد و از آن سوختن صحت چنان بود که آنرا بسیار بکشد تا نماند  
 بر آن میدهند تا از وضع خود بگردد و آنرا سوختی قریب بکشد چنان در آن پدید آید و بوی  
 کینه آنجا بردارد خشک کرده و بکشد و از آن سایدن سنگها چنان بود که آنجا صلب باشد و بکشد  
 بناید و از آب یا آب آلهانه از چند نوبت چنان شود که شفق می پدید آید و بوی مسی گردد  
 آنجا و آنجا صلابه کرم باشد از آنجا صلابه غیر صلابه بعد از شبنم باب عرقها با آن بر سبک ساقی  
 نماید و از آنجا یک سوده شود که از آنجا کرم را با بوی آن مرکب طلاشکند که در پس می کشند که  
 براده سازند یا بکشد و بزینق لعنه کنند و در چینی صلابه نماید تا یک نرم شود آنجا در بوی  
 و بر آتش نهند تا کرم شود و بپزد و طلا بماند خالی نرم می شود و بوی نهند چنان بود که  
 بوی را بپزد و اب غلیظی پیدا کند و نقره را چند کرات از آن که از آن طلاشکند که در پس می کشند  
 اگر بپزد و کرم لعنه کنند میگوید و بوی باقی صلابه در کشتن احسانه که در کرم و بوی مطهر و در  
 چنان بود که سبک آنرا نرم ساید و با یک سبب صلابه کند تا بیک نرم و موارد کرد و آنجا از آنجا

حق طلا  
 چنان بود که درون  
 بر سبک ساید و طلا در

بروغن سبزه روغن سرخسند و عین سازند آنجا که آنرا آهسته آهسته در آب گرم بمالند و آنجا  
 در آب می آید می کشند و هرگاه و بداند که در روغن رنگ لاچر و دانه و جرمهای آن جبهه بپوشاند  
 دست باز دارند و آن آب را نشان کنند و از آنجا که در بکار دارند و این جود آنجا  
 شراب آن که بکشد بگوید و نقره می کشی آنجا معشوشن بودم به پستور لاژ و دانه باشد و آنجا از جبهه  
 معشوشن و صلابه بگوید و شراب گرفتن آن کافی بود جهت استعمال برین قیاس بود و در سبکها  
 نقره می کشش بخلص بود و آنجا بکشد بخت طلا را بطرقه بر روی سبند آن چنان که بکشد  
 عین کانه نکند که در درختای کوفتن هر خط باید یک آنرا تا فتن تا بهتر زمان برده بعد که کرم  
 از کل سرخ و صمغ کوفتن آتش شده باشد و آجر نرم بکوبند با سبب آن یک طعام و آن در نهان  
 پاک تر کند و هر دو روی آنرا باین آجر و یک سوده ببالانند و در کوره قدری از آن سبند  
 و یک یک ورق را می نهند و از آن سوده قدری بران میزنند چنانکه طرف پر شود آنجا هر آنجا که بکشد  
 و یکدانی سازند با دانه کوزه و کوزه را بر سبب آن و یکدانی نهند چنانچه از هر طرف آن مقداری  
 بود که این آتش از آن بر بالا براند و برگردان چندی زنند فراخور آن و دود سر منقذ در آن بکشد  
 و یک شانه زرد در آن یکدانی آتش کنند چنانکه از سوراخهای بالا کوزه بیرون آید آنجا از آنجا  
 و در قهارا بشویند و بکوفتن نانک سازند و بکار دارند چنانچه معلوم شد نقره معشوشن بود که  
 و آنجا است که گاهی بکشد و در خور آن از خاکستر کوره آهنگری و یا از آجر و خاکستر و آنجا  
 سوخته و نقره را اندر آن گذارند و نصف آن سبب یک اندر آن نقره گذارند و هم در دانه بران  
 از بالا چنانکه بر هر جا سوخته کرد و نقره صافی شسته بکشد آید در کاه و بکشد و چون شانی نقره بر آنجا  
 بیرون آورد و بپزد و معینه بر روی دی پدید آید و بپزد که در آنجا بردارد و بکشد و از آنجا  
 سیاه چنان بود که آنرا از لته صفت بکشد تا هر چکی و جبهه می که اندر وی باشد و لته  
 و بخت آنرا بکار در از نقره سبب اگر ضرور افتد بپستور نقره معینه باشد بر درون آنجا  
 تخصیص نوتیا با نوع بود اما آنجا در غوره و اشباه آن برورند باید که عصاره آن که بکشد و بوی  
 سوخته را بکوب در آن بریزند و در آفتاب نگاه دارند چهل روز و سر آنرا بکشد با سبب سبب  
 تا که در درز و در طرف چینی باید یا شیشه و بعد چهل روز بر آورند و چنان خشک ساخته می کشند  
 نرم بخت لکه دارند و آنجا در جویات آورند مثل شلغم یا خا که مثل سبب باید که سر آنرا بردارند و بوی  
 خالی کنند که و نوتیای تم کوب در آن کنند و سبب آنرا بپزند و در شیب آتش بکشد سازند



بر آورند و خشک کنند و بخی و کل کرده لکاه دارند و بکشد در شکم حیوانات چون موش و زنبور و غیره  
میوه کفنه شستن شرف و زنجیر و پیرایه چنان بود که بر سنگ سماق و سبکهای ناموار و صلیب یا در جیبی  
با آب فقط صلا بسیار کنند و در ظرفهای هموار درون و پاک آنها را با آب بسیار بشویند و اگر شرب آنها  
باشد گرفته خشک سازند و لکاه دارند شستن چار آنجا از اجاز شستن آن مقرر و دستور بود  
لاجر است و دهنه و سبیل و خطای و جراحی و توبی و آنجا به بهانه بکشد و غسل آنها بود و اگر  
کشت شستن که در آن کتب و چنانست که آنرا در آب غلیظ آغشته کنند و کشته شود و در ظرفها بعد از  
میچنانند و در ظرفهای پاک شستن آن بکشد و بکشد که در لکاه را در آن کشت و در آن کشت و در آن کشت  
که بظرف یک سازند و با شستن میکنند و در بول کاوی میکنند و چنانکه بخی قبول کنند لکاه میگردانند  
دارند شستن و بستر می بین نوع بود لیکن آنها که باید تا فتن تا بکشد از شستن صلا چنان بود که  
سازند و راج بسیار را سرکه سرشته بر هر دو روی آن طلا کنند و به دستور خلاص آتش دهند و بعد  
بر آورند و جلا بیاورند و سریع الکسار و خشک کنند و آنرا در آب بکشند و بخی میگردانند و لکاه  
کشتن خور و چنان بود که آنرا صلا می سازند و به سرکه و کربت با لایند و در بول کاوی میگردانند و لکاه  
بر میگردانند و چنان تافته شود و لیکن بکشد از دین فضل خشک و سریع الکسار شود و آنرا به کربت  
و بخی کرده بکار آورند و آنجا در جیبی هر یک سابقا گفته شد نوعی از شستن است لیکن این طریق اولی  
کشتن بسیار چنان بود که در بول کاوی میگردانند و لکاه میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بخی میگردانند و در آ و اخرم در جیبی بر روی خاکستر کرده نهاده بخی میگردانند که تمام خاک شود و در  
از آن بانه و اگر در اول آ و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
هم نوعی از شستن بود و اگر آنرا لایه است و آنرا در آن کشته و صلا میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
هم شاید شستن خیر است چنان بود که اگر کچک کم آهن بود بکشد و آنرا در بول کاوی میگردانند و در جیبی میگردانند  
تجربه و آنرا به سرکه اندازند و بعد از آن اند و صلا میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
و بخی مقدار این تدبیر کنند تا زرد و زرد شود و اگر اول اند و عرق نفع اندازند هر یک را  
عرق خورع یا اند و آب عرق خورع هم میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
آنرا چینی بخی کرده بکار آورند و شستن و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
لکاه آنرا صاف کرده و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
و بخی آنرا چنانکه در قطعها سازند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند

کند

در جیبی میگردانند  
و در جیبی میگردانند  
و در جیبی میگردانند

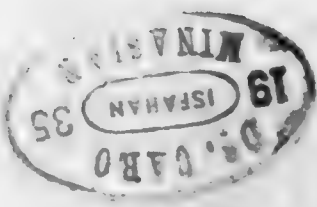
کند شستن و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بر آورند چنانکه از سرکه بکشد و لکاه بر بالای یک آتش کنند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
نهند آنجا از جیبی در آن طرف چکه روغن آن بود و بقوت بود پس اگر حدی است شستن  
آنجا مغزی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بآن دو نوع باید کشیدن لیکن جوته و لکاه و شیشه آنها را در روغن کشند و زیره و شیشه  
در کتب طریقی شستن همین است اما در شستن که در بسیار احتیاط کنند که روغن و چنانکه سوخته نشود  
کشیدن و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
نهند و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بلا در چند نوع بود یکی که شستن اند و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
کرم کنند و بلا در را بآن میگردانند و از آن روغن چکه و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند  
از اجساد نهند و دست به آن را کرم کرده بر آن زور کنند تا از آن روغن بر صفا شود  
در جلا آنها است و بعضا از آلیش آن و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بکوبند بغایت نرم و اندک آب بر آن بزنند و در لکاه قوی اندازند و شستن کنند و روغن بخی  
از آن گرفته شود کشیدن و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
جیبی بود بر آب آید و یا اند و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بشط که در دهن زهره او در روغن و سرکه را بکشد و اگر طبع آن روغن بکشد و بخی میگردانند  
و دهن بانه بکشد و جهت یکی جیبی بر آید اگر از روغن بر آورند و در دست به دستور عرق در آن  
هم بغایت قوی بود و اگر زنی روغن را بر این را کوبند کشیدن و روغن بخی چنان بود که  
بکشد زرد و تخم مرغ بکشد و میگردانند نرم کنند و قدری نوشاد رسوده بر آن بپاشند و در صلا میگردانند  
بکشد بکشد و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
و در شیشه من قلیطی نمی نهند و به دستور غیر از بالای آن آتش کنند تا آنجا بود و در ظرف شستن  
و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند  
بود که بپاشند صده عدد و لکاه اند و آفتاب کرم نهند و هر روز چند بار آنرا بکشد چنانکه  
تمام طعم و قوت و رنگ هلیه از آن آب آید یا لایند و صاف آنرا در شیشه یا آفتاب میگردانند  
کرد و در آن زرد و کاه کاه میچنانند و بخی میگردانند و در جیبی میگردانند و در جیبی میگردانند







Handwritten Persian text, likely a library or ownership inscription, located in the upper right quadrant of the page.



Handwritten Persian text, likely a library or ownership inscription, located in the lower right quadrant of the page.

18-7-39  
in apstar  
Tehran



**Loose material follows**







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ويعني مع خوف قوله نعم لقد ظلمك سؤال عجبتك  
الى الحاجة وخوف قوله تعالى لا تغسلوا وجوهكم  
وانيديكم الى المرافق اي مع المرافق وفي الظرفية نحو  
جلست في الدار وقد يكون بمعنى على خوف قوله تعالى  
لا تبشركم في جزع النخل اي على جزع النخل وقبل  
في هذا الموضع نفد الظرفية لان جزع النخل  
كوعائهم ويقال بالاشتغال نحو هذا في ملكي انا في  
حاجتك وفلان ينظر في العلم وهو الله في السموات  
والارض ويكون اسماء نحو سمعت من في زيد اي من  
فريد ولا ام للملك نحو المال لن يد وللخصم نحو  
يمل للفرس وللثعلب نحو جئت للثمن وقد يكون  
معنى مع القول نحو قوله نعم قال الدين كفر والله  
يقول اي عن الدين لو يعني واو في القسم للثمن نحو قول  
شاعر الله لا يفي على الا انفجرت بمشعر به  
لظيان والاس وقد يكون زائدة نحو قوله نعم ردف

كم اي ردكم ورب للثعلب ولها صدم الكلام  
لأن الله لا يوفى عهده ولا يوفى  
وكون الشاعر له  
لأن الله لا يوفى عهده ولا يوفى

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ويعني مع خوف قوله نعم لقد ظلمك سؤال عجبتك  
الى الحاجة وخوف قوله تعالى لا تغسلوا وجوهكم  
وانيديكم الى المرافق اي مع المرافق وفي الظرفية نحو  
جلست في الدار وقد يكون بمعنى على خوف قوله تعالى

لا تبشركم في جزع النخل اي على جزع النخل وقبل  
في هذا الموضع نفد الظرفية لان جزع النخل  
كوعائهم ويقال بالاشتغال نحو هذا في ملكي انا في  
حاجتك وفلان ينظر في العلم وهو الله في السموات

والارض ويكون اسماء نحو سمعت من في زيد اي من  
فريد ولا ام للملك نحو المال لن يد وللخصم نحو  
يمل للفرس وللثعلب نحو جئت للثمن وقد يكون  
معنى مع القول نحو قوله نعم قال الدين كفر والله  
يقول اي عن الدين لو يعني واو في القسم للثمن نحو قول  
شاعر الله لا يفي على الا انفجرت بمشعر به

لظيان والاس وقد يكون زائدة نحو قوله نعم ردف  
كم اي ردكم ورب للثعلب ولها صدم الكلام  
لأن الله لا يوفى عهده ولا يوفى  
وكون الشاعر له  
لأن الله لا يوفى عهده ولا يوفى



نَدَّ عَرْضِ اِلَيْهِمْ سَنِي قَوْلَقِيْنِ سَرِيعِيْنِ

چَمِ عَرْضِ كَمِ حَذِ مَتِ شَا

كَلِمِ كَبِيْرٍ بَوْرَا

بِيْنِ بَوْلَامِ مَا عَالَمِ نِيَا اِنْجَا

قَدَرِ بَوْلِ بَدَهْ عَمِ مَا عَالَمِ وَا رُوْمِ اَرْدَا شِي

چَمِ كَمِ پَشِيْرِ مَلِيْمِ بَوْرِ بَاخِ

مَانِ بَحْتِ اَسْتِ كَاهِ كِي

مَانِ اَمُوْمِ

۵۵

چشمه س Persian-33

Handwritten text on a separate piece of paper, likely a continuation or related note, written in Persian script.



است بر رخت بی چشم و دم ابراهیم و بکشد شکر از سرم  
هر چه خوانم که خوانی و نخوانی بی اخت غم در دل غم و و دم  
اخت می کشد بکام نماند ما را باز و دشتی بماند اخترم  
و لا محاله چشم مستش از سرکان ناز چو ندیده سسته بود دل حیرم  
آفتاب الح به بالینه شیر ابو سبکی هر گز نیاید با و دم  
بسیار است از این عالم





END OF REEL  
PLEASE REWIND



